1

ومنع نمود ایشانرا از آنکه استغفار کناهان و آمرزش طلبند از پروردگار خود بعد از بیان بیچ الا أن تأتيهم مگر طلب اتیان
بیاید بدیشان سنة الأولين سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان أو يأتيهم العذاب یا بیاید بدیشان عذاب
قبلا ط روی باروی و مستاصل کردند یعنی در روز بدر وما نرسل المرسلين و نمی‌فرستیم پیغامبرانرا إلا
مبشرين بشارت دهندگان مر اهل ایمانرا بثواب ابدی ومنذرين ط و بیم کنندگان مر مشرکانرا بعقاب سرمدی ويجادل الذين كفروا و مجادله
میکنند آنانکه کافر شدند بالباطل به بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و مجاحدت میکنند ليدحضوا تا زایل
کردانند از مقر خود و باطل سازند به الحق ۷ بآن جدال حق را که قرآن است یا دین قویم محمد صلی الله علیه و سلم واتخذوا آياتي
و فرا کرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وما أنذروا و آنچه را بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی
قوارع و مواعید اخروی را کرفتند هزوا ط افسوس کرده شده یا آن ومن أظلم و کیست ستمکارتر ممن ذكر از کسی
که پند داده شود بآيات ربه بآیات پروردگار او که قرآنست فأعرض عنها پس روی بتابد از آن و قبول نکند
ونسي و فراموش کند ما قدمت يداه ط عاقبت آن عملها که پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده
از کفر و معاصی خود و فکر نمیکند در عواقب آن إنا جعلنا بدرستی که ما نهادیم على قلوبهم بر دلهای ایشان أكنة
پوششها أن يفقهوه تا در نیابند آنرا وفي آذانهم و در کوشهای ایشان آکندیم وقرا ط کرانی تا نشنوند آنرا
چنانچه استماع است وإن تدعهم و اگر بخوانی ایشانرا إلى الهدى بآنچه سبب هدایه است یعنی ایمان و قرآن فلن
يهتدوا پس راه نیابند إذا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیابند أبدا ط هرگز مراد جمعی اند از کفار
که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وربك الغفور و پروردگار تو آمرزنده است و صاحب بخشش ذو الرحمة ط خداوند
بخشش لو يؤاخذهم اگر بگیرد ایشانرا یعنی کافرانرا بما كسبوا بانچه میکنند از کناهان که شرک است و تکذیب پیغمبر
و قرآن لعجل هر آینه بشتاباند لهم العذاب ط برای ایشان عذابرا در دنیا بل لهم بلکه عذاب مر کافرانرا
هست موعد وعده یا زمانی وعده که رسد بدیشان یا قیامت که چون آن وعده در آید لن يجدوا نیابند من دونه
بجز خدای موئلا ط پناهی و کریزگاهی وتلك القرى و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ام یعنی حجر و احقاف و
مؤتفکات أهلكناهم هلاک کردیم اهالی آنرا لما ظلموا آنهنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و عناد و معاصی
وجعلنا و مقرر کردانیدیم لمهلكهم برای هلاک ایشان موعدا ط وقتی معلوم که چون برسد از آن تخلف و پس
نیفتد پس اهل قریش عبرت نگیرند و از ترک و نافرمانی دست باز نمی دارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط
شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده بیت نیکبخت آنکسی بود که دلش آنچه نیکی در وست بپند برد
دیگرانرا چو پند داده شود او از آن پند بهره برگیرد آورده اند که موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان
بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه خواند که فصاحت از مستمعان بر آمد و همه در ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق متحیر شدند

تفسیر حسینی ذ ... ۲ جلد
3740
8263
Süleymaniye U. Kütüphanesi
İzmir
64

یکی از علمای قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام فرمود نه از من خود در جهان عالم
داناتری نگویند در ضمن مبارک این صورت [illegible] حق بجا نمید [illegible] در مجمع
البحرین بنده است که اختصاص داده ام او را بعلم خاص بر و با یکی از خواص خود [illegible] و ماهی بریان [illegible]
ترا بدو راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام بنابر فرموده روی براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه
وسلم چون گفت موسی لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود را یعنی یوشع بن نون را علیه السلام که بطلب خضر لَا أَبْرَحُ همیشه
خواهم رفت حَتَّىٰ أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ که مکانی است و آنجا ملتقی بحر فارس و روم بوده گویند آن موضع از افریقیه
است [illegible] طنجه مغرب آورده [illegible] این قصه موسی علیه السلام فرمود که مدام روم تا برسم
بمنزل آن أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر برنتابم ع دست
از طلب ندارم تا کام من برآید ای یوشع تو با من موافقت مینمایی در طلب این بنده صالح یوشع فرمود که آری با تو موافقم و رفاقت
ترا مغتنم میشمارم ع خوش است آن کسی را که همراه چنین باشد پس یوشع علیه السلام [illegible] نان و ماهی بریان برداشتند
باتفاق موسی کلیم علیه السلام روان شدند فَلَمَّا بَلَغَا پس آن هنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمع که میان دو دریاست
لب آب بر صخره که بکنار چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلام در خواب رفت یوشع در آن چشمه وضو ساخت قطره از آن دست وی به
سله ماهی بریان چکید فی الحال زنده شده روی بدریا نهاد یوشع متحیر گشت و موسی علیه السلام از خواب درآمده [illegible]
یوشع و ماهی [illegible] روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت
ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل [illegible] هرجا که ماهی میرفت آب بالای او چون
طاق مرتفع [illegible] خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی علیه
السلام لِفَتَاهُ مر جوانمرد یعنی یوشع را که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم [illegible]
[illegible] لَقَدْ لَقِينَا هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا از این سفر که کردیم نَصَبًا رنج و محنتی چون یوشع
[illegible] ماهی یادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ گفت خبر داری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفتیم [illegible]
[illegible] فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ فراموش کردم ماهی یعنی قصه او را که بتو بگویم وَمَا أَنْسَانِيهُ [illegible]
[illegible] إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ [illegible]
[illegible] فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا [illegible]
[illegible] قَالَ گفت موسی علیه السلام ذَٰلِكَ این قصه ماهی است مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه ما میطلبیدیم [illegible]
[illegible] پس باز گشتند عَلَىٰ آثَارِهِمَا [illegible]
[illegible] قَصَصًا [illegible]

بدان

پس یافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده را از بندگان ما که بمحض عنایت آتَيْنَاهُ داده بودیم او را رَحْمَةً بخششی
[illegible] که آن وحی است و نبوت بقول [illegible] ظاهر عند [illegible] نیستند
[illegible] او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا از نزدیک ما علمی که خاص است بما [illegible] الا بتعلیم ما [illegible]
[illegible] علم لدنی آنست که حکم بر خلق [illegible] علمی است که حاصل شود بی واسطه
[illegible] صاحب کشاف الاسرار فرموده که [illegible] در فتوحات [illegible]
نقل میکند [illegible] الذی لا یموت [illegible]
[illegible] گلشن [illegible]
[illegible] آورده اند که چون بجای خضر رسیدند [illegible] و جامه خود در سر کشیده موسی علیه
السلام سلام کرد خضر جامه از روی [illegible] جواب داد و گفت [illegible] موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible] دادم و
[illegible] در جواب [illegible] صاحب شریعت [illegible] رسول باید که اعلم باشد [illegible]
[illegible] از اصول و فروع دین [illegible] نبوت [illegible]
[illegible] قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر خضر را علیهما السلام هَلْ أَتَّبِعُكَ آیا پیروی کنم ترا عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ بشرط
[illegible] مِمَّا عُلِّمْتَ [illegible] رُشْدًا علمی که [illegible] قَالَ إِنَّكَ گفت
خضر [illegible] لَنْ تَسْتَطِيعَ نتوانی مَعِيَ صَبْرًا با من شکیبائی کردن [illegible] موسی علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] و حکمت [illegible]
[illegible] وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بر آن چیز که احاطه نکرده [illegible] خُبْرًا
[illegible] قَالَ سَتَجِدُنِي گفت موسی علیه السلام زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ [illegible]
[illegible] وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا و نافرمانی نکنم [illegible] قَالَ گفت خضر
[illegible] فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي [illegible] فَلَا تَسْأَلْنِي پس مپرس مرا عَنْ شَيْءٍ از چیزی [illegible]
[illegible] حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ [illegible] مِنْهُ ذِكْرًا [illegible]
علیه السلام [illegible] فَانْطَلَقَا پس رفتند بر ساحل دریا
[illegible] خضر [illegible] بکشتی
[illegible] حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ [illegible] خَرَقَهَا
[illegible] قَالَ أَخَرَقْتَهَا [illegible] لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا [illegible]
[illegible] شَيْئًا إِمْرًا [illegible]

قَالَ کفت خضر أَلَمْ أَقُلْ ایا نکفتم إِنَّكَ بدرستی کتو لَنْ تَسْتَطِيعَ نمیتوانی مَعِيَ صَبْرًا ط بامن صبر کردن کفت
موسی که آن سخن از خاطر من رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِي مواخذه مکن مرا بِمَا نَسِيتُ بآنچه فراموش کردم وَلَا تُرْهِقْنِي و بر
من سان مرا مِنْ أَمْرِي از کار من عُسْرًا ط دشواری یعنی بر من سخن فرا مکیر و بلیت بدین معنا نعه مکن فَانْطَلَقَا پس ان
سفینه بیرون آمده رفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیبا روی و بلند قامت خط نیش
بر پشت لب از ظاهر شده نام او جیسور بود یا حیسور و نام پدر او سلاس یا کازدی و نام مادر ش شاهوبه یا رحمی در میان
ایشان بود و موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا تا چون دیدند پسر را که ذکر کردیم خضر علیه السلام
او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد فَقَتَلَهُ ط پس بکشت او را بذبح یا بخناق قَالَ أَقَتَلْتَ کفت موسی آیا
بکشتی نَفْسًا زَكِيَّةً نفس پاک را بِغَيْرِ نَفْسٍ ط بغیر نفس که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بی قصاص
چکونه او را بکشتی لَقَدْ جِئْتَ هر آینه آوردی شَيْئًا نُكْرًا ﴿۷۴﴾ چیزی ناپسندیده را الجزء السادس
عشر من اجزاء الثلثین قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ کفت خضر آیا نکفتم مر ترا در اول صاحبت بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ قوت
نداری و نتوانی مَعِيَ بامن و بر تعلمهای من صَبْرًا ط شکیبائی ورزیدن قَالَ کفت موسی علیه السلام
إِنْ سَأَلْتُكَ اکر سوال کنم ترا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بَعْدَهَا پس از این کرت
فَلَا تُصَاحِبْنِي پس مصاحبت مکن با من قَدْ بَلَغْتَ بدرستی که رسیدی مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ط از نزدیک من بعذری
یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند بر برادر موسی
که از روی شرم کفت فلا تصاحبنی اکر چنانچه صبر کردی و با مصاحبی خود در نکذشتی هر آینه چیزها شکفت دیدی فَانْطَلَقَا
پس درکذشتند و رفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا چون آمدند أَهْلَ قَرْيَةٍ با اهل دیهی که انطاکیه بود یا ابله بصره یا ماحیران
از ارمنیه یا برقه از بعضی یا بیت زمیت و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه در بستندی و برای هیچکس نکشادندی
آن هنکام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان دیه رسیده خواستند که بده در آیند کسی دروازه نکشود اسْتَطْعَمَا طلب طعام
کردند أَهْلَهَا اهل آن دیه را و کفتند اینجا غریب رسیدیم و کرسنه نیز هستیم چون مال در ده به جای نداد بدیار بی طعام
نیست یابی سیدند فَأَبَوْا پس سر باز زدند اهل آن قریه أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا از آنکه ایشانرا مهمانی کنند ایشان شب
کرسنه بیرون ده بودند و بامداد روی براه نهادند فَوَجَدَا پس یافتند فِيهَا در آن نواحی دیه جِدَارًا
دیواری مایل شده بیکطرف يُرِيدُ میخواست دیوار أَنْ يَنْقَضَّ انکه بیفتد و در کرد از بیخ اراده دیوار مجازست
یعنی نزدیک بود بافتادن فَأَقَامَهُ ط پس خضر راست کرد آنرا بآنکه دست بر او بمالید و محکم ساخت قَالَ کفت موسی
علیه السلام که اهل این ده ما را بجای نداند و طعام نیز نفرستادند پس بی جهت دیوار ایشانرا عمارت کردی لَوْ
شِئْتَ اکر میخواستی لَاتَّخَذْتَ هر آینه فرا میکرفتی عَلَيْهِ بر این عمارت اجرت أَجْرًا ط مزدی قَالَ هَٰذَا کفت

خضر این فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ط جدائی میان من و تو یعنی کفته بودی اکر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت
فراق رسید سَأُنَبِّئُكَ زود باشد که آکاه سازم ترا بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ یعنی بانچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا ط بر آن
شکیبائی نمودن و از حقیقت ظاهر بر آن انکار کردی أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ اما کشتی بود لِمَسَاكِينَ مر محتاجان که ده
برادر بودند پنج بیمار و بر جا مانده و پنج دیکر ملاحان که بجهت حمل معیشت يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ کار میکنند در دریا فَأَرَدْتُ
پس خواستم بحکم خدای أَنْ أَعِيبَهَا آنکه سوراخ سازم و عیبناک کنم وَكَانَ و حال آنست که هست وَرَاءَهُمْ در پیش
راه ایشان مَلِكٌ پادشاهی که او را جلندی بن کرکر کویند يَأْخُذُ میکیرد كُلَّ سَفِينَةٍ هر کشتی درست که بیند غَصْبًا ط
بغصب یعنی از کشتی بانان بان میستانند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند که آن محتاجان بی مقیم نکردند
کر خضر در بحر کشتی را شکست صد رهی در شکست خضر هست وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما پسر کشته کشته فَكَانَ أَبَوَاهُ و بودند پدر و مادر
او مُؤْمِنَيْنِ کرویدکان فَخَشِينَا پس دانستم یا ترسیدیم أَنْ يُرْهِقَهُمَا آنکه برساند بدیشان طُغْيَانًا نافرمانی وَكُفْرًا ط
و کفران نعمت یعنی شاید که با فسق و کفر او در ساختندی و از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست او در ساختن موجب کفر و طغیان
باشد فَأَرَدْنَا پس خواستیم ما أَنْ يُبْدِلَهُمَا آنکه بدل دهد ایشان را رَبُّهُمَا پروردکار ایشان خَيْرًا مِنْهُ بهتر
از او زَكَاةً از روی طهارت و پاکی یعنی از لوث کناه و شوب اخلاق ردیه منزه باشد وَأَقْرَبَ رُحْمًا ط و نزدیکتر
از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختر داد و پیغمبری را بعقد خود در آورد هفتاد
پیغمبر از نسل او پدید آمدند نظم از پسر اکنت خضر بس دحلق مر او را در نیابد عام خلق انکه جان بخشد اکر بکشد رواست نایب
است و دست او دست خداست پس عدا و بما که آن یار برد پس خرابیها که معارف بود وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ اما دیوار هست
لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مذکوره و
كَانَ تَحْتَهُ و هست در زیر دیوار كَنْزٌ لَهُمَا کنجی برای ایشان و اکر دیوار بیفتادی آن کنج ظاهر شدی و میرفت
بر داشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا ط مردی شایسته نام او کاشح و کفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان
هفت پدر دیکر بود خدای ایشانرا بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست آفریدکار تو أَنْ يَبْلُغَا
آنکه برسند بمیان أَشُدَّهُمَا بقوت و کمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون آرند كَنْزَهُمَا کنج خود را رَحْمَةً بخشش
مِنْ رَبِّكَ ط از پروردکار تو وَمَا فَعَلْتُهُ و نکردم انچه تو دیدی عَنْ أَمْرِي ط از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او
خواست کنج بمستحقان رسد آورده اند که آن کنجی بود از زر و نقره و کویند کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زر
نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب دارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چکونه اندوهکین شود و شکفت میدارم از
کسی که یقین دارد بحق جرا خود را در تعب اندازد و عجب است از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شاد باشد که دل بند
و شکفت از کسی که ایمان دارد بحساب چرا غافل و در دنیا تعجب از آنکه دنیا دنی و تقلب او و انقلاب احوال

احوال ارباب او دانند چرا دل در وی بندد که لا اله الا الله محمد رسول الله ذٰلِكَ اینست تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ حقیقت آنچه
نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بران صبر کردن آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هر یک روی بسوی کار خود
آوردند و این محققان را در بنیاد قصه لطیفی نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقائق آورده است سید صادق و انقیاد بر محکی
بعبارت ... در کتب آورده و بعضی از آنها در جواهر التفسیر بیان کرده یافت وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا ترکان
مکه یا یهودان عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذو القرنین که پادشاه مشرق و مغرب بوده و بدین جهة ذو القرنین گفتند که بگرد
اسمه الاسکندر ولم یکن نبیا
مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشت یا تاج او دو شاخ داشته یا دو دست و رکاب حرب
بیشتر بوده یا کریم الطرفین بود یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو گیسو داشته یعنی دو گیسو بافته از دو جانب سر و اشهر آنست
که این سکندر رومی است در نبوت او خلاف کردند قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ زود باشد
که بخوانم بر شما مِنْهُ ذِكْرًا از وی خبری و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ما تمکین کرده ایم یعنی دست رس داده ایم
لَهُ مر او را با استیلا فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق
بدان محتاج بودند یا آنچه سلطان را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا یا دادیم او را از هر چیزی که میخواست سَبَبًا
دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر میشد آورده اند که حق سبحانه نور و ظلمت را مسخر او کرد تا ابیه و در زاد المسیر
گوید که سحاب را بفرمان او کرد سوار شده بهر جانب میخواست میرفت روزی که از ... بیرون آمده مصر را مسخر ساخت
و با نبطیان حرب کرده و بر ایشان غالب شد عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند
رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت
عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را که الغیب تَغْرُبُ فرو میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در
چشمه آب گرم و حفص حمیة میخواند یعنی چشمه آب گل لای آمیز وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریا
محیط مغرب قَوْمًا گروهی را که ناسک گویند و ایشان قوی پر دل بت پرست سرخ چشم سرخ موی ... با هیبت
لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ای ذو القرنین
این ندا اگر نبی بوده باشد بوحی است اگر نبی نبوده بالهام یا بزبان پیغمبر بر تقدیر حق تعالی فرمود که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ
یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا میگیری فِيهِمْ در باب ایشان
حُسْنًا نیکوئی اگر بگروند قَالَ گفت ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد
فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی ... با کشتن ... اول و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ پس
بازگشته شود إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی جزاء پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا
نُكْرًا عذابی سخت و منکر که مثل او معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عمل کند شایسته

یعنی

یعنی بمقتضای ایمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش نیکو وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که
بگوئیم مر او را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان ما یعنی از آنچه فرمائیم يُسْرًا کاری آسان فراخور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را
بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آید و زینهار خواسته بوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را
سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برد و لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب
جنوب متوجه شده قوم هاویل که در قطر اینجا بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای برآمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدا عمارت است از جانب شرق وَجَدَهَا
یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که لَمْ نَجْعَلْ نکرده ایم
بوده ایم و پیدا نکرده لَهُمْ برای ایشان مِنْ دُونِهَا از درون آفتاب در وقت طلوع سِتْرًا پوششی از لباس و بنا که
وفیه قولان الاول انه لیس هناک
میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس
چون آفتاب طلوع کردی بر دابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع یافتی و از سمت راس ایشان در گذشتی از زیر زمین بیرون
آمدندی و ماهی گرفتندی و بآفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند كَذَٰلِكَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل
مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد بجانب قطر ایشان روان شد و بجایی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک
نمود که با قوم هاویل وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا از روی آگاهی
یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانداری که بر وی جمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ پس اسکندر
از پی در آمد سَبَبًا راهی و طریقی دیگر را از شرق بشمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید در منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ
میان دو کوه که از پس ایشان زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را با
هیئتهاء عجیب و شکلهاء غریب لَا يَكَادُونَ نزدیک نبودند که از کمی فطنت يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند سخنی را و کسی نیز از
لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ
بدرستی که یاجوج و ماجوج مُفْسِدُونَ تباهی کنندگانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هر گاه که از پس این کوهها بیرون آیند
ان گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بخورند و اگر چهارپایان نیابند آدمی را بخورند
بکانی برند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در عجیب المقال آورده که آدم را علیه السلام احتلام افتاد
و منی او بخاک آلوده شد آدم علی نبینا و علیه السلام از آن حال اندوهناک گشت و حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده منی ابو البشر
بیافرید و بقول کسی که گوید انبیا علیهم السلام محتلم نشوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از مرتضی
علی رضی الله عنه منقول است که قامت بعضی از ایشان بمقدار یک وجب و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان
بر مثال شجره ارز باشند و آن درختی است در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض مساوی است و صنفی آنند

که از یک گوش فراش و از دیگر لحاف سازند و در صفت ایشان کرده اند **نظم** بگو تا چشمی یکی جینه جوی یکی ش دراز حران
برده گوش ذو غرمی و جبر بنفی دلوان یکی گوش کوتاه دیگر دراز بهنگام خفتن نخفتند سین یکی گوش بالا و دیگر بزیر شان برگ
چینی ازوی شان اگشان ریش تا زیر از پی شان بیرون آمده اشکنان چون کران شکم بهتر پاخورد و کردن دراز چون بوزینگان
آمده در وجود مزوز زدرخ مرخ و دیده کبود ندارند جز خواب و خور هیچ کار غیر دیکی تا زاید هزار النصه آن گروه با اسکندر گفتند
کیما انین قوم بتنگ آمده ایم **فَهَلْ نَجْعَلُ** پس ایا بکنیم یعنی متر بسانیم **لَكَ** برای تو بیرون آیم از میان مالهای خود
خَرْجًا مزدی **عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ** پس بزطا انکه بکنی **بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ** میان ما و میان ایشان **سَدًّا** ط بندی که منع کند ایشان
بیرون آمدن **قَالَ** گفت اسکندر **مَا مَكَّنِّي** انچه دست رس داده مرا **فِيهِ** دران زمین **رَبِّي** افریدگار
من **خَيْرٌ** بهتر است ازانچه شما بخواهید که بمن دهید **فَأَعِينُونِي** پس مدد یاری دهید **بِقُوَّةٍ** بتوانائی یعنی بمردان
توانا یا چیزی که بدان قوت یابم در بنیاد **أَجْعَلْ** تا بکنم **بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ** میان شما و ایشان **رَدْمًا** لا حجابی سخت
که بعضی ازان بر بعضی مرکب باشد **آتُونِي** بیارید برای من **زُبَرَ الْحَدِيدِ** ط قطعهای آهن منقولست که فرمود تا
خشتها از آهن بساختند **بیت** بفارغ دلی جا بجا بر زدند همه روز و شب خشت آهن زدند انگاه حکم کرد که میان
دو کوه که چهار هزار قدم بود در شصت و پنج گز عرض بکندند تا با آب رسید پس در ته زمین و روی آب یک جزء از سنگ
خارا نهادند و خشتهای آهن بر بالای آن فرش کردند **حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ** تا چون ساوی شد یعنی فرش یافت **بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ**
میان دو کوه بقدر مود تا هیمه بسیار بیالای آن ریخته دمها برجوانب ترکیب کردند **قَالَ انْفُخُوا** ط گفت مر عمله را که بدمید در
آهنها **حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ** تا چون کردانید آن خشتهای آهن را **نَارًا** مانند اتش **قَالَ آتُونِي** گفت بیارید **أُفْرِغْ عَلَيْهِ**
تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده **قِطْرًا** ط روی گداخته **شعر** بفرمود روی فرشی که انگیختند بر روی حل کرده
بریختند و برین گونه دیوار سد و بخام کید در استوار بر آمد مانند کوهی یکپاره و همواره و ملسا **فَمَا اسْطَاعُوا** پس نتوانستند
یاجوج و ماجوج **أَنْ يَظْهَرُوهُ** که بالای رفتند بر ان سد بسبب ارتفاع **وَمَا اسْتَطَاعُوا** و نتوانستند **لَهُ نَقْبًا** ط سوراخ
کردن بواسطه سختی و صلابت آن **قَالَ** گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن **هَٰذَا** این سد و اتفاق بر اتمام آن **رَحْمَةٌ**
بخششی است **مِنْ رَبِّي** از پروردگار من برا آنها که بیتر سد تدارک فتنه یاجوج و ماجوج **فَإِذَا جَاءَ** پس چون بیاید **وَعْدُ
رَبِّي** وعده افریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج **جَعَلَهُ** کرداند این سد را **دَكَّاءَ** ط زمینی هموار یعنی این را از
پیش راه ایشان بر دارد **وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي** و هست وعده پروردگار من **حَقًّا** ط درست و راست خروج این گروه
از بهار رااة السد یکی از علامات قیامت و در اواخر سورة انبیاء ذکر آن خواهد آمد **وَتَرَكْنَا** و بگذاریم **بَعْضَهُمْ** بر خی از
یاجوج و ماجوج را **يَوْمَئِذٍ** اشو بخروج که ایشان حام بزد **يَمُوجُ فِي بَعْضٍ** اضطراب در هم اینی میکنند و داخل میشوند
در برخی و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی حیرت و اضطراب در هم آمیزند **وَنُفِخَ فِي الصُّورِ** و دمیده

شود در صور برای قیام قیامت **فَجَمَعْنَاهُمْ** پس جمع کنیم همه خلق را **جَمْعًا** جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر
وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر کردانیم دوزخ را **يَوْمَئِذٍ** آنروز **لِلْكَافِرِينَ** برای ناگرویدگان **عَرْضًا** ظاهر کردنی
و اظهار آن بر ایشان قبل دخول در ان جهة زجر و تهویل باشد **الَّذِينَ** آن کافرانی که از فرط غفلت **كَانَتْ** هست
أَعْيُنُهُمْ چشمهای دل ایشان **فِي غِطَاءٍ** در پوششی **عَنْ ذِكْرِي** از یاد من یعنی از مشاهده آیاتی که باعث یاد کرد من شوم
بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان **وَكَانُوا** و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق **لَا يَسْتَطِيعُونَ** نمیتوانند **سَمْعًا** شنودن
کلام من یا محجوب میمانند از استماع قرآن بسبب حجاب النبی کما قال تعالی و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا **نظم** چون تو قرآن خوانی ای صدر الامم کو شقیا نرا بپوشانم از نعم چشمشان این سان چشم بندم
تا نه بینند و کلامت نشنوند **أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا** ایا می پندارند آنانکه نگرویدند **أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي** انکه فرا گیرند بندگان
مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام **مِنْ دُونِي** بجز من **أَوْلِيَاءَ** ط دوستان یعنی معبودان ملخص سخن انکه ایا می
پندارند کافران که فرا گرفتند ایشان بندگان مرا بخدای ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان
چیزی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت **إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ** بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را **لِلْكَافِرِينَ** برای ناگرویدگان
نُزُلًا ط منزلی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است و تنبیه بر انکه ایشانرا عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش
آن محقر باشد **قُلْ** بگوای محمد صلی الله علیه و سلم **هَلْ نُنَبِّئُكُمْ** ایا خبر کنم شما را **بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا** ط بزیانکارترین
مردمان از روی کردارها **الَّذِينَ ضَلَّ** آنانکه کم شد و ضایع گشت **سَعْيُهُمْ** شتافتن ایشان بعملهای نیکو **فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا چون قسیسان و رهبانان با آنکه اکثر اوقات در پرده خا بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب
کفر ان همه عملها باطل است و ثوابی بران مترتب نیست و گفته اند مراد ازین طائفه خوارج اند یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل
بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صله رحم و اطعام نعل و عتق رقاب واقع شود میشد حق سبحانه ببطلان آنها حکم کرد و فرمود
که **وَهُمْ يَحْسَبُونَ** و ایشان می پندارند **أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ** انکه ایشان نیکوئی میکنند **صُنْعًا** ط کار را **أُولَٰئِكَ** آن گروه
که ذکر کرده شد **الَّذِينَ كَفَرُوا** آنانند که کافر شدند **بِآيَاتِ رَبِّهِمْ** بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل
توحید **وَلِقَائِهِ** و بدیدار او یعنی بعث و حشر کردان و ثبت عاقبة مر خواهد شد اهل آن را **فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ** پس تباه شد
کارهای ایشان که در صورت نیکو بود و بران جزای خیر خواهد یافت **فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ** پس اقامت نخواهیم کرد برای
اعمال ایشان **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز **وَزْنًا** ط ترازوئی که بدان بسنجند آن عملها را چه همه حبط شده و نابود گشته یا
ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مذلل خواهند بود **ذَٰلِكَ** آنست کار که گفته
شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان **جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ** پاداش ایشان دوزخ است **بِمَا كَفَرُوا** بسبب آنچه نگرویدند
وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا **وَرُسُلِي** و فرستادگان مرا **هُزُوًا** ط افسوس کرده شده یعنی بافسوس

ویقین بحقیقت کردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا یعنی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای پسندیده موافق
كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشانرا در حکم خدای جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن
انگور بود نُزُلًا پیشکش در بیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفرید و بعد از هر روز از روزهای
دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید ازدادی طیبا وحسنا لاولیائی افزون ساز حسن وجمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای
دوستان من معنوی و حجرت تر اند بود وان عطا نباشد الا دولت لقا ع نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست واین
جنت منزل را نزل دوستان میگوید تشبیه برانکه ایشانرا عطا علیا باشد که نعیم فردوس بازای آن محقر قیمت بعد رحمت والایه
اوست وگویند فردوس ارفع درجات جنات است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده اذا سألتم الله فاسألوه الفردوس
ترلی آنست که اسمی از اسمای جنان است که اهل ایمان درآنجا فرود آیند خَالِدِينَ فِيهَا درحالتی که جاودان باشند درآن
لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا ازان بهشتها حِوَلًا ط بدلی یا طلبند انتحویل بجائی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان
درآن مهیا باشد قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارض است مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي
برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هرآینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که
جسم است و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش ازآنکه بنهایت رسد و فانی شوند كَلِمَاتُ رَبِّي علوم او زیرا که
من حیث انکشاف غیر متناهی است پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ واگر بیاریم مثل دریای
محیط مَدَدًا مدد آن مداد وبرآن افزائیم گویند این آیه وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانانرا گفتند که در کلام خود میخوانید
ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید که وما
اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این سخن چگونه تواند کرد حق سبحانه درین آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هرچند کسی را
علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم اند بود نظم علمها از بحر علمش قطره آن چو خیز رشید نیست ایشان زنده گیر
کسی در علم صد لقمان نه برد × پیش علم کاملش نادان برد × قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ جز این نیست که من
آدمی ام مِثْلُكُمْ مانند شما و دعوی احاطه کلمات الهی نیکنم این مقدار هست که بواسطه جبرئیل يُوحَى إِلَيَّ وحی کرده
میشود بمن أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ جز این نیست که معبود شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودی یکتا است بی شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُو پس هر که امید
میدارد لِقَاءَ رَبِّهِ دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هرکه میترسد از رسیدن بحق یعنی باز گشتن بدو روز
رستخیز فَلْيَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای و در نظر آورده که عمل
صالح متابعت شریعت و شارع منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و مخالفت نفس و دوام عبودیت است و بباطن بریدن
از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده هست از مشاهده ماسوی بربستن و جز بجمال حضرت مولی نگشودن کما قال ما زاغ البصر وما طغی
بیت روی از همه برتافتم و سوی تو کردم چشم از همه بربستم و بر روی تو دیدم آورده اند که جندب بن زهیر عامری

رض

رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شود
خوش دل میگردم حضرت فرمود که خدای عملی را که عین نهان شریک باشد قبول نکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را
فرستاد وَلَا يُشْرِكْ و باید که بنده که عمل صالح دارد شریک نیارد و انباز نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهِ در پرستش پروردگار
خود أَحَدًا ط یکی را یعنی بریا تضییع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و بریا کنند عمل نعوذ بالله السمیع البصیر و نعتصم به من وقوع
الذلل سورة مریم بسم الله الرحمن الرحیم كهيعص در مواهب صوفیانه آورده هو الاسم الاعظم
از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
سه صورت است یکی بشری کقوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده انی لست کاحدکم انی ابیت عند ربی سیم حقی کما قال لی مع
الله وقت و از این روشن من رآنی فقد رأی الحق و حق سبحانه را با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری
کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده چون کهیعص واخواته و در صورت حقی کلامی مبهم که فاوحی الی عبده ما
اوحی نظم در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق × زان سوی حرف نقطه حکایات دیگر است × پس حروف مقطعه رمزی است
میان حق سبحانه جل وعلا و حبیب او صلی الله علیه وآله وسلم و کهیعص از آن جمله است و گفته اند این حروف اسماء الهیه اند و از حضرت
علی کرم الله وجهه منقول است که در بعضی ادعیه میخوانده یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت
باسم هادی و چون مدا هیچ یک از اسماء الهی حرف یا واقع نشده گویند ایماء است بانکه ید الله فوق ایدیهم و در لباب آورده که من یجیر
ولا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدل است و صاد از صادق وهی شاید که نام سوره باشد و ما بعد او مرتب بر وی یعنی این سوره
ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ یاد کردن خداوند تست بمهربانی عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ط بنده خود زکریا بن آزر را و او از اولاد رحبعم بن سلیمان
بن داود علیهما السلام بوده پیغمبری عالی شان و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه او بخوان و یاد کن إِذْ نَادَىٰ
رَبَّهُ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس یعنی بعد از تقریب قربان نِدَاءً خَفِيًّا ط خواندنی پنهان
که آن باخلاص اقرب است یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که در نود و نه سالگی یا صد و بیست سالگی تا از
طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود هرچند بلند میگفت کس نمیشنید و نداء او این بود که آن روی بیان قَالَ
رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی که سست شده است استخوانی که ستون خانه بدن است مِنِّي از من
و چون استخوان که صلب ترین اعضا است سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا و سپید شده است
موی سر سپید و گفته اند تشبیه کرده است شیب را در سپیدی با آتش و فرو گرفتن او موی را با شعال آن یعنی روشن
و درخشنده شد موی از پیری وَلَمْ أَكُنْ و نبوده ام بِدُعَائِكَ رَبِّ بخواندن من ترا ای پروردگار من شَقِيًّا ط بی بهره
و نا امید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده و مرا بدان خو کرده شده ام وَإِنِّي و بدرستی که من خِفْتُ الْمَوَالِيَ بترسیدم
از بنی اعمام خود که ایشان در سهم حبیب و اقامت دین و خلافت من در امت نیکو بجای نیارند مِنْ وَرَائِي

از پس مرگ من پس مرا خلفی می باید وکانت امرأتی عاقرا وحال آنکه زن من هست نازاینده و در سن تولد و عقم سالکی فهب لی
پس ببخش مرا من لدنک از نزدیک خود ولیا فرزندی که متولی امور دین باشد و از سبب استحقاق یرثنی میراث
برد امامت و حبورت از من ویرث من آل یعقوب و میراث گیرد علم و حکمت از آل یعقوب بن اسحاق علیهما السلام یا یعقوب
بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بود واجعله رب رضیا وگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تو از
قول و فعل و خوی راضی باشی بعد از آنکه دعا مستجاب شد ندا آمد بفرح بشارت که تا دعا کردم ربانی از روی وعده باجابت دعای او
فرمود که یا زکریا انا نبشرک ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بغلام به پسری اسمه یحیی نام او یحیی لم نجعل له
من قبل سمیا ط پیش از وی همنامی در ولد المسیر آورده که وجه فضیلت نه از آن روست که قبل از وی کسی مسمی
باین اسم نبوده که بسیار آدمی برین وجه یافته میشود که پیش از وی کسی او نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق سبحانه بخود تولی تسمیه
او نموده بدو ماه رجوا الله نکس ده امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرموده که بعد از عظیم خواست آورد که او را بخند بن اسم خاص
اختصاص دهد و اسم سامی او یک از اسم هابون فرجام مشتق سازد شعر ومشتق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود وهذا محمد
بیت ای خواجه که عاقبت کار است محمود زان شد که نامت محمد است وگویند سمی یعنی شبیه است یعنی مثل او نیا فریده ایم
قال رب گفت زکریا ای خداوند من انی یکون لی چگونه باشد مرا
در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان از وی بظهور نرسید غلام پسری وکانت امرأتی وحال آنکه هست زن من عاقرا نازاینده وقد بلغت وبدرستی که رسیده ام من الکبر
عتیا ط از بزرگ سالی بنهایتی وبخافت وضعف اعصاب وقوی این سخن از سبب استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی
ما را چون خواهی ساخت با ما در پیری را بت قدرت خواهی افراخت قال گفت فرشته با مر خدای تعالی ای زکریا
کذلک همچنین است که تو گفتی از پیری وضعف اما قال ربک گفت خدای تو هو این کار که آفریدن فرزند است
علی هین بر قدرت من آسانست وقد خلقتک وبدرستی که بیافریده ام ترا من قبل پیش
در پیری سن از پدر و تحض ولم تک شیئا ط و نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود کرد ایدم پس منی که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بایجاد
فرزند از دو پیر زکریا علیه السلام از این بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدت دیگر انتظار
خواهد رسید قال گفت رب اجعل لی ای پرورد گار من کردان برای من یعنی نشانی بدل آیة ط علامتی که بدانم که وقت
وقوع این واقعه معلوم کرده قال گفت خدای مر زکریا را علیه السلام آیتک نشانه تو ان لا تکلم الناس آنست
که سخن نتوانی گفته با مردمان ثلث لیال سه شبانه روز سویا ط یعنی در حالتی یعنی بهم پیوسته یا قادر نباشی و تکلم
در حالتی که سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که در هنان او رعایت زبان او در دهان او پر رگ شد بر وجهی که نمی یک را
بجال نماند فخرج پس بیرون آمد علی قومه بر گروه خود طبالع العسند که در شب آن ایشان حامله شده بود من
المحراب از مصلی خود فاوحی الیهم پس اشارت کرد بایشان ان سبحوا آنکه نماز گذارید یا تسبیح گوید خدا اوئک

خودرا بکرة بامداد وعشیا ط وشبانگاه القصه سه روز بر آن منوال گذشت پس بحال خود آمد و یحیی علیه السلام بعد از مدتی
مدت حمل متولد شد ودر کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت میبود تا وقتی که وحی بدو در رسید
وازحق بوی این خطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فرا گیر کتاب توریة را بقوة ط بجد وجهد یا قوت دل وآتیناه الحکم
وبدادیم یحیی را حکمت وفهم توریت صبیا ط در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی
ساکنی او گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود ما للعب خلقنا ما برای بازی آفریده نشده ایم دریغ سخن یک عظیم است یحیی ای
بازیچه غفلت را که عمر عزیز خود ببازی بگذرانند وبدانم قریب انما الحیوة الدنیا لعب ولهو بقید و مشغوف می مانند و نتم با تاک
نظم عمر بیاز بچه برین برین بیای زاندازه بدری بری بیک زبان بجهان باکشی طفلانه جند بیاز خوشی وحنانا ودیگر
دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی و رقت قلبی من لدنا از نزدیک ما وزکوة ط وطهارت از گناه یا ستائشی نزدیک خلق وکان
تقیا وبود پرهیزکار یا فرمان بردار یا مجتنب از کوچک وبزرگ گناه وبرا بوالدیه ونیکوکار به پدر و مادر یا فرمانبرنده و
خدمت کننده مر ایشان را ولم یکن جبارا ونبود سرکشی یعنی عاق و نافرمان مر والدین را عصیا ط و نبود عاصی مر امر پروردگار
خودرا وسلام علیه وسلام از ما بر یحیی علیه السلام یوم ولد روزی که متولد شد ویوم یموت و روزی که بمیرد
ویوم یبعث حیا ط و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت گویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از غم
شیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب قبر و روز قیامت از هول رستخیز و قصه خوف و بکای یحیی در غایت اشتهار است و
اذکر فی الکتاب وباد کن در قرآن مریم قصه مریم بنت عمران او پیوسته در مسجد مقدس می بود بوقت عذر بخانه
خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد باز آمدی وقتی بخانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که اینجا غسل کند وحق سبحانه وتعالی از آن
خبر میدهد اذ انتبذت چون دور شد مریم و یکرانه رفت من اهلها از اهل خود یعنی خاله وقوم او مکانا شرقیا در مکانی
از جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان وآن موضعی بود آفتاب روی فاتخذت پس فرا گرفت
من دونهم از پیش ایشان یعنی سوی ایشان حجابا پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود و جامه پوشید
فارسلنا پس فرستادیم ما الیها بسوی او روحنا روح ما را که جبرئیل است اضافه روح بخود جهت تشریف و
تخصیص اوست فتمثل لها پس متمثل شد جبرئیل علیه السلام برای مریم بشرا سویا ط آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی
خود ابوی عود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قالت انی گفت بدرستی که من اعوذ بالرحمن پناه میگیرم بخدای
بزرگ بخشاینده منک از شر تو ان کنت تقیا ط اگر هستی پرهیزکار یا متقیا نه که معاف یعنی اگر تو متقی و ترسی از
پرهیزکم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام شریری بود در آن زمان که معروف شده بود مریم قصه او
استماع نموده بود گمان برد که مگر او است از و بحق سبحانه پناه برد اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب او مشاهده فرمود قال
انما انا گفت جز این نیست که من رسول ربک فرستاده پروردگار توام که ترک بدو پناه میگیری مرا اینجا فرستاده لاهب لک تا به

خشم من ترا بهر بان او غلاماً زکیّاً ط پسری پاک و ستوده قالت گفت مریم انّی یکون چگونه بود لی غلامٌ مرا
پسری و لم یمسسنی بشرٌ و مرا نسوده است آدمی یعنی هرگز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده و لم اک بغیّاً ط و نبوده‌ام تا ترا
مجوز نده بجوی قال کذلک ج گفت جبرئیل علیه السلام که چنین است که تو میگوئی هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده قال ربّک
گفت پروردگار تو هو اینکار که اعطای ولد است بی پدر علیّ هیّن بر من آسانست ما ترا پسر میدهیم تا استدلال کنند
بر قدرت ما و لنجعله و تا کردانیم او را آیةً للنّاس علامتی برای مردمان که دلیل برند بر توانائی ما را در یابند و رحمةً
منّا و تا کردانیم او را سبب بخشش از ما برای انانکه بدو بگروند و کان و هست خلق او بی پدر امراً مقضیّاً ط کاری حکم کرده
یعنی مقدّر مقرّر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل علیه السلام بنزدیک وی آمد و بدمید در آستین یا گریبان یا
دهان او فحملته پس مریم بار گرفت در حال دم بعیسی علیه السلام فانتبذت به پس بیرون شد و دور گشت بعیسی یعنی
وقتی که در بطن او بود مکاناً قصیّاً ط مکانی دور از شهر ایلیا که گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش
میل دور بود از ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده و در زاد نه ساعت و بعضی
و مقاتل گوید سه ساعت یکساعت خلق بود و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم
درخت خرمای خشک شده دید شاخهای آن بریده و تنه مانده فاجاءها المخاض پس آورد او را درد زادن الی جذع النّخلة
بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود بدان نهاده قالت گفت یا لیتنی متّ کاشکی بمردمی قبل هذا پیش از این
صورت و کنت و بودمی نسیاً منسیّاً ط چیزی بازگذاشته فراموش شده یعنی هیچکس مرا ندانستی و از من حسابی نداشتی حالا
احبار بیت المقدس مرا پارسا میدانند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا علیه السلام بوده‌ام و هرگز بکاری منسوب نشده و شوهری
نکرده‌ام و اکنون فرزندی زاییدم و از خجالت این حال ندانم که چه کنم بیت هر چند بروی کار دیده نکرم گفت زنده چرخود نمی‌بینم
فناداها پس آواز داد مریم را من تحتها آنکه در زیر او بود یعنی در شکم مراد عیسی است علیه السلام که با او سخن گفت و ندا
فرمود ان لا تحزنی آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها خوانده یعنی عیسی از زیر او یا فرشته از زیر
درخت خرما آواز داد که غم مخور قد جعل ربّک بدرستی که پیدا کرد و روان کرد آفریدگار تو تحتک در زیر قدم تو سریّاً ط
جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی و هزّی و بجنبان و میل ده الیک بجذع النّخلة بسوی خود تنه درخت خرمای خشک
شده تساقط تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانده یعنی تا درخت بیفکند علیک بر تو رطباً جنیّاً ط خرمای تر و تازه فکلی
پس بخور از رطب واشربی و بیاشام از آب و قرّی عیناً و روشن کن چشم را بفرزند یا خوش دل شو بسبب شدن
درخت و بیرون آمدن آب که مناسب حال تو دارند چه آنکه قادر است بر اظهار خرما از درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد ولد از زن
بی وساطت پدر پس حق سبحانه ملائکه را فرستاد تا گرد مریم در آمدند و بوجود عیسی علیه السلام متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند
و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که فامّا ترینّ پس اگر به بینی من البشر احداً از انسیان یکی را

و از تو بپرسند که این فرزند از کجاست فقولی انّی نذرت پس بگوی بدرستی که من نذر کرده‌ام للرّحمن صوماً برای
خدای من روزه‌ای یعنی ایشان ترک طعام و کلام بوده فلن اکلّم الیوم پس سخن نخواهم گفت امروز انسیّاً ط با هیچ آدمی بلکه
با ملائکه سخن میگویم و با حق مناجات میکنم و این منع از سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشارت این خبر داده روایت که چون
اهل مسجد مریم را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا و از هر کس بجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم
قوم بدانجا رفتند و چون مریم ایشان را دید عیسی را بر داشته متوجه ایشان شد فاتت به پس آورد مریم عیسی را قومها
بقوم خود تحمله بر داشته او را همین که چشم آن گروه بر وی افتاد قالوا یا مریم گفتند ای مریم لقد جئت شیئاً فریّاً
بدرستی که آوردی چیزی شگفت یا زشت که در میان اهل بیت تو مثل این واقع نبوده یا اخت هارون ای خواهر هارون
گویند او را برادری هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده
که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور ما کان نبود ابوک امرأ سوءٍ
پدر تو عمران مرد بد بلکه امام مسجد اقصی و اشراف احبار بوده و ما کانت و نبود امّک مادر تو حنه بنت فاقود بغیّاً ط
زناکار و فاجر تو با وجود این پدر و مادر فرزند بد را از کجا آوردی فاشارت الیه ط پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه
السلام که با او سخن گوئید و از جواب شنوید قالوا گفتند کیف نکلّم چگونه سخن گوئیم من کان با آنکه هست فی
المهد در گهواره یعنی در خور گهواره صبیّاً ط کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند عیسی علیه السلام پستان
در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بر بالین تکیه قال گفت انّی عبد الله بدرستی که من بنده
خدایم آتانی الکتاب داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد یا تعلیم کرده آنرا به که تعلیم داده مرا در
شکم مادر و جعلنی نبیّاً و گردانید مرا پیغمبر که بنده در این حال پیغمبر بودم و تکلم بطریق اعجاز میکردم و جعلنی و ساخته مرا
مبارکاً با برکت و نفع اینما کنت هر جا باشم و اوصانی و امر کرد مرا بالصّلوة باقامت نماز و الزّکوة و باداء
زکوة ما دمت حیّاً مادامی که زنده باشم و برّاً بوالدتی و گردانید مرا نیکوکار با مادر من و مهربان بروی و لم یجعلنی
و نگردانید مرا جبّاراً گردن کشی متعظم که بالخلاق تکبر کنم و ایشان را برنجانم شقیّاً ط بدبختی که فرمان او نبرم و السّلام علیّ
و سلام خدای بر من است چنانچه بر یحیی علیه السلام یوم ولدت روزی که بزادم و یوم اموت و روزی که بمیرم و یوم
ابعث حیّاً ط و روزی که برانگیخته شوم زنده ذلک عیسی ابن مریم آنکه ذکر او گذشت و وصف او کردیم عیسی پسر مریم است
نه آنکه نصاری او را وصف میکنند قول الحقّ میگویم گفتن درست و راست الّذی آن گفتنی که جهودان فیه یمترون
در آن شک دارند یعنی قصه عیسی که حمل بر چیزهای ناشایست میکنند یا ترسایان در آن جدال نموده بعضی او را خدا و بعضی پسر خدا میدانند
ما کان لله نیست و نشاید و سزد خدا را ان یتّخذ من ولدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی چه والد بالنسبت و حق بیچون بی‌نیاز از جنسیت
منزه است سبحانه ط پاکست از اتخاذ ولد اذا قضی امراً چون حکم کند و خواهد کاری که بسازد یعنی اراده احداث شیئی نماید

فانما یقول پس جز این نیست که گوید له کن مر آن شیء را که باش فیکون پس باشد بی درنگ وان الله ربی وربکم و بدرستی
که خدای پروردگار من و شماست فاعبدوه پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول نگردید هذا صراط مستقیم اینست راه راست
که بجنت رساند فاختلف الاحزاب پس اختلاف کردند جماعتها من بینهم میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در بیان عیسی علیه السلام
جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله
گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکائیه بثالث قایل شدند فویل للذین کفروا پس وای بر آنانکه کافر شدند و استبعاد نمودند من
مشهد یوم عظیم از حاضر شدن در روز بزرگ که قیامت است یا از مشاهده احوال آن روز اسمع بهم چه شنوا باشند کافران
کافران وابصر وچه بینا یوم یاتوننا در آن روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعد
الهی را بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند خبرهای موحش را و چه
بینا بعقوبات باهول لکن الظالمون الیوم لیکن ستمکاران امروز فی ضلال مبین در گمراهی ظاهر اند وانذرهم و بیم کن ایشانرا یعنی
کفار مکه یوم الحسرة از روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم اذ قضی
الامر چون کار ساخته شود و حساب پرداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة وفریق فی السعیر اینچنین تعذیب در پیش است
وهم فی غفلة و ایشان در غفلت و بیخبری اند در دنیا وهم لا یؤمنون و ایشان یعنی کافران نمیگروند با خرت و متعلقات آن
انا نحن بدرستی که ما نرث الارض میراث بریم زمین را ومن علیها و هر کرا بر روی زمین است یعنی همه فانی
کردند و ما باقی باشیم والینا یرجعون و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست بتجلی
احدیت و فنای خلقیت چون سطوت ازلی از هیبت لم یزلی العتاب و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار
از ذات قدرت بنشانند و جام اعدام بر سر مرکب وجود کنند ندا کبریا رسد لمن الملک الیوم و چون ما سوی الله معدوم باشند
جلال احدیت و جمال صمدیت عز قدوسی و کمال سبوحی را جواب دهد که لله الواحد القهار قطعه صرصر قهر چو از مکمن وحدت بوزد
خس خاشاک یقین همه را باد ببرد هرچه در عرصه امکان بوجود آمده برد سیل عزت همه تا عدم آباد ببرد واذکر و یاد کن
برای قوم خود فی الکتاب ابراهیم در قرآن قصه ابراهیم را علیه السلام که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب نیز بدو
او مباهات میکنند پس از توحید او حجت بر ایشان انه کان بدرستی که او بود صدیقا راست گوینده و مبالغه کننده در آن
یا راست کار و درست گفتار نبیا پیغمبری جلیل مقدار و بلند مقدار اذ قال لابیه یاد کن آنگاه که گفت مر پدر خود را آزر بت گر
یا ابت ای پدر من لم تعبد چرا میپرستی ما لا یسمع آنرا که نمیشنود دعا و ثنای ترا ولا یبصر و نمی بیند خضوع و
خشوع که ثابت و یقین ولا یغنی عنک شیئا و دفع نمیکند از تو چیزی را از مکاره یا نفع نمیرساند ترا در دفع مضار و جذب منافع
یا ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یاتک آنچه بتو نیامده
فاتبعنی پس پیروی من کن اهدک تا بنمایم ترا صراطا سویا راه راست درست که سالک خود را بمقصود رساند

یا ابت

یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را بفرمان او در امر و فرمان خدای ان الشیطان بدرستی که شیطان
کان هست للرحمن عصیا مر خدای را فرمان نابرنده و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد یا ابت انی اخاف ای پدر من
میترسم ان یمسک آنکه برسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از خدای تعالی بسبب متابعت تو شیطانرا و چون عذاب الهی بتو رسد
فتکون پس باشی للشیطان ولیا مر شیطانرا دوست یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب قال گفت پدر ابراهیم
مر او را اراغب انت آیا رو گردانیده‌ای تو عن آلهتی یا ابراهیم از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده ایشانرا
لئن لم تنته اگر باز نه ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لارجمنک هر آینه ترا دشنام دهم یا سنگسار کنم
واهجرنی ملیا و دور باشی از من زمانی دراز تا از ضرب و عقوبت من ایمن باشی قال سلام علیک گفت ابراهیم علیه السلام
که سلام بر تو یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند مقابله کرد سفاهت بسلام او را سلام تا شاید که متارکه کرده و بما در آید در اختیار آنکه
که چون ابراهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد پدر را گفت از رفتن ملول مباش که تو نیک خدای داری ترا فرو نخواهد گذاشت
ابراهیم علی نبینا و علیه السلام با ایمان او امید وار شده بود و سلام کرد و فرمود سأستغفر لک زود باشد که آمرزش طلبم از برای تو
ربی از پروردگار خود استغفار از برای کفار بسته بعد از توفیق است از حق سبحانه برای ایمان ایشان که سبب مغفرت همان میتواند
بود انه کان بی حفیا بدرستی که خدای من هست بمن مهربان و باجابت دعاء مرا وعده داده واعتزلکم و کناره میکنم از شما
مراد آزر است و امثال او از بت پرستان میگوید که دوری میجویم از همه شما وما تدعون و از آن چیزی که میخوانید و میپرستید من
دون الله بجز خدای یعنی بتان وادعوا ربی و میخوانم خداوند خود را و میپرستم بیگانگی عسی الا اکون شاید آنکه نباشم
بدعاء ربی شقیا بخواندن و پرستیدن خدای خود نا امید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضائع
اید و من امید وارم که از حق سبحانه و تعالی بهره بسیار گیرم نظم حاجت ز کسی خواه که محتاج نباشد بی بهره نگرداند از انعام عمیم در
بحر العیون فی تفسیر کتاب المسطور آورده که ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود
تا پدر بمرد و بجانب خلق بعث جانب گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و در بتخانه بتانرا بشکست و آتش نمرود
برو سرد شد و با ساره و لوط عزیمت شام فرمود حق سبحانه از برکت هجرت خبر داد که فلما اعتزلهم پس آنهنگام که دور شد ابراهیم
از بت پرستان و بگذاشت ایشانرا وما یعبدون و آنرا که میپرستیدند من دون الله بجز خدای وهبنا له بخشیدیم
مر او را از ساره اسحاق ویعقوب یعنی فرزندی و پسر زاده وکلا جعلنا نبیا و همه را کردانیدیم پیغمبر ووهبنا لهم
و بخشیدیم مر ایشانرا من رحمتنا از بخشش خود و گفته اند مراد از رحمت اموال و اولادست که بدیشان ارزانی داشت و
جعلنا لهم و دادیم مر ایشانرا لسان صدق سخن گفتن مشتمل بر صدق یا ذکری نیکو علیا بلند و سایر میان مردمان
اشارت باجابت دعاء ابراهیم است صلوات الله و سلامه علیه حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واذکر فی الکتاب
و یاد کن در قرآن موسی قصه موسی را علیه السلام انه کان مخلصا بدرستی که او برگزیده و پاک کرده شده از آلایش نفس

وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ط و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خداي اهل معاد در تقدیم رسول بر نبي با آنکه اخص واعلی
است گفته اند که خداي اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ از جانب
کوه زیر از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ط و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب در حالتی که راز گوینده بود با ما و آنکه نجی را بمعنی
مرتفع داشته میگویند موسی را علیه السلام بالا بردند از آسمانی باسمانی و از جایی به پس جایی دیگر تا بجایی که او از قلم که بر زبده بدان
نوشته می شد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق سبحانه و موسی مگر یک حجاب صاحب کشف الاسرار گوید که حضرت موسی را علی
نبینا وعلیه السلام هم روش بود و هم کشش اشارت پرورش او و طاجاه موسی هم عبارت از کشش او وقربناه نجیا سالک تا دف
روش است خطر دارد چون در کشش رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک ثوب تفرقه هست وجذبه محض جمعیت است
نظم تا خود روی بجا صلی چون او کشید ت واصلی رفتن کجا بردن کجا این سر رباني است این وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم
مر موسی را وعطا کردیم مِن رَّحْمَتِنَا از بخشش و مهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ یاری کردن برادر او هارون او را بر زیارت و
تدبیر مهم نَبِيًّا ط در حالتی که پیغمبر بود وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ در قرآن قصه اسمعیل را إِنَّهُ كَانَ بدرستی
که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ط و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق آورده اند که کسی را وعده
داده بود که من درین مکان تا تو بیایی سه شبانه روز و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز بر پست درخت
خوردنی نداشت نظم هر که از این پایه و غایت کم است آن نه وفا بلکه فریب و دم است نیست بر مردم صاحب نظر صورتی
از صدق و فا خوبتر پس دیگر باره در صفت اسماعیل میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ و بود که میفرمود کسان خود را و گفته اند همه
امت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكَاةِ و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ
مَرْضِيًّا ط و بود نزدیک آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال وافعال وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن إِدْرِيسَ
قصه ادریس را که پسر بنی شیث وجد پدر نوح است علیهم السلام و نام او اخنوخ بوده و بجهت دراست علوم با دریس ملقب
شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت بکرد وی بود و سی صحیفه بر وی نازل شد در جامع الاصول آورده که
ادریس بصد سال پس از وفات آدم علیه السلام متولد شده إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا راست گوینده
نَبِيًّا خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ و بر داشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا ط بمکانی بلند که شرف نبوت و درجه قرب با او را
به بهشت رسانیدیم یا باسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ادریس را در آسمان
چهارم ملاقات فرموده و در رفع الیه ادریس اخبار متنوعه است ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که روزی ادریس را صلوات
الله علیه حرارت آفتاب در یافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است از حرارت او با حراق نزدیک
شده تا آن فرشته که حامل اوست بچه حال باشد خدایا بار آفتاب را بر وی سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت
خود محفوظ دار نظم از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست حق سبحانه دعاء او را مستجاب کرد

روز

و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آن از حضرت عزت استدعا نمود خطاب
رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا فرموده و من اجابت کردم و فرشته اجازت نمود که یک بار ادریس علیه السلام بزمین آید و ملاقات
او بیند پس با قدم خود نشاند و باسمان برد و پیش مطلع آفتاب رسانید و بالتماس ادریس علیه السلام کیفیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک
الموت علیه السلام پرسید و عزرائیل در دیوان اعمال نگاه کرد و فرمود حکم الهی در باب آنکس که تو میگویی آنست که حالی نزدیک مطلع
آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده
و روایتی آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا وعلیه السلام مشتاق دیدار ادریس شده باذن حق سبحانه بزمین آمد و او را
دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس جانش بر داشته و باز حق تعالی جان بوی داده و عزرائیل او را باسمان برده و دوزخ بدو نموده و از آنجا
به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد أُولَئِكَ آن گروه انبیا که مذکور شدند از زکریا تا ادریس علیهم الصلوة والسلام الَّذِينَ أَنْعَمَ
اللَّهُ آنانند که انعام کرد خدای عَلَيْهِمْ برایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه واصناف مواهب صوریه و معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از
پیغمبران بیان موصول است یعنی آنان پیغمبرانند مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم که ادریس است و باقی ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ
و از ذریه آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی با نوح علیه السلام و آنها غیر ادریس اند وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابراهیم علیه
السلام وَإِسْرَائِيلَ و از فرزندان یعقوب علیه السلام وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشان را بحق وَاجْتَبَيْنَا ط و بر
گزیدیم ایشان را از میان مردمان بنبوت إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ آیتهای خدای در کتب منزل
بر ایشان خَرُّوا بروی افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را وَبُكِيًّا ط و گریندگان از خوف و گریه
را باستماع و تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلف در گریه آرید صالح
مری رحمه الله تعالی فرموده که در خواب قرآن بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خواندم فرمود یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام دوست
تهییج شوق است چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته گردد از دیده آب حزن ریختن گیرد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول
تری اعینهم تفیض من الدمع نظم ای دریغا اشک من دریا بدی تا نثار دلبر زیبا بدی اشک کو از بهر آن بار بد خلق
گوهریست واشک بند ارید خلق این سجده بعضی است از سجدات کلام الله حضرت شیخ قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمان
وقوع می یابد سجود انعام گفته و گریه که متفرع بر رویت آنها که به فرح و سرور میدارد خبر رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت است
و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او طرب است نه اندوه فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ پس در رسیدند از پس ایشان خَلْفٌ فرزندان
بد که از فرط غفلت أَضَاعُوا الصَّلَاةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی کردند آرزوهای نفس را
از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا لا پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان
و گویند غی چاهی است در دوزخ که اهل دوزخ از اهل آن چاه پناه بخدای جویند و بقول بعضی وادیست در جهنم آتش او تیز تر
و عذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان آرزو را بدانجا برند إِلَّا مَن تَابَ مگر آنکه باز گشته باشد از معصیت وَآمَنَ وایمان

آوردند بدل و بزبان وَعَمِلَ صَالِحًا وکرده کردارهای شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تائب مؤمن يُدْخَلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند
وحیثیت فعل معلوم خوانند یعنی درآیند در بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا وستم دیده نشوند در چیزی از پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند
و ازین بهشت باشد که ایشان درآیند جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آنها که وعده داده است خدای بـ
عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ بندگان خود را پیش کی یعنی ایشان را وعده داده است بهشت و آن بهشت از ایشان غائب است یا ایشان از آن
غائب اند و چون وعده هست از بهشت غیبت باک نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ مَأْتِيًّا وعده خدای یعنی موعود او که
بهشت است آمدنی است و مؤمنان بان رسیدنی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نشنوند بهشتیان در آن بهشت لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا سخن بیهوده
و تباه لیکن شنوند سلام از خدای یا از ملائکه یا از یکدیگر وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا ومر ایشان را روزی ایشان از نعم بهشتی در جنت بُكْرَةً
وَعَشِيًّا بامداد آن و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز ایشان را نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست که در روزی
دو نوبت طعام بخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان
مقدار لیل و نهار را باشد شناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بغض و گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار
برفع حجاب و فتح درها و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ
آن بهشت که ذکر کردیم آنست که میراث دهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر کرا که پرهیزکار باشد آورده اند
که چون حضرت رسالت صلوات الله علیه وسلامه از اصحاب کهف و ذی القرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب
دهم و استثنا نکرد پانزده یا دوازده یا بیست و پنج روز جبرئیل علیه السلام فرود نیامد و حضرت رسول علیه السلام بعد از نزول با
او گفت دیر آمدی و من مشتاق بودم جبرئیل علیه السلام جواب داد و حکایت قول او در قرآن اینست که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرو نیاییم ما فرشتگان
إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مر او راست آنچه در پیش ماست از کارهای آینده وَ
مَا خَلْفَنَا و آنچه از پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ و آنچه در میان ماهست یعنی در حال یا مر او راست حکم در ابتداء
آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ماهست و آنچه در مکان و ما یکون هست وَمَا كَانَ و نیست و نبود و نخواهد بود
رَبُّكَ نَسِيًّا پروردگار تو فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پروردگار
آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهل ایشان نه شاید که فراموش کار بود
فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر
عبادت خود ثابت باش و با بطاء وحی دلتنگ مباش هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا آیا میدانی مر خدا را مانندی که او را الله توان گفت یا همنامی
یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی آن بود که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله نگفتند بلکه آلهه میگفتند
عزت لعزت و هیبت الوهیت این اسم سامی را از تعرض کفار در آن و تسمیه بتان بدان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل
ایمان را در نعت و محبت و سر اعزاز بکلاه آن نام نامی جاری کرد اند نظم الله الله چه طرفه نام است این نام که دل و زر و جان

تمام

تمام است این پس بود ترد صاحب سی حسینی اسه کواه این دعوی وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و میگوید انسان یعنی در میان ایشان میگوید ابی بن
خلف استهزاء ای بی بی شده و ای آدمی بطریق استبعاد کوید أَإِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوْفَ أُخْرَجُ هرآینه زود بیرون
آورده شوم از خاک حَيًّا زنده یعنی چگونه بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق سبحانه و تعالی در جواب او میفرماید که أَوَلَا يَذْكُرُ
الْإِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنکه آفریده ایم ما او را مِنْ قَبْلُ پیش از این وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و نبود چیزی بلکه عدم
صرف بود یعنی باید که تذکر کردن این معنی را که ایجاد معدوم شگفت تر است از اعاده بعد از تفریق آن فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو که
بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هرآینه حشر کنیم ایشان را یعنی کافران را وَالشَّيَاطِينَ با دیوان یعنی با قرنا از شیاطین که در دنیا داشته
اند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید ساخته ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر کرده ایشان را حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا گرد اگرد دوزخ
بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان برحوالی دوزخ جهت آنست که تا سعدا ببینند که از چه بلیه خلاص یافته اند سرور
ایشان بیفزاید و اشقیا آنکه خود را از دوزخ به بینند ملال ایشان زیاده کردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آریم مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ
از هر گروهی أَيُّهُمْ هرکدام باشد از ایشان أَشَدُّ سخت تر به نسبت عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا بر خدای از جهت سرکشی و عصیان
یعنی اول از هر امتی آنرا که کافرتر و نافرمان تر بود جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس هرآینه ما دانا تریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنانکه ایشان
أَوْلَىٰ بِهَا سزاوارترند با آتش دوزخ صِلِيًّا از جهت اندر آمدن یعنی میدانیم که کیست سزاوار آنکه نخست او را در آتش افکند
وَإِنْ مِنْكُمْ و نیست از شما آدمیان هیچکس إِلَّا وَارِدُهَا مگر آنکه رسنده است و گذرنده بدوزخ اما چون مؤمنان بر آن گذرند
آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند نه حق تعالی ما را وعده کرده بود که وان منکم الا واردها
پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند قد وردتموها و هی خامدة بدرستی که شما گذر کردید بدوزخ اما آتش او بسبب نور
ایمان شما مرده بود پیر روشن قدس سره فرموده نظم مؤمن صفوتی چو اندر آتش بگذرد سوزش در آن نماند گردد چو نور روشن
كَانَ هست ورود دوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزمی و قطعی مَقْضِيًّا کاری حکم کرده شده و بدان
یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد بود و در آن خلاف نیست و جمعی برانند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبد الله رضی الله عنه
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده ورود دخول است هیچ بری و فاجری نباشد الا بدوزخ در آید اما آتش بر
مؤمنان برد کردد تا سلامت باشند چنانچه بر ابراهیم علیه السلام و مؤید این قول است آنکه حق سبحانه میفرماید که ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا
پس نجات دهیم آنانکه پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را فِيهَا جِثِيًّا در دوزخ
بزانو در آمدگان وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ آیتهای ما هویدا و روشن معانی آن یا
دلایل یا اعجاز آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه کافر شدند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا از فقرا که گرویده اند
یعنی فقراء را که اندرون ما را گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام از این دو گروه مؤمن و کافر خَيْرٌ مَقَامًا بهتر اند از جهت مکان و منزل
یعنی مارا منزل به است و همه اسباب معیشت در وی اماده و شمارا نه گوشه ایست معین و نه توشه مهیا و حقیقت مراد از جنت

مقام حسن حالا سعت معیشت و مجلس یعنی آنکه مشرکان مؤمنان را میگفتند از ما دو گروه کدام خوشحال ترند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از جهت
مجلس یعنی آن اشهرچه در مجمع ما هستاد وا شراف عرب‌اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات
ایشان را درهم شکسته فرموده که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی که مجمع
بودند در زمان واحد و نسب واقع بودند هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا ایشان از کفار عرب نیکوتر از جهت امتعه بیت که آرایش منازل بدان
باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیات و منظر نه آن مال هلاکت ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت نظم
بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کان را بشبی برند و این را بتبی قُلْ بگو مر ایشان را که بمال و منازل مفتخر و مستظهرند که عن‌قریب زایل
مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی و دور از حق فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند حیرت در صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ
الرَّحْمَٰنُ مَدًّا مر او را خدای و باز میکشد عمر او را یا زکشید یعنی او را مهلت میدهد و بغی در ترتیب میرساند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی
که به بینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شده‌اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل و اسر وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا در روز قیامت شاهد
انواع خزی و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس زود بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا آنرا که بدترست اند و کیست از جهت مکان چه جای مؤمنان
درجات جنان باشد و ماوی ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ جُندًا و بدانند آنرا که ضعیف‌ترست از جهت سپاه یعنی دوستان و بندگان
چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیای یاری مددکاری رسد و مشرکان را طغات یا رجوا دار دنیا شد و ما للظالمین من انصار وَيَزِيدُ
اللَّهُ و می افزاید خدای در دنیا الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنان را که راه یافته‌اند بکتاب هُدًى راه بردن یعنی گرویده‌اند باچه از
قرآن نازل شده و حق سبحانه هدایت ایشان را بتصدیق هر چه منزل میشود زیاده میکند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته
یا صلوات خمسه یا کلمات اربعه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا بهترست
نزدیک آفریدگار تو از جهت پاداش وَخَيْرٌ مَّرَدًّا و بهترست از جهت بازگشت یعنی اگر کافر انراد ر دنیا جاه و مال است
در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن
المآب بیت بدبنیاس فراز و نام دانند یعنی کانکار و کامرانستا آورده‌اند که خباب بن الارت را رضی الله عنه بر عاص
بن وایل سهمی دینی بود رعتی او را باداء آن تقاضا کرد او گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد صلی الله علیه و سلم کافر نشوی خباب
گفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت تا زنده و بمیری و بعد از مرگ برانگیخته شوی عاص گفت آن روز که برانگیخته شوی بیا وام خود
از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال من و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیه فرستاد که
أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که کافر شد بِآيَاتِنَا بایتهای ما یعنی قرآن یا دلائل وحدت وَقَالَ و گفت عاص بن وایل
که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شد
بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن را از آنجا میگوید أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا نزدیک خدای
عهدی و پیمانی بدین صورت كَلَّا نه چنانست که او میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا يَقُولُ

آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ و باز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا از عذاب باز کشیدنی
یعنی دراز کنیم و پیوسته کردانیم عذاب او را بر آن وجه که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم یعنی باز
ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَيَأْتِينَا و بیاید بما بعد از مرگ بروز بعث
فَرْدًا تنها نه مال رفیق او بوده و نه فرزند قرین او وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً بجز خدای
خدایان چون اصنام و ملائکه لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا تا باشند این معبودان مر ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان
معزز گردند نزدیک خدای كَلَّا نه چنانست که عزت کردند سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند الهه
ایشان و متبری باشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون با هول قیامت دانا گردند منکر گردند پرستش بتان را وَ
يَكُونُونَ وباشند عَلَيْهِمْ ضِدًّا بر معبودان خود دشمن یا الهه ایشان دشمن ایشان أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آیا ندیدی
و نه دانستی آنرا که ما فرستادیم دیوان را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی مسلط ساختیم بر ایشان یا قبیت و رفیق ایشان کرده‌ایم تَؤُزُّ
هُمْ أَزًّا بجنبانند ایشان را جنبانیدنی یعنی حریص میکنند ایشان را بر معاصی و از جای میبرند بتسویلات و وساوس فَلَا تَعْجَلْ
عَلَيْهِمْ پس شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا جز این نیست که میشماریم برای ایشان ایام
آجال ایشان را شمردنی که در آن غلط نیست چون آن ایام معین منقضی گردد بدیشان نزول آید آنچه فرموده‌اند یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ یاد کن
روزی را که فراهم آریم پرهیزکاران را و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا بسوی بهشت خدای بخشاینده در حالتی که سواران باشند بر
ناقهای بهشت یعنی ایشان را سواره ببهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک میبرند امام قشیری قدس سره فرموده که بعضی
بر نجایب طاعات و عبادات باشند و قومی بر مراکب همتها و نیات آنانکه بر مراکب طاعات باشند بهشت جو باشند ایشان را بر
جنان برند و آنانکه بر نجایب همتها باشند خدای طلبانند ایشان را بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگرست و رحمن جوی دیگر
در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در حال نزع بود درویشی پیش او ایستاده بود دعا میکرد که خدایا بر وی رحمت
کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بر وی زد که ای غافل سی سال است که بهشت را با غرف و حور و قصور عرضه میدهند
میدهند و من گوشه چشم همت بر وی نمیکنم امروز بدرگاه قرب میروم رخصت خود آورده برای من بهشت و رحمت میخواهی
بیت باغ فردوس از برای دیدنت باید مرا بی جمالت روضه جنت چکار آید مرا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم کافران را
إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند وِرْدًا تشنگان یا پیادگان یا چنانکه ستوران را لَّا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند
و ننمایند نه متقی و نه مجرم در خواست هیچ شفیعی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِندَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک خدای عَهْدًا
پیمانی برای شفاعت و آن ایمان توحید است و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد
وَقَالُوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری یعنی جمعی که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ فرا گرفت وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه
و عیسی و عزیر علیهم السلام بگوی ای محمد مر ایشان را لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آورده‌اید شَيْئًا إِدًّا چیزی زشت یعنی سخن

ناخوش و بی ادبانه تَكَادُ السَّمٰوٰتُ نزدیک شد آسمانها يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ
الْأَرْضُ و پاره شود زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتد کوهها هَدًّا ۷ شکستنی یعنی پاره پاره کرده أَنْ دَعَوْا از آنکه خواندند
لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا مر خدای را فرزند یعنی بدو اسناد کردند وَمَا يَنْبَغِي و نسزد و لایق نباشد مر لِلرَّحْمٰنِ مر خدای را أَنْ
يَتَّخِذَ که فرا گیرد وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست است زیرا که ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از مجانست
منزه است یا بجهت آنکه محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و زینت بدیشان إِنْ نیست كُلُّ
مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ هرکه در آسمانها و زمین است إِلَّا آتِي الرَّحْمٰنِ مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عَبْدًا در حالتی که بنده
باشد لَقَدْ أَحْصٰهُمْ بدرستی که همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثی که از خزینه علم و قدرت او بیرون نیفتند وَ
عَدَّهُمْ و شمرده است از اشخاص و افعال ایشان عَدًّا شمردنی وَكُلُّهُمْ و همه ایشان آتِيهِ آینده اند بوی
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها بی اتباع و انصار إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و کردند عملهای پسندیده سَيَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمٰنُ برای ایشان خدای وُدًّا دوستی در دلها — نصف
خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسائط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل را
علیه السلام گوید که من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست گیرد و منادی کند در میان اهل آسمان
که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را موضع کنند در زمین
تا زمینیان نیز او را دوست گیرند فَإِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ پس جز این نیست که آسان کردیم قرآن را بآنکه منزل ساختیم بِلِسَانِكَ
بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کردیم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِينَ بدو پرهیزکاران
از ترک اجتناب نموده اند وَتُنْذِرَ بِهِ و بیم کنی بدان قَوْمًا لُدًّا گروهی ستیزه کار از سخت حضرت را وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چند
هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمان یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم
هَلْ تُحِسُّ هیچ یابی و بینی مِنْهُمْ از آن هلاک شدگان مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی را أَوْ تَسْمَعُ یا بشنوی لَهُمْ
برایشان رِكْزًا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بایشان فرود آمد از بیخ برکندند و مستأصل شدند از ایشان نه عینی
باقی که کسی بیند و نه آوازی برجای که کسی بشنود بلکه موکلان قهر الهی با هیچکدام در نساخته و همه را بدیشان تا در دام خمول و نسیان
انداخته کأن لم یغن بالامس نظم کو آن از سروران تاج بخش کو آن از خسروان تاج دار سوخت دیهیم شهان کامجوی
خاک شد تخت ملوک کامکار سورة طه بسم الله الرحمن الرحیم طٰهٰ در هیچ یک از
حروف مقطعه که مبادی سورت اند مقدار اختلاف نیست که در طه یعنی این را حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اسم
سورة یا اسرار اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی برآنند که اسمی است از اسماء حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چنانچه
مزمل و مدثر پس منادی باشد حرف ندا از وی محذوف یا اشارت است بدو اسم که حضرت که طالب است و هادی یعنی

طالب

طالب شفاعت و هادی بشریت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق و هدایت
بقرب حق در حقائق سلمی آورده که طا اشارتست بآنکه طی کرده شد نقوش اکوان از صحیفه سر محمدی علیه الصلوة والسلام و ها رمزیست
از آنکه هدایت یافت بقرب یکون مرتدی و بتولی یعنی این دو حرف مقسم بها الله و هر یک اشارتست بحرفی در بیان کرید که قسم
بطول و هدایت الهی است یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناهی و در تیسیر الجمع از امام صادق رضی الله عنه نقل میکند که
طه سوگند است بطهارت اهل بیت رسول لقوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بتولی بطوبی و هاویه که اشارت است بجنت و نار و
در زاد المسیر آورده که طا طیبه مدینه است و ها مکه و بدین دو حرف محترم قسم یاد میکند یا طاء طلب غازیانست و ها
هرب کافران یا طرب اهل جنانست و هوان ارباب نیران قوی بر آنکه این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است بازاء یا رجل بلغت
عکه یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل ان السفاهة طاها فی خلائقکم لا بارک الله فی القوم الملاعین و بدین قول
منادی حضرت رسول باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آنست که ماه
را مرتبه بدریه در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب رمزیست که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالت
است صلی الله علیه وسلم و بدین رمز اشارتست بکمال مرتبه جامعیت آن حضرت کما لا یخفی علی العرفاء نظم ماه چون کامل شود از نور بود
زانکه او را نور رخ بود تمام ماه بدری وکه شاه بدری صدق تو مروج کارت شرح صدری در شب تاریکی کفر و ضلال از رخت روشن
شد انوار جلال و گویند طاها در اصل طاه ها بوده که همزه را حذف کردند طا امر است از وطی یطا و ها کنایت است از ارض کنایت
میزند که در بدایت حال که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بتهجد برخاستی بر یک قدم ایستادی و بدین سبب پشت مبارکش ورم کردی این
سورة نازل شد و امر کرد که طاها یعنی بپی بنه یعنی بهر دو قدم خود زمین را یعنی کف هر دو پای بر زمین نه و گویند ابو جهل و احزاب او
حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم گفتند که تو بترک دین ما خود را در رنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر
برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد که طه ای مرد که هیچکس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده مَا أَنْزَلْنَا نفرستادیم ما
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را لِتَشْقَىٰ ۷ تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطه قیام در غمان آماس بپای مبارکت رسد
إِلَّا تَذْكِرَةً لیکن فرستادیم او را برای پند دادن لِمَنْ يَخْشَىٰ ۷ مر آنکس را که بترسد تخصیص خاشی بآنکه تذکیر عام است
جهت انتفاع اوست بآن تَنْزِيلًا فرو فرستاده شد فرستادنی مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ از آنکس که بیافرید زمین وَالسَّمٰوٰتِ الْعُلَى
و آسمانهای بلند را الرَّحْمٰنُ اوست بسیار بخشاینده عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ بر عرش مستولی شد امر او و احاطه استیلا بعرش بآنکه
حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقات است در تاویلات امام ماتریدی مذکور است که
عرش یعنی ملک اید و حق سبحانه و تعالی بر ملک خود مستولی و غالب است در فتوحات آورده که شیخ ماند سنوسی درین آیة بر عرش وقف
میکند و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له ... و شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استوی خدا بر عرش در قرآن است و
ملا ... بدین ایمان است تاویل جزم که تاویل درین باب ظنیاتست بظاهر قبول کنم و بباطن تسلیم روم که این متشابهات است و امید ام که

که محتاج مکان است نه عرش بردارنده اوست بردارنده و نگه دارنده عرش نظم فی مکان و بانت سر بشی فی زمان فی بیان دارد
عین روی بی عیان آن همه خلق محکم داری است خالق عالم از عالم بیرون است لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از
مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان هردو باشد از اصناف
ملائکه و طبقات ناری و هوائی وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ ط وآنچه در زیر طبقه ترابی است از زمین ثری طبقه زیرین ترابیست از زمین ثری طبقه
زیرین‌ترست از طبقات ارض و آن موضعی است که صخره صماء بر بالای اوست در تیسیر و معالم از تفاسیر ثعلبیه وهب بن منبه مذکور
ست که هفت طبقه زمین بر دوش فرشته ایست و قدم فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی است از نور و سم و قوائم گاو بر
ماهی و آن حوت کوشت ماهی ثابت بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل
آسمان و زمین تا ثری پیش رسد و ماعدا الثری جز حق تعالی نداند وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ واگر آشکارا کنی سخن را فَإِنَّهُ پس بدرستی
که او يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را وَأَخْفَى ط وآنچه پوشیده‌تر است از پوشیده و گویند سر آنست که بنده میکند و میپوشد و
اخفی آنکه میداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که باکسی گویند و اخفی آنکه در دل خود پنهان دارند اَللّٰهُ اوست خدا او [illegible]
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ط نیست معبودی سزای پرستش مگر او لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامهای نیکو یا صفتها پسندیده و
هَلْ أَتَاكَ و آمده است بتو حَدِيثُ مُوسَىٰ خبر موسی بن عمران و قصه او دانسته پس در عبر مکاره بدو آنند اکنون إِذْ رَأَىٰ و
یاد کن چون دید موسی نَارًا آتشی در اخبار آمده که چون از شعیب علیها السلام دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود
را به بیند شعیب علیه السلام اجازت داده اهل او را بااو روان کرد شبی که خواهر ده بود و ظلم و برف می بارید ایشان راه گم کرده بنزدیک
وادی ایمن رسیده شد و صفورا دختر شعیب را علیه السلام که حلیله او بود درد وضع حمل پدید آمد و باتش محتاج شد موسی علیه
السلام چند انچه سنگ زد از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فَقَالَ پس گفت لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر اهل
و عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع که إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی لَعَلِّي آتِيكُم شاید که بیارم
برای شما مِّنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعله در سر چوب یا کرانه با جزو خرد از آن یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم
أَوْ أَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَى النَّارِ بر سر آن آتش هُدًى ط راه نمای که ما را بشارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و
تنها بجانب آتش روانه شد فَلَمَّا أَتَاهَا پس آنهنگام که بیامد بان آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج
بوده بر افروخته و در حوالی آتش هیچکس نی متغیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَىٰ ندا
کرده شد که ای موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستی که منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن متیقن
شو با که منم آفریدگار تو فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ پس بیرون کن و بیفکن از پای خود نعلین خود را گفته اند آن نعلین جنس بوده
از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده و خطاب الهی سبحانه بخلع آن نعمود تا قدم موسی علی نبینا و علیه السلام
بتراب ارض مقدسه راست کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند اینه تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین

نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بزیارت قدس سره و عتبات پای برهنه سعی میفرموده اند نظم بکنجی که زمین و آسمان
طالب اوست چون در یکی برهنه پایان دارند و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن امام قشیری
رحمه الله تعالی فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تجرید قدم برد و کون بنه إِنَّكَ بدرستی که تو بِالْوَادِ
الْمُقَدَّسِ طُوًى ط بوادی پاکیزه مبارک شده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من بر گزیدم ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش
فرا دار لِمَا يُوحَىٰ مر آن چیز را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا
نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهی علم است و امر بعبادت
که کمال عمل است پس از اقسام عبادت نماز را بتخصیص ذکر فرمود که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آنکه
مرا یاد کنی در آن یا من در آن ترا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم
که پنهان دارم وقت او را چه خوف بعذاب که وقت آن معلوم نیست ام واشد باشد و اگر اخفا بمعنی سلب خفا دارند معنی آنست
که نزدیک شد که ظاهر کنم از لِتُجْزَىٰ متعلق است بآتیه یعنی قیامت بی شک آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ
نَفْسٍ هر تنی را بِمَا تَسْعَىٰ ط بآنچه میشتابد از عملها و میکند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا
از ایمان بقیامت مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا آنکس که نگرود بدان وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس
خود را پس تبدود این کس از راه مرو فَتَرْدَىٰ ط که هلاک شوی خطاب با موسی علیه السلام است و مراد امت اوست
امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله تعالی برانند که از انجا و انا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم
و ابن نقد بر مراد است وی باشد القصه و چون موسی علی نبینا و علیه السلام نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار
گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ و آن چه چیز است بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت
استیناس موسی و دفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش
تا عجائب بینی قَالَ گفت موسی علیه السلام هِيَ عَصَايَ این عصای من است و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول
او ده گز و را دو شاخه و سه خط بر و نوشته بود خط اول القدرة سه خط دوم العظمة سه خط سیوم محمد رسول الله و در زیر
او سنانی نشانده و ناشب علق بود یا بعضه از آدم علی نبینا و علیه السلام میراث بشعیب رسیده بود و از وی بموسی علیه السلام
رسید القصه جواب داد و جهت تعداد نعم ربانی برآن افزود و گفت أَتَوَكَّأُ تکیه میکنم عَلَيْهَا بر آن عصا چون مانده
میشوم در راه یا وقتی که بر رمه ی باشم که می چرند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي
بر گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ ط کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی علیه السلام
سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمنان وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را حافظت نمودی و
بر جاهی رسیدی [illegible] و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و با دشمن وی حرب

کردی وچون درخواب بودی رمه وحرمیوه کم شد موسی علی نبینا وعلیه السلام بردی بیرون آمدی ودر شبهای تیره
چون شمع وچراغ نور دادی وچون موسی علیه السلام اجابة گفت که مرا بان کار هاست قَالَ گفت خدای أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ
بیفکن او را ای موسی حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام کمان برد که او را یعنی نعلین دو رنگ باید افکند فَأَلْقَاهَا پس
بیفکند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم برکشید وی رسید بان نگریست فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ ماری
بود تَسْعَىٰ همی شتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد مر عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر بختی ودراز گشت
وبر چهار قائمه سطبر کوتاه رفتن آغاز کرد ومیان کتانهای دهن او هفتاد یا چهل ذرع بود ودر دهان او دندانهای بزرگ
ودو چشم چون برق میدرخشید سنگهای عظیم میرسید یک لقمه کردی ودرختهای بزرگ از بیخ برکندی وچون دید چون
موسی علیه السلام ویرا دید ترسان شد روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای که بگیر وی را وَلَا تَخَفْ ومترس از
وی سَنُعِيدُهَا زود باز گردانیم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بهیئت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم
چون خطاب الهی بموسی علیه السلام رسید روی باژدها روان شد دست خود در دهان او کرد و چوب او را بگرفت
همان عصا شد ودو شعبه در دست وی دل موسی علیه السلام که آرام گرفته دیگر باره ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ وبرسان
خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی بغلی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفیدی روشن مِنْ غَيْرِ
سُوءٍ بی عیبی وعلتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده وباشعاع بود مانند برق آيَةً أُخْرَىٰ فرا گیر آیتی
ومعجزی دیگر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ این چنین کردیم تا بنمائیم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى یعنی از نشانهای بزرگ اذْهَبْ
برو بدین معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون ودعوت کن او را بپرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد درگذشته
ودعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من با شما با
فرعون ولشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس از خدای تربیت طلبیده آغاز دعا کرد وازروی نیاز قَالَ گفت رَبِّ
اشْرَحْ لِي ای پروردگار من کشاده کردان برای من صَدْرِي سینه مرا تا در وی بگنجد آنچه بمن وحی میکنی بار تحمل
ویرد بار ساز تا از هر سختی تنگ نشوم وَيَسِّرْ لِي وآسان کن برای من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ وبکشا
گره را مِنْ لِسَانِي از زبان من لکنت بر زبان داشت موسی دست بریش مرصع او در از کند وتدریج آن را بگرفت وبرکند
فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد وآسیه خاتون عذرخواهی آغاز نموده فرمود که این کودک جوهر رخشان بدید ویدان
متوجه شد واگر جمره آتش بیند هم دست بدان خواهد رسانید پس طشت آتش وطرف پر از یاقوت پیش موسی آورند
وجبرئیل علیه السلام دست ویرا گرفته بسوی جمرات آتش برد جمره برداشته در دهان نهاد زبانش بسوخت وگرهی
بران بماند سخنش تنگ مفهوم نشد ایجاد خواست کرد تا آن عقده بحل کند ودو دیگر گفت وَاجْعَلْ لِي وگردان برای من
یعنی مقرر کن وَزِيرًا یاری دهنده یا بار بردارنده مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هارون برادر مرا اشْدُدْ

عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي یفقهوا قولی تا بفهمند سخن مرا

بِهِ محکم بوی أَزْرِي پشت مرا وَأَشْرِكْهُ وانباز کن او را فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ
تا ترا پاکی یاد کنیم با برادر من تا تسبیح کنیم ترا كَثِيرًا بسیار وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ویاد کنیم ترا بحمد وثنا ودعا بسیار إِنَّكَ بدرستی که تو
كُنْتَ هستی بِنَا باحوال ما بَصِيرًا بینا یا تو دانائی بآنچه صلاح ما در آنست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ گفت خدای که بحقیق داده
شدی سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ مطلوب ومقصود خود را ای موسی یعنی هرچه خواستی بتو دادیم وَلَقَدْ مَنَنَّا وبدرستی که منت نهاده ایم
عَلَيْكَ بر تو ونعمت داده ایم ترا مَرَّةً أُخْرَىٰ در وقتی دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَىٰ
آنچه ترا از دانست مکر بوحی یا او را الهام دادیم در وقتی که ترا زاده بود وکسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند وای بکار بود در
شد ما ملهم ساختیم او را یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ انکه بیفکن موسی را فِي التَّابُوتِ در صندوق
بعد از آنکه بنبه دوری نهاده باشی ومر از آن محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ
الْيَمُّ پس باید که بیفکند دریا صورتش امرست ومعنیش خبر یعنی دریا او را بیفکند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ تا فرا
گیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمن که مرا وَعَدُوٌّ لَهُ ودشمنی که او راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عدوان اوست او را
که مادر موسی علیه السلام با مر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند وجوی از آن دریا بخانه فرعون میرفت صندوق
از آن جوی بباغ فرعون درآمد واو با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند وسر باز کرده کودکی
روی سیاه چشم برون آمده نظم ماه زیباست ولی روی تو زیبا تر از وست چشم نرگس چه کم چشم تو رعنا تر از وست
قتاده رحمه الله تعالی فرمود که در چشمهای موسی علی نبینا وعلیه السلام ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه وفرعون
که چشم او را دید نه محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ وافکندم بر تو مَحَبَّةً دوستی
کاین مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ وتا پرورده شوی عَلَىٰ عَيْنِي
بر دیدن من یعنی بعلم وارادت من در حینی است که فرعون وآسیه او را بفرزندی برداشتند وبتربیت مسد ودایه اشتغال نمودند
هرچند دایه آوردندی موسی علیه السلام شیر وی نگرفتی مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل می رو وچشم
برصندوق میدار از آنجا که میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت وصورت حال مشاهده
کرد که برادرش شیر کس نمیستاند خود را پیش آسیه افکند إِذْ تَمْشِي یاد کن چون میرفت أُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُولُ
پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند واو را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین
کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد وفی الحال این طفل مادر را بیاورد وموسی را در کنار وی نهادند فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم
ترا إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو یعنی وعده وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا شاید روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ
وتا اندوهناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا وبکشتی نفسی یعنی آن قبطی که بنی اسرائیل بتو استغاثه کرد از وی وفرعونیان ترا
بقصد قتل تو کردند بجهت قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس ما برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن واس کردیم که بدین مجرب

لتي وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا فُتُونًا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت
موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان
اهل مدین و آن هژده یا بیست و هشت سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ بر اندازه که مقدر کرده بودم
ای موسی و اینجا با تو سخن گفتم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا برگزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتم اذْهَبْ
أَنْتَ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو بِآيَاتِي بمعجزهای من وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید فِي ذِكْرِي در رسانیدن ذکر من
بتوحید و عبادت اذْهَبَا بروید هر دو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او در عصیان از حد در
گذشته است فَقُولَا لَهُ پس سخن گویید با او قَوْلًا لَيِّنًا سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید دعوت
مشورت مثل هل لک الی ان تزکی مباد که اگر درشتی نمایید بر شما غضب کند با آنکه حق تربیت او در خروف سخنی سعی دارد و گفته اند
او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید و ابو مره بنا گفته اند و بر هر تقدیر بعنف مکنید لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید او پند
گیرد بکلام شما أَوْ يَخْشَىٰ یا بترسد از عذاب خدای تذکر بعد تحقق است و خشیه حصه متوهم پس موسی علی نبینا و علیه
السلام از ین محل متوجه مصر شد و با برادر خود نرفت در تفسیر آورده که کسان موسی علیه السلام شب انتظار بردند و بیامد و در وقت
از وی خبری نیافتند در آن صحرا متحیر ماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیده و صورت را بشناختند پیش پدر زن بردند و بعد از عزت
شدن فرعون خبر موسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود وحی بهارون علیه السلام که باستقبال برادر
برو مدین روانه شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند موسی علیه السلام شرح احوال بقای باز گفت و دلیل از آنکه باتفاق پیش فرعون
می باید رفت و او را بحق دعوت نمود چند اد هارون علیه السلام گفت ای برادر شوکت و عظمت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده زیاده
شده و بادی بی حکم بقتل و قطع و صلب میکند موسی علیه السلام اندیشه ناک شد و هر دو برادر باتفاق قَالَا رَبَّنَا گفتند ای
آفریدگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد
که معجزه بدو نمایم أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت با حضرت مقدس تو سخنی نا ادبانه گوید قَالَ گفت
خدای که ای موسی و هارون لَا تَخَافَا مترسید از فرط و طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی که من با شما ام بحفظ و نصرت
أَسْمَعُ می شنوم دعای شما با آنچه او میگوید نسبت من وَأَرَىٰ و می بینم آنچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا
و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند فَأْتِيَاهُ پس بروید بدو فَقُولَا پس بگویید إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ما دو فرستاده
پروردگار توایم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن
آبا و ماست وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و کرفتن مقاطعه و قتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بدرستی که
آورده ایم نشانی یعنی معجزه مِنْ رَبِّكَ از نزدیک آفریدگار تو وَالسَّلَامُ و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت عَلَىٰ مَنِ
اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بر آنکس است که پیروی ایمان کند و راه راست رود یا سلامت هر دو سرای مر وراست إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی

کوحی

کوحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ بآنکه عذاب دنیا و آخرت عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ بر آنکس است که تکذیب کند
انبیا را او رد امر وَتَوَلَّىٰ و پشت بر آن کند و اعراض نماید از آن پس موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام بحکم الهی بدربارگاه فرعون
آمدند و بعد از آنکه ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگار عالمیم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که از حق سبحانه تلقین
کرده بودند ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ پس کیست پروردگار شما یا موسی که مرا بپرستش او دعوت میکنید ٧
نکته در آنکه موسی را تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی عقده هست و سخن او نیک ١
مفهوم نشود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعالی دهد و از انحلال عقده خبر نداشت پس موسی بزبان فصیح قَالَ گفت
رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت أَعْطَىٰ داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از انواع مخلوقات
خَلْقَهُ صورت او و شکل لائق و موافق حال او یا داد هر یک را از خلائق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدانست
ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا کرد ایشان را بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را از وجه داد نظیر او در خلق و صورت
و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول است و تقدیر کلام این داد انس بندگان خود را هر چیزی که آن محتاجند
و چون مضمون بیان منطقی به است از تقدیم کرد فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند
سخن را بجای دیگر کشانید و بجهت تعجیز موسی علیه السلام قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ پس چیست حال اهل
قرنهای گذشته چون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدا را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت
قَالَ گفت موسی عِلْمُهَا علم حال و مآل آن گروه عِنْدَ رَبِّي نزدیک آفریدگار من است فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ نوشته
شده لَا يَضِلُّ خطا نمیکند و فرو نمیگذارد رَبِّي پروردگار من هیچ چیز را وَلَا يَنْسَىٰ و فراموش نمیکند بلکه دانش
او بجمله محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از آن خبر دهند و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت
چیست حال گذشتگان بر آنکه نه بنشر ند موسی علی نبینا و علیه السلام جواب داد که از آن جز خدای من کسی دیگر نمیداند و باز بر همان
سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را
مَهْدًا فرشی گسترده که بر آن می نشینید و مسکن میسازید وَسَلَكَ لَكُمْ و روشن کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا
راهها تا بر آن راه از زمینی بزمینی سیر کنید و بمصالح خود تمام مینمایید وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی
که باران است فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت
یعنی هر کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون می آریم بآب باران أَزْوَاجًا اصناف گوناگون مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ از رستنیهای
پراکنده که رنگ و طعم و رائحه هر یک مخالف از دیگری است با وجود اتحاد آب و زمین كُلُوا پس گفتیم بخورید از آنچه او را دانه
هر چه خوردن را شاید از ثمار و حبوب وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ و بچرانید چهارپایان خود را در چراگاهها از گیاهها تا بخورند
گیاههای که خوردن شما را نشاید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی در آنچه مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی

و وجدت او لأولي النهى ط مر خداوندان خرد را که عقل ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح منها از زمین خلقناکم
آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اولی مواد ابدان شما خاک زمین است و در بیان فرموده که حق سبحانه فرشته میفرستد تا از خاک موضعی
که مدفن کسی خواهد بود تدریجاً برمیدارد و بر نطفه که مادهٔ وجود او ست میپراکند و آن کس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون
میگردد چنانچه حق فرموده شما را از زمین آفریدیم و فیها نعیدکم و در زمین باز بریم بعد از مرگ و منها نخرجکم و از زمین بیرون
آریم تارة اخرى ط باری دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست نظم خاکت در اول خداوند پاک دگر ره به بیرون آرد از
زیر خاک بر آن حال که آنی بخاک اندرون بران کونه ای بیرون آی اگر پاک در خاک گیری مقام برآئی اندر پاک و پاکیزه نام پس فرعون حجت و معجزه
طلبید و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و باز گرفت همان عصا شد و ید بیضا بیرون آورد و از آیات نه معجزه بعد
از معجزه دید و یکی دیگر چنانچه حق سبحانه میفرماید و لقد اریناه و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آیاتنا کلها همه معجزهای ما که
بموسی علیه السلام داده بودیم فکذب پس بدروغ نسبت داد موسی را و ابى ط و سر باز زد از آنکه ایمان آرد و فرمان برداری
کند و از روی عناد قال گفت اجئتنا آیا آمده بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما که مصر است
بسحرک یا موسى ط بجادوئی خود ای موسی یعنی دانستم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را بیرون کنی از مصر و بنی اسرائیل را تمکن سازی
و پادشاهی بر ایشان فلنأتینک بسحر پس هر آینه بیاریم ما برای تو جادوئی مثله مانند جادوئی تو و باید با تو معارضه
کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فاجعل پس مقرر کن بیننا و بینک میان ما و میان خود موعدا وعده
بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لا نخلفه خلاف نکنیم آن را نحن و لا انت نه ما و نه تو یعنی وعده برسانیم حاضر شویم مکانا
سوى ط در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و قوم تو با آن مکان ... یعنی ... که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره
توانند کرد قال گفت موسی علیه السلام موعدکم زمان وعده شما یوم الزینة روز آرایش ... و آن روز عیدی
بود مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی ... روز ... بوده یا عاشورا و ان یحشر الناس و آنکه
جمع کرده شوند مردمان ضحى ط در چاشتگاه که روشنتر است از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع ... وقت چاشت
حضرت موسی علیه السلام آن وقت تعیین کرد تا ظهور حق و ... باطل ... الاشهاد ... پذیرد و خبر آن با طراف و اکناف
عالم برسد فتولى فرعون پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت درآمد بجهت جمع کردن سحره و ... فرستاد
فجمع کیده پس جمع آن چیزها که بآن کید کند یعنی سحره و آلات سحر ثم اتى ط پس آمد بوعده گاه با ساحران قال لهم موسى گفت
موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید و مبندید على الله کذبا
بر خدای دروغی که آیه او را سحر گوئید و خواهید که با آن معارضه کنید یا دروغ بر خدای مبندید ... فیسحتکم
که ... بعذاب بعذابی ... و قد خاب و بدرستی که بی بهره
ناامید اند من افترى ط هر که افترا کند بر خدای فتنازعوا پس گفت و شنود کردند جادوان امرهم در کار خود

بینهم

بینهم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام و گفتند این سخن ساحران نمی باشد و اسروا النجوى ط و پنهان داشتند راز گفت
را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او ما باید کرد و آورده اند که فرعون از تفرقه دید که ایشان
با یکدیگر سخنی میگویند و مشاورت میکنند و پرسید که این سحره چه میگویند ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند ان هذان بدرستی
که این هر دو لساحران جادوانند یریدان میخواهند هر دو ان یخرجاکم که بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما
بسحرهما بجادوئی خود و مملکت مصر را در تصرف آرند و یذهبا و ببرند بطریقتکم المثلى ط مذهب شما را که افضل
مذهب است و دین و مذهب خود را اظهار کنند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه
سازند علما را در لفظ هذان خلاف است گویند اسم ان است و بلغت خثعم تثنیه در هر سه حال از اعراب بالف میباشد و این حرف موافق
ایشان واقع شد یا ان بمعنی نعم باشد و هذان ... و بعضی ان بتخفیف ... لام ... الا بمعنی ...
هذان ساحران القصه چون فرعون از سحره شنود که موسی و هارون علیهما السلام ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر برآشفت
گفت فاجمعوا کیدکم پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثم ائتوا صفا ط پس بیایید صف کشیده
بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید و قد افلح الیوم من استعلى و بدرستی که فیروزی یافت و ظفر
خود رسید امروز هر که برآمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف برکشیدند و موسی و هارون علیهما السلام در
برابر ایشان ایستادند ... ساخته بمیدان ... قالوا
یا موسى گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنکه بیفکنی عصای خود را و اما ان نکون و یا آنکه ما باشیم اول من القى ط نخست کسی
که بیفکند موسی علی نبینا و علیه السلام از روی مقابله ادب با ادب ... قال بل القوا گفت بلکه
شما بیفکنید ایشان ... فاذا حبالهم و عصیهم پس ناگاه رسنها
و عصاهای ایشان یخیل الیه نموده شد بموسی من سحرهم از جادوئی و کید ایشان که گوئی انها تسعى ط بدرستی که آن میرود
و میشتابد فاوجس پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة موسى ط خوف موسی از آنکه نظارگیان میان سحر و معجزه فرق
نکنند یا آنکه ... قلنا گفتیم لا تخف مترس ... الله
که ... انک انت الاعلى ط بدرستی که تو برتری ... و غالب بر ایشان
و الق و بیفکن ما فی یمینک آنچه در دست راست تست ... تلقف تا فرو برد ما صنعوا آنچه ساخته اند انما صنعوا بدرستی که آنچه
ساخته اند کید ساحر ط فریب جادو است و لا یفلح الساحر و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود حیث اتى ط هر جا
باشد و بهر جا رود حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال اژدها عظیم شد و دهن ... تمام ادوات جادوان را
فرو برد و مردم از ترس ... موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن

سحر نیست زیراکه سحر سحری دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزهٔ موسی است فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس درافکنده شدند یعنی نامد ایشان یعنی
ایشان افتادند در روی افکنده سُجَّدًا در حالتی که سجده میکنند گمان بردند سجده اثرات روشنی تقدیم هارون بجهت رعایت فواصل و ملاحظه
رؤس الآیات فرعون که این صورت مشاهده کرد قَالَ آمَنْتُمْ گفت ایا ایمان آوردید و حفص آمنتم خواند بر سبیل اخبار یعنی شما
بگروید و تصدیق کردید لَهُ مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید
إِنَّهُ بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ هر آینه بزرگ شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ آنکه بیاموخت شما را السِّحْرَ جادوئی یعنی استاد
و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته اید خواهید که ملک ما را بر اندازید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ دستهای
و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی یکی از راست و دیگری از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و بر آویزم شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ بر تنهای
نخلها یعنی درخت خرما که دراز ترین درختانست تا همه کس شما را بینند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا و تا بدانید تا کدام از ما
یعنی من یا خدای موسی که شما بدو گرویده اید أَشَدُّ عَذَابًا سخت ترست از روی عذاب وَأَبْقَى و پاینده تر از جهت عقاب
ساحران چون انجام جذبه حق ثابت شده بود و از انوار تواتر ملاحظات ربانی که بر دل ایشان تافته اند مست شده نظم
خورده یکجرعه از کف ساقی هر چه غلبی است کرده در باقی دامن از ملک غیر افشانده لیس فی الدار غیره خوانده لاجرم در جواب
فرعون قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ گفتند که ما ترا اختیار نکنیم واختیار نکنیم عَلَىٰ مَا جَاءَنَا بر آنچیزی که آمد بما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات و احوال
و گویند در حین سجده بهشت و نعیم از ابد بدیشان نموده بودند پس گفتند ما فوت ترا نمیکنیم بر آنچه دیدیم از نشاء روشن و سوگند بخوریم
وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدای که ما را آفرید فَاقْضِ پس بکن مَا أَنْتَ قَاضٍ هر چه حتی کنند آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما
بیرواهی آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا در این زندگانی دنیا یعنی حکم تو در این جهان که ما هیچ
پیش جاری نیست هر چه بخواهی بکنی در آخرت که بهترست و پاینده تر ترا حکم معزول و بیم جز مشغول خواهی بود نظم امروز
بجز هر چه خواهی بکنی فردا بتو نیز هر چه خواهند کنند إِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم بِرَبِّنَا بپروردگار ما لِيَغْفِرَ لَنَا تا
بیامرزد ما را خَطَايَانَا گناهان ما از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بر آن چیز مِنَ
السِّحْرِ از آموختن جادوئی آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشان را اکراه بود چه بعد حضرت
سلطان اکراهست و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیراکه در جمیع ادیان با اکراه مواخذ بودند و این مواخذه از امت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بر داشته شده وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای بهترست از روی پاداش وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از جهت ثواب
تو ما را بکشتن تهدید میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای بر ایمان اجری عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ بدرستی
که هر کس آید رَبَّهُ بنزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر بمیرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستی که مر ویراست دوزخ
لَا يَمُوتُ فِيهَا بمیرد در آن تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيَىٰ و زنده نشود زندگی باشد بهشت که خوش کذارند وَمَنْ يَأْتِهِ و هر که
بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ بتحقیق کرده کارهای شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مؤمنان

سدی گفت انا انشا کنیم ... فارسی ... موسی علیه السلام

ثلثه

ونیکو

ونیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ مر ایشانراست درجهای بلند که آن درجها جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت است تَجْرِي میرود
بوستانها مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آنجا یا منازل آن جویها خَالِدِينَ در حالتی که جاویدان باشند فِيهَا در آن بوستانها
وَذَٰلِكَ و این ثواب جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ پاداش آنکس است که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا متطهر بود بطاعت و اعمال
خیر تا ابنجا کلام سحره و چون قصه ایشان بشرحی لائق در سوره اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نمود
وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و هر آینه وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بموسی علیه السلام یعنی وقتی که فرعون از دیدن معجزات متأثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل
افزود ما گفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسیدند لشکر فرعون از عقب بیایند
بارش مدان فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فرا کن برای ایشان طَرِيقًا راهی از عصی فرموده که بزن بعصا تا بسازیم برای ایشان فِي الْبَحْرِ در
دریا يَبَسًا خشک که در وی آب و گل نبود لَا تَخَافُ نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را نیابند
وَلَا تَخْشَىٰ و نترسی از غرقه شدن که شما را سلامت بگذرانیم پس موسی بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز
قبطیان خبردار شدند اما در خانه هر یک از ایشان مصیبتی عظیم افتاد که بجز در ماندند روز دیگر لشکرها جمع شد فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی
در آمدند بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشکر خود و بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود فرعونیان نیز در پی
آمدند فَغَشِيَهُمْ پس دریافت ایشان را مِنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه دریافت ایشان را از موجها تعظیم سند الهه
یعنی موجی دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد تا قتلی بازای وی وضع توانند کرد وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهُ
گروه خود را در دین وَمَا هَدَىٰ و راه ننمود ایشان را بهدایت فرعون تحکم است چه او میگفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته اند
فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ بدرستی که برهانیدیم
شما را مِنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال توریت
برای شما جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ جانب راست کوه طور وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین وَ
السَّلْوَىٰ و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزها و حلالها که شما را
روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید فِيهِ در آن چیز یعنی ستم مکنید و هر یک حصه خود بگیرید یا ذخیره منهید
برای روز دیگر یا شکر نعمت مکذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقودست بیت شکر نعمت واجب آمد در خرد
ورنه بگشاید در خشم ابد ورنه بگشاید و گفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ پس فرود آید
عَلَيْكُمْ غَضَبِي بر شما خشم من وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آید بر وی غَضَبِي خشم من فَقَدْ هَوَىٰ پس بتحقیق افتاد
در هاویه یا هلاک شد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هر آینه نیک نیک آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از
شرک وَآمَنَ و ایمان آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا و بکرد عمل نیکو یعنی فرایض را ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه
راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت نظم راه سنت

روا کرخواهی مراط مستقیم کزسنت راهی بود بسوی رضای ذوالمنن هر منزه در چشم وی همچون ستاره تیز باد کرستائی زندگی خواهد
زبانی بی سنت آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما قوانین شرعی و قواعد
احکام از معین و مبین سازد موسی علی نبینا علیه السلام در باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب رسید با جمعی از اشراف
بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرعی باشد بتو دهم موسی علیه السلام هارون را بجای خود بگذاشت و با وجوه قوم که
هفتاد تن بودند متوجه طور شد قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر باز آیم و کتاب آرم و چون نزدیک طور رسید ملک قوم
را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زود تر بمیعاد کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز
شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ از گروه خود اف موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسی
علیه السلام که ایشان که همه مردان اند که می آیند عَلَىٰ أَثَرِي بر پی من و ساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ و بشتافتم إِلَيْكَ رَبِّ بسوی
تو ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ تا خشنود کردی از من جهة امتثال امر موجب رضای تو است یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت
تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قَالَ فَإِنَّا گفت خدای که پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم
ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی
ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظماء بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از با جرما موضعی است در عراق
عرب و نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمع گوساله پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی و واضح آنست که او از بنی اسرائیل است و
وقتی که فرعون ابناء ایشان را میکشته او متولد شده و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل در چین برده بیفکند و حق سبحانه جبرئیل را علیه
السلام امر فرمود تا او را پرورش دهد و با کول و مشروب او مهیا کرد اند و بدین سبب او جبرئیل را می شناخته و در روز غرق شدن
فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضه خاک برداشته و نگاه داشت نموده در وقت که موسی علیه السلام بطور رفت سامری نزد هارون
علیه السلام آمد گفت پیرایه که از قبطیان بعاریه گرفته ایم با ماست و ما دارا نصرف کردن رخصت نیست ویبینم که بنی اسرائیل از آن چیز
و بیش و شد حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هارون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره ریخته آتش در آن
زدند و سامری زرگری چالاک بود همین که زرها بگداخت وی قالبی ساخته بود آن زر گداخته را در آن ریخت و بشکل گوساله
چیزی بیرون آورد قدری خاک زیر سم اسب جبرئیل علیه السلام که فرس حیوة میگفتند که برداشته بود در درون وی ریخت
فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بروی پیدا شد و باواز در آمد و گویند زنده نشد لیکن بهان و منفذ ریخته بودند باد بکی کرد که بجا
که انگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق سبحانه موسی را علیه السلام خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند
فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس باز گشت موسی علی نبینا و علیه السلام از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح فرا گرفته إِلَىٰ قَوْمِهِ
بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا اندوهگین از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش
از ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای

قوم أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا حَسَنًا وعده راست و نیکو که توریة بشما دهد و
حسن با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و چهل روز وعده
گذشته بودم و بمیان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای
شما بعبادت یا خواستید عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي عهدی مرا یا وعده را که کرده بودید بثبات بر ایمان و
قیام بر او امر من قَالُوا گفتند گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم با وعده ترا بِمَلْكِنَا بقدرت و اختیار
خود وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا و لیکن برداشته بودیم جنس حملنا خوانده بجهول از باب تحمیل یعنی حمل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف
کردند تا برداشتیم أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ از پیرایه گروه قبط که عاریه گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس
بیفکندیم آن را در آتش بحکم هارون فَكَذَٰلِكَ پس همچنانکه ما افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ سامری نیز آنچه با او بود در
آتش افکند فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ کالبدی از زر
من و را با نکه گوساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری و متابعان او هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ این گوساله خدای شماست و
إِلَٰهُ مُوسَىٰ و خدای موسی فَنَسِيَ پس فراموش کرد موسی خدای را و بطلب او بکوه طور رفت از قول عبده عجل
است و گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از اثبات ایمان أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند گوساله
پرستان أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمیگرداند گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخن را یعنی هر چند او را میخوانند جواب
نمیدهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمیتواند برای ایشان ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن
زیان و سود بکسی و جنین چیز برا که داعی خود را جواب ندهد و بر ایتام و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید وَلَقَدْ قَالَ
و بدرستی که گفت لَهُمْ هَارُونُ مر ایشان را هارون علیه السلام مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه
يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا فُتِنْتُمْ جز این نیست که مبتلا شدید بِهِ بگوساله یعنی بپرستش او وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ
و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشاینده است فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَأَطِيعُوا و
کردن نهید أَمْرِي فرمان مرا در عبادت او و بر دین ثابت باشید قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ گفتند ما پیوسته باشیم
عَلَيْهِ بر پرستش گوساله عَاكِفِينَ مجاوران معتکفان حَتَّىٰ يَرْجِعَ تا وقتی که باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ بسوی ما
موسی از طور و به بینیم که او پرستش میکند یا نی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت یا نی پس چون
موسی علیه السلام باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت آنگه روی ببرادر آورد و از غایت غضب موی پیشانی بدستی
و محاسن او بدستی گرفته بسوی خود کشید و از روی عتاب قَالَ يَا هَارُونُ گفت یا هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز
داشت ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من کنی در غضب
برای خدای و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي آیا سرکشیدی از فرمان من

قَالَ گفت هارون علیه السلام از روی استعطاف یَا ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر پدر و مادری بود اما ذکر مادر
کرد برای دل موسی و ملایمت گفت لَا تَأْخُذْ فرا مگیر بِلِحْيَتِي محاسن مرا وَلَا بِرَأْسِي و نه موی سر مرا إِنِّي خَشِيتُ بدرستی
که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم أَنْ تَقُولَ از آنکه تو گوئی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ جدائی
افکندی میان بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ و نگاه نداشتی قَوْلِي سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی علیه السلام بر وفت
رفتن بطور هارون را علیه السلام گفته بود و اخلفنی فی قومی و اصلح یعنی اصلاح نگاه داشت جماعت است و مدارا با ایشان بر موسی علی
نبینا و علیه السلام این عذر اصلح داشت و روی بسامری آورده قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ گفت موسی چیست این کار عظیم تو ای سامری
یعنی چیست که کردی قَالَ بَصُرْتُ گفت سامری که بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بآن چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بِهِ بآن چیز یعنی
جبرئیل را علیه السلام دیدم و بشناختم فَقَبَضْتُ پس فرا گرفتم قَبْضَةً مشتی خاک مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از نشان سم اسب
رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد است که خاک زیر سم اسب وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا
پس در افکندم آن را در درون گوساله تا زنده شد و بآواز آمد وَكَذَٰلِكَ و همچنین که کردم سَوَّلَتْ بیاراست لِي برای من و در نظر
من نیکو آورد این کار را نَفْسِي نفس من در باب مذکور هست که موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد و از حق تعالی وحی آمد که
او را مکش که صفت سخاوت بر وی غالب است و چون از عطای او خلق را منفعت بوده تمتع حیات از وی باز نتوان داشت و اما
ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود نظم هر نهالی که برگ دارد و بر باد از آب حیات تازه و تر و آنچه بی میوه
باشد و سایه بد که کرد و تنور را مایه قَالَ گفت موسی مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذْهَبْ پس بیرون
رو از میان ما فَإِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست ترا از عقوبت فِي الْحَيَاةِ در زندگانی تو أَنْ تَقُولَ آنکه گوئی هر کرا نزدیک
تو آید لَا مِسَاسَ مس مکن مرا و دور شو چه متنفر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و آنکس را هر دو تب گرفتی پس مردمان
از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هر کرا دیدی بآواز بلند میگفت که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر
هست که جمعی از اولاد سامری در زمان ما همان حال دارند القصه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام سامری را حکم کرد
بیرون رفت و گفت لامساس و فرمود که عقوبت دنیا است وَإِنَّ لَكَ و بدرستی که مر عذاب ترا است مَوْعِدًا وعده در آخرت که
بهیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند یا ترد و آن بلکه بر تو رساند وَانْظُرْ و نگاه کن إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي بآن معبودی که ظَلْتَ
عَلَيْهِ بودی بروی بسته بر پرستش او عَاكِفًا مقیم لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم او را بآتش و این بر قول کسی است که گوید
از کار او گوشت و پوست بود یا بسوهان او را براده سازیم و این برآن قول است که او جسدی بود زرین بی حیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ
پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده او را فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان
سوخت و میرود تواند ساخت صفت الوهیت بر وی اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ جز این نیست
که معبود شما که مستحق عبادت است آن خدائی است که اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ [illegible] وَسِعَ و

قل

٩٥

فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب
گوساله که اگر بتیغ زنند پاره باشد مثل است در عبادت و نادانی پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن عجل را بسوختند و خاکسترش در دریا
ریختند ع بادست موسی چه زند سحر سامری كَذَٰلِكَ همچنانکه این قصه موسی بر تو خواندیم نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو
ای محمد مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ از خبرهای آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه تا خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه
و تذکیر مستمعان امت تو وَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که ما داده ایم ترا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما ذِكْرًا یاد کردی که موجب شرف باشد
یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر قصص و اخبار مَنْ أَعْرَضَ هر که روی بگرداند عَنْهُ از آن ذکر که نبوت است یا قرآن فَإِنَّهُ پس
بدرستی که آن معرض يَحْمِلُ بردارد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وِزْرًا باری بد که گناهست خَالِدِينَ فِيهِ در حالتی که جاوید
باشند در آن وزر یعنی در جزای آن جمع خالدین و توحید اعراض حمل است بمعنی و لفظ وَسَاءَ لَهُمْ و بد است مر ایشان را يَوْمَ
الْقِيَامَةِ حِمْلًا روز قیامت بار ایشان که کفر و تکذیب است يَوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی اسرافیل علیه
السلام در صور دردمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ و حشر کنیم مشرکان را يَوْمَئِذٍ زُرْقًا در آن روز کبود چشمان
و در حبر است که زرقة عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران چه غالبا چشم کور کبود
شود و از غایت تشنگی سیاهی بزرقه میل میکند و چون حشر کنیم ایشان را يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر إِنْ لَبِثْتُمْ
درنگ نکردید در گورها إِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانروز یا در دنیا این مقدار پیش نبودید یعنی بسبب درازی مدت آخرت
کوتاه شمرند مدت دنیا را نَحْنُ ما که خداوندیم أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ داناتریم بآنچه ایشان میگویند إِذْ يَقُولُ چون گوید أَمْثَلُهُمْ
طَرِيقَةً تمام ترین ایشان از روی عقل إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبر یا در دنیا إِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت لبث شما
در دنیا یا در قبر مقدار یک شبانروز پیش نبودی گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش کرده اند زمان بودن ایشان را
در دنیا و قبر یا بنسبت درازی امروز زمین دنیا را کوتاه شمرند حضرت شاعری که جهالت و ضلالت مزین شده باشد ع عمری که
بد ایشان گذرد کوته به آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که حال کوه ها با وجود
صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیه آمد وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوه ها یعنی مآل
حال آن فَقُلْ پس بگوی تا حین در جواب ایشان که يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنرا رَبِّي آفریدگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی
صاحب لباب آورده که بر کند آنها را از بیخ پس اجزاء آنرا ریزه کند چون ریگ پس باد بر آن را بفرستد تا آنرا متفرق سازد و در
تبیان آورده گفته که کوه ها را از اماکن ایشان بر دارد و در دریا افکند فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را
قَاعًا خالی صَفْصَفًا هموار لَا تَرَىٰ فِيهَا نه بینی در آن عِوَجًا پستی و مغاره وَلَا أَمْتًا و نه بلندی و پشته
يَوْمَئِذٍ در آن روز يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پیروی کنند [illegible] منادی آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشان را بجانب محشر خواند لَا
عِوَجَ لَهُ هیچ میل و کجی نکنند [illegible] یعنی هیچ مدعو نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مر آن [illegible] و

کاقرات بدرنگ و کفته الله آنتی بیاید و جز کاشرا براند تلعثر وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ برای سخن کفتن
خدای یا از عظمت و مهابت وی فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو دران روز إِلَّا هَمْسًا مکر آواز نرم یعنی صورت اقدام ایشان
در رفتن بمحشر يَوْمَئِذٍ ان روز لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد درخواست کسی کسی را إِلَّا مَنْ أَذِنَ مکر انکه دستوری دهد
لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر شفاعت او را خدای وَرَضِيَ لَهُ و بپسندد برای وی قَوْلًا سخن شفیع را يَعْلَمُ میداند خدای
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ انچه پیش آدمیانست از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و انچه از پس ایشانست از کار دنیا وَلَا يُحِيطُونَ و احاطه
نمیتوانند کرد جمیع عالمیان بِهِ بذات خدای عِلْمًا از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نکردد زیراکه مقتضای او علم
احاطه علم است بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تعیّن از همین او پس احاطه نمودن علم چیز برا که ذات او
مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال از اثبات و قلب حقائق روا نیست و عدم احاطه بدو نه از قصور نیست بلکه
و نقصان انست بلکه از کمال ذات متعالی وی متناهی اوست نظم کجا دریابد او را عقل چالاک که بیرونست از سرحد ادراک
تماشای کن اسما و صفاتش کرا که نیست کس از کنه ذاتش وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار و فروتن شوند اصحاب رویها یعنی
در روز حشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ مر خدای زنده پاینده را همچون اسیران در دست امیران و کویند مراد
مشرکان و مجرمانند وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومید کشت مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک بر کرفته
بموقف حشر آورد وَمَن يَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ بعضی از کارهای ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال انکه او مؤمن باشد
در صحت طاعات و قبول حسنات ایمان شرط است الخبر هر مؤمنی که عمل نیکو کند فَلَا يَخَافُ پس نترسد در ان روز ظُلْمًا از ستم
و بیداد که زیادتی سیآت وَلَا هَضْمًا و شکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مؤمن کم کنند و نه بر سیآت وی
افزایند وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه مر وعید را أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا
قرآنی بلغت تازی وَصَرَّفْنَا و مکرر کردانیدیم فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ در ان آیات وعید چون ذکر طوفان و رجف و خسف و مسخ
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از انکه مثل اینها بدیشان فرود نیاید أَوْ يُحْدِثُ یا پدید کند
قرآن لَهُمْ ذِكْرًا مر ایشانرا پندی چون استماع وی کنند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای از صفات مخلوقات یا
برتر است از الحاد ملحدان یا پاکست از قول مشرکان الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار
باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که جبرئیل علیه السلام نوعی نازل شد ای بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خواندی
آنحضرت قبل از تمام آن از حرف آنکه یاد او چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل قرائت فرمود آیة آمد وَلَا تَعْجَلْ و شتاب
منمای بِالْقُرْآنِ بقرائت قرآن مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰ پیش از انکه ادا کرده شود إِلَيْكَ وَحْيُهُ بتو وحی آن ما ورد فرموده که
سوال از نزول قرآن مکن پیش از انکه وحی بیاید و کفته اند عجل قرآن ... نازل تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید در زاد
المسیر از قول امام حسن بصری رحمة الله علیه آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت صلی الله
علیه

علیه و سلم آمد قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیه فرود آمد و حضرت در ان حکم متوقف شد تا آیة الرجال قوامون
علی النساء نازل شد پس معنی آیه آنست که حکم مکن بقرآن یک بعد از انزال آن وَقُل رَّبِّ و بکوی ای پروردکار من زِدْنِي
عِلْمًا بیفزای مرا دانش یا احکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم انچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی
بعد از علمی در لطائف تفسیری مذکور است که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیادة علم طلبید او را حواله بخضر علیه السلام کردند
و نبی طلبید پیغمبر ما را دعاء زیادة علم بیاموختند و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود آنکه در مکتب ادبنی ربی سبق و قل رب
زدنی علما خوانده باشد هر اینه درین درکاه و علمک ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاولین والاخرین بکوش هوش شنیده از حضرت
انبیا تواند رسانید نظم علمهای انبیا و اولیا در دلش رخشنده چون شمس الضحی عالمی نامور کارش حق بود علم او کامل
و مطلق بود وَلَقَدْ عَهِدْنَا و بدرستی که ما وحی فرستادیم إِلَىٰ آدَمَ بسوی آدم صفی مِن قَبْلُ پیش از این زمان و فرمودیم
او را که کرد شجره منهیه نکردد و از ان نخورد فَنَسِيَ پس فراموش کرد آن امر را وَلَمْ نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مر او را عَزْمًا
عزیمتی بر کناه یعنی خطا نه بعمد صورت یافت یا نبود او را صبری بر ان منهی وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون
کفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر ملائکه را که اسْجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوا پس همه
سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ مکر دیو دور مانده از رحمت أَبَىٰ سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس کفتیم يَا آدَمُ
إِنَّ هَٰذَا ای آدم بدرستی که این دیو عَدُوٌّ لَّكَ دشمن است مر ترا وَلِزَوْجِكَ و مر جفت ترا که حواست فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا
پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقَىٰ که تو در رنج افتی
یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و بعرق جبین اسباب معاش تحصیل باید کرد إِنَّ لَكَ بدرستی که ترا هست
در بهشت أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ آنکه کرسنه نشوی در وی که همه نعمتها آماده است و برهنه نکردی که از ملبوسات آنچه
باید هست وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ و بدرستی که تو تشنه نشوی فِيهَا در وی که عیون و انهار دائم است وَلَا تَضْحَىٰ و در آفتاب
نمی باشی که ظل بهشت همه ظلیل است و در بیرون بهشت این همه رنجها میرسید فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ پس القاء وسوسه
کرد بسوی آدم علیه السلام شیطان پس از انکه ببهشت درآمد و حوا را دید و انصحبت بر ساخت و حوا با آدم باز کفت و آدم از
مرگ ترسان شده با بلیس که بصورت پیری خود را بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع آن دیو علاج مرگ طلبید
قَالَ يَا آدَمُ کفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد است هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ
بر درخت جاویدی که هر که از ان بخورد هرکز نمیرد وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ و ملک دائم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی تو و اولاد تو از نسل
آدم کفت آری دلالت کن مرا بآن ابلیس راه نمونی شد آدم و حوا را علیهما السلام بشجره منهیه فَأَكَلَا مِنْهَا پس بخوردند از ان
درخت فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا شد مر ایشانرا سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه
شدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند و بر خود می چسبانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات خود مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت

بعصت وَعَصَىٰ آدَمُ وخلاف کرد آدم رَبَّهُ امر پروردگار خود را در خوردن درخت فَغَوَىٰ پس بی بهره ماند
از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد از آن بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بشفاعت آورده
ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید و بر گماشت خدای او فَتَابَ عَلَيْهِ و قبول کرد توبه او را وَهَدَىٰ و راه نمود او را بثبات
بر توبه قَالَ اهْبِطَا گفت خدای مر آدم و حوا را که فرو روید مِنْهَا جَمِيعًا از بهشت همه با هم بَعْضُكُمْ بعضی
از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی را دشمن برد چنانچه خلاف واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت
در میانه هر دو بیام ظاهر است فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّي از نزدیک من هُدًى
راه نماینده یا الحجة سبب هدایة بر دینی کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پیروی کند آن هدی مرا فَلَا يَضِلُّ
پس گمراه نشود در دنیا وَلَا يَشْقَىٰ و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ أَعْرَضَ و هر که روی
برتابد عَن ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کرد منست یا اعراض کند از کتاب من فَإِنَّ لَهُ پس بحقیق مر او راست
مَعِيشَةً ضَنكًا زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت از وی بستانند و دائم
حرص در ماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبرست یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهُ و حشر کنیم او را معرض یَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ
در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن قَالَ رَبِّ گوید ای پروردگار من لِمَ
چرا حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ حشر کردی مرا اعمی یعنی نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا حشر کردی و ایراد فعل ماضی جهت اثبات
تحقیق و قوع این قضیه وَقَدْ كُنتُ و حال آنکه بدرستی که بودم بَصِيرًا بینا وقتی که مرا از قبر برآوردم قَالَ گوید
حق سبحانه كَذَٰلِكَ کار همچنین است که دانستی أَتَتْكَ آيَاتُنَا آمد بتو آیتهای کتاب ما و دلایل قدرت و علامات وحدت
بالقصر
فَنَسِيتَهَا پس از چشم بر هم نهادی آنها و ترک کردی آنها وَكَذَٰلِكَ و همچنین ترک کردن تو آنها در دنیا الْيَوْمَ
تُنسَىٰ امروز ترک کرده شدی و باندی در عذاب وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه رجوع کند … از کتاب ما جزا دادیم
نَجْزِي یا داش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ از کسانی که در گذشته یعنی شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِن و نگرویده بِآيَاتِ رَبِّهِ
بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هرآینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت ترست از تنگ
عیشی این سرای وَأَبْقَىٰ و پاینده تر یعنی آنرا انقطاع ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مشرکان قریش را عظت بیت(?)
اعتبار بیشان روشن نساخت آنکه كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُم پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُونِ از اصحاب
قرنهای گذشته قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند بوقت تجارت فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان حجر و احقاف
و دیار … و علامت و عذاب می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در اینه اهلاک لَآيَاتٍ نشانهاست برای اعتبار با
دلیلها بر عذاب اهل انکار لِّأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان عقول ناهیه … عقلهای که نهی کند ارباب خود را از تعاقد(?)
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ایست سَبَقَتْ پیش رفته و پیشی گرفته مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو که عذاب منکران تاخیر

انکند

انکند یا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آید لَكَانَ هرآینه بودی عذاب ایشان لِزَامًا لازم مریشان که بهیچ وجه مفارقت نکردی
تا وقتی که مستاصل ساختی وَأَجَلٌ مُّسَمًّى و وقتی نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی
بجمله کافران نازل شدی چنانچه بعاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند اهل
شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این صبر بآیة السیف منسوخ است وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ
نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز گذار بر وقتی که حمد گوئی خدا را بر توفیق و هدایه قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع
آفتاب یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای
شب فَسَبِّحْ پس نماز گذار یعنی مغرب و عشاء وَأَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک
زوال است و آن طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع از امن است از التباس یا باعتبار نصفین
پس در این اوقات ادا کن نماز را لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ شاید و البتة چنین است که خشنود کرده اند شوی … و بعضی بر بناء
فاعل خوانده اند یعنی خشنود شوی و خشنود کردی … اقوال … که خدای او را عطا دهد و آن شفاعت امت است و نکته ولسوف
يعطيك ربك فترضى ترتیب این قول میکند رباعی است همه جرم اند ترجمان همه ایشان همه آن تو و تو آن همه خشنودی
تو جست خدا و تو بخشنودی … مگر بغفران همه ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی بنزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و در
خانه چیزی که بدان اصلاح شان مهمان باشد حاضر نبود مرا بنزدیکی از یهود فرستاد و گفت او را بگوی که محمد رسول الله میگوید که
مهمانی ما را نازل … بدان شرائط ضیافت تقدیم افتد این مقدار آرد با فروش … تا
هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستم من پیغام یهودی رسانیدم و او گفت نفروشم و معامله نکنم مگر آنکه چیزی در گرو
بنهد من با حضرت مراجعت نمودم صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء امین فی الارض اگر با من معامله کردی هرآینه حق او را
ادا کردی پس زره خود بمن داد تا بنزد او گرو نهادم این آیه جهت تسلی دل مبارک وی نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش
… چشمهای خود را یعنی منگر إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بسوی آن چیزی که برخوردار کرده ایم بِهِ بدان چیز أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفهای
از کفره چون وثنی و کتابی دادیم ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال و منال است لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازماییم
فِيهِ ایشان را در آن یا از فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی داد
پروردگار تو ترا روز غیب … روزی داده ترا در نبوت و هدایت خَيْرٌ بهترست از نعمای فانی فی اعتبار ایشان
وَأَبْقَىٰ و باقی تر باشد در کشف الاسرار آورده که زهرة الحیوة در لغت شکوفه است حق سبحانه دنیا را شکوفه خواند زیرا که تری و
تازگی او دو سه روز بیش نباشد اندک فرصتی را پژمرده گردد و نیست شود نظم مال جهان نه بباغ تو شکوفه است کاول
جلوه دل بر تابد ز اهل حال یکچند نگذرد که فرو ریزد از درخت بر خاک ره شود … و خاک پایمال اهل کمال در دل خود
جا چرا دهند … وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن کسان خود را بِالصَّلَاةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن

قال عبد الله بن سلام كان النبي صلى الله عليه وسلم إذا نزل بأهله ضيق أو شدة أمرهم بالصلاة وتلا هذه الآية
وكان ابو بكر بن عبد الله المزني إذا أصاب أهله خصاصة قال قوموا فصلوا بهذا أمر الله رسوله
… ١٢ …

برای یعنی مدد امت فای لَا نَسْأَلُكَ نمیخواهیم از تو رِزْقًا روزی دادن یعنی تکلیف نمیکنیم که خود را و کسان خود را روزی دهی نَحْنُ نَرْزُقُكَ
ما روزی میدهیم ترا و ایشانرا پس برای نماز و تهیهٔ اسباب آن فارغ بال باش وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام پسندیده لِلتَّقْوَىٰ مر خداوند پرهیزگاری
تقوی است در تبیان از ابن سلام رضی الله عنه نقل میکند که چون سختی بیعنی از اهالی آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیدی ایشانرا بنماز امر کردی
واین آیة خواندی وَقَالُوا و گفتند منکران مکه لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آرد برای ما آیتی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود یعنی چیزی از جنس
ما میطلبیم معجزه ظاهری کرده اند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ خبر آنچه در کتابهای پیشین است از اعدا
متشرع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از طلب معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی شنودند از اهل کتاب بیان
آنچه در توریة و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه وسلم و بشارت قدوم او و حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه
کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآنست و فرمود که آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر فحاوی و زبده
آنچه در کتب سماویه بوده و آورنده آن امی است که آن صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلم نگرفته و همه فصحای عرب
ایشان عاجز از اتیان مثل سورهٔ از آن عاجز اند با وجود چنین معجزه اقتراح دیگر طلبیدن عین عناد و انکارست وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ و
اکر ما هلاک کردمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذاب استیصال ما بسبب کفر ایشان مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعثت محمد صلی الله علیه
وسلم یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا هر آینه کفتندی ای پروردکار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا
بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس تا پیروی میکردیم آیتهای ترا که با وحی بفرستادی
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم بقتل و سبی وَنَخْزَىٰ و رسوا کردیم در قیامت بدخول در آتش پس
قاطع حجت ایشانرا پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان انکار ورزیدند قُلْ كُلٌّ بکو هر یکی از ما و شما مُتَرَبِّصٌ منتظرست
مآل حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و مترصد باشید فَسَتَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم کنید که مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیانند خداوندان راه راست
وَمَنِ اهْتَدَىٰ و کیست راه یافته بحق مراد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که هم راه یافته بود و هم راه نماینده بیت
راه دان و راه بین و راه بر در حقیقت نیست جز خیر البشر الجزء السابع عشر من الجزء السابع
القرآن سورة الانبیاء بسم الله الرحمن الرحیم اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ نزدیک آمد مر مردمانرا حِسَابُهُمْ حساب
ایشان و وقت محاسبهٔ اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه
و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری از حساب یا مواخذه مُعْرِضُونَ
اعراض کنندکانند از تفکر در آن یا معرض اند از طریق توبه و انابت مَا يَأْتِيهِمْ نیامد بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی
مِنْ رَبِّهِمْ از نزدیک پروردکار ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده و بحسب تنزیل شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مکر بشنوند آنرا از پیغمبر صلی
الله علیه وسلم وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن بخبر بند آن ذکر لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ کشاد

ایشان

ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافل از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن سلمی از ابوبکر وراق قدس سره نقل میکند
که قلب لاهی دلی است مشغول باموال دنیا و غافل از احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را الَّذِينَ
ظَلَمُوا کفتند آنان که ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَٰذَا آیا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد
صلی الله علیه وسلم إِلَّا بَشَرٌ مکر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجیء پس او رسالت را نشاید و
رسول باید که فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا پس می‌آیید شما بجادوئی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آن کلام الهی که ایشان بر ایشان میخواند سحرست پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی
مر بعضی را که شما میدانید که هرچه میخواند سحرست وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و شما می‌بینید که او آدمی مثل ما و شما و فرشته نیست پس چه
فکر میکنید که مهم او در هم شکند حق سبحانه پیغمبر خود را از آن مشاورت خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قَالَ بکو و
حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که رَبِّي پروردکار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند گفتن هر گوینده
فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین اکر بجهر کویند و اکر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست گفتار کفار را الْعَلِيمُ داناست
باسرار و ضمایر ایشان بَلْ قَالُوا اضرابست از آنچه کفتند قرآن سحرست بلکه کفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنانست چون خواب
پریشان یعنی پراکنده از هر جای و آن تنزیل نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدای و الحان نیز
نیست بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعرست کلامی شعری میگوید در خیال سامع می‌افکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل
که ایشان در کار حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم متحیر و مضطرب گشته گاهی او را شاعر و وقتی او را ساحر و زمانی مفتری و
نوبتی برخشان سخن میخواندند و میگفتند که اگر چنین که ما میکوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس باید که بیارد برای ما معجزی كَمَا أُرْسِلَ
الْأَوَّلُونَ همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بان پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء موتی حق تعالی فرمود که
مَا آمَنَتْ نگرویده بودند بآیات ظاهر بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که
هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آنها ایمان نیاوردند و با نکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آیا
منکران يُؤْمِنُونَ ایمان آورند اگر آن آیتها بیاریم یعنی ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل و ستیزنده ترند از مشرکان گذشته
وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو به پیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی فرستاده شد و حفص نوحی میخواند
یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبر ملک نبوده همه بشر بودند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده
وجود گیرد فَاسْأَلُوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ از اهل کتاب که باخبار انبیا
دانا اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید که نمی دانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چکونه خورد و خواب بود
وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و ما نساختیم پیغمبرانرا جَسَدًا جسدها را یعنی جسدی که بان لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا
و نبودند خَالِدِينَ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردانیدیم وعدهٔ ایشانرا یعنی وعده که با ایشان

کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواهیم از مؤمنان
یا کسانی در ابقاء ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاک کردیم کذاب کاران و کافر کیشان را لَقَدْ أَنْزَلْنَا هر آینه فرستادیم
إِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی که در وی است ذِكْرُكُمْ شرف نام و ذکر و آوازه شما یا پند و موعظه
شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را بر آن دارد که بدو بگروید این آیه اهل قرآن را تشریف تام و تکریم بالا
کلام است و حبر اشراف امتی حملة القرآن مؤید و مؤکد این اجلال و اکرام نظم اهل قرآنند اهل الله پس اندر زبان کی رسد
هر بو الهوس اهل باشد جنس جنس این کلام نیست جز سخی کز بس پرده زدام هر که اندر دام نفس است و هوا اهل شیطانست
نی اهل خدا آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که از حضور یا حضر را گفتندی حضرت عزت پیغمبری بدیشان فرستاد و او را از
روی غضب و عناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندا ای از آسمان بیامد یا ثارات
الانبیاء یعنی ای قصاصات پیغمبران بیابید که وقت شما در آمد نادم شدند و ندامت در آن وقت نفعی نکرده بنای هلاک کشتند کما قال الله تعالی
وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ دیهی را که بود ظَالِمَةً ستمکاره یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل
شهر و دیهی را که بسبب شرک بودند بیدادگر و ستمکار وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا بعد از هلاک آن موضع قَوْمًا آخَرِينَ گروهی
از دیگران بجای ایشان شد پدید میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان توانا است بر هلاک پس آمدگان فَلَمَّا
أَحَسُّوا پس آنهنگام که اهل آن دیه یعنی از حضوریان دریافتند بَأْسَنَا عذاب ما را و مشاهده کردند بخت که لشکر بخت نصر
گرد ایشان در گرفته اند إِذَا هُمْ آنگاه ایشان مِنْهَا از آن دیه يَرْكُضُونَ هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چهارپایان
خود را پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدای مگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید
إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ بسوی آنچه نعمت داده شدید فِيهِ در آن چیز وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ
شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند
قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم
فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ آن خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که
کردانیدیم ایشانرا حَصِيدًا گیاه درو ده یعنی چنانچه گیاه را بداس درو کنند ایشانرا بشمشیر درو یدیم و ساختیم ایشانرا خَامِدِينَ
مردگان و افسردگان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست لَاعِبِينَ در حالتی
که بازی کننده بودیم یعنی اینها بیازی نیافریده ایم بلکه سقف مرفوع اهل بینش و تذکر ارباب دانش پر نقش کرده ایم با نواع بدایع و
غرایب و اصناف صنایع و بدایع و عجایب نظم بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش در هیچ ذره نیست که سر عجیب نیست لَوْ أَرَدْنَا
اگر خواستیم أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بازی بدان کنند ... که مستانس شویم چون زن و فرزند لَاتَّخَذْنَاهُ
هر آینه فرا میگرفتیم مِنْ لَدُنَّا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی ... إِنْ كُنَّا

فاعلین

نکیم

فَاعِلِينَ اگر میبودیم کننده این کار بَلْ اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو و لعب فرا
نگیریم بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفکنیم حق را که جد است عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس
فرو شکند او را فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده باشد و زایل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست
ویل که کلمه حسرت و ندامت است یا شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ از آنچه صفت میکنید خدا را بوصفی که نشاید
از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهُ و مر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از روحانیات وَالْأَرْضِ و هر که
در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک ویند وَمَنْ عِنْدَهُ و کسانی که نزدیک اویند یعنی ملائکه
و افراد ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشانرا می پرستید لَا يَسْتَكْبِرُونَ
سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت نمی رنجند يُسَبِّحُونَ تنزیه
میکنند حق را با آنچه لایق اند یا نماز میکنند اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میکوشند لَا
يَفْتُرُونَ سست و ضعیف نمیشوند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی
خدایانی که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت هُمْ يُنْشِرُونَ ایشان
زنده کنند مردگان را بحقیقت میکند یعنی شما بانان الهه میکنید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و مبدا ایکه ایشان
قدرت نیست و با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ اگر باشد فِيهِمَا در آسمان و زمین
آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند إِلَّا اللَّهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا هر آینه تباه شود آسمان و زمین و کار عالم بهم
بشکند چه اگر آلهه در مراد موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور و مطارحه کردند و اگر در کارها مخالفت نمایند در تمانع افتاده
ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت الله نشاید نظم در دو جهان قادر یکتا توئی جمله ضعیفند توانا توئی
چون قلمت با تنگ برابلق زند جز تو که یارد که انا الحق زند فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رَبِّ الْعَرْشِ که
آفریدگار عرش است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا يَفْعَلُ
از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد بالوهیت یا بسبب آنکه هر چه کند عین حکمت و صوابست وَهُمْ يُسْأَلُونَ و ایشان یعنی
بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوک اند و مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند
أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان و مامور بودند باتخاذ آن قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بگو
بیارید دلیل اتخاذ الهه بدون خدای عقلاً و نقلاً هَذَا این ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کرد کسانی که با منند از امت یعنی قرآن
وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي و این که یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سایر کتب سماویه در اینجا نکته بود و از آنها
که بدانها دانا اند بپرسید که در همه نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ
نمیدانند حق را و میان وجود باطل تمیز نمیکنند فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنند که از ایمان بخدای و متابعت

رسول او وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ ونفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ مگر وحی کرده شده بدو وحفص
نوحی خواند یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ که نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید وَ
قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وگفتند فراگرفت خدای بسیار بخشایش وَلَدًا فرزندان از ملائکه سُبْحَانَهُ پاکست او ومنزه از
بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُكْرَمُونَ گرامی داشتگان ونواختگان لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند برخدای بِالْقَوْلِ
بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد از این سخن قطع طمع کافرانست از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای
شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ وایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه
پیش از این کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه پس از این کنند وَلَا يَشْفَعُونَ ودرخواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مگر هرکسی را که خدای
پسندد شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله
محمد رسول الله وَهُمْ وفرشتگان مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس عذاب وعقوبت الهی مُشْفِقُونَ لرزان یا از سیاست وعظمت
او ترسانند وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ وهرکه گوید از ملائکه یا سایر مخلوقات که إِنِّي إِلَٰهٌ بدرستی که من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز وی
فَذَٰلِكَ پس آن قایل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ دوزخ كَذَٰلِكَ همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم
نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش دهیم او را خواهیم داد ستمکاران بپرستش ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا ندیدند یعنی ندانستند
آنانکه نگرویده اند أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها وزمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته یعنی بجمع مراد آنست که حقیقت
مجید بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز کشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع وتمیز یا آسمانها یکی بود او بتحریکات مختلفه چندین
فلک ساختیم ویک زمین را نیز باختلاف کیفیات واحوال طبقات چندین نوع کرده ایم یا ارض وسما بیکدیگر ملتحم بودند یعنی
برهم چسپیده ومیان ایشان فرجه نبود هوا را درمیان در آوردیم وایشان را از همه جدا ساختیم در زاد المسیر آورده که از زمین
شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه گشت وگفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد وزمین بسته بود از وی گیاه نمی رست
ما آن را بباران واین را بگیاه کشاده کرده ایم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ وبیافریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هرچیزی که زنده است یعنی
همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست واحتیاج ایشان بآب وانتفاع از آن برهمه کس ظاهرست یا از
نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیوة هرچیز زنده ساختیم وکل برای اغلب است اینجا نه بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا نمیگروند
منکران با وجود این آیات واضحه وعلامات لائحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ وخلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ
تَمِيدَ بِهِمْ تا نجنبد زمین ونگرداند آدمیان را وَجَعَلْنَا فِيهَا وساختیم وپیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا
راههای کشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ وگردانیدیم آسمان را
سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از اختلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه وستون
وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا وکافران از نشانهای آن ما در آسمان که دلالت آن بر وجود صانع ووحدت وکمال قدرت او در غایت

ظهور

ظهور است مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه بکمال قدرت خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب
تیره را تا در وی آرام یابند وروز روشن را تا در وی بجهت کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وبیافرید آفتاب وماهتاب را
كُلٌّ هریکی از ایشان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ درچرخی آشنا میکنند یعنی برسطح فلک میشتابند چون شتافتن آشناور بر سطح آب در کشف الاسرار
آورده که نزد اهل اشارت شب وروز نشان قبض وبسط عارفانست گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او برآرد
وگاه یکی را ببسط بر بساط بسط نشاند تا نسیم جمال او را از خزان تولد اقبال دهد وآفتاب نشانه صاحب توحیدست بعث تمکین در حضرت
شهود آراسته نه فزاید ونه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا وقمر نشانه اهل تلوین است گاه در کاهش بود وگاه در فزایش زمانی
بنفس رو برق وحدت در محاق نیستی افتد وساعتی بر وزن موجلیت برتبه بدریت رساند ورسد که گوییا در کلام حقایق انجام حضرت
شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست نظم زبیم سوز هجرانت زمویان بکشت کردم تجلی وصل یاد آرم شوم بدر
حال از آن قرینه وحضرت بیروی روح الله روحه میفرماید قطعه چون روی برتابی زمن کردم هلال محنتی ور روی سوی
من کنی چون بدر بی نقصان شوم تو آفتابی من چو مه کر دور گردم از تو روشنی که در محاق افتم ز تو که شمع نور افشان شوم آورده که معاندان
بارگاه رسالت از روی غوایت وضلالت میگفتند نتربص به ریب المنون انتظار آن میبریم که کرکه باد حوادث برآید وبارقه محمد را اشرف
سلطنه او بدر وربط هلاک اندازد حق سبحانه وتعالی تسلیه آنحضرت را میفرماید وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ ونساختیم مرادمی را مِنْ قَبْلِكَ
الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی منتظران مرگ پایندگان خواهند
بود وازدام مرگ رهایی خواهند یافت نی نی كُلُّ نَفْسٍ هرنفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است هرکه قدم از دروازه
عدم بصحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید ولباس ممات بوفات خواهد پوشید بیت هرکه آمد بجهان اهل
فنا خواهد بود آنکه پاینده وباقی است خدا خواهد بود وَنَبْلُوكُمْ ومی آزماییم شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی بلاها ومصیبتها وَالْخَيْرِ
وبه نیکویی یعنی بعطاها ونعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدرست از غیر لفظ ومعنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در فقر
واسانی ونکبت ودولت تا مرتبه هریک در صبر وجزع وشکر وکفران برعالمیان ظاهر شود وَإِلَيْنَا وبسوی ما تُرْجَعُونَ بازگردانیده
خواهید شد وبحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بجمعی از صنادید عرب بگذشت
ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افکنده بخندید وگفت این نبی بنی عبد مناف است آیه آمد وَإِذَا رَآكَ وچون به بینند ترا الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مسخره یعنی کسانی که با او استهزا کنند مراد آنست
که ایشان با استهزا ترا پیغمبر خوانند وبا یکدیگر گویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این آنکس است که بدی یَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد میکند
خدایان شما را ببدی ومذمت وَهُمْ وحال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای واحد یکی دانستن یا بقرآن یا
بنام رحمن هُمْ كَافِرُونَ ایشان کرویدگانند پس مستحق استهزا ولائق سخریه ایشانند خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است
انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب غایة مبالغه است یعنی از فرط استعجال وقلة تانی در امور گوییا که مخلوق از شتاب است واجد

شتابکاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکنند چون نضر بن حارث که تعجیل میکرد بعقوبت حق سبحانه فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم
شما را آيَاتِي نشانهای عقوبت خود در دنیا واقعه بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس شتاب مکنید بطلب
خواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم است علیه السلام و عجله او آنکه چون روح بر چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب
نزدیک است گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غایب گردد وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی
باشد این وعدهٔ عذاب یا وعدهٔ قیامت با ما بگویید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان خطاب حضرت پیغمبر
است صلی الله علیه وسلم و صحابهٔ او رضی الله عنهم حق سبحانه بازاء گفتار ایشان فرمود لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافر اند
حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی را که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ را وَلَا عَن
ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که
عذاب از ایشان باز دارد نیابند جواب شرط دریغا محذوف است تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند
بی فرع آن یاد کنند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِم بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ
پس مبهوت و متحیر کرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن اهوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ و
نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منتظر نکردند یعنی در ایشان و نه در زاری ایشان نکردند وَلَقَدِ
اسْتُهْزِئَ و بدرستی که افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ بپیغمبران پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت از انبیاء گذشته و استهزا
معاندان با ایشان خبر میدهد و میفرماید که مستهزیان جناب رسالت مآب را تسکین بد ایشان استهزا کردند فَحَاقَ پس احاطه کرد
بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنکه سخریه کردند مِنْهُم از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تمسخر کردند بدیشان رسید مَّا كَانُوا بِهِ جزای
آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند پس بکسانی نیز که با تو این سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ
بگوای محمد با مستهزیان که مَن يَكْلَؤُكُم که نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای
و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَن ذِكْرِ رَبِّهِم از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن مُّعْرِضُونَ
روی گردانند کاند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبت الهی کجا ترسند و نگاه دارنده چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا
مر ایشان را خدایانند که از راه توانائی تَمْنَعُهُم باز دارند ایشان را مِّن دُونِنَا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند
در بین آیه تقدیم و تاخیر هست تقدیرش اینکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف آلهه ایشان میکند و میفرماید
لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ أَنفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان
مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبدهٔ خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ
و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بدی یکدیگر مِّنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ نگاه داشته و زینهار داده شوند بَلْ
مَتَّعْنَا بلکه ما برخورداری دادیم هَٰؤُلَاءِ این گروه مکیان را بسبب عیش و ایمنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان

ایشان را حَتَّىٰ طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ برایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شدند و پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و
ندانستند که دم بدم بنای عیش در هم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد شد نظم مغرور مشو که دمبدم دست اجل میرم
زند این بنا که افراشته أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنکه ما می آییم یعنی می آید فرمان ما بزمین ایشان نَنقُصُهَا
مِنْ أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی میگشاییم از او بر مسلمانان تا هر روز قلعه میگیرند و منزلی بحوزهٔ تصرف در می
آرند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آیا ایشان غلبه کنندگان یا پیغمبر و مؤمنان قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بگو جز این نیست که من بیم میکنم شما را
بِالْوَحْيِ بانچه وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل خود سخن میگویم و شما را بیم دادن من مثار نمیشود وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمیشنوند
کران خواندن را إِذَا مَا يُنذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافران در عدم انتفاع بدانچه میشنوند تشبیه میکند بکران که چیزی مسموع
ایشان نمیشود وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ و اگر برسد بکفره نَفْحَةٌ اندک چیزی مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو
یعنی از آنچه ایشان را از آن بیم میکنی خوار و قهر و زبون شوند و از غایت اضطراب و حیرت لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند يَا وَيْلَنَا
ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وضع
کنیم ترازوها ذوات العدل را لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ برای جزای روز رستخیز صاحب لباب و بعضی مفسران برانند که میزان
عبارت از عدل است یعنی وضع موازین تمثیل از برای محافظت حساب و مکافات اعمال بر راستی و جمهور برانند که مراد میزانی
که او را عمودی و ذو کفه باشد چون ترازوئی که بدان میسنجند و در ترتیب آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست
چنانچه یا ایها الرسل کلوا نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان میسنجند پس برای هر یک یک
میزان نباشد و جمعیت او باضافه جمع است و بعضی برانند که علاحده هر کس را میزانی خواهد بود که عمل او بدان بسنجند فَلَا تُظْلَمُ
پس ستم دیده نشود نَفْسٌ نفسی شَيْئًا چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عملی ناسنجیده نگذارند وَإِن كَانَ و ان
و اگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ همسنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبات است أَتَيْنَا بِهَا بیاریم آن را و ترد تر
از وجاهم رسانیم وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم ما شمار کنندهٔ مر اعمال بندگان را که با وجه کمال علم و جمال عدل ما راست وَ
لَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم ما مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی و هارون را کتابی جدا کنندهٔ میان حق و باطل یا نصرت
بر اعادی یا شکافتن دریا وَضِيَاءً و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت
باز رهند وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ و پندی پرهیزکاران را الَّذِينَ يَخْشَوْنَ آنانکه بترسند رَبَّهُم از عذاب آفریدگار خود
بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی خدای را نادیده از وی بترسند و عذاب را مشاهده نکرده از آن بیم دارند یا ترسکار باشند به
پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند باشکار در موضع از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که هر که ایمان دارد بوحدانیت خدای
و بکتب و بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده است از خدای بغیب وَهُم و ایشان بر جهین کارات
مِّنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُونَ ترسندگانند وَهَٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ سخنی است بسیار خیر و با

منفعت که بر محمد صلی الله علیه وسلم أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم او را او انزل‌خود باقیست أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ایا شما او را منکر انیاد
انکار کنند کانیک وَلَقَدْ آتَيْنَا وهر آینه دادیم إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مر ابراهیم را راه یافتن او بوجود صلاح مِنْ قَبْلُ پیش از
موسی وهارون یا قبل از محمد علیهم الصلوة والسلام یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم باستحقاق
او مر عطا را دانا پس فواحی را استحقاق او را نوازش دادیم إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ
و مر کروه خود یعنی اهل بابل را مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و صورتها که بر وی سته أَنْتُمْ لَهَا شما برای پرستش آن
عَاكِفُونَ مجاور اید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در پیشگوید نود بت بوده و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو
گوهر شاهوار در جای چشمهای او ترکیب کرده و در بتیان آورده که صورتها بوده به هیئت سباع و طیور و بهایم و انسان و
بتول یعنی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بوده و بر هر بتقد پرابراهیم خلیل علی نبینا علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که
میپرستید قَالُوا وَجَدْنَا گفتند یافتیم ما آبَاءَنَا پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مرانها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان
کردیم قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ بخدای که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در
گمراهی روشن و خطای آشکارا قَالُوا گفتند نمرود یان از روی تعجب أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ ایا آوردی با این سخن راستی
و جد أَمْ أَنْتَ یا تویی مِنَ اللَّاعِبِينَ از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگوئی استبعاد کردند از تضلیل
خود و تجهیل آباء خود قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام بَلْ نیستم بازی کننده رَبُّكُمْ آفریدگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین است الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنکه او آفرید که آسمان و زمین یا تماثیل شما را وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ
و من بر اینکه او پروردگار من و شما ست مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادا شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان
روز عیدی داشتند که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه در آمده و بتان را
بیاراسته بر صحابی اختندی آنگه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود باز گشتندی چون ابراهیم علی نبینا
و علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا عید ماست بیرون ای تا به بینی که دین و آیین ما چه زیبا
ابراهیم علیه السلام بالهام جواب ایشان نگفت و روز دیگر که میرفتند ابراهیم علیه السلام پنهان از ایشان فرمود که وَتَاللَّهِ
و بخدای سوگند که من لَأَكِيدَنَّ هر آینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم أَصْنَامَكُمْ بتان شما را بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا بعد از آنکه
روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مُدْبِرِينَ پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید و بتماشا خود
روید یکی از آن جمع این سخن را بشنید و با کسی نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری برداشته به بتخانه در آمد
فَجَعَلَهُمْ پس کرد انید بتان را بزخم تبر جُذَاذًا پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بزرگی که از اصنام بود بیوت
بزرگ تر را نشکست بلکه تبر بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ شاید قوم نمرود با آن بت بزرگتر يَرْجِعُونَ
باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست چه از ایشان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند

وغرض

و غرض ابراهیم علیه السلام از این عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع با ابراهیم است یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو
کنند و او حجتی بیان را نحجت بر ایشان ثابت کند القصه نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از حقیقة آن صورت متحیر شدند قَالُوا
مَنْ فَعَلَ گفتند که کرده است هَذَا این عمل بِآلِهَتِنَا با خدایان ما و ایشان را در هم شکسته است إِنَّهُ به درستی که او لَمِنَ
الظَّالِمِينَ هر آینه از ستمکار انست بر اهمه چه ایشان را تعظیم می باید کرد او اهانت کرده و باین اهانت بر نفس خود که بیت عمل خود را
در ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را بیابند اسانند آنکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم
از ابراهیم علیه السلام شنیده بود یاد کرد و گفت و زبان بزبان فی الحال با سامعه نمرود رسید قَالُوا گفتند با نمرود که از قوی شنیدیم
که ایشان میگویند سَمِعْنَا فَتًى شنودیم از جوانی که به بدی يَذْكُرُهُمْ یاد میکند بتان را يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ میگویند مر او را ابراهیم
یعنی نام او ابراهیم است قَالُوا گفتند نمرود و امراء او فَأْتُوا بِهِ پس بیارید او را عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان
یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینست که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم را گرفته پیش
من و حاضر کردند قَالُوا أَأَنْتَ گفتند ایا تو فَعَلْتَ هَذَا کردی این را که می بینیم از کسر و قطع بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ
بخدایان ما یا ابراهیم قَالَ گفت من نکرده ام بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است این را كَبِيرُهُمْ هَذَا این بزرگ ایشان
از روی خشم بر ایشان که داشت با وجود من چرا ایشان را پرستند فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید شما از ایشان که که کشته است شما را
إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ پس باز گشتند با عقول خود با یکدیگر فَقَالُوا پس
گفتند یعنی با بعضی إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نشنود و نه گوید ثُمَّ نُكِسُوا پس
نگونسار کرده شدند عَلَى رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی
ربع کردند داشته که مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ این بتان سخن نگویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز الهه
خود قَالَ گفت ابراهیم أَفَتَعْبُدُونَ ایا پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا انکه سود
نرساند بشما چیزی که او را پرستید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید أُفٍّ لَكُمْ زشتی و
ناخوشی باد مر شما را وَلِمَا تَعْبُدُونَ و مر آنچیز را که میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ ایا در نمی یابید
قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن را شنیدند از محاجه بضاره نکرده قَالُوا حَرِّقُوهُ گفتند بسوزید او را که
عقوبت آتش با هوال است وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان خود را با انتقام کشیدن از وی إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
فَاعِلِينَ کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان معبودان پس نمرود کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند و ارتفاع دیوار شصت
کز و قریب یکماه هیزم جمع کرده از او پر ساختند و در عین فراوان بر هیزم ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم را صلوات الرحمن علی نبینا و
علیه غل بر گردن و بند بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق با آتش افکندند جبرئیل علیه السلام از هوا بوی رسید و گفت هل لک
من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم و لی بتو نی جبرئیل گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حال

خواستند بیت چون توکل خلیل بر خدای و انقطاع از ماسوی درست بود قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي کفتیم ما که آتش باش بَرْدًا وَسَلَامًا
عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خداوند سردی و سلامت بر ابراهیم علیه السلام ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اکر نکفتی بردا با سلامت ممکن بودی که
ابراهیم علیه السلام از سرما بمیردی وَأَرَادُوا وخواستند نمرودیان بِهِ كَيْدًا با ابراهیم مکری در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ
ما کردانیدیم ایشان را زیانکار تر جه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم خلیل
صلوات الرحمن علیه بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او کل و نرکس بدمید و چشمه آب شیرین پدید
آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند و نمرود از بالای برج دید که ابراهیم در بستانی خوش و کلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملک
الظل سخن میکوید و بکرد اکرد ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که تو را در این مرتبه است که ای
بس بزرک خدائی است و من برای او قربان کنم ابراهیم علیه السلام فرمود که خدای من از قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی
و در اختیار آمده که نمرود چهار هزار کاو قربان کرد و ترک ایذاء ابراهیم کرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محقق خطاب یا نار کونی با آتشی
است که در کانون دل خلیل بود و شعله شوق عجب بیت آتش دارد دل من آتش دارد وان آتش دل دل مرا خوش دارد خلیل
تن دیک آتش مرکزی رسید و خواست که از سر شور عشق آه کند و آتش مرکز را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شوق سرد شو بر آتش
نمرودی و سلامت باش بر ابراهیم علیه السلام چه ما حکم کرده ایم که در آن آتش معجزه خلیل بوستانی ظاهر کنم اکر تو سلطنت خود بر ناله
نمرودی برانی نابود شود بوستان سبید و معجزه هویدا نکردد و اکر با ابراهیم بسلامت نباشی از شعله نار الله الموقدة بسوزد
و قاعده دعوت برافتد وان بیچاره معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند بیت عشق آن شعله است که چون برفروخت
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و
برادرزاده او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا با آن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيهَا
لِلْعَالَمِينَ در آن مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت شام بیشتر انبیا علیهم السلام در آن ولایت و بسیاری نعمت و اسباب
آورده اند که ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شبانروز
بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ اسحاق نام او وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و
دادیم او را یعقوب زیادتی بی سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را
کردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب علیهم السلام صَالِحِينَ نیکان و شایستکان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم ایشان را
پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نمایند بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ
بکردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را باید از ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز و دادن زکوة تخصیص نماز و بپای داشتن وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ
و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را عَابِدِينَ پرستندکان با اخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط
را دادیم حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین خصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ

و برهانیدیم

و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن ده که میکرد یعنی اهل آن میکردند عملهای
ناپاک و آن ده سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند چه را مینمودند ما ایشان را هلاک کردیم إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند
قَوْمَ سَوْءٍ کروهی بد فَاسِقِينَ بیرون رفتکان از دائره فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در
بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم یا در جنت که محل رحمت است إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از نیکوکاران
و شایستکانست و قصه لوط علی نبینا و علیه السلام قبل از این بتفصیل کذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَىٰ چون ندا کرد مِن
قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط علیهم السلام یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا پس اجابت کردیم لَهُ مر دعاء
او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را از غرق شدن و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از
غمی بزرک یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ
كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را إِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح علی نبینا و علیه السلام كَانُوا بودند
قَوْمَ سَوْءٍ کروهی بد یعنی کافر بودند بجهت کفر سر جمله بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم همه ایشان را
وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصه داود نبی الله و پسرش سلیمان را علیهم السلام إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت
آورده اند که چون داود علیه السلام بر در محکمه بود و عسکر پیش وی آمدی از همه جا و حکم بدان استیفا کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند
یکی دهقان و او را ایلیا کفتندی و یکی کوسفند داشت او را یوحنا نام بود ایلیا کفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا بشب رمه خود را
بچرانید و بکشت زار من در آمده اند و تمام خورده و قولی آنست که بوستان وی رفته بودند و خوشهای انکور را خورده و تلف کرده
داود علیه السلام از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شد داود حکم کرد که کوسفندان خود را با ایلیا ده و در شریعت
داود علیه السلام حکم بر این منوال بوده چون از محکمه بیرون آمدند و صورت قضیه مر سلیمان را معلوم شد بمحکمه در آمد در سن سیزده
سالکی و پایان فرمود که حکمی جز این بودی اصلح و اوفق نمودی داود علیه السلام کفت چه نوع تواند کرد سلیمان جواب داد که کوسفند
را تسلیم ایلیا باید کرد تا از نفع کوسفند و روغن و پشم و بچه منتفع باشد و باغ یا زرع را به یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند
که بوده چون خوشهای انکور پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و کوسفندان خود بکیرد تا هیچ کدام بی بهره نماند داود علیه السلام
بر این منوال حکم فرموده و حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان علیهما السلام بر این قوم خوان وقتی که حکم کردند در زرع
یا باغ إِذْ نَفَشَتْ چون شب رفته بود فِيهِ در آن کشت زار یا بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ کوسفندان قوم وَكُنَّا و بودیم ما
لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکم و محکوم علیهم را شَاهِدِينَ دانندکان یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا
سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بر او الهام کردیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که کوسفند بصاحب باغ دهند تا از
نفع کیرد و بعد از تلافی رو بکار خود کند و باغ را صاحب کوسفند بصاحب باغ دهند تا آن وقت که بعد از آن عمر ...
بمرتبه خشین باز رساند تا دیکران از زرع غافل نکردد در حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلام صادر

گشته وخدای وحی کرده بسلیمان علیه السلام بنص که ناسخ آن حکم شد وداود علیه السلام بعد از اطلاع بنص حیث حکم سابق بنص ناسخ
حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا وهریک از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا ط ودانش با مور دین وَسَخَّرْنَا و
رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدا را باتفاق او در تبیان فرموده که پرانش سوال که ذکر
از داود علیه السلام میشنودند از کوهها نیز میشنودند این معجزه آنحضرت بود وَالطَّيْرَ ط ومسخر کردانیدیم مرغان را تا در تقدیس
باوی موافقت مینمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ ط وهستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است صاحب
انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته اند یعنی هرجا داود علیه السلام میرفت کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر
جبال یاد او در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر چه براند که تسبیح طیر و جبال بلسان حال بوده و برای تقدیس
جملهٔ اشیا بمان زبان بتسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام چه تواند بود بمؤمن موفق باید که اعتقاد کند بر آن
وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود علی نبینا وعلیه السلام بر وجهی تسبیح میگفتند که همه سامعان از ترکیب حروف وکلمات آن
مفهوم میشد و این معنی از قدرت الهی غریب نیست نظم هرکجا قدرتش علم افراخت از غرائب هر عجب خواهد ساخت قدرتی
را که نیست نهایتی کارها جمله هست آسانش وَعَلَّمْنَاهُ ویاموختیم مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ
برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه دارد ما و حفص بتا خوانده اند یعنی تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل
وجراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ ط سپاس گویندگان برین نعمت امر است در صورت استفهام
یعنی شکر گویید خدا را بر چنین لباسی وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ ومسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت وتند در وزیدن
وتندی او آن بود که تخت سلیمان را بامدادی و بعد از ... یکماهه راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ ومیرود بفرمان سلیمان یعنی بخت(؟)
او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کرده ایم فِيهَا در آن زمین یعنی بولایت شام در تفسیر آورده که در شام شهری
بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و بیان نمازشام باد ویرا بدانجا آوردی
در عتار المنتخب(؟) آورده که بامداد از بیت المقدس بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل بودی و روزی
دیگر از کابل بیرون آمدی شبانگاه در اصطخر بودی و نماز شام بشهر باز آمدی وَكُنَّا وهستیم بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ط بهمه چیز همه
دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ ومسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غواصی کنند در دریاها لَهُ برای جهت
استخراج نفائس وَيَعْمَلُونَ ومیکنند عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ ج عملی دیگر جز غواصی مثل بنائی وسایر صناعات غریبه وَ
كُنَّا لَهُمْ وبودیم مر دیوان را حَافِظِينَ ط نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وَأَيُّوبَ ویاد کن
ایوب را واو پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم است علیهم السلام حق سبحانه او را مال بسیار داده
بود وخلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم
رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد برده باحق سبحانه مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیت و سعت عیش است و مال بسیار و فرزندان

بزرکوار

بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال واولاد مبتلا سازی از ... برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین
است که تو میگوئی او مارا بنده ایست پسندیده اگر هزاربار در کورهٔ ابتلاش بگدازیم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود نظم چنانکه
عشق یک وجه اگر تیغ زوده بر سرت برون زعشقت باشم چو شمع ایستاده بر جا در بسیاری از تفاسیر آورده که ابلیس درخواست که مرا بر مال
وفرزند و جسد او مسلط کردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد و حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوار بر کاشانه انداخت تا با هلاک آن
اشتغال نمودند و در حقائق آورده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست
که حق سبحانه اقسام محنت بروی گماشت پس انواع بلا متواتر شد وامواج دریای عنا متراکم گشت ... هلاک شد تند
و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و ...
بر جسد مبارکش ظاهر شد ومتعفن گشته دید از دران پدید گشتند یعنی کرمان و دوستانش ترک شده ویرا از شهر بیرون ...
میکردند زن او رحمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماجیر دختر میشا بن یوسف علیه السلام در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت
ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق سبحانه تسلیه دل مبارک حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم و تعلیم ثبات بر شکیبائی در حالت ابتلا ذکر کرده و فرمود که یادکن قصه ایوب را علیه السلام إِذْ نَادَى رَبَّهُ چون
بخواند پروردگار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بآنکه مرا رسید رنج و سختی وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ط و تو بخشنده ترین بخشایندگانی مذکران
میگویند که حق سبحانه درباره ایوب علی نبینا وعلیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا وانکه انی مسنی الضر منافی است چه شکایت منافی از رنج
نشان بی صبری است وجواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطانی رنج عظیم رسید چه نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین
بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام با حق سبحانه از روی شکایت کرد نه از رنج خویش در عرائس حمیدی آورده که جمعی از آنها که با وی
ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خیری بودی بدین بلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بر زبان راند
باجان ضعیف شد که بفرض نماز و بعرض بیان قیام نمیتوانست نمود بدین سخن تکلم فرمود یا پاره کرمان آهنگ دل و زبان کردند و این دو
عضو محل تمجید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا نفس از غایت بیچارگی که کسوی خود را ... وی
قوی ... وایوب برین حال مطلع شد و آواز انی مسنی الضر برکشید در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که چهل
روز ... وحی بوی نیامد و این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند از آنکه کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک
کرم می طلبید ایوب او را برداشته با جای او نهاد چون آن کار باختیار واقع شده جان بگزید که طاقت نیاورد این کلام بر زبانش
جاری شد و گویند ضر صحبتی بی واسطهٔ ملکی و بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکروب رسیدی که این بیمار ما چگونه
... بذوق و شوق این پرسش که بلا را بجان میکشید و آن بیماری خوش بود نظم گر بپرسی بیمار خود آیی بعیادت
صد سال بامید تو بیمار توان بود در ... آنروز که مرغ وحی ... این خطاب مراقب است شد فریاد کرد که انی مسنی
الضر جفتان برانند که شکایت با او بوده نه از غیر او و در حقائق آورده که ایوب از رنج جسمانی بنالید اما از ... ناظر

جمال بیلی شده کمال عنایت نزدیک میدید یا لاحیم زبان بشرتست انّی مسّنی الضُّرُّ و لسان روحانیش بندای و انت ارحم الراحمین
مترنم شده در لطایف قشیری مذکورست که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعیف و عجز بشری
است چه منقول است که جبرئیل علیه السلام بوی امد و گفت چرا خاموش نشسته گفت حکم مکرر جبرئیل علیه السلام فرمود که بلا یا در خزاین
حق بسیار ست تو طاقت نداری دیناری از حق عافیت خواه ایوب علیه السلام این سخن فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای ویرا
فَكَشَفْنَا پس ببردیم مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ انچه ویرا بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و فرج آن در بیست و ششم خواهد آمد وَآتَيْنَاهُ و عطا
کردیم او را أَهْلَهُ فرزندان وی که باعیان ایشان زنده کرده ایدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر
ببخشیدیم ابن عباس فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ایوب مرغ را سنبل فرستاد تا ملخ زرین بر وی بیارید
در حقایق آورده که سه شبانه روز در حوالی سرای وی می بارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا این کارها بنسبت ایوب کردیم برای ایصال رحمت
و اعطای از نزدیک ما بدو او را باشد نظم هرکه او در راه حق صابر بود بر سلامت جوینیش قادر شود صبر باید تا شود یک گوهر جمع
زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس را وَذَا الْكِفْلِ ط و خداوند نصیب را که الیاس است
یا یوشع یا زکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند کفل یعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر عمل انبیای
زمان او بود و کفل یعنی ضمانت نیز هست در مختار آورده الیسع از الیاس علیهما السلام متکفل شد که با مردم تا قیام نماید بعد از ذهاب
وی و بدین جهت ذوالکفل لقب یافت و امام محیی السنه رحمه الله تعالی و صاحب تبیان آورده اند که یکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی آمد
که میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بنی اسرائیل عرض کن هرکه پایند از شود آنرا که شب نماز کند اروز نفس روزه دارد
و روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود دید و تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بنی اسرائیل
ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت پیغمبری یافت
و حق سبحانه او را ذوالکفل خواند كُلٌّ این همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذوالکفل اند مِنَ الصَّابِرِينَ ج از صبر کنندگان
بودند بر مشقت تکلیف یا بمشقت ابتلا زمان اسمعیل بر اقامت بمکه و وادی غیرذی زرع بود صبر فرمود و ادریس روزگار دراز
بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذوالکفل شکیبائی نمود برانچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشانرا
فِي رَحْمَتِنَا ط در بخشش ما که نبوت است یا نعمت آخرت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان و فرمان
بردارانند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را إِذْ ذَهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت
وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن او صادر نشده بود گفته اند که
ایشانرا وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیر تر امد پنداشت که او را در وغ گوی خواهند داشت
از میان ایشان بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از روی فطرت بشری صادر شد که گمان میبرد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ که تنگ خواهیم
ساخت عَلَيْهِ بر وی راه رفتن را پس ما او را بعد از و بدم در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادَىٰ پس ندا کرد فِي الظُّلُمَاتِ

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ط یعنی یاد کن زکریا را در وقتی که ندا کرد

٢٩٣

کلفاته الهمات وفضاء الحاجات ودفع الالا اراضی و اداء القروض وقهر الاعداء وتسعف الغرض جمع الهمم نعمت هذه الایة الکریمة بسبعمایة ان الف مرة بکمال شرایطه الا تعب کل یوم الف مرة الی الف واربع زاد رساله ۴ منه حسن ۱۲

در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب و بخواند ما را أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ باینکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سُبْحَانَكَ
پاکی تو از انکه در چیزی عاجز شوی إِنِّي كُنْتُ بدرستی که من هستم مِنَ الظَّالِمِينَ ط از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت
کردم در اربعین از حضرت سید مختار صلی الله علیه و سلم نقل میکنند که هیچ مکروبی بخدا این دعا نخواند الا که اجابت کند سوی او را فَاسْتَجَبْنَا
لَهُ پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس را وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی
را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ط
میرهانیم و نجات میدهیم که ... بکار ... و قصه ماهی و دریا در سوره والصافات بتفصیل آید وَزَكَرِيَّا و یاد کن زکریا
را وقتی که إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را و گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي ای آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی
بی فرزندی که از من میراث برد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ط و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس
ما اجابت کردیم مر دعای او را وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ و بصلاح
آوردیم برای او زَوْجَهُ ط زن او را ایشاع بنت عمران برای ولادت بعد از عقم او و گفته اند او را خوش خوی کرده ایدیم برای
زکریا بعد از آنکه سیئ الخلق بود إِنَّهُمْ بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند كَانُوا يُسَارِعُونَ بودند که میشتافتند فِي
الْخَيْرَاتِ در نیکوئیها وَيَدْعُونَنَا و میخواندند ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَرَهَبًا و از جهت ترس از
عقاب وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را خَاشِعِينَ ط فروتنان و فرمان پذیران یا ایشان مندان که گویند که نیاز بجای او باید و نیاز بود
شاید در کشف الاسرار آورده که هرکه نیاز بود و برد تو انگیزش سازد و هرکه ناز بدو کند عزیزش کند اند بیان نیاز نشان
نیاز است نظم گدای میکده ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم وَالَّتِي أَحْصَنَتْ و یاد کن
آن زنی را که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران رضی الله عنها که خود را پاکیزه داشت و دست
هیچکس بدامن عصمت وی نرسید فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فِيهَا در پیراهن یا در تن
او مِنْ رُوحِنَا از روح که آن با مرماست محصل سخن آنکه جاری کردانیدیم در وی روح مسیح را وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم مریم را
وَابْنَهَا و پسر وی عیسی را آيَةً حجتی و علامتی لِلْعَالَمِينَ ط مر عالمیان را چون تامل کنند بریشان روشن شود که طفل بی پدر
بی پدر و از بتول عذرا بوجود آمد دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جلی ذکره دارد إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ بدرستی که ملت توحید و دین
اسلام که واجبست شما را استقامت بران أُمَّةً وَاحِدَةً ملتی است یگانه یعنی اختلاف نیست دران بلکه همه انبیا بران بوده اند و در اصل
توحید همه متفق اند وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شما ام فَاعْبُدُونِ ط پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا و ببریدند امم
ماضیه أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ ط کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هریک تکفیر دیگری کردند
كُلٌّ همه این فرقها إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ط بسوی ما بازگردندگانند و با ایشانرا فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فَمَنْ
يَعْمَلْ و هرکه بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از عملهای پسندیده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول

فَلَا كُفْرَانَ پس ناسپاسی نیست لِسَعْيِهِ مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار او را وَإِنَّا لَهُ و ما مر سعی او را كَاتِبُونَ نویسنده‌ایم یعنی اثبات کننده در صحیفه عمل او مراد آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود نظم مزد کار نیکوان ضایع نشد
نزد حق لایضیع الله فی الدارین اجر المحسنین وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم ایشان را أَنَّهُمْ
لَا يَرْجِعُونَ آنکه ایشان باز گردند بدنیا یعنی حرام است بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک احوال
و بعضی لا را صلی دانند نه زاید و گویند معنی آیة آنست که ممتنع است بر هالکان و شاید که رجوع نمایند بحشر برای حساب بلکه بیایند و
محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد و در قبور معذب باشند حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ تا آنوقت که گشاده
شود يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ سد یاجوج و ماجوج یعنی تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج علامت آنست وَهُمْ و یاجوج و
ماجوج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی يَنْسِلُونَ میشتابند و میدوند و ناحیه عالم را فرو گیرند و ابها دریا تمام بیاشامند و آن
خشک و تر هرچه یابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بدست
عیسی علی نبینا و علیه السلام خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشادن شدن سد ایشان و حصن عیسی علیه السلام با مؤمنان بکوه طور
و در بعضی احادیث وارد شده که بر کوه تا حیل الحمد که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هرچه در
آسمانست پس تیرها بطرف آسمان افکنند و خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی علیه السلام و اصحاب او دشوار شود دعا کنند
و حق سبحانه بیک دفعه همه را هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامت فَإِذَا هِيَ پس آنجا
قصه آنست که باشد شَاخِصَةٌ خیره و باز مانده از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان میگویند
يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستی که بودیم ما در دنیا فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَٰذَا از این روز و از این حال بَلْ كُنَّا
بلکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه میپرستید
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از بتان و دیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ آتش انگیز دوزخ اید أَنْتُمْ لَهَا شما بآن در دوزخ وَارِدُونَ
در آیندگانید و در اینکه کافران در بیان کفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستانست چه بدانها آتش افروخته
کردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تنبیه ایشانست چه انها را پرستیده اند که حالا با ایشان در آتش اند لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ اگر بودندی
این بتان آلِهَةً خدایان چنانچه کمان میبرند مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد نه معذب وَكُلٌّ
و همه بتان و بت پرستان فِيهَا در دوزخ خَالِدُونَ جاوید مانندگانند چه ایشان را از آن روی خلاصی نیست لَهُمْ مر
ایشان راست فِيهَا در دوزخ زَفِيرٌ ناله زار وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آتش لَا يَسْمَعُونَ نشنوند سخنی که بدان
شاد شوند آورده اند که چون آیة انکم و ما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان افتاد و ابن الزبعری ایشان را
پریشان دیده گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد تو خصم تو رب الکعبه تو میگوئی که هر
ما دون الله میپرستند همه دوزخ خواهد بود حال آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود بوده‌اند و بنی ملیح اند هر که کرا است معبودان

حصب جهنم باشد کو بتان ناتیز باشند آیة آمد إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته است لَهُمْ برای ایشان مِنَّا الْحُسْنَىٰ
از ما سابقه نیکو که سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت بجنت و ان عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام أُولَٰئِكَ آن گروه که سابقه
عنایت مخصوص‌اند عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور کرده شدگانند صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور
ولایت است در نهایت بیت هر تخم که در ازل بکشتند نهان در مزرعه ابد برویند عیان لَا يَسْمَعُونَ نشنوند آن دور شدگان
از دوزخ حَسِيسَهَا آواز آتش را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل سافلین است وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ و ایشان
در آنچه آرزو برد أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان خَالِدُونَ جاوید اند یعنی مشتهیات خود را دائم می یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ
اندوهگین نکرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لابشری چه ایشان این کلمه نخواهند شنید یا وقتی که گویند و اتان الیوم و
ایشان ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بجنت خواهند شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت
قچی املح بر بلندی بدارند و بکشند و این ندا برآید که یا اهلنا رختلود لا موت و یا اهل الجنة خلود لا موت دوزخیان فزع کنند و
بهشتیان با فرح گذرانند وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش آیند ایشان را ملائکه وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي این
آن روزیست که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما ابد الاباد
گویند این روز نحس و شماتت عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شماست نظم نیک مردان را نعیم اندر نعیم عشق‌بازان
را لقا اندر لقا قصه آنها و حال خوش تحیت بهره اینها جمال کبریا يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را
كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ برای کتابت و بعضی جمع میخوانند یعنی همچو طی کردن سجل مر نوشتها و سجل نام
کاتب حضرت رسالت بوده صلی الله علیه و سلم و گویند ملکی است که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند در هم پیچد كَمَا بَدَأْنَا
همچنانچه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار آفریدن را پیدا کرده مدد نِّعِيدُهُ باز گردانیم آنرا که آفریده‌ایم اعاده مثل ابدا
باشد در ایجاد از عدم و هر دو تحت قدرت ما آسانست وَعْدًا وعده دادیم باعاده وعده دادنی عَلَيْنَا بر ماست وفا
کردن بدان إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ بدرستی که ما کننده‌ایم آنرا یعنی چنانچه از اول بوجود آوردیم برای سرنوشت دیگر باره موجود
خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم ما فِي الزَّبُورِ در کتاب داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ از
پس توریه یعنی بعد از آنکه در توریه نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم أَنَّ الْأَرْضَ آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث
گیرند آنرا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ بندگان ستوده من یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم و گفته اند علماء مؤمنان إِنَّ فِي هَٰذَا
بدرستی که در این که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلَاغًا هر آینه کفایت لِقَوْمٍ عَابِدِينَ مر گروه پرستندگان را
مراد امت حضرت رسالت اند صلی الله علیه و سلم که جمیع مواعظ قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و
نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رحمت مر مؤمنان را
که بدو راه یافتند اینا انا رحمة مهداة و رحمت مر کافران که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ماکان الله لیعذبهم و انت فیهم

در کشف الاسرار آورده که آن رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود واگر در مدینه زاهره اگر در مسجد مکرم
بود واگر در حجره طاهره همچنین بنزد روضه عرش ومقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود
بساط شفاعت گسترد که یا امتی امتی شعر عاصیان پرکنه در دامن آخر زمان دست در دامان تو دارند جان در راستین تا امید آخرت
با بشرت نوان شدن چون تو فیا در رهروی رحمة للعالمین قل بگوی ای محمد مر کافران را انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده
میشود بسوی من انما الهکم انکه جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یکانه است ویکتا فهل انتم پس آیا هستید
شما مسلمون گردن نهادگان مقتضی وحی را فان تولوا پس اگر برگردند از توحید فقل آذنتکم پس بگو اعلام کردم شما را
علی سواء برابر یعنی من وشما در علم بانچه اعلام کردم برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را انچه بمن وحی کرده شد
وبر شما روشن شد ومن وکافر در علم بدین مساوی شدند وان ادری ونمیدانم من اقریب ایا نزدیکست ام بعید یا دور است
ما توعدون انچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان انه بدرستی که خدای یعلم الجهر میداند آشکارا من
القول از سخن کافران در طعن اسلام ویعلم ما تکتمون ومیداند انچه میپوشید از حسد بر پیغمبر وحقد بر مسلمانان وان ادری و
نمیدانم لعله فتنة شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لکم مر شما را یعنی بطریق
استدراج در تاخیر انداخته ومتاع وشاید که برخورداری بود شما را الی حین تا هنگامی که اجل مقدر برسد قال رب احکم
بگوی ای محمد بار خدایا حکم کن میان من واهل مکه وحفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ای پروردگار من حکم کن میان
من واهل مکه بالحق براستی وربنا الرحمن وپروردگار ما بسیار رحمت بر اهل ایمان کار هو المستعان یاری خواسته شده یعنی
یاری از وی خواهند علی ما تصفون بر انچه شما صفت میکنید ومیگویید عذاب موعود اگر حق است چرا فرود نمی آید یا رایت اسلام
دم بدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناشایسته میگویید وما از خدای بر رد آن یاری میخواهیم وامیدواری معونت از حضرت او دایم
بیت مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه که هیچکس نشود ناامید از آن درگاه **سورة الحج بسم الله الرحمن الرحیم**
یا ایها الناس ای مردمان خطاب با عامه مکلفانست میگوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة الساعة نصف
بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزیست بزرگ وپر هول اسناد تحریک بساعت مجازیست واین زلزله از
علامات قیامت است که باشد وقبل طلوع شمس از مغرب وقوع یابد ودر زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود
وندای از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزعی عظیم در خلائق پدید آید بیت در طبقات فلک افکنده بیم زلزلة الساعة
شیء عظیم یوم ترونها در روزی که به بینید این زلزله را یعنی آن زلزله را تذهل غافل شود وفراموش کند از هیبت آن
کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت از آن فرزندی که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وتضع
وبنهد کل ذات حمل هر زنی که حامله بود یعنی بیفکند حوامل بار دار حملها فرزند خود را وتری الناس وبه
بینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل وتمیز ایشان زایل شده وما هم بسکاری

ونباشند

ونباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف وحیرت سکر نباشد واگرچه در رای العین مانند سکر نماید پس ایشان
بتحقیق مست نباشند ولکن عذاب الله شدید لیکن عذاب خدای سخت است از هول آن مدهوش نمایند ومن الناس واز مردمان نصف
من یجادل کسی هست که جدال کند فی الله در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا جنگ کند
در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار مینماید حشر را بغیر علم بی دانشی ومعرفتی وبی برهانی وحجتی ویتبع وپیروی
کند در جدال یا در همه احوال خود کل شیطان مرید هر دیوی سرکش گمراه کن ازلی کتب علیه نوشته شده است بر آن
دیو در لوح محفوظ انه من تولاه انکه هر کس او را دوست دارد ومتابعت کند فانه پس آن دیو یضله گمراه کند تابع
خود را ویهدیه وراه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران کار دارد که مکافات
آن دوزخ برد ودر احقاق فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادلست یعنی حکم کرده خدای بران جدال کننده که هر که بر تبع وی رود
بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان گویند خطاب با کافران منکران حشر است میگوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب
من البعث در شک از برانگیختن خلق ومیگویید اعاده ممکن ومقدور نیست از نظر کنید در اول حال خود فانا پس بدرستی که ما
خلقناکم آفریدیم پدر شما را من تراب از خاک وشما فرع اویید ثم من نطفة پس آفریدیم شما را از منی ثم من
علقة پس از منی از خون بسته ثم من مضغة پس از قطعه گوشت مقدار آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت که در
هیچ عیبی ونقصی نبود وغیر مخلقة وناتمام که در بعضی از اجزاء وی نقصانی باشد یا مصور وغیر مصور ودر وسیط آورده که این
معنی در سقط است که بعضی بیفتد بعضی از مصور ویکی تمام صورت یافته ملخص کلام آنکه شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لنبین لکم
تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید از بدو بر معاد وتامل نمایید که هرچه قابل تغییر وتکون است باری دیگر
قبول آن میتواند کرد ونقر وقرار میدهیم فی الارحام در رحمها ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنینی
سقط نشود ودر رحم مادر بماند الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آریم شما را
از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف یا مرد قیام نتواند نمود ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید اشدکم بکمال
قوت وجمال فهم وخرد که میان سی وچهل سالگی است ومنکم واز شما کس باشد من یتوفی که متوفی کرده شود یعنی بمیرد پیش از بلوغ
شد یا قبل از آن ومنکم من یرد وبعضی برگردانیده شوند الی ارذل العمر بفرومایه ترین زندگانی که سن خرافت است
لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم بعد از دانستن شیئا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد وهرچه دانسته باشد
فراموش کند وعود آدمی از نهایت ببدایت اشارتیست بانکه قدرت کامله قادرست بر اعاده چنانچه از ابتدا انشا شده
پس دیگر بار جهت استدلال بر بعث میفرماید که وتری الارض ومی بینی ای رائی زمین را هامدة خشک وبی رونق
چون مرده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم از ابر علیها الماء بران زمین آب باران اهتزت جنبش
کند آن زمین بگیاه وربت وبیفزاید وبر دمد وانبتت وبرویاند من کل زوج از هر صنفی از نباتات بهیج تازه

و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را باب زنده سازد تواناست برآنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بودند باز برد

نظم
انکه بی دانه نهال افراخت * دانه را هم شجر تواند ساخت * کرد نابود را بقدرت بود * چه عجب گر کند هر بوده *

ذلک الخ گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیاء زمین بعد از موت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق او ثابت در ذات خود و متحقق صفات کمال است وانه و بجهت آنست که او یحیی الموتی زنده میکرداند مردگان را و اکرنه نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی وانه علی کل شیء قدیر و برای آنست که او بر همه چیزها قادر و تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبة او بجمیع مقدورات متساوی پس چون مشاهده قدرت بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات وان الساعة آتیة و ایراد این دلایل برای آنست تا بدانند که قیامت آینده است لا ریب هیچ شکی نیست فیها در آمدن او وان الله و بدانند آن نیز که خدای یبعث برانگیزد من فی القبور کسانرا که در گورها اند بمقتضای وعده خود تا ایشانرا حساب کند و جزا دهد ومن الناس و از مردمان من یجادل کس هست که از روی ستیزه جدال کند فی الله در کلام خدای یا قدرت او تکرار برای تاکید ست یعنی قبل از این بعین الفاظ گذشته یا مراد از مجادل اول رؤسای کفارند چون نضر و ابی و اضراب ایشان و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یک از ایشان بشرطی جدالی انگیزند بغیر علم بی دانشی که بدو رسیده باشد ولا هدی و بی دلیلی که راه نماید بمقصد ولا کتاب منیر و بی کتاب روشن که بیان صواب از خطا متمیز کرده یعنی مجادله میکنند بی سند از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال است بمحض تقلید و تقلید ثانی عطفه در حالتی که پیچنده دامن خود ست و این کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیز در می چیند پس این مقلد نیز جدال میکند لیضل عن سبیل الله تا گمراه کرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او له فی الدنیا مر وراست در دنیا خزی رسوایی بقتل چنانچه در بدر رسید ونذیقه و بچشانیم او را یوم القیمة روز رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده و گوییم ذلک این خزی و عذاب بما قدمت یداک بسبب آن چیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی الخ کسب کرده از کفر و معصیت وان الله و بسبب آنست که خدای لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید بر بندگان خود ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید ست آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده بشرف اسلام در یافتند پس هر کرا از ایشان مرضی عارض نشد و تن نشن پسری بزاد و اسب او کره خوب آورد و مواشی او نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینی است و مرا نیست قبول او بیکها پیش آمد دل او باسلام آرامیده شد و اگر قضیه برعکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من میمون نیست آیه نازل شد که ومن الناس و از مردمان من یعبد الله کس هست که میپرستد خدا را علی حرف بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود متیقن نیست و مادر وی فرموده که در نعمت دون محنت فان اصابه پس اگر برسد او را خیر نیکویی چون صحت و غنا اطمان به آرام گیرد بدین و ثابت شود بران بسبب آن وان اصابته فتنة و اگر رسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انقلب برگردد علی وجهه بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان

عود کند مراد آنست که مرتد کردد و از دین اسلام دست باز دارد قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورده نابینا شد و بلاها بوی پیش آمد بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت من دین اسلام را شوم کرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب داد ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیه فرود آمد که هر که از دین برگشت خسر الدنیا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید والآخرة و زیان دارد در آخرت که عمل او نابود شد ذلک زیان هر دو سرای هو الخسران المبین آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهر است که زیانی از آن عظیم تر نیست

شعر
نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین * نه نامه صدق نه انوار یقین * در هر دو جهان مفلس و خوار چنین * البته زیانی نبود بدتر از این

یدعو میخواند و میپرستد مرتد یا مشرک من دون الله بجز خدای ما لا یضره آنچه زیان نرسد و نرساند اگر نه پرستند او را وما لا ینفعه و سود ندهد و نرا اگر پرستش کند ذلک آن پرستش هو الضلال البعید آنست گمراهی دور از مقصد یدعو میپرستد لمن ضره انرا که ضرر پرستیدن او که قتل دنیا و عذاب آخرتست اقرب نزدیکترست من نفعه از سود او که توقع شفاعتست و توسل بحضرت عزت لبئس المولی هر آینه بد یاریست بت ولبئس العشیر و بد مصاحبی و ایشان کار یست ان الله بدرستی که خدای یدخل الذین آمنوا در می آرد آنانرا که تصدیق خدا و رسول کردند وعملوا الصالحات و کارهای شایسته بجای آوردند جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها و غایت نعمت باغ و بوستان آن با آب روانست ان الله یفعل بدرستی که خدای میکند ما یرید آنچه میخواهد از اکرام موحد و عذاب مشرک آورده اند که قومی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید محمد از پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود است منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه آیه فرستاد که من کان یظن هر که باشد که گمان برد ان لن ینصره الله انکه نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را فی الدنیا در دنیا باعلاء کلمه و اظهار دعوت و غلبه بر اعدای والآخرة و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و تقریب و کرامت فلیمدد بسبب پس باید که فرو گذارد رسنی الی السماء بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در حلق خود بندد ثم لیقطع پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند یعنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و سعی در قطع نصرت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم جهد تمام نماید فلینظر پس در نگرد بنظر تامل که با وجود این کلفتها هل یذهبن ایا ببرد کیده حیلت او مکر او ما یغیظ آنچه او را بخشم آورده است انکار پیغمبر و غلبه او شاید نصرت نشود وکذلک و همچنانکه بیان کردیم این کار را روشن کرده ایم انزلناه فرو فرستادیم قرآن را آیات بینات آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا کردد وان الله و برای آنکه خدای یهدی راه مینماید بدان ایتها یا بر هدایت ثابت دارد من یرید هر کرا خواهد ان الذین آمنوا بتحقیق آنانکه گرویدند والذین هادوا و آنانکه یهودی شدند والصابئین و ستاره پرستان والنصاری و ترسایان والمجوس و گبران والذین اشرکوا و آنانکه شرک آوردند یعنی عبده اصنام ان الله یفصل بدرستی که خدای جدا کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز بحکم علم

و فصل میان ایشان کند تا حق از باطل متمیز گردد ان الله بتحقیق که خدای علی کل شیء بر همه چیزها شهید گواهست و از حال همه
آگاه الم تر آیا نمی بینی یعنی ندانی ان الله آنکه خدای یسجد له سجده میکند مر او را من فی السموات هر که در آسمانست
ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر ومن فی الارض و هر که در زمینست مؤمنان سجود طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت
والشمس و آفتاب بطلوع و غروب والقمر و ماه بشروق و افول والنجوم و ستارگان بر نشستن و آمدن والجبال و
کوهها ببیرون آوردن ینابیع و پرورش معادن والشجر و درختها بسایه والدواب و چهارپایان بجواب رکوب وکثیر و
بسیاری از ایشان من الناس از مردمان سجده کنند او را سجده طاعت وکثیر و بسیاری از ایشان که ابا کردند از سجود
حق علیه العذاب حکم شده است بر ایشان در اختلاف فرموده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از
روی استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهد از آن حساب سجده نمیشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع
و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدا را خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال در نظر تا
بی از عین شهود جمله ذرات جهان را در سجود این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات این
سجده مشاهده و اعتبار کرده رقم زده که همه اشیا عنوان میان را تبعیض نکرد پس بنده باید که میان رفت نماید بسجده تا از کثیر
اول باشد که اهل سجده و اقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عتابند ومن یهن الله و هر کرا خوار کرد اند خدای بشقا
یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فما له پس نیست او را من مکرم هیچ کرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده
بسعادت یا هدایت یا توفیق یا وصول بجنت ان الله یفعل بدرستی که خدای بکند ما یشاء آنچه خواهد از اهانت
و اکرام آورده اند که اهل کتاب با مؤمنان اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بجنت سزاوار
تریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و بکتاب خود و کتاب شما ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و
کتاب ما را میشناسید از روی حسد بر آن منکرید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه آیه فرستاد هذان
خصمان این دو گروه دشمنان اختصموا جنگ کردند و جدال نمودند فی ربهم در دین پروردگار خود و از ابوذر
غفاری رضی الله عنه منقول است که سوگند میخورم بخدای که این آیه در شان شش کس است که در روز بدر مبارزت کردند
از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید و از طرف مؤمنان حمزه و علی و عبیده رضی الله عنهم و در تبیان از مرتضی علی رضی الله عنه نقل
کرده که نزلت الآیة فی مبارزة الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس
و مشرکان یک گروه خصم اند و مؤمنان علاحده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای جنگ کنند فالذین
کفروا پس آنانکه کافر شدند قطعت لهم بریده شد برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثیاب من نار جامها از آتش
که جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطه جامه بتن یصب ریخته شود من فوق رؤسهم از زبر سرهای ایشان یعنی بر
بر سر ایشان الحمیم آب گرم که از غایت حرارت یصهر به گداخته شود بدان ما فی بطونهم آنچه در شکمهای

ان

ایشان باشد از امعا و احشا والجلود و پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد ولهم و مر تعذیب
ایشان را مقامع گرزها باشد در دست زبانیه من حدید از آهن کلما ارادوا هر گاه که کفار خواهند ان یخرجوا منها آنکه بیرون
آیند از آتش من غم از محنت غمی که ایشان را دریافته باشد اعیدوا باز گردانیده شوند بدان گرزها فیها در دوزخ خ
یعنی چون بکناره دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانه دوزخ بر روی ایشان میزند و باز بقعر دوزخ در آرند و میگویند ذوقوا و بچشید
عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده ان الله بتحقیق که خدای یدخل الذین آمنوا در آرد آنان را که بگرویدند بخدای و رسول
وعملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر ساکن
و قصرهای آن جویها یحلون آراسته کرده اند و پیرایه بندند ایشان را فیها در بهشت من اساور بدستوانهای
من ذهب از زر ولؤلؤا و گوهرهای شاهوار ولباسهم و جامه پوشیدنی ایشان در بهشت فیها حریر ابریشم
خالص است و در حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشد آن را در آخرت مراد مردان است اند که لبس حریر بر ایشان حرام است
وهدوا و راه نموده شده اند مؤمنان الی الطیب من القول به پاکیزه از قول یعنی سخن پاک راه نمایند ایشان را در آخرت
و آن چنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون ببهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن و چون در دنیا منازل خود گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش و باطل
نگویند و نشنوند لا یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان را راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمه شهادتست یا قرائت
یا استغفار سلمی رحمه الله آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان و کلمه اند ارشاد مرید است یا دعای مؤمنان یا امر معروف
و نهی منکر در لطائف قشیری مذکورست که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و مصاف و متضمن بود برضای حضرت الهی در کشف
الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و اقل حجت دعوی و بیان تندیث سهل تستری رحمه الله تعالی فرموده که در بیت کان
نظر کردم هیچ راهی نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم بیت این اباد است این راه نیاز ترک نازش کرده یا این
بساز وهدوا و راه یافته اند اهل ایمان الی صراط الحمید براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه
نگرویدند بخدا و رسول ویصدون و باز میدارند عن سبیل الله از راه خدای یعنی مردم را از طاعت منع میکنند والمسجد الحرام
از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الذی جعلناه آن مسجد
که ساختیم او را للناس برای مردمان و معبد و عبادتگاه سواء یکسانست العاکف فیه مقیم در وی والباد
و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای مراسم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در امن بودن در وی بر قول مراد
از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است رحمه الله تعالی و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل رحمهما الله تعالی مراد از مسجد همه حرم است
و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مقیم یکسان اند یعنی حاجی و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما مکان بیوت را
اخراج کنند و از فاروق رضی الله عنه منقول است که در موسم منادی فرمود که درهای سرای مکه در نه بندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود

ان الذین کفروا و یصدون [illegible]

ایت ومن یرد وهرکه خواهد فیه درحرم بالحاد میل کردن ازحق یعنی هرکه درحرم اراده کند کردیدن از راه راست بظلم
بستمکاری نذقه بچشانیم او را من عذاب الیم از عذاب دردناک والحاد درحرم بقول احتلال حرام است وکفته اند البته آنچه
منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم ودرتیسیر کوید احتکار طعام واکثر علما برآنند که اراده کناه درحرم موجب استحقاق عذاب است وهرکه
قصد کناهی کند درغیرحرم اکر بفعل آرد سیئه بروی نویسند واکرنی فلا ودرحرم که اکر اندیشه کناهی کند فی الکه بفعل آرد از لخطیه بروی ی
نویسند ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که اکرکسی درعدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را درمکه بکشد از عذاب الیم
خواهد چشید امام علم الهدی رحمه الله تعالی فرموده که جون مکه بحرمت مخصوص است بتضاعف حسنات جه ثانی درو باجندین ثان درعیب
او برابرست پس جزای مساوی درو کلی ترتیب از سایر مواضع خبر ان الذین کفروا که در اول اینه کفت محذوف است تقدیرش انکه
انکسان هلاک شدند یا نکار کشته واذ بوأنا ویادکن چون معین وبیت کردانیدیم لابراهیم برای ابراهیم خلیل مکان البیت
جای خانه کعبه را در وقت ساختن بانکه ابری فرستادیم تا سایه کرد برآن مقدار از زمین خانه بود یا بادی برانکیختیم تا بدان اندازه زمین
را برفت واو خانه بنا کرد ووحی فرستادیم بروی ان لا تشرک بی شیئا آنکه شرک میار وانباز مکیر بمن چیزی را که من از شریک مقدس
ومنزهم وطهر بیتی و پاک دار خانه مرا از بتان وجیزهای ناشایسته للطائفین برای طواف کنندکان کرد اکرد وی از آفاقیان
والقائمین وبرای ایستادکان یعنی مقیمان بلد وکفته اند برای بپا ایستادکان در نماز والرکع السجود ورکوع وسجود کنندکان یعنی خ
کعبه را از اقذار وانجاس پاک سازتا برو طواف کنند و در وی نماز کذارند این قول بلسان اهل علم است اما بزبان اهل اشارت میفرماید
که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن وجز مرا بدو راه مده که او پیمانه شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی
الارض فاحب الاوانی اصفاها ووحی آمد بداود علی نبینا وعلیه السلام که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بروی فرود اید
داود علیه السلام کفت والهی بیت یسعک کدام خانه است که عظمت وجلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مؤمنست داود علیه السلام
فرمود که او را جکونه پاک سازم کفت آتش عشق درروی زن تا هرچه غیر ماست همه بسوزند بیت خوش آن آتش که در
دل برفروزند بجز حق هرچه پیش آید بسوزند چون ابراهیم صلوات الرحمن علیه خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمانرا بزیارت خانه
آواز ده ابراهیم فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن واز من رسانیدن پس خلیل در مقام ابراهیم یا برکوه ابوقبیس
خاست وندا کرد که ای مؤمنان خدای حج خانه خود برشما نوشت وشما را برآن میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات
ذریات رسانید وهمه را صدای دعوت او بشنوانید وهرکه درعلم الله بود که حج کذارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت نمود وقصه
ندای خلیل اینست که حق سبحانه فرمود واذن وندا ده ای ابراهیم فی الناس درمیان مردمان وبخوان ایشانرا بالحج
بحج خانه خدای ودرعین المعانی کفته که امر متوجه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم میفرماید که خبر ده مردمانرا از وجوب حج
یأتوک تا بیایند بتو مردمان رجالا پیادکان وعلی کل ضامر وسواران بر هر شتری لاغر شده نزار کشته که بیاید تمام
یأتین ای ایند آن شتران من کل فج عمیق از هر راهی دور یعنی ترا دعوت کن که سواره وپیاده بحج خواهند آمد لیشهدوا

تا حاضر

تا حاضر شوند منافع لهم نزدیک منفعتها که مرایشانراست یعنی بمنافع دنیا وآخرت برسند ویذکروا اسم الله ویاد کنند نام خدا را یعنی تکبیر کویند
فی ایام معلومات در روزهای دانسته شده که ایام عشرست از ذی الحجه وقول ابن عباس آنست که نام خدای برند درایام نحر وتشریق علی ما رزقهم
بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا من بهیمة الانعام از بسته زبان انعام یعنی شتر وکاو وکوسفند مراد قربانی است که بنام خدای
کشند وکفار بنام بتان قربانی میکردند وازکوشت قربانی نخوردندی حق سبحانه فرمود مؤمنانرا که بنام من قربان کنند فکلوا منها پس
بخورید از کوشت آن این امر اباحت است ودر قربانی تطوع وارد شده وجه اکر قربان در کفارت باشد یا جبر نقصانی صاحب قربان از خوردن
آن جائز نبود واطعموا البائس الفقیر وبخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده محتاج تنکدست را ثم لیقضوا تفثهم پس
تابکذارند عطف است بر یذکروا یعنی بحج آیند تا خدا را یاد کنند وقضا نمایند ایشان حاجتهای خود را تا بجای آرند مناسک حج را
یا زائل کردانند وسخ ودرنت را از خود بکردن موی لب وچیدن ناخن وکندن ابط وهمانند آن ولیوفوا نذورهم وتا وفا کنند
بنذرهای خود را از نیکوییها ولیطوفوا وتا طواف کنند کان طواف زیارت رکن است یا طواف وداع بالبیت العتیق بخانه
آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که معبد اول اوست مراد خانه کعبه است ذلک آنچه کفته شد از اعمال
واحکام حج دین خدا است ومن یعظم وهرکه بزرک دارد حرمات الله احکام خدا را که هتک حرمت او روا نیست فهو
پس آن بزرک داشت خیر له بهترست مر او را عند ربه نزدیک پروردکار او از جهت پاداش واحلت و
حلال کرده شد لکم الانعام مر شما را چهارپایان الا ما یتلی مکر آنکه خوانده شده است علیکم بر شما تحریم آن
که مردارست وکوشت خوک وجز آن فاجتنبوا الرجس پس بکسوی شوید از پلیدی من الاوثان از بتان که عین پلیدی اند و
اجتنبوا قول الزور واجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست یا کواهی دروغ یا قولی که بزبان اید ودل با او موافق نبود
حنفاء درحالتی که مخلص باشید لله مر خدا را ومایل بدین او که اسلام است غیر مشرکین به شرک آرندکان بدو ومن
یشرک بالله وهرکه شرک آورد بخدای فکانما خر پس همچنانست که کویا در افتاد من السماء از آسمان بروی
زمین وهلاک شد فتخطفه الطیر پس درربایند او را مرغان مردارخوار از روی زمین واعضا واجزای او را متفرق
ومتفرق جیانند او تهوی به الریح یا بیندازد او را باد از موضع مرتفع فی مکان سحیق درجای دور از فریادرس
ودر تفسیر این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر را از اوج ایمان بحضیض کفر اندازد هواهای نفس او را پریشان وپامال سازند
یا باد وسوسه شیطانی او را در وادی ضلالت افکند ونابود شود ملخص کلام هلاکت مشرکانست ذلک آنست کار که فرمودند
از اجتناب اوثان وپرهیز از دروغ ومن یعظم وهرکه تعظیم کند شعائر الله نشانهای خدا را که مناسک حج است
یا هدایا وتعظیم هدایا آنست که فربه باشد وبی عیب وکرانبها فانها پس بدرستی که بزرک داشت من تقوی القلوب از
تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان قلوب وتقوی دلها ترسکاری بوده از موجبات غضب حضرت الهی لکم فیها
مر شما را در انعام منافع سودهاست از شیر وپشم وموی وسواری وبار کردن ونتاج وزاد الی اجل مسمی تا وقت

نام برده که زمان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرقه شدن بوقت
طوفان یا خانه بزرگوار وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا دادیم قربانی یعنی
قرع دیم بقربانی لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام خدا را عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داده ایم ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از
بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما فَإِلَٰهُكُمْ پس خدای شما و خدای ایشان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
یک خدا است فَلَهُ أَسْلِمُوا پس مر او را گردن نهید و حق او را بزرگ آمیخته سازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و بشارت ده ای محمد
فروتنان را بیتی که آن جزا یا ترسکاران را برحمت بی منتها و ملی نعمه الله تعالی فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که هیچ مژده
از بی فرج افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الَّذِينَ آنانکه إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی و خواهند که خود را
پروانه وار بشعله جمال بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بر دوزند بیت دیده از غیر تو فاغای
تو بر دوخته باد از آتش هجران و دل ما سوخته باد بس باحاح مطلوب ترده اینان را وَالصَّابِرِينَ و دیگر صبر کنندگان را عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ
با آنچه با ایشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ و بپای دارندگان نماز را ادا کنندگان در اوقات آن وَ
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده وَ
الْبُدْنَ و شتران و گاوان که برای هدی رانده اید جَعَلْنَاهَا لَكُمْ ساختیم آنها یعنی کشتن آنها مر شما را مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای
دین خدای لَكُمْ مر شما را فِيهَا خَيْرٌ در آنها نیکوئی است از منافع دینیه و دنیاویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید
نام خدا را عَلَيْهَا بر کشتن صَوَافَّ در حالتی که بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده ذبح کردن سنت است و بعضی
بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک والیک فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتند بر زمین جُنُوبُهَا پهلوهای
مذبوحات و روح از ایشان بیرون رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است وَأَطْعِمُوا
الْقَانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را وَالْمُعْتَرَّ و سوال کننده و خواهنده را و در زاد المسیر آورده
که قانع نشسته است و معتر در پیش آینده الحاق كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشان را سَخَّرْنَاهَا رام کردانیدیم ایشان را
با وجود قوت و عظم جثه لَكُمْ برای شما تا میگیرید و میبندید و میکشید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما سپاس داری کنید
مر خدا را بر نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانیها ... بر دیوار کعبه میمالیدند و آنرا سبب تقرب میدانستند
در زمان اسلام مؤمنان نیز بهمان قاعده سابقه داعیه آن کردند که دیوار محترم کعبه معظم را ... حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود
لَنْ يَنَالَ اللَّهَ نمیرسد بخدای لُحُومُهَا گوشتهای قربانی که صدقه میدهید وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهای ایشان
که بوقت قربانی میریزید وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ و لیکن میرسد بحد قبول وی التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ اخلاص صاحب است یا پرهیزگاری
از شما که آن تعظیم امر خدا و ... و تقرب ... بقربان بسند بده كَذَٰلِكَ همچنانکه یاد کرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد

انعام

ثلثه

انعام را برای شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تکبیر گوئید نزدیک ذبح یا به بزرگی یاد کنید خدا را عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را
بطریق تقرب بیان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و بشارت ده نیکوکاران را ببهشت یا بقبول طاعات إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستی
که خدای بازدارد دعا ثلیه مشرکان و فتنه ایشان را عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنکه بگرویده اند یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است كَفُورٍ
ناسپاس بر نعمت او که بجهت انعام انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربانی میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست
و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند و هر ساعت از صحابه سر شکسته و دست بریسته بحضرت نبوت آمده شکایت مینمودند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در
رسید و اول آیتی که در آن باب نازل شد این آیه بود أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا
بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و بعضی نیز تا بخوانند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند
دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند
لَقَدِيرٌ هرآینه تواناست الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شد مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود که بمکه داشتند
بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی موجب اخراج نبود بجهت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی
إِلَّا أَنْ يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدا است و بیگانگی و اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع
کردن خدای بودی مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ یعنی را بعضی بغلبه مؤمنان بر کافران لَهُدِّمَتْ هرآینه ویران
کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِيَعٌ و کنیسهای ترسایان وَصَلَوَاتٌ
و کنشتهای جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان که هوا است يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده میشود در آن مساجد و گفته
اند در جمیع بناهای مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ و هر آینه یاری دهد خدای مَنْ يَنْصُرُهُ
کسی را که دین او را یاری دهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت مؤمنان عَزِيزٌ غالب
بر همه کس و همه چیز هر که خواهد غلبه دهد خدای درین آیة وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد که
اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت ماذونان بقتال میفرماید الَّذِينَ ایشان
آنانند که بر صفت شامله إِنْ مَكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا
الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند بنیکوئی یعنی آنچه شرع و عقل آنرا حسن گوید وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از زشتی
یعنی آنچه اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلَّهِ و مر خدای راست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور راست
باشد که او خواهد رباعی این دولت و مال و هوای هوس بخواهد ماند گلشن باغ و حروف و ... بخواهد از ...

پس حال نیکو نخواهد بود آیت سرانجام کار او نخواهد وَإِن يُكَذِّبُوكَ واگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب
قوم مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کردند قَبْلَهُمْ پیش از صنادید مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح
مر نوح را وَعَادٌ وگروه مصاحب عاد و هود را وَثَمُودُ وگروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وگروه ابراهیم مر او را وَقَوْمُ
لُوطٍ وگروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ واهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ وتکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان
او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر کافران را و بدکاران را تا وقتی که اجل
مقدر در آید ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر پشه و خسف و حجاره و عذاب یوم
الظله و غرقه شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ناپسند بودن من ایشان را یعنی انکار کردم بر کار ایشان و بخت را بدل
ساختم بمحنت و تبدیل کردم بهلاک و عمارت را بخراب وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ پس چند دیه و شهر که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک
کردیم آنرا یا هلاک اهل آن وَهِيَ و حال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ پس
آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقف بناهای آن بیفتاد پس دیوارها بر آن فرود
آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شدند و کس نیست که بعمارت آن پردازد وَقَصْرٍ
مَّشِيدٍ و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبر هست که این چاه در پایان
کوهی بود بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه در لباب آورده که بانی آن قصر شداد ثانی بود که او را مندر کرب بد و اخی آنف
که چون قوم ثمود هلاک شد نبی صالح علی نبینا و علیه السلام با چهار هزار کس از مؤمنان بدیار یمن آمد و در یکی از منازل ولایت
حضرموت بر سر چاه فرود آمدند و آنرا حضرموت نام نهاده اند و اصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و
بر زن رسته او به منا ربیب بن سواده دادند و بر سر آن چاه که بیر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند
و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهادند بت آبا و اجداد بر کشتند و نخواستند و از پی حنظلة بن صفوان را که
پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشکی ایشان خالی ماند و در تیسیر
آورده که پادشاه مسلمان غضب کرده میخواست که او را بکشد و زیرک بخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه
حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت و هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده
موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی در غایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت
مزه چون شیره شاخ نبات و تر و بشی هم شیره آب حیات ایشان آن چاه را کشاده ساخته انبایان تا بالای قصر شان از
و تقرب بر او رد و بپرستش پروردگار مشغول گشتند بعد از مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه بر آمد زنان ایشان را
کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری
ازواج از ایشان باتیان بهایم ترمود و چون این دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق سبحانه و تعالی حنظله با خاقه بن

صنوانرا

صنوان را به پیغمبری بدیشان فرستاد و بدو نگرویدند تا آب ایشان غائر شد و بعد از عهد ایمان پیغمبر دعا فرموده آب باز آمد و هم
فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفتاد سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان میرسیم ایشان قصر مشید
را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع ساختند و بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر مشید کرده
درها فرو بستند و جبرئیل علیه السلام فرود آمده ایشان را با کوشک بزمین فرو برد و چاه ایشان مانده است و دودی سیاه
منتن از آنجا بر می آید و در آن نواحی ناله هلاک شدگان میشنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا ایا نرفتند و سیر نکردند قوم تو سیر میکنند فِي الْأَرْضِ
در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشان را قُلُوبٌ
يَعْقِلُونَ دلهای که تعقل کنند بِهَا بآن چیزی را که سبب استیصال یا موجب باعتبار باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ یا باشد
ایشان را گوشها که بشنوند بِهَا بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشان را فَإِنَّهَا پس قصه اینست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ
نابینا نمیشود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خللی نیست همه چیزی بینند وَلَٰكِن تَعْمَىٰ ولیکن نابینا میشود از مشاهده
اعتبار الْقُلُوبُ الَّتِي آن دلها که هست فِي الصُّدُورِ در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان
لاجرم بدان عبرت نمیگیرند نظم چشم دل بکشا به بینی بی انتظار هر طرف آیات قدرت آشکار چشم سر چون پوست خرد بینی
ندید چشم سر در هفت هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و بشتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و اضراب او یعنی
تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ و خلاف نخواهد کرد خدای وَعْدَهُ وعده خود را که
در انزال عذاب ایشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که یک روز از روزهای شما عِندَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو كَأَلْفِ
سَنَةٍ مانند هزار سال است مِّمَّا تَعُدُّونَ از آنچه میشمرید یعنی نزدیک خدای یک روز و هزار سال برابرست زیرا که حکم
زمان بر و جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن بنزد او یکسان باشند هرگاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان
عقوبت هیچ اثر مترتب نگردد نظم تا در نرسد وعده هر کار که هست هر چند که جهد بجائی نرسد وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ و
چند ای از دیهها یعنی اهالی آن که مثل بعضی رحمت رحمانیت أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم اهل آنرا بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ
و حال آنکه آن قریه یعنی مردم دیه ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و حق باز کردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتم
ایشان را چون توبه نکردند بعذابی سخت دردناک وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ و بسوی منست بازگشت در آخرت و آن جهان نیز بجزا
خواهند رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای ادیبان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ جز این نیست که من مر شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُّبِينٌ
هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنم فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجبست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند طاعتها و نیکوئیها لَهُم مر ایشان راست مَّغْفِرَةٌ آمرزش گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو
در حال یعنی رزق بی رنج و منت یا بهشت در آخرت وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه بشتافتند فِي آيَاتِنَا در رد و ابطال آیتها
ما یعنی قرآن مُعَاجِزِينَ در حالتی که پیشی گیرندگانند بعقاب گمان خود یعنی خواهند که از ما درگذرند و پیشی گیرند و عذاب ما

از ایشان فوت شود أَوْ لٰئِكَ آن گروه أَصْحٰبُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ جحيم اند در بعضی تفاسیر قصه القای شیطان در استیت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما ان تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبر چون معتمد فی المعتقد
و روضة الاحباب مدت ازل جمال مؤلفه الی یوم الحساب از ان انجا ایراد کردیم بطریق که مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون
سورة والنجم نازل شد سید عالم صلی الله علیه وسلم از ادب مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان ایشان توقف میفرمود تا مردم تلقی
نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از انک ترتیل این تلاوت آیه افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری متوقف شد و
شیطان در انسان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بر ترکان قوم
با مرغان بلند پرواز اند و امید بشفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این کلمات خرم دل شده پنداشتند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم خواند و بتان ایشان را مدح کرد لاجرم در آخر این سوره که آنحضرت با مؤمنان سجده کرد تک اکثر اهل شرک اتفاق
نمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمد صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و دل مبارک پیغمبر از ان بیازرد و غمناک شد و حضرت
باری تعالی شد سبحت تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه وسلم آیه فرستاد وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِنْ قَبْلِكَ پیش
از فرستادن تو مِنْ رَسُولٍ هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ و نه نبی و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت است
و نبی تابع او در ان شرع چون لوط پیغمبر علیه السلام که بشریعت ابراهیم خلیل الرحمن دعوت میکرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون
و عیسی علیه السلام یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عام است و شامل او را و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی
عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد بر وی و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بر وی
نازل نشود و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آواز نبی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر
مینمایدکه هیچ رسول و نبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ مگر چون تلاوت کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ نزدیک
تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما شیطانی که او را ابیض گویند بعضی
از آنحضرت این کلمات برخواند و جمعی گمان بردند که آن تلاوت پیغمبر است فَيَنْسَخُ اللَّهُ پس زایل و باطل کرداند خدای
مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ پس ثابت کند خدای آيَاتِهِ آیتهای خود را
که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال مردمان حَكِيمٌ حکم کننده بحق برایشان لِيَجْعَلَ و القا کرد شیطان
بوقت تلاوت انبیا تا کند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچیز را که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی و ابتلایی لِلَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مر آنان را که هست در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و تردد یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و مر آنان را که سخت است
دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که
ستمکاران یعنی دو گروه و ضع نظهر بموضع مضمر حکم است بر ایشان بظلم یعنی ضرر کننده و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه
در خلاف دور و در آنند در ستیزه و عنادی بی پایان اند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ و دیگر القا برای آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ کداده

شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف در ان
نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ پس نرم شود لَهُ برای قرآن قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و احکام او را قبول
کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق خدای لَهَادِ الَّذِينَ راه نماینده است آنان را که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی حجت
بر مؤمنان مشکل گردد حق بحانه ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا نزد یقین برسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه
کافر شده اند فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطانی چه کفار میگفتند چه شد محمد را از ستایش بتان ما پشیمان
شد پس ایشان همواره در شک اند حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان
از اشراط ساعت بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی که نسل ایشان را قطع کند چون روز
بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت که بعد از و روزی نخواهد بود الْمُلْكُ پادشاهی و فرماندهی يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ آن روز خدای راست
بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری هست در آن روز کر غیر از میان بجز از بکشاید و تاج جبین
از رخسار ان بربایند دعوها منقطع و کمانها مرتفع گردد مالک ملک رخت خیالات و تصورات ملوک را در غرقه دریای عدم افکند و رسوم
ترهات و منکرات سلاطین را بجدست لِمَنِ الْمُلْكُ درهم شکند همه را چنان اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد نظم آن
سرکه میت اند افسر شرف انجم برگذشت سودی بر آستانه او خاک وجون ملک مکک حقیقی ظاهر کردد يَحْكُمُ حکم میکند بی ترک کسی بَيْنَهُمْ
میان بندگان از مؤمنان و کافران فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
در بوستانهای ناز و نعمت اند بی رنج و محنت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشان را عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند
و از دیار خود ببرید ند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای و از برای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان
دین در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند بی شهادت نا چشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد خدای ایشان را
رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت نه تعبی رسد بر تحصیل آن و نه ملی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد در ان آورده اند
که بعضی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله ما با جمعی برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص
می یابند اگر ما بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را رزق حسن خواهیم
داد وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُمْ
هر آینه در آرد ایشان را ببهشت مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ در آوردنی که به پسندند آن را یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام در آرد و بید
ملاعب ران ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای داناست باحوال ایشان و لما دی ایشان لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ
بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از
قتال در ماه حرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کار زار مظفر و منصور شدند و این

آیة از آن خبر میدهد ذلك آنست که گفته شد در باب مؤمن و کافر و من عاقب و هرکه عقوبت کند یعنی باز رسان مقاتله نماید بمثل ما
عوقب به مانند آنکه با او عقوبت کرده اند یعنی قتال کردند جزا را بطلب از دواج عقوبت میکرید ثم بغی - پس ستم کرده شود علیه
بر وی یعنی معاودت کنند با عقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لینصرنه الله هر آینه نصرت دهد خدای او را لاجرم ... ان الله
لعفو عفو کننده است غفور آمرزنده مر ستم را تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهتر است و صبر و غفران از ذلك لمن عزم الامور
صاحب موضح میفرماید که حکم آیة در بیان جراحات است یعنی کسی را که مجروح ساختند وی در برابر جارح خود را مجروح کرد آنید دیگر باره باغی او
این جرح بر مجروح اول اعادهٔ جرح کرد حق سبحانه او را یاری میکند ذلك آن نصرت مظلوم را بان الله بسبب آنست که خدای قادرست
بر آنکه چیزی بر چیزی غالب کرداند و از جمله آنکه یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز ساعت او را ای اثر آید بالظلمت
شب بجای روشنی روز تیره شود و یولج النهار و در می آرد روز را فی اللیل در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد یا ضو نهار
را بجای ظلمت لیل می آرد و ان الله و بسبب آنست که خدای سمیع شنواست قول معاقب را بصیر بیناست باحوال منتقم
ذلك آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در نفس خود واجب
بذات خود و ان ما یدعون و بجهت آنکه آنچه شما میپرستید و حقیر بیا میخوانند یعنی آنچه میخوانند و میپرستند کافران من دونه بجز
خدای هو الباطل اوست باطل معدوم در حد ذات خود و دیگران اگرچه موجود نه وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل
باشد چه باطل آنست که موجود نبود چون دعاوی باطل و بدین سبب حضرت سید صلی الله علیه و سلم فرمود که اصدق بیت قالته
العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و در مثنوی فرموده نظم .. این دوئی اوصاف دید احوال است * ورنه اول آخر آخر اول
است کل شیء ما خلا الله باطل * ان فضل الله غیم هاطل * ملك ملك اوست او خود مالك است * غیر ذاتش کل شیء هالك است * و ان الله و
بسبب آنکه خدای هو العلی اوست برتر از همه اشیا الکبیر بزرکتر از نسبت شریك و همتا الم تر آیا ندیدی و ندانستی
استفهام تقریرست یعنی دانسته ان الله انکه خدای انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی
فتصبح الارض پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده بقای اثر مطر میکند مدت متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن
آب مخضرة سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی ان الله بدرستی که خدای لطیف لطف کننده است با بندگان
برویانیدن گیاه تا ایشان از آن روزی دهد خبیر داناست بحال رزق و مرزوق له ما فی السموات مر او راست آنچه در
آسمانها بود و ما فی الارض و آنچه در زمینها باشد خالق و مالك همه اوست و ان الله و بدرستی که خدای لهو الغنی او است
بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الحمید ستوده و ستاینده یا سزاوار ستایش بصفات و افعال خود الم تر ان الله آیا ندیدی
یعنی دانستی آنکه خدای سخر لکم رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و ... یعنی هرچه منتفع شوند
بان انسان و الفلك و مسخر کردانید مر شما را کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان او و یمسك السماء و
نگاه میدارد خدای آسمان را ان تقع از آنکه بیفتد علی الارض بر زمین الا باذنه مگر بخواست او یعنی هرگاه که

حتی یاذن

وعن ابی حنیفه رحمه الله علیه
ان الاسم الله الاعظم فی الآیات
الثلث یستجاب الدعا بها البقرة ۲۱۲
... کدام

حق سبحانه اذن دهد او خواهد بیفتد ان الله بتحقیق خدای بالناس بمردمان لرؤف رحیم مهربان و بخشاینده است
که ابواب منافع بر ایشان کشود و انواع مضار از ایشان دفع نمود و هو الذی احیاکم و اوست آنکه زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید
ثم یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل برسد ثم یحییکم پس زنده کرداند شما را روز قیامت ان الانسان بدرستی که
آدمی لکفور هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش غیر میکند لکل امة مر هر گروهی را از اهل ملل
جعلنا منسکا یعنی ساختیم دینی و شریعتی که بامر ما هم ناسکوه ایشان پذیرنده آن دین اند فلا ینازعنك پس باید که نزاع
نکنند منازعان با تو ارباب ادیان باتو فی الامر در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهرترست که تصور نزاع در آن توان کرد و در
تو را کتاب حجاب تام است و ادع و بخوان مردمانرا الی ربك بتوحید و عبادت آفریدکار خود انك بدرستی
که تو لعلی هدی مستقیم هر آینه بر راهی راه راستی و ان جادلوك و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر
شده و حجت لازم گشته فقل الله پس بگو خدای اعلم داناترست بما تعملون بآنچه میکنید از عناد و جدال و بر آن
شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر آورده که این آیة بآیة السیف منسوخ است الله یحکم خدای حکم کند بینکم میان
مؤمنان از شما و کافران یوم القیمة روز رستخیز فیما کنتم فیه در آنچه هستید شما که در وی تختلفون اختلاف میکنید
در امر دین و حکم چنان باشد که مؤمن را بدرجات ثواب بلند و مشرك را در درکات عقاب افکند الم تعلم آیا ندانستی
یعنی دانسته ان الله انکه خدای یعلم ما فی السماء میداند آنچه در آسمانست از عجایب علویات و الارض و آنچه در
زمین است از غرائب سفلیات و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست ان ذلك بدرستی که همه آنچه فی کتاب در لوح محفوظ
و لذا نزدیک اوست ان ذلك بدرستی که علم همه اشیا علی الله یسیر بر خدای آسانست چه تعلق علم او بهمه معلومات
یکسانست و یعبدون و میپرستند کفار مکه من دون الله بجز خدای ما لم ینزل آنچیزی را که نفرستاد خدای به
بپرستش او سلطانا حجتی و برهانی و ما لیس لهم و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشان را به علم بآن
چیز دانشی یعنی علم استدلالی ندارند بپرستش ایشان بلکه از محض جهل و تقلید میپرستند و ما للظالمین و نیست مر کافرانرا من
نصیر هیچ یاریکه دفع عذاب کند از ایشان و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای
یعنی قرآن بینات در حالتی که آن آیتها روشن اند و مبرا اند از لبس و تناقض و اختلاف و اختلال تعرف میشناسی
فی وجوه الذین کفروا در رویهای آنانکه کافر شدند المنکر انکار و ناشناخت را یعنی چون قرآن برکافران خوانی
اثر کراهت و نفرت در رویهای ایشان به بینی از غیظ عناد و لجاج با حق دارند یکادون یسطون نزدیک باشد که بکین ند از غایت
خشم با یکنا بند دستها بالذین بر آنانکه یتلون میخوانند علیهم بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را قل
افانبئکم بگو آیا شما را خبر کنم بشر من ذلکم به بدتر از آنکه میخواهید به تالیان قرآن النار آن آتش دوزخ است
که مخصت ... مکروه تر از خشم و سطوت شما وعدها الله وعده داده است بان آتش خدای الذین کفروا آنانرا که کافر شدند

و وعده برآن وجه است که ایشان را در وی جای دهد وبئس المصیر و بد بازگشتی است آتش یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل
زده شده است مثلی برای عبادت کنان مر اصنام را و بیان کرده شده در سورهٔ عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء
کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فاستمعوا له پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در او تامل کنید ان الذین تدعون بدرستی که آنانکه
میخوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده حق تعالی فرموده که آنهمه بت که می پرستید من دون الله بجز خدای
لن یخلقوا ذبابا نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند له برای آفریدن او
وان یسلبهم الذباب و اگر برباید مگس از ایشان شیئا چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند لا یستنقذوه نتوانند
رهانید یعنی باز نتوانند رهانید ستدن آن چیز را منه از مگس رسم ایشان آن بود که بتان را بعسل و خلوق بیالودندی
و در حوالی بخانه بر پیشانی ایشان … بستندی مگسان از روزن در آمده آنها را بخوردندی و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بر آن
بتان نبودی شاد می بودند که آلهه ما آنرا خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادر و نه بر
دفع ایشان از خود ضعف الطالب سست شد جوینده یعنی بت که نتواند ستد آنچه مگس از وی برده والمطلوب و سست شد
مطلوب یعنی مگس که خواهند از وی ستد و اد کنند یا سست و عاجزند پرستندگان و پرستیده یعنی مشرک و صنم نظم عاجزان که عاجز
بنده اند چون شد کار چه زعم زنند عجز امکان الا ام بکد یکرند پس همه خلقان ز هم عاجز ترند قوت از حق است و قوت حق او
ست آن او عزیست وان خلق پرست آورده اند که مالک بن صیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم را به شش
روز آفرید مانده شد بروز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق تعالی آیه فرستاد که ما قدروا الله نشناختند یهود خدای را
حق قدره سزای شناختن او یا تعظیم نمودند او را حق تعظیم که رنج و تعب را بدو نسبت دادند و قول آنست که آیه در شأن
مشرکان است میفرماید که ایشان خدای را چنانچه باید ندانستند که بدو شرک آوردند و جمادات را که اصنام نام نهادند مختان برانند
که چنانچه اهل شرک حق المعرفة او را نشناختند اهل علم نیز بمعرفت او راه نبردند زیرا که دورباش غیرت رانده بود بیه علما کسی را
در حوالی بارگاه کس باتمکن اراده و تعیب هویت خود هیچ ره بعرصه عار راه نیست شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که لا یعرف
حق قدره الا هو حق قدر او جز او نداند و بر معرفت او جز او پی نبرد میان او و ما سوی او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفت
شروع تواند کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالات است ما للطین و رب العالمین ع چه نسبت خاک را با حضرت پاک ان الله
بدرستی که خدای لقوی هر آینه تواناست بر خلق اشیا عزیز غالبست بر همه چیزها الله یصطفی خدای میگزیند
من الملئکة از فرشتگان رسلا فرستادگان که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وحی برسانند و وحی ومن الناس و
میگزیند از آدمیان پیغمبران را تا خلق را دعوت کنند بوی ان الله سمیع بتحقیق که خدای شنواست مقاله پیغمبر را در وقت تبلیغ
بصیر بینا بهمه احوال او در رد و قبول دعوت یعلم میداند ما بین ایدیهم آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملها
که کرده اند وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد والی الله و بسوی خدای ترجع الامور بازگ(ردد)

گردانیده

گردانیده میشود کارها یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ارکعوا واسجدوا رکوع و سجود کنید در نماز در اوایل اسلام
در نماز همین قعود و قیام بوده بدین آیه رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیه آنست که نماز گذارید تعبیر کرد از صلوة برکوع
و سجود که دو رکن اعظم است از آن و لهذا امام اعظم و امام مالک رحمهما الله تعالی درین آیه سجده نمیکنند و ذکر رکوع و سجود با
هم ایمای میکند بآنکه مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد رحمهما الله تعالی سجده میکنند و میگویند ظاهر امر بسجود هست و در
حدیث نیز آمده که فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأهما این سجده مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی ع
سجده هفتم باشد از سجدات قرآن و حضرت شیخ قدس سره این را سجدة الفلاح گفته و بعضی آنرا که بعد ازین مذکور میگردد
حمل میکنند بر عبادت بسجود واعبدوا و بپرستید ربکم آفریدگار خود را وافعلوا الخیر و بکنید نیکویی یعنی عملی
که پسندیده باشد در شرع لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود و مطلوب رسید وجاهدوا و جهاد
کنید فی الله در راه خدای و برای خدای حق جهاده چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص
و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر نظم ای شهان کشتیم ما خصم
برون ماند خصمی زو بتر اندر درون کشتن این کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست وآنچه است که
امام قشیری رحمه الله فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نه ایستد زیرا که از و ایمن نمیتوان بود و بروی
اعتماد نتوان کرد و اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدین است هو اجتبیکم او اختیار کرد شما را برای نصرت
دین خود وما جعل و نساخت و مقرر نکرد علیکم بر شما فی الدین من حرج در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ نگرفت
در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نکرد و بوقت ضرورت رخصت داد چون قصر و تیمم و افطار در سفر و سنن بر روی کتب
ملة ابیکم ابراهیم کیش پدر خود ابراهیم را چه اکثر عرب از ذریهٔ ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بودند تغلیب
کرد ایشان را بر همه امت یا آنکه او پدر پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و آنحضرت پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد هو خدای
شما سمیکم المسلمین نام نهاد شما را مسلمانان من قبل پیش از قرآن در کتب سالفه وفی هذا و در قرآن نیز یا ابراهیم علیه
السلام تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند در زمان خود و درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکورست و
من ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لیکون الرسول تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم روز قیامت شهیدا علیکم
گواه برای شما بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل وتکونوا شهداء و تا باشید شما گواهان علی الناس بر همه ملل برسانیدن
انبیا دعوت حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدا وآتوا الزکوة و بدهید زکوة را برای
شفقت بر خلق خدای واعتصموا بالله و چنگ در زنید بتقبیل چنگ … در جمیع امور خود اعتماد برو کنید و یاری ازو طلبید
بالکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل

الله و توقف است بر جد او امر و نواهی و اعتصام بالله خلاصه دل است از ما سوی حضرت الهی هُوَ مَوْلٰکُمْ اوست یار شما و کار
و متولی کار در مانده کان فَنِعْمَ الْمَوْلٰی پس نیکو یاری است او وَنِعْمَ النَّصِیرُ و نیکو مددکاری بیاری عیبها می پوشد و بمددکاری
گناهان میبخشد یاری از هر جوی که از یاری درمانند مددکاری از هر طلب که از مددکاری عاجز شود نظم هرطات یارها خوی
بگذار ای مرد خدا ای یاری طلب از کسان که از روی وفا کار تو تواند کرد بیان دهد و چه وقت دست تو تواند که بگیرد همه جا تو

سورة المؤمنون بسم الله الرحمن الرحيم الجزء الثامن عشر

اجزاء آن ثلثین قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستکار شدند و بمقصود خود رسیدند مؤمنان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان
فِي صَلَاتِهِمْ در نماز خود خَاشِعُونَ ترسکارانند چشم بسجده‌گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده‌اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوقت اداء نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیة نازل شد نظر بموضع سجود گماشت
در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکهٔ معظمه که در خانه مکرم باید نگریست و گفته‌اند خشوع آنست
که مصلی بداند که بر دست راست وجیب او کیست واسطی قدس سره فرموده که خشوع ادای نماز است فی الله بی ملاحظه اعراض
و اعواض او در بحر الحقائق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر به پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند
و دست راست بر چپ نهد و قرائت او از حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بر مراقب حق باشد و در بحر
شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگذارد عشق فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس
طالب وصول بقرب یار باید گشت نظم یار بیزارست از تو تا توئی از خود خویش را بیزار کن کز تو یکذره باقی
مانده است خرقه و تسبیح باز نار کن خرقه بترک هر دو عالم گیر و دردی در مذیش و چون عطار کن وَالَّذِينَ هُمْ و آنکسانی که ایشان
عَنِ اللَّغْوِ از سخن باطل و کردار ناشایست مُعْرِضُونَ اعراض کنندکانند امام قشیری رحمه الله تعالی فرموده که هر چه برای خدا
نیست حشو است و آنچه از خدا باز دارد سهو است و آنچه بنده را در آن حظی باشد لهو است و آنچه از خدا آید لغو است و حقیقت
آنست که لغو چیزی را گویند که از اقوال و افعال که بهیچ کار نیاید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِلزَّكَاةِ مر زکوة واجب را از مال خود
فَاعِلُونَ ادا کنندکانند و گفته‌اند زکوة فطر یا صدقات تطوع را وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را
از حرام حَافِظُونَ نگاه دارندکانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر از زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا از آنانکه مالک شده است ایشان را
أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان مگر کنیزکان که ملک یمین اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که نگاه دارندکان فروج غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت
کرده شده نیستند بر اتیان ایشان بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه و احرام نباشند و در عشرملی بهیچ رو شاید فَمَنِ ابْتَغَىٰ
پس هر که جوید برای مباشرت وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر ذلک غیر زنان و کنیزکان خود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه جویندکان
هُمُ الْعَادُونَ ایشان درگذرندکانند از حلال بحرام یا کاملان اند در ستمکاری و آنکه استمنا بید کند حرام کرده است که
الَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشد از امانات و ودایع

استمنا طلب منی کردن بدست

خلق

خلق یا از خدا امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت وَعَهْدِهِمْ و هر عهد که با حق و خلق بسته اند رَاعُونَ رعایت کنندکانند
یعنی نگاه داشت آن تمام مینمایند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهای خویش يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بر ادای مداومت
نموده بشرایط و آداب در اوقات ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف که موجب فلاح مؤمنان است اشارت است بتعظیم
شان نماز أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان که جامع این شش صفت اند هُمُ الْوَارِثُونَ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بریشان
اطلاق توان کرد الَّذِينَ آنانکه از روی استحقاق يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ میراث برند فردوس را که بلند ترین درجات بهشت و
گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه هر یک از مؤمنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلی است منازل مؤمنان اندر دوزخ
اضافت منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر منزل مؤمنان افزایند در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و تمامی
ایشان را کر ایمان آوردندی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیادت کردد نظم نظر اندر رخ جانان بدان ماند که کافر را بهشت
اندر و بنمایند کان سوزی دکر باشد هُمْ ایشان وارثان فردوس اند فِيهَا در بهشت خَالِدُونَ جاویدا مانندکانند
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدم را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از کل
یا با آفریدیم آدمیان را از نمی که بیرون آمد از کل که آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس کردانیدیم نسل
او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر سابق جوهری بیرون آمده را نطفه جای کرفته فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاه استوار یعنی رحم و چهل روز او را
سفید نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس کردانیدیم نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون سرخ بسته چهل روز فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس
ساختیم آن خون را مُضْغَةً آن مقدار کوشت که بیکبار بخایند کوشت بی استخوان چهل روز فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن کوشت
را عِظَامًا استخوانها که محکم کرد اندر بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ پس پوشانیدیم استخوانها را لَحْمًا کوشتی یعنی بعد
بعد پاینیدیم کوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بر وی ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس پیدا کردیم او را خَلْقًا آخَرَ آفرینشی
دیگر در بطن ام یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و به پستان برو بکشادیم
و از فطام رضاع بطعام رسانیده بعد اصابع کونا کون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم و بمراتب
شباب و کهولت و شیخوخیت بگذرانیدیم فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگست خدای أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکوترین نکارندکان و نکارندکانست
ای عزیز حق سبحانه عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین بیافریده و ذات مقدس را بدین نوع ثنا کرد بعد از آفرینش
انسان فرموده فرموده و این دلیل تفضیل و تکریم انسانست نظم بحقیقت روی تو لطف خدا را آیتیست که عذر بکرده قوس الشی
المبنی مثنوی ای رخ چون زهره ات شمس الضحی ای گدای رنگ تو گلگونها تاج کرمنا است بر فرق سرت طوق اعطیناک آویز برت
هیچ کرم ناشنید این آسمان که شنید این آدمی پر عصان احسن التقویم در والتین بخوان که گرامی گوهر است ای جان بکر تکریم قیمت
آن متبع مغز بر زنم جو بسوزد ستیع بقعه کر وجدان گویند که چون در این آیه احوال بنی آدم و ترقیات او مراتب بقا بیان فرموده است
کاتب بیانی که بادای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد بخواهد بود در ستایش ذات مقدس او از جانب او نیابت

نموده کفت فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ إِنَّكُمْ پس شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنچه ذکر کردیم از آفرینش شما لَمَيِّتُونَ هر آینه
مردکانید یعنی بآن حال شما بزودی خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهد چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستی که آفریدیم بر زبر شما سَبْعَ طَرَائِقَ
هفت آسمان طبقه بالای طبقه یا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان وَمَا كُنَّا و نیستیم ما عَنِ الْخَلْقِ ازین خلق که آسمانست
غَافِلِينَ بی خبر که امور ایشان را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقتی معلوم از خلل نگاه داریم یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم و بحفظ و
و کثرت شک ایشان مطلعیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان آبی بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان در آن
دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن کردیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حق سبحانه
پنج جوی آب از یک چشمه از چشمه های بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هند است و
جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصر است و آنها را ودیعت بجبال داده و بقدر مصلحت منافع
خلق جاری میکرداند و اینست که میفرماید که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا و بدرستی که ما عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ به بردن
آن آب و زایل ساختن لَقَادِرُونَ توانائیم چنانچه پیش از آن قادر بودیم و گفته اند که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه السلام
بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و انهار خمسه را باسمان برد و بعد از آن بر روی زمین هیچ خیر و
برکتی نماند فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ پس بیافریدیم برای شما بسبب این آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از خرمابنان وَأَعْنَابٍ و از
تاک تخصیص این دو درخت بجهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طائف بانگور است و نخل و عنب در زمین حجاز از همه درباغ
بیشتری باشد لَكُمْ فِيهَا شما را در بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوه های بسیارست غیر نخل و عنب وَمِنْهَا و از آن بوستانها
یعنی از ثمار و زرع آن تَأْكُلُونَ میخورید یا ما لابد معیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون
می آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه زیبا که جبل موسی است علیه السلام میان مصر و ایله و گویند اول درختی که بعد از طوفان برست این درخت بود
یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ و نان خورشی لِلْآكِلِينَ مرخورندگان را یعنی درخت زیتون می روید بچیزی
که جامع است دهنیت و صبغیت را هم بدان روغن چراغ افروختن توان و هم از ان نان خورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ و بدرستی
که مر شما راست در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار کیرید بر قدرت الهی استدلال نمائید نُسْقِيكُمْ
می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ
كَثِيرَةٌ سودهای بسیار که بعضی را سوار میشوید و برخی را بار میکنید و از بعضی نتاج میستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید
وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمائید یا از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا
و بر انها یعنی شتران از ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در تری تُحْمَلُونَ برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما
بر میدارند و بمواضع مقصود می برند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه خویش

فَقَالَ پس گفت از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من خدای را پرستش کنید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی که
مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروهی بزرگان آنانکه کافر شدند مِنْ قَوْمِهِ از گروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر
قوم اصاغر را دیدند که بدعوت نوح علی نبینا و علیه السلام مائل دیدند ایشان را تشنیع نموده گفتند مَا هَٰذَا نیست این کس که بخواند
بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ میخواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما
و مهتر گردد و شما را محکوم و متبوع خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدای خواستی که رسول به بنی آدم فرستد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرو فرستادی
فرشتگان را تا امر او بمردم رسانند مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا ما نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدای تواند بود فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان
پدران ما که گذشته بوده اند و این سخن را از فرط عناد میکفتند یا میان ادریس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و میان ایشان مدتی مدید گذشته
بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده إِنْ هُوَ نیست نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که در وی دیوانگی هست که
اگر جنون نداشتی دانستی که قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید وی را و چشم دارید حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی از زمان
یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون باز آید و ترک کند این سخنان نموده بکار خود کیرد قَالَ کفت
نوح علیه السلام یعنی بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردگار من یاری ده مرا
و انتقام من بکش از ایشان بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ آنکه بساز
کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما یعنی ترا محافظت تمام کنیم تا خطا نکنی وَوَحْيِنَا و بامر ما و بتعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه سازی فَإِذَا جَاءَ
پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما برای نشستن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی برتر کرد تنوری که زن نوح نان
میپخت در آن بجای آتش آب برآید فَاسْلُكْ فِيهَا پس درآر تو در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگرند
اثْنَيْنِ دو تا یعنی نری و ماده و در تبیین که بکشتی در نیاورد مگر انها را که زایند یا بیضه نهند وَأَهْلَكَ و دیگر در آر
در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر انرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وی قول ازلی یعنی هلاک او
نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ از کسان تو مثل دیگر پسر و یک زن او بود وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من یعنی دعا مکن برای
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرقه شدگانند بیشک فَإِذَا
اسْتَوَيْتَ أَنْتَ پس چون بوقت ظهور عذاب برآمدی تو وَمَنْ مَعَكَ و هر کس که با تست عَلَى الْفُلْكِ بر کشتی و راست بنشستی
فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ پس بگوی همه ستایشها مر خدای راست الَّذِي نَجَّانَا آنکه نجات داد مارا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از جفای ستمکاران
یعنی مشرکان وَقُلْ و بگو در وقت نشستن در کشتی رَبِّ أَنْزِلْنِي ای پروردگار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَكًا بمنزلی بابرکت
که سبب سلامت و نجات مؤمنانست و بعضی منزلا بضم میم و فتح زاء بخوانند و مصدر میمی میدانند یعنی فرود آوردنی
وَأَنْتَ و تو خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارکه قول آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی

واشعر انت که برقت دخول وخروج این دعا ضروده سلمی از ابن عطا قدس سرهما نقل میفرماید که منزل مبارک آن منزل است که در
وی از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشد واثار قرب از جمال قدس بدان نازل باشد هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل
از همه منازل افزونتر **نظم** در منزلی که روزی یاری رسیده باشد باز رهای خاکش دارم مرحبا **ان فی ذلک** بدرستی
که در قصه نوح علیه السلام وانچه با قوم او کرده شد **لآیات** هر اینه نشانهاست مراهل عبرت را **وان کنا** وبدرستی که بودیم
ما **لمبتلین** آزماینده مران قوم را وابتلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان ومکذبان
ظاهر کردد **ثم انشانا** پس بیافریدیم **من بعدهم** از پس قوم نوح **قرنا آخرین** کروهی دیکر یعنی قوم عاد وکویند ثمود **فارسلنا**
فیهم پس فرستادیم در میان ایشان **رسولا منهم** پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام وکفتیم ملائه قوم را از زبان رسول
ایشان **ان اعبدوا الله** آنکه بپرستید خدای را **ما لکم** نیست شما را **من اله غیره** هیچ خدایی که استحقاق پرستش داشته باشد
مکر وی **افلا تتقون** آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی بپرهیزید از عقوبت او وبعبادت غیر او اشتغال مکنید **وقال الملأ** وکفتند
کروهی بزرکان **من قومه** از قوم آن رسول **الذین کفروا** آنانکه نکرویدند **وکذبوا بلقاء الآخرة** ودروغ شمردند دیدن
روز قیامت را یعنی بعث وحشر ایمان نیاوردند **واترفناهم** ونعمت داده بودیم ایشانرا **فی الحیوة الدنیا** در زندکانی دنیا
بکثرت اموال واولاد یعنی کشند یعنی کافران تابع نمرده که در فراخی عیش ونازونعم کذرانیده بودند یعنی را که **ما هذا** نیست
این رسول که دعوت میکند **الا بشر مثلکم** مکر آدمی مثل شما در صفات واحوال بشریت **یاکل** میخورد **مما تاکلون منه**
از آنچه شما میخورید **ویشرب** ومی آشامد **مما تشربون** از آنچه شما آشامید یعنی بعد احتیاج الیت مانند شما اکر نبی بودی
باشی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی ونیاشامیدی **ولئن اطعتم** واکر فرمان برید شما در اوامر ونواهی **بشرا مثلکم**
آدمی را که مانند شماست **انکم اذا** بدرستی که شما آنکاه **لخاسرون** زیانزدکانید که خود را مامور ومتبوع مثل خودی ساختید
ایعدکم آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر **انکم اذا متم** بدرستی که شما چون بمیرید وکهنه شوید **وکنتم ترابا** وباشید خاکی
وعظاما واستخوانی چند مجرد از کوشت وپوست ورک وپی **انکم** بدرستی که شما **مخرجون** بیرون آورده شدکانید
از کورها زندکان **هیهات هیهات** چه دورست وبس دورست **لما توعدون** آنچه وعده داده میشوید از بعث وجزا یعنی حرکت
نباشد **ان هی** نیست زندکی **الا حیاتنا** مکر زندکانی ما در دنیا [illegible] میمیریم [illegible] وزنده میشویم یعنی ان هو
یکی از ما میمیرد ویکی میزاید [illegible] ونیستیم ما [illegible] برانکیختکان وزنده شدکان بعد از مرک **[illegible]** نیست بمبعوثین ط
هود یا صالح علیهما السلام **الا رجل افتری** مکر مردی که بربندد **علی الله کذبا** بر خدای دروغ ومیکوید مرا فرستاده اند
بشما وشما را بعد از مرک زنده خواهد کرد **وما نحن له** ونیستیم ما مر او را **بمؤمنین** کرویدکان در آنچه خبر میدهد
قال کفت پیغمبر بعد از استماع این قول ویاس او از ایمان قوم **رب انصرنی** ای خدای من مرا یاری کن [illegible] وایشانرا
مغلوب کردان بعذاب **بما کذبون** بسبب آنچه مرا تکذیب کردند **قال** کفت خدای **عما قلیل** از زمان قلیل یعنی اندک

وقتی را

وقتی را **لیصبحن** کردند کافران ومکذبان **نادمین** پشیمانان از تکذیب خود **فاخذتهم الصیحة** پس بکرفت ایشانرا صیحه یعنی
جبرئیل علیه السلام فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان شکافت ودر بعضی تفاسیر هست که این قوم ثمود کفته اند دلیل ایشان است که صیحه مخصوص بدیشان بوده وانانکه کفتند
قوم عاد بوده اند ایشان میکویند مراد از صیحه عذابست وبیش تر هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان کفت وبعضی کفته اند ایشانرا صیحه **بالحق**
بحکم ثابت یا بعدل صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را **فجعلناهم** پس کردانیدیم ایشانرا **غثاء** چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک کردیم
ونابود ساختیم چون خس وخاشاک که سیل باطراف افکند وسیاه وکهنه کرده **فبعدا** پس دوری باد از رحمت خدای **للقوم الظالمین** مر
کروه ستمکارانرا **ثم انشانا** پس کردانیدیم **من بعدهم** پس از ایشان **قرونا آخرین** قرنهای دیکر یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون
قوم شعیب ولوط وموسی علیهم السلام **ما تسبق** پیشی نتواند کرفت **من امة** هیچ کروهی **اجلها** بر وقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم
وما یستاخرون ونه باز پس ماندن ازان **ثم ارسلنا** پس فرستادیم **رسلنا** فرستادکان خودرا **تترا** یک در پی یک یعنی یکی در عقب
دیکری **کلما جاء امة** هرکاه آمد بکروهی **رسولها** پیغمبران کروه **کذبوه** تکذیب کردند اورا وانچه کفت از توحید ونبوت وبعث
وحشر دروغ پنداشتند وبتقلید پدران ولزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند **فاتبعنا** پس از پی درآوردیم
بعضهم بعضا یعنی بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچکدام را مهلت ندادیم واخرت را جاودانی متعاقب کردانیدیم **وجعلناهم** وساختیم
ایشانرا **احادیث** سخنان یعنی عبرت خلق کردانیدیم که دایم عذاب ایشانرا یاد کنند وبدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایت
باقی نماند که مردم افسانه وار میکویند واکر سخن نیکی از ایشان ماندی به بودی بزرکی کفته است **شعر** تفنی وتبقی بعدنا احدوثة فاجهد
بان تحسن حدوثک [illegible] ترجمه آن فرموده **نظم** پس از ما این بیت چون افسانه خواهد ماند در آن بکوش که نیکو ماند افسانه فبعدا
پس دوری باد از رحمت حق **لقوم لا یؤمنون** مر کروهی را که نمیکروند بانبیا وتصدیق ایشان نمیکنند **ثم ارسلنا موسی** پس فرستادیم
موسی **واخاه هارون** وبرادر او هارون را **بآیاتنا** بمعجزهای ما **وسلطان مبین** وحجتی آشکارا یعنی عصا مخصوص کرد اورا
بجهت آنکه اول معجزات موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام آن بود وچند معجز دیکر چون فرو بردن جادوی وشکافتن دریا وبدر شدن
آب از سنک تعلق بوی داشت پس ما موسی وبرادر اورا علی نبینا وعلیهما السلام بمعجزات تسع فرستادیم **الی فرعون وملائه** بسوی فرعون
وقوم او وایشان پیغام ما برسانیدند **فاستکبروا** پس سرکشیدند قوم فرعون از ایمان ومتابعت پیغمبران **وکانوا قوما عالین** وبودند کروهی
کردنکش وبرمردمان بقهر وغلبه **فقالوا انؤمن** پس کفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاریم وتصدیق نکنیم **لبشرین مثلنا** مر دو آدمی را
که مانند ما اند در صفتهای بشریه **وقومهما** وحال آنکه کروه ایشان یعنی بنی اسرائیل **لنا عابدون** مارا پرستندکانند یعنی در فرمان
ما بودند کان بمحل اعمال کار [illegible] بعضی [illegible] کر بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند واو [illegible] **فکذبوهما** پس
تکذیب کردند فرعون وقوم او موسی وهارون را **فکانوا** پس کشتند بسبب آن تکذیب **من المهلکین** از هلاک شدکان یعنی
غرق شدند در بحر قلزم **ولقد آتینا** وبدرستی که دادیم **موسی الکتاب** موسی را توریة بعد از هلاک فرعون وقوم او **لعلهم**
شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن **یهتدون** راه یابند باحکام شریعت **وجعلنا ابن مریم** وساختیم قصه پسر مریم یعنی عیسی **وامه** ومادر

یعنی

او را آیَةً حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال پسر را بانکه در مهد سخن کفت و مادر را بانکه بی مساس بشری بجنانت
پسری براد وَآوَيْنَاهُمَا و جای دادیم مادر و پسر را یعنی که از یهود فرار کردند و باز آوردیم إِلَىٰ رَبْوَةٍ بسوی ربوه از زمین بیت
المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذَاتِ قَرَارٍ خداوند قرار یعنی مستقری که بزار و ساکنان بر آن مستقر شوند وَمَعِينٍ
و خداوند آب ظاهر و جاری در کشاف از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ملازم کیرید این رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای
در قرآن یاد کرده آورده که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی علیه السلام از بهای
ریسمان بود که مادر میرشت و میفروخت یَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب است با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخورید
از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بکنید کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیبات را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که
او نتیجه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم است و عمل بر چه بود تخم پاکیزه بر شیوه بهتر دارد در مناجات آورده که هر غذای
که شرع از حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدتست در وی سرایت کرده پس هر که از آن تناول نماید اثر عدالت
که از حکم شرع یافت غذا اهر است در نفس و همه اعضا پیدا آید وحشت در اداء عبادت نرم و منقاد شوند و قلب چون جلوه کرد و قلب بصر
الی ذکر الله اشارت بدین است و هر چه شرع از احرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع بآن
غذا اکر همیک لقمه باشد همراه بود و حینئذ حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی
و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده نظم لقمه
و دل از زمزم و کوثر شوید و آب زمزم شسته تری بجوی لقمه که در اسل نباشد حلال زو نفد مردمکی در ضلالت قطره باران چون
صاف نیست کو هر دریای تو شفاف نیست تو کفته اند یا ایها الرسل خطابیست با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بود
بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که
خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و او را بنام همه پیغمبران خواندند زیرا که سید همه است و ذات معالی او جامع فضایل و کمالات
که با همه بوده مصراع وقد تجمع الحسن فیک المتأخر ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و در معنی آورده که خطاب با حضرت
میفرماید که امت عالی همت من در اکل چیزی که حلال خورید و عمل صالح کنید إِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید عَلِيمٌ
دانا ام وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ و بدرستی که اینست ملت شما ای رسل أُمَّةً وَاحِدَةً ملتی یکانه در عقاید و اصول شرایع یا جماعت شما امت محمد
جماعتی متحد و متفق بر ایمان و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و منم آفریدکار شما فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در مخالفت کلمه فَتَقَطَّعُوا پس
ببریدند و ساختند اهل کتاب أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان یکدیگر زُبُرًا پارها یعنی کروه کروه شدند و اختلاف کردند
كُلُّ حِزْبٍ هر کروهی از ایشان بِمَا لَدَيْهِمْ بانچه نزدیک ایشانست از دین فَرِحُونَ شادان و نازانند و اعتقاد کرده که حق
آنست فَذَرْهُمْ پس بکذار ای محمد علیه الصلوة والسلام کافران مکه را فِي غَمْرَتِهِمْ در کرداب غفلت و ضلالت ایشان حَتَّىٰ حِينٍ
تا هنکامی که کشته شوند یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ ایا می پندارند ترکان که أَنَّمَا نُمِدُّهُم آنچه مدد میدهیم ایشان را و مدد کنیم بِهِ

باجنز

باجنز مِن مَّالٍ وَبَنِينَ از مال و پسران نُسَارِعُ لَهُمْ میشتابیم برای ایشان باجنز فِي الْخَيْرَاتِ در نیکوئیها یعنی کمان میبرند که امداد ما
ایشان را بمال و فرزند مسارعت از ما برای ایشان در نیکوئی و اعمال ایشان را استحقاق آن هست که ما پاداش آن با ایشان نیکوئی کنیم
بَل نه چنین است کی بنداشته اند بلکه لَّا يَشْعُرُونَ نمیدانند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیر إِنَّ الَّذِينَ هُم بدرستی
آنانکه ایشان مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم از عذاب آفریدکار خود مُّشْفِقُونَ ترسانند عذاب را خشیت کفت چه آن سبب آنست وَالَّذِينَ هُم
و آنانکه ایشان بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردکار خود که قرآنست یا دلایل قدرت يُؤْمِنُونَ میکروند وَالَّذِينَ هُم و آنانکه ایشان
بِرَبِّهِمْ بخداوند خود لَا يُشْرِكُونَ شرک نمی آورند نه شرک جلی و نه شرک خفی وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ و آنانکه میدهند مَا آتَوا آنچه
میدهند از صدقات و زکوات و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ و دلهای ایشان ترسانست
که تا کاه خیرات ایشان مردود کردد و میدانند أَنَّهُمْ آنکه ایشان إِلَىٰ رَبِّهِمْ بپروردکار خود رَاجِعُونَ باز کردند کانند أُولَٰئِكَ آن
کروه که بدین صفتها موصوفند يُسَارِعُونَ میشتابند فِي الْخَيْرَاتِ در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه باعمال صالحه متنوع است کما
قال الله تعالی فآتیهم الله ثواب الدنیا وَهُمْ لَهَا و ایشان بسوی خیرات سَابِقُونَ پیشی کیرندکانند یا سابقند بر همه مؤمنات
بر نفس طاعت یا بحصول براعت یا بدخول بهشت وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفس را إِلَّا وُسْعَهَا مکر بکنجایش او یعنی بقدر
طاقت وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و نزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ که يَنطِقُ بِالْحَقِّ سخن کوید براستی یعنی حالات واقع در وی نوشته شده یا
نزد ما ستاره نامه اعمال هر کس که کواهی دهد برکردار هر کس وَهُمْ و ایشان که عاملانند لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نخواهند شد
بافزودن عقاب و نقصان ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهای کفره فِي غَمْرَةٍ در غفلت و حیرتند مِّنْ هَٰذَا از این که کفته شد یا
از کتاب حفظه یا از تعلق وَلَهُمْ أَعْمَالٌ و مر ایشانراست عملهای ناپاک و خطاها مِّن دُونِ ذَٰلِكَ بجز این خطای عظیم که برانند یعنی
شرک مراد آنست که غیر از شرک کناهان دیکر هست که هُمْ لَهَا ایشان مر آنرا عَامِلُونَ کنند کاننده بسبب حکم قضا و اراده لطفا
و ایشان در تیه غفلت و معصیت باشند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتی که بکیریم مُتْرَفِيهِم متنعمان ایشان را بِالْعَذَابِ بعذاب
جنگ یا قتل إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ آنگاه ایشان فریاد در کیرند و استغاثه کنند و ما کوییم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز
طمع فریادرسی مکنید إِنَّكُم مِّنَّا بدرستی که شما از جهت ما لَا تُنصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید
قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنتُمْ پس
هستید که از شنیدن آن عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود تَنكِصُونَ باز پس میروید یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام حق
نمیشنوید مُسْتَكْبِرِينَ درحالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم مینمایند بِهِ بحرم مکه و میکویید ما اهل حرمیم یا مستکبرید
بتکذیب قرآن سَامِرًا حدیث کنندکان در شب تَهْجُرُونَ هذیان میکویید یا میکذارید قرآن یا پیغمبر را یا خانه را که
در حول الحی افسانه میکویید و بد میکویید تازید و طواف نمیکنید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ ایا تفکر نمیکنند در قرآن تا باعجاز لفظ و
وضوح معنی بدانند که کلام حق است أَمْ جَاءَهُم یا آمد بدیشان از کتاب و رسول مَّا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود

بپدرانشان

آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ پدران پیشین ایشان تا عذر کویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم و اسمعیل علیهم
السلام بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر اباؤهم أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا
یا نشناختند رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را با امانت و راستی و حلم و وقار و کرم و مروت و نیکو خویی و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهُ
پس ایشان مر او را مُنْكِرُونَ منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نشناسند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند و کویند بیگانه
ایست ما حقیقت حال او را نمیدانیم أَمْ يَقُولُونَ یا میکویند بِهِ جِنَّةٌ در وی دیوانگی است که از سخن او حساب ندارید بَلْ نه
چنین است که ایشان میکویند جَاءَهُمْ آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآن است
وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست قید اکثر برای آنست که بعضی
کفار از ننگ و تشنیع مردم نمیکروند نه از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر پیروی کردی حق سبحانه أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای
کافران در وجود الهه یعنی اگر بر تعدد خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین
وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و انس و جن و جز آن چنانچه در کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته
اند مراد از حق دین اسلام است اگر بنابت آرزوی کافران کردی یعنی شرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین
و اهالی آن تباه و هلاک شدندی بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یا دید به عزت و صیت شرف ایشان
فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت است مُعْرِضُونَ روی کردانندگانند
أَمْ تَسْأَلُهُمْ یا آنکه تو میخواهی از ایشان برادای رسالت خَرْجًا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند برسالت
فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو که رزق دنیا و ثواب عقبی است خَيْرٌ بهتر است ترا از مال ایشان وَهُوَ و خدا
خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین روزی رسانانست وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ و بدرستی که تو میخوانی ایشان را إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست
که دین اسلام است وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و بدرستی آنانکه نمیکروند بِالْآخِرَةِ برای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عَنِ الصِّرَاطِ
از آن راه راست لَنَاكِبُونَ کردنده‌اند و میل کنندکان به بیابان گمراهی وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ و اگر ما بخشایم برایشان وَكَشَفْنَا و برداریم ربع
مَا بِهِمْ آنچه بدیشان واقع است مِنْ ضُرٍّ از سختی یعنی قحط که بریشان غلبه کرده لَلَجُّوا هر آینه ستیزکی کنند فِي طُغْيَانِهِمْ در
سرکشی خود يَعْمَهُونَ سرکشته میشوند و تردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب
ثابت خواهند بود بیت ستیزنده کی کار دیو و دد است ستیزنده را دشمنی با خودست آورده اند که چون قحط بنهایت رسید
و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت تو کمان میبری که رحمت
عالمیانی و اهل مکه برحمت دعای تو در مانده اند پدران را بشمشیر بکشتی و فرزندان را بآتش گرسنگی بسوختی حق سبحانه آیه فرستاد وَلَقَدْ
أَخَذْنَاهُمْ و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل در روز بدر فَمَا اسْتَكَانُوا پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ
مر پروردگار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ و تضرع و زاری نمیکردند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا تا چون

بکشادیم

بکشادیم عَلَيْهِمْ بریشان بَابًا دری ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدت او از قتل و اسر بیشترست
إِذَا هُمْ آنجا ناگاه ایشان فِيهِ دران عذاب مُبْلِسُونَ ناامیدان و متحیران اند کافران و اندوهگنان و مرکز کرد اند تا حدی که
اغنیای ایشان از نوع الم عاطفت و مرحمت نمینمایند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد لَكُمُ السَّمْعَ برای شما گوش
را تا بشنوید بدان شنودنیها وَالْأَبْصَارَ و دیدها را تا ببینید بآن دیدنیها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا تفکر نمائید بدیدن و استدلال
نمائید و از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی را شکر میکذارید چه عمده در شکر گذاری
آنست که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه مودی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را
و منتشر ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزای
اعضا وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي و اوست آنکه زنده میکرداند وَيُمِيتُ و می‌میراند وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر او راست یعنی بامر
اوست مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید که قدرتها
همه کائنات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از الجمله است چه جمله را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار
آن میکنید کفار مکه تعقل نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند بعث تدبیر و تفکر مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار
قَالُوا گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای کهنه أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما بر
انگیخته شدگان شویم استفهام بر سبیل انکار است و تکرار برای تاکید آن یعنی چون خاک کردیم هرگز بعث با جسم نه را یابد لَقَدْ وُعِدْنَا
نَحْنُ هر آینه وعده داده شدیم ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَٰذَا این سخن مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد صلی الله
علیه و سلم یعنی ما را پیش ازین حضرت نیز بعث کرده اند و این وعده راست نشد إِنْ هَٰذَا نیست این قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه
پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحائف نوشته اند و گذاشته قُلْ بگوی ای محمد مر منکران بعث را بگوئید لِمَنِ الْأَرْضُ مر
کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید مرا إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که بکویند در جواب تو که زمین و اهل در وی است لِلَّهِ مر خدا راست
مشرکان مکه معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
بگو آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید که کسی که او را قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود
قُلْ بگو دیگر باره که مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفت گانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب
آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانهای
رفیع و عرش عظیم لِلَّهِ مر خدا راست و رب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بستن چنین
خالق و صانع از مخلوقات او را شریک میسازید قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست یعنی
بقبضه اقتدار اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیز و در رسخ کوید مرتبه و حقیقت اشیا یا خزائن آن وَهُوَ يُجِيرُ

واو زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن کرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زینهار داده نشود بروی یعنی
نتواند که کسی را از عذاب ایمن کرداند و در پناه آرد جواب کویید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اکر هستید که بدانید سَيَقُولُونَ زود
بود که کویند این صفات که تو کفتی لِلَّهِ مر خدایراست که مالک ملکوت و مجیر بندکانست قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ پس چکونه از کجا فریب یافته
میشوید و چکونه از راه حق بر میکردید و با وجود ظهور دلایل توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را کذاشته بکجا میروید

نظم ای کرده نفس و هوا پیروی راه نه اینست خطا میروی راه روان زان ره دیکر روند پس تو بدین ره بچه جا میروی منزل مقصود
درهیچ جا نیست پس نوان بت سوی کجا میروی بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر وَإِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ کویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ
فرا نکرفت خدای هیچ فرزندی وَمَا كَانَ مَعَهُ نیست با او مِنْ إِلَٰهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اکر او را شریک باشد در خدائی
و خدای باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوق چند باشد إِذًا آنگاه لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببرد هر خدای که اثبات کنید
بود و در آن مستقل و منفرد باشد پس مخلوق را علاقی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن دیکر و مشاهده میرود
که میان جمیع مخلوقات علاقت متین نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدائی نیست وحده لا شریک له و دیکر اکر با او خدائی بودی و جدا
کننده شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانکه از حال
ملوک دنیا معلوم است وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از آلهه بر برخی و با جماع
و استقرا معلوم شد که این تغالب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت
میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعَالَىٰ پس برتر کشت و برترست
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میکنند بوی او پس دلخوشی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از انزال عذاب بر کافران خبر میدهد
و میفرماید که قُلْ بکوای محمد بطریق دعا رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردکار من اکر بنمایی مرا و نشان دهی مَا يُوعَدُونَ آنچه
وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای پروردکار من پس مدار مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در کروه ستمکاران
یعنی در وقت عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است یا تنبیه برآنکه شوم ظلم میتواند بود که بی کناهان نیز برسد
و بلا از ظلم ایشان برکسست وَإِنَّا و بدرستی که ما خداوندیم عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ برآنکه بنمایم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده دادیم ایشانرا از
عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم اما تاخیر میکند از آن میدهیم بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند
آورد ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که بهر حال هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم
اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل ... میفرماید ... بده دفع کن بآنچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و رحمت از کناه مجرمان درکذر
و جحی که وحی در ... بود بادی ... جهل سفها را از ایشان بحلم یا باطل ... را از معاصی ... بطاعات یا دفع کن
شرک مشرکان را بکلمه توحید یا [illegible] منکر را بامر معروف امام قشیری رحمه الله تعالی فرموده که دفع کن جفا را بوفا با اشارت تفسیر را

به بشارت قلب یا ظلمت خلائق را بنور حقائق یا حظوظ خود را بحقوق خدای یا طی کن بتعهد حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم

نظم چو طی کشت تیه حوادث از ابتدا بمک قدم را بکیرت حمله بحمد الله درآن تلاطم ... روشنی از فروغ ... ظلمت ... یکی حق یکی
بکی دان یکی کو یکی جو ز سوی الله و الله ... باطل نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَصِفُونَ بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه
در صفت ما میکویند از اتخاذ اولاد و شرکا وَقُلْ رَبِّ و بکوی ای پروردکار من أَعُوذُ بِكَ پناه میکیرم بتو مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از
وسوسهای دیوان که داعی بخلاف و معصیت است یا از دراندازند ایشان مردمانرا بفریب و خدعه در مهالک و معاصی وَأَعُوذُ
بِكَ رَبِّ و پناه میآرم بتو ای آفریدکار من أَنْ يَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان تلاوة یا از آنکه کرد من
کردند در همه احوال یا از آنکه مرا بفزع رسانند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ متعلق است بیصفون یعنی کافران پیوسته ترا و مرا بدی وصف میکنند
تا وقتی که بیاید أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشانرا مرک و ... کردد و مرک را معاینه ببیند و آثار عذاب مشاهده کند قَالَ
کوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُونِ ای آفریدکار من بازکردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطب است امام ثعلبی با جمع از
مفسران برانند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست اول بکلمه رب استغاثه مینماید از خدای و بکلمه ارجعون رجوع مینماید بملائکه
که باز کردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ شاید بکنم صَالِحًا عملی شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آنچه که بکذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان
آرم و در آن عملی صالح کنم كَلَّا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز کردانند إِنَّهَا بدرستی که آن درخواست
او كَلِمَةٌ سخنی است که بواسطه غلبه حسرت بر وی هُوَ قَائِلُهَا وی کوینده آنست وَمِنْ وَرَائِهِمْ و از پیش مرکان بَرْزَخٌ
مانعی است میان رجعت و ایشان یعنی قبر در وی خواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانکیخته شوند از آن فَإِذَا نُفِخَ پس چون
دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاست و قیامت قائم کردد فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان
ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی علاقه نسب منقطع کردد و هیچ ذی رحمی را بر کسی ... رحم نباشد يوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه
یا نبی که امروز تفاخر میکنند فردا سبب نفع نشود چه در آن روز نسبت صحیح باید نه نسب ... ان اکرمکم عند الله اتقیکم وَلَا
يَتَسَاءَلُونَ و نپرسند یکدیکر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد جهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن
حال یکدیکر بپرسند قال الله تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که کران مَوَازِينُهُ ترازوهای او باعمال
صالحه چون مؤمنان و جمع کرد میزان را باختلاف موزونات فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران از درکات
و رسیدکان بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ میزانهای او بجهة آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان
فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پس آن کروه آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت برداده و
استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان فِي جَهَنَّمَ در دوزخ خَالِدُونَ
جاوید مانندکانند تَلْفَحُ میسوزد وُجُوهَهُمُ النَّارُ رویهای ایشانرا آتش وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آتش كَالِحُونَ ترش
رویان باز شدت احتراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیة

روایت میکند که بریان سازد بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس بر جهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا برسد بمیان سر وی
و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف وی و در صحیح آورده که ساقت میان شتن او جمله دراغ برد پس حق سبحانه گوید ایشانرا
الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم خوانده میشد بر شما فکنتم بها پس بودید که بدان
تکذبون تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما
شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوتست
بر ما وکنا قوما و بودیم ما گروهی ضالین گمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را منها
از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فان عدنا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستی که
ستمکارانیم باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قال گوید خدای اخسئوا خاموش باشید فیها در
دوزخ ولا تکلمون و سخن مگوئید با من در خروج یا منع رفع عذاب که شما را بیرون نمیبرم یا عذاب از شما بر نمیدارم انه
کان فریق بدرستیکه بود گروهی من عبادی از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رضی
الله عنهم که پیوسته یقولون ربنا میگفتند ای آفریدگار ما آمنا گرویده ایم بتو فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و ببخش
بر ما وانت خیر الراحمین و تو بهترین بخشندگانی فاتخذتموهم پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سخریا مسخره یعنی کسی که
با او سخریت کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید حتی انسوکم تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان
یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت بر شما ذکری یاد کردن مرا وکنتم و بودید شما منهم از ایشان
تضحکون میخندید بدان روش تکبر و تعظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان انی بدرستی که من جزیتهم الیوم جزا دادم
ایشانرا امروز بما صبروا بانچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما انهم هم الفائزون آنکه بدرستی ایشانند رسیدگان بمراد خود
یعنی چنانچه ایشان فوت شد مطلوب قال گوید خدای یا فرشته بامر او کافرانرا کم لبثتم چند درنگ کردید فی الارض در
زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند
که چند درنگ داشتید عدد سنین شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده یا در زیر زمین مرده در قبر قالوا گویند
لبثنا یوما درنگ کردیم روزی او بعض یوم یا پاره از روزی که تمام شد مدت لبث خود را بسبب یا خود دوزخ یا از هول آتش
فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روزی بوده و ما بیش از این نمیدانیم فسئل العادین پس
بپرس ای پرسنده از شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمال و انفاس ما بوده اند قال گوید خدای ان
لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی باضافت بایام آخرت لو انکم اگر بدرستی که شما کنتم تعلمون هستید که
بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندکست افحسبتم آیا پنداشتید شما از غلط انما خلقناکم آنکه ما شما را آفریده ایم
عبثا بیهوده یا از برای بازی وانکم الینا و گمان بردید آنکه شما بسوی ما لا ترجعون باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال

یعنی

یعنی نه شما را برای عبادت آفریده ایم و مکافات که بدان شما را متذکر کرده ایم در لطائف قشیری مذکورست که عبث مشغول باشد بچیزی که آن
یاد حق باز دارد و خدای مارا برای آن نیافریده و بدان امر نکرده. شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیه میخواند فرمود که نی فی
خلق بعبث نیافرید بلکه خواست که حق وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده
ایم بلکه برای ظهور نور محمدی صلی الله علیه و سلم آفریدیم چه در ازل مستور شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون
آید پس او اصل است و شما همه فرع وی نظم حضرت نور چار گوهر که پیدا ساختند خاص بی مرکب از ساختند اوست شه و ادیان جمله
خیل اصل وی و جمله عالم طفیل در بحر حقائق آورده که شما را برای آن آفریدیم تا با من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گر
ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان
آدم همه اشیا را برای شما آفریدم و شما را برای خود در کنت کنزا مخفیا اینجا ظهوری تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره نظم
ای ظهور حق بکلی نور حق * گنج مخفی از تو آمد در ظهور * گنج مخفی بد ز پری چاک کرد * خاک را تابان تر از افلاک کرد * گنج مخفی از تو آمد در ظهور
گنج مخفی بد ز پری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد * گنج مخفی بود ز پری جوش کرد * خاک را سلطان اطلس پوش کرد * خویش را نشناخت مسکین
آدمی * از فزونی آمد و شد در کمی * خویشتن را آدمی ارزان فروخت * بود اطلس خویش را بر دلق دوخت * ای غلامت عقل و تدبیرات
و هوش * تو چرا خود را بارزان میفروش فتعالی الله پس برترست خدای و منزهست از آنکه بعبث بیافریند الملک الحق
پادشاه براستی لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رب العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که
کریم است خیرات و برکات از وی نازل میشود ومن یدع و هر که بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدای بحق الها آخر خدای
دیگر لا برهان له هیچ حجتی نیست مر پرستنده را به بپرستش آن اله فانما حسابه پس جز این نیست که حساب
عمل آنکس و مکافات کردار عند ربه نزدیک پروردگار اوست و بدو را مستحق آن و را پاداش خواهد داد انه لا یفلح الکافرون
بدرستی که فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان وقل رب اغفر و بگوی ای پروردگار من بیامرز زلات مرا وارحم و
ببخشای بر من و ایشان برحمت واسعه خود وانت خیر الراحمین و تو بهترین رحم کنندگانی و در حدیث آمده که اول سوره قد افلح و آخر
آن گنجی است از گنجهای عرش الهی

سورة النور مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم

سورة این سوره ایست که از عالم قدس انزلناها فرو فرستادیم از برای رسالت جبرئیل وفرضناها و فرض کردیم بر شما
احکامی که در وست وانزلنا فیها و فرو فرستادیم در وی آیات بینات آیتهای روشن از حدود و احکام لعلکم تذکرون
شاید شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها اینست الزانیة والزانی زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن
باشند فاجلدوا پس بزنید ای ائمه و حکام کل واحد هر یکی را منهما از آن هر دو مائة جلدة صد تازیانه این
حکم خاص است بآنانکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرائط احصان حریت و بلوغ و عقل
و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رحمه الله تعالی اسلام شرط نمیکند و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلا

فرمایند و امام مالک و امام احمد رحمهما الله تعالی در نفی بکر با امام شافعی رحمه الله تعالی متفق اند چه حدیثی درین باب وارد شده که ما نیز
جلد و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رحمه الله تعالی بعین آیة منسوخ است وَلَا تَأْخُذْكُم و فرا نگیرد
ببرون کردن از شهر
شما را بِهِمَا باین دو زناکننده رَأْفَةٌ مهربانی فِي دِينِ اللَّهِ در فرمان برداری خدای یعنی بخشایید بر ایشان و تعطیل
حد مکنید و در تغریب مسامحت منمایید إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت چه ایمان
بخدای اقتضای جد و جهد میکنید در اقامت احدود او وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب آن دو تن
یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت
باشد از عمل بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله تعالی از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباید و بقول ائمه دیگر یک کس کفایت
و تاده نیز گفته اند و در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود در مواخیر
نفس تقبل میکرد که هرکه او را بخرج احد مؤنت آنکس را بتمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع خام زنان خود نخته سازد قصد
نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت آنکه مسلمانی بدنام نشود آیة فرستاد که الزَّانِي لَا يَنكِحُ مرد زناکننده نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مگر
زنی زناکننده را أَوْ مُشْرِكَةً یا شرک آرنده را چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود وَالزَّانِيَةُ و زن
پلیدکار لَا يَنكِحُهَا در نکاح نیاید او را إِلَّا زَانٍ مگر مرد پلیدکار أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده چه جنسیت علت ضم است
و مشاکله سبب الفت نظم هر کس مناسب گوهر خود گرفت یار بلبل بباغ رفت و زغن سوی خار زار در بیان این آورده
که بغایا از یهود با مشرکان مدینه در بیت مواخیر نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت نموده
اجرت گرفتندی ضعفه مهاجرین که مسکنی و عشیره نداشتند و از تنگدستی پریشان حال بیگذرانیدند داعیه کردند که ایشان را
بنکاح در آورده که به نفس ایشان کنند بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق سبحانه منع کرد و فرمود که وَحُرِّمَ و
حرام کرده شد ذَٰلِكَ تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیة
وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین داخل است
و احصان اینجا عبارت است و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد
بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیایند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان
نیایند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشان را ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذف
کرمتین زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخف است زیرا که حد
زنا بقرآن ثابت شده چنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم و سبب حد قذف محتمل است مر صدق
را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید از ایشان که قذف کرده اند و گواه نیاورده و تازیانه خورده شَهَادَةً گواهی در هیچ
حکمی أَبَدًا همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه وَأُولَٰئِكَ و آن گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان اند فاسقانند

یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این قذف و دیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا و بصلاح
آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک رحمهما الله تعالی مؤبد
باشد و نزد امام شافعی و احمد رحمهما الله تعالی رد شهادت و تفسیق هر دو زایل میشود فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده
گناه بندگانست رَّحِيمٌ مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد از نزول این آیه عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول
الله شاید مردی از ما بیگانه را با زن خود ببیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته
است و اگر بی گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس برون آمد از بنی عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن
خود خوله دیدم عاصم گفت وا ویلاه مبتلا شدیم بدانچه پرسیدیم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم صلوات الله وسلامه علیه رسانید
حضرت خوله را طلبید و از وی پرسید انکار کرد و آیه لعان نازل شد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنانکه رمی کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَ
لَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشان را گواهان إِلَّا أَنفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجب است گواهی دادن
یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدای سوگند اگر إِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان
است در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی مؤکد بسوگند بجای یکی از شهود است وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت
خدای بر او إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ اگر باشد از دروغ گویان در این رمی لعان شرعیت گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم
بخدای که من راست گویم در آنچه رمی کردم مرین زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف از
مرد ساقط شود و میان زن و مرد تفریق کنند فرقه طلاق بقول امام اعظم رحمه الله تعالی و فرقه فسخ بقول امام شافعی رحمه الله تعالی و
حد زنا بر زن ثابت گردد بقول امام شافعی رحمه الله اگر نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم رحمه الله او را حبس کنند وَيَدْرَأُ و
دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حبس زنا یا حد را أَن تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی
بخدای سوگند اگر إِنَّهُ بدرستی که شوهر من لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویانست در آنچه رمی کرد مرا بآن وَالْخَامِسَةَ و گواهی
پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ آنکه خشم خدای عَلَيْهَا بر آن زن إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشد مرد از راست گویان
در صیغ لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که این مرد دروغ گویست در آنچه مرا بدان رمی کرد و نوبت
پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در معالم آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه میان عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و ترک
ذکر لعنت و غضب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امین گفت و بعضی در آن اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه
ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه
خدای تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و در دروغ گوی را

بعذاب عظیم مبتلا ساختی وکویند اکر نه فضل و رحمت بودی بنا بر عقوبت شما هلاک میشدید یا اکر نه تفضل فرمودی باقامت تواجب
ونفی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیکر را هلاک کردندی یا اکر نه عدلی بخشیدی بر شما بقبول توبه بر مرتکب جرائم
نظم کرنه تو به مددکار کنه کار نبودی ادراک بر حد کرم راه نبودی ور نه به بنوی که در تیغ کشودی زنک غم از آینه عاصی که زودی
بعد از این ابتدا در باب قصه افک و برائت ذمه عایشه صدیقه رضی الله عنها و آن حکایتی دور و دراز است و رعایت ادب اقتضاء آن
میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد ولی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق
افتاد صدیقه در آن سفر همراه بود و در بعضی منازل بقضاء حاجتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار کم کرد و بطلب آن از منزلگاه
دور شده زمانی مکث افتاد در آن خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ فرمودند و عایشه رضی الله عنها باز آمده و منزل
خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه بر شتر او
سوار شده بعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لایق حرم محترم سید عالم باشد بر زبان خباثت نشان راند
وچون بمدینه رسیدند این خبر بعرض رسالت پناه محمدی علیه الصلاة والسلام رسید و عایشه بیمار شده بود و از این معنی خبر نداشت
اما از آن حضرت عدم التفاتی دریافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و آنجا بصورت حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد نهاد و
شب و روز بکریه و زاری اشتغال مینمود **بیت** چشم نکریه بس رآیت روز و شب جانم زناله در تب و تابست روز و شب
وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بتفحص احوال عایشه رضی الله عنها توجه فرموده از امهات مؤمنان و اکابر صحابه تفتیش مینمود
وهمه بطهارت ذیل او اثبات شهادت میکردند روزی آن حضرت بخانه صدیق درآمد و عایشه را کریان و نالان دید فرمود که ای
عایشه اکر کناهی کرده بخدای باز کرد و آمرزش طلب عایشه از ابوین درخواست که جواب آنحضرت کویند ایشان در آن صدد
نیامدند و صدیقه از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند و من هر چه کویم کسی باور نکند پس من همان
میکویم که پدر یوسف کفت فصبر جمیل والله المستعان **بیت** صبری کنیم تا کرم او چه میکند با این دل شکسته غم او چه میکند
مقارن این حال اثر وحی بر آن حضرت ظاهر شد و آیات برائت نازل کشت انّ الذین جاؤ بدرستی آنانکه آورده اند بالافک دروغ
بزرک را در شان عایشه رضی الله عنها عُصبةٌ منکم کروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبد الله ابی و زید بن رفاعه
وحسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رضی الله عنها لا تحسبوه
مپندارید آن دروغ را شرّاً لکم بدی از برای شما خطاب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و عایشه و صفوان میفرماید
که آن دروغ را بنسبت بخود بدی پندارید بل هو بلکه آن خیرٌ لکم بهترست مرشما را جهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در
برائت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر کشت و وعیدی در باره دروغ کویان وقوع یافت لکلّ
امرئٍ منهم مرهر یکی را از این متکلمان بافک ما اکتسب جزای آن چیزیست که کسب کرده من الاثم از کناه بقدر آنکه خوض
کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش ترکفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده والذی تولّی و آنکس که فراکرفت

کبره

کبره معظم آن سخن و شیوع آن را منهم از آن جماعت مراد ابن ابی است لعنه الله له عذابٌ مر و راست عذابی عظیمٌ بزرک
در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورد و حسان و مسطح و حمنه را نیز حد زدند و کویند حسان در آخر عمر نابینا شده و مسطح که دستهای او
شل کشته لولا اذ سمعتموه چرا آنکاه که شنودید این سخن را ظنّ المؤمنون والمؤمنات کمان نبردندی مردان و زنان کرویده بانفسهم
بهم دینان خویش خیراً نیکوئی چنانچه بنفسهای خود کمان برند عدول از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ
واشعار بآنکه ایمان مقتضی کمان نیک است باهل ایمان یعنی بایستی که مؤمنان بمجرد استماع این دروغ کمان نیک بردندی بعایشه و صفوان
وقالوا و کفتندی چنانکه مردی متیقن که بر حال مطلع باشد کوید هذا این سخن افکٌ مبینٌ دروغی روشن است
حق سبحانه و تعالی ازواج پیغمبر را نکاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لولا جاؤ چرا نیاوردند علیه بر این سخن
باربعة شهداء چهار کواه که کواهی دهند بر ایجاب ایشان قذف نکنند پس اذ لم یأتوا بالشهداء پس اکر نیاوردند که شایسته بودند
کواهان چهارکانه فاولئک پس آن کروه عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او هم الکاذبون ایشانند دروغ کویان
در ظاهر و باطن چه اکر کواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبردندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت نسبت بی
ازواج انبیا ممتنع است و چون کواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب باشند ولولا فضل الله اکر نه افزونی کرم خدای بودی علیکم
برشما ورحمته و مهربانی او فی الدنیا در دنیا بتوفیق توبه والآخرة و در آخرت بعفو و مغفرت لمسّکم
هر آینه برسیدی شما را فیما افضتم فیه در آنچیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه رضی الله عنها عذابٌ
عظیمٌ عذابی بزرک که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی اذ تلقّونه آنکاه
که فرا میکرفتید آن سخن را بالسنتکم بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدند وتقولون بافواهکم و میکفتید بدهنهای
خود ما لیس لکم به علمٌ آنچیز را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میکفتید وتحسبونه و میپنداشتید آن چیز را که کفتها
هیّناً سهل و آسان که هیچ تبعه بر آن مترتب نباشد وهو و حال آنکه آن سخن عند الله نزدیک خدای عظیمٌ بزرکست
و عقوبت بسیار بر آن مترتب چه الحاق عار بست با اهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف بمنصب رسالت در احتیاق مذکور
است که ام ایوب زوجه ابی ایوب انصاری رضی الله عنهما باوی کفت که شنیده سخنی را که مردم در باب عایشه میکویند ابو ایوب
فرمود که شنوده ام و آن دروغ است چه تو نسبت بآنچه در باب عایشه میکویند روا میداری ام ایوب فرمود لا والله ابو ایوب
فرمود والله که عایشه بهتر از تست پس به نسبت پیغمبر این عمل که ربط دارد این بهتانی عظیم است حق سبحانه فرمود که ولولا
اذ سمعتموه و چرا نه چون شنیدید آن سخن را قلتم میکفتید یعنی چون این سخن استماع کردید نمیکفتید چون ابو ایوب
رضی الله عنه ما یکون لنا نمیزد ما را و نمیرسد ان نتکلّم که سخن کوئیم بهذا بدین قول سبحانک پاکست خدای
از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هذا این کلام بهتانٌ عظیمٌ افترائی بزرکست بر یافته ما فتان یعظکم
الله پند میدهد شما را خدای ان تعودوا از آنکه باز کردید لمثله ابداً بمثل این سخن هرکز یعنی مادام که زنده

باشید ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن در باره مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان و یبین الله و بیان
میکند و روشن میکند خدای لکم الآیات برای شما آیتهای که دلالت دارند بر محاسن آداب تا یابند کسی بدان طریقه ادب اعتراف
نورزید والله علیم و خدای داناست بطهارت ذیل عائشه حکیم حکم کننده بمبراة ذمه او از عیب و عار نظم تا کی بیان
دامنش پاکست از لوث خطا تو زندامت عیب جدا آلوده از سر تا بپا توجه زیبا کنه است نظم گر ارسد که کند عیب دامن پاک
ز خیمه قطره که بی برگ گل چکد پاکست ان الذین یحبون بدرستی آنانکه دوست دارند ان تشیع الفاحشة آنکه فاش کرد و زشت
نای یعنی نسبت فاحشه فی الذین آمنوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لهم عذاب مر ایشانراست
عذابی الیم یعنی دردناک فی الدنیا در دنیا حد قذف و بدنامی والآخرة و در آن سرای باتش والله یعلم و خدا
میداند شر اشاعه خوض کنان ابد در آن وانتم لا تعلمون و شما آنرا نمیدانید ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی بی باری
علیکم بر شما ورحمته و بخشایش او بمهربانی و پروردگاری وان الله رءوف و آنکه خدای مهربانست برات
دمت متقذ و قف را ظاهر کرده اند رحیم بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در گذارند هر آئنه عقوبت کل بشما فرود
آمدی یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید لا تتبعوا پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای ابلیس یعنی راههای
او را معصیت باقی سوسهای او را در قذف عائشه ومن یتبع خطوات الشیطان و هر که پیروی گامهای او کرد و ابلیس را متابعت کند فانه
یامر پس بدرستیکه میفرماید دیو او را بالفحشاء بکاری که زشت است در عرف عقل والمنکر و بعلی که ناپسندیده
در حکم شرع ولولا فضل الله و اگر نه کرم الهی بودی علیکم بر شما بتوفیق توبه باقامت حدی که کفارت گناه است ورحمته
و بخشایش او بتخلیص شما ما زکی منکم پاک نگشتی از شما من احد هیچ یکی ابدا تا آخر دهر از دنس و عیب جرم و
بدگوئی ولکن الله یزکی ولیکن خدای پاک سازد بقبول توبه من یشاء هر کرا خواهد والله سمیع و خدای شنواست مقالات
مردمان علیم دانا بنیتهای ایشان گویند که صدیق رضی الله عنه سوگند خورده بود که بپسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از عیالان
یا ناش او بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که ولا یاتل و باید که سوگند نخورند اولوا الفضل
خداوندان فضل در دین منکم از شما والسعة و خداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق است
رضی الله عنه حق سبحانه فرمود که خداوند باید که چنین مردم سوگند نخورند ان یؤتوا برآنکه ندهند نفقه را اولی القربی خویشان
و نزدیکان را والمساکین و درویشان و محتاجان را والمهاجرین فی سبیل الله و مهاجران در راه خدای و مسطح هم خویش است و هم مسکین
و هم مهاجر ولیعفوا و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده ولیصفحوا و روی بگردانند از انتقام و اغماض
فرمایند الا تحبون آیا دوست نمیدارید ان یغفر الله لکم آنکه خدای بیامرزد شما را پس شما نیز از سر گناه دیگران
در گذرید والله غفور و خدای آمرزنده است با کمال قدرت بانتقام رحیم مهربان بر اصحاب جرایم و آثام شما نیز
متخلق باخلاق وی شوید علما از این آیه استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب احقاف فرموده و به صحیح انا الفضل المطلق

نصف

که حکیم سنائی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت و فضیلت که اولوا الفضل خواندش ذو الفضلش صورت
و سیرتش همه جان بود ز آن ز چشم عوام پنهان بود ز آن و شب سال ماه در همه کار ثانی اثنین اذ هما فی الغار ان الذین یرمون بدرستی
آنانکه یرمون المحصنات می افکنند زنان پاکیزه را الغافلات بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان المؤمنات گرویدگان
بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبرند صلی الله علیه و سلم و در وسیط گوید خاصه عائشه مراد است و گفته اند در شان مهاجرات یعنی
عام دارند و بر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لعنوا دور کرده شده اند فی الدنیا والآخرة در دنیا از نام نیک
و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردودند و در آن سرای مبغوض و مطرود ولهم عذاب و مر ایشانراست عذابی
عظیم بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشانرا بود یوم تشهد علیهم در روزی که گواهی دهد بر ایشان السنتهم
زبانهای ایشان به افک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وایدیهم و گواهی دهد دستهای ایشان وارجلهم و پایهای
ایشان بما کانوا یعملون بآنچه بودند که کسب کردند از جرایم و مآثم یومئذ آن روز یوفیهم الله تمام بدهد خدای
ایشانرا دینهم الحق جزای که سزاوار است بدیشان ویعلمون و بدانند در آن روز ان الله آنکه خدای هو الحق المبین
اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا و عقاب و ثواب الخبیثات سخنان ناشایسته و ناپاک للخبیثین
مر ناپاکان راست یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان تکلم کنند والخبیثون للخبیثات و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان
ایشانرا جهت طباع ایشان بدان مایلست از حیثیت خباثت والطیبات و کلمه پاکیزه للطیبین مر مردمان پاک راست یعنی
از ایشان سرایت کند والطیبون للطیبات و پاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را کل اناء یترشح بما فیه از کوزه همان
برون طراود که در وست و گفته اند زنان ناپاک برای مردمان ناپاکند و مردمان ناپاک راغب بدیشان و زنان پاک برای مردمان
پاکند و مردان پاک مایل ایشان و ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پاکیزه ترین موجود النبی عدی
پاکیزه چون عایشه صدیقه رضی الله عنها مرد جنسیت سبب الفت و صحبت است و الیه اشار فی المثنوی المعنوی نظم ذره
کاندرین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست ناریان مر ناریانرا جاذب اند نوریان مر نوریانرا طالب اند اهل باطل
باطلان را میکشند اهل حق از اهل حق هم سرخوش اند طیبات آمد ز بهر طیبین للخبیثین الخبیثات است هین ذکر فضایل و خصائص صدیقه
رضی الله عنها و عن ابیها در رساله مرآت الصفا بسبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بترجمه آیات اقتصار نمود اولئک
آنگروه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عائشه رضی الله عنها و صفوان رضی الله عنه مبرءون بیزار شدگان یعنی مبری و
مبرا اند مما یقولون از آنچه میگویند اهل افک که منصب رسالت از آن عالی ترست که زن معصوم زوجه طاهره او بلوث چنین
شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه و از اولیاء صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لهم مر ایشانراست
مغفرة آمرزشی از خدای ورزق کریم و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت یا ایها الذین آمنوا ای
آنکسانی که گرویده اید بخدای و رسول او لا تدخلوا در میائید مر زده بیوتا بخانها غیر بیوتکم جز خانهای خود

کدران ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میائید حَتّٰی تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که خبر کنید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا و سلام کنید عَلیٰ
أَهْلِهَا بر اهل آن خانه و در روایت آمده است که بگوئید السلام علیکم ادخل امام ثعلبی آورده که زنی از انصار به نزد جناب حضرت
نبوت مآب آمده بود و عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی می باشیم که نمیخواهیم که هیچکس ما را بر آن حال ببیند و ناگاه یکی از کسان
ما در خانه در می آید و ما را بر آن وجهی که نشاید می بیند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در
میائید ذٰلِکُمْ آن استعلام و استیذان خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت در آئید و گفته اند کسی که بر عیال
خود در می آید باید که بکلمه یا بآواز نعلین یا تنحنح اعلام کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کرده بسبب
لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ شاید که شما پند گیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِیهَا در خانهای غیر خود أَحَدًا یکی را که
دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در نیائید در آن حَتّٰی یُؤْذَنَ لَکُمْ تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی بیاید اشاره
و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت و ریبه است وَإِنْ قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا و اگر گویند شما را
بعد از استیذان که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که آن حضرت صاحب
بیت است هُوَ أَزْکیٰ لَکُمْ آن باز گشتن پاکتر و پسندیده تر است مر شما را وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما
میکنید از استیذان و ابرام عَلِیمٌ داناست و بران مکافات خواهد داد بعد از نزول این آیه ابوبکر صدیق رضی الله عنه
بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت ایشانی اند که در خانها و رباط اقامت میکنند و چون کسی
در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیه فرود آمد که لَیْسَ عَلَیْکُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَدْخُلُوا
از آنکه در آئید بی دستوری بُیُوتًا غَیْرَ مَسْکُونَةٍ در خانها که مسکون نیست یعنی کسی در وی اقامت نمیکند بلکه می آید و میرود
چون کاروانسرای و رباط فِیهَا در آن خانها غیر مسکون مَتَاعٌ برخورداری و نفع است لَکُمْ شما را که از سرما و گرما بدان پناه
میگیرید و رخوت و اقمشه در آن محفوظ می ماند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه اظهار میکنید از استیذان وَمَا تَکْتُمُونَ
و آنچه می پوشید از نیت دخول در خانها بفساد قُلْ بگوی ای محمد لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مر مردان گرویده را که فرو گیرند و بپوشند
مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در درة الملوک آورده که تیز روتر پیکی شیطان از در
وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نرسد با ایشان ملک آن مشغول نمیتوانند شد
اما دیده محاسه ایست که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید میکند نظم این حدقات که بت میرسد از نظر تو به شکن سپید
دیده خرقه پوش چون صدف تا نشوی ز تیر بلا هدف و در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که یکی تا پیش شد دیده سر را از
محارم و دیده دل را از ما سوی الله وَیَحْفَظُوا و نگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از
مردم تا کسی نبیند ذٰلِکَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْکیٰ پاکیزه تر است و سودمندتر لَهُمْ مر ایشان را در دنیا و
آخرت إِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا یَصْنَعُونَ بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات

واثام

و آثام وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگوی مر زنان گرویده را که از غیرت یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان
نامحرم وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا وَلَا یُبْدِینَ و ظاهر نسازند زِینَتَهُنَّ آرایش خود را از
پیرایها و جامها و رنگها و جز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنکه لابد ظاهر شود مِنْهَا از آن زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و
اطراف ثیاب و کحل در چشم و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْیَضْرِبْنَ
و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلیٰ جُیُوبِهِنَّ بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی
و بناگوش و گردن و سینه ایشان پوشیده ماند وَلَا یُبْدِینَ و آشکارا نکنند زِینَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد
و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشانست
أَوْ آبَائِهِنَّ یا پدران خویش و پدر پدر که حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم پدرانند
أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران و پسر پسر هر چند باشد در ین داخل است أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم
۳ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ پسرانند مر زن را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که حکم برادر دارند یا پسران خواهران
خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابتست و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان
در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ننماید که شاید نزد پسران خود وصف کنند و موجب فتنه
گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات نمایند و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و
و ثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنائی
برانداخته و عفائف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود و بعضی برآنند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد أَوْ مَا مَلَکَتْ
أَیْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است ایمانهای ایشان یعنی پرستاران زنان از آنانکه ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مؤمنه
و خواه کافره و بنا بر آنکه ایشان در نساء داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه
بندگان از اماء و عبید و قول اولی آنست که غلام اگر عفیف باشد نظر او بزن شاید والا فلا و در احقاف آورده که ابن المسیب رحمه الله تعالی
فرموده است که مغرور مکنید شما را این آیه او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماست نه عبید و عبید زن حکم مرد اجنبی دارد و جائز
نیست نظر او بمولاة و نه بمعنی بعضی از مواضع زینت وی أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ یا پی روندگان جز خداوندان حاجت زنان
مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که بجهت طلب خوردنی بخانها می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی داعیه شهوت نیست
ایشان را چون پیر سال خورده و عنین یا ابلهانی که مطلق از مباشرت خبری ندارند و صحبت ایشان جز مقصود بطعام نیست و اکثر ائمه
حنفی برآنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان [illegible] اگر ترا نان برابر
نیست أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ یا اطفال آنانکه لَمْ یَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلیٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال
مباشرت با ایشان بی خبرند یا آنکه قادر نیستند بر ایشان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند وَلَا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و

نزنند زنان پایهای خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان میدارند مِنْ زِينَتِهِنَّ از
پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردان به ایشان شود وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و بازگردید
بخدای جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گرویدگان لَعَلَّكُمْ شاید شما تُفْلِحُونَ رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه
فرمود چه هیچ یک از خطره و خطیئه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج ترین بتوبه کسی است که خود را محتاج توبه نداند در
کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنه کاران شما توبه کنید فضیحت و
رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نخواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا
درین عالم پیش شاه و گدا در آن عالم هم بر خاص و عام بیامرز و رسوا مکن والسلام وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى و نکاح در آرید بی
زنان و بی شوهرانرا مِنْكُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد که خدا اسان بود و زنی را که بی شوهر بود بعقد کسی در آرید
وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزکان خود تخصیص صالحات
جهت اهتمام است بشان ایشان و آنکه بسبب ترغیب و ترویج در بند عفت باشند إِنْ يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اما
فُقَرَاءَ درویشان و تنگدستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کرداند ایشانرا خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع روزی
دو یک تن وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است صاحب سعت ... عَلِيمٌ داناست باستحقاق فقرا بسط بسط
روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ و باید که بازایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب
نکاح از مهر و نفقه حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتی که توانگر کند خدای ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان
کدخدا توانند شد وَالَّذِينَ و آنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک است ایمان شما
یعنی از بندگان شما که مکاتبه جویند فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحباب است و مکاتب آن باشد که خواجه
بنده خود را گوید که ترا مکاتب کردانیدم برین مقدار مال پس چون آن بنده آن مقدار مال ادا کند آزاد شود آورده اند که صبیح غلام
حویطب بن عبد العزی از وی مکاتبه طلبید ابا نمود این آیه نازل شد و حق سبحانه فرمود که اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبه طلبد ایشانرا مکاتب سازید
إِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر اداء مال یا آنکه بجهت
کتابت را از مردم سوال نکنند چه آن پس مکروه است که بنده بگدائی مال کتابت باز دهد بنده از آن سلمان رضی الله عنه مکاتبه
طلبید سلمان فرمود که مال داری گفت نی گفت ترا قوت کسب هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس مردم
بخشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَآتُوهُمْ و بدهید بندگان خود مکاتب را مِنْ مَالِ اللَّهِ یعنی از مال خدای
الَّذِي آتَاكُمْ آنکه بشما داده حویطب مر صبیح را صد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیه بیست دینار بوی بخشید
امام شافعی و امام احمد رحمهما الله تعالی میگویند و این خطاب بموالی و واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد
رضی الله عنه ربع مال مقرر میکند و امام شافعی رحمه الله تعالی بقول تفویض برای خواجه میکند و امام اعظم و امام مالک رحمهما الله

ایتا

ایتا واجب نمیدانند و بعضی برآنند که خطاب وآتوهم راجع بجماعه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا
کند و گردن خود از طوق بندگی بیرون آرد و بعضی برین نسق که ابن حنبل گفت رقبه بگو بندی و از عقبه عتق بیرون توانی گذشت
بفضلهم بشنو ازین نکته ای زنده دل و زین بسر مکن بنیکی یاد کن که بلطف آزاده را بنده ساز که باحسان بنده را آزاد کن آورده اند
که عبدالله ابن ابی شش کنیزک جمیله داشت ایشانرا بزنا اکراه میکرد و بر سبیل مواجبه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از ایشان با یکدیگر
گفتند که اگر این کار که ما میکنیم خیریت خود بسیار کردیم و اگر بدیست وقت آمد که ترک کنیم پس بجانب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض
رسانیدند و این آیه آمد که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلید کاری إِنْ أَرَدْنَ اگر
خواهند تَحَصُّنًا بازایستادن و پرهیز کاری و اگر نخواهند ذکر ارادهٔ تحصن بمقتضای حال است و اکراه بهمه حال ممنوع پس حق
سبحانه میگوید شما اکراه میکنید لِتَبْتَغُوا تا فرا گیرید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان
در بیان آورده که زانی بودی که صد شتر برای خریدن کنیزکی بها داشت بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان را
بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجکان مرایشانرا غَفُورٌ آمرزنده
گناه ایشانست یعنی کنیزان مکرهه رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن بر کسیست که در کردن اکراه کند ایشانرا وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا
و بتحقیق فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و توضیح یافته و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده
حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی
قصه عجیبه مانند قصه ایشان و آن قصه عائشه رضی الله عنها که مانندگی دارد بقصه مریم رضی الله عنها در وقوع تهمت و بقصه
یوسف در براءت ذمه وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی در این آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع
ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ خدای نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نور آسمانها و زمینهاست نور نامی است از نامهای حق سبحانه
امام زاهد رحمه الله تعالی فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بپارسی روشن نشاید گفت چه روشنی صفت تابکی است و خدای
از پدیدکار این هر دو منزه است و باید دانست که نور متعارف کیفیتی است که باصره اولا ادراک ... و بواسطه او اشیا سائر مبصرات
را ادراک کند چون کیفیت کواکب که در مثل آن نیر اعظم بر اجرام که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه درست نباشد چون
خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضاف چاره نیست تا باشد و آن نیست که صاحب کشاف میگوید که ذو نور السموات والارض اوست خدای
نور آسمان و زمین یا نور اهالی آن هر چه از اجزای عالم معنی در مناظر بلندی و مغار پستی نوری دارد از نام ... عطیه فیض
اوست نظم در ظلمت عدم همه بودیم بی خبر نور وجود و ستر شود از تو یافتیم یا یعنی منور است یعنی فاعل باید که بحسب
چون زید عدل پس مضمون این کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده آسمانهاست بملائکه مقربین و روشن کننده زمین بانبیا
و مرسلین یا روشنی بخش است دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید ... آورده که آرینده آسمان و زمینست و آنکه
امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور بدین وجه آورده که جهان آرای خود کشایی موید این قولست و آنکه امام

السیقی رحمه الله تعالی در بیان ارض و سما میگوید بیان است شمارا بصوامع قدس که اماکن طاعات ملائکه کرام است و زمین را با نبیا و علما و
مؤمنان یا سمارا بتسبیح سبحانی و تقدیس مقدسات یا زمین را بمساجد اش که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر و ستارگان
و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت المعمور و زمین را بکعبه و اقصی المسجد و گفته اند مدبر السموات والارض امور
اهالی آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید ساخته یعنی تدبیر او ست تدبیر امور را که برای او کار کنند و تدبیر او هم سازند تو الملوم و نور
الملائکه کما قال الشاعر ع نور القبائل ساکب بن محکم [illegible] که کار همه اسمانیان و زمینیان سازد و مجموع را
بعطیه کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد نظم از نهانخانه احسان تو هر جا همه کس کل حزب بما لدیهم فرحون زهی لطف
عمیم در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلائل قدرت و بدائع حکمت که در دوائر سپهر برین و مرکز
زمین واقع است دالی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او ع ففی کل شیء له آیة ع وجود جمله اشیا دلیل ذات حق
اوست و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که هادی اهل السموات والارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که بهدایت او
بعد ایت اقی یعنی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند در لطائف [illegible] تفسیری است که امام محمد حکیم رحمه الله تعالی
نوشته اند از خواجه ابو سهل انماری رحمة الله روحه نقل میکند که مر اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال و غم و سبب خوف
و وحشت و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات
جمال الهی سبب مزید ابتهاج نامتناهی است نظم چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم چو تو پیدا شوی بر من همه
ایمان و دینم بعضی از علما گویند نور آنست که روشن کرده اند چیزها را تا بامر ادراک کنند و بدان راه یابند پس چون حق سبحانه بیان کرده آیات
از اینچه ما آنرا در معاش و معاد بکار آید و ما بدو بدان راه برده ایم پس او را نور گفت نکتت صاحب احقاف رحمه الله تعالی فرموده
که در زمان ظلمت هیچکس ساکن از مفارق نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و قبیح از صحیح باز ندارد و چون رایت نور طلوع نمود خیل
ظلام روی بانهزام آرند موجودات و کیفیات ظاهر کردند و صفوا زکدر و حسن از قبح متمیز شود مدرک اشیا تمیز دهند که استفاده
این دانش و تمییز بکرده اما در ادراک نور مقیر باشد چه داند که عالم از نور علوی است و او محقق ظاهر بذات و باطن بلذات
پس حق سبحانه که ما بدو وجوات ادراک یافته ایم و بر سینه نیز اشیا رسیده سزاوار آنست باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی
هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهر شدند و او از همه مخفی و حضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده که
هرچه ادراک کنی اول هستی مدرک شود اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک الوان و
اشکال بواسطه ضیاست که محیط است بانها و شرطست در رؤیه و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود
و بغیبت ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی که محیط است باشیا و الوان
و اشکال و بیننده و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک تو بی ادراک او محال است اگرچه از ادراک
او غافل باشی و از غفلت بواسطه دوام ظهور او ست که اگر این نور [illegible] ضیا غائب شدی ظاهر گشتی که در وقت که ادراک

موجودات

موجودات امری دیگر که نور وجود حق است سبحانه تعالی نیز مدرک بود نظم هستی که بذات خود هویداست چو نور در ذات
مکونات از و یافت ظهور هر چیز که از فروغ او افتد دور در ظلمت نیستی بماند مستور و در رسالة حق الیقین آورده که هستی
خدای تعالی بذات خود [illegible] هستیها است زیرا که او بخود پیداست و پیدائی سایر هستیها بدوست الله نور السموات والارض
همه اشیا بهستی او و عدم محض است و مبدا ادراک همه هستی اوست هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه ادراک کنی
نخست هستی مدرک شود اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی و از شدت ظهور مخفی ماند نظم همه عالم بنور اوست پیدا
کجا او گردد از عالم هویدا زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان مثل نوره صفت نوری که منور است بدوست
کمشکوة ماند روزنه ایست در دیوار که نفاذ او بخارج راه ندارد چو طاقی فیها مصباح در ان طاق چراغی افروخته
و نیک روشن چنین گویند مشکوة انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشتعله باشد در انبوبه المصباح
آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلی از آبگینه الزجاجة آن آبگینه از غایت صفا و لطافت کانها کوکب گوییا ستاره
ایست دری درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که دوست یوقد افروخته شده است در ابتدا من شجرة
مبارکة از روغن درخت با برکت بسیار نفع زیتونة که آن زیتونست و در زمین مقدس رسته هفتاد پیغمبر دعای
برکت خوانده اند از جمله ان ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام لا شرقیة نه جانب شرقست از معموره چون کشتر و یا رچین و ختا
و لا غربیة و نه در طرف غرب از آنجا چون طنجه و طرطوس و ولایت تیس و ان بلکه نسبت او از اراضی و جبال ولایت شام است
یا آنکه پیوسته در آفتاب است تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام ماند بلکه هم از رعایت تاب آفتاب بهره مند
و هم از حمایت و رعایت سایه محظوظ حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده اند پس از شجرهای
این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر و اطلاق توان کرد یکاد زیتها نزدیکست که روغن آن درخت یضیء روشنی
دهد بنفس خود ولو لم تمسسه نار و اگرچه نرسیده باشد بوی نار آتشی چون در درخشندگی و براقی بغایه ایست که بی
آتش روشنائی بخشد نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفا زیت یار شده بانور چراغ و لطافت زجاجه بر آن
افزوده و در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار است یهدی الله راه مینماید خدای تعالی لنوره بنور معرفت خود من یشاء
هر کرا میخواهد و یضرب الله الامثال و میزند خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات در صور محسوسات بیان میکند للناس برای مردم
تا نزدیک دریابند و مقصود سخن بر ایشان هویدا گردد والله بکل شیء و خدای تعالی بهمه چیزها از دقائق معقولات و محسوسات
و حقائق جلیات و خفیات علیم داناست علما را در باب این تمثیل سخن بسیار است علامة العلما امام فخر الدین رازی قدس
سره در اسرار التنزیل فرموده که مراد از نور ایمانست که حق سبحانه و تعالی تشبیه کرده سینه مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل
زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغ افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که از تاب
آفتاب خوف و ظلال زوال رجا بهره دارد و نزدیکست که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار بآن

بر زبان جاری شد و قصد چنان بان یار گشت نوروان نور علی نور بنظم در رسید و هم از کلمات امام است طیب الله رمسه که نور ایمان را یا از علم
بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه دزد در خانه که چراغ بود دزدی نتواند کرد پس باعث آن نکند و همچنین در هر دلی که ایمان باشد شیطان ازایجا راه نبود یا
آنکه بچراغ داخل خانه روشن شود و از روزنهای خانه پرتوی برخارج افتد و انوار روشنی بخشد همچنین سراج نور ایمان
دل را روشن کند و اثر آن از شعاع معرفت یعنی روزنهای حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم
مصراع سیمای هرکس از دل او مید هد خبر و تشبیه فرموده دل مؤمن را بابگینه تا از ابتنگ ظلم و جفا نشکند که ابگینه شکسته
هرگز بهم پیوند و زخمی که دل شکسته زند مرهم نه پذیرد نظم چون آبگینه این دل مجروح تا نکم هر چند پشت شکنی تیر ق
نشود و گفته اند آن نور نور معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت شجره وجود مبارک
محمدی صلی الله علیه وسلم که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکی است و مکه میان عالم و از نقل کرده عارف آن اسرار از تعلیم سید ابرار
مرغوب علی نور معلوم توان کرد قولی آنست که آن نور قرآنست قلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی
که نه مخلوق است و نه مخلوق نزدیکست که معنی قرآن ناخوانده دلایل و حجج ان مکنات واضح شود پس چون بدان قرآت کند نور علی
نور باشد و در مدح الارواح آورده که آن نور محمدیست مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و قندیل ابراهیم که نه یهودیست مایل بجهت چه
یهود غربی القبله ساخته اند و نه بنصرانیه جهه بهار بی روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و شجره شجره نبوت که نه کذب است و نه هزل یا
مشکوة سینه شرح آن حضرت و زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه جانب وا اغلاطست و
نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بطریقت اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط السوی عبارت از آنست و بدین المعانی
فرموده نور بیت حبیب باقی رغلته خلیل نور علی نور ست بیت پدر نور پدر نور بیت مشهور از انجا شد کن نور علی نور براق تا
متعلقه بایه النور و در جواهر التفسیر بیسطی ثانی مذکور ست و بسطی روایی الله عبیر الامر فی بیوت اذن الله تسبیح کویید خدا را در خانهای
کد ستوری داد خدای و امر کرد ان ترفع انکه بر داشته شود یعنی بجانه خانها دران بیوت ویذکر و یاد کرده شود فیها
اسمه در آن خانها نام او مراد از بیوت مساجد ست که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع است و درانجا بذکر و نماز اشتغال باید
نمود و از سخن دنیا و کلام ملایعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن
و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که با مرالهی متصدی عمارت ان پیغمبران
بوده اند کعبه معظم که بنی خلیل و بعد از اسمعیل تمام شد و بیت المقدس که رفع قواعد ان در ایام خلافت داود پیغمبر علیه السلام و اتمام ان
بدست سلیمان علیهما السلام اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
بوده یسبح تسبیح گفته شود یا نماز کذارند له مر خدا را فیها در آن بیوت بالغدو والاصال بامداد و شبانگاه رجال
تسبیح یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمی سازد و باز ندارد ایشانرا تجارة بازرگانی

یعنی

یعنی خریدن متاعی که از ان توقع سود باشد ولا بیع و نه فروختن اشیا یعنی دادو ستد و خرید و فروخت ایشانرا مانع نبود عن ذکر
الله از یاد کرد خدای و اقام الصلوة و از بپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة بمستحقان بر انکه چون بیع و شری که
اعظم اشتغال دنیوی است ایشانرا از ذکر مانع نبود باقی اشتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و
باطن ایشان در شهود اسما و صفات حق و تحقیق این پرورش خواجگان ماوراء النهر است آورده اند که ملک حسین کرت ذکر والی هراة
بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین محمد نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می
باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت که بنای طریقه شما چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق انچه حق سبحانه
میفرماید لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت بدین مقام است و حضرت جامی قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده
نظم سر رشته دولت ای برادر بکف ار وین عمر گرامی بخسارت مگذار دایم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته
چشم دل جانب یار یخافون میترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق یوما تتقلب از روزی که بگردد فیه
القلوب در ان روز دلها یعنی از هول متحیر گردند و صفت آرامش یا اضطراب متغیر شود والابصار و بگردد دیدهها
از هر طرف مینگرد تا به بینید که نامه از کجا بدو می اید لیجزیهم الله متعلق است به یخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای
ایشانرا بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزای آنچه کردند یعنی بهشت موعود و یزیدهم و زیاده کند در پاداش
ایشان من فضله از فضل خود یعنی در راه جزای موعود ایشانرا عطاها کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده
باشد والله یرزق و خدای روزی میدهد در دنیا من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب بی حساب یعنی بر ان روزی
حساب نکند یا زیاده از آن دهد در عقبی که بغیر شمار در اید والذین کفروا و آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند بدان اعمالهم عملهای
ایشان که در صورت نیکی نماید چون صله رحم و حق بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند سرابی است بقیعة بزمینی هموار سراب
آنست که شعاع آفتاب در نیمروز بزمینی مستوی افتد لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آبی مواج یحسبه الظمان پندارد اورا تشنه
ماء آبی صاف روی بوی آرد حتی اذا جاءه تا چون برسد بوی یعنی بموضعی که در وهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد آنرا نظرون و منصور خود را
چیزی و وجد الله و بیابد عقاب خدا را عنده نزدیک کرد از خویش یا خدا را احساب کنند محرومیابد فوفیه پس
تمام بدهد خدای او را حسابه جزاء کردار او بر وجهی که حساب اقتضا کرده باشد والله و خدای سریع الحساب زود حساب
است حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد تمثیل کرده اعمال کافر را بسراب و او را تشنه جگری سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب
ناامید شده تشنگی زیاده میشود کافر نیز از امید پاداش اعمال خود چون نیابد حسرت و خیبت افزون گردد او کظلمات یا کردار
ایشان باشد چون تاریکیهای سر اکبه فی بحر لجی در دریای عمیق کردم بدم یغشیه موج فرو پوشد آن دریا را موجی من فوقه موج
از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه از زبر موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیهاست
بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون

اُو کسی یَدَهُ دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم لَمْ یَکَدْ یَرٰىهَا نزدیک نیست که ببیند از ابیان تاکید شدت ظلمات
یعنی دست را نه بیند و نزدیک نیست که ببیند وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ و هر که نداده و مقرر و مقدر نکرد خدای لَهُ نُوْرًا مر دل او روشنی
در وقت قسمت ازلی فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ نُّوْرٍ هیچ نوری این تمثیلی دیگر است مر عملهای کفار را ظلمات اعمال تیره او ست
و بحر لجی دل او و موج دل او را بپوشیده از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان بران پس کردار کفار شش ظلمت است و مدخل و مخرج ش
ظلمت و مرجع او روز قیامت هم بظلمت پس عکس مؤمن که او را نور علی نور است این باشد ظلمات بعضها فوق بعض نظم مؤمنان
از برکت دین برآمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافر تاریک دل را انکر وسنت حال کافر شش ظلمت اندر ظلمت است اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
و ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای یُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میکوید مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت حال مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و هر که در آسمانها
و زمینهاست وَالطَّيْرُ صٰٓفّٰتٍ و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی که پر کشاده باشند در هوا و صف کشیده مخصص طیرانست که او بیان
زمین و آسمانست یاد لابل منع در وقت هر ترست چه اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکز اند اعطای قوت میل محیط و قدرت و وقوف در
هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع كُلٌّ
هر یک اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته است صَلَاتَهُ دعای خود را وَتَسْبِيْحَهُ و تسبیح
خود را یا دانسته تسبیح خدا او یا خدای دانسته و بیان همه وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بِمَا يَفْعَلُوْنَ بانچه میکنند همه از
طاعت و عبادت وَلِلّٰهِ و مر خدا راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر اینها او ست وَاِلَى
اللّٰهِ الْمَصِيْرُ و بسوی خداست بازگشت همه اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ آیا نمی بینی که خدای يُزْجِيْ سَحَابًا میراند ابر را بری انکیزانند
قطعه قطعه ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ پس تالیف میکند در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی از و را با بعضی ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا پس میکرداند
او را بهم برنهاده بهم بسته فَتَرَى الْوَدْقَ پس می بینی باران را يَخْرُجُ مِنْ خِلٰلِهٖ بیرون می آید از میان آن وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ و فرو
میفرستد از ابر مِنْ جِبَالٍ فِيْهَا از کوهها که در وی است یعنی از قطعهای ابر بزرگ که شبیه کوهها اند در عظمت مِنْ بَرَدٍ از تگرگ که
در ابرست تگرگ را گفته اند اینجا آسمان است نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق تعالی
از آن تگرگ نازل میکرداند فَيُصِيْبُ بِهٖ پس میرساند آن تگرگ را مَنْ يَّشَآءُ بکشت و زرع و باغ هر که بخواهد وَيَصْرِفُهُ
و باز میدارد آنرا عَنْ مَّنْ يَّشَآءُ از زرع و محصول هر که بخواهد يَكَادُ سَنَا بَرْقِهٖ نزدیک است که روشنی برق آن ابر يَذْهَبُ بِالْاَبْصَارِ
ببرد دیدها را و بباید از فرط روشنی و این قوی تر دلیلی است بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر که بدان بیرون می آید
يُقَلِّبُ اللّٰهُ میکرداند خدای اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را بعقب و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری
یا متغیر ساختن احوال ایشان بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه
دلالتی و اعتبار است لِّاُولِي الْاَبْصَارِ مر خداوندان بصر و بصیرت را وَاللّٰهُ خَلَقَ و خدای بیافرید كُلَّ دَآبَّةٍ هر جنبنده که
در زمین است مِّنْ مَّآءٍ از آب که جزو ماده او ست یا از آب مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بوده چه بعضی حیوانات از نطفه

مخلوق نشد در تبیان از ابن عیسی نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت بر وافکند بگداخت و آب گشت بعضی از آن
تقلیب فرمود که باتش و از آن جن بیافرید بعضی را تقلیب کرد بباد و از آن ملائکه را خلق ساخت پس تقلیب عن منه ابر بخاک و از آن
آدمی و سائر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس از ایشان چیزیکه مَّنْ يَّمْشِيْ هست آنچه میرود عَلٰى بَطْنِهٖ
بر شکم خود چون مار و ماهی و سائر هوام وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّمْشِيْ و از ایشان هست که میرود عَلٰى رِجْلَيْنِ بر دو پای چون آدمی و مرغ
وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّمْشِيْ و از ایشان هست که مشی میکند عَلٰٓى اَرْبَعٍ بر چهار پای چون وحش و نعم و سبع تقدیم کرد آنرا که در قدرت
ابلغ است و آن ماشی باشد بی آلت مشی پس آنکه بدو پای رود برانکه قائمه دارد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد
اعتماد او بر قوائم اربع پیش نیست يَخْلُقُ اللّٰهُ می آفریند خدای تعالی مَا يَشَآءُ هرچه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نکرد
باختلاف صور و اعضا و هیأت و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده نظم او ست قادر
بهرچه خواهد و خواست * هرچه خواهد کند که حکم او راست * نقش بند برون کلها او ست * نقش دان درون دلها او ست اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدِيْرٌ توانا ست پس هرچه خواهد بیافریند لَقَدْ اَنْزَلْنَآ
بدرستی که فرو فرستادیم اٰيٰتٍ مُّبَيِّنٰتٍ آیتهای روشن کرده و هویدا وَاللّٰهُ يَهْدِيْ و خدای تعالی راه نماید مَنْ يَّشَآءُ
هر کرا خواهد بسبب توفیق در آن اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ براه راست و درست که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق
و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه بحضرت محمد بریم و منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف میکنیم حق سبحانه تعالی
آیه فرستاد وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند منافقان که ما اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویده ایم بخدای وَبِالرَّسُوْلِ و بفرستاده او وَاَطَعْنَا
و فرمان برداری کرده ایم هر دو را ثُمَّ يَتَوَلّٰى پس باز میگردند فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ گروهی از ایشان و اتباع ایشان از قبول حکم
مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس اقرار بایمان و اطاعت وَمَآ اُولٰٓئِكَ و نیستند آن گروه بِالْمُؤْمِنِيْنَ گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان
و گویند میان مرتضی علی رضی الله عنه و مغیرة بن وائل مخاصمه بود در آب و زمینی چند ایضا علی رضی الله عنه خواست که او را بنزد
رسول خدای برد صلی الله علیه وسلم مغیره سر نزند و گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زاده او ست حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که اقرار
بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای و رسول سر می پیچند و روی می تابند وَاِذَا دُعُوْٓا و چون خوانده میشوند اِلَى اللّٰهِ
بکتاب خدای وَرَسُوْلِهٖ و بحکم رسول او لِيَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر براستی بَيْنَهُمْ میان ایشان اِذَا فَرِيْقٌ آنگاه گروهی
مِّنْهُمْ از ایشان که بر شک یا معتبره مُّعْرِضُوْنَ اعراض کنندکان اند از محاکمه علیه السلام وَاِنْ يَّكُنْ و اگر باشد لَّهُمُ الْحَقُّ مر ایشان
حکم یعنی برای ایشان بود يَاْتُوْٓا اِلَيْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِيْنَ فرمان برندگان و انقیاد کنندکان یعنی اگر دانند که برای
ایشان حکمی واقع شود فرمان برنده اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زنند اَفِيْ قُلُوْبِهِمْ آیا در دلهای ایشان
مَّرَضٌ بیماری هست یعنی کفر و میل بظلم اَمِ ارْتَابُوْٓا یا در شک افتادند در باب پیغمبر با آنکه تحقیق مشاهده کرده اند که برو
اعتماد راستی نماید اَمْ يَخَافُوْنَ یا میترسند اَنْ يَّحِيْفَ اللّٰهُ آنکه حیف کند خدای در نزول حکمی و جور نماید عَلَيْهِمْ بر ایشان

وَرَسُولُهُ ویل کند بسول او در حکومت بَلْ نه چنین است که پیغمبر محل تهمت باشد یا خدای و رسول او حیف کند بلکه اولٰئِكَ
آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسهای خود یا با و امتناع از حکم خدا و رسول اِنَّمَا كَانَ جز این نیست
که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گرویدگان اِذَا دُعُوا چون خوانده شوند اِلَى اللّٰهِ سوی کتاب خدای وَرَسُولِهِ و بسوی
پیغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بر رفت خصمان اَنْ يَقُولُوا آنکه گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول او را وَاَطَعْنَا و
فرمان بردیم امر او را بهر وجه حکم کنی در میان ما حکمی وَاُولٰئِكَ و آن گروه که چنین گویند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات
سخط یافی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد خدای را در فرائض وَرَسُولَهُ و فرستاده
او را در سنت یاد دهد چه فرمایند وَيَخْشَ اللّٰهَ و بترسد از عقاب خدای بر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ و بپرهیزد
از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَاُولٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند فوز یابندگان بنعیم مقیم در کشاف
آورده که یکی از ملوک الناس آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج بآیات دیگر نشود علماء زمان بر این آیه اتفاق کردند چه
حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت و تقوی متصور نیست نظم اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی و اینک عمل
ار رضای مولی جویی وَاَقْسَمُوا و سوگند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ سخت‌ترین سوگند از خود که در طریق غزا
بر دارند چنانند که بی شبهه لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ اگر فرمائی ایشان را به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لَيَخْرُجُنَّ هر آینه
بیرون آیند و لحظه توقف ننمایند قُلْ لَا تُقْسِمُوا بگو قسم یاد مکنید و سوگند بدروغ مخورید طَاعَةٌ مطلوب از شما
فرمان بردن است مَعْرُوفَةٌ شناخته شده باخلاص و صدق نیست نه سوگند دروغ بر طاعت نفاقی اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ
بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید از نفاق و خیانت قُلْ بگو اَطِيعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدای را
وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را بصفای طویت فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر رو بگردانید ای مردمان
فَاِنَّمَا عَلَيْهِ جز این نیست که بر پیغمبر است صلی الله علیه و سلم مَا حُمِّلَ آنچه بر وی حمل کرده اند از تبلیغ و احکام وَ
عَلَيْكُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده اند بر شما از ایمان و انقیاد و امتثال وَاِنْ تُطِيعُوهُ و اگر فرمان برید رسول را
در حکم تَهْتَدُوا راه یابید براستی وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده هیچ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن اشکارا و دعوت
واضح و پیغمبر آنچه بر وی بوده بجای آورده و آنچه کار و بال شماست مانده وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وعده کرد خدای آنان را
که گرویدند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر نقله مهاجرانند که بعد از هجرت
مدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بمحاربت ایشان اتفاق نموده شب
و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگاری
بخوف و هراس میگذرانیدندی روزی با یکدیگر گفتند آیا ما را بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت بر بساط
سلامت و عافیت نشینیم این آیه نازل گشت و حق سبحانه وعده داد و سوگند خورد که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر آینه ایشان را خلیفه

کرد اند

کرداند فِي الْاَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانکه خلیفه کرد ایشانرا شدند و حقیقت استخلاف فعل معلوم
خوانده یعنی همچنانچه خلیفه کرد ایشانرا خدای آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد از تصرف
کردند از جبابره چنانچه مراد در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را فتر بوجه موعود وفا فرمود که جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم
بدیشان ارزانی داشت و امید هست که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بموجب تصرف ملازمان سده شرع
شریف و متابعان احکام ملت مصطفوی در آید نظم دیدم صبت کالا دولت خدام او عرصه روی زمین را بخواهد گرفت شاه
باز همت چون برکشاید بال قدرت از ثریا تا سپهر در زیر پر خواهد گرفت این آیه دلیل اعجاز قرآن است و حجت صحت نبوت
و بر حقیت خلافت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دیگر فرمود وَلَيُمَكِّنَنَّ و هر آینه با قوت و متمکن و ثابت سازد
لَهُمْ برای ایشان دِينَهُمُ دین ایشان را الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ آن دینی که پسندیده است مر ایشان را یعنی دین اسلام
مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب کرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و بدل دهد ایشان را مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان
از اعادی اَمْنًا ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي بپرستند مرا در زمان خلافت لَا يُشْرِكُونَ شریک نسازند بِي شَيْئًا با من
چیزی را یعنی اختیار و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد در این نعمت بَعْدَ ذٰلِكَ بعد
از راست شدن وعده فَاُولٰئِكَ پس آن گروه کافر نعمتان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان کاملانند در فسق ثعلبی رحمه الله تعالی آورده
که قتله ذو النورین رضی الله عنه اول کسی بودند که کفران این نعمت ورزیدند وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز فروض را
وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة واجب را وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
شاید که رحمت کرده شوید لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر
خدا را از عذاب کردن فِي الْاَرْضِ در زمین یا سبقت کنندگان بر وجهی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را
خود فوت کنند وَمَاْوٰىهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتی است آتش در اسباب نزول
آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاد
مدلج بی اجازت در آمد و عمر رضی الله عنه خفته بود و جامه از بعضی اعضای او دور شده و قولی آنست که بیدار بود و بازن
خود ملاعبه میفرمود از آمدن غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی
که آباء و ابناء و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر سر احوال مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد این آیه نازل شده بود که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان لِيَسْتَاْذِنْكُمُ باید که دستوری
طلبند از شما الَّذِينَ مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان نکور یا همه ایشان از غلام و کنیزک وَالَّذِينَ
لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنان که نیز از کودکان که نرسیده اند ببلوغ مِنْكُمْ از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که
طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهای شما ثَلٰثَ مَرّٰتٍ سه نوبت در شبانه روز یکی مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ پیش از

پس ازان باید اذن خواست که ادمی از خواب برمیخیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت بپوشد وَحِينَ تَضَعُونَ و بگاه
هنگام گرمی نهید ثِيَابَكُمْ جامهای خود مِنَ الظَّهِيرَةِ بیان حین است یعنی ان وقت نیمروز است وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ
یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و درآمدن بمضاجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ نگاه دارید این سه وقت عورت
که مر شماراست لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی و بزه در ترک
استیذان بَعْدَهُنَّ پس ازین سه وقت طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگانند یعنی در ایندگان عَلَيْكُمْ بر شما برای
خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بَعْضُكُمْ در می ایند بعضی از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی یعنی مالک بر
موالی كَذَٰلِكَ مانند این روشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میسازد و بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما دلایل
حق و احکام شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح عباد حَكِيمٌ حکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این
آیة منسوخ است و بقول جمعی محکم است حبیب را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیة سخن میگویند جواب داد که خدای که
منسوخ نیست اما مردم در وی تهاون میورزند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ و چون برسند طفلان مِنْكُمُ الْحُلُمَ از شما بخواب دیدن
یعنی محتلم شوند مراد انست که بالغ گردند و احتلام روشنتر دلیلی است بر بلوغ فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری
کنند در همه اوقات كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ همچنانکه دستوری میطلبند انانکه بالغ شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی ایشان حکم
سایر مردان دارند در استیذان كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کرد این حکم را يُبَيِّنُ اللَّهُ مبین میکند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای
شما ایتهای خود وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال شما حَكِيمٌ حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این
دو اسم در اخر دو آیة متعاقب جهة مبالغه و تاکید است وَالْقَوَاعِدُ و نشستگان در خانها و باز ماندگان مِنَ النِّسَاءِ از زنان
اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ انانکه امید ندارند نِكَاحًا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و عجز فَلَيْسَ
عَلَيْهِنَّ پس نیست بریشان جُنَاحٌ گناهی و وبالی أَنْ يَضَعْنَ ازانکه بنهند ثِيَابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر
و رداء ان که بالای مقنعه میپوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع جادر
اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال ان نباشد وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ و انکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خَيْرٌ لَهُنَّ بهترست
ایشانرا ازو دور تر از تهمت وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مقالات ایشانرا با مردان عَلِيمٌ داناست بمقصود از مقالات ایشان
امام واحدی رحمه الله اورده که تندرستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی بااین جماعت ازعسانکی ارباب محنت عار نبردندی
از بیم انکه مبادا که طباع سلیم را ازیشان نفرت آید یا انکه بعضی از صحابه چون بغزا رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات
باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان ازان پرهیز میکردندی یا اگر کسی ایشانرا
بادیه که در خانه پدر یا مادر یا اقاریب قریبه وی ترتیب کرده بردندی دعوت وی را اجابت نکردندی حق سبحانه آیة فرستاد
که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ و بالی وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر

بیمار گناهی وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ و نه بر نفسهای شما و زری أَنْ تَأْكُلُوا انکه بخورید شما و اهل ابتلا مِنْ بُيُوتِكُمْ از طعامها خانهاء
خود که اهل و عیال شما در انند و خانهای فرزندان نیز داخل است بحکم این حدیث انت ومالک لابیک و خبر صحیح انست که پاکترین چیزی که خورد
مرد از کسب او بود و ان ولده من کسبه أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهای پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهای مادران خود أَوْ بُيُوتِ
إِخْوَانِكُمْ یا خانها برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانهای خواهران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهای برادران پدران
خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهای خواهران پدران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای برادران مادران خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ
یا خانهای خواهران مادران خود أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانهای که مالک شدید شما خزائن انرا از تفویض و دفعه و اطعمه این خطاب با
وکلا و خازنان و گویند مراد خانه بندگانست و جز خانه او ادمی عبد رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است أَوْ صَدِيقِكُمْ یا
خانهای دوستان خود دران نیز رضای دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیشتر باید فتح
موصلی رحمه الله بخانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون
خواجه بخانه رسید و صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده که نظم
ای دوست برو هرچه داری یاری بخر هیچ مترس واسه در بین قال نظم یاران بجان مضایقه باهم نمیکنند آخر کسی بال جدای
چرا کند بسیار جهد و جهد باید تا کسی خود را بادی صفت آشنا کند شرطست تبدیل نفس با آشنا گر جدا میخواهد صحبت و تأکید و نیز قوله
کسبب نزول ایة تنفر صحابه بود از مواکله اهل علل یعنی نمی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یک ازینها حرجی آورده اند
که درویشان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون
تلقی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی انگاه چیزی خوردندی یا در بیان چیزی از انصار که مهمان برسید نهاده جلیسان طعام
نخوردندی یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودند این آیة آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَأْكُلُوا
انکه بخورید طعام را جَمِيعًا باهم مجتمع شده أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده فَإِذَا دَخَلْتُمْ پس چون در آیید بُيُوتًا بخانهای که مذکور
شد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ پس سلام گوید بر هم دینان خود المؤمنون کنفس واحدة و در خانه
خود بر اهالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین
و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثابت و مشروع از نزدیک خدای مُبَارَكَةً بسیار خیر و با
برکت طَيِّبَةً پاکیزه که نفس مستمع بدان خوش شود كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای
لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما ایتهای حکمت خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که تعقل کنید دران و حق و صواب را دریابید إِنَّمَا
الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان کامل الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ انانند که گرویدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او از صمیم
دل وَإِذَا كَانُوا و چون باشند مَعَهُ با رسول وی صلی الله علیه وسلم عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آینده یعنی مهمی که بسبب
ایشانرا تجمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حرب و مانند ان استشارت لَمْ يَذْهَبُوا نروند از نزدیک وی حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ تا

اشارة الى ان ... لم يذهبوا ... لا يتفرقون الا باذنه ... الاتفاق ... العدة

و نمی کردند دستوری طلبیدند از وی و او برتیب اذن از آن نمی فرماید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
آن گروه آنانند که از روی صدق يُؤْمِنُونَ میگروند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای و رسول او و تصدیق مینمایند تعریض بحی منافقانست
که در غزو تبوک بتخلف از جهاد دستوری میجستند و در بارهٔ ایشان نازل شد که انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیة فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ
پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود فَأْذَن پس دستوری ده
لِمَن شِئْتَ مر هرکرا خواهی مِنْهُمْ از ایشان که عذر واقع دارند وَاسْتَغْفِرْ و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لَهُمُ اللَّهَ برای
ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین واگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و کوشا که بخروج از جماعت آثم اند پس برای
ایشان استغفار کن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگانرا رَحِيمٌ مهربانست بتخفیف تکلیف ایشان
لَا تَجْعَلُوا مدارید و مدانید دُعَاءَ الرَّسُولِ خواندن رسول مر شما را بَيْنَكُمْ میان خود كَدُعَاءِ بَعْضِكُم همچو خواندن بعضی از
شما بَعْضًا یعنی را بعضی قیاس مکنید خواندن رسول را بخواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه
مبادرت بامر او واجب است و لازم و مراجعت بی اذن حرام و نارواست یا دعای او را بر شما یا برای شما چون دعا یکدیگر مدانید
که آن دعا البته مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یا ندا کردن شما و خواندن شما رسول را باید که چون ندا است یکدیگر
نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت همه انبیا را بندای
علامت خطاب کرده و حبیب خود را بندای کرامت نظم یا آدم است یا بدر انبیا خطاب یا ایها النبی خطاب محمد است
آورده اند که چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیة آمد که قَدْ
يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ بتحقیق میداند خدای آنانرا که از روی کراهت يَتَسَلَّلُونَ بیرون میروند اندک اندک مِنكُمْ از میان
شما لِوَاذًا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیده شدن مرا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ پس باید که بترسند آنانکه يُخَالِفُونَ مخالفت
میکنند و اعراض مینمایند عَنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای أَن تُصِيبَهُمْ از آنکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ از ابتلائی از محن که
یکی از آن است یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جائر یا معصیت بر دل باید از به جنید قدس سره فرموده که فتنه
سختی دلست و بیتاب شدن او از معرفت الهی أَوْ يُصِيبَهُمْ یا برسد ایشانرا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت
أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه ملک او
و مالک همه اوست زیرا که خالق همه است قَدْ يَعْلَمُ بدرستی که میداند مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ آنچه شما ای مکلفان بر آنید از موافقت
و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان إِلَيْهِ
بسوی جزای او فَيُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بانچه کرده اند از عملهای بد و بران مکافات کند وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز بر وی مخفی نماند بیت انکس که بیافرید پیدا و نهان
چون نشناسد نهان و پیدا ایشان سورة الفرقان بسم الله الرحمن الرحیم ٥ تَبَارَكَ صاحب

لطف الاسرار از معانی که شراف در لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اند اول آنکه برکت از وست و این اشارت بکارسازی
و بنده نوازی حق است دوم آنکه بزرگی و برتریست و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سیم آنکه دائم ثابت
است و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لا یزال الَّذِي آنکه نَزَّلَ الْفُرْقَانَ فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده است
میان حق و باطل و حلال و حرام عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بندهٔ خود یعنی محمد صلی الله علیه و سلم لِيَكُونَ تا باشد بنده او لِلْعَالَمِينَ
مر آدمیان و پری را نَذِيرًا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل تمیز را در همه زمان ترساننده از موجبات سخط
ربانی الَّذِي لَهُ آنکس که مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بانفراد پس او را
رسد تصرف در آن وَلَمْ يَتَّخِذْ و فرا نگرفت وَلَدًا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است وَلَمْ يَكُن لَهُ و نیست
مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه و وثنیه گویند یعنی او را پادشاهی مستقل است که تمام مقام او
تواند بود یا شریکی که با او معاوضت تواند وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیز را از مواد مخصوصه بهیات مختلفه و اشکال
متنوعه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد آن چیز را تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که
از وی متوقعست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند کافران مِن دُونِهِ بجز خدای از بیرون کار آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ
خدایان که نیافرینند شَيْئًا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنست که ایشان آفریده شده اند
و هر مخلوقی محتاجست در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس بتانی که عبده ایشانرا میتراشند و بهر وجه که میخواهند
تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَلَا يَمْلِكُونَ و با وجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند لِأَنفُسِهِمْ برای
نفسهای خود ضَرًّا یا دفع ضرری وَلَا نَفْعًا و نه جذب نفعی یعنی نفع نفس خود میتوانند رسانید و نه زیانی از
خود باز میتوانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید وَلَا يَمْلِكُونَ و نمیتوانند اصنام باطله و قادر نیستند مَوْتًا بر میرانیدن
شیء وَلَا حَيَاةً و نه بر زنده کردن کسی را یا بر بقای حیوة او وَلَا نُشُورًا و نه بعث و حشر او تا نیاز خدای محیی و ممیت
و باعث باید وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند إِنْ هَٰذَا نیست این فرقان که محمد باآورده إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ مگر
دروغی که خود بر بافته است از وَأَعَانَهُ و یاری داده اند او را عَلَيْهِ بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ آخَرُونَ گروهی
دیگر چون جبر و یسار و عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی میخوانند و او بعبارت عرب بر ما القا میکند فَقَدْ
جَاءُوا پس بدرستی که آمده اند این قوم ظُلْمًا وَزُورًا بستم و دروغ یعنی بار بر نهادند که آن وی و بربستند بر این جمیع کلام
کفار باشد واضح آنست که این سخن حضرت خداوندست میتوانید که کفار در بت که میگویند قرآن دروغ است و بید قومی بر بافته
میشود آمدند بد بزرگی و ستم و بهتان وَقَالُوا و دیگر گفتند که کلام وی أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیانست که در کتابها
نوشته اند اكْتَتَبَهَا مینویساند از آنجه خود نمیتواند نوشت فَهِيَ پس آن نوشتها تُمْلَىٰ عَلَيْهِ املا کرده میشود
بروی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه یعنی دو طرف روز تا یاد روزانه از بر میخوانند تا یاد میکند چه خود نمیتواند

خوانده و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میکوید این وحی است قل بکو رد سخن ایشانرا که انزله الذی فرستاده است قرآنرا
آنکس که بی شبهه یعلم السر میداند پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمین بدان دلیل که این کلام مشتمل است
بر اخبار مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیکر آنکه همه فصحای شما از اتیان بمثله آن عاجزند چنین کلام جز از ملک
علام نشاید انه بدرستی که او کان غفورا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندکان میپوشد رحیما مهربان که
در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وقالوا و کفتند صنادید چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان مال هذا الرسول
چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم کفتند چه بوده است این کس را که دعوت رسالت میکند که مثل مردم دیکر یاکل الطعام
میخورد طعام و یمشی و میرود برای معیشت چون دیکران فی الاسواق در بازارها اکر دعوی درست باید که
حال او مخالف حال دیکران باشد ایشان طیب و تصرف در معیشت عکس ساختند از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمیز
رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب
افاده و استفاده است بحصول پیوندد بیت جنس باید تا در آمیزد بجنس * انس کی کیرد پری جز انس * الفت مرغ
کنند با تنی که او ملک بودی و اکر ملک نیست لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد الیه ملک بسوی او فرشته فیکون معه
تا باشد با وی نذیرا بیم کننده و یاری دهنده در انذار او یلقی الیه یا آنکه افکنده شود بدو کنز کنجی از آسمان تا بدان
مستظهر کشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود او تکون له یا باشد مر او را جنة یاکل منها بوستانی که بخورد از میوه وی حاصل
آن و بدان معایش وی بکذرد وقال الظالمون و کفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران از بی ایمانان که
مؤمنانرا کفتند ان تتبعون پیروی نمیکنید شما الا رجلا مسحورا مکر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی او را سحر کرده اند
و عقلش پوشیده شده و در تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر میدانند یعنی متابعت جادوی میکنید که شما را بسحر میفریبد انظر
در نکر ای محمد بدیده بصیرت تا به بینی که معاندان کیف ضربوا چکونه زدند لک الامثال برای تو مثلها را یعنی کفتند مفتنا
تا خوش و شبیه کردند بمسحور و بوصف مفتری و ملی علیه بستودند فضلوا پس کمراه شدند از طریقی که موصل است بطعن
انبیا بقول ایشان از ماسوی فلا یستطیعون سبیلا پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان بر آنچه میکویند تبارک
الذی بزرکی اوراست آنکسی که بخشنده ان شاء اکر خواهد جعل بسازد و بخشد لک ترا در دنیا خیرا
من ذلک بهتر از کنجی و بوستانی که ایشان میکویند و آنچه باشد جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از
زیر درختان آن جویها ویجعل لک و بدهد مر ترا در آن بوستانها قصورا کوشکهای عالی و کنبدهای رفیع در اسباب نزول
مذکور است که چون ملاء دار الندوه قریش حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراسته روضات
جنانست بدین آیه نازل شد و درجی از نور پیش آنحضرت نهاده و عرض کرد که پروردکار تو میکوید مفاتیح خزائن دنیا اینجاست انرا
بلیت تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نزد تو کرده ایم در آخرت هیچ کم کردد حضرت فرمود که ای

رضوان

رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست میدارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان کفت اصبت اصاب الله بک خیرا
علو همت آنحضرت بدین حد است که با وجود تنکدستی و احتیاج کوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند از اینجا لحظه باید نمود
که در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نکشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن
این آمد که ما زاغ البصر و ما طغی نظم روزی که امین جبرئیل آنرا * نهاد مهر چشم خرد را مهر ما زاغ * نظر چون بر کرفت از نقش کونین * قدم
زد در حریم قاب قوسین بل نه تهی دستی و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه کذبوا بالساعة تکذیب میکنند قیامت را
و داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعتست واعتدنا و آماده کرده ایم لمن کذب بالساعة برای کسی که تکذیب ساعت کند
سعیرا آتشی افروخته و کویند سعیر نام یکی است از نامهای دوزخ اذا رأتهم چون به بیند آتش ایشانرا یعنی منکران قیامت را آتش
دوزخ من مکان بعید از جای دور که صد ساله و بروایتی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سمعوا لها بشنوند مر آتش را تغیظا
آواز جوشیدن از خشم وزفیرا و بانکی چنانچه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی برآنند که این دیدن و غریدن زبانیه
بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ماخوذ از بود به بیند سپس ممکن است که حق سبحانه در آتش زندکی خلق کند که به بیند و
خشم کیرد و نعره زند واذا القوا و چون درانداخته شوند مر کافران منها از دوزخ مکانا ضیقا در جای تنک که موجب زیادتی
کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافر چنان تنک باشد که آهن بن نیزه بر نیزه و ایشان را در جایی تنک افکنند مقرنین
مقرون کرده دستهای ایشان بکردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با شیطان او ازجهت سلسله اشتین بهم یکبار بسته دعوا بخوانند
بخود هنالک در آن مقام ثبورا هلاکت یعنی شیون کنند بر خود بهلاک یا کویند یا ثبوراه و این کلمه کسی کوید که از روی
هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیکر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را که از حلل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حلة
از آتش در پوشانند و او آنرا بر پیشانی نهد و از پی میکشد و ذریة او از عقب او فریاد یا ثبوراه برکشیده میروند حق سبحانه فرماید
که لا تدعوا الیوم بخوانید امروز ثبورا واحدا یک ثبور را وادعوا و بخوانید ثبورا کثیرا ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید
بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت ثبوری واقع خواهد شد قل
بکو ایشانرا که بمذمت سرزنش بتو میکنند اذلک ایا کنج و بوستان دنیا خیر بهترست ام جنة الخلد التی یا آن بهشت جاویدی
که وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران از بد خوی در آنکه کانت هست در علم خدای لهم مر متقیانرا
بهشت جزاء پاداش بر اعمال ایشان و مصیرا و بازکشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لهم فیها مر ایشانراست در
بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفاء مؤمنانرا یارزوی ایشان از مرتبه کمل
نصیب نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود جویند یابند خالدین در حالتی که جاوید باشند در بهشت کان هست
دخول و خلود ایشان در جنت علی ربک بر پروردکار تو وعدا وعده مسئولا خواسته شده یعنی سزاوار آن که
از خدا درخواهند یا مؤمنان درخواسته اند که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواست میکنند که ربنا وادخلهم

جنات عدن التی وعدتهم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم وجمع سازیم ایشانرا یعنی خدای جمع کند مشرکانرا وَمَا يَعْبُدُونَ
وانچه را میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای عام است همه معبود انرا از ملک وعزیر وعیسی وگفته اند مراد اصنام اند که خدای
ایشانرا سخن آرد وخطاب سازد فَيَقُولُ پس گوید ءَأَنْتُمْ آیا شما أَضْلَلْتُمْ گمراه کردید عِبَادِي هَؤُلَاءِ بندگان
مرا این گروه أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ گم کردند راه را باختلال در نظر صحیح واعراض از قول مرشد نصیح قَالُوا گویند
بتان سُبْحَانَكَ پاکی تو تنها را پاکی یاد میکنیم ومنزه میدانیم از شریک وشبیه مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا نیست ما را وسزد وسزاوار نباشد أَنْ
نَتَّخِذَ انکه فرا گیریم کسی که ما را پرستد مِنْ دُونِكَ بجز تو یعنی ترا نپرستد مخصوص سخن انکه اینها که عبادت ترا دست بدارند
وما را پرستند ترسید مارا که بپلیدیم ایشانرا مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ ولیکن تو ایشانرا برخوردار کردانیدی وَآبَاءَهُمْ
وپدران ایشانرا باموال واولاد وعمر دراز وصحت بدن وسایر نعمتها حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ تا فراموش کردند انچه انبیا ایشانرا
بد الله دعوت میفرمودند وَكَانُوا وبودند در حکم ازلی تو قَوْمًا بُورًا گروهی هلاک شده یا تباه کننده پس حضرت عزت
نشانه بت پرستانرا مخاطب ساخته گوید فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شما را بِمَا تَقُولُونَ
بانچه میگفتید که شریک خدااند وایشان مرا از شریک منزه دانستند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نمیتوانند معبودان شما صَرْفًا
یکی دانیدن عذاب از شما وَلَا نَصْرًا ونه یاری کردن شما را بنجات وبعضی بتا میخوانند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب
مرا از خود دفع کردن ویکدیگر را یاری دادن وازعقوبت برهانیدن وَمَنْ يَظْلِمْ وهر که ستم کند یعنی شرک آورد مِنْكُمْ
از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيرًا عذابی بزرگ که آتش دوزخ است وخلود دران وَمَا أَرْسَلْنَا ونفرستادیم
قَبْلَكَ پیش از تو کسی را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مگر پیغمبرانی که ایشان لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ هرآینه میخورند طعام
خوردنی وَيَمْشُونَ ومیروند فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا وگردانیدیم بَعْضَكُمْ
بعضی از شما لِبَعْضٍ برای بعضی دیگر فِتْنَةً آزمایش چه آزمایش فقرا با غنیا وپیغمبران بامم ایشان امری بیهیچ
واعمی به بصیر خلاصه سخن انکه دنیا دار ابتلا وامتحانست پس از مخالفت احوال مردمان در وجهان نباشد وباید ازین
آزمایش ایشانرا تا اهل صبر وشکر از ارباب جزع وکفران ممتاز کردند آورده اند که ابوجهل وولید وایشان هرگاه بلال وعمار
وصهیب وسایر درویشان صحابه را میدیدند بایکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم تا همچو ایشان چیزی باشیم حق سبحانه این آیه
فرستاد ودرویشانرا مخاطب ساخته میفرماید که ما میآزمائیم تا ترتیب را برضیع وضیع را بشریف أَتَصْبِرُونَ آیا صبر میکنید بر
ابتلا یا جزع میآرید وَكَانَ رَبُّكَ وهست پروردگار تو بَصِيرًا بینا بصبر کننده وجزع نماینده الجزء
التاسع عشر من اجزاء الثلثين وَقَالَ الَّذِينَ وگفتند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر ونشر
اند یا نمیترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ بر ما
فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد صلی الله أَوْ نَرَى رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم آشکارا رب وپروردگار ما را تا با ما سخن گوید

۱۹ الجزء التاسع عشر

دیم

وتصدیق

۳۰۳

وبتصدیق وی واتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا بخدای که بزرگی کردند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند وجرأت
نمودند در بین حکم وَعَتَوْا ودر گذشتند از اندازه عُتُوًّا كَبِيرًا در گذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراح
رویة ملائکه ولقای خدا کردند وایشان اندوهناک شوند يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ روزی که ببینند فرشتگانرا وان روز مرگ
باشد یا روز حشر لَا بُشْرَى هیچ مژده نیست يَوْمَئِذٍ آنروز لِلْمُجْرِمِينَ مر کافرانرا اهل مکه دو چیز طلبیدند لقا ملائکه
ودیدار خدای حق سبحانه خبر داد که ملائکه ببینند ووعید البشری شنوند وَيَقُولُونَ وگویند ملائکه مر ایشانرا لقای خدای بر شما
حِجْرًا مَحْجُورًا حرام وبازداشته شده است وگویند این قول کفارست چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند
بجای از لقای ایشان دریاد آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی که از وی ترسیدندی میگفتند حجرا محجورا تا از شر او
ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاص خواهند یافت وَقَدِمْنَا وقصد کنیم إِلَى
مَا عَمِلُوا بسوی انچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کردار که در صورت نیکو نماید چون صله رحم ومهمان داری
اطعام کردن مسکین واطعام یتیمان واکرام یتیمان وفریاد رسی مظلومان وامثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم آن عمل را هَبَاءً
مَنْثُورًا چیزی پراکنده که در هوا با غبار منتشر ویا خاکستر بباد برداده یعنی حبط ساختیم عملهای ایشانرا زیراکه
شرط قبول این اعمال ایمانست وایشانرا نبوده أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت يَوْمَئِذٍ امروز یعنی قیامت خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا
بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ونیکوترست
از جهت مکان استراحت است زیراکه در بهشت خواب نباشد وَيَوْمَ ویاد کن روزی را که دران تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشکافد
آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابری سفید که بالای هفت طبقه آسمانست وغلظ او برابر همه سموات است واو کل تربت است همه
آسمانها وحق سبحانه امروز انرا بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افکند وبهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته گردد
وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ وفرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بزمین تَنْزِيلًا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد
ودر موضع آمده که ملائکه هفت صف بکرد عالم درآیند وگویند با بمعنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام ودر رشود تا غمام فرود
آید وانان غمامیست که حق سبحانه فرمود که فی ظلل من الغمام ودر معنی الحاء آورده که این غمامیست که ظله بنی اسرائیل بوده در تیه
الْمُلْكُ پادشاهی يَوْمَئِذٍ دران روز الْحَقُّ ثابت است لِلرَّحْمَنِ مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان طعن دعوی
انا الملک دربسته باشند وَكَانَ وباشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی بر کافران عَسِيرًا دشوار از شدت
اهوال وَيَوْمَ ویاد کن روزی را که از غایت حسرت يَعَضُّ الظَّالِمُ بخاید ظالم عَلَى يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی بدندان میکزد
دست را چنانچه متحیران میکنند مراد جنس ظالم است وگفته اند عقبة بن ابی معیط از سفری باز آمده مردمانرا ضیافت میکرد
چون حضرت سید ابرار را صلی الله علیه وسلم طلبید وبرد آنحضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان
راند واین سخن بابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده بشد وچه آمد وگفت مگر از دین برگشته که سخن محمد میشنوی وکلمه

میکوید کفت من اما عادت داشتم که مهمانان طعام ما خورده بیرون روند ابی کفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بروی نه افکنی عقبه
بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد وآنحضرت در دار الندوة در سجده بود وآب دهن حرام بروی دلارای وی کرد و در ترجمه آمده است
که وی آورده که آب دهن او دو شعله آتش جانب سوی او کشت وبدان حضرت نرسیده بروی وی باز کردید و هر دو کس دانه ریش
بسوخت وتا زنده بود که آن داغ با سیمرد القصه حضرت کفت ای عقبه ترا بینم که بیرون مکه نبینم مگر که سر ترا بشمشیر بردارم ودر غزوه
بدر بحکم حضرت رسالت پناهی بقتل او صادر شد وبدست مرتضی علی رضی الله عنه کشته کشت و این آیه در شان وی فرود آمد یعنی نش
انکه آن ظالم روز قیامت بسیار بخاید سر انکشت ندامت صاحب احقاف آورده که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق
وحق سبحانه دیگر باره دست وی را برویاند دیگر بار بخاید وچنین باشد ابد یقول میکوید یا لیتنی اتخذت کاشکی فرا کرفتمی
مع الرسول یعنی با پیغمبر سبیلا ط راهی که روی فرا کرفته که راه نجات آنست یا ویلتی ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا
نکرفتمی فلانا یعنی ابی را خلیلا ط دوست ولقد اضلنی بدرستی که کمراه کرد مرا و باز داشت عن الذکر
از یاد کرد خدای یعنی کلمه شهادت یا موعظت پیغمبر بعد اذ جاءنی بعد از انکه آمده بود بمن وکان الشیطان وهست دیو دور
از رحمت یعنی دوست کمراه کننده که شیطان الانس است للانسان مرادمی را خذولا فرو کذارنده یا ابلیس وسوسه
می کند ادمیان را بمتابعت خدای با رسول رجوع در دام هلاک انداخته تمرد میکند او را و نفع نمیرساند بلکه از و تبرا میکند وقال الرسول
وکفت رسول یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در دنیا یا کوید در آخرت یا رب ای آفریدکار من ان قومی اتخذوا
بدرستی که قوم من کرفتند وساختند هذا القرآن این قرآن را مهجورا ط متروک بعد بان یاقوت کذاشته که بدو ایمان نمی آرند
واز استماع او اعراض میکنند وکذلک وهمچنین که این کفره را دشمن تو کرده ایم جعلنا لکل نبی کرده ایم وهر پیغمبری را ساختیم
مر هر پیغمبری را عدوا من المجرمین ط دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را وایشان صبر میکردند تو نیز
صبر فرمای وکفی بربک وبسنده است پروردگار تو هادیا راه نماینده بر اعلی مقامات شکیبائی ونصیرا ط ویاری دهنده بر دشمنان
وقال الذین کفروا وکفتند آنانکه کافر شدند از یهود ونصاری یا مشرکان عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده نمی شود علیه
القرآن بر محمد قرآن جملة واحدة ط جمله یکبار یعنی یکبار چنانچه توریة وانجیل کذلک همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت تا
ثابت کردانیم وقوت دهیم به باتصال وحی در حد تحقیق فؤادک دل ترا بتتبع وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن کردانیم ورتلناه
وبر تو خواندیم قرآن را یعنی ارتبه ترتیلا ط خواندنی بمهلت و تانی بی انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصل
نداشت چه اعجاز قرآن بآنکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود ودر تفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی وداود وعیسی
علی نبینا وعلیه السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خواننده و نویسنده بودند آنحضرت امی بود اگر کتاب او یکبار نازل شدی
حفظ آن مشکل بودی ودیگر بتقلب آن سبب وقایع محتمل مزید بصیرت میشد و سبب زیادتی خوض در معنی آن ودیگر آنکه بهر نجمی که فرو
می آید تحدی میشود واعجاز قرآن وعجز ایشان ظاهر میکشت ودیگر نزول جبرئیل علیه السلام آنا فانا موجب تسلی خاطر آنحضرت میشد

ودیگر

ودیگر در قرآن ناسخ ومنسوخ هست ونمیتوان ناسخ متاخر از منسوخ باید واجتماع هر دو در آن واحد نشاید ودیگر انکه قرآن مشتملست بر سوال
اکثر له واجوبه وجواب در عقب سؤال آید ولا یاتونک بمثل ونمی ارند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت وطعن کتاب
تو سخنی نیکو بند الا جئناک بالحق مگر می آریم برای تو جواب راست ودرست که بس جای سائل وتدلی آنرا باطل کند واحسن تفسیرا ط
ومی آریم آن چیز را که نیکوتر است از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر کرده میشوند علی وجوههم بر رویهای خود یعنی
روی بر زمین نهاده میروند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک آن کروه شر مکانا بد ترند از روی مکان
یعنی مکان ایشان بد ترست از مکان مؤمنان که در دنیا داشتند و ایشان طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا و
اضل سبیلا ط وکج ترند از صواب ترند از جهت راه چه راه ایشان منتهی آتش دوزخ است ولقد آتینا وهر آینه ما
دادیم موسی الکتاب موسی را علیه السلام توریة را بعد از غرقه شدن فرعون وجعلنا وکردانیدیم پیش از آن معه
با او اخاه هرون برادرش هارون را وزیرا یاری دهنده در دعوت واعلاء کلمه فقلنا اذهبا پس کفتیم بروید
الی القوم بسوی کروه قبط یعنی فرعون واهل او الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا ط اینهای ما را آیات
حکم ما رفتند وان قوم را بحق دعوت کردند وایشان ابا واستکبار نمودند فدمرناهم پس هلاک کردیم ایشان را ونیست کردانیدیم
تدمیرا ط هلاک کردنی ونیست کردانیدنی باغراق در دریای قلزم وقوم نوح وکروه نوح را علیه السلام لما کذبوا الرسل
انهنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح وانانکه پیش از وی بودند چون شیث وادریس علیهم السلام یا همین تکذیب نوح کردند
وتکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعث رسل را انکار نمودند اغرقناهم غرقه ساختیم ایشان را بطوفان
عذاب وجعلناهم وکردانیدیم قصه ایشان را للناس برای مردمان آیة ط نشانه تا از آن عبرت کیرند واعتدنا
وآماده کردیم للظالمین برای ستمکاران عذابا الیما ط عذابی دردناک وعادا وهلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود
علیه السلام وثمودا وکروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام واصحاب الرس واصحاب الرس را ورس نام چاهی است بیمامه
یا آن ربچاهی یا انطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را بدروی کشتند یا چشمه وخلستانی بوده از آن بنی اسد یا همان
اخدود است که در سوره بروج مذکور اخدود شده وکویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن واصحاب رس جمعی از بقایای
ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند ودر بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل کودک او را بلخی زدند وعذاب
بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علی نبینا وعلیه السلام بدیشان آمد وتکذیب وی نمودند وبر زبر حوالی
چاهی که داشتند جمع شده بایذای شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناگاه آن چاه در هم افتاد وهمه ایشان با منازل ومواشی بزمین
فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند وآنرا شاه درخت نام نهاده میپرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب
علیهما السلام بدیشان مبعوث شد واو را تکذیب نموده بکشتند ودر چاهی افکندند ابری سیاه برای ایشان سایه افکند واو عنا
بیرون آمد همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصه ایشان بکذشت واصح آنست که اصحاب حنظلة بن صفوان اند علی نبینا

وعلیه السلام و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که اجنحهٔ او بجمیع الوان ملون بودی
بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر هر کوهی که او را مرغی یافتی کشتی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی ایشانرا در
ربودی و بدین جهت او را مُغرِب لقب کرده بودند یعنی دور برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ
از میان ایشان ببرده و ایشان شکایت پیش پیغمبر آورده شرط کردند که اگر شر او مکفی کرد ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا
این مرغ را بگیر و نسل او ببریده گردان دعای پیغمبر باجابت رسیده آن مرغ غایب شده و دیگر اثری و خبری پدید نیامد و جز نام او
نشانی نماند و در جهان نایاب بود و مثل زدند کما قیل **بیت** مشوخ شد مروت و معدوم شد وفا وز هر دو نام ماند چو عنقا
کیمیا و صاحب لمعات انتی نشانی عشق برین وجه نشان میدهد **بیت** عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست عنقاء مغربم که نشانم پدید
نیست القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده حنظله را شهید کردند و خدای فرمود که اصحاب رس را هلاک
کردیم **وَقُرُونًا** و اهل قرنها که بودند **بَيْنَ ذَٰلِكَ** میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس **كَثِيرًا** قرنهای بسیار که جز خدای
نشناسد اندازهٔ ایشانرا **وَكُلًّا** و هر یک از ایشانرا **ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ** زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای
پیشینیان با ایشان و خبر کردیم ایشانرا بحجت که ایشان بپیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم
وَكُلًّا و همه را **تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا** نیست کردیم نیست کردنی **وَلَقَدْ أَتَوْا** و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش **عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ**
برای دیهی که باران ریخته شد بر او **مَطَرَ السَّوْءِ** باران بد یعنی سنگ باران مراد آن دیه سدوم که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و
لوط علی نبینا و علیه السلام در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ باران بر اهل آن و کفار قریش بر آن دیار میگذشتند **أَفَلَمْ يَكُونُوا**
آیا نبودند که در سفر و عود **يَرَوْنَهَا** دیدندی آنرا بدیدهای خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی **بَلْ كَانُوا** نه دانسته که نبودند
بلکه هستند که از روی کفر **لَا يَرْجُونَ** امید نمیدارند **نُشُورًا** برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند **وَإِذَا رَأَوْكَ** و چون ببینند ترا
إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرانگیرند **إِلَّا هُزُوًا** مگر سخریه یعنی کسی که باوی استهزا کنند و از روی تهکم میگویند **أَهَٰذَا الَّذِي** آیا این کس آنست
که او را **بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا** برانگیخته خدای و فرستاده بپیغمبری **إِنْ كَادَ** بدرستی که نزدیک بود که او بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوی
و اظهار دلایل بر مدعای خود **لَيُضِلُّنَا** گمراه کند و باز دارد ما را **عَنْ آلِهَتِنَا** از پرستش خدایان ما **لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا** اگر نه آن
بودندی که ما صبر کردیم **عَلَيْهَا** بر عبادت ایشان حضرت عزت در جواب ایشان فرمود که **وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** و زود باشد که بدانند **حِينَ**
يَرَوْنَ الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان **مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا** کیست گمراه تر از جهت راه یعنی بر ضلال اهل
آنست آید بدانکه مشرکان سنگی یا طلائی یا چوبی را میپرستیدند چون سنگی نیکوتر یا طلا و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته
بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود که **أَرَأَيْتَ** آیا دیدی **مَنِ اتَّخَذَ** کسی را که فرا گرفت **إِلَٰهَهُ هَوَاهُ** هوای خود را خدای
خود یعنی آنرا که خود میپسندد تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای
چیزی بدل دوست دارد و بدو و بان ماند و او را پرستد در حقیقت هوای خود را میپرستد نه بر آنکه هوای او را بمحبت غیر خدای

میدارد

میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه
از امتزاج آنان با یکدیگر ذراری وجود گرفت از وصلت ایشان بام هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافته
جمله اوصاف ذمیمه که باز دنیا را بود و جمعی از نشانهای ابلیس درو مندرج یافتند سموم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان
مختلفه همه از نتایج او ظهور می یابد **بیت** غباری که خیزد میان ره اوست حجابی که هر کس ببیند اوست قوت علیه او را
حدیث که ابغض اله عبد فی الارض الهوی در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرایت من اتخذ
الهه هواه گوئی که اصل هواست و الهه باطله همه فرع اویند و از نجات که مخالفت هوا سبب وصول بجنة المأوی است **بیت**
سر ز هوا تافتن از سروریست ترک هوا قوت پیغمبریست **أَفَأَنْتَ تَكُونُ** آیا باشی تو **عَلَيْهِ** بر آنکس که هوا را خدای خود
ساخته **وَكِيلًا** نگاهبانی که او را از آن منع کنی این کلمه منسوخ است بآیهٔ قتال **أَمْ تَحْسَبُ** بلکه گمان میبری **أَنَّ أَكْثَرَهُمْ** آنکه بسیاری
از مشرکان **يَسْمَعُونَ** میشنوند بگوش هوش **أَوْ يَعْقِلُونَ** یا تعقل میکنند بدل مر دلایل توحید را نیند اکثر عاقل معاندند و آنها که ایمان
خواستند آورد خارجند **إِنْ هُمْ** نیستند ایشان **إِلَّا كَالْأَنْعَامِ** مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در دلایل
قدرت ملک علام **بَلْ هُمْ** بلکه ایشان **أَضَلُّ سَبِيلًا** گمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد منعم خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار
خود ابای نمایند و دیگر چهارپایان طالب آنچه ایشانرا سود دارد و مجتنب از آنچه ایشانرا ضرر رساند و مشرکان از ثوابی که
اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب اشد مضارست میآویزند **أَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی و نظر نمیکنی **إِلَىٰ رَبِّكَ** بصنع
پروردگار خود که از عجب قدرت **كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ** چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب و زمان آن ظل خوش
از منة است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انتشار نور بصر است و شعاع شمس سخت و مفرق نور باصره و در آن ظل هر دو
منتفی است و لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود **وَلَوْ شَاءَ** و اگر خواستی خدای **لَجَعَلَهُ** هر آینه گردانیدی آن سایه را **سَاكِنًا**
ثابت و دائم یافته بر یک منوال **ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ** پس گردانیدیم آفتاب را **عَلَيْهِ** بر شناختن سایه **دَلِيلًا** راه نمای چه سایه
جز با آفتاب شناخته نشود **ثُمَّ قَبَضْنَاهُ** پس فرا گرفتیم سایه را **إِلَيْنَا** بسوی خود **قَبْضًا يَسِيرًا** فرا گرفتن آسان یعنی اندک
اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر بیکبار منقبض شدی مصالح مردمان که بسایه وابسته
است معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل شب است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضنا راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب بسط سایه
زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آنرا دوامی نداد بلکه آفتاب طالع ساخته دلیل شناخت او کرد اینکه تبین الاشیاء باضدادها و اوقات
بعد را دایم نساخت بلکه آن دلیل که شمس است قبض کرد باولی تا باز شب در آمد و این روز نما براجعت آرامش و آرایش خلق معین
کرداند در بعض التفاسیر آورده که مد ظل اشارت بزمان فترت است که مردم در ظل حیرت بودند و شمس نبوت اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه
الصلوة و السلام از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بی وقتی آگاهی نرسیدندی **نظم** گر نه
خورشید جمال بارکستی پرتوی از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون صاحب کشف الاسرار گوید این آیه از روی ظاهر بیعی سطح

است صلی الله علیه وسلم و بنیم اهل حقیقت اشارتست بقرب وکرامت وی لمابیان مبین آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در
سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند وسایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را مد داد
تا همه لشکر اسلام در آن سایه بیاسودند واین آیه نازل شد ونشان خصوصیت وقربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را
علی نبینا وعلیه السلام بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد واین حضرت را بی طلب فرمود که الم تر الی ربک ودر مثنوی تکرار دیگر جهت
خواهی ع فرق است میان آنکه یارش در بر وآنکه تاش بسلی چشمان مفتوح میشود که مد ظل بسط ظلال نوال نعمت است بر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم وآفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن وقبض اشارتست بسقوط رسوم ووسایط در لمعات مذکور
است که چون آفتاب محبت آن حرف عیب بتافت محبوب مرا بدید وسایه خود بر صحرای نظر کشید انا عین را کفت ع اصغر بقدری
بسوی ما ای نکتی الم تر الی ربک کیف مد الظل ودر امتداد او مرا نمی بینی ع کز خانه یک خدای مانده همه چیز قل کل یعمل علی شاکلته و
اعتبار تکی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود ولو شاء لجعله ساکنا واثر آفتاب احدیت ما از مطلع عزت بتابد از سایه
اثری ناند چه هر سایه که هست سایه آفتابش شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در کشد نظم روی معراج همه بر فش
خورشید کرفته نتواند نشی سایه بآن همراه شد دقایق حقایق این آیه بعبارت مطالعه بعنی ازانه حواله بجواهر التفسیر میرود و صحت
الله المعونة والمدد وهو الذی جعل واو آنکست که ساخت لکم اللیل برای شما شب را لباسا پوششی تا در وی آرام میکیرید
والنوم سباتا وخواب را راحتی تا بدان آسایشی یابید وجعل النهار وکردانید روز را نشورا برای برخاستن ودر طلب
معیشت پراکنده شدن وکفته اند نوم مشابه موت است ونشر که برانگیخته شدن باشد از خواب مانند بعث اموات بعد از مرگ در
حکم لقمان علیه السلام مذکور است که کما تنام تموت کذلک تموت وتنشر وهو الذی ارسل الریاح واو آنکست که فرستاد بادها را
بشرا بشارت دهندکان بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع
مطر در طوفان آن وانزلنا وفرو فرستادیم من السماء از ابر یا آسمان ماء طهورا آبی پاک پاک کننده لنحیی به تا زنده کنیم
بان آب بلدة میتا شهری مرده را یعنی موضعی که در وی نشست سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک وافسرده کشته ونسقیه و
بیاشامانیم آن آب مما خلقنا از آنچه آفریدیم انعاما چهارپایان واناسی کثیرا ومردمان فراوان را از اهل بوادی جهت
ارباب تری ومدانت طالهتاق ومنابع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند ولقد صرفناه وبدرستی که مکرر کردانیدیم
باران را بینهم میان مردمان در بلاد از غنطه واوقات متنابره بصفتهای متفاوت یعنی نیرنگ قطره وسیختی ریزه یا تکرار کردیم
سخن این باران را در قرآن لیذکروا تا یاد کنند قدرت ما را وتفکر کنند در آن نعمت وشکر او بجای آرند فابی اکثر الناس پس سرباز
زدند بیشتر مردمان وقبول نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی وکفران نعمت را ولو شئنا واگر خواهیم لبعثنا هر اینه برانگیختیم
فی کل قریة در هر دیهی ومجتمعی نذیرا پیغمبری بیم کننده یا بعث تعلیم شان وعلوکان نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه
مسلمانان ومردمان مارو نقابات مبعوث ساختیم فلا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافران را که ترا بت اباد دعوت میکنند وجاهد

هم وجهاد کن با ایشان به بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعات ایشان جهادا کبیرا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت
وبیان وهو الذی واوست آنکی که جلیت نامه مرج البحرین بهم کذاشت دو دریا را یعنی بجاور وملاصق هم ساخت بی آنکه
بهم آمیزند هذا عذب فرات این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وهذا ملح اجاج وآن دیگر شور بتلخی زننده یعنی بحر فارس وروم
وجعل وساخت بینهما میان این دو دریا برزخا حاجزی ومانعی از قدرت وحجرا محجورا وحدی تقریر یافته اند
حرام ونارواکه یکی بر دیگری غلبه کند در لباب کوید عذب فرات چون نهرهای بزرگ است چون نیل وجیحون ودجله وجیحون
وملح اجاج مانند دریا هاست وبرزخ میان ایشان بیابانها وشهرهاکه واقع است محققان برآنند که بحرین خوف ورجاست که در
دل مؤمنست هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا وبرزخ حمایت الهی وعنایت نامتناهی
وهو الذی خلق واوست آنکی که بیافرید من الماء بشرا از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد واین جزوی
است از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فجعله پس کردانید او را نسبا وصهرا خداوند نژاد وپیوند یعنی انسان را دو قسم
کردانید که یک نسبت نسب بدیشان برد واناث که مصاهرت با ایشان وجود کیرد وکفته اند نسب آنست که نکاح او روا نبود وصهر آنکه مناکحه
با او حلال باشد وکان ربک وهست آفریدکار تو قدیرا توانا بر آفریدن بنین وبنات ویعبدون ومیپرستند مشرکان من
دون الله بجز خدای ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع رساند چون پرستش او کنند ولا یضرهم وزیان نکند اگر او را نه پرستند
مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وکان الکافر وهست ناکرویده علی ربه با نافرمانی پروردکار خود
ظهیرا همیشه شیطان ومعاون او وما ارسلناک ونفرستادیم ترا بکافه خلق الا مبشرا مگر مژده دهنده مؤمنان بثوبه
الهی ونذیرا وبیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قل ما اسئلکم بگو نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت من اجر هیچ
مزدی الا من شاء مگر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ آنکه فرا کیرد الی ربه بسوی رضای وقرب پروردکار خود سبیلا
راهی یعنی مزد من ایمان وطاعت مؤمنانست تا بیلکه مرا بدان عند الله اجری مقررست وثابت شده که هر پیغمبری را برابر عباد و
صلحاء امت او ثواب خواهد بود وتوکل وتوکل کن در استیفاء اجر خود علی الحی الذی بر آن زنده که هرگز لا یموت نمیرد
که متوکل بر زندکان دیگر بموت ایشان ضایع وبی بهره ماند وسبح بحمده وبپاکی یاد کن خدا را از صفات نقصان در حالتی که شاکر
باشی بر وی باوصاف کمال وکفی به وبسنده است خدای بذنوب عباده بکناهای پوشیده وآشکارا بندکان خود خبیرا دانا
ومطلع برآنها الذی آن خداوندی که بیافرید خلق السموات والارض آسمانها وزمینها را وما بینهما وآنچه در میان
ایشانست از ارکان ومولید فی ستة ایام در مقدار شش شبانه روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد امر او علی العرش
بر عرش مجید که بزرکترین مخلوقاتست الرحمن اوست بزرک بخشاینده فاسئل به پس بپرس از ذات وصفات او
یا بمعنی عن است چنانچه سال سایل بعذاب واقع خبیرا دانائی را یا سوال کن از خلق واستوا کسی را که دانا بود بآن واذا قیل وچون
کفته شود لهم اسجدوا مر مشرکان را که سجده کنید للرحمن مر خدای بخشاینده را قالوا وما الرحمن کویند کیست رحمن

یعنی اسمی است که مسمی او را نمی شناسیم چه کافران قریش اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن
را نمی دانیم أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آن چیزی را که میفرمائی ما را بسجده او وَزَادَهُمْ و زیاده میکند ذکر رحمن
یا امر بسجده او مر کافران را نُفُورًا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده حتم است بقول امام اعظم و سنت بقول امام
شافعی رحمهما الله تعالی و در فتوحات این را سجده نفور و انکار میگویند و میفرماید که چون مومن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز
گردد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز نیز توان گفت تَبَارَكَ الَّذِي بزرگست آن خدای که بیافرید بر کمال جَعَلَ فِي السَّمَاءِ
بیافرید در آسمان بُرُوجًا برجهای دوازده گانه را یا قصرهای که حقیقت آن جز او نداند وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آسمان
یا برج سِرَاجًا چراغی را که آفتاب است وَقَمَرًا مُنِيرًا و ماهی روشن یا روشنی بخشنده را وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه
کن حکمت تام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ کرد آفرید شب و روز را خِلْفَةً خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال
یا خلف یکدیگر در ذهاب و مجیء و این کردانیدن دلیلی است لِمَنْ أَرَادَ مر آنکسی را که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدائع
قدرت و صنائع فطرت را در ایجاد لیل و نهار أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یا خواهد سپاس داری و شکر گذاری بر نعمتهای حضرت باری
که تعاقب شب و روز از آن جمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ و بندگان پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص و
تفضیل در تصور آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب او بند و این بندگان الَّذِينَ
يَمْشُونَ آنانند که میروند عَلَى الْأَرْضِ بر زمین هَوْنًا از روی تواضع با سکینه و وقار میروند نزد یاران و نیکوکاران
وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان و سخنی بی ادبانه در لنکنند قَالُوا گویند ایشان در جواب
سَلَامًا قولی با سلامت یعنی سخن گویند که در آن سالم باشند از مآثم ترک تعرض سفاهت و اعراض از جدال و مکالمه ایشان
کما قال المحقق الرومی نظم اگر گویند زراق است و سالوس بگو هستم دو صد چندان مپوس وگر از خشم دشنامی دهندت دعا کن
خوش دل و خندان مپوس و چون از معامله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیه دیگر خبر
میدهد که وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ و آنانکه شب می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در روی نی دیگر
مراد سجده و قیام تمام است وَقِيَامًا و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اوصاف خشوع روز و خضوع شب وَ
الَّذِينَ يَقُولُونَ میگویند از بیم تقصیر رَبَّنَا اصْرِفْ ای پروردگار ما بگردان عَنَّا از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ
را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا هست دائم و لازم یعنی جاوید است إِنَّهَا بتحقیق دوزخ سَاءَتْ
مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهی است وَمُقَامًا و بد جای بودنی وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف
ننمودند و از حد نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از تحف
باز نداشتند وَكَانَ و بود انفاق ایشان بَيْنَ ذَٰلِكَ میان اسراف و اقتار قَوَامًا راست ایستاده یعنی طریقه اعتدال مرعی
داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند بیت وسط را مکن هرگز از کف رها که خیر الامور است اوساطها آورده اند

که بعضی از مشرکان بجناب رسالت مآب آمده گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم و خون بناحق بسیار کرده ایم و زنا بغیر از ما صدور یافته
اگر این خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی آمرزگار گناهان در میگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیه آمد وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و عباد الرحمن
آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای یعنی إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ
اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل آن نفس یعنی نفس مومن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بموجبات قتل آن زنا و قتل ناحق
و سعی در ترهیب بفساد وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند
که از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه همتا گوئی خدا را و حال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام
گناه فرمود که آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خود
پس تصدیق قول پیغمبر را صلی الله علیه و سلم این آیه آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند و قتل بناحق و زنا نکنند وَمَنْ يَفْعَلْ و
هر که بکند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از کبائر يَلْقَ برسد أَثَامًا بجزای کار بد خود گفته اند اثام وادی است در دوزخ که
ینابیع نمایند دلها عقوبت خواهند کرد یا جزیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا اثام وهی در چاه هست
در دوزخ برای عذاب چه مقرر يُضَاعَفْ دو تو کرده شود لَهُ الْعَذَابُ مر کننده این کارها را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستخیز وَيَخْلُدْ و جاوید ماند فِيهِ در عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکسی
که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل میکند خدای سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ گناهان ایشان را به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه
محو میکند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت یا توفیق دهد اولیا صنادید اعمال ما
سلف یا در دنیا بدل کند کفر اولیا یا ایمان در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا
آمرزنده گناه را بتوبه رَحِيمًا مهربان بر ایشان با ثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی
مراد غیر شرک و قتل و زنا است یعنی هر که از معاصی دیگر نیز عذرانها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل
ستوده یعنی تلافی مافات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستی که او باز میگردد إِلَى اللَّهِ بثواب خدای مَتَابًا بازگشتنی با رجوع
میکند بحق رجوع وَالَّذِينَ و بندگان حق آنانند که لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا بیازیگاه ایشان
یا بمجلس غنا یا بصحبت مفسدان یا گواهی دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا و چون بگذرند بِاللَّغْوِ بچیزی ناپسند مَرُّوا كِرَامًا
بگذرند بردبارانه و بی هیچ کارانه یا نهی کنند کار آن از آن وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا و آنانند که چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای
پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا در نیفتادند بر آن یعنی نه ایستادند تقلید استماع آن صما کر کرات
کر نشوند اسرار آن را وَعُمْيَانًا و نه کوران که نه بینند انوار آن بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آن دیدند
حاصل آنکه آیات الهی تعالی نیز بیند وَالَّذِينَ يَقُولُونَ و آنانند که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش ما را مِنْ

أَزْوَاجِنَا ـ از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا و فرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسی که روشن دیدها بود مراد اهالی و اولاد صالح اند که چون
مؤمن اهل و ولد خود را صالح و پاک بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد وَاجْعَلْنَا و گردان ما را لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا پیشوای
پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم أُولَئِكَ آن گروه که مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ
پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلند ترین موضعی در آن و گفته اند غرفه اسمی از اسماء بهشت است و در فصول عبد الوهاب
آورده که کوشکها ست بر چهار قائمه نهاده از زبرجد و لؤلؤ و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوا با آنچه
صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذا کفار و ترک مستلذات با بذل و احتیاج با اداء فرائض وَيُلَقَّوْنَ و بیبینند یعنی بیابند
یلقون خوانند بتشدید و بر صیغه مجهول یعنی عطا داده شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً زندگانی باقی وَسَلَامًا و سلامت
از آفات یا دعای زندگی و سلامت شنوند یا ملائکه بریشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام از خدای شنوند
یا ملائکه بریشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام از خدای شنوند خَالِدِينَ در حالتی که جاوید باشند
فِيهَا در غرفه یا بهشت یعنی نمیرند و بیرون نروند از جنت حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهی است بهشت وَمُقَامًا
جای بودن قُلْ بگو ای محمد مر کیان را مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای
لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را که شرف انسان بشناخت و عبادت فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس
بدرستی که شما تکذیب کردید مر او را و تقصیر کردید در عبادت فَسَوْفَ يَكُونُ پس زود باشد تکذیب شما لِزَامًا ملازم شما
که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب شما تا فنی که شما را بدو رنج رساند و لغا ملازم شما بود و گفته اند قتل روز
ربع
بدر است والله اعلم سورة الشعراء بسم الله الرحمن الرحیم طسم در معارف از قتاده رحمه الله
علیه نقل میکند که حروف مقطعه اسمای قرآنند و احداد از ابن عباس آورده که این حروف ذکر قرآنی آید و گویند اسمی است از اسماء الهی
یا هر حرف اشارتست باسمی چنانکه طسم طا طاهر و سین سامع و میم مجید و گفته اند [illegible] و میم محمد صلی الله علیه وسلم
و در بحر آورده که طا اشارت بطیران مرغان هوای وحدتست که طالب ندبالله و سین عبارت از سیر روندگان طریق معرفت
که سایرند الی الله و میم ایمای میکند بمشی سالکان بسبیل عبودیت که میروند سوی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان و سرور
منتهیان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی و سناء جبروت ابدی
و مجد جلال سرمدی جواب قسم آنکه تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب هویدا است یعنی قرآن که روشن است
احکام حلال و حرام او یا مبین یعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن حق و باطل را اظهار میکند و مقدمات هدایه و نتایج ضلالت
را آشکارا میسازد و چون قریش ایمنین کتاب را تکذیب کرده ایمان نیاوردند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایمان ایشان
بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک وی شاق آمد و حق سبحانه بجهت تسلیه دل مقدس وی آیة فرستاد که لَعَلَّكَ
مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ هلاک کننده و کشنده نفس خود را أَلَّا يَكُونُوا ـ بآنکه نمی شوند ایشان مُؤْمِنِينَ گروندگان

بقرآن

بقرآن إِنْ نَشَأْ اگر ما خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم بریشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان آيَةً نشانه از آیات قیامت یا بلیه از بلاها
قاهر و قامع فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان ایشان شوند لَهَا مر آن آیه را خَاضِعِينَ
فروتنان و انقیاد کنان وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمی آید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ موعظه مِنَ الرَّحْمَنِ از خدای بخشاینده مُحْدَثٍ نو فرستاده
بوحی یعنی هیچ سورة از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری إِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهُ مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان فَقَدْ كَذَّبُوا پس
بدرستی که تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصرند فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا روز قیامت
بعث یا روز بدر أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و باور نمیداشتند و بعد از
اتیان که آن اخبار پشیمانی نفع ندهد نظم امروز بدان سعی خویش که فردا داری و پشیمان شوی و سود ندارد أَوَلَمْ يَرَوْا
آیا نمی نگرند مکذبان و نظاره نمیکنند إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا چند برویانیدیم فِيهَا در وی بعد از
مردگی و افسردگی او مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی گیاه كَرِيمٍ نیکو و پسندیده و بسیار نفع إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در رویانیدن
لَآيَةً هر آینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مُؤْمِنِينَ
گروندگان با وجود مشاهده چنین علامتها وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و توانا بانزال بلا
بر کافران الرَّحِيمُ مهربان ببسط بساط عطایا برای مؤمنان وَإِذْ نَادَى و یاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّكَ مُوسَى پروردگار تو موسی را
أَنِ ائْتِ که بیا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ بگروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی گروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل
بجور و بگو ایشان را أَلَا يَتَّقُونَ آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قَالَ
رَبِّ گفت موسی که ای پروردگار من إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ از آنکه مرا تکذیب کنند در رسالت مرا
باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ و نگشاید لِسَانِي زبان من و عقده یعنی بستگی
زبان که دارد زیاده گردد این سخن قبل از زوال حبسه بوده و پیش از دعا در ازاله آن فَأَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را
إِلَى هَارُونَ بسوی هارون برادر من و او را شریک من گردان در رساله تا باعانت او نزد فرعونیان روم وَلَهُمْ عَلَيَّ و مر
ایشان را بر من ذَنْبٌ دعوی گناهی است مراد قتل قبطی است و بزعم ایشان میگوید فَأَخَافُ پس میترسم أَنْ يَقْتُلُونِ که مرا
بکشند بعوض قبطی پیش از اداء رسالت قَالَ گفت خدای كَلَّا باز ایست از این گمان که ایشان بر تو دست نیابند
فَاذْهَبَا پس بروید تو و برادر تو بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد إِنَّا
مَعَكُمْ بدرستی که ما با شمائیم مُسْتَمِعُونَ شنونده آنچیز که میان شما و فرعونیان رود یعنی هر چه شما و ایشان گویید بر ما
پوشیده نیست فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بیایید بفرعون فَقُولَا پس بگویید إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ما فرستاده پروردگار
عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ و سخن اینست که بفرست مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام
روند که مسکن آباء ایشان بوده پس موسی علی نبینا و علیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمد و دید از بکرات

ملاقات فرعون میرفت وچون فرعون او را دید بشناخت و بسبیل امتنان قال کفت ای موسی الم نربك نه ترا پروردیم
فینا درمیان خویش ولیدا درحالتی که طفل بودی نزدیک بولادت ولبثت و درنک کردی فینا در میان ما
من عمرك سنین سالها از عمر خود یعنی بیست سال با ما کذرانیدی وفعلت وکردی فعلتك التی فعلت آن کردنی که کردی
یعنی قاتل قبطی را که خباز من بود بکشتی وانت من الکافرین و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قصد قتل یکی از خواص من کردی
قال فعلتها کفت موسی علیه السلام که کردم آن کردنی اذا آنهنکام وانا من الضالین و من بودم از غافلان یعنی
آکاه نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته کردد ففررت منکم پس بکریختم از شما لما خفتکم آنهنکام که ترسیدم که مرا بکشید
و بدین بکشتم فوهب لی پس بخشید مرا ربی پروردکار من بوقت رجوع از مدین حکما علم و فهم یا نبوت وجعلنی
وکردانید مرا من المرسلین از فرستادکان خود یعنی داخل کرد در زمره پیغمبرانی که بخلق فرستاده وتلك نعمة و آن نعمتی که
تمنها علی منت مینهی بآن بر من ان عبدت آنست که بنده کردی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و مرا فرزند ندی
برداشتی وکفته اند اینجا همزه انکار مقدر است تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت مینهی آنست که بنی اسرائیل را بنده کی
کرفتی یعنی تو لیشان را تعبید نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمی شدم و
چون فرعون شنیده بود که موسی کفته که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بکردانید و روی بامتحان آورد قال فرعون کفت
فرعون وما رب العالمین و چیست و کیست پروردکار عالمیان و چه چیزست سؤال از ماهیت کرد قال کفت موسی در
جواب او رب السموات والارض اوست افریدکار آسمانها و زمین وما بینهما و آنچه میان ایشانست ان کنتم اکر هستید شما موقنین
بیکمانان در تحقیق صفات حق موسی علی نبینا وعلیه السلام اعراض فرمود از جواب آن ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلائل
و حکمت و آثار قدرت او قال کفت فرعون لمن حوله مر آنان را که کرد اکرد او بودند از اشراف قبط و ایشان با نصد تن بودند
بر سریرها نشسته و بر کرسیها زرین نشسته الا تستمعون آیا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت رب میپرسم و او از
افعال او خبر میدهد قال کفت موسی دیکر باره ربکم خدای من افریدکار شماست ورب آبائکم الاولین و پروردکار
پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات باقرب آیات بناظر و دفع آن برهان قال کفت فرعون مرقوم خود را ان رسولکم
بدرستی که فرستاده شما بر سبیل سخریه او را رسول خواند الذی ارسل الیکم آنکس که فرستاده اند بشما لمجنون هر آینه
دیوانه است که جواب برطبق سؤال نمیدهد قال کفت موسی رب المشرق والمغرب پروردکار عالم افریدکار مشرق و مغرب
وما بینهما و آنچه میان مشارق و مغارب میباشد ان کنتم تعقلون اکر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سؤال شما جز این
وجه نمیتواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آکاهی ممکن نیست هرچه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس کنجد از
خداوند سبحانه از آن منزه و مقدس است چه این همه محدثاتند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد نظم آنکه او را نحدث
برابر دم چه شناسد که چیست سر قدم علم را سوی حضرتش ره نیست عقل … قال کفت فرعون بعد

ازانکه

ازانکه از مناظره درماند لئن اتخذت اکر فرا کیری ای موسی الها معبودی غیری بجز من لاجعلنك هر آینه کردانم ترا
من المسجونین از زندانیان آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیانرا فرا میبرد تا در حفرهء عمیق می
انداختند که در آن جا هیچ نمیدیدند و هیچ نمی شنیدند و بیرون نمی آمدند الا مرده موسی علیه السلام چون این سخن شنید قال کفت
اولو جئتك آیا اینکی باشد واکر بیارم ترا بشیء مبین بچیزی روشن یعنی بیا برم معجزه هویدا قال فأت به کفت فرعون
کبیار آن چیزیرا ان کنت اکر هستی من الصادقین از راست کویان در دعوی خود فالقی عصاه پس بیفکند موسی
عصای خود را فاذا هی پس انکاه عصا پس افکند ثعبان مبین اژدهای بود اشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود فرعون از
مشاهده او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته کشت ونزع و
بیرون آورد یده دست خود را از کریبان بعد از آنکه کندم کون بفرعون نموده بکریبان در آورده بود فاذا هی پس انکاه
بیضاء سفید و درخشنده بود للناظرین مر نظر کنندکانرا کفته اند که شعاع دست مبارک موسی علی نبینا وعلیه
السلام بمثابه نور آفتاب دیدها خیره ساختی قال کفت فرعون للملا حوله مر اشراف قوم را که کرد اکرد او بودند ان
هذا لساحر علیم بدرستی که این مرد جادوئی است دانا فرعون ترسید که کسان وی بموسی علیه السلام ایمان آورند بدین حیله
انکیخت وکفت این جادوئیست که در فن سحر مهارتی تمام دارد یرید ان یخرجکم میخواهد که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین
شما یعنی دیار مصر بسحره بجادوئی خود فماذا تامرون پس هرچه میفرمایید مر شما در کار او یعنی موسی او را از اوج دعوی
ربوبیت بحضیض مشاورت باقوم افکند تا از رتبه انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندکان خود در کار موسی علیه السلام مدد طلبید
قالوا ارجه کفتند حبس کن او را واخاه و برادر او را یا در توقف افکن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان
تا مردم در کمان نیفتند وابعث و برانکیز و بفرست فی المدائن در شهرها مملکت خود حاشرین جمع کنندکان یعنی ایلچیان
روان کن بهر شهری یاتوك بكل سحار تا بیارند هرجا که بیند جادوئی است علیم دانا و بر سر آمده در فن سحر فرعون
ایشان بطلب جادوان فرستاد فجمع السحرة پس جمع کرده شدند جادوان لمیقات یوم برای هنکام روزی معلوم دانسته
شده و وعده داده که یوم الزینه بود وقیل وکفته شد یعنی فرعون کفت للناس مر مردمان یعنی اهل مصر را هل انتم آیا
هستید شما مجتمعون فراهم آیندکان یعنی فراهم آیند و جمع شوید لعلنا شاید ما همه با نتبع السحرة پیروی
کنیم جادوان را یعنی بجانب غالب در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم ان کانوا اکر باشند هم الغالبین ایشان
غلبه کنندکان بر موسی و هارون علیهما السلام فلما جاء السحرة پس آنهنکام که آمدند جادوان بنزدیک فرعون ایشانرا بار داد و دلنوازی
بسیار کرد ایشان کستاخ شده … کفتند مر فرعون را ائن لنا آیا مارا باشد لاجرا مزدی از نزدیک تو ان کنا
قالوا لفرعون
اکر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندکان بر خصمان تو قال کفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را وانکم اذا
و بدرستی که باشید شما آن وقت لمن المقربین از جمله نزدیک شدکان بمن یعنی اول کسی که بمن درآید و آخر کسی که بیرون رود شما

باشند ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوی بسیار خود را بمیدان میعاد آوردند و بر وقت معلوم در برابر حضرت موسی علیه السلام صف
برکشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادوی خود را یا ما بیفکنیم قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مر ایشان را أَلْقُوا بیفکنید مَا
أَنتُم مُّلْقُونَ آنچه شما افکنندگانید مر آنرا فَأَلْقَوْا پس بیفکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته
خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود وَقَالُوا و گفتند بعد از آنکه رسنها و عصاهای بحرارت آفتاب در حرکت آمده
و از مردمان غریو برخواست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ بعزت و بزرگی و قوت و غالبیت فرعون إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ بدرستی که ما غلبه
کنندگانیم بر موسی و هارون فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ پس بیفکند موسی بامر الهی عَصَاهُ عصای خود را فی الحال اژدها گشت فَإِذَا هِيَ
پس آنجا عصای اژدها شد تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر میکردند و بصورت تخیل مینمودند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
پس بروی درافکنده شدند ساحران سَاجِدِينَ سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا به ثعبان نه از قبیل سحر است و
از روی صدق قَالُوا آمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان پس ترجیح کرد رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ که خدای
موسی و هارون تا دفع توهم ربوبیت فرعون کند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبیده قَالَ آمَنتُمْ گفت ایا
تصدیق کردید و بعضی امنتم بر طریق خبر میخوانند یعنی گرویدید لَهُ مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ پیش از آنکه دستوری دهم
لَكُمْ شما را در ایمان بوی إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ بدرستی که او مهتر شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ آنکه بیاموخت شما را السِّحْرَ جادوی
و با یکدیگر اتفاق کرده اید در هلاک من و فساد ملک من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن
بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لَأُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم دستها و پایها شما را مِّنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر
یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلاف که با من کرده اید وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ و هر آینه بردار کنم همه شما را تا
ببینند و همه غافلان عبرت گیرند قَالُوا گفتند جادوان ایمان آورده که لَا ضَيْرَ هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما از تهدید
تو و ما از مرگ نمیترسیم إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود مُنقَلِبُونَ باز گردندگانیم إِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما
طمع میداریم أَن يَغْفِرَ لَنَا آنکه بپوشد رَبُّنَا پروردگار ما و عفو کند خَطَايَانَا گناهان ما را أَن كُنَّا برای
آنکه ما بودیم از اهل آیات عقل أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ اول کس ویند بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن
مومنان ببریدند و ایشان را از دارهای بلند درآویختند و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام برای ایشان میگریست حضرت
عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات امن ایشانرا بنظر وی درآورد تا تسلی یافت نظم جادوان کاف
دست و پا درباختند در فضای قرب مرغی تاختند که برفت آن دست و پا بر جای آن دست از حق بالهای جاودان
تا بدان پرها پیوان آمدند در هوای عشق شه باز آمدند پس موسی علیه السلام بعد از ین صورت چند سال دیگر
در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدیشان مینمود و ایشان بر عناد و فساد ایشان پیش میشدند تا هلاک ایشان
نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلام با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال وحی وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم ما

الی موسی

إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه ببر بشب بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که بعد آن شما هلاک کنند در اینست إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ
بدرستی که شما از پی درآمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما درآیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرقه سازیم در مختار نامه
آورده که موسی علی نبینا و علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان بستانند که عید ما نزدیکست و بخواهیم
که اهالی خود را بدان بیارائیم عاریه کنند و وعده فرمود که فلان شب بقیامت [illegible] وقت طلوع فجر در فلان موضع جمع شوند ایشان
بر آن صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه در وادی بریشان مشتبه گشت و معلوم فرمودند که یوسف صدیق علی
نبینا و علیه السلام دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت مرا با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن
یوسف علیه السلام اطلاع نبود موسی علیه السلام بخود ندائی زد که هر که مرا بر صندوق یوسف علیه السلام مطلع گرداند هر مراد
که خواهد بدهیم انتقام قوم عجوزه سنه بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است
پس باستخراج آن اشتغال نمود که [illegible] ساخته روی براه نهادند و [illegible] خروج ایشان بقبطیان
رسید چه پنداشتند که بنی اسرائیل بتهیا اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دوم برخاستند که از عقب ایشان
روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و در بیست [illegible] فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فَأَرْسَلَ
فِرْعَوْنُ پس فرستاد فرعون فِي الْمَدَائِنِ در شهرستانها که بپای تخت نزدیک بود حَاشِرِينَ جمع کنندگان لشکر را
و گفت إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که گروهی بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ گروه اندک اند و حال آنکه عدد مردان کارکن بنی اسرائیل
که در سن از بیست گذشته و بشصت نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار مرد بود و عدد مجموع قوم از زنان و صبیان و کهول و
شبان هزار هزار و دویست هزار بود گرفت اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت ایشان گروه بسیار اندک اند
وَإِنَّهُمْ و ایشان لَنَا مار را لَغَائِظُونَ بخشم آرندگانند چه از ما گریخته اند و پیرایهای قوم ما را برده وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و ما
همه یعنی لشکر ما حَاذِرُونَ سلاح دارانیم و دانندگان مراسم حرب و تعریض است بآنکه قوم موسی نه سلاح تمام دارند و نه
بعلم حرب دانا اند فَأَخْرَجْنَاهُم پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون
آمدند مِّن جَنَّاتٍ از بوستانها وَعُيُونٍ و از چشمه سارها وَكُنُوزٍ و از گنجهای زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از
منزلهای نیکو كَذَٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جاهای ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ
[illegible] بعوض راجح قول آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده اموال قبطیان را ضبط کردند در زبده
و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون
لعین ششصد هزار را بمیمنه [illegible] و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بی شمار در قلب قرار گرفت
نظم یکی لشکر سراپا غرق جوشن شده در موج چون دریای آهن [illegible] چشم دلیران پرکین و خشم [illegible] بقصد مردم تیغها
تیز فَأَتْبَعُوهُم پس از پی آمدند بنی اسرائیل را مُّشْرِقِينَ قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بر آن صوب

رفته بود بدریا داخل شد کان در وقت شرق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان لشکر موسی علیه
السلام بکنار دریای قلزم رسیده. تدبیر عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فلما تراء الجمعان پس آنگاه که دیدند هر دو
گروه یکدیگر را قال اصحٰب موسیٰ گفتند یاران موسی انا لمدرکون هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت
و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قال گفت موسی علیه السلام کلا نه چنین است ایشان ما را در نیابند ان معی
بدرستی که با منست بیاری و مددکاری ربی پروردگار من سیهدین زود راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات
پدید آرد محققان گفته اند که موسی علیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت پیغمبر ما صلوات الله و سلامه
علیه در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر عرفا روشن کردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مرید
است و حبیب از حق بخود نظر کرد و این رتبه مرادست مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کنند [illegible]
رابعی او در روی دوست و ان دگر را روی او خود روی اوست [illegible] لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسید
حق تعالی [illegible] از غلغله میان [illegible] پدید آورد چنانچه یکدیگر را نبینند فرعون قوم خود را گفت [illegible] تا آفتاب ارتفاع
یافته [illegible] از میان برخیزد و ما برایشان [illegible] راه مخلص بریشان بسته است دریا از پیش و لشکرها از عقب ایشان کجا توانند
گریخت [illegible] اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام بنالید و وحی در
رسید ما دریا را بحکم تو کردیم [illegible] فاوحینا پس ما وحی کردیم الی موسیٰ بسوی
موسی ان اضرب آنکه بزن بعصاک البحر بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر لب دریا آمده عصا بسوی زد و
گفت یا ابا خالد [illegible] فانفلق پس بشکافت دریا [illegible] فکان پس بود کل فرق هر پاره
جدا شده ازو کالطود العظیم همچو کوهی بزرگ [illegible] شد و هر سبطی از اسباط
بدریا در آمدند و ازلفنا و جمع کردیم ثم الاخرین آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بلب بر لب دریای قلزم
کرد آوردیم [illegible] فرعون و چون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که [illegible] قوم را فریب دهد گفت ای
قوم چرا نمی بینید که دریا از هیبت من شکافته شده [illegible] گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای
موسی واقع است زنهار بدریا در نیائی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته
خود را پیش فرعون بدریا در افکند و فرعون بر اسب [illegible] سوار بود [illegible] تا اسب از دست فرعون
بیرون برده [illegible] لشکریان [illegible] بدریا آمدند میکائیل علیه السلام بر عقب آن لشکر آمد و ایشان را
میراند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رو [illegible] آبها بیکبار بهم پیوست و جمیع
غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت [illegible] کرده بکناره دریا قرار گرفتند کما قال تعالی و انجینا موسیٰ و نجات دادیم موسی را
و من معه و هر که با او بود اجمعین همه ایشان را ثم اغرقنا الاخرین پس غرق کردانیدیم دیگران را ان فی ذلک بدرستی که

درانجاء موسی و قوم او و هلاک فرعون و حزب او لآیة هر آینه علامتیست روشن و دلالتی [illegible] بر قدرت الهی و ما کان اکثرهم و
نبودند بیشتر قوم فرعون مؤمنین گرویدگان چه از تمامی قبط جز حزبیل که مؤمن آل فرعون بود گویند کسی ایمان نیاورد [illegible] با حضرت
موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود و ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب و کسی را قدرت غلبه
بوی نیست الرحیم مهربانست عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت و اتل و بخوان علیهم بر مشرکان عرب نبا ابراهیم خبر ابراهیم
که ایشان بدو نسبت درست میکنند و بنزدیک [illegible] او مفتخر و مستظهرند اذ قال یاد کن آنرا که گفت ابراهیم لابیه مر پدر را که آزر بود و
قومه و قوم خود یعنی اهل بابل را چون نشان پرسید که ما تعبدون چیست آنچه میپرستید قالوا نعبد گفتند میپرستیم اصناما بتان را
فنظل پس همیشه باشیم لها مر آنرا عاکفین مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات
بر صورت [illegible] و بر عبادت آن مداومت میکردند قال گفت ابراهیم که بتان شما هل یسمعونکم ایا میشنوند خواندن شما را اذ تدعون
وقتی که بخوانید ایشان را و خواندن شما را اجابت میکنند او ینفعونکم یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشان میکنید و روزی میدهند
او یضرون یا زیان میرسانند شما را اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش نمائید قوم ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام نتوانستند که او را بتم جواب دهند بهانهٔ تقلید پیش آوردند قالوا بل وجدنا گفتند بلکه یافته ایم
اباءنا پدران خود را که ایشان کذلک یفعلون همچنین میکردند یعنی ایشان را پرستش مینمودند و برانیم [illegible] قال گفت
ابراهیم افرءیتم ایا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بهر حال ما کنتم تعبدون آنچه هستید که میپرستید انتم شما و
اباؤکم الاقدمون و پدران دیرینهٔ شما نیز پرستیده اند فانهم پس بدرستی که آن معبودان عدو لی دشمنانند مرا
یعنی شما را اگر پرستندگان ایشانید [illegible] بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت از تصریح انفع است
و دشمنی بتان [illegible] خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم
مر ایشان را چه هر کرا دشمن دارند او نیز دشمن است پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی
ایشانم الا رب العالمین لیکن دوست منست پروردگار عالمیانست الذی خلقنی آنکه مرا بیافرید و از عدم بوجود آورد فهو
یهدین پس او راه مینماید مرا براستی در قول و فعل یا [illegible] مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق والذی هو
یطعمنی و آنکه او میخوراند مرا غذائی که قوام اجزاء بدن من بآنست و یسقین و میآشاماند شرابی که موجب تسکین عطش
و سبب ترتیب اعضای منست در عین المعانی آورده که مراد طعام الفت و شراب زلفت است صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت
[illegible] زنده بود و شراب [illegible] بصفت ربوبیت که ارواح بان تازه باشد در کشف الاسرار آورده ذوالنون مصری قدس سره نقل
میکند که این طعام طعام معرفت و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند شعر شراب المحبة خیر الشراب و کل شراب
سواه سراب و آنچه در کلمات محققان یافته [illegible] اسرار کلام حقائق نظام ع ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی [illegible]
نظم [illegible] ز خوان یطعمنی [illegible] مدام از شراب یسقینی [illegible]

دینی وَإِذَا مَرِضْتُ وچون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد از امام صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیمار شوم
بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض برؤیهٔ اغیارست وشفا بمشاهدهٔ انوار واحد قهار ودر بحر آورده که بیماری
بتعلقات کونین است وشفا بقطع تعلق وآن وابسته بجذبهٔ عنایت که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوندد
یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند نظم چه کویمت که چه خوب آمدی بیخ صفت بیا که نیستی همه درد مرا دوا کرده
مرض تعلقش باز رهاند وَالَّذِي چه کویمت که چه خوب آمدی بیخ صفت بیا وآنکسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضاء اجل ثُمَّ
يُحْيِينِ پس زنده کرداند مرا در آخرت برای محاسبه ومجازات امام ثعلبی کفته که بمیراند بعدل وزنده کند بفضل وکفته اند اماته
بمعصیت است واحیا بطاعت یا اماته بجهل است واحیا بعقل یا اماته بطمع است واحیا بورع یا اماته بفراق است واحیا بتلاق
در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از اوصاف بشریت وزنده سازد باخلاق روحانیت ویا نه بمیراند از صفات روحانیت وزنده کرداند
بصفات ربانیت وحقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیت من وزنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبادت از آنست نظم
بجز عشق فانی را نوشی عزیز من نخواهم جان بر غم جان بی جانم بجان تو وَالَّذِي أَطْمَعُ وآنکسی که طمع میدارم أَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد
مرا خَطِيئَتِي کناه يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد کناه بخود با وجود عصمت نبوت جهت کسر نفس است وتعلیم امت ودر
تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمد است صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعاء غفران آن نمود رَبِّ هَبْ لِي
ای پروردکار من ببخش مرا وعطا کن حُكْمًا حکمی در علم تا بان مستعد خلافت حق وریاست خلق کردم وَأَلْحِقْنِي ودر رسان
مرا بسبب توفیق کمال در عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستکان راه وبرکزیدکان درکاه وَاجْعَلْ لِي وکردان از برای من لِسَانَ صِدْقٍ
زبانی راست یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پس آیندکان یعنی جاری کن ثنا ونیکنامی واوازه من بر زبان کسانی که پس از
من آیند واین دعا بمنزل اجابت رسید همه جمیع امم از مجوس ویهود ونصاری واهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میکویند و
کفته اند مراد از لسان صدق مرد صادقست ومعنی آیة این که ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست کوئی در آخر این امت و
مراد حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وسلم وَاجْعَلْنِي وکردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا
از آنها دار که در منازل بهشت نزول میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِي وبیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود
إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ هست مِنَ الضَّالِّينَ از کمراهان وَلَا تُخْزِنِي ورسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که بر
انکیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا بتعلیم امتانست والا انبیا را خواری ورسوائی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که
سود نکند وبکار نیاید مَالٌ خواسته وَلَا بَنُونَ ونه پسران هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مکر کسی را که بیاید بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی
خالص از کفر ومعصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد وفرزند را براه حق ارشاد نموده پس هر آینه آن مال وفرزندان
او را نفع رسانند وکفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله ومحمد رسول الله وقولی آنست که دل سلیم از حب
دنیا کوئی بندان حسد وخیانت ودر تیسیر آورده که از بغض اهل بیت رسول واصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم

امام

امام قشیری رحمه الله فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای سلمی روح الله روحه فرموده که در وی نه آفات دنیا بجز و
نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت ومطمئن بسنت واز سید الطائفه قدس سره منقولست که سلیم مار کزیده بود ومار کزیده را پیوسته
قلق واضطراب است پس زبان معنی بیان میکند که دل سلیم دال است مدام در مقام جزع وتضرع وزلزله از خوف قطیعت یا از شوق
وصلت نظم ز شوق وصلت ای نالم وکر دیده دهد دوزخ ز بیم هجر میکریم که تا که در کمین باشد همه‌ام از کریه خونین وسوز دل
مکر جندین ندانی که حال عشق باز ایدا چنین باشد وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ ودر نزدیک کرد اید شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ
برای پرهیزکاران تا از موقف از آن ببینند وبمشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ وظاهر ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ
برای کمراهان تا در آن نکرند ومقامات خود را ببینند وغم والم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ وکویند مر ایشان را یعنی فرشتکان بحکم حق
سبحانه از ایشان پرسند که أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنچه بودید که پیوسته تَعْبُدُونَ میپرستید ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کجا اند
خدایان شما که بدیشان امیدوار میبودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا کاه میدارند
خود را از حلول عقوبت بدیشان فَكُبْكِبُوا پس برو در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ
وکمراهان یعنی پرستندکان ایشان وَجُنُودُ إِبْلِيسَ وبدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن وانس
أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا کویند کافران وَهُمْ فِيهَا وحال آنکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی میکنند
با یکدیکر عبده واصنام مخاصمه میکنند بت پرستان بایشان میکویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا بخدای که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی
پیدا وهویدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردکار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا
وکمراه نکردند ما را وبرضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مکر بدان وپیدا کردن اوائل از مهتران ما یا اندیوان فَمَا لَنَا پس
نیست ما را اکنون مِنْ شَافِعِينَ هیچکس از شفاعت کنندکان چنانچه مؤمنان راهست وَلَا صَدِيقٍ ونه دوستی حَمِيمٍ مهربان
وباشفقت در عیون القلوب آورده که حمیم در اصل هیم بوده که ها را بحا بدل کرده اند بجهت قرب مخرج وهیم ماخوذ است از
اهتمام یعنی یاری که در این روز اهتمام کند در مهم کافران وشرط دوستی بجای آرد بخلاف دوستان الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين
آنکه کافران از روی تحسر کویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا پس کاشکی بودی ما را كَرَّةً بازکشتنی بدنیا فَنَكُونَ تا بی بودیم ما مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ از باورداشتکان وکرویدکان إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در خبر ابراهیم واحتجاج او با قوم لَآيَةً هر آینه
علامتی است که عقلا بدان عبرت کیرند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ ونبودند بیشتر قوم ابراهیم مُؤْمِنِينَ کرویدکان چه از اهل بابل جز
دختر نمرود کسی ایمان نیاورده وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ او هست غلبه کننده بر هر کس که سطوت
او در وی نکرد الرَّحِيمُ بخشاینده که توبه بندکان رد نکند وبی احتجاج بریشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ بتکذیب
کردند قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ کروه نوح فرستادکان را نوح علیه السلام از رسل کذشته خبر داد وقوم او باور نکردند إِذْ قَالَ
لَهُمْ چون کفت مر ایشانرا أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از خدای

که ترک عبادت او میکنید إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام با امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای و بپرستید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر اداء رسالت
مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِنْ أَجْرِيَ نیست اجرة رسالت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
بترسید از عقوبت خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برداری من کنید تکریر برای تقوی و اطاعت جهت تاکید است چه قوم نوح علی
نبینا و علیه السلام بغایت سخت دل و بی ایمان بودند قَالُوا گفتند در جواب نوح علیه السلام أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آریم
و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حال آنکه پیروی تو کرده اند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا متابع اند و باطن
جالت قَالَ گفت نوح علیه السلام وَمَا عِلْمِي و نیست دانش من بهیند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هستند که میکنند یعنی حکم من
بظاهر است ایشان عمل مؤمنان میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب باطنهای
ایشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع است بر آن لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب اوست و بس داند که من
راست میگویم پس قوم گفتند که این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت وَمَا أَنَا و
نیستم من بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ راننده مؤمنان إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده مُبِينٌ آشکارا یعنی مبعوث شده ام
بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ اگر باز نه ایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی
از دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمَرْجُومِينَ از رندهان با کشته شدگان بسنگ قَالَ گفت نوح علیه السلام
بعد استماع این حقد و تهدید از ایمان قوم رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستی که گروه من كَذَّبُونِ تکذیب
کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِي و باز رهان
مرا از قصد ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر که با من است مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ
مَعَهُ و هر که با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرقه ساختیم
بَعْدُ الْبَاقِينَ بعد از رهانیدن او دیگران را از قوم او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در رهایی این قوم لَآيَةً هر آینه
دلالتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است بیت کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیبا ست مظفر شود وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند
بیشتر قوم نوح علیه السلام مُؤْمِنِينَ گرویدگان بخدای و پیغمبر او بلکه از امت او هشتاد و نه تن ایمان آورده با وی در
کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که خداوند تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِيمُ مهربان بر تاخیر
عذاب ایشان یا بستن در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان كَذَّبَتْ بدروغ داشتند عَادٌ الْمُرْسَلِينَ قوم عاد
فرستادگان را و هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ یاد کن آنکه گفت مر ایشان را هُودٌ
برادر نسبی ایشان هود علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی خائف نمیشوید إِنِّي لَكُمْ بدرستی
که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امینم بوحی و رسالت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید

واطیعون

وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا بدانچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم از شما بر خواندن خود مِنْ أَجْرٍ
مزدی از مال و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریدگار عالمیان أَتَبْنُونَ آیا بنا میکنید
بِكُلِّ رِيعٍ بهر موضع بلند آيَةً علامتی برای تماشای آیندگان و روندگان تَعْبَثُونَ بازی
میکنید بآن بنای یعنی بنائی میسازید و در آن ساکن نمیشوید که بنا کردن عبث است و گویند بر سر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته
هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانها است وَتَتَّخِذُونَ و فرا میگیرید مَصَانِعَ حوضهای آب یا کوشکهای
محکم یا ابنیه رفیعه لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گوئیا که جاوید خواهید بود در آن وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت میگیرید و حمله میزنید
بَطَشْتُمْ میگیرید یعنی جَبَّارِينَ در حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان یا چون انتقام میکشید انتقام
سخت کشنده فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که نه لائق شماست بگذرید وَأَطِيعُونِ و مرا
درین جه میفرمایم فرمان برید وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و بترسید از خدای که مدد کاری کرد شما را بِمَا
تَعْلَمُونَ بآنچه میشناسید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از
نتایج آن اخذ فواید میکنید وَبَنِينَ و به پسران تا در همه حال یار و مددکار شما اند وَجَنَّاتٍ و بوستانها که از میوه آن
متمتع میشوید وَعُيُونٍ و چشمهای آب که سم ستوران شما و مزارع بدان بانجام رسد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم
عَلَيْكُمْ بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ که روز هبوب صرصر است یا روز قیامت
قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود علی نبینا و علیه السلام سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی
ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ یا نباشی مِنَ الْوَاعِظِينَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست ندهیم إِنْ هَٰذَا نیست این کار
که ما میکنیم از بت پرستی و چنین عمارت بناهای رفیع إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما
بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان برین عادتها فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام
فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَآيَةً هر آینه نشانه
است دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ بیشتر قوم عاد مُؤْمِنِينَ
گرویدگان چه اندک از آن قبیله با هود علیه السلام در حظیره بودند و باقی معرض شدند وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق پروردگار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرَّحِيمُ مهربانست که مؤمنان را از مهلکه عقوبت بیرون
آورد كَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ قبیله ثمود فرستادگان خدای یعنی صالح و انبیاء سابق را علیهم
السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر ایشان از حیثیت قرابت صَالِحٌ صالح بن عبید
علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب خدای که ترک بت پرستی نمیکنید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ بدرستی که من برای
شما فرستاده ام أَمِينٌ مشهور بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ

وفرمان بری بد نرا در امر و نهی وما اسئلکم علیه و نمی‌طلبم شما را بر تبلیغ که میکنم من اجر هیچ جزائی که بعث دهید و من
بدان متهم شوم ان اجری نیست مکافات من الا علی رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان اتترکون ایا گذاشته خواهید
شد شما یعنی شما را نخواهند گذاشت فی ما هاهنا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن آمنین ایمن از آفات
و سالم از فوات فی جنات در بوستانها و عیون و چشمه‌ها قوم ثمود را چشمه و نهر بوده و زروع و کشتها
و نخل و خرما ستانهای که طلعها هضیم شکوفه درختان وی تازه و نرم و لطیف است و تنحتون و می‌تراشید برای
ساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین درحالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فاتقوا الله
پس بترسید از خدای و امل دو ... واطیعون و فرمان برید مرا در احکام ولا تطیعوا و اطاعت
مکنید امر المسرفین فرمان کافران که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر الذین یفسدون آنانکه تباهی میکنند فی الارض در
زمین ولا یصلحون و بصلاح نمی‌آرند کار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح ... ایشان در سوره نمل مذکور
خواهد شد قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علی نبینا و علیه السلام انما انت جز این نیست که تو من المسحرین
از جادو شدگانی یعنی ترا بسیار جادو کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر
آدمی مانند ما بصورت بشریت صالح علیه السلام نظر کردند و از حقیقت وی محجوب شده و ندانستند که انسان وراء
صورت چیزی دیگرست نظم چند صورت بینی ای صورت پرست جان بی معنی است کز صورت برست در گذر
از صورت و معنی نگر زانکه مقصود از صدف باشد گهر و چون قوم ثمود وابسته بودند و صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند
بهانه جویان گفتند تو مثل ما بزی دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک تکبری و در بند دعوی مصری فات بایة پس بیار
نشانه از خوارق عادات ان کنت اگر هستی من الصادقین از راست گویان در دعوی خویش صالح علیه
السلام فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند که از این سنگ معین ناقه بیرون آید با هیأت بیرون و چون مدعای ایشان
حاصل شد قال گفت صالح علیه السلام هذه ناقة این ناقه است که شما میطلبید لها شرب مر ورا
نصیبی است از آب ولکم و مر شما را شرب یوم معلوم نصیب روزی دانسته شده یعنی یک روز آب از آن اوست
و روزی از آن شما در نوبت وی مزاحم وی مشوید ولا تمسوها و مس مکنید وی را بسوء ببدی یعنی قصد
زدن و کشتن وی مکنید که اگر چنان کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ بزرگی
روز از جهت بزرگی عذاب است در وی فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان
نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود ان فی ذلک بدرستی که در اینچه گفته
شد بثمود لایة دلالتی است بر آنکه کسی بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذاب است وما کان و نبوده اند
اکثرهم مؤمنین بیشتر قوم ثمود گروندگان آورده اند که از همه قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آورده اند و بیست

وان

وان ربک بدرستی که پروردگار تو لهو العزیز ... دلالتی است بر آنکه کسی بعد از ظهور آیات مقترحه موجب
نزول عذاب است الرحیم ... نبودند کذبت قوم لوط بیشتر قوم ثمود گروندگان آورده اند که از همه قبایل ثمود چهار هزار کس
ایمان آورده بودند المرسلین ... و بدرستی که پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب که مغلوب نشود الرحیم مهربان که
بی استحقاق عذاب نکند کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل مؤتفکات المرسلین پیغمبران را چون
ابراهیم و لوط علیهما السلام اذ قال لهم چون گفت مر ایشان را اخوهم لوط برادر ایشان لوط علی نبینا و علیه السلام اینجا مراد اخوت
شفقت است الا تتقون ایا نمی‌ترسید در ارتکاب معاصی از خدای انی بتحقیق من لکم برای شما رسول امین
رسولی ام امین در تبلیغ یعنی نیکخواه شما ام فاتقوا الله پس بترسید از خدای در نصیحت من واطیعون و فرمان برید مرا در
قبول موعظت وما اسئلکم علیه و نمی‌طلبم شما را بر پندی که میدهم من اجر مزدی تا بر شما گران ان اجری نیست ثواب من
الا مگر علی رب العالمین بر تربیت کننده عالمیان اتأتون الذکران ایا می‌آیید بر دان من العالمین از ما عدای خود
مراد غربا اند یعنی میل میکنید با ... ایشان وتذرون و میگذارید و دست بازمیدارید ما خلق آنرا که آفریده است
لکم ربکم برای شما پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد
درگذشتگانید که با وجود ازواج با ... رجال میل میدارید قالوا گفتند قوم لوط علیه السلام در جواب وی لئن لم تنته
یا لوط اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لتکونن هر آینه باشی من المخرجین از بیرون کرده شدگان
از میان ما و اهل مؤتفکه به بدترین حالی مردم را از دیار خود بیرون کردند قال گفت لوط که انی بتحقیق من لعملکم
مر عمل شما را من القالین از دشمنانم بغایت دشمن پس روی از ایشان بگردانید و آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای
پروردگار من باز رهان مرا واهلی و کسان مرا مما یعملون از شآمت آنچه میکنند فنجیناه پس نجات دادیم
او را واهله و اهل بیت او را اجمعین همه ایشان اهل لوط علیه السلام دو دختر و داماد وی بودند همه رهائی
یافتند الا عجوزا مگر پیر زنی یعنی زن لوط علیه السلام که داخل بود فی الغابرین در باقی ماندگان در عذاب آورده اند
که آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت ... ثم پس دمرنا الآخرین هلاک
کردیم دیگران را وامطرنا علیهم و بباراندیم بر ایشان مطرا بارانی که سنگ بود و یا کبریت و آتش فساء پس بد است
مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند ان فی ذلک بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لایة
نشانه ایست بر عقوبت ناقضان وما کان اکثرهم و نبودند اکثر آن قوم مؤمنین گروندگان که جز دو دختر لوط علیه السلام
بقول اصح و داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط علی نبینا و علیه السلام نگرویده بودند وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو
العزیز اوست عزیز که هرگز خوار نشود الرحیم مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کذب به دروغ
داشتند اصحاب الایکة المرسلین یاران ایکه پیغمبران را ایکه بیشه بوده بقرب مدین در آن بیشه اشجار و انهار بسیار بود و مباطی

او رنکه که اصحاب ایکه قوم جذام بودند وبسیار دیه داشتند شعیب وبدا و مرتن و قالس حق سبحانه شعیب را علی نبینا وعلیه السلام بدیشان فرستا
أَمِينٌ با امانت که جز صلاح حال شما نخواهم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ وفرما
بر پیسر ادر ترک مناهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ ونخواهم عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی مِنْ أَجْرٍ پاداشی إِنْ أَجْرِيَ نیست جزای من إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ
مکر بر آفریننده عالمیان أَوْفُوا الْكَيْلَ تمام بپیمائید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا ومباشید مِنَ الْمُخْسِرِينَ از کاهندکان و زیان رسانندکان
بحقوق مردمان وَزِنُوا وبسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ وکم مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ چیزهای
ایشان وَلَا تَعْثَوْا ومعایت بپای مبرید فِي الْأَرْضِ در زمین ایکه بقتل وغارت وقطع طریق مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد
فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِي وحذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شمارا وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ وکروه پیشینیانرا
قَالُوا کفتند اهل ایکه إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو کرده شدکانی یعنی از آنها که ایشانرا مرة بعد مرة
جادوی کرده آند تا حدی که اثر عقل ایشان محو شده یا از آفریدکانی که ایشانرا سحر باشد یعنی میان تهی اند ومحتاج بطعام وشراب
وَمَا أَنْتَ ونیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مکر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی ودعوی رسالت
از کجا آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ وبدرستی که ما کمان میبریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ کویان در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرود
آر وبیفکن یعنی خدای خودرا بکو تا بیفکند عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان که در وی عذاب باشد إِنْ كُنْتَ اکر
هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستکویان که عذابی فرو خواهد آمد قَالَ کفت شعیب علیه السلام رَبِّي أَعْلَمُ پروردکار
من داناترست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از عبادت اصنام واحتکار طعام وکم فروشی وسایر معاصی وعذابی که مکافات آن
اعمال باشد بشما خواهد رسانید واکر امهال باشد امهال خواهد بود نظم مهلت ده روزه ظالم ببین * فتنه به بیت دم بدمست در
کمین * اول حالش همه عیش است و نان و آخر کارش همه سوز و کداز او آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در انکار و
استکبار الحاح بسیار کردند حق سبحانه هفت شبانروز حرارت سخت بر ایشان کماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد
و نفسهای ایشان فرو کرفت بدرون خانه در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک بپای درختی افتاده از
کرما بخنه میشدند که ناکاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از وی وزیدن کرفت اصحاب ایکه خوش دل شده یکدیکر را آواز
دادند که بیایید تا در زیر سایبان ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر جمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و
همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فَأَخَذَهُمْ پس فرا کرفت ایشا
عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظله وظله در لغت عرب سایه بانست وآن ابر سیاه بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده وکفته
اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخاست وچون سایه بان در هوا بایستاد و
در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمده همه را هلاک کرد إِنَّهُ بدرستی که
عذاب روز ظله كَانَ بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرک إِنَّ فِي ذَلِكَ بتحقیق که در این عذاب که از ابر آتش

شان مخفی نماند که ... إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ بیان آن
أَلَا تَتَّقُونَ ... العذاب الهی ... إِنِّي لَكُمْ
بدین معنی که ... رَسُولٌ فرستاده ام

العالمین

سوزان

سوزان بیرون آمد لَآيَةً هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ ونبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب ایکه
مؤمنان مراد همه ایشانست چه مروی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام کرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان
ایمان آورده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب کننده انتقام برا اعدای ایشان الرَّحِيمُ مهربان
بانبیا و متابعان ایشان این آخر قصص هفت پیغمبرست که بر سبیل اختصار برای تسلیه دل مبارک سید مختار صلی الله علیه وسلم درین
سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب شدند وایشان نیز بسبب
تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ وبدرستی که قرآن لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستاده پروردکار عالمیانست
نَزَلَ فرو فرستاد خدای بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل را عَلَى قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام
تلقین کرد ترا و تو فرا کرفتی از وی ودر دل خود نکاه داشتی وحفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون از روح الامین خواند یعنی
فرود آمد یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو از وی اخذ کردی پس دل تو محل آن شد واین بمثابه آنست که کویا بر دل
تو فرود آورده لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندکان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا وهمچنان
بلسان عرب هود و صالح و شعیب و اسمعیل بوده اند علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وَإِنَّهُ وبدرستی که ذکر قرآن یا نعت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان بوده در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعض
امور خود مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشانرا که دران کتب کنندی قبول کرده حجت میداشتند حق سبحانه
فرمود که أَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مر مشرکان قریش را آيَةً نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه
وسلم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآنرا یا بعثت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه کذ
اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ واکر ما فرستادیم قرآنرا عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر
بعضی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن اعجمی قرآنرا عَلَيْهِمْ بریشان بلغت ایشان
وان دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلامی عربی که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند مَا كَانُوا نبودندی
ایشان بدان قرآن منزل مُؤْمِنِينَ ایمان آورندکان چه کفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اکر قرآنرا بر اعجمی بلغت
غیر عرب منزل ساختیم کافران نیک ویدندی که ما فهم نمیکنیم ومعنی آن در نمی یابیم كَذَلِكَ همچنین سَلَكْنَاهُ در آوردیم انکار
وعناد را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای مشرکان مکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمیکروند بقرآن حَتَّى يَرَوُا تا وقتی که ببینند الْعَذَابَ
الْأَلِيمَ عذابی دردناک را در دنیا چنانچه امم کذشته دیدند یا در قیامت فَيَأْتِيَهُمْ پس بیاید آن عذاب بدیشان
بَغْتَةً ناکاهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان ندانند وقت آمدن آنرا فَيَقُولُوا پس کویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آیا هستیم
ما درنک داده شدکان یعنی آیا مارا مهلت دهند تا بکرویم و تصدیق کنیم أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب یَسْتَعْجِلُونَ شتاب
میکنند و میکویند امطر علینا حجارة و ائتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی

وندانستی که ما اِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشان را سِنِينَ سالها و زندگانی بخشیم ثُمَّ جَاءَهُمْ پس بیاید بدیشان
مَا كَانُوا يُوعَدُونَ آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب مَا أَغْنَىٰ دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان عذاب را مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ
آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن
مهران از زهاد تابعین شیخ حسن بصری رحمه الله تعالی بود وی نیز او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این
آیه برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت وابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی نظم جهان بی وفا
است مردم فریب که از دل رباید قرار و شکیب نگر تا بجاهش نگردی اسیر شنیقی بی مالش اندر زحمت که آن دم که مرگ اندر آید ترا
ندامت کند دستگیری نه جاه وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ دیه را إِلَّا لَهَا مگر آنکه اهالی آن را مُنْذِرُونَ
بیم کنندگان بودند ذِكْرَىٰ از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند
و چون تصدیق ننمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا و نبودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران که قبل از انذار
کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که رئی نام دارد بر محمد علیه السلام می آید و قرآن بر وی میخواند حق
سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرموده که وَمَا تَنَزَّلَتْ و فرو نیامدند بِهِ الشَّيَاطِينُ به قرآن دیوان وَمَا يَنْبَغِي و نشاید و روا
نبود لَهُمْ مر ایشان را فرود آوردن قرآن وَمَا يَسْتَطِيعُونَ و نتوانند و قادر نباشند برآنچه شهب و ملائکه ایشان را از رفتن
آسمان مانع اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملائکه لَمَعْزُولُونَ دور کرده شدگانند و پاک اند
رمضان فَلَا تَدْعُ پس مخوان ای مخاطب آنحضرت است و مراد غیر او هر یک از امت او را میگوید بخوان و میپرست مَعَ اللَّهِ با خدا
بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَكُونَ پس باشی مِنَ الْمُعَذَّبِينَ از عذاب کرده شدگان وَأَنْذِرْ و بیم کن خطاب خاص
است با آنحضرت پیغمبر میفرماید که بترسان از عذاب خدای عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ خویشان نزدیکتر خود را و آنحضرت بعد از نزول این
آیه بکوه صفا برآمده یک یک از ایشان را ندا کرد و چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوار شده مرا تصدیق
میکنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند
و ابولهب با زاروی برخاست وَاخْفِضْ و فرو گیر جَنَاحَكَ بال خود را یعنی مهربانی و رزن اکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَكَ مر آنرا که
پیروی تو کرده است مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان فَإِنْ عَصَوْكَ پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت ننمایند فَقُلْ إِنِّي
پس بگو که من بَرِيءٌ بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید مرا بآن مواخذه نخواهد کرد وَتَوَكَّلْ و توکل کن بر کفایت مهمات
خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خداوندی غالب که قادرست بر قهر اعدا الرَّحِيمِ مهربان که توانا است بر نصرت اولیا الَّذِي يَرَاكَ آنکه
می بیند ترا حِينَ تَقُومُ آنهنگام که برمیخیزی بنماز تهجد و تنها میگذاری وَتَقَلُّبَكَ و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن
فِي السَّاجِدِينَ در میان نماز گزارندگان بقیام و رکوع و سجود وقتی که امامت ایشان میکنی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ
اوست شنوا بقول تو الْعَلِيمُ دانا به نیت تو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که هر آینه عَلَىٰ مَنْ بر که از مردمان تَنَزَّلُ

الشياطين

الشَّيَاطِينُ فرود آیند دیوان قبل از بعثت ذکر فرمود که روا باشد فرود آمدن شیاطین بر محمد صلی الله علیه و سلم بجهت عدم
تناسب و تجانس ایشان بیان میفرماید که تَنَزَّلُ فرود می آیند دیوان عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغ گوی أَثِيمٍ بزه کاری
مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین و قول میگیرند از ایشان اخبار دروغ گویانند و در انوار

دروغ گویانند و در انوار فرموده
ودیگر دروغها بآن اضافت میکند
وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بیشتر ایشان

فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوفند یعنی وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مشرک چون ابن
زبعری و جبیره و مسافع و امیه يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پیروی ایشان میکنند سفهاء عرب یعنی رواة ایشان در تبیین آن
امام علم الهدی رحمه الله تعالی نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند
این آیه در شان ایشان نازل شد أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ آیا نمی بینی که ایشان فِي كُلِّ وَادٍ در هر وادی از فنون کلام يَهِيمُونَ سرگردان
میشوند چون نسیب و تشبیب و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن
وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان يَقُولُونَ میگویند مَا لَا يَفْعَلُونَ آنچه نمیکنند یعنی نسبت ناکرده بخود گواهی میدهند و بیغاهای ناداده
بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تجمل اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری از این مقوله مطلع شود در تیسیر کواشی آورده
که بعد از نزول این آیه حسان و ابن رواحه و جمعی از شعراء صحابه رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه آمده بموقف عرض رسانیدند
که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت من هم که بدین وصف بیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که
مؤمن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعری که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیر و این آیه نازل
شد که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا شعرا متبوع سفیهان در همه بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای
شایسته کردند یعنی بر پیغمبر صلوات الله و سلام ستایش فرمودند و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمودند وَذَكَرُوا اللَّهَ و یاد کردند
خدای را در اشعار خود كَثِيرًا بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریض بر طاعت و تنبیه بر غفلت
وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس از آنکه ستم دیده شده بودند بهجا یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد
کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچه دیوان
اولی آورده اند که هرچند قادر حکیم جل ذکره در آیه کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که سیاحان بحر شعرند جمع ساخته
و کمند لام استغراق در گردن انداخته گاه در غرق آب بی حد و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت
و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین امنوا و عملوا الصالحات
نشسته اند و بوسیله بادبان و ذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیت نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است
شاعرانرا گرچه غاوی خواند در قرآن خدای هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای من وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و بعد
باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا نسبت پیغمبر بشعر که بعد از موت أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ بکدام مکان بازخواهند
گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود سورة النمل بسم الله الرحمن الرحیم طسٓ

در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلام است پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام
سخن باشد چنانچه ابن عطیه ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است باطا اشارت است بطهارت قدس الهی و سین بسناء عز نامتناهی یا بطالب
روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ما سوی الله تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْقُرْآنِ ایتهای قرآنست وَكِتَابٍ مُّبِينٍ و
ایتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد الصفتین است بر دیگری قرآن بجهت آن گفت
که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه مینویسند هُدًى واین کتاب راه نماینده است وَبُشْرَى ومژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگانرا
الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بجد و جهد ارکان آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ومیدهند زکوة اموال خود را به
مستحقان وَهُم بِالْآخِرَةِ وحال آنکه ایشان بسرای دیگر هُمْ ایشان يُوقِنُونَ بیگمان میشوند تکرار ضمیر اشارت
باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی زَيَّنَّا
لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان أَعْمَالَهُمْ عملهای زشت ایشانرا یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان کرد انیده ایم
صاحب فواید آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد
فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ لَهُمْ آنانند که مرایشانراست سُوءُ
الْعَذَابِ بدی عذاب بدرد دنیا چون قتل و اسر در بدر وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وایشان در سرای دیگر هُمُ الْأَخْسَرُونَ
ایشانند زیانکاران ترین بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وَإِنَّكَ وبدرستی که تو لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ تلقین کرده میشوی قرآنرا
یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک خداوندی است کار عَلِيمٍ دانا إِذْ قَالَ یاد کن چون
گفت مُوسَى لِأَهْلِهِ موسی بن عمران مر کسانی را که باوی بودند در وقت توجه او بمدین مصر و راه گم کرده بود و زنش را مخاض
پدید آمده و سرما در یافته إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی از دور و جنته سَآتِيكُم زود باشد که بیارم مِّنْهَا
بِخَبَرٍ از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم أَوْ آتِيكُم یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ
شعله آتش فرا گرفته لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما گرم شوید بآن فَلَمَّا جَاءَهَا پس آنهنگام که آمد موسی علیه السلام بنزدیک
آن آتش نوری دید بی احراق افروخته اندر درختی سبز و گویند آتشی بود عرفی چون سایر آتشها و بر هر تقدیر چون موسی
علیه السلام آنجا رسید نُودِيَ ندا کرده شد أَن بُورِكَ بآنکه برکت داده باد مَن فِي النَّارِ هر که در مکان آتش است
یعنی در بقعه مبارک یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرد اگرد آتش است یعنی ملائکه
وَسُبْحَانَ اللَّهِ و بپاکی یاد کنید خدای رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی علیه السلام این ندا
شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که يَا مُوسَى إِنَّهُ ای موسی بدرستی که نداکننده أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ منم خدای
غالب الْحَكِيمُ حکم کننده بصواب وَأَلْقِ عَصَاكَ و بیفکن عصای خود را موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی
الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَآهَا پس چون دید موسی عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب و سرعت

تتشه

میرود كَأَنَّهَا جَانٌّ گوییا که ماری است باریک تیز رو در اول حال چون مار اژدها میبود و در آخر اژدها میشد و در تیسیر
امام ابو اللیث آورده رحمه الله تعالی که در وادی مقدس جان بوده و بتدریج ثعبان شد مفسر برهر وجه چون موسی علیه
السلام آن صورت مشاهده نمود وَلَّى روی بگردانید مُدْبِرًا در حالتی که گریزان بود از خوف آن وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت
بار دیگر ندا رسید که يَا مُوسَى لَا تَخَفْ ای موسی مترس از عیبت إِنِّي لَا يَخَافُ بدرستی که من نترسند لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ نزدیک
من فرستادگان یعنی ایشانرا نزد من بدی عاقبت نیست تا از آن بترسند و بیاید ترسید سیما إِلَّا مَن ظَلَمَ مگر کسی که ستم
کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل کند بجای آن نیکوئی بَعْدَ سُوءٍ بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فَإِنِّي غَفُورٌ پس
بدرستی که من آمرزنده ام تائبانرا رَّحِيمٌ مهربانم بریشان وَأَدْخِلْ يَدَكَ و در آر دست خود را فِي جَيْبِكَ در گریبان
پس من خود را پیراهن حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام آستین نداشته پس حکم شد که دست در گریبان کن تَخْرُجْ تا بیرون
آید بَيْضَاءَ سفید و درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی علتی یعنی سفیدی او از آفت برص مبرا باشد پس موسی علیه السلام د
در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورده باو رسید که این دو آیه را اظهار کن فِي تِسْعِ آيَاتٍ در جمله نه آیت
که معجزات تست و بروی برسالت إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ بسوی فرعون و قوم او إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان هستند قَوْمًا
فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس چون بیامد بفرعون و قوم او آيَاتُنَا دلائل
قدرت ما و براهین رسالت موسی علیه السلام مُبْصِرَةً روشن و هویدا قَالُوا گفتند فرعونیان هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ این
جادوئی روشن است یعنی همه کس داند که این سحر است وَجَحَدُوا بِهَا و منکر شدند مر آن معجزها را وَاسْتَيْقَنَتْهَا و بیگمان بودند
بدان أَنفُسُهُمْ دلهای ایشان یعنی میدانستند که آن ایتها از نزدیک خدای است و سحر نیست و انکار میکردند ظُلْمًا از روی
ستمکاری وَعُلُوًّا و برتری و سرکشی فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران که در دنیا
باب غرقه شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت بیت همه حالت مفسدان ناخوش است سرانجام اهل فساد آتش است
وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم دَاوُودَ داود پیغامبر را وَسُلَيْمَانَ و پسر او سلیمان را عِلْمًا دانشی از احکام شرایع ما و دیگر
گفته که علم کیمیا وَقَالَا و گفتند بعد از اعطاء علم الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ستایش و ثنا آن خدای را که بسبب دانش فَضَّلَنَا افزونی
داد ما را عَلَىٰ كَثِيرٍ بر بسیاری مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده خود وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ و میراث گرفت سلیمان دَاوُودَ
از داود نبوت یا علم را گفتند ملک را بآنکه قائم مقام او باشد نوزده پسر دیگر گویند داود را علی نبینا و علیه السلام نوزده پسر بوده
و هر یک داعیه ملک داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در وی چند مسئله یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این
مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود علیه السلام فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر کرد انیده
مسئلها بر فرزندان عرض فرمود که یکی بود نزد یکتر بتو چیزها کدام است و دور ترین اشیا چیست و کدام است آنکه با وی
انس پیشتر است از او چیست آنکه وحشت از او فزونتر است و کدام اند دو قائم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کار است که آخر آن

سوده است وکدام امراست که عاقبت او نیکو حمیده است اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود اگر
اجازت باشد من جواب بگویم داود علیه السلام وی را دستوری داد و سلیمان گفت اقرب اشیا با دمی آخرتست وابعد اشیا ازو آنچه میگذرد از
دنیا و انس اشیا جسد است با روح واوحش اشیا بدن خالی از روح اما تا ثابت دو اعجب اشیا است و مختلفان لیل و نهار و متباعدان
موت و حیوة و کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب وچون جواب
مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل وکمال سلیمان علیه السلام معترف شدند و او را ملک بدو تسلیم کردند و بکر
روز وفات فرمود سلیمان علیه السلام برتخت نشست وَقَالَ وگفت یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم ما
مَنْطِقَ الطَّیْرِ گفتار مرغان را مرجماعتی را ازطیور او اتباع است که بچه نوع ایشان ازانه فهم معانی و اعتراف میکنند و انچه سلیمان را
علیه السلام آموختند آن بود که فهم میکنند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان علی نبینا و علیه السلام بلبلی دید بر شاخی
نشسته سر و دم میجنبانید و صدائی میکند اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان فرمود
که میگوید نیم امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا و قمری … فرمود که میگوید کاشکی این خلائق نیافریده شدندی و
هم از سلیمان منقولست که ورشان میگوید یعنی کبوتر بچه … زائید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید
همچنانکه مکافات بیابید و هدهد میگوید که هر که رحم نکند بروی رحم نکنند و … میگوید یعنی چکاوک … از پیش فرستید تا نزدیک
خدا بیابید و … میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه و ارضه و قطا میگوید یعنی … هر که خاموش کند بسلامت ماند
و طوطی میگوید وای برکسی که مطلوب و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صرد میگوید استغفار کنید
ای گنه کاران و حداه میگوید کل شیء هالک الا وجهه و هزار دستان میگوید سبحان الخلاق الدائم و غراب نفرین میکند بر
عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رضی الله عنه که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که خروس در بانگ
خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا ایها الغافلون و هم در وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که چکاوک در تسبیح
خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمنان محمد و آل وی و … میگوید خدایا از قوت روز بروز بخواهم … و دراج میگوید
الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان علیه السلام بود از آن سبب فرمود که منطق الطیر یاد
آموختند وَأُوتِینَا و داده شدیم یعنی ما را عطا کردند مِنْ کُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی که بدان محتاج بودیم إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این
عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ او افزونی است آشکارا که بر هیچکس مخفی نیست آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین
نبوده در مجمع آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن
و بر جانب راست سلیمان علیه السلام سی و پنج منبر نهاده بودند و دانشمندان ادیان بران نشستندی و بر چپ او همین عدد منبرها
بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بر زبر ایشان در هوا ایستادندی و احبار … کنندی …
کردندی و مرغان بر زبر ایشان … اسماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَیْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان

جنوده

جُنُودُهُ و لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنْسِ و آدمیان وَالطَّیْرِ و مرغان فَهُمْ پس این لشکر یُوزَعُونَ
رانده شدندی بوقت سیر یا باز داشته بودندی تا همه درپیوندند اما از عقب در نفس خود آورده که با وجود کثرت عدد همه
در ایشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان برتبه بوده که هیچکس از لشکریان از مقر معین خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف
و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ بوده بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و مثل
آن برای وحش و … بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ و … تخت او در میان بساط نهادندی و … و اکابر
بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی و بیک روز یکماهه راه ببردی روزی از ولایت شام بطرف یمن
… میرفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا تا وقتی که بیامدند عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ بر وادی النمل یعنی از زبر آن وادی که در حوالی طائف است
درآمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچه لنگ که … یا طاخیه یا ملاحبه یا جرمی نام بود و دو بال داشت و در کشف ثعلبی آورده
که برابر … بود و در … و در زاد المسیر … کفته و در … ساوی کرکی وان مهتر مورچگان آن وادی بود چون
لشکر سلیمان را علیه السلام دید به بلندی برآمد و گفت یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوا درآیید مَسَاکِنَکُمْ در مسکنهای
خود لَا یَحْطِمَنَّکُمْ باید که در هم نشکنند شما را سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان و لشکرهای او و مراد از نهی لشکر از تحطیم نهی مورچگان
از توقف … که عرصه تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان لَا یَشْعُرُونَ ندانند که شما را پایمال میسازند … آورده اند که باد
این سخن را از سه میل راه که … سه فرسخ است بسمع سلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِکًا
در حالتی که متعجب بود مِنْ قَوْلِهَا از گفتار آن … شادمان وخرم بود … آورده اند که او را طلبید و گفت ای مورچه
ندانستی که لشکر من ستم نکند گفت دانستم اما من … این قوم بودم … نصیحت ایشان … گفت لشکر … بودند جهت آنکه
قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که نظر بدبدبه وکبکبه تو کنند
و بنظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت پایمال و خذلان گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا در
دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوض حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت
من چهار هزار سرهنگ دارم زیردست هر یکی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود
را بیرون نمیآری جواب داد که نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم در زیر زمین جای کردیم تا بجز خدای کسی حال ما
نداند گفت ای پیغمبر خدای از عطاهای که الله تعالی ترا داده یکی بگو گفت باد را مرکب ما ساخته اند … روانه
شد گفت یا سلیمان دانی که این چه معنی دارد یعنی هرچه ترا دادم از مملکت دنیا چون باد است درآید و بنپاید و در این معنی گفته
اند نظم نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام بآخر ندیدی که بر باد رفت خنک آنکه با دانش و
داد رفت سلیمان علیه السلام بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک علام آورده وَقَالَ وگفت رَبِّ أَوْزِعْنِی ای
پروردگار من الهام ده مرا الهام أَنْ أَشْکُرَ باینکه شکر کنم نِعْمَتَکَ الَّتِی آن نعمت ترا که بمحض کرم أَنْعَمْتَ عَلَیَّ انعام کردی

بر من وَعَلیٰ وَالِدَیَّ و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نتیجه ان نیز راجع بوی بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و بانکه بکنم
کرداری شایسته که بپسندی خود تَرْضَاهُ بپسندی انرا وَأَدْخِلْنِي و درآر مرا بِرَحْمَتِكَ ببخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ در
میان بندکان ستوده خود به بهشت در بحر حقائق تشبیه کند وادی نمل را بحواس خمس وان تامل درین سخن باقی قصه بر سالک سخن
دانکه زبان مرغان هوای عشق بی شناسد ظاهر است شعر چون ندیدی دی سلیمان را تو چه دانی زبان مرغان را اورده اند که در حین
سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد اب نبود و دلیل لشکر برآب هدهد بودی او را طلب
کردند نیافتند و کفته اند سلیمان علیه السلام که بر تخت بود ناکاه فرجه در مظله طیور پدید آمد و آفتاب بر وی افتاد نگاه کرد
موضع هدهد خالی یافت بتفحص در آمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و بازجست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ پس کفت
مَا لِيَ چیست مرا که در خیل طیر لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را ایا چشم من بر وی نمی افتد أَمْ كَانَ یا هست مِنَ الْغَائِبِينَ
از غایب شدکان ازین جمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هرآینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت که
پرهای او را بکنم و او را در آفتاب افکنم یا میان او و جفت او جدایی افکنم یا او را با ضد او در قفص محبوس سازم یا از خدمت
خود دور کنم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید بمن بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن
که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ زمانی نه دیر و دور و باز آمد سلیمان علیه السلام
با او معاتبه اغاز کرد فَقَالَ پس کفت هدهد أَحَطتُ مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ با چیزی که تو مشاهده
نکرده و بدان نرسیده وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِنْ سَبَإٍ از شهر سبا که ماب کویند بِنَبَإٍ يَقِينٍ بخبری محقق یعنی ان خبر
بتو اورده ام و خبر آنست که در هوا بلند هدهدی رسیدم که ازان ولایت بود و با من صحبت پادشاه خود و خوبی هوای ان دیار تقریر
کرد هوس مشاهده آن نزد رفتم و دیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین ایشان چیست
هدهد کفت إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را
وَأُوتِيَتْ و داده شده است آن زن را مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید وَلَهَا و مر آن زن راست عَرْشٌ عَظِيمٌ
تختی بزرگ نسبت با او یا با تختهای سلاطین دیکر اورده اند که سی کز در سی کز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک ان
تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدتُّهَا یافتم ان زن را وَقَوْمَهَا و کروه او را که از روی جهل يَسْجُدُونَ
لِلشَّمْسِ سجده میکنند مر آفتاب را و میپرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای
ایشان شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس باز داشته است
دیو بر کشیده ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست فَهُمْ پس ایشان لَا يَهْتَدُونَ راه نمی یابند بطریق حق و شیطان
ایشان را از راه راست باز میدارد أَلَّا يَسْجُدُوا تا سجده نکنند لِلَّهِ مر خدا را الَّذِي آن خدائی که بیرون آرد يُخْرِجُ الْخَبْءَ
پنهان شده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار را از آسمان ظاهر میکند و انبات و نباتات

را

را از زمین اخراج میکند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ آنچه پنهان دارید از بدکاری در دلهای خود وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه اشکارا
سازید بر زبانهای خویش و جمعی در هر دو فعل بخطاب خوانده اند یعنی آنچه شما پنهان و آشکارا کنید اللَّهُ خدای بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
هیچ معبودی برازنده نیست مکر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ آفریدکار عرش عظیم است آن عرش که محیط است بکرسی و کرسی احاطه کرده
مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود ع چه نسبت است سها را با آفتاب
دیگر نشان این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رحمهما الله تعالی و در فتوحات این را سجده مرحتی میکوید
و موضع سجود مختلف فیه است بعضی از قرات و ما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم اورده اند
که چون هدهد سخن خویش را باتمام رسانید قَالَ کفت سلیمان علیه السلام سَنَنظُرُ زود باشد که در نکریم و تامل کنیم که
سخن أَصَدَقْتَ ایا راست کفتی أَمْ كُنتَ یا بودی مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ کویان پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت
و کفت اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا ببر این نوشته مرا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بکردان
عَنْهُمْ از ایشان و بیک کوشه رو و تجسس کن فَانظُرْ پس بدبین که ایشان باز چه چیز باز میکردند یعنی در جواب
يَرجِعُون
مکتوب بچه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب قصص برانند که بلقیس دختر شراحیل یا شرحبیل بن
مالک بود و چهل سال بعد از شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود و پدر او را باجنیه وصلت افتاده و غازعه جنیه و در عین المعانی
کفته که بلقه بنت شیصبان جن او است و بلقیس از وی متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو کرفت و خویشان مادر وی او را از جن مدد کاری
کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستید و چون هدهد خبر او به سلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید
وی نامه نوشت و مهر بر وی نهاد بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار کرفته بیامد و در وقتی که بلقیس بر تخت بود
ارکان دولت حاضر بودند بنزد تخت پیش و ازان آمد و مردمان در وی مینکریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس
در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درهائی وبسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس بر جست
و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه در دست کرفته متوجه ایشان شد قَالَتْ
کفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای کروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی من كِتَابٌ كَرِيمٌ نوشته بزرک
نامه را بزرک کفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرکوار بود یا بسبب انکه او را بر نهاده مهر بود و این امر عجیب ایشانرا با
تعجب انکه معهود انست امام قشیری رحمه الله تعالی فرموده که بزرکی بدان واسطه بود که در وی طمع ملک نبود بلکه دعوت بمالک
الملک بود و کفته اند چون مضمون نامه نام خدای تعالی بود پس آن نامه بزرکترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین
سر اغاز بی نام تو نامه کی کنم باز آرایش نامها است نامت و آسایش سینها کلامت القصه بلقیس کفت نامه من اورده اند
ارکان دولت پرسیدند که انکه آورده اند فرمود که إِنَّهُ بدرستی که این کتاب مِن سُلَيْمَانَ از نزدیک سلیمان است وَإِنَّهُ
و بدرستی که مضمون او اینست که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ برمن بزرکی مکنید و کردن مکشید وَأْتُونِي

ویباید بمن مُسْلِمِیْنَ گردن نهادکان و فرمان برندکان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ
دلالت بر معانی بسیار دارد پریشان شدند و مضطرب و هراسیمه کشتند قَالَتْ کفت بلقیس یٰٓاَیُّهَا الْمَلَؤُا ای کروه بزرکان
وایشان سیصد و سیزده بزرک بودند از ارکان مملکت که هر یکی برده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود که
اَفْتُوْنِیْ فتوی دهید مرا فِیْٓ اَمْرِیْ در کار من و آنچه صلاح و صواب باشد با من بکوئید مَا کُنْتُ نیستم من قَاطِعَةً اَمْرًا
برنده و فیصل دهنده کاری را حَتّٰی تَشْهَدُوْنِ تا شما نزد من حاضر کردید یعنی بی حضور و بی مشورت شما کاری نمیکنم قَالُوْا
کفتند آن کروه نَحْنُ اُولُوْا قُوَّةٍ ماخداوندان قوتیم وَاُولُوْا بَاْسٍ شَدِیْدٍ خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدّت
هم لشکر و هم شجاعت وَالْاَمْرُ اِلَیْكِ و کار مفوض بتست و رای رای تو فَانْظُرِیْ پس درنکر و ببین مَاذَا تَاْمُرِیْنَ تا
چه میفرمائی از مقاتله و مصالحه نظم اکر جنک خواهی نبرد آوریم • دل دشمنان را بدرد آوریم • و کر صلح جوئی ترا بنده ایم •
بتسلیم حکمت سرافکنده ایم • چون بلقیس از ایشان دریافت که میل بمقاتله دارند نه بسندید و کفت مرا مصلحت جنک نیست چه خوف
دو میدارد اکر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما عرضه تلف میشود کما قال الله تعالی قَالَتْ کفت بلقیس اِنَّ الْمُلُوْكَ
بدرستی که پادشاهان اِذَا دَخَلُوْا قَرْیَةً چون در آیند بدیهی و شهری که بقهر بکیرند اَفْسَدُوْهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب
کنند وَجَعَلُوْٓا و کردانند اَعِزَّةَ اَهْلِهَآ عزیزان اهل آن دیه را اَذِلَّةً خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر کیرند
وَكَذٰلِكَ یَفْعَلُوْنَ و همچنین میکنند تاکید قول او است وَاِنِّیْ مُرْسِلَةٌ و بدرستی که من فرستنده ام اِلَیْهِمْ بسوی
سلیمان و قوم او بِهَدِیَّةٍ هدیه که مقدمه صلح است فَنٰظِرَةٌ پس نکرنده ام که از انجا بِمَ بچه چیز یَرْجِعُ الْمُرْسَلُوْنَ
باز میکردند فرستادکان من اکر هدیه مرا قبول کند ملک است و الا پیغمبر پس بلقیس اورده که پانصد غلام را لباس کنیزان
پوشانید و پانصد جاریه را زی غلامان بیاراست و هزار خشت زر و نقره و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مقدار مشک و عنبر
و حقه در و در یتیم ناسفته و مهره جزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمرو را با یکی دیکر از اشراف قوم برفتن مقرر کرد و فرمود
که ای منذر نیکو احتیاط کن اکر بچشم غضب در تو نکرد تو بترس که او پادشاه است و اکر بتازه روئی و خوشخوئی با تو سخن
کند بدانکه پیغمبر است و دلیلی دیکر بر نبوت او آنست که میان غلمان و جواری تمیز کند و کوهر ناسفته را سوراخ سازد و
مهره کج سفته را رشته کشد ایشان هدایا بر داشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان علیه السلام بفرمود
تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی که هفت فرسخ طول او بود بدان فرش انداختند و در هر دو جانب میدان
منظر ساختند و ... مراکب بحری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جدا کانه
صف بر کشیدند و مرغان در روی هوا پر در پر بافتند شعر باصد هزار دیده فلک در هزار قرن • مجلس بدین تکلف و ...
ندیده بود • منذر بکنار میدان رسیده و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای خویش شرمنده شد و چون پیش تخت
سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت با روی تازه تبسم کرده و پرسش کرد و فرمود که حقه را بیار که در وی دری ناسفته

وهره

ومهره کج سفته است پس ارضه فرمود تا در دهن گرفته بر سوراخ در رشته را بسوی دیکر رسانید و کرم سپید را امر کرد تا رشته در دهان کرفته بر سوراخ ان مهره
بکذشت و رشته در وی کشید و آب طلبیده غلمان و جواری را فرمود که از غبار راه آمده اید روی بشوئید مردان آب بر داشته فی الحال روی
شستن اغاز کردند و زنان آب از دستی بر دست دیکر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود و هدیه ایشان رد کرد چنانچه حق تعالی
فرمود فَلَمَّا جَآءَ سُلَیْمٰنَ پس انهنکام که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد قَالَ اَتُمِدُّوْنَنِ کفت ایا مدد میدهید مرا بِمَالٍ
بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است فَمَآ اٰتٰىنِۦَ اللّٰهُ پس آنچه عطا کرد مرا خدای از ملک و نبوت و علم خَیْرٌ مِّمَّآ اٰتٰىكُمْ بهتر
است از آنچه بشما داده از متاع دنیا بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما بِهَدِیَّتِكُمْ تَفْرَحُوْنَ بهدیه خود شاد میشوید و من نازید نیرا که حیوة
دنیی مطمح نظر همت شما است نظم انکه بردارد کند جانب علوی جرعه • دنیا اندر نظر همت او مردار است • اِرْجِعْ ای
رسول باز کرد اِلَیْهِمْ بسوی بلقیس و قوم او و بکو تا بیایند و اکر نیایند فَلَنَاْتِیَنَّهُمْ بِجُنُوْدٍ پس هر اینه بیاریم بدیشان لشکرها
که از غایت کثرت و قوت لَّا قِبَلَ لَهُمْ طاقت مقاومت نباشد ایشانرا بِهَا بان لشکرها وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ و هر اینه بیرون
کنیم ایشانرا مِّنْهَآ از بلده سبا اَذِلَّةً در حالتی که بی حرمت و بی عزت باشند وَّهُمْ صٰغِرُوْنَ و ایشان خوار شدکان
شوکت و سیرافکنده باز کشت و تمام احوال باز نمود بلقیس بقیه راه کرده تخت خود را در خانه مضبوط ساخت و نکه بانان
کماشت و در خانه را قفل کرده کلید برداشت و با لشکر متوجه بایه سریر سلیمان شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان
علیه السلام بلقیس را بیند با کمال حسن و جمال و عقل البته بان ازدواج او میل کند و از سلیمان را بر اسرار جن اطلاع دهد و کار بر ما به
تنک اید صلاح انست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیبا و در دل سلیمان علیه السلام نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف
جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانید که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او منهج صواب منحرف میکند و پای او
مانند سم حمار است انکشت ندارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را امتحان کند قَالَ یٰٓاَیُّهَا الْمَلَؤُا
کفت ای کروه بزرکان اَیُّكُمْ کدام شما یَاْتِیْنِیْ بِعَرْشِهَا بی آرد تخت بلقیس را قَبْلَ اَنْ یَّاْتُوْنِیْ پیش از انکه بیایند بمن
مُسْلِمِیْنَ مسلمانان چه هر کاه مسلمان آمدند کرفتن تخت او را نیست مکر برضای او و غرض آن بود که او را تغییر دهد
و از وی پرسد که مر برتو حست یا نی و جواب او بر عقل او وقوف یابد قَالَ عِفْرِیْتٌ کفت دیوی پلیدی ناخوش مِّنَ
الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان یا صخر اَنَا اٰتِیْكَ بِهٖ من بیارم بتو آنرا قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ پیش از انکه برخیزی مِنْ مَّقَامِكَ
از مقام خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام تا نصف النهار بمجلس حکم نشستی وَاِنِّیْ عَلَیْهِ و بدرستی که من بر آوردن
لَقَوِیٌّ توانائیم اَمِیْنٌ و امینم بر جواهر او یعنی در ان خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام فرمود که زودتر
از این میخواهم قَالَ الَّذِیْ عِنْدَهٗ کفت انکسی که نزدیک او بود عِلْمٌ دانشی مِّنَ الْكِتٰبِ از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده
بود و اسم اعظم دانسته و انکس حضرت ... علیه السلام یا صاحب ابی البلیة است و در تیسیر آورده که بر صحیح این ادعا آرند
که من عنده علم الکتاب بدو رسانیده و کفته اند حضرت سلیمان بود علیه السلام با مردی مستجاب الدعوة که او را ملتجا کنندی یا ...

النرق یا اسطوع یا ملکی که مؤید سلیمان بوده یا ملکی که دست معاد بر دست او ست یا جبرئیل علیه السلام و برابن تقدیر که یکی از ملائکه با شد مراد
از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ أَن
يَرْتَدَّ پیش از آنکه باز گردد إِلَيْكَ بسوی تو طَرْفُكَ چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن بر داری من تخت او را حاضر
کنم از سلیمان دستوری داد و او بسجده در افتاده گفت یا حی یا قیوم که بعبری اهیا شراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال والاکرام و
بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و لطرفة العین را پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد و در وسیط
فرموده که حق سبحانه اجزای او را اعدام کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود فَلَمَّا رَآهُ پس آنهنگام که سلیمان دید آن تخت را مُسْتَقِرًّا عِندَهُ
قرار یافته نزدیک او قَالَ هَٰذَا گفت این کرامت مِن فَضْلِ رَبِّي از فضل آفریدگار منست لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا که در
مثل این امور أَأَشْكُرُ آیا شکر میکنم أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی پیشه می آرم وَمَن شَكَرَ و هرکه سپاس داری کند نعمت خدا را
فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که سپاس میدارد لِنَفْسِهِ از برای خود چه شکر موجب دوام نعمت مزید آنست وَمَن
كَفَرَ و هرکه کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بدرستی که پروردگار من غَنِيٌّ بی نیاز است از شکر گذاری و ناسپاسی
مردمان كَرِيمٌ و کرم کننده است با نعام بر مستحقان قَالَ نَكِّرُوا گفت سلیمان علیه السلام بگر دانید لَهَا برای بلقیس
عَرْشَهَا تخت او را یعنی هیات و شکل او را تغییر دهید بدان وجه که اعلاها باسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید یا جواهر را
تبدیل کنید اخضر بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنظُرْ تا بنگریم ما که بعد از سوال از وی أَتَهْتَدِي آیا راه می
یابد و میشناسد تخت خود را أَمْ تَكُونُ یا باشد مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ از آنانکه راه نمی یابند بچیزهای شناسند فَلَمَّا جَاءَتْ پس
آنهنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده بود قِيلَ گفتند او را أَهَٰكَذَا آیا همچنین است عَرْشُكِ
تخت تو قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ گفت گوییا که این آنست جزم نگفت که هو هو از جهت آنکه احتمال داشت که تخت با شد مثل تخت او و این
از کمال عقل بود پس گفت وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و داده اند ما را علم در کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان مِن قَبْلِهَا پیش از این
معجزه وَكُنَّا مُسْلِمِينَ و هستیم ما گردن نهادگان حکم و را وَصَدَّهَا و باز داشت خدای بلقیس را بعد توفیق مَا كَانَت تَّعْبُدُ آن
چیزی که بود که میپرستید از مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آفتاب را إِنَّهَا كَانَتْ بدرستی که بلقیس بود مِن قَوْمٍ كَافِرِينَ از
گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین
او از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن آب در او برده و ماهیان در آنجا افکنده و چنانچه صحن آن خانه همه آب مینمود نیز
سریر سلیمان در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسید قِيلَ لَهَا گفتند مر او را ادْخُلِي الصَّرْحَ در آی
در ساحت این قصر فَلَمَّا رَأَتْهُ پس چون بدید زمین قصر را حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت آنرا آب بسیار وَكَشَفَتْ و بر کشید
دامن جامه عَن سَاقَيْهَا از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان دید که پای او پیای آدمیان میماند قَالَ ای
بلقیس جامه بر مکش إِنَّهُ بدرستی که آنچه تو آب می پنداری صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ عرصه ایست ساده و هموار مِّن قَوَارِيرَ
از

٣٠م

از آبگینه قَالَتْ رَبِّ گفت بلقیس که ای آفریدگار من إِنِّي ظَلَمْتُ بدرستی که ستم کردم نَفْسِي بر نفس خود بپرستش
آفتاب وَأَسْلَمْتُ و اسلام آوردم مَعَ سُلَيْمَانَ با سلیمان یعنی بر دست او و تسلیم شدم لِلَّهِ مر امر خدای را رَبِّ
الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان علیه السلام و آنکار او سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر آنها
مذکور است صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوت مفکره و سبا بمدینه جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس
و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم درست بیت انکس که زشمس
آشنا نیست دانند که متاع ما کجا نیست وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم إِلَىٰ ثَمُودَ بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر
ایشان صالح را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بآنکه بپرستید خدا را فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان فَرِيقَانِ دو گروه شدند مؤمن
و کافر يَخْتَصِمُونَ و بجنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر و مخاصمه ایشان در سورة اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت
خصومت ملتزم شدند کفتند که بیار ای صالح آنچه ما را بدو میکردی از عقوبات قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح ای گروه من لِمَ
تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید در آن آوردن اند که ثمود
میکفتند که چون عذاب بیاید توبه کنیم صالح علی نبینا و علیه السلام فرمود که لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ چرا استغفار نمیکنید
با یمان و توبه از خدای آمرزش میطلبید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید قَالُوا اطَّيَّرْنَا کفتند
فال بد گرفتیم بِكَ بتو وَبِمَن مَّعَكَ و بهرکه با تست از مؤمنان تا تو آغاز دعوت کرده شدائد و محن روی با ما آورده و
جدائی در میان ما افتاده قَالَ طَائِرُكُمْ گفت صالح فال شما از خیر و شر عِندَ اللَّهِ نزدیک خدا است یعنی سبب محنت شما
مکتوبست نزدیک خدای بحکم ازلی و خیر و محنت من تبدیل نکرده نظم قلم به نیک و بدی خلق در ازل رفته است نکفت
و کوی خلائق دگر نخواهد شد بَلْ أَنتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تُفْتَنُونَ گروه آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت
و نکبت و سختی و آسانی وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ و بودند در شهری که صالح علیه السلام میبود از زمین حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از اشراف
قوم و اشرار ایشان از جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر که بد نام از همه بوده مباشر عقر ناقه بودند يُفْسِدُونَ تباهی
میکردند بکفر و معاصی فِي الْأَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی فسادی داشتند
خالی از صلاح چون بعد از عقر ناقه وعید و عذاب شنیدند قَالُوا گفتند با یکدیگر تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ و حال آنکه سوگند
خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهُ هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح وَأَهْلَهُ و بر کسان وی و میکشیم
و ایشان را ثُمَّ لَنَقُولَنَّ پس میگوییم لِوَلِيِّهِ ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته است گوییم مَا شَهِدْنَا حاضر
نبودیم ما مَهْلِكَ أَهْلِهِ هلاک کردن کسان او را و حضور بکر ام ترا اند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس اهلاک ایشان
چه خبر داشته باشیم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گوییانیم وَمَكَرُوا مَكْرًا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه
که صالح را بکشیم و ولی دم او را گوییم که ما نکرده ایم وحیله کردیم وَمَكَرْنَا مَكْرًا و مکر کردیم مکر کردنی یعنی جزاء مکر بدیشان رسانیم

بآنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن آورده‌اند که صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گذاردی ایشان نه تن گفتند که وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر است ما پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب در آن غار آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل علیه السلام بمردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ و باقی قوم ایشان را أَجْمَعِينَ همه بصیحه فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگر بدان خَاوِيَةً در حالتی که خالی و خراب است بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این که یاد کردیم لَآيَةً هر آینه عبرتیست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مر گروهی را که دانند و بدان متنبه شوند وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنها که گرویدند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن لوط پیغمبر را علیه السلام إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر قوم خود را أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطت وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تُبْصِرُونَ میدانید زشتی آن یا می بینید آنکه یکدیگر مباشرت آن یعنی بطریق اعلان میکنید و آن افحش است أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که برای شهوت خلق شدند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی اید که نمیدانید عاقبت فعل از خود را فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را با لوط مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود که سدوم است إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهُ لیکن زن او قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم بودن او را مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا و بیارانیدیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا باران از سنگ فَسَاءَ پس بد بارانی است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گفتیم لوط را علیه السلام که بگو ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِينَ اصْطَفَى آنانکه برگزیده است ایشان را به بعثت و نگاه داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت وقول اصح آنست که مأمور تحمید حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم که چون حق سبحانه در این سوره قصه‌های که دال است بر کمال قدرت چون قصه موسی و بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان و مشتمل است بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام بحبیب فرستاده و وقوف بر آن نعمتی بزرگست پس وی را بحمد الهی امر کرد و بسلام بر بندگان برگزیده که انبیا اند یا صحابه کبار آنحضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامه مؤمنان و گفته‌اند اهل اسلام اند

کردار

۲۰ الجزء العشرون

کردار ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان خالی است از فکر علایق امروز سلام بواسطه شنوند و فردا بی واسطه خواهند شنید سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ

نظم

خرم بنده که او گشت مشرف بسلامت ؛ الحق که شود خاص بتشریف سلامت ؛ لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی ؛ زیرا که سلامت همه لطف است و کرامت

آللَّهُ آیا خدای بحق خَيْرٌ بهتر است أَمَّا يُشْرِكُونَ یا آنکه ایشان میگیرند شرکا

الجزء العشرون من اجزاء الثلثین

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آنکس که بقدرت بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تأکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانیم و بس برویانیدیم بآب باران حَدَائِقَ بوستانها دیواردار است ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نبود شما را أَنْ تُنْبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را أَإِلَهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَعَ اللَّهِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفردست بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ گروهی اند که میل میکنند از راه توحید یا شریک می آرند بخدای و او را عدیل اثبات میکنند أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ آیا عدیل ایشان بهترست یا کسی که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا و پیدا کرد در میانهای زمین أَنْهَارًا جویهای آب وَجَعَلَ لَهَا و بیافرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند که در وی معادن متکون کرد و از حضیض او چشمها منفجر کرد وَجَعَلَ و کرد بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ میان دو دریای عذب و ملح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند أَإِلَهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَعَ اللَّهِ با الله که در آفرینش اشیا مدد او باشد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشترین از مشرکان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند تفرد حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک قائل اند و ایا شریک نا توان ایشان بهترست أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ یا کسی که اجابت کند فرومانده را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر کسی را گویند که او را هیچ وسیله نباشد مگر سبحانه و گفته‌اند مضطر کسی است که دل از حسن خود برداشته باشد چون غریق بحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود طائی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفاء من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعا مضطر بازبسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچاره را دوست میدارد

نظم

آن نیاز مریمی بود و درد ؛ که چنان طفلی سخن آغاز کرد ؛ هر کجا دردی دوا آنجا رود ؛ هر کجا فقری نوا آنجا رود ؛ پیش حق یک ناله از روی نیاز ؛ به که عمری بی نیاز اندر نماز

پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بردارد بدی را یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ آیا بت بهترست یا آن خدای که کرداند شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد و نعمت را از پس ایشان بتصرف شما در آرد أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگرست با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند می پذیرید یا خدا را اندک یاد میکنید و گفته‌اند مراد نفی است عدم است یعنی یاد نمیکنید مر خدا را و پرستش بتان میکنید آیا ایشان بهترند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا کسی که راه مینماید شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای

بیابان و دریا ومن یرسل الریاح وکیست که میفرستد بادها را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از رحمت او که باران است
ءاله مع الله آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود تعالی الله پس بزرگ است خدای و برتر عما یشرکون
از آنچه ایشان میکنند که قرآن چه قادر بخالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا جنان شریکی بهتر باشد امن یبدؤ الخلق
یا آنکه بیافریند خلق را از عدم بوجود آرد ثم یعیده پس باز آرد او را بعد از آنکه معدوم و فانی باشد یعنی برانگیزد در قیامت
ومن یرزقکم وانکه روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین به نبات یا با اسباب
سماوی وارضی شما را روزی بخشد ءاله مع الله آیا هست خدای شریک با خدای که این کارها تواند کرد قل هاتوا
بگو بیارید برهانکم حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله بر اینها قدرت دارد ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست
گویان در آنکه الهی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قل بگوای محمد لا یعلم
نمیداند من فی السموات والارض هر که در آسمان و زمین است الغیب نا آمده و پوشیده را الا الله لیکن خدای
میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وما یشعرون و نمیدانند مردمان ایان یبعثون
که کدام وقت برانگیخته خواهند شد بل ادرک بل بمعنی هل است و در لباب گوید یعنی ام و بمعنی بل استفهام یعنی نی باشد یعنی
در هم رسید و کامل نشد علمهم دانش ایشان فی الاخرة در وقوع آخرت یعنی ندانسته آخرت را کما ینبغی بل هم بلکه
ایشان فی شک در گمانند منها از وقوع آن بل هم منها بلکه ایشان از آخرت عمون نابینا باشند یعنی چشم
دل ایشان از مشاهده دلائل بعث و حشر پوشیده است وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیده بصیرت
ءاذا کنا آیا چون گردیم ما ترابا خاک وآباؤنا و پدران ما نیز خاک شوند اءنا لمخرجون آیا ما بیرون آورده گانیم
از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا بعالم دگران ببعث حیات لقد وعدنا بدرستی که وعده داده شدیم هذا این
حشر و نشر را نحن وآباؤنا ما و پدران ما من قبل پیش از وعده محمد علیه السلام یعنی همه انبیا این وعده دادند و تحقق
ندانجامید ان هذا نیست این وعده الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانهای که بجز سخنی است بی حقیقت
قل سیروا بگو بروید فی الارض در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و موتفکات فانظروا کیف کان پس
بنگرید که چگونه بود عاقبة المجرمین سرانجام گناهکاران ولا تحزن و اندوهناک مشو ای محمد علیهم بر تکذیب و
اعراض مشرکان ولا تکن و مباش فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت حقی و
متکفل نگاه داشت توئیم نظم غم مخور زانرو که غم خوار توئیم * وز همه بد حافظه دار توئیم * از تو گر اغیار برتابند روی
این جهان و آن جهان یار توئیم ویقولون و میگویند کافران متی هذا الوعد کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود
ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان خطاب بپیغمبر و اصحاب اوست که پیوسته کفار را تخویف بر مینمودند قل
عسی ان یکون بگو شاید آنکه باشد که بحکم الهی ردف لکم پیوسته بشما و از پی در آید شما را بعض الذی برخی از آنچه

تستعجلون

نشتاب

شتاب میکنید نزول و حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود با قحط و غلا وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لذو فضل
خداوند فضل و رحمت است علی الناس بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا
یشکرون سپاس داری نمیکنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نشناسند وان ربک و بتحقیق آفریدگار تو لیعلم هر آینه
میداند ما تکن آنچه پوشیده صدورهم دلهای کفار از حقد و حسد بر تو وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از
تکذیب و عداوت تو وما من غائبة و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فی السماء والارض در آسمان و زمین الا فی
کتاب مبین مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یقص علی بنی اسرائیل
میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر از چیزی که از مهمات هم فیه ایشان در آن چیز
یختلفون اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تثلیث نصاری و احوال جسمانی و روحانی و
صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی علی نبینا و علیهم السلام وانه و بدرستی که قرآن لهدی رهنمونی است و
رحمة و بخشایش للمؤمنین مر گرویدگان را که ایشان منتفع اند بدان ان ربک بدرستی که خداوند تو یقضی
بینهم داوری کند میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بحکمه بحکم راست و درست خود وهو العزیز و اوست غالب
که حکم او را رد نتوان کرد العلیم و اوست دانا بحقیقت آنچه حکم میکند فتوکل پس توکل کن علی الله بر خدای و از
دشمنی معاندان باک مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین بر راستی روشنی یعنی راه تو راست و کار تو درست
انک بتحقیق که تو لا تسمع الموتی سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان که فهم سخن نمیتوانند کرد ولا
تسمع الصم الدعاء و نمیتوانی شنوانید کران آواز خواندن اذا ولوا چون برگردند مدبرین پشت بر کرده اند کان یعنی ایشان را
گوش دل گرانست و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس مشابه کرانی باشند در ناشنیدن خصوصا که روی بر کرده و
پشت بر داعی خود کنند در آن حال استماع او مشکل تر است و رمز و اشارت را نیز نبینند که فهم کنند وما انت و نیستی تو بهادی
العمی راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نشود الا ببصر بصیرت و ایشان ندارند ان تسمع
نشنوانی تو الا من یؤمن مگر کسی را که بگرود بآیاتنا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا کسی که فهم مسلمون پس
ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان و مختصان عالم ایمانند نظم گوش باطن نهاده بر فرمان * دیده دل گشاده بر
عرفان * زنده از نفحهای گلشن قدس * معتکف در فضای معهد انس * برده اند رضا نثار الاشیاء * به قلما هم ز درعیب واذا
وقع القول و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب علیهم بر ایشان و وقت که دست از امر
معروف و نهی منکر باز دارند اخرجنا بیرون آریم لهم برای ایشان دابة من الارض جنبنده از زمین تکلمهم
سخن گوید با ایشان ان الناس آنکه مردمان کانوا هستند که بآیاتنا بسخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر یا
بآیات قدرت و دلائل حکمت لا یوقنون یقین نمی آرند یعنی در آن شک میکنند باید دانست که خروج دابة الارض

نشانه است از علامت قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه
صالح را على نبينا وعليه السلام از سنگ بیرون آورد وآن دابه کوه‌پا باشد ودر حدیث آمده که خروج دابه وطلوع آفتاب از مغرب متقارب
باشد هرکدام پیش بود آن دیگر بعقبش ظاهر گردد واز کتب بعضی ائمه چنان معلوم میشود که از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع
شمس بود از مغرب واول آیات ارضی خروج دابه واو جانوری است طول او شصت گز وچهار قائمه دارد واو را زغب باشد ودو
بال دارد ودر تبیان آورده که هیچ هاربی ازو فوت نشود وهیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم بود اما در غایت روشنی
ودرخشندگی ودر تیسیر از ابن زبیر رضی الله عنه نقل کرده که سر او شبیه سر گاو باشد ودر غایت المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک
خواهد بود وگوش او چون گوش فیل وشاخ او مانند شاخ گوزن وگردنش چون گردن شترمرغ وسینه اش چون
سینه شیر وپهلویش چون پهلوی ... ودمش چون دنبه قوچ وقوائمش چون قوائم شتر بیرون آید از کوه صفا یا میان صفا ومروه
یا کوه اجیاد یا وادی از اودیه تهامه یا جای دیگر ودر احادیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید ودر کتاب علامات
الساعة آورده که ... خانه کعبه ... ومردم میگریزند ... باب ... میکند ... بعد از سه روز ثلث او بیرون
آید یعنی ... از زمین بیرون نیاید ... که تمام او بیرون آید وعصای موسی وخاتم سلیمان با او
دو چشم کافران ... روی ایشان سیاه شود ... روی ... مردم ... کافر نام ... نقب ... خوانند
یک سفید روی را ... وسیاه روی را ... واز ابن است که ... آنچه ... کنند که چون
واقع شود قول ما بتمییز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ ویاد کن آن روز را که حشر کنیم مِنْ
كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که رؤسا واشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام
ما یا بدلایل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته میشوند تا اراذل واسافل قوم بدیشان رسند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون
بیایند بحضرتگاه قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گوید خدای ایا بسمع درآ شنید ایشان مر آیات مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا واحاطه نکردید بِهَا بدان
ایشان عِلْمًا از جهت دانش یعنی دران تأمل نکردید وبکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چه چیز بود که شما بودید
کمیکردید یعنی چکار کردید بعد از آنکه خدا رسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ وواقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِمْ
برایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغولی
بعقوبات نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند ونداشتند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما کرده ایم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا
آرام گیرند در وی بخواب واستراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا وساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آن
تعاقب نور وظلمت بر وجهی مخصوص لَآيَاتٍ هرآینه نشانهاست بر بعث ونشر لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مرگروهی را که تصدیق
کنند یعنی آنکه قادرست برابدال روز بشب وآنکه بکمال قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در حوادث آن موتی وخواب وبیداری
نیز که در روز وشب واقع است استدلال میتوان کرد بر مرگ وزندگی وَيَوْمَ يُنْفَخُ ویاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ

در

درصور فَفَزِعَ پس بترسند از هول وهیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هرکه در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهرکه
در زمینهاست ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور بترسند ترسیدن اهل آسمان وزمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ
مگر آنکس که خواهد خدای یعنی خزنه بهشت ودوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل
علیهم السلام یا موسی علیه السلام که او را در طور صعقه بود ودر تیسیر گوید که آن ادریس است علیه السلام وَكُلٌّ وهمه مردمان
أَتَوْهُ آیند که او را بوقف وبعضی اتوه خوانده بصیغه جمع ماضی ومعنی مستقبل دارد یعنی همه بیایند بعرصه گاه دَاخِرِينَ خوارشدگان
وَتَرَى الْجِبَالَ وبینی کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً برجای ایستاده وَهِيَ وحال آنکه آن جبال تَمُرُّ
میرود ومیگذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر بسرعت وآن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمتی واحد حرکت کنند
حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود وحقی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد رسوم واقفند
وحلق از حرکات بواطن ایشان کیکدم هزار عالم طی کنند خبر ندارند نظم توبتین این پایها بر زمین زانکه بر دل میرود عاشق
یقین از ره ومنزل زکوتاه ودراز دل چه داند کوست مست دلنواز آن دراز وکوته اوصاف تنست رفتن ارواح دیگر رفتنست
دست تو پای تو رو تا قدم انچنان کز تخت جانها از عدم صُنْعَ اللَّهِ بکند خدای کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدای که استوار کرد
كُلَّ شَيْءٍ از بدن همه چیزها را وبیاراست بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه
شما میکنید مَنْ جَاءَ هرکه بیاید بِالْحَسَنَةِ به نیکوئی فَلَهُ خَيْرٌ پس او را جزائی است بهتر مِنْهَا از آن زیرا که ثواب
دهد وباقی بستاند وبکی را عشر عوض یابد واگر حسنه را کلمه شهادت دارند پس مراد خیر حاصل است از آن کلمه وَهُمْ
ونیکوئی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس وهول يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ایمن اند وَمَنْ جَاءَ وهرکه بیاید
بِالسَّيِّئَةِ ببدی که آن شرک است فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی
ایشان را نگونسار در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ وگویند ایا جزا داده شدید یعنی جزا داده نشد شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر بآنچه بودید
در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام من أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ
خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي آن خداوندی که بجهت حرمت حَرَّمَهَا حرام کرد این بلد را تا خار حلی او نبرند
وحشیش او را نچرند وصید او را نمی رمانند وَلَهُ ومر خداوند این بلد را است كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها یعنی علوی و
سفلی وی اند وَأُمِرْتُ وفرموده شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از ایستادگان بر ملت اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ
وبآنکه تلاوت کنم قرآن را وبر قرأة او مواظبت تام تا حقایق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هرکه راه یابد بسبب متابعت
دین او فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد وَمَنْ
ضَلَّ وهرکه گمراه شود بجهت مخالفت دین او فَقُلْ پس بگوی ای محمد إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مِنَ
الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگانم وبر من جز تبلیغ نیست ووبال ضلال دیگری بمن نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وبگو ثنا وستایش مر

خدا اول بیعت نبوت یا براجعه مراعطا کرد از علم نافع وعمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدای شما را آيَاتِهِ نشانهای
قدرت خود از خروج دابة الارض وعیرآن یا ایات قاهره در دنیا که واقعه بدر است ودر اخرت که عذاب ابدی است فَتَعْرِفُونَهَا
پس بشناسید آن را بسبب ظهور لیکن آن شناختن در آن محل شما را نفع نکند وَمَا رَبُّكَ ونیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بی خبر عَمَّا تَعْمَلُونَ
از آنچه میکنند مؤمنان وخطاب خوانند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان یا شما بنابر حکمتیست که مرا و را معلوم است وپس
بیت هرچه آمد بوی وبرود پیش وپس حکمت از آن اند جز تو کس سورة القصص بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طسم امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب ما تقدم قرآن کرد ابده از طرق سمات زیاده ونقصان
متعرضا بالیه درایة وانا له لحافظون این حروف است امام قشیری رحمه الله فرموده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان
از عبادت اعیان وطهارت قلوب عارفان از تعظیم عین خیال وطهارت ارواح عاشقان از غیبت ما سوی وطهارت اسرار موحدان
از شهود غیر خدا سلمی رحمه الله گوید که سین رمزیست از سرالهی با عاشقان بنجات وبا مطیعان بدرجات وبا محبان بدوام
مناجات ودر بحر الحقائق گفته که میم ابانی است به نسبت خالق بر کافه خلائق در قیام بکتابات سمات بر تدرحاجات ومراعات وکفته
اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا وبمکه رعیه ومکه جواب این که تِلْكَ این سوره یا این ایات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ایهاست
کتاب روشن است یا روشن کننده طریق احسن نَتْلُوا میخوانیم یعنی بخوانند بیرمان ما جبرئیل عَلَيْكَ بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَ
فِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی وفرعون بِالْحَقِّ بر استی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق میکنند إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی
که فرعون عَلَا بر تری جست وتکبر وتجبر کرد فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ وکرد اند أَهْلَهَا اهل مصر
از قبطیان وسبطیان شِيَعًا کروه کروه وهر کروهی را بکاری نامزد کرد يَسْتَضْعِفُ بود که زبون گرفت وسست ساخت
طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که بری در بنی اسرائیل
بزاید که ملکت ترا سبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار از پسران بنی اسرائیل بکشتند وَيَسْتَحْيِي وزنده میکذاشت نِسَاءَهُمْ
زنان ایشان را برای خدمت خوانین قبطی إِنَّهُ كَانَ بدرستی که فرعون بود مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباه کاران که حیلت میبود در قتل
اولاد پیغمبران وازاد را به بندگی بیکرفت وَنُرِيدُ ومیخواهیم أَنْ نَمُنَّ انکه منت نهیم عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا بر آنانکه زبون
کرفته شده بودند وبیچاره کشته فِي الْأَرْضِ در زمین مصر ونواحی آن یعنی بنی اسرائیل بانکه برهانیم ایشان را از بلا وشدت فرعون
وَنَجْعَلَهُمْ وسازیم ایشان را أَئِمَّةً پیشوایان در امر دین وخوانندگان بخیر وصلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وکردانیم ایشان را
وارثان اموال وامتعه واملاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ وجای دهیم لَهُمْ مر ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وشام وَنُرِيَ
وبنمایم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون ووزیر او هامان وَجُنُودَهُمَا ولشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
انچه بودند که حذر میکردند از آن که جز زوال ملک وهلاک ایشان بر دست دشمنان ودیدند این صورت را وقتی که در دریا علامات
غرقه شدن مشاهد کردند وبنی اسرائیل را بتفرج کنان بر ساحل دریا بطن در آورده بودند دانستند که بسبب ظلم وتعدی مغلوب ومقهور

شدند ونظلومان وبیچارگان مراد رسید مقالب ومراد فراز کشتند ودر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم انتقال اشد
من یوم الظالم نظم ای ستمکار زبر اندیش از آن روز میاد که ترا شوی بظلم افکند از جاه بچاه انکه اکنون بحقارت نکری جاف
وی بشماتت کند اسعد بسوی تو نکاه آورده اند که فرعون قوابل مصر را بر کل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل وهیچ دیکر را بنبرشان
مؤکل کرد ایشد که هر حامله کدام پسر زاید قی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی مؤکل بود در حین وضع حمل حاضر شد وموسی را علیه السلام
فرا کرفت بود در روی او نکریست واله جمال وی کشت ومحبتی عظیم از آنه مولود در دل او پدید آمد کفت ای زن غم مخور که من سر ترا
فاش نکنم ومؤکلان را کویم که آن بچه دختری امد مرده اولاد رخاک کردیم اما شرط آنست که فرزند تا هیچکس از آنه یا وحشتایکان نه بیند
مادر موسی سه ماه یا پنج او را پنهان داشت وبعد از آن بعد از ولادت بیم از مؤکلان خود را دل تنها خانه افکندند وخواهر موسی
او را بلفظ داشته در تنوری که برای نان پختن آتش کرده بودند افکندند وآن کروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند ومادر پسر تنور
آمد ودید که آتش کشته بود بند افکندند وآن کروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند کلو ریحان شده وموسی علیه السلام بآن بازی
میکند القصه او را نخفی پرورش میداد وپیوسته ترسان وهراسان میبود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیشتر بتفحص وجستجو
مشغول شدند در این وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید که وَأَوْحَيْنَا ووحی کردیم یعنی الهام دادیم وعلم العدی قد
سره فرموده است که شاید رسولی فرستاده باشد از ملائکه وعیرآن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن
یعقوب بود علی نبینا وعلیه السلام نام او نوحانذ بنت نند داود اسم ودر تیسیر وعین المعانی بوحانذ کفته بیا مثناة تحت در اول وبرجه
تقدیر الهام دادیم أَنْ أَرْضِعِيهِ انکه شیرده وپنهان دار او را فَإِذَا خِفْتِ پس چون بترسی عَلَيْهِ بر وی وفهم کنی که مردم
دانستند وقصد او خواهند کرد فَأَلْقِيهِ پس بیفکن او را فِي الْيَمِّ در دریا مراد آب نیل است بعد از آنکه او را در صندوق
نهاده باشی با تب نیل افکن وَلَا تَخَافِي ومترس که او ضایع خواهد شد وَلَا تَحْزَنِي واندوه مبر در فراق او إِنَّا بدرستی
که ما رَادُّوهُ باز کرداننده اویم إِلَيْكِ بسوی تو اندک زمانی برجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوهُ وکرداننده اویم
او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادکان یعنی او را بشرف نبوت از ازلی خواهیم داشت وچون مادر موسی علیه السلام دریافت که فرعونیان
در تجسس وتفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند بنجاری را فرمود که اشناء عمران بود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر بتراشد وآن
نجار خربیل بن صبور بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد بمادر موسی تسلیم کرد در خاطرش کذشت که این کودکی دارد ومیخوا
که در صندوق کرده از من کالا بکذارد نزد فرعون آمد وخواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد
وخواست که نزد فرعون رود وغمازی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودیست که کاهنان نشان داده اند ایمان آورد فی الحال نادیده
بدو ایمان آورد ومؤمن آل فرعون او بود ومادر موسی صندوق را بقیر بیندود وموسی را در وی خوابانید وسر صندوق هم
بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند وفرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت کفته بودند که علاج او بعد از
رود نیل انسانی خورد سال یافته شود وآب علت بآب دهن او زایل کردد در از روز معین فرعون وزن ودختر ومحرمات

وی بر کنار رود نیل آمده انتظار تماشا می‌بود تا بیند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که
آن را بگیرند و بیارند فَالْتَقَطَهُ پس فرا گرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد یا باشد لَهُمْ مر فرعونیان را
عَدُوًّا دشمن مر مردان را که بسبب وی غرق شوند وَحَزَنًا و اندوهی مر زنان را که ایشان را برده کیرد یعنی عاقبت عدو
و حزن کرده ایشان را إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ
بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت کشاده موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و
فرعون دغدغه کرده که این مولود چگونه از قتل جسته نباد آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت که من از منجمان شنوده ام
که دوش الله شب آنکه فرعون میترسید خاطر جمع شد، آنست دست از پی قتلش بدار تا یکدانی تا دست خود را بر وی علاج
کنیم پس تدریک از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت ع آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت
وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده
که او عمه موسی بود علیه السلام و بر هر تقدیر گفت با فرعون قُرَّتُ عَيْنٍ این کودک روشنی چشم من است لِي مرا وَلَكَ
و ترا که بسبب او دختر ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند
ما را که امارات یمن و علامات برکت بر جبین مبین او لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا فرزندی که او اهلیت
آن دارد فرعون او را با آسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَهُمْ و حال آنکه ایشان یعنی فرعونیان قوم او لَا يَشْعُرُونَ
نمیدانستند که هلاک ایشان در دست او است وَأَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر و عقل
یعنی چون بشنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و قرار شد إِنْ كَادَتْ بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ
آشکارا کند قصه موسی را و گوید این فرزند منست مکشید و گویا آنست که چون شنید که او را بتربیت بر داشته اند دل او فارغ
شد از غم و اندوه و نزدیک شد که از غایت شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بسته نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا
بر دل او یعنی بستیم و محکم کردیم دل او بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان
مر وعده ما را جواب لولا مست هرآئنه ظاهر کردی سر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسی لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم و
اصح آنست که نام او کلثم بود بعد شش هزار و القاب بر پوشا کنتندی مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ بر پی برادر خود برو
از وی خبری کیر کلثم بدر بارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور و در کنار آسیه
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانستند که او خواهر وی است وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دایگان را
مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او روایت که هشت شبانروز موسی شیر کس نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند
اما موسی علی نبینا و علیه السلام انگشت سبابه خود را می مکید و شیر پاک بیرون آمده میخورد چون کلثم دانست که آسیه برای
دلجوئی مضطربست فَقَالَتْ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت

یکفلونه

يَكْفُلُونَهُ در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر او را نیک خواهان باشند در
ارضاع و تربیت او بنیکو نگاه آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت این زن را بگیرید که او میداند که این از کدام خانواده است
کلثم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که وهم للملک ناصحون یعنی نیکخواه فرعون اند نه از آن کودک پس وی را دل داری داده گفتند برو
آنکس را که گفتی بیار کلثم برفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی برکنار فرعون بود هر چند دایه آورده بودند وی بر
میداشت موسی بوی آشنا یافت و شیر او بی ستد چون او را برکنار مادر وی نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید روی
بر وجه کشته پستانش فرا گرفت بیت بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید * از یار آشنا سخن آشنا شنید فرعون گفت تو کیستی
که این رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاک و شیرینست هیچ طفلی نزد من نیارند
الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرة او مقرر کردند و موسی را بوی سپردند و گفتند بخانه خود برو در هفته یک روز پیش
من آر مادر موسی او را برگرفته شادمان و خوش دل روی بخانه خود نهاد و وعده الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ
پس باز گردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ
و اندوهناک نشود بفراق فرزند وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای حَقٌّ راست
است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که میدانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آنگاه که رسید موسی أَشُدَّهُ
بغایت قوت خود و کمال جوانی که از سی سالگی است تا چهل سالگی وَاسْتَوَىٰ و راست شد و بکمال رسید عقل او و در این
سن مراد ابن چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش در
دین وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه این کرم با موسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را که ابتداء
نبوت در اثناء این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر او رسانیدیم نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و
در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا شهر منف که از ولایت مصر بود یا بلد جابین بود و نزد بعضی مصر یا عین الشمس از نواحی
مصر و در تیسیر نقاش گفته که یا سکندریه و بقول اولی شهر مصر است که بمصر در آمد عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود مِنْ
أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بهم خود مشغول بود و گفته اند وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ
پس یافت فِيهَا در آن شهر رَجُلَيْنِ دو مرد که ایشان يَقْتَتِلَانِ خصومت میکردند هَٰذَا این یکی مِنْ شِيعَتِهِ
از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند بخشا وَهَٰذَا و آن دیگر مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او یعنی از قبط
نام او فلیتون یا فلیثون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی علیه السلام آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ
پس فریاد خواست بموسی الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکسی که از گروه او بود عَلَى الَّذِي بر آنکسی که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان
او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت دست از وی بدار قبطی سخن موسی را
رد کرد فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد او را موسی فَقَضَىٰ عَلَيْهِ پس بکشت او را گفته اند حکم کرد خدای بروی بمرگ پس

ربع

برد و موسی علیه السلام بعد از کشتن او قَالَ هَٰذَا گفت این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه
عمل امثال من إِنَّهُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ دشمنی است مُضِلٌّ گمراه کننده مُبِينٌ ظاهر بدا دشمنی او چون پیغمبران
از نافرمانی خدای تعالی معصوم‌اند و ذلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و آن بنسبت به ایشان ذنبی باشد پس حضرت
موسی علیه السلام بطریق مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل
قبطی پیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای وی را باستغفار وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
بدرستی که خدای آمرزنده است مر بندگان را الرَّحِيمُ مهربان است بدیشان قَالَ رَبِّ گفت ای رب من سوگند میخورم
بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بآنچه انعام کردۀ بر من بمغفرت و عنایت که دیگر بسبب فَلَنْ أَكُونَ پس نباشم ظَهِيرًا هم پشت و یار
لِلْمُجْرِمِينَ مر بدکاران را یعنی ظاهر نشوم کسی را که مردی باشد بی‌ری و جنایتی هیچ بیاورد سبطی که مردی شد بقتل قبطی
فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی فِي الْمَدِينَةِ در آن شهر خَائِفًا ترسان و هراسان يَتَرَقَّبُ انتظار میبرد و مترصد
میبود که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص جوید فَإِذَا پس ناگاه الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ آنکس که طلب یاری میکرد از وی بِالْأَمْسِ دی
روز يَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر آن اسرائیلی را إِنَّكَ بدرستی
که تو لَغَوِيٌّ مرد گمراهی مُبِينٌ پیدا است گمراهی تو یعنی دی و امروز سبب فتنه کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آنهنگام
که خواست موسی علیه السلام أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي آنکه بگیرد آنکسی را که او عَدُوٌّ لَهُمَا دشمن است مر موسی و اسرائیلی را و از تعرض
دفع کند سبطی گمان برد که بر او میرسد تا او را بزند قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی أَتُرِيدُ آیا میخواهی أَنْ تَقْتُلَنِي آنکه بکشی
مرا كَمَا قَتَلْتَ همچنانکه بکشتی نَفْسًا بِالْأَمْسِ شخصی را دی روز إِنْ تُرِيدُ نمیخواهی إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا گردن
کشی نامهربانی بی‌عاقبت خونریز فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ و نمیخواهی آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ از اصلاح
کنندگان میان مردم قبطی که این سخن شنید دانست که قاتل قبطیان موسی است چون بفرعون رسانید و او با ارکان دولت مشاورت
کرده هم بقتل موسی قرار گرفت و حزبیل که مؤمن آل فرعون بود از آن حال آگاه شده متوجه موسی علیه السلام شد وَجَاءَ رَجُلٌ
و آمد مردی یعنی حزبیل مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که یک کنار شهر بود يَسْعَىٰ شتا
بیکرد تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستی که اشراف قوم يَأْتَمِرُونَ مشاورت میکنند و تدبیر
میکنند بِكَ بسبب تو لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو از این شهر إِنِّي لَكَ
بدرستی که من مر ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیکو خواهانم و مهربانانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در زمان دم بی زاد و راحله و
رفیق مِنْهَا از آن شهر خَائِفًا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار میبرد که کسی از پی او دررسد قَالَ
رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا و برهان مرا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و
کسان او در موضع آمده که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او را براه آورد موسی علیه

السلام

السلام آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او را براه آورد و قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آنهنگام که متوجه شد
تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن مدینه بود منسوب باسم بانی او که مدین بن ابراهیم خلیل بوده صلوات الله و سلامه علیه و از مصر تا
آنجا هشت روزه راه است موسی علیه السلام عند الشفقت قَالَ گفت عَسَىٰ رَبِّي شاید خدای من أَنْ يَهْدِيَنِي آنکه راه نماید
مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام هشت شبان روز میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت
... که هیچ جا حیله مدین دانست اما دلش متوجه بحضرت ذو المنن بود و مسالک بیداء مدین را بهمراهی شوق قطع نمود
نظم: عشقت تا بان منش دل رهبری در ره عدم کردم / خوش است ای ازیکی ازانکه همراهی چنین باشد وَلَمَّا وَرَدَ و آنهنگام که برسید
مَاءَ مَدْيَنَ بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی را از مردمان که انجا
جمع شده يَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ از فرود ایشان یعنی در مکانی اسفل از ایشان
امْرَأَتَيْنِ دو زن را تَذُودَانِ که منع میکردند گوسفندان خود را تا با رمه دیگران مختلط نشوند از انجا که شفقت ذاتی انبیا باشد قدرا
پیش رفت و بطریق تلطف پرسید قَالَ گفت موسی مَا خَطْبُكُمَا چیست حال شما و کار شما که گوسفند از آب خوردن و
اختلاط کردن باز میدارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِي ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا
وقتی که باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب و آنچه از مواشی ایشان بماند ما با غنائم خود دهیم زیرا که ما مرد کار نداریم
وَأَبُونَا و پدر ما شَيْخٌ كَبِيرٌ پیری کهن سال بزرگ حال است نمیتواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران
برادر زاده شعیب علیه السلام بودند که او ... کنندگی و اشهر آنست که دختران شعیب‌اند بزرگتر صفورا نام داشت و خردتر
صفیرا یا صفوراء چون موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد و گفت این عجوزی را که از چاه انتظار میدهید
اول گوسفندان ایشان را آب دهید ... بخانهای خود برند ایشان از سعی تهکم کردند تا ایشان را آب دهیم اگر تو میتوانی
بیا آب ده موسی علیه السلام بر ایشان غضب آمده ... و بر طرف رفته بنظاره باستادند
موسی علیه السلام بیامد و دلوی که ده تن می‌کشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان
ایشان را سیراب کرد و گفته اند بر جای دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر کندندی از سر چاهی تنها برداشت و دلوی که چهل تن
کشیدندی تنها آب کشید فَسَقَىٰ پس آب داد لَهُمَا برای مواشی ایشان را و ایشان برفتند ثُمَّ تَوَلَّىٰ پس باز گشت
موسی إِلَى الظِّلِّ یعنی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای خدای من إِنِّي بدرستی که من
لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مر آنچه فرستادی بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکویی یعنی خوردنی کم و بیش هرچه باشد فَقِيرٌ
محتاجم یا آن برای آنچه فرستادی بمن از نیکی تمام که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا و سخت عیش و توانگری که
نزد فرعون داشتم بگذاشتم بیت: باین فقر سامانم که مرا فقر خوش است / بکه هیچ ندارم چو ندارم همه هست. اما چون
دختران شعیب در آن روز زودتر بخانه بازآمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید و قصه سقایت موسی عرض کردند دختر خود را

فرعون تا بنوعی او را بیابد جاءته پس آمد بسوی موسی علیه السلام إحداهما یکی از آن دو زن که آن صفورا بود تمشي میرفت
على استحياء بطریق شرم داشتن چنانچه ابکاران روند قالت إن أبي گفت بدرستی که پدر من يدعوك میخواند ترا ليجزيك تا
پاداش دهد ترا أجر ما سقيت مزد آنکه آب دادی اغنام ما را لنا برای ما موسی علی نبینا وعلیه بجهت زیارت شعیب علیه السلام
وتقریب آشنائی با وی اجابت نمود نه برای طمع مزد در راه که میرفتند بادی آمد وجامه صفورا از بعضی اعضای او بر داشته میشد موسی
علیه السلام فرمود که تو از عقب من بیای ومرا بسخن دلالت براه میکن فلما جاءه پس آنهنگام که آمد موسی نزدیک شعیب علیه السلام
وقص عليه القصص خواند بر وی وباز گفت قصه خود را وشعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوت است قال لا تخف
نجوت گفت مترس من القوم رهائی یافتی الظالمين از گروه ستمکاران یعنی از فرعون وقوم او چه ایشان را بر مدین
ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر کردند وموسی علیه السلام از خوردن آن امتناع نمود وفرمود که ما کار آخرت را
بدنیا نمی فروشیم یعنی سقی اغنام برای خدا کرده ایم نه برای جزاء شعیب علیه السلام فرمود که این طعام نه مزد کار تست بلکه
عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم حلاوت سماحت وملاحت کرسیده مروت اقتضای آن
میکند که ... سخن میان ... موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود ودر اثنای این حال قالت إحداهما گفت
یکی از آن دو زن وآن صفورا بود يا أبت استأجره ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی إن خير من استأجرت بدرستی
که بهترین کسی که بمزد گیری القوي الأمين تندرست توانا وامین است تعریف است بآنکه موسی با قوت وامانت هست ...
که پدر او از وی پرسید که تو امانت وقوت او از کجا معلوم کرده صفورا قصه کشیدن دلو ومصاحبت ومرافقت وامر کردن بآنکه
از عقب وی رود باز گفت وشعیب بر این حال اطلاع یافت قال گفت إني أريد من میخواهم أن أنكحك آنکه بزنی بتو
دهم إحدى ابنتي هاتين یکی را از این دو دختر هر کدام را خواهی على أن تأجرني بر آنکه اجارت دهی نفس خود را بمن
یا مزدوری کنی مرا ثماني حجج هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مر پدر را بوده وایشان
میگرفته اند ودر شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که وآتوا النساء صدقاتهن نحلة وانکه جز منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام
اعظم بخلاف امام شافعی رحمهما الله وگفته اند معنی آیه اینست که من دانکه تزویج میکنم دختر خود را بتو به صداق ده سال فإن أتممت
عشرا فمن عندك پس آن از نزد تست یعنی بطریق تفضل کار کرده باشی وشرط کرم بجای آورده مراعات اوقات واستیفاء اعمال یعنی
ترا کاری میفرمایم بر وجهی که آسان باشد ودر رنج نیفتی ستجدني زود باشد که یابی مرا إن شاء الله اگر خواهد خدای
من الصالحين از نیکوکاران وشایستگان در حسن معامله ووفا بعهد والتزام آن امر صحبت قال ذلك گفت موسی علیه السلام
که این عهد بيني وبينك میان من ومیان تو قائم است که هیچکدام خلاف نکنیم أيما الأجلين هر کدام از این دو مدت
که هشت سال وده سال است قضيت بگذارم وبپایان رسانم فلا عدوان علي پس تعدی وافزونی جستن نیست بر من
برغبت یعنی اهل مرا از آن باز نباید داشت والله على ما نقول وخدای بر آنچه میگوییم وشرط میکنیم وكيل گواه است یا بر آنچه

کفت

گفت وشنید میرود وکار ساز ماست یعنی کار بوی سپاردم تا بتوفیق او از عهده عهد بیرون آیم بیت گر لطف تو یاری نماید زنخست
هم عهد شکست وهم بنا ماند فلما قضى پس آنهنگام که بگذارد موسى الأجل موسی مدت خود را در خبر است که أبعد الأجلين
باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد وده سال دیگر صاحب شعیب بود ودر جمله سالی باجازت شعیب علیه السلام متوجه مصر
گشت پس چون قدم در راه نهاد وسار بأهله وببرد کسان خود را در شب سرد وتاریک راه گم کرده بود وزن را وضع حمل
نزدیک رسیده واغنام از برف وباد همه متفرق شده واز مقدحه آتش نمیجست آنس بدید من جانب الطور از طرف کوه
طور نارا آتشی قال گفت موسی لأهله امكثوا مر کسان خود را که درنگ کنید در همین مکان که إني
آنست نارا دیدم آتشی را لعلي آتيكم شاید که بیارم برای شما منها بخبر از آن آتش یعنی از نزدیک کسانی که بر سر آن
آتش اند خبری که راه کدام طرف است أو جذوة من النار یا پاره بیارم از آتش لعلكم تصطلون شاید که شما خود
را گرم سازید بدان فلما أتاها پس چون آمد بدان آتش نودي ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند من شاطئ
الوادي الأيمن از کناره رود آن کناره که بر راست موسی بود وآن ندا رسید في البقعة المباركة در جایگاه برکت داده
شده من الشجرة از درخت سمره یا عوسج یا عناب أن يا موسى آنکه ای موسی إني أنا الله بدرستی که منم خدای رب
العالمين بروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی سفید بی دود دید وبدل قوی نگریست شعله آتش شوق
لقای معبود مشاهده نمود از شعله این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش بتمام سوخته گردد نظم هست در من آتشی
روشن نمیدانم که چیست این قدر دانم که همچون شمع بیکانم دکن موسی علیه السلام از نداء أن يا موسى سوخته عشق وگداخته
شوق شده در پیش درخت بایستاد واز آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی إني أنا الله رب العالمين ودیگر وأن
ألق عصاك وآنکه بیفکن عصای خود را موسی عصا بیفکند اژدها ماری شد فلما رآها پس آنهنگام که دید عصا را که بسرعت
تهتز حرکت میکند كأنها جان گوئیا که او ماریست جهنده گذر عرف از تیر مار که بند ولى برگشت مدبرا
هزیمت کنان از خوف ولم يعقب وباز نگشت براه بلکه روی بجانب اخلاف نهاده روان شد ندا رسید که يا موسى أقبل
ای موسی پیش آی ولا تخف ومترس از آن مار إنك بدرستی که تو من الآمنين از امان یافتگان اسلك يدك درآر
دست خود را في جيبك در گریبان جامه خود تخرج بيضاء تا بیرون آید سفید ودرخشنده من غير سوء از غیر عیبی یعنی
سفیدی او مکروه ومنفر نباشد چون بیاض برص واضمم إليك وجمع کن بسوی خویش جناحك بال خود را یعنی بر سینه
نه دست خود را من الرهب از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ در آر چنانکه مردم ترسناک کنند
فذانك پس این دو یعنی عصا ویدبیضا برهانان دو حجت وعلامت اند من ربك از پروردگار تو بر رسالت تو بروند
بدین دو معجزه إلى فرعون بسوی فرعون وملئه وگروه او إنهم بدرستی که ایشان كانوا قوما هستند گروهی
فاسقين بیرون رفتگان از دائره فرمان قال گفت موسی که ای پروردگار من إني قتلت بدرستی که من کشته ام منهم

نفسا از قبطیان کسی را فأخاف پس میترسم أن یقتلون آنکه بکشند مرا بقصاص آن وأخي هارون و برادر من هارون هو
أفصح او فصیح ترست مني از من لسانا از جهت زبان آوری و سخن گذاری فأرسله پس بفرست او را معي با من
ردءا یاری دهنده یصدقني تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و تبیین شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا إني أخاف بدرستی
که من میترسم أن یکذبون آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قال گفت خدای سنشد عضدك
زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی قوی سازیم ترا بأخیك ببرادر تو ونجعل لکما و بدهیم مر شما را سلطانا غلبه و تسلط
برایشان فلا یصلون پس نرسند ایشان إلیکما بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تطاول ایشان بشما نرسد بی وجه ضرر
بآیاتنا بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما أنتما شما هر دو ومن اتبعکما الغالبون و هر که پیروی کند شما را غلبه
کنندگانید نه مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما عالی است و امداد و اعانت ما مر انبیا را متواتر و متوالی والله الغالب و
المتعالی فلما جاءهم موسی بآیاتنا پس آن هنگام که آورد بدیشان موسی آیتهای ما را یعنی معجزهای بینات روشن و هویدا
قالوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست این إلا سحر مگر جادوی مفتری بربافته و ساخته او که کسی پیش ازین نکرده
و ندیده ایم وما سمعنا و نشنوده ایم بهذا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد في آبائنا الأولین در روزگار پدران
پیشین ما این سخن بجهت آن کنند که در روزگار ایشان و آباء ایشان ساحر بسیار بود وقال موسی و گفت موسی ربي أعلم
پروردگار من داناترست بمن جاء بالهدی بکسی که آمد براه نمودن از انبیا من عنده از نزدیک او یعنی او را فرستاده و موعید
کرده ومن تکون له و داناترست بکسی که باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام انه بتحقیق کار آنست که بهیچ
لا یفلح الظالمون نمی رستند ستمکاران بحسن عاقبت وقال فرعون و گفت فرعون یا أیها الملأ ای گروه بزرگان
ما علمت ندانسته ام من لکم مر شما را من إله غیري هیچ خدای که او را بپرستید و تعظیم کنید جز من و موسی
گوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست فأوقد لي پس برافروز و آتش برافکن برای من یا هامان علی الطین ای هاما
برگل تا گل پخته شود در بنا او را بکار آید بود آورده اند که اول کسی که پختن خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود را
گفت خشت پخته بساز فاجعل لي پس بنا کن برای من صرحا کوشکی بلند که سطح او بغایت باشد چون نردبان تا بر سطح
آن روم لعلي أطلع شاید دیده ور شوم إلی إله موسی بسوی خدای موسی یعنی بر وی مطلع گردم و ببینم که چنان
هست که موسی میگوید وإني و بدرستی که من لأظنه گمان میبرم موسی را من الکاذبین از دروغ گویان فرعون
تصور کرده بود که حق سبحانه جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی وی ممکن است و بدین معنی دانا نشده
بود که نظم با مکان آفرین مکان چه کند آسمان کف با سمان چه کند نه مکان ره برد بذو و نه زمان نه بیان ره تحیر ...
نه عیان صاحب کشاف آورده که هامان بفرمود هزار استاد جمع کرد ... و بلغ آجر و خشت ... و اهک و
تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنای قصر او بدرجه رفیع حکم که هیچکس پیش از آن بدان مرتبه نساخته بود نظم

سرانجام ستمکاران در سرای دنیا یعنی ختم مر ایشان را در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول ...

جنان

جنان بلند بنائی که عقل نتوانست کمند فکر فکندن بکنگره بامش در زاد المسیر آورده که چون بنا باتمام رسید فرعون بپای آن برآمد
و در خیال او آن بود که فلک نزدیک رسیده باشد چون نگریست آسمانها از بالای صرح همچنان دید که از روی زمین میدید مشغول گشته
بشمرد تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را علیه
السلام فرستاد تا پر خود را بر آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بر لشکرگاه فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه
دیگر در دریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود این حال
متنبه نگشت و تمرد او روی باز نیاد نهاد واستکبر و گردنکشی کردند هو وجنوده فرعون و لشکرهای او في الأرض
در زمین مصر بغیر الحق بی استحقاق و سزاواری وظنوا و گمان بردند أنهم آنکه ایشان إلینا بسوی مکافات ما
لا یرجعون باز گردیده نخواهند شد به بعث و نشر فأخذناه پس بگرفتیم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم پس
در افکندیم ایشان را في الیم در دریای طبریه تا غرق شدند فانظر کیف کان پس بنگر ای محمد که چگونه بود عاقبة الظالمین
سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را درین جهان أئمة
پیشوایان ضلالت تا باضلال خود مردمان را یدعون میخوانند إلی النار بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب دخول در
آتش باشد چون کفر و معصیت ویوم القیامة و در روز رستخیز لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب ایشان
باز نخواهند داشت وأتبعناهم و از پی درآوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم في هذه الدنیا درین سرای لعنة
لعنت را تا ملائکه و مؤمنان بر ایشان لعنت میکنند ویوم القیامة و روز قیامت هم ایشان من المقبوحین از زشت
رویان یا راندگانند ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریة من بعد از پس آنکه ما أهلکنا
القرون الأولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علی نبینا وعلیهم السلام بصائر در حالتی
که آن کتاب حکمها و پیغامهای روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بگشاید للناس مر بنی اسرائیل را وهدی و راه
نماینده باحکام شرع ورحمة و بخشایشی برای متابعان و عاملان بآن لعلهم شاید ایشان یتذکرون پند پذیرند
وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب الغربي بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی علیه
السلام یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی إذ قضینا چون گذاردیم إلی موسی الأمر بسوی موسی وحی را وما کنت و نبودی تو
من الشاهدین از گواهان بر امر ارسال او بسوی فرعونیان ولکنا ولیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما أنشأنا پیدا کردیم
پس از موسی قرونا قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فتطاول پس دراز شد علیهم العمر بر ایشان زندگانیها یعنی
مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و چیزها از صوب صواب منحرف شده و علوم ربانی پاک اندراس نهاد پس ما ترا از برای
... بدین اخبار فرستادیم و ... که اخبار ... این اخبار ... بود وما کنت ثاویا و نبودی تو
مقیم في أهل مدین در میان اهل مدین ... تتلو علیهم بخوانی بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب

جاهلیت شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدینه نبودی تا این قصها تعلیم کردی وَلَکِنَّا و لیکن ما کُنَّا مُرْسِلِینَ هستیم فرستنده
تو و خبر کننده ترا این قصها وَمَا کُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا إِذْ نَادَیْنَا چون ندا کردیم موسی را و توریت
بدو دادیم و در تاویلات التیسیر از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کردیم امت حضرت محمد را صلی الله علیه و سلم و بنواخت در کشف
الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه السلام گفت الهی در توریة میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و خلال ستوده
موصوف و مزین اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت احمد اند حبیب من موسی علیه السلام آرزو
برد که ایشان را ببیند حق سبحانه گفت که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت
محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند و چون موسی علیه السلام آواز ایشان بشنوانید خواست که بی خدمه باز
کردند فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم قبل از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی
همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت و قرآن بدین وجه مژده یافته اند نظم حق لطف کرد و داد با هر چه
بهتر است و بی بهتر از همه است که او بتر از ماست تزجیت الجنبین تر یعنی ملامت را بواسطه حضرت رسالت منقبت است
صلوات الله و سلامه علیه لاجرم باو میگوید که تو در طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندیم وَلَکِنْ و لیکن ترا خبر دادیم رَحْمَةً
از جهت بخششی که واقع است بر تو مِنْ رَبِّکَ از خدای تو که ترا این قصها را وحی کنیم لِتُنْذِرَ تا بیم کنی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ گروهی را که نیامده
است بدیشان مِنْ نَذِیرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو یعنی در ایام فترت که میان عیسی و آنحضرت علیهما الصلوة
والسلام بود و اگر نه اسمعیل را علیه السلام بعرب فرستاده بود لکن از آن مدتی تمادی گذشته بود در بین زمان آنحضرت را فرستاد
علیهما السلام لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند وَلَوْلَا أَنْ تُصِیبَهُمْ و اگر نه آن بودی که برسیدی بدیشان مُصِیبَةٌ
عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده است أَیْدِیهِمْ دستهای ایشان یعنی عملهای ایشان از شرک و ظلم و
معصیت فَیَقُولُوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی
إِلَیْنَا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فَنَتَّبِعَ آیَاتِکَ پس ما متابعت کردیمی آیتهای ترا و تصدیق
رسول تو نمودیمی وَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ و بودیمی از گروندگان بنبوت رسول تو جواب لولا اول محذوف است یعنی اگر نه آنست
که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبری بما نیامد و ما را کسی دعوت نکرد هر آینه عذاب بر ایشان میفرستادیم آورده اند
که رهط قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از یهود سوال کردند و ایشان بنعت و صفت اقرار نموده نعت و وصف آنحضرت در
توریة خواندند مشرکان انکار آن نموده و گفتند اگر او پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی را بود وی را ندادند آیه آمد
فَلَمَّا پس آن هنگام که جَاءَهُمُ الْحَقُّ آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوی یعنی محمد صلی الله علیه و سلم مِنْ
عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا گفتند لَوْلَا أُوتِیَ چرا داده نشد محمد صلی الله علیه و سلم یا پیغام درست یعنی قرآن مِثْلَ مَا
أُوتِیَ مُوسَى مانند آنچه داده شد بموسی علیه السلام از معجزات یعنی چرا محمد را صلی الله علیه و سلم نیز ید بیضا و عصا ندادند

یا پیغام درست یعنی قرآن

أَوَلَمْ یَکْفُرُوا آیا کافر نشدند یعنی شدند ابناء جنس ایشان از زمان قبط بِمَا أُوتِیَ مُوسَى بآنچه دادند موسی را مِنْ قَبْلُ پیش از این
از آیات تسع قَالُوا گفتند قبطیان سِحْرَانِ دو جادواند سحر یعنی موسی و هارون تَظَاهَرَا همپشت شدند در اظهار خوارق
عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاونت یکدیگر کردند یعنی توریة و قرآن وَقَالُوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه إِنَّا بِکُلٍّ
بدرستی که ما بهر یک از این دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان کَافِرُونَ ناگرویدگانیم قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِکِتَابٍ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ کتابی از نزدیک خدای که باشد هُوَ آن کتاب أَهْدَى راه نماینده تر مِنْهُمَا از این دو کتاب که بر محمد و موسی نازل
شده تا من أَتَّبِعْهُ پیروی کنم او را إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید شما راست گویان که توریت و قرآن سحر است فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا پس
اگر اجابت نکنند لَکَ ترا و کتاب نیارند فَاعْلَمْ پس بدان که أَنَّمَا یَتَّبِعُونَ جز این نیست که ایشان پیروی میکنند
أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را بی دانشی و حجتی وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آنکسی که پیروی کند هَوَاهُ
هوای خود را بِغَیْرِ هُدًى بی راه نمونی و بیان و بیرون مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَا یَهْدِی راه ننماید و بمنزل نمیرساند الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ گروه ستمکاران را که متابع هوای نفس خودند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا و
بتحقیق پیوند دادیم و در هم پیوستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظ را بوعید و
قصص را با امثال و نصایح را بعبر یا قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی سورتی بعد از سورتی لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ تا شاید
ایشان پند پذیر گردند و در آن تامل کرده بدو بگروند الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ آنانکه دادیم کتاب یعنی توریة مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن
هُمْ بِهِ ایشان بقرآن یُؤْمِنُونَ میگروند بقول جمعی مراد مؤمنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و اشهر
آنست که کتاب انجیل باشد و مراد جمعی ترسایان حبشه و اهل شام باشند که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده
ایمان آوردند بدین وجه این سوره مکی است و ایمان ابن سلام و اصحاب در مدینه بود مگر گویند که آیه مدنی است وَإِذَا یُتْلَى و چون
خوانده شد قرآن عَلَیْهِمْ بریشان قَالُوا گویند آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بوی و دانسته که کلام خدا است إِنَّهُ الْحَقُّ
بدرستی که او راست و درست فرو آمده مِنْ رَبِّنَا از نزد آفریدگار ما إِنَّا کُنَّا بدرستی که ما بودیم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول
وی مُسْلِمِینَ گردن نهادگان و مخلصان بعثت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت او را شناخته أُولَئِکَ آن
گروه از اهل کتاب یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مزد داده شوند مَرَّتَیْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت
یا انجیل و ایمان بقرآن وَیَدْرَءُونَ و دفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نیکو السَّیِّئَةَ قول قبیح را در موضع آورده که بعد از ایمان ترسایان
ابوجهل و اعراب او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان و یهود
طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب ایشان و آنان بنرمی جواب میدادند پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که دفع میکنند به نیکوئی
قول سفها را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه دادیم ایشان را یُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون بشنوند سخن بیهوده
را یعنی ستم و تعریض منافقان و کفار أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض مینمایند از آن و خاموش میشوند از تعرض وَقَالُوا و میگویند مر

نصف

لغو کنند کار لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست کردارهای ما از علم وصنع وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ومر شما را اعمال شما از سفاهت ولغو یا مارا دین ما
وشمارا دین شما سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامت است شمارا از ما یعنی لغو شمارا بلغو مقابله نکنیم وگفته‌اند سلام تودیع ومتارکه است نه تحیت
یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نجوئیم صحبت جاهلان وعلت با خلاق ایشان چه مناسبت باشرار رعجیب بدنای دنیا وبد
ترجای حقی است بیت ابرار انه بکریز وباینان نشین یار بد زهری بود نعانگیز آورده‌اند که حضرت بر ایمان عم خود
ابی طالب بغایت حریص بود بوقت وفات بربالین وی آمده گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک
خدای از برای تو ابوطالب گفت ای برادر زاده من میدانم که تو راست گوئی اگر سرزنش پیر زنان قریش نبودی که ابوطالب از
مرگ ترسید وکلمه گفت من بگفتن این کلمه دل ترا شاد میساختم آیه آمد که إِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه
نمائی بایمان مَنْ أَحْبَبْتَ آنرا که دوست میداری هدایت او وَلَكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه مینماید بایمان هر کرا
میخواهد وَهُوَ أَعْلَمُ واو داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان یعنی مستعد هدایت‌اند یا آنها که حکم ازل بهدایت ایشان صادر گشته
چه اصل در هدایت حکم ازلی است وهدایت لم یزلی بیت هدایت هر کرا داد از بدایت بد وهمراه باشد تا نهایت آورده‌اند
که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق وسخن تو راست ولیکن میترسیم که دولت
ما است در حیات وسبب سعادت ما بعد الوفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است میترسیم که اگر بدین تو درآئیم
عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند وما را با قلت اتباع ومفارقت ایشان نباشد این آیه نازل شد که وَقَالُوا وگفتند یعنی ان
کنار إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ اگر پیروی کنیم طریق رشاد را مَعَكَ با تو یعنی ایمان آریم بتو نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین
یعنی عرب ما را از دیار بربایند وبیرون کنند أَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا ما جای نداده‌ایم لَهُمْ مر ایشانرا حَرَمًا آمِنًا حرمی با امن که
کس بدیشان دست ندارد يُجْبَىٰ کشیده میشود إِلَيْهِ بسوی این حرم ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوه‌های هر چیزی یعنی منافع از هر
نوعی وهر صنفی بدانجا آورند رِزْقًا روزی دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما یعنی پس چون با وجود بت پرستی ایشانرا ایمن ومطمئن وسرفه میداریم اگر ایمان دارند چگونه ایشانرا
از خوف وتخطف در امان نداریم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این نکته را ودرنمی یابند وَكَمْ أَهْلَكْنَا و
بس که هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از اهل دیهی که بنا فرمانی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيشَتَهَا در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی
وباغی شدند وجمله اهل مکه شده‌اند ومان طاعنان هلاک کردیم فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان خالی وخراب
لَمْ تُسْكَنْ نه نشسته در آن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از ره گذریان که روزی یا بعضی از روزی
آنجا باشند وبروند ویران خالی بگذارند نظم درخانه دنیا چو نشستی بر خیز کین خانه بدان خوش است کآیند وروند وَكُنَّا
نَحْنُ الْوَارِثِينَ وهستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ ونیست پروردگار تو مُهْلِكَ
الْقُرَىٰ هلاک کننده اهالی دیهها حَتَّىٰ يَبْعَثَ وقتی که برانگیزد فِي أُمِّهَا در معظم آن دیار واصل آن بلاد یعنی جرن اهل سواد

اعظم

اعظم زیرکتر ویا فهم تر باشند لاجرم ایشانرا انکیزد رَسُولًا فرستاده که بحکم الهی يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند برایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را بطریق
الزام حجت وقطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ ونیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا مگر اهالی آن
ظَالِمُونَ ستمکاران باشند بتکذیب رسل وانکار حق وَمَا أُوتِيتُمْ وآنچه داده شد بشما مِنْ شَيْءٍ از چیزی که اسباب دنیوی
باشد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن بهره‌مندی است زندگانی این جهان وَزِينَتُهَا وآرایش این سرای که در مدت حیات بی
اعتبار بدان مباهات وافتخار کنند وَمَا عِنْدَ اللَّهِ وآنچه نزدیک خدا است از ثواب آن جهانی ونعمتها جاودانی خَيْرٌ بهتر است
فی نفس الامر چه لذت آن خالص از کدورات محنت ومشقت وَأَبْقَىٰ وپاینده‌تر أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا درنمی یابید وفهم نمیکنید
که بدل میکنید باقی را بفانی ومرغوب را بمعیوب بیت حیف باشد لعل ونقد ادن زهنک پس کردن دربرابر خاک سنگ
در خبر است که علی وحمزه رضی الله عنهما با ابوجهل معارضه بسیار کردند در باب دین وگفته‌اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله
فرمود این آیه نازل شد که أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آیا کسی که وعده کردیم او را بجنت در آخرت ونصرت در دنیا وَعْدًا حَسَنًا وعده
نیکو که در آن خلاف متصور نیست فَهُوَ لَاقِيهِ پس آنکس دریابنده آن موعود است پس بی شبهه یعنی علی وحمزه یا عمار رضی
الله عنهم چنین کس باشد كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مانند کسی که بهره‌مند ساخته‌ایم او را مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از متاع زندگانی دنیا که بهشت
آمیخته بمحنت است ودولتش مؤدی بنکبت ومالش درصدد زوال وجاهش بر شرف انتقال ثُمَّ هُوَ پس آنکس يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ از احضار کرده شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل یا ولید مغیره وَيَوْمَ
يُنَادِيهِمْ ویاد کن روزی که بخواند خدای کافرانرا فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند شریکان من الَّذِينَ
آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بودید که گمان میبردید که شریک من اند قَالَ الَّذِينَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان
سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه لاملأن جهنم وآنان رؤسای ضلالت باشند یاد دیوان که گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما
هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه یعنی ضعفا واتباع آنانند که ما أَغْوَيْنَا گمراه کردیم تَبَرَّأْنَا اکنون بیزاری کردیم إِلَيْكَ بسوی
تو از ایشان وازانچه ایشان اختیار کرده‌اند از کفر مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ نبودند ایشان که فی الواقع ما را پرستند بلکه ایشان
پرستش هوای نفس خود میکردند وَقِيلَ ادْعُوا وگویند کافرانرا که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک ما ای
ساختید از بتان تا عذاب شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشانرا بسید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ مر
ایشانرا بجهت عجز از اجابت ونصرت وَرَأَوُا الْعَذَابَ وببینند عذاب را تابعان ومتبوعان لَوْ أَنَّهُمْ وتمنا برند که کاشکی ایشان
كَانُوا يَهْتَدُونَ بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی تا از عذاب ایمن شدندی
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ ویاد دار روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فَيَقُولُ پس گوید مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ چه جواب
دادید فرستادها را چون شمارا دعوت کردند فَعَمِيَتْ پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ بر ایشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران
گفته باشند یا فراموش کنند جوابها را يَوْمَئِذٍ در آنروز ونتوانند که یاد کنند که چه گویند فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ پس ایشان نه پرسند

[illegible] فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ [illegible]
ایشانرا [illegible]

از یکی بکی که جواب کویم بجهت آنکه سایل و مسئول فرو مانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند فَأَمَّا مَنْ تَابَ
اما آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدای و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ پس شاید
بلکه باید که باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ از رستگاران و بوقت سوال از جواب فرو نماند و رستگاری یابد باجابت حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم باز بسته است بیت مرتبه رضای محمد نفس ره رستگاری همین است و بس آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند
که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصبی عالی به بزرگی از اهل مکه و طائف رسیدی لولا انزل هذا القرآن
علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وَرَبُّكَ و پروردگار تو يَخْلُقُ می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه
میخواهد نی موجبی و مانعی وَيَخْتَارُ و بر میگزیند هر کرا میخواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم بر
گزید مَا كَانَ نیست و نباشد لَهُمُ الْخِيَرَةُ مر کافران را چون ولید مغیره و سائر طاغیان اختیاری در دانه یعنی ایشانرا
نرسد و نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است هر کرا خواهد برگزیند هر کرا
خواهد رد کند سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدا راست از آنکه کسی را بالای اختیار او اختیار بود وَتَعَالَىٰ و برترست خدای
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک او میکنند بت پرستان و شریک وی میکنند وَرَبُّكَ و آفریدگار تو يَعْلَمُ میداند مَا تُكِنُّ آنچه
بپوشد صُدُورُهُمْ سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه مؤمنان وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه
آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وَهُوَ اللَّهُ و اوست خدای مستحق پرستش لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی
براستی إِلَّا هُوَ مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر او راست ستایش فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ در این سرای و در آن سرای چه موهب نعم دنیوی
و اخروی اوست وَلَهُ الْحُكْمُ و مر او راست کار گذاری وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بدو باز گردیده خواهید شد در روز نشور
قُلْ بگوای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر گرداند خدای عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ بر شما شب را سَرْمَدًا پاینده
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت بآنکه آفتاب تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ کیست
خدای غَيْرُ اللَّهِ بجز خدای تعالی که از روی قدرت يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که در آن
بطلب معاش اشتغال کنید أَفَلَا تَسْمَعُونَ آیا نمیشنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر دهید إِنْ
جَعَلَ اللَّهُ اگر سازد خدای عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا باقی و پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت بآنکه آفتاب
را بر وسط السماء بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای بجز الله که از راه رحمت يَأْتِيكُمْ
بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ بیارد برای شما شبی که آرام گیرید فِيهِ در وی از متاعب اشتغال و اعمال استراحت کنید أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا
نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار وَمِنْ رَحْمَتِهِ و از بخشایش خود جَعَلَ بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ برای
شما شب و روز را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوا و تا بجوئید در روز مِنْ فَضْلِهِ از روزی خدای که
بفضل خود مقرر کرده وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا باشد که شما سپاس داری کنید خدایرا بر نعمت روز و شب نظم نعم خدا در

شبانروزی دهد شب بهر روز او روزی دهد خلوت شب بهر آن تا جان روشن را از دل کوید بر جانان خویش یا
روز را از بهر غوغای عوام تا بدیشان کار گیرد نظام وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند خدای مر بت پرستانرا و
تکرار این ندا تقریع بعد از تقریع است فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ کجااند شُرَكَائِيَ انبازان من الَّذِينَ آنانکه كُنْتُمْ
تَزْعُمُونَ بودید که گمان میبردید که شریک منند و دروغ میگفتند وَنَزَعْنَا و بیرون آریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی شَهِيدًا
گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبرانرا بگواهی آریم فَقُلْنَا هَاتُوا پس گوئیم مر امتان را که بیارید بُرْهَانَكُمْ حجتی که دارید
بر شرک و تکذیب فَعَلِمُوا پس بدانند آنگاه أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ آنکه راستی یا عبادت یا توحید یا حجت مر خدا راست وَضَلَّ
عَنْهُمْ و گم کرد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که بر می بافتند از خدایان باطل یا امید شفاعت که بدیشان میداشتند
إِنَّ قَارُونَ بدرستی که قارون كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ بود از قوم موسی علیه السلام بقول ثعلبی که میگوید عم زاده موسی بود و گفته اند
وی خواهرزاده موسی بود و اصح آنست که پسر عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و قاهث از اولاد لاوی بن
یعقوب علیه السلام بود و قارون را از غایت خوبی صورت و زیبای طلعت منور خواندندی و در قرائت توریة اقرای بنی اسرائیل
بود و یکی از سبعین مختار است و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود چون گنجها بروی نهاد حال وی
متغیر گشت فَبَغَىٰ پس ستم کرد و افزونی جست عَلَيْهِمْ بر قوم موسی علیه السلام و خواست که همه در تحت حکم وی باشند
وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم ما او را مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها یعنی مالهای گرد کرده مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن
لَتَنُوءُ هر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ یک گروهی مردمان أُولِي الْقُوَّةِ خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشد تا چهل
و امام قرا گفته که اینجا مراد جمله ... اند که کلیدهای کنوز وی میکشند و در کشاف مذکور است که شصت استر مفاتیح خزائن او
میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبودی و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی
گفته که مراد از مفاتح اوعیه مالهاست و آن چهار صد هزار بود یعنی چهار کرور و چهل هزار انبان پر از زر و نقره إِذْ قَالَ لَهُ
یاد کن چون گفتند که قارون را قَوْمُهُ گروه او یعنی مؤمنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن
بمال دنیا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ دوست نمیدارد فرح کنندگانرا که دنیا مبغوضه حق است نظم دنیای
دون چیست سراسر پیچی انگند هزار کشته در هر قدمی گر دست دهد کرای شادی نکند ور فوت شود نیرزد بغمی وَابْتَغِ
و طلب کن ... کلام ما صحیحاست که قارون را گفتندی و بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ در آنچه عطا کرده است ترا خدای الدَّارَ الْآخِرَةَ
سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آنجهانی بیت بدنیا توانی که عقبی
خری بخر جان من ورنه حسرت بری وَلَا تَنْسَ و فراموش مکن نَصِيبَكَ بهره خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیا یعنی نصیب
تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و پس بعد از آنحال پر اندیش و باین مال غره مشو نظم گر ملک تو شام
تا چین خواهد بود ور نه هر چه بعمر تا ختن خواهد بود انجا که ازین جهان کنی عزم سفر همراه تو بیمدکز کفن خواهد بود وگفته اند

وی پسر عم موسی علیه السلام عمران بن قاهث است

فراموش مکن بهرهٔ خود را یعنی بیابان معذرت آن مال که ترا کفایت باشد بستده کن وَأَحْسِن و نیکویی تا بی یابند کان خدای كَمَا أَحْسَنَ
چنانکه اللهُ نیکویی کرد است خدای و نعمت فرستاده إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری به بیدادکری
و تکبر فِي الْأَرْضِ ط در زمین إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ط دوست نمیدارد افساد کنندکان را که بد بنیاد خود
تعظیم کنند قَالَ گفت قارون در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلَىٰ
عِلْمٍ عِندِي ط بدانش که نزدیک من است یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت و دهقنت و سایر مکاسب یا
دانا بوده بکیمیا و یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام و آن را بر داشته و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود
آموخته بود و او قارون را تعلیم داد أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود در توریة خوانده و از مورخان
شنیده أَنَّ اللهَ آنکه خدای قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِن قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها
مَنْ هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بود از قارون بشدت قُوَّةً از روی توانائی وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر
از روی جمع مال یعنی مثل آنکه حال قارون بشدت و بطش و کثرت مال مغرور گردد و بیاد جود آنکه میداند که از وقوی تر
و غنی تر را هلاک کرده ام پس از روی تهدید میفرماید وَلَا يُسْأَلُ و پرسیده نخواهند شد عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناهان
خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیمای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشان را سوال استعلام خواهد
بود چه حق تعالی مطلع است بر آن یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بی حساب بدوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ پس بیرون رفت
قارون روز شنبه عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم خود فِي زِينَتِهِ با آرایش خود بر استری سفید که زین زرین داشت نشسته
و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف است که نود هزار تن که همه جامه
معصفر داشتند با وی نشستند و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند
با استران سفید بازین زرین و جامه ارغوانی پوشیده زرهای سفید چون قارون بدین زینت بمیان قوم درآمد قَالَ الَّذِينَ
گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند يَا لَيْتَ لَنَا ای قوم کاشکی بودی ما را
از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند آنچه داده اند قارون را إِنَّهُ بدرستی که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ط خداوند بهره بزرگ است از
دنیا وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و عزت
توکل چون یوشع و اصحاب او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای دنیاطلبان ثَوَابُ اللهِ پاداش خدای در آخرت خَيْرٌ بهتر است
از مالهای دنیا لِمَنْ آمَنَ مر کسی را که بگرود بخدای و پیغمبر وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کردار شایسته وَلَا يُلَقَّاهَا و تلقین
نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داد إِلَّا الصَّابِرُونَ ط مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از معصیت شکیبا
باشند و گفته اند توفیق نخواهند یافت بر اعمال صالحه مگر صابران نظم اهل صبر از جمله عالم برترند صابران از اوج
گردون بگذرند هر که کار دهقنت صبر اندر جهان بیدرود محصول عیش جاودان آورده اند که قارون با موسی و هارون

علیها

علیها السلام حسد می ورزید و حسدش تمام بود چنانچه روزی بموسی گفت که تو رسالت بردی و مذبح هارون رسید من بر چه منصبی
چند صبر کنم القصه دایم در پی ایذاء موسی علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و با آنکه هزار یک باشد داد موسی بر وی
الحاح کرد و با وی صلح کرد که هزار دینار یک دینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم برآمد بخل و حسد سر راه بر وی گرفته جمعی از بنی
اسرائیل را طلبید و گفت هرچه موسی گفت شما تا امروز بدان زبان میخواهد که مالها از شما بستاند و کنید تو مهتر مائی چه فرمائی گفت
میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن وی نشنود پس زنی فاجره را که در بنی اسرائیل بود که نام او سبرا بود طلبیده
دو همیان زر داد و متعهد کرد که فردا بمحضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی علیه السلام
در اثنای امر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و محصن را سنگسار
کنیم قارون برخاست که اگر همه تو باشی گفت اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل چنان میپندارند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی
فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سبرا بمجلس درآمد و موسی گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدای که دریا شکافته گفت یا کلیم الله
من راست بگویم قارون دو همیان زر برشوت بمن داد تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گناهکاری و بدکرداری پای
خود چگونه پسندم که بر تو تهمت کنم و اینک دو همیان بمهر قارون با منست بنی اسرائیل مهر قارون دیدند و مکر وی بر همه
روشن شد موسی علیه السلام روی بخاک نهاد از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردم بفرمای هرچه
میخواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست بر جای قرار گیرد و هر که با منست گو
بیکناره رود کافه بنی اسرائیل از آن عمل کناره کردند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی علیه السلام میگفت خذیهم القصه تا زانو
و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمامی فرو برد و در اکثر
تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی علیه السلام خطاب کرد که هفتاد بار قارون ترا بنالید او فریاد کرد و نشنیدی یاد ایشان
نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا خواندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای
بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و گنج و امتعه او تصرف نماید موسی علیه السلام درخواست
تا حق سبحانه سرای و گنجهای و خانهای گنج او نیز فرو رود چنانچه فرماید فَخَسَفْنَا پس فرو بردیم بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ قارون
و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت خود با خانه و مال و متاع بزمین فرو میرود
و تا نفخ صور بپایان منزل خواهد رسید نظم گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست
فَمَا كَانَ پس نبود لَهُ مر او را مِن فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که در آن وقت يَنصُرُونَهُ یاری کردندی او را
مِن دُونِ اللهِ بجز خدای وَمَا كَانَ و نبود مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ط از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب از وی
باز داشت و نه خود توانست باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند آنانکه آرزو میبردند مَكَانَهُ منزلت
و جاه او را بِالْأَمْسِ دی روز یعنی آرزو میبردند کان کنند بعد از خسف وی کرامتیکان صلاح يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللهَ میکنند

هر یک بادیگری و یک یعنی و یک باشد و اعلم مغرا است یعنی وای بر تو بدان آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی را
لمن یشاء برای هرکه میخواهد من عباده از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بلکه بمحض ارادت و یقدر و تنگ
میسازد بر هرکه میخواهد نه بمذلتی که تقاضای تضییق کند بلکه مقتضای مشیت لولا ان من الله اگر نه آن بودی که خدای منت نهاده
علینا بر ما و یا نداد ما را دنیوی آنچه تمنای ما بود لخسف بنا هر آینه بزمین فرو برده بودی ما را و چنین نقل
معلوم میخواند یعنی خدای ما بزمین فرو بردی ویکانه وی کلمه تندم است وکان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند
که مجموع ویکانه بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی ندانی و نمی بینی آنکه لا یفلح الکافرون رستگار نمی یابند از عذاب ناگرویدگان
یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تلک الدار الآخرة آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت است نجعلها ساختیم
آنرا للذین برای آنانکه ایشان لا یریدون نمیخواهند علوا برتری و تکبر فی الارض در زمین با اهل آن
ولا فسادا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست والعاقبة و سرانجام نیکو للمتقین مر پرهیزکاران را
صاحب بحر قمی نموده که سرای رضا منجا عین راست از ابداع مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه
طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نجویند یعنی نظر را از تعین حضرت بر داشته التفات بهیچکس و بهیچ نیابند
و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملوک باز گذارند تا ملکیت و مالکیت هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بدان زبان
اعتراض نبود ع هر چه خواهی بکن که ملک تراست من جاء بالحسنة هرکه بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید یا طاعتی
باخلاص فله پس مر او راست خیر نیکوتر منها ازان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هرکه بیارد نیکی در دنیا
او را باشد بهتر ازان در آخرت ومن جاء بالسیئة و هرکه بیارد بدی چون شرک و تکذیب فلا یجزی الذین پس جزا داده نشوند
آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها را الا ما کانوا یعملون مگر مثل آن چیزی که بودند در دنیا که عمل میکردند و این هر آینه
دلیل است برآنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن و وضع مظهر در موضع مضمر است جهت تهجین حال
بدکاران بتکرار اسناد سیئه بدیشان و فائده این انزجار عقلا از ارتکاب سیئات بیت هرچه در شرع و عقل بد باشد
نکند هرکه با خرد باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و ارض وطن
حرکتی در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام بدین آیه فرود آمد که ان الذی فرض بدرستی که آنکه فرض کرده
است علیک القرآن بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لرادک هر آینه باز گرداننده توست الی معاد بجای باز گشت
یعنی مکه و این وعده فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده که معاد فنای فی الله است
در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و در مسالک سر ابخا سر منه بدا و الیه یعود روشن میگردد نظم
چون انتهی بدایت و انتها ابتدا آنم بد و باید که باشد انتهای تو بجانی را که در زجر طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع قل
بگو ای محمد ربی پروردگار من اعلم داناتر است من جاء بالهدی بکسی که او بدو راه راست یا بتوحید یا قرآن و این منم

ومن

ومن هو و بآنکس که او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست چون مشرکان مکه وما کنت ترجوا و نبودی تو که امید داشته باشی
ان یلقی الیک الکتاب آنکه فرستاده شود بتو یعنی بتو قرآن پس ما نفرستادیم بتو کتاب را الا رحمة لیکن بجهت بخشایشی من
ربک از پروردگار تو بر تو فلا تکونن پس مباش ظهیرا هم پشت و یاری للکافرین مر ناگرویدگان را یعنی مدارا
مکن با ایشان و ملتمس ایشان را اجابت منمای ولا یصدنک و باید که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن
آیتهای خدا و عمل کردن بدان بعد اذ انزلت الیک بعد از آنکه فرو فرستاده است بتو وادع و بخوان خلق را الی ربک
بسوی عبادت پروردگار خود ولا تکونن من المشرکین و مباش از شرک آورندگان ولا تدع و مخوان مع الله با خدای حق
الها آخر خدای دیگر زیرا که لا اله الا هو نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او خطاب درین آیات حضرت
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند و فایده خطاب با آنحضرت قطع طمع کفار است از موافقت وی با ایشان کل
شیء همه چیزی هالک فانی است الا وجهه مگر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطل است مگر آنکه بان وجه الله
طلبند له الحکم مر او راست فرمان والیه ترجعون و بسوی او باز گشته خواهید شد برای جزا تا مات نزد بعضی محققان آنست
که چون وجود حقیقت الحق سبحانه پس از روی حقیقت ما سوی او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه
از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کس بتوان نه بکس همه از تو بتو پس همه تویی بس ع الا کل
شیء ما خلا الله باطل علائق منقطع است و عوائق مرتفع رسوم باطل است و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلائق فانی و حق
یکتا و خود باقی در شرح عوارف مولانا عز الدین محمود کاشی قدس سره مذکور است که نکته یهلک تا معلوم شود که وجود همه
اشیاء در وجود او امروز هالک است و حواله مشاهده این حال تجرد از رحم مجمی باشد یعنی بر و نه بعید او نزد قریبا ع
با وجود تو ز من آواز نیاید که منم

ثلثه

سورة العنکبوت بسم الله الرحمن الرحیم الم
حروف مقطعه حقیقت تحیر خلق است تا دانند که کسی را تخطی این کتاب راه نیست و عقل هیچ عاقل ازکنه معرفت این کلام آگاه نیست
ع خرد عاجز و فهم در وی کم است نزد بعضی حروف اند ابن سوره گفته اند الف اشارت باسم الله است و لام بلطیف و میم
بمجید میفرماید که الله منم که تو را بطاعت من آرد لطیف منم که اخلاص در عبادت قبول کند و مجید منم بر نیک دیگران بسلم مدار آ
حسب الناس ایا پنداشتند مردمان ان یترکوا آنکه فرو گذاشته شوند ان یقولوا بآنکه گویند آمنا ایمان آوردیم
یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند وهم لا یفتنون و حال آنکه ایشان آزموده نشوند بامر دشوار
یا مبتلا نکردند در نفس و مال یا امتحان نکند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن این آیه در شان جمعی مسلمانان است که در مکه بودند
و ایشان را هجرت از دیار و دار قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در
جوار کفار باشید تمام نیست یعنی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه بر گردانیدند حق سبحانه
جهت تسلیه ایشان آیت فرستاد که تصریح باید کرد که کشاکش بلا دعوی ولا درست نباشد بیت عاشقان را دل بلا

ی باید کشید چون بار و طعنه اغیار هم باید کشید واجب آنست که مهجع مولای عمر بن خطاب رضی الله عنه روز بدر بزخم تیر عامر
حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت صلوات الله علیه وسلم گذشت که پیش روی شهیدان امت محمد او خواهد بود و
مادر و پدر و زن او فریاد و جزع بسیار کردند و جزع میشوند حق سبحانه این آیه فرستاد که بجهت قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش
نمیرود وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ آنها را که پیش از این مؤمنان بوده اند یعنی این
صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بمحک بلا آزموده اند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر میکند داننده خدای
الَّذِينَ صَدَقُوا آنانرا که راست کفتند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و متمیز سازد دروغ کویانرا در دین یا میداند
اینجا هر دو کروه را بعلم بالحال یا جزا میدهد ایشانرا از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هر که او دعوی کند
صد هزاران امتحان بروی نهند کر بود صادق کشد بار جفا ور بود کاذب گریزد از بلا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه می پندارند
آنانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند بدیها چون کفر و معاصی أَن يَسْبِقُونَا آنکه پیشی کیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات
بر مساوی ایشان سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی است آنکه میکنند در تفسیرات مذکور است که ایاتی چند اند که کارانرا که بیآت
خود بر مغفرت و شمول رحمت سبقت کیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت کرفته است بر غضب ایشان
که موجب غضب باشد بیت که کناه تو از عدد بیش است سبقت رحمتی ازان پیش است مَن كَانَ يَرْجُو هر که باشد که
امید دارد لِقَاءَ اللَّهِ لقای خدا را در بهشت یا وصول را بثواب الهی و کفته اند هر که ترسد از نشتن و عرض او بر خدا
کو آماده باش فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستی که مدت که خدای معین کرده برای لقا یا جزا لَآتٍ هر آینه آینده است
وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر کفتار بندکانرا الْعَلِيمُ دانا بضمایر و اسرار ایشان وَمَن جَاهَدَ و هر که جهاد
کند با کفار یا با هوای نفس خود فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد میکند لِنَفْسِهِ برای خود چه ثواب آن عاید
بدوست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَغَنِيٌّ هر آینه بی نیاز است عَنِ الْعَالَمِينَ از طاعات و مجاهدات عالمیان
و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشانست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کردار
نیکو لَنُكَفِّرَنَّ هر آینه محو کنیم عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا
أَحْسَنَ الَّذِي نیکوترین عملی را آنکه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی
اعمال بآنکه در تفضیل مساوی آن نیست بر همان قیاس یا پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده
تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و حق بی نیاز ع رحم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را آورده اند که چون سعد ابی وقاص
رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز کشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوکند خورد که از آفتاب بسایه نروم و آب و طعام
بدان ما بزندکانی مدد یابد تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید و این آیه نازل شد که وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ و امر کردیم آدمی را بِوَالِدَيْهِ بپدر و مادر او

حسنا

حُسْنًا نیکوئی یعنی فعلی که عین خوبی باشد وَإِن جَاهَدَاكَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لِتُشْرِكَ بِي تا
شرک آری بمن و انبازان کیری مَا لَيْسَ لَكَ آنچیزی که نیست ترا بِهِ بالوهیت او عِلْمٌ دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت
بنفی علم بان یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بانکه انبازی کیری برای من چیزی که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت
نیست مر او را فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق روایتست إِلَيَّ بسوی منست بازگشت
مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما از مؤمن و مشرک و بار و عاق فَأُنَبِّئُكُم پس بیاگاهانم شما را وقت جزا دادن بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
بانچه میکنید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُم
هر آینه داخل کنیم ایشانرا فِي الصَّالِحِينَ در زمره شایستکان یا در آریم در مدخل ایشان که بهشت است وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان
مَن يَقُولُ کسی هست که میکوید آمَنَّا بِاللَّهِ کرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میکفتند ایمان داریم فَإِذَا
أُوذِيَ پس چون ایذا کرده شود فِي اللَّهِ در راه خدای بسبب دین یعنی کفره او را عذاب کنند جَعَلَ کرداند یعنی
دارد و شمارد فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب مردمانرا كَعَذَابِ اللَّهِ مانند عذاب خدای وَلَئِن جَاءَ و اکر بیاید نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ یاری
از نزد پروردکار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَيَقُولُنَّ هر آینه کویند إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا مَعَكُمْ هستیم با شما در دین و ملت پس
ما را در غنیمت شریک سازید أَوَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَعْلَمَ داناتر بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ بانچه در دلهای
همه عالمیانست از صفای اخلاص و کدورت نفاق وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ و هر آینه میداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که کرویده اند
بدل وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ و میداند منافقانرا ایشانرا در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلاجه محنت و بلیت جوهر مردان
شناخته شود چنانچه باتش عیار زر و نقره معلوم کردد نظم بشکل و هیئت انسان زر و سیم و زر و مس نهاد زان بیر و بخت شناخت
جوهر مرد اگر نه باتش بردار تا بلا نخواهد جست و کر در لعل بود پاک صبر خواهد کرد آورده اند که ابو سفیان و امیه بن خلف عمر
خطاب و خباب را رضی الله عنهما کفتند که از دین محمد رجوع نمایید و طریقه قدیم پدران قبول کنید اگر در اقامت بر دین
آبا کناهی باشد ما آن بر داریم و شما را در قیامت یا کناه نکذاریم حق سبحانه فرمود که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و کفتند آنانکه نکرویدند
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید وَلْنَحْمِلْ و باید که برداریم
خَطَايَاكُمْ کناهان شمارا در تاویل خبر امرست یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای شما بر داریم وَمَا هُم و حال آنست که نیستند
کافران بِحَامِلِينَ بردارندکان مِنْ خَطَايَاهُم از کناهان مؤمنان مِّن شَيْءٍ هیچ چیز إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَكَاذِبُونَ
دروغ کویانند در سخن خود که میکویند بار خطای مؤمنان برداریم و ایشان از حمل آن از اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت
کرانی بار کناه خود و بیان کناه آنان نیز که بسبب ایشان کمراه شده اند که قال سبحانه وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت
بارهای کناهان خود را وَأَثْقَالًا و بارهای کران دیکر را مَّعَ أَثْقَالِهِمْ با بارهای کران خود یعنی وزر و وبال آنانکه کمراه ساخته اند
اضافت آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از کناه کمراهان کم کردد وَلَيُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهند شد

تابعان و پیروان یوم القیامة بعد بپرسند عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیلها که سبب اضلال خلق میشود ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد فیهم در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال و روایت اشعار آنست که نوح علی نبینا و علیه الصلوة چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاف از وهب رحمه الله تعالی نقل میکند که عمر نوح علیه السلام هزار سال بود و چهارصد سال بود. صاحب عین المعانی در برده که سیصد و پنجاه ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت علیه السلام بوقت قبض روح از نوح پرسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و بدیگری بیرون روند. که حضرت تو عمر نوح و لقمان باشد ابراز قصه نوح علیه السلام جهت تسلیه سید انام است صلی الله علیه وسلم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت میفرمود و کسی نمیگروید فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را طوفان عذاب وهم ظالمون و ایشان ستمکاران بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح را واصحاب السفینة و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بودند از مومنان و هرچه در سفینه بودند از انواع جانوران وجعلناها و گردانیدیم کشتی را یا این قصه قوم نوح را آیة دلالتی یا عبرتی للعالمین برای عالمیان تا بدان استدلال کنند و پند گیرند وابراهیم و یاد کن ابراهیم را اذ قال چون گفت لقومه مر قوم خود را ای اهل بابل اعبدوا الله بپرستید خدای را واتقوه و بترسید از عذاب او ذلکم این عبادت و ترس خیر لکم بهتر است مر شما را از دین و آیینی که دارید ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضرر انما تعبدون جز این نیست که میپرستید من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را وتخلقون و می بافید افکا دروغی که از آن خدا نام میکنید ان الذین تعبدون بدرستی که آنانرا که پرستش میکنید من دون الله بجز خدای لا یملکون نمیتوانند و قدرت ندارند که روزی دهند لکم شما را رزقا روزی دادنی فابتغوا پس بجویید عند الله الرزق نزدیک خدای رزق را که او تواناست بر ایصال آن بروزی خواران واعبدوه و او را بپرستید بیگانگی واشکروا له و شکر کنید مر او را که شکر قید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است الیه ترجعون بسوی او باز گردانیده میشوید تا جزا دهد. تا اینجا سخن ابراهیم بود صلوات الله وسلامه علیه آنگه حق سبحانه تهدید میکند قریش را و میفرماید وان تکذبوا و اگر تکذیب بکنید ای اهل مکه پیغمبر مرا فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را امم جماعتها من قبلکم پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان بر پیغمبران ضرری نرسید بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شد که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شدند پس از تکذیب شما نیز حبیب مرا چه زیان وما علی الرسول و نیست بر فرستاده الا البلاغ المبین مگر پیغام رسانیدن آشکارا او پیغام رسانید و بیم و امید شما را

دعوت

۲۰۰

دعوت کرد و از عقوبات آخرت بترسانید و شما بعث و نشور را منکر شدید اولم یروا کیف آیا نمی بینند و حس نمیکنند که چگونه آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الله الخلق اول بار می آفریند خدای از نیست هست میکند ثم یعیده پس باز ایشان را بعد از موت باز گرداند بحیات ان ذلک بدرستی که ابدا و اعاده علی الله یسیر آسان است بر خدای قل بگوی ای محمد مر این منکران که از راه تفکر و استدلال سیروا فی الارض سیر کنید در زمین فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه بدأ الخلق بیافریده است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و اوصاف و احوال ثم الله پس خدای ینشئ ظاهر کرده اند النشأة الآخرة آفرینش دیگر را یعنی آنست که چون بدیدید که خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم شد بر شما در اعادت و بعد از مرگ دانید که آنکه مبدی خلایق است میتواند که معید ایشان باشد ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزی از ابدا و اعاده قدیر تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر انشاء اولی قادر است هر آینه از انشاء اخری عاجز نخواهد بود یعذب عذاب کند من یشاء هر کرا خواهد عذاب او ویرحم من یشاء و رحمت کند بر هر که خواهد بخشش او والیه تقلبون و بحکم او باز گردانیده خواهید شد در روز جزا. گفته اند عذاب کند بخذلان و بخشاید بتوفیق. امام در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدل است و رحمتش از راه فضل هر کرا خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و آنرا که خواهد با وی فضل نماید و بلطف حریف بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی و اگر خوانی ز روی فضل خوانی مرا با راندن و خواندن چکار است اگر خوانی و گر رانی تو دانی در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خوییست و رحمت بخوش خلقی و نزد بعضی عذاب بی رحمتی بدنیاست و برکه آن با حرص و قناعت یا بمتابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل. امام قشیری قدس سره فرموده که عذاب آنست که بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود ع. تا تو نباشی با یار و نو نگیرد کار ما وما انتم و نیستید شما ای مردمان بمعجزین عاجز کنندگان پروردگار خود را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی اگر خواهید از حکم او بگریزید و در زمین متواری شوید نتوانید شد ولا فی السماء و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید و گفته اند مراد آنست که و نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای وما لکم و نیست شما را من دون الله از عذاب خدای من ولی هیچ دوستی که نگاه دارد ولا نصیر و نه یاری که بر شما دفع آن کند والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی بکتب او یا بدلایل وحدت ولقائه و بلقای او یعنی برای آخرت و بعث اولئک آن گروه یئسوا ناامید شدند من رحمتی از بخشایش من در دنیا یا ناامید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است واولئک و آن گروه لهم مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی دائم بسبب کفر ایشان. پس بعد از این جمله معترضات باز ذکر قصه ابراهیم علی نبینا و علیه السلام میکند و میفرماید فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم ابراهیم علیه السلام بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از انکار بتان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی

آن بود که گفتند بعضی که اقْتُلُوهُ بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزید او را تا فارغ شوید پس بر سوختن او قرار دادند و او را در آتش انداختند فَأَنجَاهُ
اللَّهُ پس برهانید مر او را خدای مِنَ النَّارِ از شعله آتش و آن را بر وی برد و با سلامت کرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
که در این رهانیدن لَآيَاتٍ نشانهای قدرت است از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آن لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای گروهی که میگروند بتخصیص از آنکه تامل در آن نفع میکنند وَقَالَ و گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّمَا اتَّخَذْتُم جز این نیست که
فرا گرفتید مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را خدایان مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ برای دوستی میان شما یعنی تا شما بت پرستان
بیکدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمایید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشد این دوستی
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ مر بعضی را که تابع باشند وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم و لعنت کنند برخی از شما یعنی پیروان و الاذل و اراذل بَعْضًا مر برخی را
که پیش روان و اشراف‌اند وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و بازگشت همه شما دوزخ است وَمَا لَكُم و نیست شما را در آنجا مِّن نَّاصِرِينَ یاران
و مددکاران که خلاص یابید بمدد ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بسلامت از آتش بیرون آمد
فَآمَنَ پس بگروید و تصدیق کرد لَهُ لُوطٌ مر او را لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وَقَالَ
و گفت ابراهیم علیه السلام مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده بود إِنِّي مُهَاجِرٌ بدرستی که من هجرت کننده‌ام
از میان قوم إِلَىٰ رَبِّي بجایی که امر پروردگار منست إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستی که او غالب است مرا مغلوب دشمنان
نسازد الْحَكِيمُ داناست و حکمت کار من بیند دارد پس لوط و ساره با وی اتفاق نمودند از کوثی که سواد کوفه است بحران
رفتند و از آنجا بولایت شام در آمده ابراهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم علیه
السلام در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای اسمعیل را علیه السلام بوی داد از هاجر که کنیزک ساره
خاتون بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا بصد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه
میفرماید وَوَهَبْنَا لَهُ و ما بخشیدیم مر او را در سن پیری إِسْحَاقَ فرزندی اسحاق وَيَعْقُوبَ و نبیره یعقوب وَجَعَلْنَا
و نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسمعیل و بنی اسرائیل وَالْكِتَابَ و کتابها را یعنی توریة و انجیل
و زبور و فرقان وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ و دادیم او را مزد هجرت او فِي الدُّنْيَا در این سرای با آنکه فرزند دادیم او را در کبر سن
از عجوزی عقیم یا ذریه طیبه از زنان داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه
اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوات بروی تا آخر دهر یا ولدی که [illegible] او در دنیا بقاء ضیافت
اوست یعنی همیشه لنگر [illegible] خانه وی بساط دعوت انداخته بود [illegible] و خاص و عام از آن
بی فائده بهره مند اند وَإِنَّهُ و بدرستی که او فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و نیکان
وَلُوطًا و یاد کن لوط را علیه السلام إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر قوم خود را از اهل موتفکات إِنَّكُمْ بدرستی که شما
لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ می آیید بدان کار زشت [illegible] یعنی بدرستی که شما بفاحشه [illegible] میکنید کاری که بغایت

وقف است [illegible] ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [illegible]
[illegible] بعضًا [illegible]

زشت

فقال ای ابی عبد الله [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
والکلام حرام حرام والمجالسة حرام حرام [illegible]
[illegible] ثمانیة عشر [illegible]

زشت است و بسبب قباحت آن مَا سَبَقَكُم بِهَا پیشی نگرفت بر شما بدان فاحشه مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی مِّنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان
جهت آنکه طباع سلیم از این عمل متنفر است و نفوس پاکیزه از این کار ابا کرده أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می آیید بمردان بطریق
مباشرت وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ و می برید راه را بر رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه
میکنید و بدین سبب مردم آمد و شد در آن ترک کرده‌اند و راه بسته شده وَتَأْتُونَ و می آیید فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ در مجلس
خود بعملهای زشت یعنی کارها میکنید که عقلا و عرفا نکوهیده داشته‌اند چون دشنام دادن و مزاح بفحش و صفیر زدن و سنگ ریزه
با یکدیگر افکندن و بعضی حاضران کمان گروهه بر راه گذریان انداختند و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر و مسخریه
با مسافران و امثال آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم وی مر سخن وی را إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند
ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدا را بما إِن كُنتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در آنکه
این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بشما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عمل نخواهیم کرد تو اگر راست میگویی که خدای
هست و تو پیغمبر اویی پس بگو تا عذاب فرستد بما و چون لوط علیه السلام از ایشان نومید شد قَالَ گفت از روی
مناجات رَبِّ انصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر گروه تباه کاران وَلَمَّا جَاءَتْ و آنهنگام
که آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما یعنی ملائکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ بسوی ابراهیم بجهت بشارت فرزند قَالُوا گفتند إِنَّا
مُهْلِكُو بدرستی که ما هلاک کنندگانیم أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهرزاده تو میکنند إِنَّ
أَهْلَهَا بدرستی که اهل این دیه كَانُوا ظَالِمِينَ هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام
إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستی که در این دیه لوط است و او از ظالمان نیست قَالُوا گفتند ملائکه نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَن
فِيهَا بهر کس که در این دیه هست از مومن و کافر و ما از حال لوط غافل نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه او را رهایی خواهیم
داد وَأَهْلَهُ و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن کافر او را که او كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در
عذاب یا در دیه خواهیم گفت تا لوط از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان او بیرون روند مگر زن او که در میان
قوم بماند و با ایشان هلاک شود وَلَمَّا أَن جَاءَتْ و آنهنگام که آمدند رُسُلُنَا لُوطًا فرستادگان ما بسوی لوط سِيءَ بِهِمْ
اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ و تنگ شد بسبب ایشان ذَرْعًا از جهت دل یعنی تنگدل گشت که مبادا که از قوم
او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا میشدند فرشتگان اثر ملال بر جبین مبارک لوط مشاهده کرده او را
تسلی دادند وَقَالُوا لَا تَخَفْ و گفتند مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستی که ما رهاننده ایم ترا وَأَهْلَكَ
و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا که او كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ باشد از پس ماندگان و هلاک شدگان إِنَّا مُنزِلُونَ بدرستی
که ما فرود آرندگانیم عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل این دیه رِجْزًا عذابی مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگ باران
بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بوده‌اند که پیوسته يَفْسُقُونَ فسق میکردند پس بحکم خدای لوط با اهالی خود خلاص یافت

وکفار من تنگه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشت چنانچه مبین باید ولقد ترکنا و بدرستی که ما بگذاشتیم
منها از ان قریه آیة بینة نشانهای روشن لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه
آثار دیار خراب ایشانست یا حجاره سجیل که در ان زمین میتوان یافت یا آبهای سیاه که از زمین جست والی مدین و فرستادیم
بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را در نسب فقال پس گفت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من
بپرستید خدای را وارجوا الیوم الآخر و امید دارید ثواب بازپسین را یعنی عملی کنید که بدان ثواب توان داشت یا بترسید
از شدت روز قیامت ولا تعثوا و مبالغه منمائید در تباهی فی الارض در زمین مدین بنقص کیل و وزن مفسدین
در حالتی که قاصد فساد باشید فکذبوه پس بدروغ داشتند شعیب را و از فساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة
پس بگرفت ایشان را زلزله سخت یا صیحه جبرئیل که دلها بدان در تزلزل افتاد فاصبحوا پس بامداد کردند فی
دارهم در سراهای خود جاثمین بزانو درآمدگان و مردگان وعادا وثمود و یاد کن قوم عاد و ثمود
و هلاکت ایشان را وقد تبین لکم و بدرستی که روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را من مساکنهم از سراهای
ایشان بجان نوعی که بر آن میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وزین و بیاراست لهم الشیطان برای ایشان
دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان از کفر و تکذیب فصدهم پس باز داشت ایشان را عن
السبیل از راه راست که انبیا ایشان را بدان بخواندند وکانوا مستبصرین و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از
نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بر گمان خود و سخن پیغمبران
نامعقول پنداشتند وقارون و یاد کن قارون را وفرعون وهامان و فرعون و هامان را ولقد جاءهم موسی و بدرستی
که آمد بدیشان موسی بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض
در زمین مصر و تعظم ورزیدند وما کانوا و نبودند سابقین پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان
رسید فکلا پس همه اینان که یاد کرده شد اخذنا گرفتیم و عقوبت کردیم بذنبه بگناه ایشان فمنهم
پس بعضی از ایشان من ارسلنا کسی بود که فرستادیم علیه حاصبا برو بادی سخت که در وی سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط ومنهم
و بعضی از ایشان من اخذته الصیحة کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی چون قوم ثمود و اهل مدین ومنهم و
از ایشان من خسفنا کسی بود که فرو بردیم به الارض او را بزمین چون قارون ومنهم و از ایشان من اغرقنا
کسی بود که غرقه ساختیم او را در آب چون قوم نوح و فرعونیان وما کان الله لیظلمهم و نبود خدای که ستم کند بر ایشان
یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند ولکن کانوا و لیکن بودند که ایشان بجهل بافساد انفسهم یظلمون بر نفسهای خود
ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند نظم ای که حکم شرع را رد میکنی راه باطل میروی
بد میکنی چون تو بد کردی بدی یابی جزا پس بد بهر حیله باخود میکنی مثل الذین اتخذوا مثل آنانکه فرا گرفتند من دون

الله

الله بجز خدای اولیاء دوستان یعنی خدایان کمثل العنکبوت مانند عنکبوت که برای خود اتخذت بیتا فرا گیرد خانه
وان اوهن البیوت و بدرستی که سست ترین خانها لبیت العنکبوت خانه عنکبوت است که نه سقف دارد نه دیوار و نه گرما
باز دارد و نه سرما لو کانوا یعلمون اگر باشند که بدانند که اند چیزی را هرآینه بدانند که این مثلی است از برای دین ایشان
یعنی چنانچه خانه عنکبوت سست و بی اعتبار است هیچ چیز دین ایشان خوار و بی مقدار است و از ان جهت نکته صاحب
عرائس الحقائق فرموده که عنکبوت هرچند بری تند تا ندانی برای نفس خود بسازد و قیدی بر دست و پای خود نهد خانه
ایمحیس است انها نیز که بدون خدا اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و
اغلال و تعلقات قید کنند و بی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلک نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب
کردند و بعضی هواهای نفس را در بی اعتباری تشبیه کرده اند کما قیل نظم ان هوا بگذر که پس بی اعتبار افتاده است
رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند ما یدعون آنچه میخوانند یعنی میپرستند من
دونه بجز وی من شیء از هر جنس که چون بت و ملک و آدمی و کوکب وهو العزیز و او غالبست در ملک خود بتزیک ندادن
الحکیم محکم کار است بحکمت عقوبت مر کافران را تأخیر میکند وتلک الامثال و این مثلها نضربها للناس می آریم و بیان میکنیم برای
مردمان وما یعقلها و در نمی یابند فهم و فایده آن را الا العالمون مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها خلق الله
بیافرید خدای تعالی السموات والارض آسمانها و زمین را بالحق برای حق نه برای باطل و بیان حیران ان فی ذلک بدرستی
که در بیافریدن لآیة نشانه ایست روشن یا در ضرب الامثال عبرتیست للمؤمنین مر گروندگان را الجزء
٢١ الحادی والعشرون من اجزاء الثلثین اتل بخوان ما اوحی الیک آنچه وحی کرده می شود بتو من الکتاب از قرآن واقم
الصلوة و برپای دار نماز را ان الصلوة بدرستی که نماز تنهی باز میدارد عن الفحشاء از کارهای که نزد عقل
زشت بود والمنکر و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن می باشد از معاصی چه مداومت بر وجب
دوام ذکر و مورث کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند که جوانی بود از انصار ملازمت
جماعت نمود با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمیشد باشد چون
حکایت حال بر وقف عرض رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ان صلوته ستنهاه زود باشد که نماز او را
از ان باز دارد اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه
نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان
نماز از حضرت حق سبحانه و تعالی الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از نفس و دل و روح و سر نمازیست
است باز دارنده نماز تن ناهی است از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانع است از رذایل و علائق و اخلاق ردیه و صفات
مظلمه و نماز دل باز دارد از ملاحظه فضول و دعوی عقل و صلوة سر مانع آید التفات بما سوی حضرت را و صلوة روح نهی

کند از استوار یعنی ملاحظه اغیار وصلوة حقی بکذارد که سالک را از شهود ائینه وظهور رانایت یعنی بر وی ظاهر کردد که از روی
حقیقت جز یکی نیست نماز اینست علم یان بیت یعالمش منزوش وَلَذِكْرُ اللَّهِ و هر اینه ذکر خدای أَكْبَرُ بزرکترست از ذکر
همه چیز زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرکترست از انکه کسی قدر او بشناسد یا بزرکتر از انست
که ذکر دیگر با او معارضه کنند و بقول بعضی که کویند مراد از ذکر نمازست معنی این باشد که نماز بزرکتر است از سایر طاعات
یا از آن بزرکتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی کذارد و محققان بر انند که ذکر خدای بنده را بزرکتر
از ذکر بنده مر او را بزرکتر است از ذکر بنده مر خدای را زیرا که ذکر بنده آمیخته است با عوارض و ذکر خدای صافی است از کدورات
علل و اغراض یاد کرد بنده معلول است فناپذیر و شاید و ذکر خدای باقی است زوال بدو راه نیابد و الکون معرب قدس سره فرموده
که ذکر الله بزرکتر است از آنچه که تو او را یاد کنی مکر بعد از آنکه او ترا یاد کند سلمی رحمه الله فرموده که ذکر الله بزرکتر است
از آنچه که تو او را یاد کنی مکر بعد از آنکه او ترا یاد کند در ذکر شما بزرکتر است از ذکر شما در بزرکتر او را در نجات از حضرت
شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله روحه نقل میکنند که ذکر خدا و نیز بزرکترست نه چنانچه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند
که ذکر او بزرکتر است ذکر تو پیدا بود تا یکجا بود **بیت** تو یاد کنی خدا را ذکر تو بخود و او یاد کند ترا ولی در خور خویش
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای دانا تر است مَا تَصْنَعُونَ آنچه میکنید از نماز و غیر آن جزا دهد شما را مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوا
و جنک مکنید و پیکار مکنید و جدال منمائید أَهْلَ الْكِتَابِ با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند با جزیه قبول کرده اند
إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مکر بخصلتی که آن نیکوتر است یعنی خشونت ایشان را بخوش خوئی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم
إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مکر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکنند یا جزیه باز کرفتند و کفته اند ظالمان از اهل
کتاب آنها اند که ایشان اثبات فرزند میکنند مر خدا را سبحانه وَقُولُوا و بکوئید با ایشان که بصدق تمام آمَنَّا ایمان آوردیم
بِالَّذِي أُنْزِلَ بانچیزی که فرو فرستاده شده است إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و آنچه فرو فرستاده اند
بشما یعنی توریت و زبور و انجیل وَإِلَهُنَا و خدای ما وَإِلَهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکی است وَنَحْنُ لَهُ و ما مر او را
مُسْلِمُونَ کردن نهادکانیم و مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان وَكَذَلِكَ و همچنانکه فرو
فرستادیم بر انبیا کتب خود را أَنْزَلْنَا فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در اصول
دین فَالَّذِينَ پس آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ دادیم ایشان را علم کتاب سید مسجی ن ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم
يُؤْمِنُونَ بِهِ میکروند بقرآن یا مراد انبیا اند که پیش از بعثت حضرت صلی الله علیه وسلم بقرآن کرویده بوده اند چون
قس بن ساعده و بحیرای نسطوری و ورقه و امثال ایشان وَمِنْ هَؤُلَاءِ و از این کروه عرب مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کس هست که میکرود
بقرآن یا بمحمد وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند ایتهای کتاب را إِلَّا الْكَافِرُونَ مکر المتمردان کافران از یهود چون کعب بن الاشرف
و معاندان عرب چون ابوجهل و مانند وی وَمَا كُنْتَ و نبودی تو که تَتْلُو بخوانی مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن

کتاب

الْكِتَابِ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ و نمی نوشتی کتابی را بِيَمِينِكَ بدست راست خود ما کیده ست نفی کتابت یعنی هرکز
خوانده و مطلقا خط ننوشته که اکر چنانچه خوانده و نویسنده بودی إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ آنهنگام در شک افتادندی تباهکاران
و نکرندگان یعنی منکران عرب کفتندی که چون میخواندی و نویسد پس قرآن از کتب پیشینیان التقاط کرده و یا یهود اندیا جهودان
در شک افتادندی که ما در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این کسی قاری و کاتب است و در تیسیر آورده که حفظ و
قرائت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم آن معجزهٔ آن حضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد و درایهٔ او شک و شبهه نماند حضرت
حق سبحانه در آخر عمر آن فضیلت نیز ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف خویش از طریق عون بن عبد الله نقل
میکند که مات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که درایه نفی کتاب را مقرر ساخته
بزمانی قبل از نزول قرآن و مذهب انکه وی را امی دانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب است **نظم** نکارم که نرسید انکشتش بر
بر لوح و قلم اندر مشتش از سواد خط اکر دیده بپوشید بکمالش نرسید هیچ شکستی بر او نون و خط تیره ظلم نشود در روظلم
جمع بهم بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای روشن است فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینه آنکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده
علم را یعنی مومنان از اهل کتاب یا صحابهٔ کرام که از یاد میکنند تا بمجلس تحریف نتوانند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصه
امت مرحومه است که کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند قرطبی آنست که هو راجع است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
یعنی محمد و کارهای او علم بلکه او آیتهای روشن است مر دانایان که داناند بکتب الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت
رسالت پناهی وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند آیتهای ما را که محمد است و قرآن إِلَّا الظَّالِمُونَ مکر ظالمان در ظلم که مکابره
میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وَقَالُوا و کفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد
آيَاتٌ نشانه مِنْ رَبِّهِ از پیش پروردکار او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی قُلْ إِنَّمَا
الْآيَاتُ بکو جزین نیست که ایتها و معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا است هرکاه که خواهد بر هرکه خواهد فرو فرستد
و اظهار آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست وَإِنَّمَا أَنَا و بکو جز این نیست که أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف
میکنم بلیغی که شما دریابید أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشانرا معجزه و معجزهٔ واضح أَنَّا أَنْزَلْنَا آنکه ما فرو فرستادیم
عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را همیشه يُتْلَى عَلَيْهِمْ خوانده میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردم اند و اساس
بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تحدی کرده و کوتاه ترین سوره در برابر آن ایشان طلبید و ایشان لشکر میکشند
و مال و جان در بازند و بمعارضه آن پی نبرد اند معجزه روشن تر از این کجا باشد و کفته اند جمعی بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم آمدند یعنی از یهودان نوشته با خود آورده بودند و دعا انکه میخواهیم که علم خود را بان افزون سازیم حضرت
فرمود که همین کمراهی بس قومی را که از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این
آیه نازل شد که آیا کفایت نیست ایشان را قرآن که بر ایشان میخوانند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین کتاب لَرَحْمَةً هر اینه

نخستین است و نفی بر زنک و مرکبی را که ثابت او کند و ذکری و پندی و نصیحتی است لقوم یؤمنون مر گروهی را که تصدیق کنند
قل کفی بالله بگو بسنده است خدای بینی وبینکم میان من و شما شهیدا گواه بر سخن من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات
یعلم میداند الله ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست پس حال من و شما بر وی مخفی نخواهد بود والذین آمنوا وآنانکه
گرویدند بالباطل بناحق چون بتان و صنم و تراشیده یا ایمان آورده اند یعنی معبودان باطل وکفروا بالله وکافر شدند بخدای
حق اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را بایمان ویستعجلونک وشتاب میکنند
کافران ترا بالعذاب بنزول عذاب چون نضر بن حارث وامثال او ولولا اجل مسمی واگر نه مدتی بودی نام برده
و معین برای عذاب هر قومی لجاءهم العذاب هر آینه بیامدی بدیشان آن عذاب معهود ولیأتینهم وبی شک خواهد
آمد آن عذاب بدیشان بغتة ناگهان در دنیا یا بوقت مرگ یا در آخرت وهم لا یشعرون وایشان ندانند آمدن آنرا
یستعجلونک بالعذاب طلب تعجیل میکنند ترا بنزول عذاب وان جهنم وحال آنکه دوزخ لمحیطة بالکافرین فرو گرفته است
واحاطه کرده بناگرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد
کرد بدیشان یوم یغشاهم العذاب یاد کن روزی را که فرو گیرد ایشانرا عذاب من فوقهم از زبر سرهای ایشان و
من تحت ارجلهم واز زیر پایهای ایشان ویقول وگوید خدای یا فرشته بامر وی مر دوزخیان را که ذوقوا بچشید
ما کنتم تعملون جزای آنچه بودید که میکردید دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزاست هرچه آنجا کاشته اینجا باید درود بیت
تو تخمی بیفشان که چون بدروی * بحصول خود شاد و خرم شوی * آورده اند که جمعی مؤمنان در مکه اقامت کرده و از جهة قلت
زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند و پیوسته از هراس پرستش خدای میفرودند حق
سبحانه تعالی این آیه فرستاد یا عبادی ای بندگان من الذین آمنوا آنانکه گرویده اند از اهل شرک بیکسو روید و صحبت
مؤمنان طلبید واگر در بلدی امکان عبادت نتوانید کرد ان ارضی بدرستی که زمین من واسعة گشاده است
هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فایای پس مرا فاعبدون بپرستش تا بید خالصا واتفاقا گفته اند نظم
سر کن چو جای تو ناخوش بود * کز این جای رفتن بدان ننگ نیست * و گر تنگ گردد ترا جایگاه * خدای جهان را جهان تنگ نیست
واگر از دوستی اهل و ولد پابسته بلد شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که کل نفس هر نفسی ذائقة الموت
چشنده مرگست و مرگ از همه جا و همه کس جدا خواهد برید ثم الینا پس بسوی ما ترجعون بازگردیده خواهید
شد وحفص بخطاب میخواند یعنی شما بازگردیده خواهید شد بجزای ما پس بدار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان
یعنی حضرت پیغمبر آخر الزمان باید آورد والذین آمنوا وآنانکه بگرویدند بخدای و پیغمبر وعملوا الصالحات وبکردند عملهای
نیکو یعنی اداء فرایض نمودند لنبوئنهم هر آینه فرود آریم ایشانرا من الجنة از بهشت غرفا منزلهای بلند
و منظرهای ارجمند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر آن غرفها جویها خالدین در حالتی که جاودان

باشند

باشند فیها در آن غرفها یا بهشت نعم اجر العاملین نیکو مزدیست مر عمل کنندگانرا الذین صبروا آنانکه شکیبائی
ورزیدند بر آزار مشرکان وهجرت اوطان وعلی ربهم و بر پروردگار خود نه غیر او یتوکلون توکل میکنند وکار خود
بدو میسپارند مؤمنان مکه که این آیتها شنیده عزیمت هجرت بمدینه نمودند و دغدغه دیگر دست داد که ببلده که ما را در آن
اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیة آمد وکاین من دابة وبسیار از جنبندگان که هیچ وجه لا تحمل برنمیدارد
رزقها روزی خود را یعنی طاقت وقوت برداشتن ندارد یا ذخیره نمیکند و ذخیره کننده آن انسان است آدمی است و
موش و مور گفته اند مستحق ذخیره نشود و فراموش کند در کشاف از بعضی سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر
بالهای خود نهان میکرد القصه جانوران بسیارند از وحوش و دواب و طیور و سباع و هوام و حیوانی که ذخیره ننهند و حامل
رزق نشوند الله یرزقها خدای روزی دهد ایشانرا وایاکم و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه
مکنید نظم هست زفیض کرم ذوالجلال * مزرعه ارزاق پر آب زلال * شاه و گدا روزی ازو میخورند * مور و ملخ قسمت ازو میبرند
وهو السمیع واو شنواست مر قول شما را که روزی از کجا خوریم العلیم دانا بانکه شما را روزی از کجا دهد ولئن سألتهم
واگر بپرسی مر اهل مکه را من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمینها وسخر الشمس والقمر و مسخر کرد آفتاب و
ماه را لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه این همه سلسله در عقول قرار گرفته که واجب است انتهای ممکنات بیکی که واجب
الوجود باشد و چون اینها میدانند که خالق ارض و سما اوست فانی یؤفکون پس کجا بر گردانیده میشوند از توحید
یعنی جهل نمودی از راه حق باز مانده و بسلوک سبیل باطل میشتابند الله یبسط الرزق خدای بگستراند و فراخ میگرداند
روزی را لمن یشاء برای هر کس که بخواهد من عباده از بندگان خود ویقدر له وتنگ میسازد مر او را که بخواهد
ضمیر عاید است بمن یشاء و ذکر چه تقیم دال است بر آن و گفته اند من مع له مضیق علیه یکی است یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ
گرداند گاهی تنگ سازد ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهر چیزی از قبض و بسط علیم داناست و مصالح بندگان
بر وی مخفی نیست ولئن سألتهم واگر بپرسی از مشرکان عرب من نزل که فرو فرستاد من السماء از ابر یا آسمان ماء
آبی فأحیا پس زنده کرد و تازه ساخت به الارض بآن آب زمین را من بعد موتها از پس مردگی و افسردگی آن
لیقولن الله هر آینه میگویند خدای معترفند بانکه موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضی مخلوقات او را در عبادت
او شریک میسازند قل الحمد لله بگو شکر و سپاس مر خدای را که از این ضلالت مرا و متابعان مرا نگاه داشته بل اکثرهم
بلکه بیشتر کافران لا یعقلون در نمی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوق او را شریک او میدانند
وما هذه الحیوة الدنیا ونیست این زندگانی دنیا الا لهو مگر مشغولی و بیکاری ولعب وبازی یعنی در سرعت
انقضا و زوال ببازی کودکان میماند که یکجا جمع آیند و ساعتی بدان مبتهج گردند و اندک زمانی را ملول و مانده گشته
متفرق شوند و جهه تشبیه همین است نظم بازیچه است طفل فریب این متاع دهر * بی عقل مردمان که بدان مبتلا شوند

وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در وی خواهد
بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاوید فَإِذَا رَكِبُوا پس چون
نشینند کافران فِي الْفُلْكِ در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدا را مُخْلِصِينَ
در حالتی که خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را در کشف آن شدت پناه بوی برند فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
پس آنهنگام که نجات دهد خدای ایشان را از غرق و بیرون آرد بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی دشت إِذَا هُمْ آنگاه
ایشان يُشْرِكُونَ شرک آرند یعنی باز گردند بعادت خویش لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بدانچه دادیم ایشان را
از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا و تا بهره‌ور شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی این جهان
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت معاینت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند اهل مکه و
ندانستند أَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما کردانیده‌ایم شهر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت
وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد بلاد ایشان یعنی مردم را میکشند و اسیر میکنند
در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیگردد أَفَبِالْبَاطِلِ آیا بباطل که بتانند یا بشیاطین يُؤْمِنُونَ میگروند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ و بنعمت خدا
یعنی بحضرت نبوی که نعمت است در حرم و ایمنی از خوف يَكْفُرُونَ کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک است وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست
ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بربندد و بیارد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ
یا تکذیب کند قرآن یا رسول را لَمَّا جَاءَهُ آنهنگام که بیاید بدو أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى
جایگاه و اقامت لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان وَالَّذِينَ جَاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند فِينَا در کار ما و اقامت دین
لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه راه نمائیم ایشان را سُبُلَنَا براههای خود وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ با نیکوکاران
یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت اراده مجاهده کرد بطریق اطلاق تا شامل باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند
در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا بنمائیم ایشان را راه وصول بدولت لقا سهل تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش
کند در اقامت سنت بنمائیم او را سبیل جنت امام قشیری رحمه الله فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم
باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روح الله روحه فرموده که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خویش در
بحر آورده که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمائیم او را سبیل جنت امام قشیری رحمه الله فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر
خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روح الله روحه میفرماید که هر که جهد کند برای
ما راه دهیم او را بسوی خویش در بحر آورده که هر که کوشش نماید در طلب ما بنمائیم او را راه دریافت من الا من طلبنی وجدنی
هر که ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات تبریز آمده انا انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی بیت
اگر در جستجوی من شتابی مراد خود بزودی باز یابی سورة الروم ... بسم الله الرحمن الرحیم

الم ابو الجوزا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حروف مقطعه اشیه بیانی اند هر حرف اشارتست بمعنی
که حق تعالی از شاکر بقل چنانچه الف از این کلمات اشارتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارتست باسم الله
و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد صلی الله علیه و سلم یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلوات الله و سلامه علیه غُلِبَتِ
الرُّومُ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیکترین زمینی که عرب را باشد یعنی
زمین روم و آن اذرعات و فلسطین بود یا لشکر پارسیان اذرعات و بصری و آنچنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرهان را که دو امیر
وی بودند با لشکر گران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم یا هفتم از مبعث
پیغمبر صلی الله علیه و سلم این خبر بمکه رسید و کافران شادمان شدند و از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید
و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بروم تفأل میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیه فرستاد و بیان کرد وَهُمْ
و رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک
سالی که میان سه و نه باشد صدیق بعد از این آیه بر کافران گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس
غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گروی بندیم بر ده شتر جوان و مدت سه سال
گرو بستند و صدیق صورت حال بعرض حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلاثه
و تسعه است بر و در مال و در مدت بیفزای ابوبکر باز گشت و تا نه سال بصد شتر مراهنه کرد و دو ضامن از یکدیگر بستدند
و در روزی که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر در روز حدیبیه محقق شد
و صدیق صد شتر از ابی بقول اول و از نعمان بقول الثانی بستد چه ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت رسالت پناه صلی
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات صدیق را فرمود که صدقه ده القصه این آیه اخبارست از امور کائنه در مستقبل و از انجمله
اقسام اعجاز قرآنی است لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدا راست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بر روم وَمِنْ بَعْدُ و پس از غالب
شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت تصاریف امور او راست و همه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل ازل
است و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازل و ابد است وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند
يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه
در این صورت انقلاب تفأل است و ظهور صدق اخبار مؤمنان و بیرون کردن غم و اندوه یقین صحابه و گفته اند که فرح بآنست
که بعضی اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و حجی را نابود ساختند و از آنجا که شهریار و فرهان بر بعضی بلاد روم غالب
گشتند پرویز بغمازی ارباب غرض بر هردو برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند و هردو بر صورت
حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسائی اختیار نموده بمدد لشکر روم کشتند و فارسیان را
مغلوب ساختند یعنی از بلاد ایشان بگرفتند يَنْصُرُ یاری میدهد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او

غالبست انتقام کشد از جحی الرحیم کامهربانست غلبه دهد جحی را بر جحی وعد الله وعده کرد خدای غلبه روم با فرح مؤمنان
را وعده کرد لا یخلف الله خلاف نمیکند خدای وعده وعده خود را چه دروغ بر وی ممتنع است بلکه راست میسازد ولکن
اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند صحت وعده او را یعلمون میدانند ظاهرا چیزهای ظاهر را
من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را با اسباب معاش و تجارات و در تیسیر میگوید مراد
بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و غرس اشجار است که اکثر اهل دنیا قواعد آن را بیدا اند و هم و ایشان عن الآخرة
از امور آخرت که غایت مقصود آنست هم غافلون ایشان غافلانند و بی خبر اند تکذیب میکنند اولم یتفکروا
آیا تفکر نمیکنند فی انفسهم در نفسهای خویش که مرایای مکنات است یعنی هرچه در آفاق هست نمودار آن در نفس انسان یافت
یا حال در کار خود تفکر نمینمایند تا از ابتدا خود بر اعاده استدلال کنند ما خلق الله نیافرید خدای السموات والارض آسمانها
و زمین را وما بینهما و آنچه میان آسمان و زمینهاست الا بالحق مگر براستی یعنی ثواب و عقاب یا حق یعنی بحکمت ملخص
سخن آنکه نیافرید ارض و سما نه برای بازیست بلکه آفرینش بجهت استدلال بر توحید ست واجل مسمی و برای وقت نام برده
که چون آن زمان برسد بنهایت رسند و آن روز قیامت است وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان
یعنی کفره بلقاء ربهم بدیدار پروردگار ایشان بعد بعث که وقت لقاست لکافرون ناگرویدگان و منکرانند
اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند فی الارض در زمین یعنی بمواضع ثمود و عاد بوقت تجارت فینظروا کیف کان تا به بینند که
چگونه بود عاقبة الذین عاقبت آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته کانوا بودند آن گروه اشد
منهم سخت تر از اهل مکه قوة از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان واثاروا الارض و بگردانیدند
زمین را جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وعمروها و عمارت کردند اکثر مما
عمروها بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر ایشان در دنیا بیشتر از اعمار قریش
وجاءتهم و آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات با نشانهای روشن با معجزهای هر یک او ایشان بدایت
نگرویدند حق سبحانه دمار اندیشان روزگار ایشان برآورد فما کان الله لیظلمهم پس نیست خدای که ظلم کند بدیشان یعنی بی
ارسال رسل و نفی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند ولکن کانوا ولیکن بودند بموجبات عقوبات انفسهم یظلمون بر نفسها
خود ستم میکردند ثم کان پس هست عاقبة الذین سرانجام آنانکه اساؤا بد کردند یعنی کافر شدند السوأی نتیجه
بد ترین که عقوبت و عذاب است و گفته اند سوءا اسم دوزخ است چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان
باشد ان کذبوا بسبب آنکه تکذیب کردند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند قرآن را با عبرت نگرفتند بدلایل
قدرت وکانوا بها و بودند که بدان آیتها یستهزءون استهزا میکردند الله یبدؤا الخلق خدای می آفریند خلق را از
نطفه ثم یعیده پس دیگر بار زنده میکند او را بعد از انکه بمیرند بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا و حکم او

ترجعون

ترجعون باز گردانیده میشوند و بعضی یا میخوانند بر طریق خطاب ویوم تقوم الساعة و در روزی که قائم شود قیامت یبلس
المجرمون خاموش شوند مشرکان خاموشی که کسی منقطع باشد از حجت ولم یکن لهم و نباشد مر ایشان را من شرکائهم
از انبازان ایشان یعنی از خدایان که شرکا نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شفعاؤا درخواست کنندگان یعنی ایشان
در دنیا میگفتند که اینها شفیع ما خواهند بود و در آن روز از شفاعت ایشان محروم و نا امید مانند وکانوا و باشند کافران
بشرکائهم بدان انبازان کافرین ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید کردند از ایشان بیزار شوند ویوم تقوم الساعة
و روزی که قائم گردد ساعت رستخیز یومئذ آن هنگام یتفرقون پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی بسوی
اعلی علیین آرند و جمعی با سفل السافلین اندازند یکی بر درجه وصلت و یکی در درکه فرقت از بهر تحت این در حنیف
محنت انواع ثواب و این را اصناف عذاب جمعی اندولت تلاقی نازان و برخی از آتش فراق گدازان نظم یکی خندان
بعید عزت یکی نالان بصد حسرت یکی در راحت و وصلت یکی در شدت هجران فاما الذین اما آنانکه آمنوا گرویده
باشند وعملوا الصالحات و عملهای پسندیده کرده فهم فی روضة پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر انهار و اشجار یحبرون
شادمان کرده شوند باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صحائف وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشان را حلی و
حلل بیارایند در حقایق گفته که متوج سازند شان و در عین الحیات آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را و هیچ لذت برابر این
سماع نباشد در حیرانست که اکابر بهشت تغنی کنند با صواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم بهشت باشد
از ابو درداء پرسیدند که مغنیات بهشت بچه چیز تغنی کنند فرمود که بتسبیح حق تعالی و از زهری پرسیدند که آوازها کدام دوست داری
فرمود که مزامیر است فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان
حق در روضات بهشت میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند در مقعد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید
بداود که بدان نغمه دلپذیر و صوت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی تورات تلاوت کن ای عیسی بقرأت انجیل
مشغول شو ای درخت طوبی آواز دلارای بتسبیح ما بگشای ای اسرافیل ترنمات آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که
هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل علیه السلام نیست چون آغاز تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار باز مانند حاصل
سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از آنجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی
که سماع منادیست که در ماندگان بیابان شرک افتاده در دنیا را از حضرت یاد بهشت فراخ یاد میدهد نظم مؤمنان
گویند که آثار بهشت • نغز گردانید هر آواز زشت • ما همه اجزای آدم بوده ایم • در بهشت آن لحنها بشنوده ایم • گرچه بر ما ریخت آب
گل شکی • یاد ما آید از آنها اندکی • پس بنی و چنگ و رباب و سازها • چیزکی ماند بدان آوازها • عاشقان کین نغمها بشنوند •
جز و بگذارند و سوی کل روند واما الذین کفروا و اما آنانکه نگرویده باشند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند مر آیتهای
ما یعنی قرآن یا دلایل قدرت را ولقاء الآخرة و لقای آن سرای یعنی حشر و نشر را فاولئک پس آن گروه فی

الْمَدَارِ تُحْضَرُونَ ط در عقاب حاضر شده باشند فَسُبْحَانَ اللهِ مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح کنید خدا را یعنی بپاکی یاد کنید یا نماز
کذارید حِینَ تُمْسُونَ هنگامی که بشبانگاهی در آیید مراد نماز شام و خفتن است وَحِینَ تُصْبِحُونَ ط و در هنگامی که بیامداد در آیید
مراد نماز شام و خفتن است ۲ مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که
در آسمان و زمین است حمد او میگویند وَعَشِيًّا و در یک نماز کذارید در طرف اخیر روز یعنی نماز عصر وَحِینَ تُظْهِرُونَ ط و هنگامی که در
می آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب نوروده که تسبیح رفع صوت است پس اشتمال او بصلوة خمسه خالی از تنبیهی نیست
و حمد چون دال است بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بیان اخفا ئیه مناسبتی مینماید یُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد خدای تعالی زنده را
مِنَ الْمَيِّتِ از مرده چون نخله از نواة و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم
از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آرد مرده را مِنَ الْحَيِّ از زنده بعکس آنها که مذکور شد وَيُحْيِي الْأَرْضَ و زنده
میکند زمین را بگیاه بَعْدَ مَوْتِهَا ط پس از مردگی و افسردگی آن وَكَذٰلِكَ و مانند این اخراج تُخْرَجُونَ ط بیرون
آورده خواهید شد از قبور وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای أَنْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید اصل شما
یعنی آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ پس اکنون شما بَشَرٌ مرد مانید تَنْتَشِرُونَ ط پراکنده میشوید در
زمین برای تصرف در اسباب معیشت وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات توانائی او أَنْ خَلَقَ لَكُمْ آنست که بیافرید برای شما
مِنْ أَنْفُسِكُمْ هم از شما یعنی از جنس شما أَزْوَاجًا زنان لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا تا میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام
گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملائمت و مخالفت واسطه تنافر است نظم جنس جنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد
هیچکس از جنس خود ننگ بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته انس با انس وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و ساخت یعنی
پدید آورد میان شما و ازواج شما مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً ط و مهربانی در موضح آورده که مودت بجهت تزویج و رحمت
بسبب زادن فرزند یا مودت بر جوانان و رحمت بر پیر زالان إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل
و نتایجه بر مردمان در تربیت لَآيَاتٍ هر آینه دلالتها است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ط مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت
این صورت مطلع شوند وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلالتهای قدرت او خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینها است
وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ و مخالفت زبانهای شما در سخن کفتن چه بآوازهای پست و بلند وجه بفصاحت و لکنت یا اختلاف
لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانها مختلف هفتاد و دو است
نوزده در اولاد سام است و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث وَأَلْوَانِكُمْ ط و دیگر اختلاف رنگهای شما
در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیآت و اشکال آن مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه
دیگری نیست حتی توأمان که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزهای مخالفت خواهند بود إِنَّ فِي ذٰلِكَ
بدرستی که در مخالفت السنه و الوان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَآيَاتٍ نشانهای قدرت و حکمتست لِلْعَالِمِينَ ط

[illegible]

وعن النبی صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح فسبحان الله [illegible]
الی قوله تخرجون ادرک ما فاته فی یومه ومن قالها حین یمسی [illegible]
ادرک ما فاته فی لیلته [illegible]

مرجعه

مرجعه عالیانرا یعنی بر جمیع عاقلان از ملک و انس و جن پوشیده نیست که در بین اختلاف حکمتی علی تدریج است چه اگر برین وجه نبودی
امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و بعضی بکسر لام خوانند یعنی این دلالت مر دانایانرا ست که در آن
نظر کنند و بغور آن برسند وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات قدرت کامله اوست مَنَامُكُمْ خواب کردن شما بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب
و روز جهت استراحت قوی نفسانی و تقویت قوی طبیعی وَابْتِغَاؤُكُمْ و جستن شما روزی را مِنْ فَضْلِهِ ط از فضل او
یعنی طلب معاش بروز و بعضی شب و کفته اند منام مخصوص شب است و ابتغا بروز در آیه تقدیم و تأخیر است یعنی
إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در خواب شب و معیشت روز لَآيَاتٍ دلالتها و عبرتها است لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ط برای
گروهی که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانها حکمت او يُرِيكُمُ الْبَرْقَ آنست که بنماید بشما برق را خَوْفًا
برای ترسانیدن مسافر از صاعقه وَطَمَعًا و در طمع افکندن مقیم برای باریدن باران وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از جهت آسمان یا از ابر آبی را فَيُحْيِي پس زنده میکرداند بِهِ الْأَرْضَ بدان آب زمین را
تا انکیاه برو تازه میرویند بَعْدَ مَوْتِهَا ط پس از افسردگی و پژمردگی اش إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در برق و باران
لَآيَاتٍ هر آینه علامتها است بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ط مر گروهی را که تعقل کنند در تکوین حادثات
تا بر ایشان ظاهر کردد در کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای توانائی او أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنست
که استد آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ و زمین بر روی آب بِأَمْرِهِ ط بفرمان او یعنی بنگاه داشت او مر ایشانرا ثُمَّ
إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره دَعْوَةً خواندنی بدین نوع که ایها الموتی اخرجوا ای مردکان
بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُونَ ط بیرون آیید از قبرهای خود و خروج از
قبور یکی از آیات قدرت اوست وَلَهُ و مر او راست مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ط هر که در آسمانها و زمینهاست همه
مخلوق و مملوک و مربوب وی اند كُلٌّ لَهُ همه مر او را قَانِتُونَ ط فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث
و نشور و در سایر احوال از حکم او تمرد نمیتوانند نمودن وَهُوَ و اوست الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافرید خلق را آنگه
میراند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس زنده کرداند او را وَهُوَ و باز آوردن أَهْوَنُ آسانتر عَلَيْهِ ط بر خدای
همچنانکه نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد شما آسانترست از ابدا چون ابدا را قادر باشد اعاده را چرا منکر باید بود و ابدا و
اعاده نزد قدرت او یکسانست نظم چون قدرت او منزه از نقصانست آوردن خلق و بردن شان یکسانست نسبت
بمن ترا هرچه دشوار بود در قدرت بیکمال او آسانست وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر او راست صفت برتر و بزرگتر چون
ربع قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و
اوست غالب که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده او الْحَكِيمُ ط دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمتست ضَرَبَ
لَكُمْ بیان میکند خدای برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ ط مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هَلْ لَكُمْ آیا هست

شما را ای آزاده از *ما ملکت ایمانکم* از ما یک شما که ملک یمین اند *من شرکاء* هیچ انبازی *فی ما رزقناکم* در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب *فانتم* پس شما و ایشان *فیه* در آن چیز *سواء* یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند *تخافونهم* میترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند *کخیفتکم* مثل ترسیدن شما آزادان *انفسکم* از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد ملخص سخن آنست که ایا ای خواجگان شما بندگان را در مال و ملک خود شریک میسازید یا در تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی باشید و آن استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید در عین المعانی بیعقوب آن دیگر تفاسیر هست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این آیه بر صنادید قریش خواند گفتند کلا و الله لا یکون ذلک ابدا حاشا هرگز این نتواند بود آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمیدهید پس چگونه اقتدی میکنید که بندهٔ خدا باید در ملک او شریک باشد **نظم** خلق چون بندگان نزد پیش ماند در بند حکم خالق خویش جمله هم بنده اند و هم بندهٔ ترسند بنده را خداوندی *کذلک* مانند این تفصیل *نفصل الآیات* تفصیل میکنیم و بیان میسازیم دلایل وحدت را *لقوم یعقلون* برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال بکار میبرند اما جاهلان و ستمکاران از تحقیق این سخنان بی خبرند *بل اتبع الذین* بلکه پیروی میکنند آنانکه *ظلموا* ستم کردند بر خود بشرک *اهواءهم* آرزوهای نفس خود را *بغیر علم* بی دانشی *فمن یهدی* پس کیست که راه نماید *من اضل الله* آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد *وما لهم* و نیست مرکان گمراه را *من ناصرین* یاران و مددکاران که از عذاب دوزخ ایشان خلاص دهند *فاقم وجهک* پس راست دار ای محمد روی خود را *للدین* برای عبادت خدای یا خالص کرد آن عمل خویش را *حنیفا* در حالتی که مایل باشی از دینها بدین اسلام و امت خود را بگو که بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند *فطرت الله* دین خدا را *التی* آن فطرتی را که *فطر الناس* بیافرید مردمان را *علیها* بر آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن در روز الست همه ادمیان را حاصل شد و پس میسر باید که ملازم آن عهد باشید که بر آن مفطور شده اید *لا تبدیل* نفی است در صورت نهی یعنی تبدیل مدهید *لخلق الله* مر خلق خدا را یعنی دینی را که خدای خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان گرفت *ذلک* آنست *الدین القیم* آن کیش راست و مستقیم *ولکن اکثر الناس* و لیکن بیشتر مردمان *لا یعلمون* نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر *منیبین* حال است از ضمیر اقم ای محمد روی بدین آرید امت خود در حالتی که باز گردنده باشند *الیه* بسوی حق از عبدالله ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق و منیب او را گویند که جز حق سبحانه او را مرجعی نباشد **بیت** تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم * که در پناه تو در پند پری بکار روم چکنم * *واتقوه* و بترسید از او *واقیموا الصلوة* و بپای دارید نماز را *ولا تکونوا* و مباشید *من المشرکین* از ترک آرندگان به ترک نماز بعد از خطاب یا انسب در تفسیر از محمد بن اسلم طوسی نقل میکند که حدیث بمن رسید که هرچه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید پس بعد این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا

نتز

فقد کفر خواستم که باین از قرآن موافقت کنم و بعد از آن سی سال تأمل کردم تا این آیه یافتم که اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین *من الذین* مباشید از آنانکه *فرقوا دینهم* جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را *وکانوا شیعا* و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشتند یکی بت پرستید و یکی ملک و یکی بستان یا یهود و نصاری که هر یک چند فرقه شدند یا خوارج و اهل بدعت را در این باب حکم مرفوع است یا اهل بدعت *کل حزب* هر گروهی *بما لدیهم* بآنچه نزدیک ایشانست *فرحون* شادمان و گمان ایشان آنکه حق با ایشانست **نظم** هر کسی را در خود خویش * بهتر نبود خوشی دلی در کار خویش * میکنند اثبات خویش نفی غیر چه امام صومعه چه پیر دیر *واذا مس الناس* و چون برسد آدمیان را *ضر* گزندی در مانند *دعوا* بخوانند برای *ربهم* پروردگار خود را *منیبین الیه* بازگشتگان بسوی حق *ثم اذا اذاقهم* پس چون بچشاند و بدهد ایشان را خدای *منه* از نزدیک خود *رحمة* آسانی و یا صحت و توانگری و از آن شدت باز رهند *اذا فریق منهم* آنگاه گروهی از ایشان *بربهم یشرکون* بپروردگار خود شرک آرند یعنی در مقابلهٔ نجات از بلا جنبت عملی کنند *لیکفروا* تا کافر شوند *بما آتیناهم* بآنچه عطا کردیم ایشان را *فتمتعوا* امر تهدید است یعنی ای کافران برخوردار شوید روزی چند از نعمتهای دنیوی *فسوف تعلمون* پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود که عقوبت اخروی باشد *ام انزلنا* آیا فرستادیم ما *علیهم* بر کافران *سلطانا* کتابی و حجتی یا رسولی و سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد *فهو* پس آن رسول یا ملک *یتکلم* سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد *بما کانوا به یشرکون* بآن چیزی که هستند که بآن شرک می آرند یعنی دلیل بر صحت اشراک ایشان *واذا اذقنا الناس* و چون بچشانیم مردمانرا *رحمة* یعنی از صحت و سعت و مانند آن *فرحوا بها* شادمان شوند بآن *وان تصبهم* و اگر برسد بدیشان *سیئة* رنجی از مرض و قحط و امثال آن *بما قدمت ایدیهم* بآنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان *اذا هم یقنطون* ناامید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میکنند آرند در نعمت و نه صبر دارند در محنت *اولم یروا* آیا ندانسته اند *ان الله* آنکه خدا *یبسط الرزق* میگستراند روزی را *لمن یشاء* مر هر که خواهد *ویقدر* و تنگ میکند *ان فی ذلک* بدرستی که در بین قبض و بسط *لآیات* هر آینه دلائل عبرتست *لقوم یؤمنون* برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سرا و صبر کنند در ضرا که بنای کار مؤمن و اساس ایمان برین دو صفتست *فآت* پس بده ای محمد *ذا القربی* خداوند قربت را از بنی هاشم *حقه* حق او را از غنیمت و فی و گفته اند این صورت خطاب با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و همه اهل ایمان در این داخلند میفرماید که بدهید حق ایشان را یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام و امام اعظم بر وجوب نفقهٔ ذوی الارحام بدین آیه استدلال میکند *والمسکین* و بدهید حق محتاج بیچاره را *وابن السبیل* و راه گذری را از آنچه مقرر شده یعنی وظائف زکوة *ذلک* این بیان حقوق *خیر* بهترست از امساک *للذین یریدون* برای کسانی که میخواهند *وجه الله* لقای خدا را یا رضای او میجویند یا مراد از ذات و جه تقرب است بحق سبحانه نه جهت دیگر از اغراض و اعراض *واولئک* و آن گروه منفقان *هم المفلحون* ایشانند رستگاران و فیروزی یابندگان *وما آتیتم*

[illegible]

وآنچه میدهید من ربوا ـ از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لیربوا تا بیفزاید مال شما فی اموال الناس از مالهای مردمان
یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از آن اورا توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فلا یربوا پس زیاده نشود آن مال عند الله
نزدیک خدای و برکت از آن بر نخیزد یا آنچه میدهید از زیادت حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیادتی در مال شود
خوانکه آن ایجان میشود و برکت در آن نمی ماند وما آتیتم من زکوة وآنچه میدهید از زکوة مشروعه یا صدقه که در آن دادن
تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدای فاولئک پس آن گروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات هم
المضعفون ایشانند مضعفون یعنی خداوندان ضعف او یا بندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند الله خدای بحق
الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را و شما نبودید ثم رزقکم پس روزی داد و میدهد شما را تا مادامی که زنده اید
ثم یمیتکم پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما ثم یحییکم پس زنده کرداند شما را و برانگیزد در قیامت
هل من شرکائکم آیا هست از انبازان شما یعنی از آن بتان که بزعم شما شریکان خدا اند هست من یفعل کسی که بکند من ذلکم از آن
خلق و رزق و اماته و احیا من شیء هیچ چیز تا بدان سبب اورا پرستش توان کرد و چون از هیچکدام این کار نیاید که
پس ایشان را شریک کردن نشاید سبحانه پاکست خدای وتعالی و برترست عما یشرکون از آنچه شریک می آرند بوی
ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و طواعین والبحر و در دریا بطوفان
وحوشش و غرق شدن سفن بما کسبت بسبب آنچه کرده است ایدی الناس دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی
اهل عذاب اند که مراد از فساد نا آمدن باران است چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریای لؤلؤ جواهر
منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گشت در جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند که فساد بر آن بود که
قابیل هابیل را بکشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و گفته اند بعضی مراد از فساد است یعنی نتیجه آن ظاهر شد
در بیابان با هلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بعضی برآنند که بحضرت ملک قدیر افساد اسباب دینی
از آدمیان کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشان را بعض الذی عملوا بعضی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود
لعلهم یرجعون شاید ایشان بچشیدن این بعض یرجعون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان
مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که هر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد کرده ظاهر
شود فساد در بر نفس او امام قشیری رحمه الله آورده است که فساد بر نفس بارتکاب عظم است و فساد بحر دل با خلاق
ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی مذکورست که بر لسان علمای ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق و فساد
لسان علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله و نظیرش ما نادیده نشانها میدهند و روشنائی را
بدانچه بی مثلا زیرا که مشتری در وصف ماه صد نشان نادیده گوید بهر جا قل سیروا بگو مشرکانرا که بروید فی الارض
در زمین امم خالیه فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه من قبل پیش از زمان بودند

کان

نحوه اسد و البسته باشد بعدی بیاید
از خدای که کسی نخواهد که

کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان یعنی همه هلاک شدند مشرکین شرک آرندگان فاقم وجهک پس راست کن روی
همگی خود را للدین القیم برای کیش راست یا برپای آرنده دین راست من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له
روزی که نیست باز گردیدن مرورا من الله از نزدیک خدای یعنی خدای آنرا باز نگرداند یومئذ یصدعون آن روز
که جدا شوند مردم بر سر دو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من کفر هر که کافر شود فعلیه پس بروی است
کفره جزای کفر او که آتش جاویدست ومن عمل صالحا و هر که بکند کار ستوده فلانفسهم پس برای نفسهای خود
یمهدون میگسترند یعنی جای نگاه راست میکنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است لیجزی تا خدا
جزا دهد الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش
خود که جزاء کافران نکرده بجهت آنکه مخصوص بالذات مؤمنانند انه بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست ندارد
ناگرویدگانرا با مؤمنان جمع کند بلکه (ایشانرا جدا) ساخته بدوزخ فرستد ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان
یرسل الریاح آنست که میفرستد بادهارا یعنی شمال و صبا و جنوب مبشرات مژده دهندگان بباران یا بظهور نعما
بعد ولیذیقکم و تا بچشاند شمارا من رحمته از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت ولتجری الفلک
و برای آن تا بسبب بادها میرود کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا بجوئید در تجارت دریاها
من فضله روزی را که خدای بمحض فضل میدهد لعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر گوئید بر این نعمتها ولقد
ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم من قبلک پیش از توای محمد رسلا فرستادگان از آدمیان الی قومهم
بسوی گروه ایشان فجاؤهم پس آمدند رسولان ما با قوم خود بالبینات بمعجزهای روشن با احکام موبدا
انحلال و حرام یعنی آن قوم ایشان بدانها گرویدند و بعضی کافر شدند فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم من الذین
اجرموا از آنکه کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بوده اند وکان حقا علینا و هست
سزاوار بر ما نصر المؤمنین یاری دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصرتند الله خداوند بحق الذی یرسل الریاح
آنست که میفرستد بادهارا فتثیر سحابا پس برانگیزانند بادها ابرها و برانند فیبسطه پس خدای بگستراند آنرا
یعنی متصل سازد بهم گاهی که بخواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد رونده یا استاده و
یجعله وکند آنرا گاهی کسفا پاره پاره هر قطعه در طرفی فتری الودق پس تو می بینی باران را که جم الی
یخرج بیرون می آید من خلاله از میان ابر هم در وقتی که متراکم و متصل است و هم در وقتی که منقطع و متفرق است
فاذا اصاب به پس چون برساند خدای باران را من یشاء دارد بهر که خواهد من عباده از بندگان خود
اذا هم ناگاه ایشان یستبشرون شادمان و خوشدل شوند وان کانوا و بدرستی که بودند من قبل ان
ینزل علیهم پیش از آنکه فرستاده شود بر ایشان باران من قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین نا امیدان

از باران فَانْظُرْ پس بنگر اِلٰى آثَارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ بنشانهاء رحمت خداي يعني باران تا به بيني كه كَيْفَ چگونه خداي
يُحْيِي الْاَرْضَ زنده ميگرداند زمين را با نباتات و اشجار و زرع و نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگي و افسردگي آن
حفص نجم ميخواند يعني به بين آثار رحمت الهي و بخشايش ناستاهي كه زمين مرده را زندگي بخشد اِنَّ ذٰلِكَ بدرستي كه آنكه
قادر است بر احياء زمين بعد از موت لَمُحْيِي الْمَوْتٰى هر آينه زنده كرداننده مردگانست چه احياء ارض احداث مثل آنست
كه در وي بوده از قوي نباتي و احياء موتي ايجاد آنست كه در مواد ابدان ايشان بوده از قوي و غير آنها وَهُوَ و خداي عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيز قَدِيْرٌ تواناست چه قدرت او نسبت با جميع مكونات يكسانست در احقاف آورده كه اثر
رحمت در ظاهر بارانست كه زندگي كل بدانست و در باطن ذكر اوست كه حيات دل بدوست و در خبر آمده كه رحمت
نشانه حيات است كه زمين دل بدان زندگي يابد و نزد بعضي محققان اثر رحمت دل باشد كه منظر نظر حق است و در
مثنوي معنوي حكايتي مناسب اين بحث ايراد فرموده نظم صوفي در باغ از بهر كشاد. صوفيانه روي بر زانو نهاد
پس فرو رفت او بخود اندر نغول. شد ملول از صورت خوابش فضول. كه چه خسپي آخر اندر رز نگر. اين درختان
بين و آثار خضر. امر حق بشنو كه گفته است انظروا. سوي اين آثار رحمت آر رو. گفت آثارش دلست اي بوالهوس.
آن برون آثار آثارست و بس. باغها و ميوهها اندر دلست. عكس لطف او برين آب و گلست. چون حيات از حق بگيري
روي. پس غني گردي زگل در دل روي وَلَئِنْ اَرْسَلْنَا واگر بفرستادم ما رِيْحًا بادي كه مؤدي بهلاك چون دبور
كه زرع عذاب است كه بر مزروعات ايشان وزد فَرَاَوْهُ پس به بينند كشت مُصْفَرًّا زرد بعد از سبزي
و بهلاكت نزديك رسيده چنانكه از وي نفع نتوان گرفت لَظَلُّوْا پس هر آينه باشد مِنْ بَعْدِهٖ يَكْفُرُوْنَ پس از زردي
زرع كه كافر شدندي باشتي كه الحاح كردند و از رحمت او نا اميد شدندي واي محمد از كافران اين طمع مدار كه فهم
كنند سخنان او قول تو قبول نمايند فَاِنَّكَ پس بدرستي كه تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى سخن نميتواني شنوانيد مردگانرا يعني كفار
حكم ايشان دارند زيرا كه دل ايشان مرده است وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ و نميتواني شنوانيد كرانرا الدُّعَاءَ خواندن
اِذَا وَلَّوْا چون برگردند از خواننده مُدْبِرِيْنَ كه پشت كنان از متكلم قيد توليه و ادبار براي تاكيد حكم است و
استحالت اسماع يعني اصم مقبل اگرچه نشنود اما بسبب حركات لب و دهان و اشارت سر و دست چيزي دريابد اما
كر كه پشت بر متكلم دارد از آن مقدار دريافت نيز محروم است وَمَا اَنْتَ و نيستي تو بِهَادِ الْعُمْيِ راه نماينده كوردلان
عَنْ ضَلٰلَتِهِمْ از گمراهي ايشان يعني قادر نيستي بر آنكه توفيق ايمان دهي مر كافرانرا اِنْ تُسْمِعُ نميتواني مواعظ و نصايح قرآن
اِلَّا مَنْ يُّؤْمِنُ مگر آنكه گرويده است بِاٰيٰتِنَا بآيات كتاب ما چه ايمان ايشان براه ميدارد كه لفظ قرآنرا
قبول كنند و در معني آن تدبر نمايند فَهُمْ مُّسْلِمُوْنَ پس ايشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهي را اَللّٰهُ الَّذِيْ خداي
مطلق آنست كه خَلَقَكُمْ بيافريد شما را مِّنْ ضُعْفٍ از چيزي سست يعني نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِنْۢ

تنزل پر شش نزد ياق و پر شش پر ديان كونه

بعد

بَعْدِ ضُعْفٍ از پس سستي طفوليت قُوَّةً توانائي يعني جواني و برنائي ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِنْۢ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس
قوت شباب ضُعْفًا وَّشَيْبَةً سستي و پيري يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ مي آفريند آنچه ميخواهد از ضعف و قوت و جواني و پيري
وَهُوَ الْعَلِيْمُ و او داناست باحوال بندگان الْقَدِيْرُ توانا بر تغيير صفات ايشان وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و روزي كه
قايم شود قيامت و آن در ساعت آخر باشد از ساعات دنيا يُقْسِمُ الْمُجْرِمُوْنَ سوگند خورند كافران مضمون آنكه
مَا لَبِثُوْا درنگ نكرده اند در دنيا يا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتي و همه مؤمنان دانند كه ايشان دروغ گويند
كَذٰلِكَ مثل اين برگشتن از راستي در آخرت كَانُوْا هستند در دنيا با نكار حشر و نشر يُؤْفَكُوْنَ برگردانيده
ميشوند از راه صدق يعني كافرانرا نه دروغ گفتن در اين سراي و در آن سراي وَقَالَ الَّذِيْنَ و بعد از سوگند ايشان
بعدم لبث در دنيا گويند آنانكه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده اند ايشانرا دانش وَالْاِيْمَانَ و گرويدن يعني مؤمنان و علماء از
ملائكه و انس گويند چرا دروغ ميگوييد لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستي كه درنگ كرديد در دنيا و مكث شما مذكور و مسطور است
فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ در لوح محفوظ يا در قرآن آنجا كه گفت ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون يا در علم الهي يا در قضاي او يا ازان
برشما نوشته اند زمان مكث شما باشد و شما بدان مقدار در دنيا يا در قبور بوده ايد اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگيختن
فَهٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس اينست روز برانگيختن كه انكار ميكرديد وَلٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ و لكن بوديد شما از فرط جهل و
عدم تفكر لَا تَعْلَمُوْنَ نميدانستيد كه بعث حق است پس كافران آغاز اعتذار كنند يعني براي تدارك ما فات طلب رجوع
كنند بدنيا و اجازت نيابند فَيَوْمَئِذٍ پس آنروز لَّا يَنْفَعُ سود نكند الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا آنانرا كه ستم كردند بر خود
بكفر مَعْذِرَتُهُمْ عذر خواهي ايشان وَلَا هُمْ و نه ايشان يُسْتَعْتَبُوْنَ خوانده شوند بچيزي كه ازاله عتاب ايشان
كند يعني نگويند ايشانرا كه استرضاء خداي كنيد زيرا كه خداي از ايشان راضي نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آينه بيان كرديم
لِلنَّاسِ براي مردمان فِيْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ درين قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلي كه ايشانرا بكار آيد در بيان توحيد و حشر و
صدق رسل وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِاٰيَةٍ و اگر بياري تو اي محمد بديشان يعني منكران و معاندان معجزه كه ميطلبند لَيَقُوْلَنَّ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا هر آينه گويند آنانكه نگرويدند از فرط عناد و غايت تمرد و فساد اِنْ اَنْتُمْ نيستيد شما يعني پيغمبر و مؤمنان
اِلَّا مُبْطِلُوْنَ مگر تباه كاران و دروغ گويان و بي باطلان كَذٰلِكَ همچنين يَطْبَعُ اللّٰهُ مهر مي نهد خداي عَلٰى
قُلُوْبِ الَّذِيْنَ بر دلهاي آنانكه لَا يَعْلَمُوْنَ نميدانند و در طلب دانش نيستند فَاصْبِرْ پس شكيبائي كن اي محمد
بر آزار ايشان اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستي كه وعده خداي بنصرت تو و اعلاء كلمه و غالب شدن دين تو حَقٌّ راست است
و خداي بدان وفا خواهد كرد وَّلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِيْنَ و ترا سبكبار نسازند آنانكه لَا يُوْقِنُوْنَ بيگمان نميشوند در امر معاد
يا نا بر آن بيا ريد كه تعجيل كني در دعاي عذاب بر ايشان كه آن بوقتي معين باز بسته است و چون آن وقت در آيد حكم الهي
بظهور رسد نظم نكه داريد وقتي كار ما را كه هر كاري بوقتي باز بسته است سُوْرَةُ اللُّقْمَانِ

بسم الله الرحمن الرحيم الٓمٓ حروف مقطعه است مبادي سور و مفاتيح
كنوز سور و الٓم كفته اند الف اشارتست با انا و لام به لي و ميم بمني يعني انا الله ولي جميع صفات الكمال ومني الغفران والاحسان
تلك اين آيات آيات الكتاب اين آيتهاي قرآن است الحكيم خداوند حكمت يا محكم كرده و متناقض نباشد با حال ثم
حكم حلال وحرام كند هدى هدى راه نماينده است و رحمة وبخشش بخداي للمحسنين مر نيكوكاران الذين آنانكه
يقيمون الصلوة بپاي ميدارند نمازهاي مفروضه و يؤتون الزكوة و ميدهند زكوة واجبه را وهم واينان بالآخرة
براي ديگر هم يوقنون ايشان بي كمانند يعني بعث و جزا را تصديق ميكنند اولئك آن كروه كه بدين صفات موسوم
اند على هدى بر راه راستند من ربهم از آفريدكار خود واولئك وان كروه هم المفلحون ايشان رستكارانند
و ببوي زي با تنكان اورده اند كه نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم واسفنديار و مجامع
تبريش بمسامع ايشان ميرسانيد كه همه شنيده و فريفته ميشدند و لاف ميزد كه اگر محمد صلى الله عليه وسلم از قصه عاد و ثمود
و عظمت ملك سليمان و داود حديث ميدهد من از سعت ملكت و قوت و ابهت ملوك عجم سخن ميكنم حق سبحانه آيه فرستاد كه
ومن الناس واز مردمان من يشتري كسي هست كه ميخرد لهو الحديث سخن بيهوده وكفته اند سخن غناء
ديعنده و مشغول كننده يعني اختيار ميكند افسانه بي اعتبار را ليضل تا كمراه سازد مردمان را عن سبيل الله از راه خداي
يعني از دين او يا باز دارد كه از استماع و قرائت قرآن بغير علم بي دانشي و بي معرفتي ويتخذها وفرا ميكيرد راه خدا را
هزوا افسوس و سخريه اولئك آن كروه لهم عذاب مر ايشانراست عذاب مهين خوار كننده كه سبي و قتل
است در دنيا و عذاب و حرب در عقبي وكفته اند كه آيه در شان آنهاست كه جاريات مغنيه خريدندي ومردمانرا باستماع اصوات
والحان ايشان از شنيدن سخن حق باز داشتندي واذا تتلى وچون خوانده شود عليه بر آنكس كه لهو حديث را خريده
و بركزيده آياتنا آيتهاي كلام ما ولى روي بگرداند مستكبرا درحالتي كه كردن كش ومتكبر بود يعني التفات
بان نكند كان لم يسمعها كويا هرگز نشنيده كان في اذنيه گوييا در گوش او هست وقرا كراني است فبشره بس اعلام
كن او را بجاي بشارت بيم ده بعذاب اليم بعذاب دردناك ان الذين آمنوا بدرستي آنانكه كرويدند بخدا و برسول و
عملوا الصالحات وكردند عملهاي نيكو بعني شايسته لهم مر ايشانراست جنات النعيم بهشتها با نعمت و ناز يا نعمتهاي
بهشت خالدين فيها درحالتي كه جاويد باشند در آن وعد الله وعده كرده است خداي وعده كردني حقا درست
و راست وهو العزيز و او خداوند غالبيست كه هيچكس او را از وفا بوعده مانع نشود الحكيم و راستكار كه هرچه كند
بطريق حكمت بود بيت نه در وعده او هست نقص و خلاف نه در كار او هيچ لاف و گزاف خلق السموات بيافريد آسمانها
را بغير عمد بي ستونها ترونها مي بينيد شما آنرا برافراشته والقى و بنهاد في الارض در زمين يعني پيدا كرد
رواسي كوههاي پايدار بلند ان تميد بكم تا شما را حركت ندهد و مضطرب نسازد چه زمين در روي آب

متحرك

متحرك بود چون كشتي و بجبال راسيات آرام كرفت در موضحي از ضحاك نقل ميكند كه حق سبحانه نوزده كوه را بر زمين كرد تا بر جاي باستاد
از آنجمله كوه قاف و ابو قبيس وجودي و لبنان و سينين و ثبير و طور سينا و غيران و بث فيها و پراكنده كرد در زمين من
كل دابة از هر جنبنده و انزلنا و فرو فرستاديم التفات بتكلم جهت اختصاص فعل است بفاعل يعني غير ما نفرستد و ما
فرستيم من السماء از ابر يا آسمان ماء آبي كه باران است فانبتنا پس برويانيديم فيها در زمين بآن آب من
كل زوج از هر صنف كيابي كريم نيك و بسيار منفعت هذا اين كه مذكور شد از آسمان و زمين و كوه و حيوان و نباتات
خلق الله آفريده خداست فاروني پس بنماييد بمن كه در عالم ماذا خلق چه چيز بيافريدند الذين من دونه
آنانكه بدون وي اند مراد بتانند كه كفار ايشانرا شريك حق كنند حق سبحانه ميفرمايد كه اينها همه مخلوق منند اكنون بتان شما آفريده اند
كدام است بل الظالمون بلكه ستمكاران في ضلال مبين در گمراهي آشكاراند كه عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش
شركت ميدهند نظم هركه هست آفريده او بنده است بنده در بند آفريننده است پس كجا بنده كه در بند است لايق
شركت خداي نه سست آورده اند كه قصه لقمان حكيم و وصاياي او نزد يهود شهرتي عظيم داشت و عرب در وحي كه رجوع بدشان
كردندي از حكمتهاي لقمان براي ايشان نقل نمودندي حق سبحانه از حال وي خبر داد فرمود كه ولقد آتينا و بدرستي كه داديم
لقمان الحكمة لقمان بن باعورا را حكمت كه قول صايب و فعل كامل است با شناخت توحيد و نفي شرك در احقاف كفته كه اقامت ادله عقليت
در تقرير توحيد و ايمان برسول و نفي شرك و اضافت دلايل سمعيه بآن علما را اختلاف است در نبوت لقمان سدي و عكرمه و شعبي
رحمهم الله تعالى برآنند كه پيغمبر بوده و مراد از حكمت درين آيه نبوتست و او خواهرزاده ايوب على نبينا وعليه السلام بوده امام ابو الليث
رحمه الله فرموده كه كنيت او ابو الانعم است و در عين المعاني آورده كه در سال دهم از سلطنت داود عليه السلام متولد شد و تا بعث
يونس عليه السلام عمر يافت و بعضي گويند هزار سال بزيست و اكثر علما برآنند كه پيغمبر نبود بلكه حكيم بود و گويند غلام كسي بوده
و شباني ميكرده يا خياطي يا نجاري كرده و گويند حبشي بوده و در بني اسرائيل قضا يافته بر سدي و بقول امام سجاوندي از فرزندان
نوبه بوده و مراد اسود اللون غليظ الشفتين روزي بوقت قيلوله جمعي از فرشتگان بخلوتي درآمدند و بر وي سلام كردند
جواب داد و ايشانرا نديد گفتند اي لقمان ما فرستادگان پروردگاريم ترا خليفه زمين سازيم تا حكم كني ميان مردمان براستي
لقمان جواب داد اگر حكم جزمست از آفريدگار من سمعا وطاعة قبول ميكنم و اميد ميدارم كه مرا توفيق دهد و ياري كند و اگر مرا
مخير ساخته اند عافيت اختيار ميكنم و متعرض فتنه نميشوم و ملائكه را از اين سخن شگفت آمد و حق سبحانه قول او را پسنديد
و حكمت بر وي افاضه كرد بمثابه كه ده هزار كلمه حكمت از وي منقولست كه هر كلمه بعالمي ارزد روزي يكي از عظماي بني اسرائيل
بر وي بگذشت و جمعي نزد وي نشسته و استاده استماع كلمه حكمت ميكردند آن بزرگ فرمود كه اي لقمان تو آن بنده سياه نيستي كه
شباني رمه فلان ميكردي گفت هستم فرمود چه چيز ترا بدين پايه رسانيد جواب داد كه سه چيز سخن راست گفتن و امانت
نگاه داشتن و ترك مالايعني كردن و در تفسير امام ثعلبي رحمه الله از حكم لقمان آمده كه روزي خواجه وي او را با غلامات

يا پسر خاله او بوده و در تيسير گويد پسر باعور بن ناحور بن تارح و تارح پدر ابراهيم على نبينا وعليه الصلوة والسلام

دیکر باغ بی‌ستانه تا میوه بیارند غلامان در راه میوه‌ها بخوردند وحواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم کرفته
لقمان کفت ایشان میوه را خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه کفت حقیقت این سخن بچه معلوم توان کرد کفت بانکه ما را
آب کرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید خاین اوست و پیر معنوی قدس سره
در مثنوی این حکایات آورده و دو سه بیت که مشتمل بر نکته است از آن اینجا ثبت افتاده **نظم** کشت ساقی خواجه
از آب حمیم غلامان را خوردند آن زمان بعد از آن میراندشان در دشتها میدویدند آن شریعت و عنا در قی افتادند
ایشان از عنا آب می آوردند ایشان میوه‌ها چونکه لقمان را درآمد قی ز ناف می برآمد از درونش آب صاف حکمت لقمان
چو این ماننده بوده تا چه باشد حکمت رب الوجود هرچه پنهان باشد ت بیدا شود هرکه او خاین بود رسوا شود ذلک
لباب کرد روزی داود لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی یدی غیری مراد قبضه فضل و عدل است
داود در بیت سخن تنک فرموده نعره زده و بیهوش شد و برخی از حکمت لقمان و کلمات تامات ایشان در جواهر التفسیر نقل
یافت القصه حق سبحانه فرموده که ما لقمانرا حکمت دادیم و کفتیم او را ان اشکر لله آنکه شکر کوی خدای را ابر بعث حکمت ومن
یشکر وهرکه شکر کوید فانما یشکر پس جز این نیست که شکر میکوید لنفسه برای خود چه نفع شکر که دوام و اعتناق
مزید است بر وی میرسد ومن کفر وهرکه ناسپاسی کند فان الله پس بدرستی که خدای غنی بی نیاز ست
از شکر کسی حمید ستوده از حمد است واکرچه کسی حمد نکوید باعتبار آنکه همه کاینات بلسان حال و قال حمد حضرت وی
اند واذ قال لقمان و یاد کن چون کفت لابنه مر پسر خود را و کفته اند نام او ماشان یا ثاران یا انعم یا شکور بوده و
هو و لقمان یعظه پند میداد او را و میکفت یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است لا تشرک
بالله شرک میار بخدای ان الشرک بدرستی که شرک آوردن لظلم عظیم هر آینه ستمی بزرک است چه تسویه
مخلوق را با خالق ووصینا الانسان و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بوالدیه به نیکویی پدر و مادر او از موجبات
نیکویی یکی آنست که حملته برداشت فرزند را امه مادر او چند وقت وسست میشد در حمل او وهنا سست
شدنی علی وهن برسست شدن یعنی ضعف بالای ضعفی وفصاله و باز کردن او را از شیر فی عامین در کذشتن دو
سال و درین مدت او را شیر داده و دیکر وصیت کردیم آدمی را ان اشکر لی بانکه شکر کوی مرا ولوالدیک و مر پدر
و مادر خود را الی المصیر بسوی حکم من است بازکشت همه و بر شکر و ترک آن شما را جزا خواهم داد وان جاهداک و اکر نصف
کوشش کنند مادر و پدر تا ترا بر علی ان تشرک بی برانکه شرک آری بمن و شریک کیری ما لیس لک آنچه ترا نیست
به علم باستحقاق شرکت او دانشی فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشانرا وصاحبهما و مصاحبت کن با ایشان
فی الدنیا در زندکانی دنیا معروفا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود واتبع و
پیروی کن در دین سبیل من اناب راه کسی را که بکشته است الی بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است صلی الله علیه

وسلم

وسلم یا صدیق ثم الی پس بسوی مجازات من است مرجعکم بازکشت شما فانبئکم پس آکاهی خواهم داد شما را
بما کنتم تعملون بانچه هستید که میکنید از خیر و شر نزول آیه در شان سعد وقاص است چنانچه در سوره عنکبوت
کذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان مناسبت نهی است از شرک در وصیتین آورده اند که مادر سعد سه روز
نان و آب نخورد تا دهن او بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند سعد میکفت که اکر او را هفتاد روح باشد و یک یک از وی
قبض کنند یعنی فرضا اکر هفتاد بار بمیرد از دین اسلام بر نمیکردم پس دیکر باره از وصیت لقمان حق سبحانه که فرزند
خود را کفت یا بنی ای پسرک من انها بدرستی که آن فعله یعنی کردار بد را که آدمی را باشد از خیر و شر ان تک
اکر باشد در خردی مثقال حبة هسنک دانه من خردل از سپند انه که اصغر حبوبات فتکن پس باشد آن
فی صخرة در صخره سنک که صما کویند آن در زیر هفتم زمین است او فی السموات یا آن عمل در آسمانان باشد با وجود
رفعت و وسعت آن در بالا سموات او فی الارض یا در زمین در مکان پنهان یات بها الله بیارد او را خدای از او حاضر
کرداند برای حساب کند ان الله لطیف بدرستی که خدای باریک دانست و علم او بهمه حقی احاطه کند خبیر داناست بکان
هر چیزی یا بنی اقم الصلوة ای پسرک من بپای دار نمازرا تا نفس تو کمال یابد وامر بالمعروف و بفرمای به نیکویی
وانه عن المنکر و باز دار از منکر تا دیکران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف
عقل و نقل بود واصبر و شکیبایی کن علی ما اصابک برانچه چیزی که بتو رسد از شدائد خصوصا در امر و نهی ان
ذلک بدرستی که آنچه فرموده شد من عزم الامور از واجبات امور است یعنی آنچه قطع کرده است قطع ایجاب و لا تصعر
و بیکسو مبر خدک للناس روی خود را یعنی بوجه تکبر روی بر مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع ولا
تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا برای بازی و افسوس و خودکامی یعنی خرام مانند جاهلان و دنیاپرستان
ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل مختال هر خرامنده را که چون متکبران رود فخور نازش
کننده کبا مسباب نعم بر مردمان تطاول نماید واقصد ومیانه باش فی مشیک در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطوء
میرع که زود رفتن علامت خفت و سبکساری است و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و بزرکواری میانه رو باش
و بطریق تواضع قدم نه واغضض و فرو دار و کم کن من صوتک از آواز خود یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراز
زبان و سخن کوی مباش ان انکر الاصوات بدرستی که زشت ترین آوازها لصوت الحمیر آواز خرانست یعنی در ارتفاع
صوت ضیلق نسبت چه صوت حمار با وجود رفعت او مکروه طباع و موجب وحشت اسماع است در عین المعانی آورده
که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیه رد کرد بدیشان خرانیشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم آواز نرم را دوست داشتی و جهر صوت را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بیزمای بندکان مرا که چون
با من مناجات میکنند آوازهای خود را بخوابانند که من میشنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کسی که کوید

تخصيص انكر به صوت حمار با آنكه آواز بعضي حيوانات انكر از صوت اوست جه تواند بود آن كفته اند كه آواز تر د عرب
مثل است در كراهيت سفيان ثوري رحمه الله تعالى فرموده كه فرياد انكفته اند كه آواز او شد هر حيواني تسبيح اوست الا الحمار كه
صيحه او از رويه شيطان است و در حديث امده كه اذا سمعتم نهيق الحمار فتعوذوا بالله من الشيطان الرجيم فانه راى شيطانا
و در فيه مافيه از حضرت مولوي قدس سره وجه انكر به صوت حمار جنين نقل كرده اند كه در تمام آواز او براى طلب كاه
وجو است يا براي شهوت يا جنك در انكونه ديكر صداي كه از غلبه تجلي و شوق زايد نشئت صدا ها باشد وازينجا معلوم
ميشود كه نداي كه از صاحب اخلاق رباني و ملكي آيد خوبترين نداها خواهد بود **نظم** نغمهاي عاشقان پس دلكش است
استماع نغمه ايشان خوش است **الم تروا** ايا نمي بينيد اي مردمان **ان الله** انكه خداي **سخر لكم** رام ساخت
براي شما **ما في السموات** انجه در آسمانهاست از آفتاب و ماه تا از روشني ايشان بهره مند شويد و ستاركان تا بديشان راه ببريد **و**
ما في الارض وانجه در زمين است از كوه و بيابان و درياها و حيوانات و نباتات و معادن تا از ان انتفاع داريد **واسبغ**
عليكم وتمام كرد بر شما **نعمه ظاهرة وباطنة** نعمتها آشكارا و پوشيده يعني انجه ديدنيست وانجه نا ديدنيست يا نعمت
محسوسه ومعقوله وحفص نعمه بجمع بخواند و در نعمت ظاهر وباطن علما سخن بسيار رفته صاحب تيسير آورده كه در كتاب
بحر العلوم نعمت را سيصد تفسير كرده وكفته انجه مشهورست نعمت ظاهر حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم وباطن امداد
ملائكه و بقولي نعمت ظاهر وباطن حسن خلق ونيكوئي خلق يا اقرار وتصديق يا نطق وعقل يا وجود نعمت وشهود منعم يا تسويه
اعضاء ومعرفت و معرفت ملك اعلى يا حفظ قرآن وفهم آن يا نهار و ليل يا صلوة وصوم يا ذكر لسان وفكر جنان يا صحت ابدان
وصحت اديان يا بصر و بصيرت يا جذب منافع و دفع مضار يا نماي اموال وصفاي احوال يا نبوت و ولايت شيخ جمال الدين
سلجي قدس سره فرموده كه غذا الاولياء نيز نسب سجاوندي كفته كه نعمت ظاهر اضعاف كلام انواع ذات بشب و باقي وجوه
علماي عرفا در جواهر التفسير مثبت ومذكور والله الموفق واليه ترجع الامور **بيت** كوششي كن ره سوي آن بحر ويس
كاندر آن يابي صدف هاپر كهر **ومن الناس** وازمردمان **من يجادل** كس هست كه جدال كند وخصومت ورزد **في الله**
در كتاب خداي يعني نضر بن حارث كه حكايت افسانه ميشنيد و در صفت المعاني آورده كه يهودي از حضرت رسالت صلى
الله عليه وسلم پرسيد كه خداي تو از چه چيز است في الحال اورا صاعقه كرفت واين آيه امد كه كس بود كه مجادله كند در ذات
حق **بغير علم** بي دانشي **ولا هدى** وبي بيناني از نزديك خداي **ولا كتاب منير** وبي كتاب روشن بلكه بمحض تقليد
چنانچه فرمود **واذا قيل لهم** وچون كويند مر ايشان را كه بصدق **اتبعوا** پيروي كنيد **ما انزل الله** انجه فرو فرستاده
خداي تعالى يعني قرآن و بدان بكرويد **قالوا** كويند كه **بل نتبع** بلكه پيروي ميكنيم بدان و متابعت ميكنيم
او لو كان الشيطان ايا اكر چه شيطان كه بوسواس و هواجس **يدعوهم** بخواند ايشان را **الى عذاب السعير** بسوي
عذاب دوزخ ايشان همچنين پيروي كنند او را از تقليد در نكذرند **ومن يسلم وجهه** وهركه خالص سازد ديت

ما وجدنا عليه انجه يافته ايم بر ان
ابائنا پدران خود را يعني
سلوك بطريقت ايا ميكنيم

يا عمل

با عمل خود يا با خلاص توجه كند **الى الله** بدركاه خداي **وهو محسن** وحال آنكه او نيكوكار باشد يعني موحد **فقد استمسك**
پس هر آينه دست زده باشد **بالعروة الوثقى** بدست آويزي محكم كه كلمه شهادتست يا اسلام يا قرآن و كفته اند الحب في الله والبغض
في الله واشهر سلعت طريق سنت وجماعت است **والى الله** وبحضرت خداوند است **عاقبة الامور** باز كشت همه كارها
يعني اهل امور را كه خلائق باز كشت بوي خواهد بود **ومن كفر** وهركه نكرود وجنك در عمر وبو تقي نزيد **فلا يحزنك**
پس بايد كه اندوهكين نسازد ترا **كفره** ناكرويدن او **الينا** بسوي ماست **مرجعهم** باز كشت ايشان **ف**
ننبئهم پس اگاه كردانيد خداي ايشان را **بما عملوا** بانچه كرده اند وتنبيه بعقوبت خواهد بود **ان الله عليم**
بدرستي كه خداي داناست **بذات الصدور** بانچه در سينهاست از خير و شر **نمتعهم** برخوردار ميدهيم ايشان را بنعمت
و مروت **قليلا** زماني اندك كه زود انقطاع يابد **ثم نضطرهم** پس بياريم ايشان را به بيچاركي يعني ناچار بيا بند **الى**
عذاب غليظ بسوي عذاب سخت وكران كه هركز سبك نشود **ولئن سالتهم** واكر پرسي مر كافران را كه **من خلق**
السموات والارض كه بيافريد آسمانها وزمينها **ليقولن الله** هر آينه كويند خداي جه دلائل مانعه از اسناد افرينش بغير او
بسيار روشن است **قل الحمد لله** هر آينه بكو اي محمد سپاس مر خداي را كه اعتراف ميكنند بانچه بطلان اعتقاد ايشانست **بل**
اكثرهم بلكه بيشتر ايشان **لا يعلمون** نميدانند كه بدين اقرار ملزم ميشوند **لله** مر خدايراست **ما في السموات**
والارض انجه در آسمانها و زمينها است يعني همه مخلوق و بنده پس در آسمان وزمين جز او مستحق عبادت نبود **ان الله**
هو الغني بدرستي كه خداي اوست بي نياز بذات خود بي نياز از خلق اشيا **الحميد** ستوده در صفات خود مبلاتي
نطق قيل از نطق احيا يا غني است از ستايش ستايش كنندكان بي ستايش ايشان **بيت** اي غني در ذات خود
از ماسوائي خويشتن خود تو ميكوئي بحمد و ثناي خويشتن در اواخر سورة الكهف كذشت كه جهودان اعتراض كرده اند
بر قوله كه جاي ميكويد شما را حكمت خير بسيار داده ايم وجاي ميفرمايد كه **ولو ان** واكر انكه بودي **ما في الارض** انجه
در زمين است **من شجرة** از درختان **اقلام** قلمهاي **والبحر** و درياي محيط باسعت خود مداد شدي
يمده مدد دادي بحر محيط را **من بعده** پس از فناي آب **سبعة ابحر** هفت درياهاي ديكر مانند او و
بدان قلمها و بدان آبها مداد شده كتابت كردندي **ما نفدت** پس نرسيدي و بپايان نيامدي **كلمات الله**
حكم الهي و عجائب صنع بادشاهي يا اساي انجه افريده در دنيا وخواهد افريد در عقبي يا حكم و فرمان او يا نعتي كه در
دار بي پايان كان اضافت ميكند جهت آنكه قلم و مداد متناهي است و انجه مذكور شد نامتناهي **ان الله عزيز** بدرستي
كه خداي غالبست در حكم و فرمان بي نهايت خود **حكيم** داناست كه هيچ چيز از علم و حكمت او خارج نيست **ما خلقكم**
نيست افريدن شما اي اهل مكه **ولا بعثكم** ونه برانكيختن شما بعد از مرك **الا كنفس واحدة** مكر مانند افريدن
شما اي اهل مكه و برانكيختن يك تن جه حق سبحانه در خلق اشيا بالات وادوات واعانت مدد كار احتياج نيست بلكه

وما اوتيتم من العلم الا قليلا وآيه آمد قل لو كان
البحر مدادا والعد ودرين سوره نيز براي تاكيد آن
خبر ...

بلکه کن فیکون صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید یکی برخیزید انگویا
بیک دعوت او همه خلائق از گورها بیرون آیند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست همه مسموعات را بَصِيرٌ بینا
بهمه مبصرات و هرانچه بقدرت چنین کس عجز راه نیست . قدرت بی عجز نه اوی بکس قدرت بی عجز تو داری
و پس أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ درمی آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در
روشنائی روز و این وقتی است که شب در آید وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل میکرداند روشنائی روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی
شب زمانی که روز پدید آید یا بامداد برایشان کم و زیاده میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رام کرد آفتاب و ماه را بسبب منافع خلق الله
كُلٌّ يَجْرِي هر یک از نیرین میرود در فلک خود إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که روز قیامت و جریان
ایشان منقطع کردد وَأَنَّ اللَّهَ و دانستی اینکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید خَبِيرٌ داناست و کنه از اینها ست
ذَٰلِكَ این صفت علم و شمول قدرت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود
و واجب بوجود وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و آنچه شما میخوانید و میپرستید یعنی آنچه مشرکان میخوانند و میپرستند مِنْ
دُونِهِ الْبَاطِلُ بجز خدای بیهوده و ناحق است وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر
یعنی غالب بر همه الْكَبِيرُ بزرگست که از هر بزرگ بزرگتر است أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود
در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بمنت و احسان او که او بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد لِيُرِيَكُمْ تا
بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ بعضی دلائل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این
کشتی و دریا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده
را بر بلای او شَكُورٍ شکر کننده بر نعماء او وَإِذَا غَشِيَهُمْ و چون فرو کیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زبر
ایشان در آید مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا در بزرگی مانند سایه بانها یا مانند کوهها یا ابرها دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را
مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنند کان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین خود را چه خوف شدید از هوا و تقلید پاک ساز
فطرت اندرایل کرده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برد فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آنهنگام که برهاند ایشان را و
برساند بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ عدل یعنی راستند بر طریق توحید
و بعضی مانند از راه حق یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جانب شرک روند وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا
و انکار نکنند نشانهای قدرت ما إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده عهد شکننده كَفُورٍ ناسپاس منعم بر پروردگار
يَا أَيُّهَا النَّاسُ این ندا عام است یعنی ای همه مردمان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید
از ناشایستها وَاخْشَوْا و بترسید يَوْمًا لَا يَجْزِي از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ پدر
از پسر خویش وَلَا مَوْلُودٌ و نه فرزندی هُوَ جَازٍ او باز دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ از پدر خود شَيْئًا چیزی را

از

از عذاب کفته اند این خبر خاص است بکفار چه اولاد و آبای مؤمن بعضی بعضی را شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که
وعده خدای بثواب و عقاب حَقٌّ راستست و در آن خلاف نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد
شما را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندکانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتهای آن فریفته نشوید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد
شما را بِاللَّهِ بعفو و کرم خدا یا بمهلت دادن او الْغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی شما را باملهای دور و دراز بر
معاصی دلیر کرداند ع اینچه مکر کنند و فردا توبه تن نا کام مغرور نشوید که ... باید و کمی بر
پذیرفتار نیست نظم کار امروز بفردا مکذار ای زینهار روز بفردا فتنه کار کن و عذر میار ... آورده اند که حارث
وارث بن عمرو عارفی بجناب حضرت رسالت مآب جلالت انتساب صلی الله علیه وسلم آمد و کفت ای محمد ساعت قیامت
کی ظهور خواهد و من تخم بزمین پاشیده ام اما باران کی خواهد بارید و زن من حامله است تو بگو
حمل او از انثال ذکور و اناث بر چه وجه است و میدانم که امروز چه بودم فردا بکدام شغل اشتغال
خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجاست مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه آیة فرستاد که بگو این
پنج علم در خزانه مشیت از یه کان من است و کلید اطلاع بر آن بدست هیچ آدمی نداده اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
عِنْدَهُ نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و فرو میفرستد باران را در زمانی و مکانی که مقدر
و مقرر کرده وَيَعْلَمُ و میداند مَا فِي الْأَرْحَامِ آنچه در رحمهاست از مرد و زن و تام و ناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و
نداند هیچ نفسی نیکو کار یا بد کردار مَاذَا تَكْسِبُ چه چیز کسب کند غَدًا فردا از خیر و شر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نداند
هیچ نفسی که او بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ بکدام زمین میرود در کدام وقت إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بغیبها و چون
خواهد اشکارا کند خَبِيرٌ آگاه از غیبها چون خواهد بپرده کرم بپوشد سورة السجدة بسم الله الرحمن الرحيم
الم نقلست که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدا را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف مقطعه
است و در الف لام میم کفته اند که الف از اقصای حلق آید و لام از وسط مخارج است و میم ... سخن اشارتست بآنکه بنده باید که در
مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مشتاق باشد تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن کتاب
یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وی یعنی منزل است بی شبهه مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردکار عالمیان اما تصدیق
میکنند اهل مکه که این از نزدیک خداست أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ یا میکویند بربافته است او را محمد از پیش خود بَلْ نه
چنین است که میکویند بلکه هُوَ الْحَقُّ این قرآن سخن درست و راست فرود آمده مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو لِتُنْذِرَ قَوْمًا
مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو مراد زمان فترتست و اسمعیل علیه السلام نذیر بوده اهل زمان
خود را و تو نذیر قوم خودی لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان از بیم کردن تو يَهْتَدُونَ راه یابند اکر منکر خواهیم اللَّهُ
الَّذِي خداوندی که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان

وما يدري ... يقول بالقياس والنظر في الطوالع
المشرك بالدليل لا يكون غيبا
... الظن والظن غير العلم
...

و لام از طرف لسان کفته شود و آن
اوسط مخارج است و میم از شفت
کوینده و آن آخر مخارج است

و زمین است فی سته ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد حکم او علی العرش بر عرش که اعظم
مخلوقات است پس بر وی بکرد و بدان راه او مکان بود که در دنیا و عقبی ما لکم نیست شما را من دونه بجز وی من ولی هیچ
دوستی که یاری کند و لا شفیع و نه هیچ درخواست کننده که ند کاری غاید افلا تتذکرون ایا پند پذیر نشوید از مواعظ ربانی
و نصایح قرانی یدبر الامر میراند کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل است بران من السماء از اسمان
الی الارض بسوی زمین پس ملک ما ایدوان کار بجای آید ثم یعرج پس عروج میکند الیه بسوی اسمان
فی یوم کان در روزی که هست مقداره اندازه او الف سنة هزار سال مما تعدون از انچه شما
میکنید یعنی فرشته فرو می آید و بالا میرود در روزی که اگر ادمی رود اید جز هزار سال میسر نشود زیرا که از زمین تا اسمان
پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج هزار ساله بود ذلک ان خداوندی که تدبیر امر می کند عالم الغیب
والشهادة دانای پوشیده و پیدا است یعنی داند امور دین و اخرت را یا عالم است با انچه بود و باشد و خواهد بود
العزیز غالب در تقدیر الرحیم مهربانست بر بندگان در تدبیر الذی احسن او انکس است که نیکو کرد کل
شیء خلقه هر چیز را که بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت نظم کرد فی آنچه در جهان شاید
کرده آن چنانکه می باید ٭ از نو بر نو کرفت کار همه ٭ کو نی آفرید کار همه ٭ نقش زیبا بلوح خاک از تست ٭ دل دانا و
جان پاک از تست و بدأ و اغاز کرد خلق الانسان افریدن ادم من طین از گل ثم جعل پس بیافرید نسله
فرزندان او را من سلالة از خلاصه بیرون اورده از صلب من ماء مهین از ابی ضعیف خوار یعنی نطفه ثم سویه
پس راست کرد قالب ادم و نفخ فیه و دمید در وی من روحه از روح خویش این اضافت تکریم و تشریف است
و جعل و بیافرید لکم برای شما السمع گوش تا بشنوید و الابصار و دیدها تا ببینید و الافئدة و دلها
تا دریابید قلیلا ما تشکرون اندک سپاس داری میکنید بر چنین نعمتها و قالوا و گفتند منکران بعث چون ابی بن
خلف و امثال او ائذا ضللنا ایا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی خاک شویم و امیخته کردیم چنانکه خاک اعضای
ما از زمین متمیز نباشد ائنا ایا ما لفی خلق جدید در افرینش نو خواهیم بود این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون
خاک شویم افرینش نو با تعلق نخواهد گرفت بل هم نه چنانست که میگویند بلکه ایشان بلقاء ربهم بلقای پ
پروردگار خود کافرون ناگرویدگانند یعنی با خرت که مرای لقاست ایمان ندارند قل بگوی ای محمد منکران
بعث را که زود یتوفیکم فرا گیرد شما را ملک الموت فرشته مرگ که عزرائیل است الذی وکل بکم انکه موکل
کرده شده بر کما شته شده است بقبض ارواح شما ثم الی ربکم پس بسوی افریدگار خود ترجعون باز کرده شوید
برای حساب و جزا و در کشاف اورده که عزرائیل ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید
امام ابن اللیث رحمه الله در تفسیر خود اورده که ملک الموت را روی ثبت از اتش که بدان روی بر کافران ظاهر کرده

وارواح ایشان قبض کند و روحی از ظلمت که بدان روح منافقان فرا گیرد و روحی دارد بشادی رحمت که بدان
ارواح مومنان توفی کند و رحمتی است او را از نور که بدان اقران ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت
و عذاب اند و عجب ازادی که با وجود چنین حریفی مکر و فریب چگونه لاف امان اتش میزند نظم اسودگی مجو که از صدمت اجل
کس را امان نداد اند بلا مسلمی و لو تری و اگر ببینی ای بیننده اذ المجرمون چون مشرکان در روز حشر ناکسوا رءوسهم
فکنده کان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افکنند عند ربهم نزد پروردگار خود
در موقف حساب به بینی کارهای پر هول و در آن حال میگویند ربنا ای افریدکار ما ابصرنا دیدیم انچه
وعده کرده بودی و سمعنا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران یا هول رستخیز دیدیم و اوازت صور شنیدیم فارجعنا پس
باز گردان ما را بدنیا نعمل صالحا تا بکنیم کار های شایسته انا موقنون بدرستی که ما یقین کنانیم براستی عقبی زیرا که
مشاهده کردیم و ما را شبهه نماند انکه حق سبحانه گوید و لو شئنا و اگر خواستیمی لاتینا هر اینه میدادیم در دنیا کل
نفس هر نفسی را هداها راه یافتن بان یعنی ایمان و عمل صالح و لکن حق القول و لیکن ثابت شده است این حکم
منی از من که لاملأن جهنم هر اینه پر میسازم دوزخ را من الجنة و الناس از کتان دیو و ادمی اجمعین همه
ایشان فذوقوا پس بچشید عذاب را بما نسیتم بسبب انکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا
دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز انا نسیناکم بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم
در عذاب و ذوقوا و بچشید عذاب الخلد عذاب جاودانی بما کنتم تعملون با انچه بودید که عمل میکردید انما یؤمن جز این
نیست که میگروند بایاتنا بایتهای ما الذین اذا ذکروا انانکه چون پند داده شوند بها بان ایتها خروا در روی
افتند سجدا سجده کنندگان و سبحوا و تنزیه کنند پروردگار خود را از انچه لایق عظمت و کبریای او نباشد تسبیح
مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند بصفتهای موافق یا در سجود
گویند سبحان الله و بحمده و هم لا یستکبرون و ایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت و سجود گویند این سجده نهم است بقول امام
اعظم و دوم بقول شافعی شیخ قدس سره این را سجده شکر گفته و ساجد باید که سر کرو دد از جیب بلکه از ان غافل عند و
تصدیق کند ذات وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجود است فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد نظم
همه ذرات از مه تا بماهی ٭ بر وحدانیتش داده گواهی ٭ همه اجزای کون از مغز تا پوست ٭ جو وا بینی دلیل وحدت اوست ٭
اورده اند که منافقان بعضی از انصار رضی الله عنهم از مسجد سید ابرار صلی الله علیه و سلم دور بودند چون نماز شام را با خواجه
انام علیه الصلوة والسلام ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز کذاردندی و بمنزلهای خود رفتندی
تا اداء نماز صبح بجماعت انحضرت صلی الله علیه و سلم دریابند حق سبحانه در تفضیل ایشان فرستاد که تتجافی دور
می شود جنوبهم پهلوهای ایشان عن المضاجع از خوابگاهها یدعون ربهم در ان حال که میخوانند پروردگار خود را

خَوْفًا از بیم خشم او وَطَمَعًا و با امید بخشودن او ابوالدرداء رضی الله عنه فرموده که آیت در شأن جمعی است که نماز عشا و صبح
را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان نزول یافته که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان در بستر غفلت بخفتند
ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بقدم نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت خداوند بی‌نیاز رازگویند از سهیل یمنی
یعنی اویس قرنی قدس سره منقول است که در شبی میگفت هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر میبرد و در شبی دیگر میفرمود هذه
لیلة السجود و بیک سجده صبح بسر میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبها بدین درازی بر یک حال میگذرانی
گفت کجاست شب دراز کاشکی ازل و ابد یک شب بودی تا یک سجده با خدا بردمی و دران سجده ناله‌های زار و گریه‌های
بیشمار کردمی **نظم** به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند ؛ من و خیال تو و ناله‌های دردآلود ؛ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه
عطا کردیم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب بدرگاه ما دارند گدائی و روز در راه ما دادند که ایات
میدهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مَا أُخْفِيَ آنچه پنهان شده است لَهُمْ
برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی
آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و محققان برانند که اینست که ازان
نعت معنی نگوید جه فلا تعلم نفس و لا خطر علی قلب بشر در کوا اند رابطه دعوی در یافت ان الا فی بیت و ایشان جزا داده
میشوند جَزَاءً جزا دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویت يَعْمَلُونَ عمل کردند بزرگی
فرموده که چون عمل پنهان کردند حق نیز جزا پنهان نهاد تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز بر مکافات
ایشان پی نبرد **نظم** زنهار که رخ همه جانان چشمتی فی الله و کل بینم تو سر و سخن ؛ رازی که میان من و او گفته
شود ؛ من دانم و او داند او داند و من آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی
سنان من از سنان تو تیزتر است و زبان من از زبان تو تیزتر علی گفت خاموش ای فاسق ترا با من چه نسبت هر سه اول
وجه با طاعت عبادات حق سبحانه تصدیق علی را آیه فرستاد که أَفَمَنْ كَانَ آیا آنکه هست مُؤْمِنًا گرویده بخدا و رسول یعنی
علی باشد كَمَنْ كَانَ مانند کسی که هست فَاسِقًا بیرون رفته از فرمان حق یعنی ولید لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند در
شرف و رتبت یا در جزای مثوبت أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کرده اند
فَلَهُمْ پس مر ایشان راست جَنَّاتُ الْمَأْوَى بوستانهای که ماوی حقیقی است و گفته اند جنة المأوی بهشتی است
بر یمین عرش و جای مؤمنان در هنگام نُزُلًا در حالتی که پیشکش باشد یعنی ما حضری که برای مهمان آرند و نعم
کلیه بعد از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت
شدند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا واما آنانکه بیرون رفتند از راه دین فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان دوزخ است یعنی بجای
جنة المأوی که مؤمنان را باشد ایشان را دار آتش ماوی دهند كُلَّمَا هرگاه که أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا خواهند که بیرون

آیند

آیند مِنْهَا از آتش أُعِيدُوا بازگردانیده شوند فِيهَا در آتش آورده اند که آتش در وقت جوشش ایشان را بالا افکند
تا نزدیک در رسند و ترجیع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزها ایشان را فرو زنند و بقعر جهنم افکنند وَقِيلَ لَهُمْ
و گویند مر ایشان را بجهت اهانت که ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که بودید که بدان
تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى از عذاب
نزدیکتر و خوردتر در دنیا که قتل و اسیریست یا قحط دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فروتر از عذاب بزرگتر که خلود است لَعَلَّهُمْ شاید
که ایشان یعنی جمعی که باقی مانده اند ایشان يَرْجِعُونَ باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب خوردتر
جمع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ و ابوسلیمان دارانی گوید ادنی
خذلانست و بزرگتر ... و در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی در غلاء اسعارست و اکبر خروج مهدی بشمشیر
و گفته اند خواری دنیا و بزرگ خواری عقبی یعنی افتادن در گناه و دوری و افتادن اند رجات قرب الله **بیت** دوری ما را
از وصال او عذاب اکبرست ؛ آتش سوز فراق از هر عذابی بدترست ؛ وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از
کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ با نشانهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند
در آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که ما از گناهکاران مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم بهلاک و عذاب وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق که دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قرآن فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن
موسی در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی
موسی را علیه السلام خواهی دید اینجا تاکید ضمان وعده را میگوید که شک مکن در ملاقات وی در روزی که آنحضرت را بمعراج بردند
موسی را در آسمان ششم دید هم بوقت عروج و هم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب منزل بر موسی هُدًى
لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که خلق را راه نمایند
باحکام توریة بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آنهنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد فهم یا بر ارتکاب طاعت یا از معاصی
وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی داده بودیم يُوقِنُونَ یقین داشتند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
آفریدگار تو هُوَ يَفْصِلُ او حکم کند بَيْنَهُمْ میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آن
چیزی که بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کرد محق را از مبطل و هر یکی را مناسب
او جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه ان عبرتها که بدیشان رسید كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ و میروند اهل مکه فِي مَسَاكِنِهِمْ
در مسکنهای ایشان و بران میگذرند در سفرهای خود إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در بیت اهلاک با قرون ماضیه لَآيَاتٍ
علامتها عبرتهاست مر عالم اینها را أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا نمی شنوند این سخنان را یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند

ثلثه

و نبینند اند **اَنَّا نَسُوقُ الْمَآءَ** انکه ما آب را میرانیم یعنی باران و سیل را بسبب میرانیم **اِلَى الْاَرْضِ الْجُرُزِ** بزمین خالی از گیاه و گفته اند اسم موضعی است در ولایت یمن آب جویها بدان نمی رسد حق سبحانه فرمود که ما آب بدان زمین خشک میرانیم **فَنُخْرِجُ بِهٖ** پس بیرون می اریم از ان آب **زَرْعًا** کشت زاری کفته اند مراد غلات و ثمار است **تَاْكُلُ مِنْهُ** میخورند از ان زرع **اَنْعَامُهُمْ** چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت **وَاَنْفُسُهُمْ** ؕ و میخورند ایشان دانه و میوه **اَفَلَا يُبْصِرُوْنَ** ؕ ایا نمی بینند اثر این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و بدانند که انکه قادر است بر انبات زروع از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد از موت **وَيَقُوْلُوْنَ** و میگویند کفار مکه **مَتٰى هٰذَا الْفَتْحُ** کی باشد این فتح که مؤمنان میگویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استهزا با اصحاب کفتند این فتحی که وعده داده اند که خواهد بود نشان دهید **اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ** اگر هستید راست گویان در وعده خود **قُلْ** بگو ای محمد **يَوْمَ الْفَتْحِ** روز فتح بدر یا فتح مکه **لَا يَنْفَعُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا** سود نخواهد داشت انهارا که کفر ورزیدند **اِيْمَانُهُمْ** کر ویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حالت قتل ایمان ایشان فایده ندارد زیرا که ایمان یاس بود **وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ** ؕ و نه ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب در توقف افتد **فَاَعْرِضْ** پس روی بگردان بطریق اهانت **عَنْهُمْ** از ایشان تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیة السیف **وَانْتَظِرْ** و منتظر باش نصرت الهی را **اِنَّهُمْ مُّنْتَظِرُوْنَ** ؕ بدرستی که ایشان نیز منتظرانند از انکه غلبه کنند بر تو حق سبحانه تعالی غالب کرد انرا انا نکه الحق یعلو و لا یعلی **نظم** منتظر باش ز الطاف الهی که شود علم دین تو همه روی زمین برافراخته زین حرب را ساختگی کن که بود هر روزی کار احباب تو از نصرت تو ساخته تر **سورة الاحزاب** **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ** در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در سرکشی نفاق یعنی وثاق ابن ابی نزول کردند روز دیگر با جمعی منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات و منات بان گذاری یکی بنا نا روز قیامت شفاعت هست ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن حضرت شاق آمد روح مبارک درهم کشید ابن ابی و ابن قشیر و جندب بن قیس کفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست فاروق رضی الله عنه از غایت صلابت اسلام و صلابت دین در باب ایشان قصد قتل کرد فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای عمر ایشان را بجان امان داده ام و نقض عهد روا نیست آیة آمد **يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ** ای پیغمبر **اتَّقِ اللّٰهَ** دایم و ثابت باش بر تقوی یا بپرهیز از خدای در نقض عهد **وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِيْنَ** و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه **وَالْمُنٰفِقِيْنَ** ؕ و منافقان را چون ابن ابی و معتب بن قشیر **اِنَّ اللّٰهَ كَانَ** بدرستی که خدای هست **عَلِيْمًا** دانا بنیات ایشان **حَكِيْمًا** ؕ حکم کننده برفای عهد **وَّاتَّبِعْ** و پیروی کن **مَا يُوْحٰٓى اِلَيْكَ** آنچیز را که وحی کرده میشود بتو **مِنْ رَّبِّكَ** ؕ از پروردگار تو چون نهی از طاعت ایشان **اِنَّ اللّٰهَ** بدرستی که خدای **كَانَ** هست **بِمَا تَعْمَلُوْنَ** بانچه میکنید **خَبِيْرًا** ۙ دانا **وَّتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ** ؕ و توکل کن بر خدای یعنی کار خود بوی گذار **وَكَفٰى بِاللّٰهِ** و بسنده است خدای **وَكِيْلًا**

کارساز و نیم کار او و نکهبان و کفایت کننده مهمات **نظم** چون ز ره لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت کند آورده اند که ابی معمر جمیل بن اسد فهری بسبب وفور حفظ بدرجه بود که از ان فهم میکرد زیاده از انکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند و قتی که از بدر کریختند یکه میرفت یکی نعلین در دست و یکی در پا ابو سفیان بدو رسید خبر قوم پرسید کفت بعضی مقتول شدند و برخی منهزم ابو سفیان کفت نعلین تو چه دارد که یکی در پاست و دیگری در دست ابو معمر در تکریست و بر ان حال اطلاع یافت کفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را در دروغ کوئی رسوا ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیة آمد که **مَا جَعَلَ اللّٰهُ** نیافرید خدای **لِرَجُلٍ** مر مردی را **مِّنْ قَلْبَيْنِ** دو دل **فِيْ جَوْفِهٖ** ۚ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتها است پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی است و در زاد آورده که منافقان میکفتند آن حضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه نیز فرمود که در روح میکویند حق تعالی هیچکس را دو دل نداده **وَمَا جَعَلَ** و نساخته است **اَزْوَاجَكُمُ** زنان شمارا **الّٰٓـىِٔيْ تُظٰهِرُوْنَ** انانرا که ظهار میکنید **مِنْهُنَّ** از ایشان **اُمَّهٰتِكُمْ** ۚ مادران شما یعنی زنی را که میکوید انت علی کظهر امی مادر نساخته است زیرا که اجتماع زوجیت و امومیت که یکی مقتضی مخدومیت و دیکری مستدعی خادمیت است در یک زن از قبیل محالات میتواند بود **وَمَا جَعَلَ** و نکردانید خدای **اَدْعِيَآءَكُمْ** پسرخواندکان شمارا **اَبْنَآءَكُمْ** ؕ پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلی و دعوت صورتی عارضی است پس باید یکی جمع نشوند عرب ظهار را طلاق بودی و پسرخوانده چون فرزند اصلی میراث میبرد حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون نمی باشد زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسرخواندکی در یک تن جمع نشود امومیت این که مظاهره را مطلقه و دعی را ابن خوانند **ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ** ؕ سخنی است که بزبان خویش میکوئید و حقیقتی ندارد **وَاللّٰهُ** و خدای **يَقُوْلُ** میکوید **الْحَقَّ** سخن راست را که مطابق واقع است **وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ** ؕ و او راه مینماید بطریق حق این آیة برای زید بن حارثه نازل شد که مردم او را زید بن محمد کفتندی و حال انکه او مملوک خدیجه بود رضی الله عنها خدیجه او را بآن حضرت بخشید و آن حضرت او را آزاد کرده چون فرزند ان پرورش میداد و مردم او را پسر آن حضرت میکفتند حق سبحانه فرمود که **اُدْعُوْهُمْ** بخوانید فرزندان و نسبت دهید **لِاٰبَآئِهِمْ** به پدران ایشان **هُوَ** این خواندن **اَقْسَطُ** راست ترست **عِنْدَ اللّٰهِ** ۚ نزدیک خدای در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنه منقول است که ما میکفتیم الا زید بن محمد تا این آیة آمد ما او را زید بن حارثه کفتیم **فَاِنْ لَّمْ تَعْلَمُوْٓا** پس اکر ندانید **اٰبَآءَهُمْ** پدران ایشان را که نسبت دهید بانها **فَاِخْوَانُكُمْ** پس ایشان برادران شمااند **فِي الدِّيْنِ** در دین اسلام پس بکوئید یا اخی **وَمَوَالِيْكُمْ** ؕ و دوستان شمااند در خطاب کوئید یا مولای **وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ** و نیست بر شما **جُنَاحٌ** کناهی **فِيْمَآ اَخْطَاْتُمْ بِهٖ** در انچه بخطا کردید بان چون کفتن زید بن محمد **وَلٰكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ** و لیکن کناهی است در انچه قصد کند **قُلُوْبُكُمْ** ؕ دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او **وَكَانَ اللّٰهُ** و هست خدای **غَفُوْرًا**

امر بنده را انکه عطا کند رَحِيمًا مهربان بر صاحب عهد چون توبه کند النَّبِيُّ أَوْلَىٰ پیغمبر سزاوارتر است بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان
مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارها چه چون هرچه فرماید عین صلاح باشد و محض فلاح است بخلاف نفس
که اوامر او سبب شقاوت و موجب عذابست پس باید که انحضرت دوستر باشد به بنده از نفس او و در حدیث صحیح آمده
که نگرود هیچ یک از شما و مؤمن نباشد تا نباشم من دوستتر بدو از پدر و فرزند و همه مردمان آورده اند که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بعزیمت غزوهٔ تبوک عزیمت فرمود همه را بخروج امر کرد بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم
آیه آمد که اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند و شناسند و در
عین المعانی آورده که محبت او سزاوارتر است از محبت خود باد بکران. نظم اما نزا در دو عالم او بست دوست دوستی
باد بکی بر بوی او ست اصل داری ضیع کوهر کن مباش تن بان و جان بکبرای خواجه تاش وَأَزْوَاجُهُ و زنان او
أُمَّهَاتُهُمْ مادران مؤمنان اند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه زن به ایشان روا نبوده و نسبت و ارثت نداشته
اند و در مصحف ابی و قرائة ابن مسعود چنین بوده که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت کامل است
و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق تعالی ناسخ آن حکم را بفرمود که وَأُولُو الْأَرْحَامِ و
خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ بعضی از ایشان سزاوارترند ببعضی در توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در حکم
فرستاده از قرآن یعنی آیهٔ مواریث و حکم کرد که اولوا الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان یعنی انصار وَالْمُهَاجِرِينَ
و از مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را با یکدیگر برادری داد إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید در نیکی خود إِلَىٰ
أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود مَعْرُوفًا نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید كَانَ هست ذَٰلِكَ آنچه
ذکر کرده شد از اولویت بعض و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ در قرآن یا لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده
و ثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن آنکه فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را بر آنکه خدا را
پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا هر یک بشارت دهند بهر پیغمبری
که بعد از وی خواهد آمد و این میثاق از پیغمبران در یوم الست گرفتند وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که حبیبی محمدی
وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و تخصیص این پیغمبران برای آنست که اولوا العزم بودند و تقدیم پیغمبر ما
بر ایشان جهت تعظیم است وَأَخَذْنَا و گرفتیم مِنْهُمْ از پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم مؤکد بسوگند لِيَسْأَلَ
الصَّادِقِينَ تا سوال کند خدای راستگویان یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته اند
یا از تصدیق قوم مر ایشان را وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را عَذَابًا أَلِيمًا
عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت
خدا را که انعام فرمود بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ چون آمد بشما جُنُودٌ لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه

ویهود

و یهود قریب ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا بادی مراد باد صباست وَجُنُودًا
لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ با آنچه شما میکنید بَصِيرًا بینا
درین آیه بیان غزوهٔ احزابست و خلاصهٔ قصه اجمالاً چنان بود که بعد از اجلاء بنی النضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند
ابو سفیان و اتباع او بر مقاتلهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عهد بستند و از قریش و احابیش ده هزار کس جمع
کرده عازم مدینه شدند چون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسید با سه هزار کس از مدینه بیرون آمد
و معسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربه اعادی که بیرون بیایند و یا
بسلاح آراسته بودند سلمان از وضع خندق که در بلاد عجم می باشد شمه بعرض رسانید و رأی حضرت از آن شریف
قبول ارزانی داشته زمین بر صحابه قسمت کرده و بحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نمود حضرت نیز
بخود مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک می شد و یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش عیش الاخرة
فاغفر للانصار والمهاجرة بر زبان معجز نشان میراند در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و میتین
برو کار نمیکرد آنحضرت را خبر کردند و بر سر سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بران سنگ زد دو دانگ از آن
بشکست و نوری مانند برق از وجست و در آن روشنی نظر انور سید انام علیه الصلوة والسلام بر قصرهای شام افتاد گفت
الله اکبر مفاتیح شام بمن داده اند و نوبت دوم که ضرب بدان صخره زدند دو دانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشت این
آنحضرت در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند نوبت سیم تمام سنگ را در هم شکست و نوری که از آن
درخشان شد کوشکهای کسری بر آن حضرت عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بمن دادند این خبر رسید
و منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و فتح فارس و شام و یمن وعده
میکند القصه بعد از شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عیینه بن
حصین با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زبر وادی که جهت مشرق مدینه است درآمدند و ابو سفیان با جیش
قریش و کنانه از پایان وادی که طرف مغرب است ظاهر شدند و یهود بنی قریظه که با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
عهد بسته بودند با خواجه حیی بن اخطب عهد شکسته شدند و از کار کناره کشیدند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان
دل ضعفاء اهل اسلام از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود إِذْ جَاءُوكُمْ یاد کنید آنکه آمدند بشما لشکرها
مِنْ فَوْقِكُمْ از زبر شما یعنی از اعلا وادی وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ
و چون بشکست دیدها در احداق و خیره شد از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش
از شدت رعب منتفخ میگردد و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسد وَتَظُنُّونَ و گمان بردید بِاللَّهِ الظُّنُونَا بخدای
انواع گمانها مخلصان را ظن آنکه حق سبحانه دین خود را غالب کند و مؤمنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه

لشکر اسلام تا عرب احزاب بیاورده مستاصل کردند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا آزموده شدند مؤمنان و ثابت قدمان از
اهل تزلزل ممتاز کشتند وَزُلْزِلُوا وجنبانیده شدند زِلْزَالًا شَدِيدًا جنبانیدنی سخت یعنی آنجای برهنند بمثابه بدون
عنم بسترابن السفر بیمزدند و ناشکیبایان اوراق القرار عما لایطاق تکرار بیغیمودند بیت آرام زدل بشد دل از جا
هوش از سر رفت و قوت از پای وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و یاد کن آنرا که کفتند منافقان چون ابن قشیر وَالَّذِينَ و آنانکه
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وعده نداد ما را خدای وَرَسُولُهُ
و پیغمبر فرستاده او در فتح شام و یمن إِلَّا غُرُورًا مکر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد وَإِذْ قَالَتْ وانرا
نیز یاد کنید که کفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ کروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل
یثرب یثرب زمین است که مدینه طیبه طاهره در ناحیتی از و واقع شده و منقی است که مدینه را یثرب کویند النصر
ابن منافقان مردم مدینه را کفتند لَا مُقَامَ لَكُمْ جای بودن نیست شما را در لشکر کاه محمد یا استادن اینجا چه وجه
دارد فَارْجِعُوا ~~پس بازکردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا انکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد~~
پس بازکردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد پس بازکردید رجعت
کنید بدین پدران و اورا بدست دشمن باز دهید وَيَسْتَأْذِنُ و دستوری رجوع میطلبند فَرِيقٌ کروهی مِنْهُمُ
النَّبِيَّ از ایشان پیغمبر را یعنی بنی حارثه و بنو سلمه یَقُولُونَ میکویند إِنَّ بُيُوتَنَا بدرستی که خانهای
ما در مدینه عَوْرَةٌ خالی است و استحکامی ندارد وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست
بلکه استحکام تام دارد إِنْ يُرِيدُونَ نمیخواهند بدین رفتن إِلَّا فِرَارًا مکر کریختن از جنک وَلَوْ دُخِلَتْ واکر در آمده
شود مدینه یعنی لشکر کفار در آیند و کرد اکرد ایشان فرو کیرند عَلَيْهِمْ بر منافقان و هجوم کنند مِنْ أَقْطَارِهَا
از جوانب آن یعنی بیکبار در مدینه در آیند و کرد اکرد ایشان فرو کیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ ~~پس خواسته شوند فتنه~~
یعنی ایشان را دعوت کنند بمقاتله که مسلمانان پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا بمقاتله
مسلمانان لَآتَوْهَا هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را وَمَا تَلَبَّثُوا و درنگ نکنند بِهَا با جابت
فتنه إِلَّا يَسِيرًا مکر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند
بنو حارثه و بنو سلمه که از روی انابت عَاهَدُوا اللَّهَ عهد کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی در روز احد
عهد کرده بودند که هرکز لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشت باز نکردانند در کارزارها وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ و هست عهد خدای
مَسْئُولًا طلبیده شده یعنی سؤال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قُلْ بکوای محمد
که هیچ وجه لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود نمیدارد شما را کریختن إِنْ فَرَرْتُمْ اکر بکریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرک أَوِ الْقَتْلِ
یا از کشتن چه لابدست هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ کردد وَإِذًا و آنهنکام که بکریزید

یعنی اکر مثلا فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لَا تُمَتَّعُونَ برخورده نخواهید شد إِلَّا قَلِيلًا مکر زمانی اندک چه آخر
شربت فنا نوشیدنی است و خرقه فوات پوشیدنی نظم که می بینه تمام اندرین سرای کون و فساد که بازیرون بسوی عدم
نمی آید قُلْ بکو مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ کیست که نکاه دارد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ أَرَادَ اکر خواهد
خدای بِكُمْ سُوءًا بشما بدی و هزیمتی أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما نعمتی و نصرت آن کیست که منع کند آنرا وَلَا
يَجِدُونَ لَهُمْ و نمی یابند مردمان برای خویش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی که نفع رساند وَلَا نَصِيرًا
و نه یاری که ضرر باز دارد در زاد المسیر آورده که مردی از لشکر کاه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمدینه رفت
برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و بنبیذ و نقل پیش خود نهاده کفت ای برادر تو اینجا در طرب که رای و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بنیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو بیا و بنشین و ترا و اصحاب ترا بلا فرو کرفته و محمد هرکز از این
ورطه نجات نیابد و نجات نیابد آن مرد باز کشت و کفت بروم و آنحضرت را از مقالات تو اخبار کنم چون بنزدیک حضرت رسید جبرئیل
علیه السلام پیش وی رسیده بود که این آیه آورده بود که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستی که میداند خدای الْمُعَوِّقِينَ بازدارندکان را از
نصرت رسول مِنْكُمْ از کروه شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ و کویندکان مر برادران خود را که هَلُمَّ إِلَيْنَا بیائید بسوی ما
کفته اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند یا ابو سفیان یا یهود منافقان را میکفتند خود را در معرض هلاک میکنید و از یاری
محمد بکذرید منافقان سخن یهود را بقبول تلقی کردند و از جنک پهلو تهی کردند چنانچه میفرماید وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی آیند
منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی یا کارزار که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ و چون بیاید ترس
دشمن رَأَيْتَهُمْ ببینی ایشان را که از غایت بد دلی يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مینکرند بسوی تو تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ میکردد
چشمهای ایشان در حدقه ایشان چپ و راست كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده یا
بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرک فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود ترس ناکی سَلَقُوكُمْ برنجانند شما را
و سخنهای سخت کویند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز زبان کند أَشِحَّةً در حالتی که بخیلند عَلَى الْخَيْرِ بر غنیمت
یعنی بوقت غنایم مجادله و مناقشه کنند أُولَئِكَ آن کروه لَمْ يُؤْمِنُوا نکرویده اند فَأَحْبَطَ اللَّهُ پس باطل کرد انده
است خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای بطلان عمل
ایشان را وَكَانَ ذَلِكَ و هست آن اظهار عَلَى اللَّهِ بر خدای يَسِيرًا آسان يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ این کروه پندارند
احزاب یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوا باز نکشته اند یعنی ترس و بددلی منافقان بمثابه ایست که با وجود
مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز میپندارند که کرد اکرد مدینه فرو کرفته اند و بجنک استاده اند وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ
واکر بیایند این لشکر نوبتی دیکر يَوَدُّوا دوست میدارند منافقان لَوْ أَنَّهُمْ و تمنا میکنند آنکه ایشان بَادُونَ
صحرانشینانند باشند فِي الْأَعْرَابِ در میان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی میخواهند که در مدینه باشند بلکه در بادیه

تلک الابیات ... قد ... بعض ... باشند ...

ساکن باشند و شوند بَادُونَ میرسند آیند. و روند و یَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ از خبرهای شما و دشمنان واجنه کذشته باشد یا شما و ایشان وَلَوْ كَانُوا واکر باشند فِيكُمْ در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد مَا قَاتَلُوا کار زار نکنند
إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را ای ترسندکان و بد دلان فِي رَسُولِ اللَّهِ در افعال پیغمبر
خدای أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید و چنانچه او در حرب ثبات داده و برنشد اند و محنت
صبر کنید شما نیز صبر کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکوست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر انکسی را که هست که امید میدارد ثواب
خدای یا لقای او را وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و نعیم روز پسین را وَذَكَرَ اللَّهَ و مر انکس را که یاد کرد خدا را كَثِيرًا بسیاری
بدل و زبان در صحیح آورده که سید عالم صلی الله علیه و سلم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع
ایشان کار بر شما سخت کردد و عاقبت شما را نصرت بود بدیشان وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ و آنهنگام که بدیدند مؤمنان الْأَحْزَابَ
لشکرها را و در خندق که در برابر لشکر اسلام صف برکشیده قَالُوا کفتند هَذَا اینست مَا وَعَدَنَا اللَّهُ آنچه وعده
داده بود خدای ما را که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم وَرَسُولُهُ و آنچه فرموده بود رسول
او کر سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ و راست کفت خدای و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود دیدن
احزاب مؤمنان را إِلَّا إِيمَانًا مکر باور داشتن مواعید الهی را وَتَسْلِيمًا و کردن نهادن اوامر حضرت رسالت
پناهی را که سعادت دو سرای در آن تسلیم مندرج است بیت هر که دارد چونه قلم سر بر خط احکام او میرسید تخت ظفر
شرف بنام او آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب بن عثمان و طلحه و انس و مثل ایشان که چون در
حرب کاهی ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باشند ثبات قدم ورزند و مکر به مقاتله برنبندند و تا فرصت شهادت
نخشند از ام نکیرند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از کروهیدکان رِجَالٌ صَدَقُوا مردی اند که راست کرده اند
مَا عَاهَدُوا اللَّهَ آنچیز را که عهد بسته اند با خدای عَلَيْهِ که ثابت برقتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فَمِنْهُمْ
مَنْ قَضَى پس از ایشان کس هست که بکذارد یعنی وفا کرد نَحْبَهُ یعنی نذر خود و کارزار نموده تا شهید شد چون
حمزه و مصعب و انس وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ و از ایشان کس هست که انتظار میبرد چون عثمان و طلحه وَمَا بَدَّلُوا و تغییر ندادند
عهد را تَبْدِيلًا تغییر دادنی و سخن خود را بدل ناساختند لِيَجْزِيَ اللَّهُ تا جزا دهد خدای الصَّادِقِينَ راست کویان
یعنی وفا کنندکان را بِصِدْقِهِمْ یعنی بوفای ایشان وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ و عذاب کند منافقان را إِنْ شَاءَ اکر خواهد که
بر نفاق بمیرند أَوْ يَتُوبَ یا بازکردد بتوفیق توبه عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی
که خدای هست غَفُورًا آمرزنده آنرا که توبه کند رَحِيمًا مهربان مر کسی را که بر توبه میرد در اخبار آمده که احزاب
بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بکنار خندق آمدند و از جانبین جنگ تیر و سنگ
شدی و شبها عزم شبخون کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع ان اشتغال

فرمودی روزی عمرو بن عبدود که شجاع عرب بود او را با هزار مرد مقابل کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار
خندق را کذشته پیش آمدند و مبارز طلبیدند و عمرو بدست مرتضی علی کشته شد و نوفل مسلمانان سنکسار میکردند علی رضی الله
عنه میان ش بدو نیم زد دل کافران بشکست و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد دعا
بر احزاب کرد روز چهارشنبه میان نماز پیشین و دیکر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمدد کاری فرستاد نظم
باد صبا بیست میان نصرت نیاز دیدی چراغ را که کند باد باو ریب صبا لرزه در آن لشکر فکند و اشتهای ایشان را کشت
کرفت و ملائکه فرود آمد و طنابهای خیمه ایشان می بریدند ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند و بی زحمت قتال
بمنابح بخت واقبال ابواب فتح و نصرت کشاده کشت نظم بی در به سر پنجه و آمد و شد شمشیر از فتح که مفتاح امان بود برآمد
وَرَدَّ اللَّهُ و باز کردانید خدای از مدینه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان
یعنی خشمناک برفتند لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا نیافتند غنیمتی و ظفری وَكَفَى اللَّهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ مؤمنان را
جنک کردن بسبب باد صبا و ملائکه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای قَوِيًّا توانا بر احداث هرچه خواهد عَزِيزًا غالب
است بر همه اشیا بعد از فراغ کار احزاب حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته بمدد کاری احزاب آمده بودند لشکر
اسلام ایشان را بیست و پنج روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنک شد و بحکم سعد معاذ رضی الله عنه فرود آمدند و سعد حکم
فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده کیرند و اموال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم فرمود که ای سعد معاذ حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان چنین حکم کرده بود حق سبحانه ازین
واقعه خبر میدهد که وَأَنْزَلَ الَّذِينَ و فرود آورد خدای آنان را که ظَاهَرُوهُمْ یاری دادند احزاب را و هم پشت
ایشان کشتند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریه یعنی یهود قریظه را فرود آورد مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان
وَقَذَفَ و افکند فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس بیم و لشکر اسلام فَرِيقًا تَقْتُلُونَ کروهی را میکشتند
تا بعضد یا هفتصد تن بکشتند وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا و برده و اسیر میکردید کروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان وَأَوْرَثَكُمْ
و میراث داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق وَدِيَارَهُمْ و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع
وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و شما داد زمینی را که نرفته اید در آن با مالک
آن نبوده اند مراد خیبر است یا ملک فارس و کفته اند هر زمینی که بحوزه اسلام در اید تا قیامت در ین داخل است وَ
كَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بر طلبهای
سید عباد نظم لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است لاجرم هر نفس اقلیم دکر میکیرد ارباب سیر آورده اند که در سال
تاسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه و سلم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوکند خورد که یکماه با ایشان مخالطت نکند
و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیادت از معهود مطلبید ند چون بردیمانی و دق مصری و امثال آن و چیزها طمع

میکردند که در زخرف الحرث بنو دو اسباب دیکر در کتب سیر مذکور است و بر هر تقدیر برملول کشته از ایشان اعتزال نمود بعلیه

در مسجد که خزانه وی بود ترتیب فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان تمام شده بود جبرئیل علیه السلام ایة تخییر فرود

اورد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بکوی زنان خود را ان کنتن تردن اکر هستید شما که میخواهید الحیوة الدنیا

زندکانی دنیا یعنی تنعم در آن و زینتها و آرایش آن از جنس ثیاب فاخره و پیرایهای تکلف فتعالین امتعکن پس بیائید که بدهم

شما را متعه طلاق چنانچه مطلقه را دهند سری المهر و اسرحکن و رها کنم شما را سراحا جمیلا رها کردنی نیکو بی غیبت

ندادن وی کراهت و ان کنتن تردن الله و اکر هستید که میخواهید ثواب خدا را و رسوله و خشنودی رسول او را و

الدار الاخرة و نعیم سرای دیکر را فان الله پس بدرستی که خدای اعد اماده کرده است للمحسنات منکن مر زنان

نیکوکار را منکن از شما یعنی انها که اختیار شق ثانی کنند اجرا عظیما مزدی بزرک که زخارف دنیا در جنب ان محقر

و مختصر باشد اورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدای و رسول را اختیار فرمود عایشه بود یا نساء النبی ای

زنان پیغمبر من یات منکن هرکه بیاید از شما بفاحشة بکار ناپسندیده مبینة پیدا کرده و روشن شده و حفص و بکر

یا خواند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول است صلی الله علیه وسلم یضاعف لها العذاب دو تو کرده شود مر ورا عذاب

ضعفین دو برابر انکه زنی دیکر را باشد چه کناه ایشان زشت ترست و کان ذلک و هست این تضعیف عذاب

علی الله یسیرا بر خدای اسان الجــــــــــزو التاسع والعشرون من اجزاء الثلثین و هر که مداومت

کند بر طاعت منکن از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برد لله و رسوله مر خدای و رسول او را و تعمل صالحا و بکند

کاری شایسته و پسندیده نؤتها بدهیم او را اجرها مزد او مرتین دو برابر یکبار برای طاعت خدای و

یکبار برای خشنودی پیغمبر و اعتدنا لها و اماده ساختیم برای ان زن رزقا کریما روزی نیکو در بهشت زیاده بر مزد

او یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن نیستید شما کاحد من النساء مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیار

است بر سائر نسوان ان اتقیتن اکر میترسید از خدای و فرمان میبرید فلا تخضعن پس نرمی و فروتنی

مکنید بالقول در سخن کفتن چون بکسی سخن کوئید فیطمع الذی انکه طمع کند در شما انکسی که فی قلبه مرض در دل

او بیماری است یعنی نفاق یا دوستی فجور و قلن و بکوئید قولا معروفا سخنی نیکو و پسندیده و دور از ریبت و قرن

و آرام کیرید فی بیوتکن در خانهای خویش و لا تبرجن و اظهار پیرایها مکنید تبرج الجاهلیة الاولی چون اظهار زنان

در ایام جاهلیت نخستین که ان جاهلیت جهلا کویند و ان از زمان ادریس بوده تا وقت نوح و اصح آنست که جاهلیت

اولی در زمان ابراهیم بوده که زنان لباسهای مروارید بافته پوشیده خود را بر مردان عرض کردندی و جاهلیت

اخری میان عیسی و محمد است و بعضی معنی آیة برین وجه کفته اند که عزلت در زینت چون جلوه دادن اهل جاهلیت

اول او اقمن الصلوة و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است و اتین الزکوة و بدهید زکوة را که اشرف

عبادات

عبادات است مالیه است و اطعن الله و فرمان برید خدا را در همه اوامر و نواهی و رسوله و پیغمبر او را در سنن انما یرید الله لیذهب

نیست که خواهد خدای لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما کناه را اهل البیت ای اهل بیت پیغمبر و یطهرکم و پاک کرداند

شما را از معاصی تطهیرا پاک کردنی صاحب کشاف آورده که این آیة دلیل است بر انکه ازواج نبی اهل بیت و یندی در وسیط

از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج و یندیدلیل خطاب کذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم جهت تغلیب است

چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر اولاد و ازواج را و در حقائق از امام

ابو منصور ماتریدی حمیت نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تشبیه دلالت بر ان دارد که اهل بیت ازواج باشد

اما از عائشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان

الله علیهم اجمعین و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانه من بر کلیمی که

بر فراش وی افکنده بود در نشسته بود فاطمه رضی الله عنها در آمد و جهت پدر شعیر ساب باکوشت پخته اورده و حضرت

فرمود که ای فاطمه علی و حسن و حسین را بخوان تا برین خوان با ما هم کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه

وسلم فضله آن کلیم بر ایشان پوشید و کفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه کردان این آیة

نازل شد و من سر خود در زیر کلیم کردم که یا رسول الله من از اهل بیت توام فرمود که انت علی خیر و ازین جهت که ال عبا

بیج تن اطلاق میکنند آل العباء رسول الله و ابنته والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا و در تیسیر و بعضی دیکر از تفاسیر نقل میکند

از انس بن مالک که پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه چون وقت نماز بامداد بدر خانه فاطمه رضی الله عنها بکذشتی کفتی الصلوة

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اذکرن و یاد کنید ای زنان پیغمبر ما یتلی انچه خوانده

میشود بر شما فی بیوتکن در خانهای شما من آیات الله از ایات کلام خدای والحکمة و از سخنان که محض حکمت این

آیة حث میکند بر حفظ قران و حدیث ان الله کان بدرستی که خدای هست لطیفا نیکوکار بشما خبیرا دانا باقوال و

افعال شما بعد از نزول آیة در بیان ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان کفتند یا رب برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این

ایة فرستاد که ان المسلمین بدرستی که خدای هست ... نیکوکار بشما مردان که ستادند حکم خدا را و المسلمات و زنان

فرمان برنده و المؤمنین والمؤمنات و باور دارندکان از رجال و نساء والقانتین والقانتات و ثبات کنندکان بر فرمان ان

مردان و زنان والصادقین والصادقات و راست کویان در قول و عمل از ذکور و اناث والصابرین والصابرات و صبر کنندکان

بر طاعتها یا از معصیتها از مرد و زن والخاشعین والخاشعات و تواضع کنندکان از مردان و زنان والمتصدقین والمتصدقات

و صدقه دهندکان از مرد و طائفه والصائمین والصائمات و روزه داران برای خدا فرضا یا نفلا از رجال و نساء والحافظین

فروجهم والحافظات مردان و زنان [illegible] اماده کرده است خدای لهم مر ایشان را

اندکوران و اناث مغفرة امرزش کناهان و اجرا عظیما و مزدی بزرک بر طاعات ایشان اورده اند که حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را بجهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود و زینب بکمان آنکه برای خود میخواهد
این خطبه را قبول فرمود و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمالی زیاده داشت و دختر عمهٔ پیغمبر بود گفت من نخواهم از آزاد کرده
شده ام و برادرش عبد الله نیز در شان ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیه فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ نرسد و نشاید
هیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله بن جحش را وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زنی ایمان آورنده را یعنی زینب را إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم
کرد خدای و رسول او أَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب بزید أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد ایشان را اختیاری یعنی برگزیدن
مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چنین نبایست بلکه واجب بود بریشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدا و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه
شود ضَلَالًا مُبِينًا گمراهی هویدا اگر خلاف آن روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول آیه زینب و برادر راضی شدند
و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهرات تو باشد پس میان
زید و زینب ناسازکاری پدید آمد که بنا به زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مانع وی
شد کما قال الله تعالی وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آنکس را که انعام کرده است خدای عَلَيْهِ بروی باسلام
و بتوفیق خدمت و متابعت وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام کردهٔ بپروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی گفتی زید را که
مستغرق دریا نعمت خدا و رسول است که أَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاه دار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ
اللَّهَ و بترس از خدای در کار او و از روی ضرار طلاقش مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود
مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچه خدا پیدا کنندهٔ آنست یعنی آنکه زینب داخل ازواج طیبات خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ و میترسی
از سرزنش مردم که گویند زن پسر را بخواست وَاللَّهُ و خدای أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ سزاوارتر است که از وی ترسی در آنچه
باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ترسکارترین خلق بوده زیراکه نظم خوف و خشیت
نتیجهٔ علم است هر کرا علم بیش خشیت بیش هر که را خوف شد رفیق رهش باشد از جملهٔ روان ذریش او ورده اند که
زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضای عدت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم او را فرستاد تا خواستگاری کند
زینب را برای وی زید بیامد و قصه بعرض زینب رسانید زینب از غایت شادی سجدهٔ شکر ادا کرد و گویند دو رکعت
نماز گذارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند اگر من شایسته اویم مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شده آیه
آمد که فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ انصرام که برسد زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا حاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد زید
طلاق زینب بود چون مراد خود از مفارقت یعنی طلاقش داد و عدت برآمد زَوَّجْنَاكَهَا ما او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ
تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مؤمنان تنگی یا اثمی و وبالی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسرخواندگان
خود را إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری

کہ

که خدای خواهد مَفْعُولًا البته کردنی چنانچه نکاح زینب رضی الله عنها سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیه بخانه زینب
آمد بی دستوری زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و گواه حضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان
فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر و شرط تزویج شما اولیاء شما بوده اند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر مِنْ
حَرَجٍ هیچ تنگی و وبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ در آنچه تقدیر کرده است خدای لَهُ برای او و این صورت مخصوص او نیست
بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنکسانی که گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از عهد مراد انبیاء دیگر
که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرد از بهر ایشان وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست حکم خدای قَدَرًا مَقْدُورًا حکمی کذارده
شد پس صفت آنان میکند که گذشته اند از پیغمبران و میگوید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانکه بودند که میرسانید ند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای
خدای را بامتان خود وَيَخْشَوْنَهُ و میترسیدند از وی وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمیترسیدند از هیچکس إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای وَكَفَى
بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا کافی ترسندگان با ایشان کننده بندگان و چون شما رسولیت او نیست باید که ترس
نیز از وی باشد بعد از واقعه زینب زبان طعن نبی دنیان دراز شد که این مرد ما را میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و
خود میخواهد و زن پدر را با آنکه پسرخوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیه فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد
أَبَا أَحَدٍ پدر هیچکس مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما و اگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده و اما ایشان ببلوغ رجال نرسیده
پس او را فی الحقیقة پسر صلبی نیست که میان وی و او حرمت مصاهرت باشد وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ و لیکن او فرستادهٔ خدا
وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبران را بدو ختم کرده و خاتم یعنی آخر ایشان است یعنی
او بعد از انبیا بیرون آمده چنانچه اول ایشان بوده بطهور وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بر همه چیز
دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود و در عیون الاجوبة آورده که صحت هر کتابی بمهر است حق سبحانه
پیغمبر را مهر گفت تا بداند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
و ترتیب دیگر آنکه کتاب بمهر است شرف جمله انبیا نیز بدان حضرت است و شاهد هر کتاب مهر او است پس شاهد
در محکمهٔ قیامت او خواهد بود و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را مهر کردند کتاب در باقی شد چون نبوت بدان
حضرت ختم یافت در نبوت بسته گشت و دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود تحیت ایشان نیز اختصاص
یافته وفی المثنوی المعنوی نظم بهر این خاتم شدست او که بجود مثل او نبود و نخواهد بود چونکه در صنعت برد استاد
دست نی تو گوئی ختم صنعت بر تو است یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدا را
ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و تمجید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح
گوئید او را یا نماز گذارید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است از نجی ادا سلمی
رحمه الله فرموده مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر یدل بود بزبان ممکن نیست و در لطائف تشریح آورده

خصهما بالذكر لان ملائكة الليل وملائكة النهار مجتمعة فيهما وهو يدل على فضلهما على سائر الاوقات كافة

امر ذکر بکثیر اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرراتست که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوان
است و دوستی نکه از ذکر زبان او از ذکر دوست یاد او از فکر او خالی ماند **نظم** در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی در
هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل **هو الذی یصلی** اوست خداوندی که درود میدهد و رحمت میکند **علیکم** بر شما **و ملائکته**
و فرشتگان او درود میدهند یعنی امرزش میطلبند گناهان شما را **لیخرجکم** تا بیرون آرد خدا و ملائکه برای اثبات
تا بیرون آرد شما را **من الظلمات** از تاریکیهای کفر **الی النور** بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است بر
هدایت چه درود صلوات خدا و ملائکه بر ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بنور
طاعت یا از شک بیقین یا از بیرون تدبیر بشهود تقدیر و در بحر الحقائق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت
و کان و هست خدای **بالمؤمنین رحیما** بگروندگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بامرزش ایشان
میفرماید **تحیتهم** تحیت مؤمنان از خدای **یوم یلقونه** روزی که ببینند او را **سلام** سلامی است که تحیت
باشد بسلامت از همه آفات و مخافات و گفته اند ملک الموت گناهان ایشان بستاند و گویند روزی که ببینند عزرائیل
را بر ایشان سلام کند **و اعد** و اماده کرده است خدای **لهم** برای مؤمنان با وجود تحیت برایشان **اجرا کریما** مزدی
بزرگوار که بهشت و نعیم اوست **یا ایها النبی** ای پیغمبر به کرامت انت **انا ارسلناک** بدرستی که ما فرستادیم ترا **شاهدا**
گواه بر تصدیق و تکذیب است **و مبشرا** و مژده دهنده بجنت ما **و نذیرا** و بیم کننده از عقوبت ما **و داعیا** و
خواننده **الی الله** بپرستش خدای و اقرار بوحدانیت او **باذنه** بفرمان او یا بتوفیق و تسهیل **و سراجا منیرا** و چراغی
روشن یا خدای ترا سراج منیر که قرآنست یعنی تالی آن در ایات با هدایات او و زده اند که حق سبحانه پیغمبر ما را چراغ خوانده زیرا که
ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت نیز ظلمت کفران عرصه جهان نابود ساخت **بیت** چراغ روشن از
نور خدایی جهان را داده از ظلمت رهائی دیگر هر چه در خانه کم شود بنور چراغ باز توان یافت و حقائق که بر مردم پوشیده
بود بنور رای آن چراغ روشن بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت **نظم** از نور جمال بقا انت اشتائی انت و نور چشم
جهان افروز شنائیست در کنج متاع کشاده و هم صاحب دلان مایه داده دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و راحت و
دزد را واسطه خجلت و عقوبت آنحضرت نیز دوستان را وسیله سلامت و منکران را موجب حسرت و ندامت و تنزیل شی
تاکید است یعنی تو چراغ نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشد و گاهی افسرده و نور او تا ابد روز
چراغها پایدار منطفی نشوند و هیچکس نتواند ساخت یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره و دیگر
چراغها بیشتر نور دهند نه بیرون ظلمت دنیا را بنور طاعت روشن ساخته و ظلمت قیامت را نیز به برق
شفاعت روشن خواهی ساخت **نظم** شدند بی رخش چراغ افروز شب ما گشت ز افتاب روز باز فرد اچراغ
افروز که از آن جیم عاصیان سوزد و در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خوانده و جعلنا سراجا وهاجا

و پیغمبر

و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ دین چراغ منازل فلکیات و این
چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل مطلع آن چراغ از خواب بیدار شود و بطلوع این چراغ از خواب
عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آمده است **نظم** از ظلمات عدم راه که بردی برون گر نشدی نور تو شمع روان همه
و اشارت بهمین معنی فرموده است **نظم** نه ظلم عدم بی ابدی و پیش نه آدم چراغ بودی بی دست هم آن نور
خشتیت **و بشر المؤمنین** و مژده ده مؤمنان را **بان لهم** بانکه مر ایشان راست **من الله** از نزدیک خدای **فضلا کبیرا**
بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که برترین عطایا و شریفترین جزائی است **و لا تطع الکافرین و المنافقین** و فرمان
مبر ناگرویدگان و منافقان را یعنی بر نا فرمانی ایشان ثابت باش **و دع** و بگذار و دست بدار **اذاهم** که فانت
رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من تو را بسنده کفایت کنم **و توکل علی الله** و توکل کن بر خدای در دفع
ایشان **و کفی بالله** و بسنده است خدای **وکیلا** کار سازی همه بر دار یا نگاهبانی با ضمانت وعده نصرت و غالبیت
تو **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که گرویده اید **اذا نکحتم المؤمنات** چون بخواهید زنان گرویده را **ثم طلقتموهن**
پس رها کنید ایشان را **من قبل ان تمسوهن** پیش از آنکه مس کنید بشافعی میفرماید که مس کنایت از مباشرت است و نزد ابی
خلوت صحیح حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه **فما لکم** پس نیست شما را
علیهن بر زن مطلقات **من عدة تعتدونها** هیچ عدت که شمار کنید ایام آن را **تستوفونها** بیست برخوردار سازید
ایشان را بچیزی که نفقه کرده اید مر ایشان را یعنی نصف مهر تمام است و متعه نزد ابو حنیفه و نزد بعضی واجب است و
اگر مهر مسمی ندارد متعه واجب است بقدر حال و بیان **و سرحوهن** و بگذارید ایشان را **سراحا جمیلا** بگذاشتنی نیکو یعنی
از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان و ضرری بایشان مرسانید **یا ایها النبی** ای پیغمبر **انا احللنا** بدرستی
که ما حلال کرده ایم **لک** برای تو **ازواجک** زنان ترا **اللاتی آتیت** آنها که دادی **اجورهن** مهرهای ایشان را
تقیید احلال باعطا بجهت ایثار بطریق افضل است نه برای توقف حل بر آن **و ما ملکت یمینک** و حلال ساخته ایم بر تو آنچه
مالک شده است دست تو یعنی مملوکات **مما افاء الله** از آنچه باز گردانیده خدای **علیک** بر تو از غنائم مشرکان چون
صفیه و ریحانه و امثال ایشان **و بنات عمک** و دختران اعمام ترا **و بنات عماتک** و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب
و بنات خالک و دختران خال تو **و بنات خالاتک** و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره **اللاتی هاجرن** آن
زنانی که از مذکورات هجرت کرده اند **معک** با تو و محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت باشد خاصه
و قول ام هانی رضی الله عنها که برادر رسول خدای خطبه کرد و من بروی ابا کردم بر وجه تعلم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید
این قول است **و امراة مؤمنة** و زنی مؤمنه **ان وهبت** اگر ببخشد **نفسها للنبی** نفس خود پیغمبر را **ان اراد النبی**
اگر خواهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم **ان یستنکحها** آنکه در نکاح آرد او را **خالصة** خالص کرده شده احلال او خالص شده

هبة خالصة و قیل ارادة مؤمنة خالصة و هکذا کان للنبی علیه السلام خاصة من غیر عوض دون المؤمنین

لك مرجاة من دون المؤمنين ؕ يعني مؤمنان يعني از مخصوصات آنحضرت است كه زني را بمجرد هبه بي مهر نكاح تواند كرد و ابو حنيفه
فرموده كه بلفظ هبه نكاح منعقد ميشود اما مهر مثل لازم است و در اتفاق اين صورت اختلاف كرده اند و اشهر آنست كه هبه واقع
نشده ان زينب بنت خزيمه كه ام المساكين كويند يا خوله بنت حكيم يا ميمونه بنت الحارث يا ام شريك بنت جابر و در بيان
كبير گفته كه ام سهل انصاري اسد و اكر واهبه زينب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سيم از هجرت و هشت ماه
در خدمت بوده و در ربيع الآخر در سال چهارم وفات يافته اما خدا اعلم بصحيحه ان ام شريك واقع شده و دولت عقل دو
ساخته قد علمنا بدرستي كه ما دانسته ايم كه ما فرضنا عليهم آنچه فرض كرده ايم از شرائط عقد في ازواجهم در نكاح
زنان ايشان يعني مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تن و بچ چهار نفر و ما ملكت ايمانهم ؕ و در داشتن ملك كانت
ايشان يعني توسعه اند در آن و ما حلال كرديم زنا نرا بر تو بمجرد هبه بي مهر لكيلا يكون تا نباشد عليك بر تو حرج
تنگي و كان الله و هست خداي غفورا آمرزنده مر جميع را كه خدا ديد دشوار است رحيما ؕ مهربان بتوسعه
جاي كه مظنه حرج باشد ترجي باز پس داري من تشاء هر كرا خواهي منهن از ازواج خويش و تؤوي
و جاي دهي اليك بسوي خود يعني با خود داري من تشاء ؕ هر كرا خواهي از ايشان در وسيط آورده كه و جوب قسم
بدين آيه از آنحضرت صلي الله عليه و سلم ساقط شد و در زاد المسير كويد كه ميان همه ازواج عدل سود و رضي الله عنها كه نوبت
خود را بعائشه بخشيده بود رعايت قسم ميفرمود تا آخر عمر صاحب كشاف فرموده كه ارجا كرد پنج تن را يعني سوده و صفيه
و جويريه و ميمونه و ام حبيبه رضي الله عنهن و رعايت قسم مي كرد ميان ايشان هر گاه ميخواست بر وجهي كه ميخواست و چهار تن را
با خود گرفت عائشه و حفصه و ام سلمه و زينب رضي الله عنهن و من ابتغيت و هر كرا خواهي كه باز طلبي و در جوي كني ممن
عزلت از آنها كه يك سوي نهاده از ايشان و ارجا كرده فلا جناح عليك ؕ پس هيچ گناه و تنگي نيست بر تو ذلك آنكه تفويض كرديم
را باز طلبي و دور كني را به تو كه هر چه خواهي ادنى ان تقر نزديكتر است بآنكه روشن شود اعينهن چشمهاي ايشان
و لا يحزن و اندوهناك نشوند و يرضين و خشنود باشند بما آتيتهن كلهن ؕ بآنچه دهي ايشان را همه يعني چون دانند
كه آنچه تو ميكني از ارجا و ايوا و تقريب و تبعيد بفرمان خداست ملول نشوند و گردن مي نهند و الله يعلم و خداي ميداند
ما في قلوبكم ؕ آنچه در دلهاي شما است از رغبت و كراهت و كان الله و هست خداي عليما داناست بنيات
حليما ؕ بردبار كه تعجيل نكند بعقوبت بمردمان لا يحل حلال نيست لك النساء مر ترا زنان من بعد از پس اين
نه زن كه در عقد تو اند چه نه عدد در حق آنحضرت چون ار بعه است در حق امت و لا ان تبدل و حلال نيست آنكه بدل كني بهن
بديشان من ازواج از زنان ديگر يعني يكي را از ايشان طلاق دهي و بجاي او ديگري را نكاح كني و لو اعجبك و اگرچه
بشگفت آرد ترا حسنهن خوبي ايشان الا استثنا از نسا است يعني حلال نيستند بر تو زنان پس از اين نه تن
مگر آنچه ملك تو ما ملكت يمينك ؕ آنچه مالك شود دست تو يعني بتصرف تو در آيد و ملك تو گردد و كان الله و هست

ان امام اعظم رحمة الله عليه در كتاب اصول آورده است كه اكر مومن و متقي و با ورع
نامحرم است عورات مستوره را پيش وي آمدن جائز است آمايش فرا پيانت و
فاسق آمدن مشروع نيست در خبر است كه اخت المؤمنين نه با فاطمه و ام المؤمنين بنده
عائشه رضي الله تعالي عنهما پيش بعضي صحابه كه از اهل صفه بودند آمدندي ليكن پيش فرزندان
ابو جهل و ابو الحارث نيامدندي كه فاسق و عاصي بوده اند ١٢ سراج الهدايه

خداي علي كل شيء رقيبا ؕ بر همه چيزها نگاهبان و كسي را كه از مر رقيبي حق آگاه كرد او را از مراقبه چاره نيست مراقبه
حق را دانا و بينا دانستن است و در پنهان و آشكارا ياد بوحرمت رعايت نمودن بيت چو دانستي كه حق دانا و بيناست ز پنهان
و آشكارا خويش كند را ستيد آورده اند كه چون حضرت رسالت صلي الله عليه و سلم زينب را بحكم رباني قبول فرموده وليمه
زينب فرمود و مردم را طلبيد و دعوت مستوفي داد و چون طعام خورده شد بعضي مشغول گشتند و زينب در گوشه خانه
روي بديوار نشسته بود حضرت پيغمبر صلي الله عليه و سلم ميخواست كه مردم بروند آخر حضرت از مجلس برخاست و برفت
و اكثر صحابه برفتند و سه كس ماندند همچنان سخن ميگفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم ميداشت كه ايشان را عذر خواهد
بعد از انتظار بسيار خلوت شد انس رضي الله عنه گفت كه حضرت بخانه زينب درآمد و من هم خواستم كه درآيم پرده بر دو
حجره فرو گذاشت و آيه حجاب نازل شد كه يا ايها الذين آمنوا اي كساني كه گرويده ايد بخدا و رسول لا تدخلوا در نيائيد
بيوت النبي بخانهاي پيغمبر الا ان يؤذن لكم مگر آنكه دستوري داده شويد يعني شما را بخوانند الى طعام بخوردن
طعام انتظام در آئيد غير ناظرين در حالتي كه منتظر باشيد يعني انتظار نبرد اناه رسيدن طعام را چه پيش از آنكه
در وقت نا رسيدن آمده اند و چون در مطبخ انتظار نظاره مي شدند و مي آمدند و مي نشستند حكم شد كه ديگر چنين مكنيد و لكن اذا
دعيتم و ليكن چون خوانده شويد فادخلوا پس درآئيد فاذا طعمتم پس چون طعام خورديد فانتشروا پراكنده
شويد و مكث مكنيد و لا مستأنسين و منشينيد آرام كيرندكان لحديث براي سخن يكديگر ان ذلكم بدرستي كه درنگ
شما بعد از طعام و استيناس بكلام كان يؤذي النبي هست كه ميرنجانند پيغمبر را فيستحيي پس شرم ميدارد منكم
از شما كه گويد بيرون رويد و الله لا يستحيي و خداي شرم نميدارد من الحق ؕ از گفتن راست و اذا سألتموهن و چون خواهيد
زنان پيغمبر را متاعا چيزي از امتعه خانه كه بدان نفع گيريد فاسألوهن پس بخواهيد از ايشان من وراء حجاب ؕ از پس پرده
ذلكم آن سوال از وراي حجاب اطهر پاكيزه تر است و پاك دارنده تر لقلوبكم مر دلهاي شما را و قلوبهن
و دلهاي ايشان را از خواطر شيطانيه و هواجس نفسانيه و در اسباب نزول در آيه حجاب روايات ديگر هست و ما كان
و نرسد و نشايد لكم مر شما را ان تؤذوا آنكه برنجانيد رسول الله فرستاده خدا را و بكنيد آنچه وي از آن كاره باشد
و لا ان تنكحوا و نشايد شما را آنكه نكاح كنيد ازواجه زنان او را كه مدخول بها باشند من بعده از پس وفات
او يا بعد از آنكه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس نخواهيد ايشان را ابدا هرگز
ان ذلكم بدرستي كه رنجانيدن آنحضرت و نكاح ازواج او رضي الله عنهن كان عند الله هست نزديك خداي عظيما
گناهي بزرگ نزد آنكه حرمت آنحضرت لازم است در حيات او و بعد از وفات او بلكه حيات و ممات او در اداء حقوق تعظيم يكسانست
چه خلعت خلافت عظمي در حين حيات و لباس شفاعت كبري بعد از وفات بر بالاي اعتلاي او دوخته اند نظم قباء
سلطنت هر دو كون ترتيب است كه چون بقامت اقبال او نيايد راست آورده اند كه يكي از صحابه گفته بود كه اگر پيغمبر را وفات

ان الله وملائكته الآية وقيل صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية فقال عليه السلام ان الله تعالى وكل بي ملكين فلا اذكر عند عبد مسلم فيصلي علي الا قال ذانك الملكان غفر الله لك وقال الله وملائكته لذينك الملكين آمين ولا اذكر عند عبد مسلم فلا يصلي علي الا قال ذانك الملكان لا يغفر الله لك وقال الله وملائكته لذينك الملكين آمين ١٢ م

دسند منا عائشة را خواهم و دیگری را بخاطر گذشته بود و بزبان نیاورده آیة آمد که ان تبدوا اگر آشکارا کنید شیئا چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنات و بزبان گوئید او تخفوه یا پنهان دارید او را در دل و بزبان نیارید فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بکل شیء بهمه چیزی از سر و علانیه علیما دانا و برآن شما را جزا خواهد داد در خبرست که بعد از نزول این آیة حجاب حکم شد که همه زنان پرده فرو گذاشتند آبا و ابنا و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد باین آیة نازل شد لا جناح هیچ گناهی نیست علیهن بر زنان فی آبائهن در نمودن روی بپدران خویش ولا ابنائهن و نه پسران خویش ولا اخوانهن و نه ببرادران خویش ولا ابناء اخوانهن و نه پسران برادران ایشان ولا ابناء اخواتهن و نه پسران خواهران ایشان ولا نسائهن و نه بزنان ایشان یعنی مؤمنات ولا ما ملکت ایمانهن و نه بآنچه مالک است ایمان دستهای ایشان یعنی غلامات و کنیزان و اصح آنست که کنیزان و شبه از آن بعمت در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید بلا و تهویل امر و قصد کرد ای زنان در پس حجاب قرار گیرید واتقین الله و بترسید از خدای و پرده شرم از پیش برمدارید ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء بر همه چیزی از اقوال و افعال شما شهیدا گواه و از هرچه در ظاهر و باطن کنند آگاه نظم دیده بپوشید ز نامحرمان دور بشوید از وهم کمان در پس زانوی حیا و وقات خوش بنشینید بصیرو قرار ای عزیزان از غاوی ابتهای گذشته التزام شرایط تعظیم و وظایف تکریم سید عالم صلی الله علیه وسلم مفهوم میشود از داف کرد اینها بایتی که مشعر است بکمال عنایت درباره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه و فرمود که ان الله بدرستی که خدای وملائکته و فرشتگان او یصلون درود میفرستند علی النبی بر پیغمبر یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که بخدای و رسول گرویده اید صلوا علیه صلوات گوئید بر وی وسلموا وسلام گوئید بروی تسلیما سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی صلوات از حق سبحانه رحمت است و از غیر او طلب رحمت و در تبیان معنی اللهم صل علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را صلوات الله وسلامه علیه در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله والملائکة والناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که امر بصلوات بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین آیة محمول است بر وجوب اما اختلاف در تعداد واجبست مالک رحمه الله تعالی میگوید در همه عمر یکبار واجبست و زیادت بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب آکد است یکی در زمان بعد از تشهد اول بمذهب شافعی و در تشهد اخیر واجبست بمذهب حنفی و بعضی از علمای شافعیه در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه اختلاف است و بعضی بر آنند که هر بار که در و گفتن واجب بود بعضی گویند که در یک مجلس یکنوبت یا سه نوبت واجبست و بس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت در مجلس هرچند تکرار یابد یکنوبت درود واجبست و باقی سنت در کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده است و فقیه ابو

رحمه الله تعالی فرموده که افضل آنست که جمیع نماید میان طرق احادیث مذکوره و بعضی اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را بتمام بیارند برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و تتمه این بصلوات و اوقات آن و شرائط و آداب که در آن رعایت باید فرمود حواله بمطالعه رسالة تحفة الصلوات است نظم یا سید الانام درود جناب تو ورد زبان ماست مه و سال و صبح و شام نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما بدون درست ماهیت صلوات است والسلام ان الذین بدرستی آنانکه یؤذون الله میرنجانند خدا را یعنی اسناد یا نسبت میکنند آنچه نزدیک خدای مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و کلمات کفر ورسوله و میرنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر میگویند و فعلا کم بوی و دندان میرسانند لعنهم الله دور کرد ایشان را خدای ایشان از رحمت خود فی الدنیا والآخرة در سرای دنیا و آخرت واعد لهم و آماده کرده برای ایشان در عقبی عذابا مهینا عذابی خوار کننده والذین یؤذون المؤمنین و آنانکه میرنجانند مردان مؤمن را خصوصا سعی والمؤمنات و زنان مؤمنه را چون عائشه بغیر ما اکتسبوا بغیر آنچه کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس هر آینه برمیدارند این مرد مان بهتانا دروغی بر ایشان واثما مبینا و گناهی هویدا یعنی جزاء او عقوبت بهتان و مستحق عذاب گناه ظاهر میشوند و گفته اند این آیة در شان منافقان فرود آمده که بکلمات ناراست مرتضی علی رضی الله عنه را ناسزا میگفتند و اسباب نزول آورده که روزی فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته را که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه او را زده بود جمعی ساختند کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان شنیع مشافهه با فاروق گفت و این آیة درباره او نازل گشت و گفته اند در شان زنان است که شبها برون آمدند و دست تعدی در دامن کنیزان رسانیدندی و سندی میزمایند که در آن وقت عادت مستمره آن بود که در پرده پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بردندی و چون آزادگان از سر پوشیده و کاهی فحاشی مینمودند بجرم ایة آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگو مر زنان خود را و بناتک و مر دختران خود را ونساء المؤمنین و زنان مؤمنان را که برقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیک کنند و فرو گذارند علیهن بر سرها و بدنهای خویش من جلابیبهن چادرها خود را یعنی وجوه و ابدان خود را بدان پوشند ذلک آن پوشیدن سرها ادنی نزدیکترست ان یعرفن بآنکه بشناسند بصلاح و عفت یا ممتاز شوند با زادی فلا یؤذین پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند ایشان را وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده گناه گذشته چون توبه کنند رحیما مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند لئن لم ینته المنافقون اگر باز نه ایستند منافقان از نفاق خود والذین و آنانکه بر طرف نشوند آنانکه فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش والمرجفون و اگر ترک نکنند خبرها را ارجاف یعنی آنانکه خبرهای بد ی افکنند فی المدینة در مدینه از لشکرهای اسلام و معایب مؤمنان لنغرینک بهم هر آینه ترا بر کارایم بر ایشان و مسلط

وبارک علی محمد النبی الامی وعلی ازواجه وذریته کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم

ربع

سانهم واسکنهم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک پس همسایگی نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا مگر زمانی اندک یعنی زود
از شهر بیرون روند ملعونین رانده‌گان و دور ماندگان اینما ثقفوا هر کجا یافته شوند اخذوا گرفته شوند یعنی
بگیرند ایشان را وقتلوا وکشته شوند یعنی بکشند ایشان را تقتیلا کشتنی بخواری و زاری سنة الله سنت نهاده است
خدای سنتی فی الذین خلوا در آنانکه گذشته‌اند من قبل پیش از ایشان یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بقتل مشرکان
حکم کنند ولن تجد ونیابی تو لسنة الله مر سنت خدای را تبدیلا بدل کردنی و تغییر دادنی یسئلک الناس میپرسند
ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا عن الساعة از ساعت رستخیز قل بگو انما علمها جز این نیست که دانش وقت
قیامت عند الله نزدیک خداست و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده وما یدریک وچه چیز ترا دانا کرد
بدانستن آن یعنی نطق عبد الی لعل الساعة شاید آمدن قیامت تکون قریبا باشد نزدیک ان الله بدرستی که خدای
لعن الکافرین براند ناگرویدگان را یعنی منکران حشر و بعث را و دور ساخت از رحمت خود واعد لهم وآماده کرد
برای ایشان سعیرا عذابی افروخته خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در ان ابدا تاکید است یعنی
همیشه در آتش معذب مانند لا یجدون نیابند ولیا دوستی که ایشان را از بیم رهاند از دوزخ ولا نصیرا و نه مددکاری
که عذاب از ایشان باز دارد یوم تقلب یاد کن روزی را که گردانیده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار
در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت افکنند وگاهی بر روی در افکنند یقولون و ایشان میگویند یا لیتنا
کاشکی اطعنا الله فرمان میبردیم خدای را واطعنا الرسولا و فرمان برداری میکردیم پیغمبر را وقالوا ربنا و گویند
اتباع واراذل قوم که ای پروردگار ما انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را وکبراءنا
و بزرگان و پیشوایان را فاضلونا السبیلا پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه ببردند بافسون و افسانه فریب دادند
ربنا ای پروردگار ما آتهم بده ایشان را ضعفین دو برابر من العذاب از عذابی که ما را داده
هم ضال بوده اند وهم مضل والعنهم و بران ایشان را لعنا کبیرا راندنی بزرگ که باز خواندن نباشد و مقرر است
که هر کرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند بیت هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن و آنکه را لطف تو خواند که تواند
راندن یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده‌اید لا تکونوا مباشید کالذین مانند آنانکه آذوا موسی برنجانیدند
موسی را یعنی پیغمبر محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علیه السلام برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند
و تهمت آن را در قصه قارون گذشت فبرأه الله پس پاک کرد او را خدای مما قالوا از آنچه گفتند و نفی بلکه رشوت
داده بودند تا در حق وی افترا کنند پاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هارون علیه السلام بکوه طور رفتند و
هارون آنجا وفات کرد گفتند تو بروی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از تیه بیرون آورده
میان قوم بنهادند و معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای او را زنده کرد تا به برائت ذمه برادر اقرار کرد یا گفتند

صلی الله علیه وآله وسلم

که وی

قولا سدیدا وهو کلمة لا اله الا الله فالمراد ومعنی قولها
یصلح لکم الاعمال ولیقال بسداد الاقوال سداد الاعمال
وبسداد الاعمال سداد الاحوال ۱۲ بحر العلوم

که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی جامه بر سنگ نهاده بود در آب در آمد آن جامه با سنگ روان شد و میان قوم درآمد و
موسی علیه السلام از پی او میدوید و بنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وکان و بود موسی علیه السلام عند الله
نزدیک خدای وجیها با جاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوة یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروهی که ایمان آورده‌اید بترسید از
خدای در ارتکاب محارم و بپرهیزید از ایذاء رسول او وقولوا و بگویید قولا سدیدا سخنی راست و درست و استوار
و ناراستی مکنید چون آنکه عایشه وقصه زینب و گفته‌اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بآن رضای خدای طلبید و قولی
جامع درین باب آنست که قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص
باشد نه ممزوج پس چنین سخن گویید یصلح تا بصلاح آرد خدای لکم برای شما اعمالکم کردارهای شما را یعنی
از اصلاحیت قبول دهد و برآن ثواب مترتب سازد ویغفر لکم و بیامرزد برای شما ذنوبکم گناهان شما ومن
یطع الله و هر که فرمان برد خدای را ورسوله و پیغمبر او را در آنچه فرماید فقد فاز پس بدرستی که بر خورد از ظفر و برسید بغض
و بمرادی خود فوزا عظیما فیروزی بزرگ انا عرضنا الامانة بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که
طاعت یا حدود شرع و در موضع ضبط که نماز و روزه و حج و جهاد و امانات مردم با نگاه داشت زبان از فضولی و گویند
عقل یا جنابت و بر هر تقدیر عرض کرد او را علی السموات والارض بر آسمانها و زمین والجبال و کوهها بشرط ثواب و عقاب
یعنی که هم دریشان افریده بود فابین پس سر باز زدند ان یحملنها از آنکه بر دارند امانت را واشفقن منها و بترسیدند از آن
و گفتند ما مسخر فرمانیم بر چیزی که ما را آفریده‌ای محتاج ثواب نه نه تاب کشیدن عقاب یا بر اهل ایمان که ملائکه اند و بر سکان
زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرض کرد و ابا کردند از روی خلاف نه از روی مخالفت وحملها الانسان و بر
داشت آن را آدمی با ضعف بنیت و ناتوانی انه کان بدرستی که هست انسان ظلوما ستمکار بر نفس خود که ابا نکرد که
اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او بعجز خود قبول کرد جهولا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود
وعرض امانت لیعذب الله تا عذاب کند خدای المنافقین والمنافقات مردان و زنان منافق را بتضییع امانت والمشرکین
والمشرکات و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت ویتوب الله و بازگردد خدای برحمت علی المؤمنین
والمؤمنات بر مردان و زنان مؤمن بجهت حفظ امانت وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده تائبان
رحیما مهربان بر ایشان علما عرفا در بیت آیه سخن بسیار است و از جمله شیء ایراد کرده میشود چون معنی آیه را بر آن
فرود آورده‌اند که علت شان امانت بمرتبه ایست که اگر اعراض کند بر آن اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حمل آن
ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داد و بدیشان عرض کرد حقیقی و ایشان ابا کردند از خشیت به
از معصیت و انسان قبول کرد از آن هست به اندوی قوت شعر آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من
دیوانه زدند امام قشیری قدس سره آورده که امانت را بر اینها عرض نمود و بر انسان فرض فرمود اینجا عرض بی دستران زدند

و لهذا فرض بود در مصحف حمل آمد نه تیغ جنید قدس سره فرموده که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض
ثقل امانت بد و فراموش کردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عتاب فرمود که برداشتن از تو نگاه داشتن از من جز به توطیع
بار برداشتی بعد هم از میان همه تلبیه اتم و حملناهم فی البر و البحر نظم راه ازل با بدان توان نپیمود بار ازل با بدان توان برداشت
صاحب انوار آورده که شاید که مراد با امانت عقل و تکلیف باشد و جرم سماوات و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بنا
خود قبول کرد بیانکه ظلوم است بواسطه استیلای قوت غضبی و جهول بجهت غلبه قوت شهوی و فایده عقل آنست که قوتین
را از تعدی نگاه دارد بر طریقه اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبق
و لیجی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و کفته اند از شأن انسانست ظلم و جهل چنانچه که کوب الماء طهور یعنی از
شأن اوست طهارت هم چنین این دو صفت از شأن آدمیانست اما چون حامل امانت شد نه یعنی ترک ظلم و جهل کرفتند
وجهی بر آمانند با خود این دو صفت نوع انسانراست باعتبار اغلب افراد در احقاف آورده که ظلوم و جهول است نزد خلق
نه نزدیک حق و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال
و ابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسانرا استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است
بر نفس خود که افنا میکند ذات خود را در عبودیة مطلقه و جهول است که غیر حق را عینا سد و یقول لا اله الا الله نفی ماسوی میکند
در فتوحات فرموده که امانت اضافه است یا سما حسنی که بر همه موجودات عرض کردند طاغستان قبول کرد و او ظلوم بودی
اگر بر نداشتی و جهول است یعنی عالم زیرا که بنهایت علم بالله اعتراف است بجهل و عجز ان معرفت العجز عن ادراک الادراک
ادراک و حضرت شاه انوار در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی تعبیر فرموده آورده و کفته که ظلم و جهل ضد عدل و
علم است اما بمعنی مجاز و بنی حده انعکس ضده اینجا حمل بعاداره ظلوم و جهول صیغه مبالغه است و هرگاه این دو صفت
از حد بجاوز کردند هر آینه بضد خود بدل خواهند کشت و در روح الارواح میکوید که ظلوما جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم
علیه السلام بار محنت بر داشت فوق الطاقة بود کفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار کرانست کفت ان میخواه جاهل
بود آوازهٔ ظلومی و جهولی او در عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم برنیست
در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند مرد سایه پرورد و عجب بی درد را قدر و قیمتی نیست
عشق را طایفه در خورند که صوب اتجعل فیها من یفسد فیها را به بازار ایشان رسیت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار
ایشانست بیت عاشقی را دردنای خوشتر است عاشقانرا سوزناکی خوشتر است آفتاب امانت که از برج
عرض الی هیت بتافت آسمان کفت مرا صفت رفعت ثابت زمین فریاد برکشید که مرا نیت بسطت واقع است صدا
از کوه برآمد که مرا اثبات قدم حاصل است ما تحمل این بار ندارم شاید که آتش با باد نخورد و این صفت را از ما بستانند آدم
خاکی کفت مراست که از ما بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز کرفته نعره هل من

مزید

الا آخره ای کما هو فی الدنیا الا انه فیها وجوبا ولیس ... فقال الآخر ثم ثلاثا وسرعا الرابع

مزید بر زد آغاز کرد فرمان شد که ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آوردی زبان حالی او میکفت کبار کران بعد دیار معربان زوات
کشید نظم از بار که از بنده او عرش ابا کرد باقوت تو حامل آن بار توان بود القصه خلعت حمل امانت جز بر قامت
باستقامت انسان که مشرف انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و مهمی
بدین اهمیت نامزد او شد جهت دفع چشم زخم حسود از شیاطین که دشمنان دیرینه اند سپند انه کان ظلوما جهولا بر آتش
غیرت افکندند ع تاکور شود هر آنکه نتواند دید

سورة السبأ بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله همه سپاس و ستایش مر خدایراست الذی له آن خداییکه مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانها
ست از وسایط جلایل نعم و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم و له الحمد و مر او راست
ستایش فی الآخرة ط در آن سرای که از روی تکلیف بلکه از راه سرور ستایش کویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی
صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا دار المقامة و کفته اند مجموع اهل آخرت من و راحمد کویند دوستان او را بفضل ستایند
و دشمنان بعدل ستایش نمایند و هو الحکیم و اوست کار دان الخبیر ط دانا باحوال بندکان یعلم میداند ما یلج
آنچه فرو درود فی الارض در زمین چون آب باران و ما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین
چون نبات یا دانا است با آنچه در زیر زمین باشد چون کنوز و دفاین و اموات و آنچه بیرون زمین آید چون حیوان
و عیون و فلزات و ما ینزل و میداند آنچه فرود آید من السماء از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر و ارزاق و
امطار و ما یعرج فیها ط و آنچه بالا میرود در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال بندکان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح
طاهره و در عرایس التعبیر آورده که آنکه فرود آید یعنی جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیا از
واردات و کشوفات و آنچه بالا رود از انفاس اصفیا در همه اوقات یا آنچه فرو می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم
متوجه دلها کشته هر جا که بوی آشنایی آید همانجا نزول میکند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا
میرود نالهٔ تائبانست و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوت خانهٔ سینهٔ ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم
قبول بر وی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین نظم غلغلهٔ تسبیح شیخ هر چند مقبول است ولیکن آه درد
آلوده رندان قبول دیگر است و هو الرحیم و اوست مهربان در انعام و نعمت الغفور ط پوشندهٔ کناهان بپردهٔ رحمت
و قال الذین کفروا و کفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لا تأتینا الساعة ط نمی آید بما قیامت قل بلی بگو آری
آنست که شما میکویید آری و ربی بحق پروردگار من در لباب کفته که ابوسفیان بلات و عزی سوکند خورده که بعث
و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوکند خور بحق آفریدگار من که بزودی لتأتینکم ط بیاید بشما قیامت
عالم الغیب صفت پروردگار منست یعنی داننده پوشیدهاست لا یعزب دور نشود عنه از علم او پوشیده

تکرید از وی مِثْقالُ ذَرَّةٍ هسنگ مورچه خورد یا بوزن ذره اندر ات هوا فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلا فِی الْأَرْضِ و نه
در زمین وَلا أَصْغَرُ و نیست خورد تر مِنْ ذٰلِکَ از مثقال ذره وَلا أَکْبَرُ و نه بزرکتر ازان إِلّا مکر آنکه مکتوبست
فِی کِتابٍ مُبِینٍ در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ مجموع اینها را در لوح ثبت کرده لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا تا پاداش دهد
آنانرا که کرویده اند وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده اند عملهای شایسته أُولٰئِکَ آن کروه مؤمنان لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست
آمرزش خطیات وَرِزْقٌ کَرِیمٌ و روزیی نیکو بی رنج طلب و تعب وَالَّذِینَ سَعَوْا و آنانکه بشتافتند فِی آیاتِنا در آیتهای
ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند مُعاجِزِینَ عاجز کنندکان یا کوشندکان در منع مردم ازان یا بزعم خود پیشی کیرندکان بر
ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود أُولٰئِکَ لَهُمْ آن کروه مر ایشانراست عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِیمٌ از سخت ترین آلم رساننده وَیَرَی الَّذِینَ
و دیکر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم یا مؤمنان اهل کتاب و بعضی برآنند که مراد آنست که اهل علم دانند الَّذِی أُنْزِلَ آن چیزیرا
که فرو فرستاده شده است إِلَیْکَ بسوی تو مِنْ رَبِّکَ از آفریدکار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست
وَیَهْدِی و راه نماید آن منزل راه نماید إِلیٰ صِراطِ الْعَزِیزِ براه خداوند غالب الْحَمِیدِ ستوده بر نعم رغائب وَقالَ الَّذِینَ
کَفَرُوا و کفتند آنانکه نکرویده اند یعنی منکران بعث بعضی را که نیت هَلْ نَدُلُّکُمْ ایا دلالت کنیم شمارا عَلیٰ رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ
بر مردی که خبر میدهد شمارا یعنی محمد صلی الله علیه وسلم که میکوید إِذا مُزِّقْتُمْ چون پاره پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند
اجزای شما کُلَّ مُمَزَّقٍ هر پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه کردد و خاک شود إِنَّکُمْ بدرستی که شما لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ
در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید کشت کافران با یکدیکر کفتند که مردی چنین خبر میدهد أَفْتَریٰ عَلَی اللهِ آیا
می بندد بر خدای کَذِباً دروغی متعمدا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بروی جنونی هست که میکوید چیزی که میداند بَلِ الَّذِینَ
نه چنین است که میکویند بلکه آنانکه لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمیکروند بدان سرای فِی الْعَذابِ در عذاب اند بسبب بدان جهان
وَالضَّلالِ الْبَعِیدِ و در کمراهی دور از صواب بدین جهان و صفت ضلال ببعید از قبیل اسناد مجازیست چه بعید صفت ضال
است أَفَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند و نمی نکرند إِلیٰ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ بسوی آنچه در پیش ایشانست وَما خَلْفَهُمْ و آنچه از پس
ایشانست مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین إِنْ نَشَأْ اکر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ فرو بریم ایشانرا بزمین أَوْ نُسْقِطْ
یا بیندازیم عَلَیْهِمْ بریشان کِسَفاً مِنَ السَّماءِ قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای مارا إِنَّ فِی ذٰلِکَ
بدرستی که در نظر با آسمان و زمین یا در تامل با قتدار بر خسف و اسقاط لَآیَةً هر آینه دلالتی و عبرتیست لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ
مر هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلائل قدرت و عجایب حکمت وَلَقَدْ آتَیْنا و هر آینه
دادیم داود را مِنّا از نزدیک ما فَضْلاً زیادتی بر سائر مردمان که نبوت بود یا نبوت با پادشاهی یا حسن
خلق یا رعیت یا توفیق عدل در حکم یا اغتشاش بر عجز و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا آنکه جنبا کاه او ملجا و پناهی
سیر ... ۱۲ عجز از درکاه حق ۱۲

نیت

نیت و در بعضی المعنا اورده که مراد صوت حسن است هرکاه که داود علی نبینا و علیه السلام بزبور خواندن مشغول کشتی سباع و
وحوش از اماکن خود بسرعت آمده استماع آواز لطیف او کردندی و طیور از نغمات جانفزایش مضطرب کشته خود را از
هوا بر زمین افکندندی نظم ز صوت دلکش جان تازه کشتی ... کشتی ...
سان ... کفتیم ما که ای کوهها أَوِّبِی
باز کردانید آواز خود را مَعَهُ با داود در وقت تسبیح یعنی موافقت کنید با وی یا تسبیح کنید با او هر جا که رود هرکاه که
خواهد و این معجزه داود بود علیه السلام هرکاه خواستی کوهها با او همراه شدی وَالطَّیْرَ و مسخر کردیم مرغان را تا در
وقت ذکر با او موافق نمودندی و مرغان بر زبر سر وی صف بر کشیده با الحان دلاویز نمودندی و بسیار کس
از مستمعان نغمات تاب نیاوردندی بیت چو کرد مطرب من نغمه پرداز ز شوق مرغ روح آید بپرواز روزی
فرشته بزیارت داود علیه السلام از خدای تعالی آمد و کفت تو پیغمبر خدایی و خلیفه او لیکن اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد
داود علیه السلام از خدای تعالی پیشه طلبید و امر شد که زره کری کند و اینرا بروی آسان کردانید چنانچه میفرماید وَأَلَنّا لَهُ
الْحَدِیدَ و نرم کردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانچه در دست او بمثابه موم بودی و در وی هر تصرف
که خواستی کردی و فرمان دادیم أَنِ اعْمَلْ بانکه بساز سابِغاتٍ زرههای فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه نکاه دار
فِی السَّرْدِ در بافتن آن یعنی حلقهای ساز در هم افکن تا از تناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی
تمام کردی و بشش هزار درم بفروختی چهار هزار بتصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب کوید چون
وفات کرد شش هزار زره در خانه او بود وَاعْمَلُوا و دیکر کفتیم ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید صالِحاً عملی
شایسته یعنی خالص از اغراض إِنِّی بدرستی که من بِما تَعْمَلُونَ بانچه میکنید بَصِیرٌ بینا ام و لائق آن پاداش
خواهیم داد وَلِسُلَیْمانَ الرِّیحَ و مسخر کردیم سلیمان را باد غُدُوُّها شَهْرٌ رفتن او بامداد یکماهه راه وَرَواحُها شَهْرٌ و
شبانکاه یعنی ... صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شبانکاه در کابل رفتی و اینجا
بیتوته نمودی وَأَسَلْنا لَهُ و جاری کردیم برای او عَیْنَ الْقِطْرِ چشمه مس کداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون
ذکر آن قیل سلیمان علیه السلام لا این و ب ۱۲ م
آب روان و آن موضعی بود از یمن بقرب صنعا در ماهی سه روز سیلان کردی و ازان مس هرچه میساختند وَمِنَ الْجِنِّ و
رام کرده شده مر او را از دیوان مَنْ یَعْمَلُ کسی که کار میکردی بَیْنَ یَدَیْهِ پیش وی بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردکار
او و مقید کردیم که وَمَنْ یَزِغْ هر که بکردد و مایل شود مِنْهُمْ از دیوان و سرکشی کند عَنْ أَمْرِنا از فرمان ما
و اطاعت سلیمان نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذابِ السَّعِیرِ از آتش افروخته در عقبی و کویند در دنیا ملکی تازیانه
آتشی در دست داشت موکل بود که هر که از فرمان سلیمان سرکشی کردی آن تازیانه را بر روی
زند و او را بسوزد یَعْمَلُونَ لَهُ میکردند برای سلیمان ما یَشاءُ آنچه میخواست مِنْ مَحارِیبَ از قصرهای

خوش و منظرهاي دلكش در وسيط آورده كه محراب منزلي را كويند كه بدرجه بلندي بايد رفت و كفته اند محاريب اينجا
مواضع حرب است چون قلعهاي بلند و حصارهاي ارجمند و ديوانه براي سليمان عليه السلام در ولايت يمن حصنهاي
عجيب ساخته بودند چون مرواح و بينون و هنده و هنيده و تلقوم و غمدان وامثال ان وَتَمَاثِيلَ و ميساختند تمثالها
و صورتهاي ملائكه و انبيا عليهم السلام بر وضعي كه در ان عبادت ميبودند تا مردمان ازان مشاهده نموده بر عبادت رغبه بيشتر
نمايند و درانزمان اتخاذ تصاوير مباح بوده و در رهبان آورده كه تمثالها از آهن بصورت ادميان ميساختند و حق سبحانه
بوقت محاربه با اعدا روح در ايشان ميدميد تا در قتال قوي و صلب باشند و كفته اند تمثال دو شير ساخته بودند در زير
تخت او و عقابات دو كركس انكيخته بر بالاي تخت چون سليمان عليه السلام خواستي كه بتخت برايد ان شيران دستهاي
خود را برافراختندي تا پا بر بازوي ايشان نهاده ببالا رفتي و چون بران تخت نشستي كركسان ببالهاي خود بروي سايه كردندي
وَجِفَانٍ و ميكردند براي وي كاسهاي چوبين و عظيم كَالْجَوَابِ مانند حوضهاي بزرگ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ و
ديكهاي بلند بر سه پايه نهاده چون كوههاي او را ... طباخ بوده كه در زير ديكهاي طعام پختندي و هنوز در
بعضي از ولايات شام ديكهاي چنين از سنك تراشيده موجود است اعْمَلُوا و كفتيم صد حين كنيد آلَ دَاوُودَ اي
آل داود شُكْرًا براي سپاس داري چنين نعمتهاي ثابت ... كه آل داود علي نبينا و عليه
السلام ساعات ليل و نهار را قسمت كرده بودند و در هر ساعتي يكي از ايشان قايم بود بشكر الهي و عبادت پادشاهي
وَقَلِيلٌ و اندكي مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ از بندكان من سپاس دارند شكر آن كويند كه بدل و زبان و جوارح اكثر اوقات مراسم
بشكر كذاري ادا كنند و او چون در جنب استغراق در شكر خود را از شكر عاجز شناسد چه توفيق شكر نعمتي است مستدعي
شكري ديكر و ازينجا كفته اند الشكر بعد يعجز عن الشكر نظم حد شكر حق نداند هيچكس حيرت آمد حاصل دانا و بس
آن بزركي كفت با حق در نهان كاي پديد آرنده هر دو جهان اي منزه از ثنا و قرب و جهت كي توانم شكر نعمتهات كفت
پيك حضرت دادش از ايزد پيام كفتش اين تراين بود شكر مدام چون تو در بيراه اين تدبير شناختي شكر نعمتهاي ما پرداختي
آورده اند كه بناي بيت المقدس را داود عليه السلام اغاز كرد و سليمان عليه السلام در اتمام آن سعي بليغ بجاي آورده هنوز
يكسال كار مانده بود كه متقاضي اجل سليمان عليه السلام درآمده طلب وديعت روح نمود سليمان عليه السلام كسان خود را و
صيت كرد كه مرك مرا فاش مكنيد و مرا بعد از مرك بر عصائي متكيه دهيد تا جنيان از عمل خود باز نمانند و مسجد باتمام
رسد پس چون سليمان عليه السلام در كذشت بشنفد و چنان كذاردند و او را با عصا تكيه دادند ديوان از دور ميديدند
زنده مي پنداشتند و بهان كار كه نامزد ايشان شده بود تمام ميشد تا بعد از يكسال اسفل عصاي او را دابة الارض بخورد
يعني ... او بر زمين افتاد حكمت از موت او معلوم شد ديوان في الحال فرار نموده در شعاب جبال و اطراف بوادي
كريختند قال الله تعالى فَلَمَّا قَضَيْنَا پس آنهنگام كه قضا كرديم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سليمان مرك را و او را مرده بر عصا تكيه

قال ابن عباس رض كانت سبا على ثلث فراسخ من صنعاء
وكانت اخصب بلاد الله تخرج المرأة المكتل فتعمل بيديها
وتسير بين تلك الشجر فيمتلي المكتل بما يتساقط فيه
من الثمر ١٢ م ٦ زنبيل ١٢

تكيه داده بود مَا دَلَّهُمْ دلالت نكرد ديوان را عَلَى مَوْتِهِ بر مرگ او إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ كرم چوب خوار از زمين برآمده تَأْكُلُ
ميخورد مِنْسَأَتَهُ عصاي او را فَلَمَّا خَرَّ پس انهنگام كه بيفتاد سليمان تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانستند ديوان أَنْ لَوْ كَانُوا
انكه اكر بودندي كه البته يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ دانستندي غيب را كه ان جن آن بود كه غيب ميدانند و بر مردم چنين ظاهر
ميكردند حق سبحانه ميفرمايد كه اكر ايشان بغيب دانا بودندي مَا لَبِثُوا درنك نكردندي يكسال فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب
خوار كننده يعني تكاليف شاقه كه ايشانرا در عمل عمارت بود لَقَدْ كَانَ بدرستي كه بود لِسَبَإٍ مر اولاد سبأ بن يشجب
بن يعرب بن قحطان فِي مَسْكَنِهِمْ در مسكنهاي ايشان آيَةٌ علامتي و دلالتي بر وجود صانع و قدرت كامله او در عجائب
نامه آورده كه قريه بود ان سبا را در حوالي آن مارب ازولايت يمن منزل بود در ميان دو كوه ازاعلي تا اسفل آن منزل مجده فرسخ
و قرب ايشان در اعلي وادي بود از چشمه در پايان كوهي كاهي بود كه تا منزل آب ازولايت شهر با اب ايشان دراعلي وادي
بود از چشمه ضم شدي و خرابي كردي ازبلقيس كه واليه ولايت ايشان بود درخواست كردند تا سدي بست در دهانه
دو كوه تا آبهاي اصلي و زايد اجتماع ميشد و در سه نقبه بران سد ترتيب كرد تا اول نقبه اعلي بكشايند و آب بنوبت
خود ببرند و چون كم شود وسطي و باخر سفلي و ايشان ببين و يسار زمان را خود باغها ساختند مشتمل بر درختان ميوه
دار كما قال تعالى جَنَّتَانِ آيتي در مساكن اهل سبا كفته شد هر بوستان بود عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ از راست و چپ منازل ايشان
اكرچه در هر طرف باغ بسيار بود اما از تقارب اشجار همه بيك باغ مينمود كُلُوا كفت پيغمبران ايشان كه بنده شعيا
بود عليه السلام مرايشانرا كه بخوريد مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ از روزي پروردكار خود كثرت ميوه ايشان بجائي بود
كه كسي زنبيل بر سر نهادي و ميان درختان بكذشتي از طرف پرميوه شدي بي انكه بدست باز كردندي پس ميفرمود
اين نعمتها بخوريد وَاشْكُرُوا لَهُ و شكر كوييد مر خدا را بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ اين شهر كه خداي شما را در وي روزي ميدهد
شهري پاكيزه است هواي تندرست و آب شيرين و خاك پاك نظم شهري چو بهشت از نكوئي چون باغ ارم
بتانه روئي دراغا پشه و كيك و كژدم نبودي و شپش در جامها نيفتادي و هر غريبي كه آنجا رسيدي شپش در جامه
او بمردي وَرَبٌّ غَفُورٌ و پروردكاري آمرزنده است مر كسي را كه توبه كند از شرك
فَأَعْرَضُوا پس ايشان روي بكردانيدند از پيغمبر خود و شكر كذاري ننمودند و در حديث است كه سيزده پيغمبر بايشان
آمد همه را تكذيب كردند از پيغمبر خود و شكر كذاري ننمودند و در حديث است كه سيزده پيغمبر بسا پيغمبري اخر
در زمان پادشاه ذي الاذعار بن حبشان بعد از رفع حضرت عيسي علي نبينا و عليه السلام بديشان آمد او را بسيار رنجانيدند
حق سبحانه موشهاي دشتي در زير بند ايشان پديد آورده بفرمود تا بند را سوراخ كردند و نيم شب كه همه در خواب
بودند بند شكسته شد و سيل درآمد و منازل و خانهاي ايشان غرق كشت و بسياري مردم و چهارپاي هلاك شدند
چنانچه فرمود كه چون اعراض كردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستاديم بر ايشان سَيْلَ الْعَرِمِ سيل صعب و كفته اند

عرم بفرستادیم آب یا نام وادی که آب از وی آمد یا اسم موشی دشت که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنَاهُم و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ
بباغهای ایشان جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ خداوندان میوهای تلخ وَأَثْلٍ و شوره گز و جنس موضعی را جنت گفتن بطریق
مشاکلت است وَشَيْءٍ و چیزی مِّن سِدْرٍ از کنار قَلِيلٍ اندک یعنی دران شوره زارها اندک بیخ کنار درخت تا باشد
کنده از ان میوها فوت شده ذَٰلِكَ این عذاب جَزَيْنَاهُم پاداش دادیم ایشان را بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران
نعمت ورزیدند یا برسل کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و آیا عتاب کرده میشود إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاس و حفص نجازی خوانند
بفعل متکلم معلوم و کفور را بنصب یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاس را و جزا عام است مومن و کافر را و مجازات
خاصه کفار است آورده اند که بنابای سبا سیزده پیغمبر خدا آمد و گفتند شناختیم پروردگار خود را و پس از ین اگر نعمت ما از ما
فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادت بجای آریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره دیههای نعمت بریشان کشوده فرمود
وَجَعَلْنَا و کرده بودیم بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان آن دیهها که بکرم خود بَارَكْنَا برکت دادیم فِيهَا
دران ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیههای ظاهر و آشکارا متصل یکدیگر در عقبت
المتایک یکدیگر ماتب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد دیه پدید آمد وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِيهَا السَّيْرَ
دران دیهها رفتن مردم را با مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِيرُوا بروید فِيهَا در دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا روزها
وشبها آمِنِينَ امان یافتگان از دشمن و سباع بجهت کثرت خلق یا از مجوع و عطش جهت آبادانی مواضعها بقیه سبا
اعیان تجارت کرده از یمن بشام میرفتند جا شت در دیهی بودند و شام در دیهی تا انکه از ابر درویشان حسد آمد که میان
ما و ایشان هیچ فرق نیست باید و مفلس این راه را همچنان بینی دکه سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیاء ایشان رَبَّنَا
ای پروردگار ما بَاعِدْ دور گردان بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزل تا مردم
بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ و ستم کردند بر نفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ
پس کردانیدیم اهل سبا را أَحَادِيثَ سخنان یعنی از ایشان بتعجب گویند که از آبادانی بخرابی بدل کردند وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده
ساختیم كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکنده ساختنی تا یکی از ایشان در جای نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و ازد
بعمان و انمار بیثرب و جذام بتهامه و از ان باز این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه
ذکر کردیم لَآيَاتٍ علامتها عبرتها است لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر صبر کننده را بر محنتها شَكُورٍ سپاس گوینده بر نعمتها در کشف الاسرار
آورده که اهل سبا در خوشی حالی و فراغ بالی نمیگنجیدند تا بدین سبب بی صبری بر معاصی و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان
نصیب نظم ای که زعافیت شکرت نکرد با جرم دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میگزم وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی
که راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده
بود شیطان که من بنی آدم بسبب غضب و شهوت که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را کمراه کنم گمان آورده

بار او اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی او کردند در شرک و معصیت إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ مگر گروهی از مومنان که متقی اند
وَمَا كَانَ لَهُ و نبود مر ابلیس را عَلَيْهِم بر ایشان که گمان او در ایشان محقق شد مِّن سُلْطَانٍ تسلطی و استیلائی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای
آنکه جدا کنیم مَن يُؤْمِنُ کسی را که میگرود بِالْآخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت
در گمانست تا بدانند او لیا ما اهل ایمان و ارباب گمان را وَرَبُّكَ و پروردگار تو عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ
نگاه دارنده است قُلِ بگو ای محمد مر مشرکان را ادْعُوا الَّذِينَ بخوانید آنانرا که زَعَمْتُم گمان بردید انها را که خدایان بوده اند ایشان را
خدایان مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی ملائکه که میپرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی یابید
یعنی ایشان را چون افرید گان اختیاری و اقتداری نیست باهمه مدار اذلک بخوانید اگر خود را تا هیچ اجابت میکنند که لا
لَا يَمْلِكُونَ مالک نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه را از خیر و شر فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین
وَمَا لَهُمْ و نیست بتان را فرشتگان را فِيهِمَا در آسمان و زمین مِن شِرْكٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف
کردن وَمَا لَهُ و نیست مر خدا را مِنْهُم از ملائکه و اصنام در تقدیر و تدبیر مِّن ظَهِيرٍ هیچ یاری و مددکاری
وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت کسی عِندَهُ نزدیک خدای یعنی کمان شفاعت که ملائکه یا اصنام دارید محقق
نخواهد شد زیرا که در خواست نفع ندهد إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای لَهُ برای او شفاعت
کردن یا ماذون باشد بدر خواست نمودن و در نفایت منتظر باشد هم شافع و هم شفوع او در ترس و تضرع گذارند تا ان
حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار میکشند حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ تا چون بیدار نند فزع نَزَعَ عَن قُلُوبِهِمْ از دلهای ایشان
و دستوری شفاعت دهند قَالُوا گویند بعضی از ایشان بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ پروردگار شما در
باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ گویند سخن راست و درست گفت و فرمود که مومنان را شفاعت کنند نه مشرکان را وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْكَبِيرُ و خدای برتر است و بزرگوار تر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قُلْ مَن يَرْزُقُكُم بگو که روزی
میدهد شما را مِّنَ السَّمَاوَاتِ از آسمان باران وَالْأَرْضِ و از زمین نبات قُلِ اللَّهُ وهم خود بگو روزی دهد
خدای چه آن سؤال را جز این جوابی نیست اگر کافران از خوف الزام بزبان نگویند بدل معترفند وَإِنَّا و دیگر بگوی با ایشان
که ما مومنان که روزی دهنده را یکی کوییم و بپرستش کنیم أَوْ إِيَّاكُمْ یا شما مشرکان که جماد را که در مراتب امکانیه فروتر از آن
نیست با ذات واجب الوجود شریک سازید لَعَلَىٰ هُدًى بر راهی راستیم أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ یا در گمراهی آشکارا قُل لَّا
تُسْأَلُونَ بگو پرسیده نخواهید شد عَمَّا أَجْرَمْنَا از آنچه ما کنیم از بدی وَلَا نُسْأَلُ و ما پرسیده نخواهیم شد عَمَّا
تَعْمَلُونَ از آنچه شما کنید قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا جمع کند میان ما رَبُّنَا پروردگار ما در عرصات ثُمَّ يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا
بِالْحَقِّ میان ما براستی و بحق را بهشت و صال فرستد و مبطل را بزندان و بال وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده
در قضایا الْعَلِيمُ دانا بحکم قُلْ بگو أَرُونِيَ الَّذِينَ بنمائید بمن آنانرا که أَلْحَقْتُم بِهِ پیوسته اید

بِهِ بخداي شُرَكَاءَ ايشان را يعني بنمائيد تا بكدام صفت بتان را شريك ساخته‌ايد در عبادت كَلَّا ايت ايشان را نيست شريك
بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ بلكه اوست خداي غالب بر همه پس كسي كه با او هم شركت تواند بود الْحَكِيمُ دانا باحكام صواب
و موصوف بحكمت بالغه پس كدام كس را با او رتبهٔ شركت تواند داد نظم وحده لا شريك له صفتش وهو الفرد اصل معرفتش
شرك را سوي وحدتش ره ني علتش از كنه ذاتش آگه ني هست در راه كبريا و جلالش شرك نالائق و شريك محال وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستاديم
ترا إِلَّا كَافَّةً مگر فرستادني عام و شامل لِلنَّاسِ مر همه مردمان را از احمر و اسود يا نفرستاديم مگر بعامهٔ خلق و اين خصائص
افضليت آنحضرتست صلوات الله وسلامه عليه كه مبعوث بوده بهمه افراد انسان و جنيان و پيش از وي هيچكس از انبيا بتمام جن
و انس مبعوث نبوده نظم ترا دادند منشور سعادت ز ان پس نوع انسان آفريدند پي ... جمله در جنت تو كردند
پس ... آفريدند و گفته اند هاي كافه براي مبالغه است چون علامه و شايد بمعني نفرستاديم ترا مگر بازدارنده مردمان را
از شرك بَشِيرًا مژده دهنده بفضل كسي را كه توحيد اقرار كند وَنَذِيرًا و بيم كننده بعدل آنكه بر شرك اصرار كند وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ وليكن بيشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نميدانند فضائل و كمالات ترا و جهل مركب ايشان را بر تغافل نعت تو ميدارد
وَيَقُولُونَ و ميگويند از فرط جهالت كه مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ كي باشد اين وعدهٔ عذاب يا قيام قيامت إِن كُنتُمْ اگر هستيد شما
يعني رسول و مؤمنان صَادِقِينَ راست گويان قُل لَّكُم بگو شما را مِّيعَادُ يَوْمٍ وعدهٔ روزيست كه چون برسد لَّا
تَسْتَأْخِرُونَ بازپس نمانيد عَنْهُ از آن روز سَاعَةً مقدار اندك زماني وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ و پيشي نگيريد بر آن آورده اند
كه كفار مكه اهل كتاب را از احوال پيغمبر صلي الله عليه وسلم پرسيدند ايشان گفتند ما در كتب خود نعت او خوانده‌ايم او
پيغمبر بر حق است ابوجهل و امثال او گفتند كتاب شما نيز باور نداريم و اين آيه نازل شد كه وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گفتند
آنانكه كافر شدند مر اهل كتاب را كه لَن نُّؤْمِنَ ايمان نياريم بِهَٰذَا الْقُرْآنِ بدين قرآنكه بر محمد فرود آمد وَلَا بِالَّذِي و
نه بدان كتاب كه فرود آمده بَيْنَ يَدَيْهِ پيش از وي وَلَوْ تَرَىٰ و اگر به بيني إِذِ الظَّالِمُونَ چون ستمكاران يعني مشركان
مَوْقُوفُونَ باز داشتگان باشند عِندَ رَبِّهِمْ نزديك پروردگار خود يعني در موقف محاسبه هرآينه بيني امر صعب و كار هول
يَرْجِعُ باز ميگردانند بَعْضُهُمْ برخي از ايشان إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ بسوي برخي ديگر سخن يعني محاوره ميكنند و سخن بر هم ميكنند
يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا ميگويند آنانكه زبون گرفته شدگان بودند يعني تابعان و پس روان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا كه سركشي ميكردند
يعني پيشوايان و پيشروان لَوْلَا أَنتُمْ اگر نبوديد شما يعني اضلال و اغواي شما نبود لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هرآينه بوديم
گرويدگان اما شما ما را گمراه كرديد و از ايمان باز داشتيد قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گويند آنانكه گردنكشي كرده بودند لِلَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا كه در دنيا زبون و بيچاره گرفته بودند أَنَحْنُ آيا ما صَدَدْنَاكُمْ باز داشتيم شما را عَنِ الْهُدَىٰ
از قبول هدايت بَعْدَ إِذْ جَاءَكُم پس از آنكه آمد بشما بَلْ كُنتُم بلكه شما بوديد بنفس خود مُّجْرِمِينَ گناهكاران ...
شرك ارتكاب وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا گويند آنانكه ضعيف و بيچاره بودند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا كه از قبول حق سر كشيده اند

بل

نصف

بَلْ نه چنين است كه ما بجبر كافر شديم بلكه مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مكر شما در شب و روز بازداشت ما را از ايمان إِذْ تَأْمُرُونَنَا چون
ميفرموديد ما را أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ بآنكه كافر شويم بخداي وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا و قرار دهيم مر او را همتايان وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و
هر دو گروه بعد از گفت و شنيد پنهان شوند از ملامت خود و پنهان دارند پشيماني را از يكديگر تا سرزنش نكنند و بعضي اسرار را
بمعني اظهار دانند و اين لغت از اضداد است يعني ظاهر كردند پشيماني لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام كه ببينند عذاب را وَ
جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و بنهيم غلهاي آتشين فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردن آنانكه كافر شدند از تابعان و متبوعان ايراد مستقبل بلفظ
ماضي جهت تحقق وقوع است و وضع مظهر بجاي مضمر اشعار بموجب اغلال ايشان هَلْ يُجْزَوْنَ آيا جزا داده شوند مردمان
يعني نشوند إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر بآنچه باشند كه عمل كنند پس تسليه حضرت رسالت را صلي الله عليه وسلم ميگويد وَمَا أَرْسَلْنَا
و نفرستاديم فِي قَرْيَةٍ در هيچ ديهي و شهري مِّن نَّذِيرٍ هيچ بيم كننده يعني پيغمبري إِلَّا قَالَ مگر آنكه گفتند مُتْرَفُوهَا منعمان
و متكبران آن ديه مر آن پيغمبران را إِنَّا بدرستي كه ما بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بآنچه فرستاده شده ايد بآن يعني بزعم خود
كَافِرُونَ ناگرويدگانيم وَقَالُوا و گفتند نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا ما بيشتريم از جهت اموال و اولاد
يعني مال و فرزند ما بيش از شماست پس بايد مرعي رسالت سزاوارتر ما باشيم وَمَا نَحْنُ و نيستيم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب
كرده شدگان يعني خداي ما را عذاب نخواهد كرد چه ما را بنعمت گرامي كرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قُلْ
إِنَّ رَبِّي بگو بدرستي كه پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده ميكند روزي را لِمَن يَشَاءُ براي هركه
بخواهد از اهل شرك و معصيت بمشيت خود نه براي كرامت او وَيَقْدِرُ و تنگ ميكند بر هركه بخواهد بحكمت خود نه
بجهت مذلت او وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ وليكن بيشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نميدانند و گمان ميبرند كه كثرت اموال و اولاد
براي شرف و كرامت است و نشايد از روي استدلال بود وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نيست مالها كه بشما داده ايم وَلَا أَوْلَادُكُم و نه
فرزندان كه بشما ارزاني داشته ايم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ بآن خصلتي كه نزديك كرداند شما را عِندَنَا نزد ما زُلْفَىٰ
نزديك كردانيدني چه تقرب الا من امن باشد و شما را آن نيست پس اموال و اولاد كسي را بحق نزديك نگرداند إِلَّا مَنْ آمَنَ
مگر كسي را كه بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و بكند عملي كه صلاحيت قبول داشته باشد يعني اموال خود را نفقه كند در راه حق و اولاد
خود را علم دين بياموزد و در صلاح تربيت نمايد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ايشان راست جَزَاءُ الضِّعْفِ پاداش
دو تو يعني زياده بزياده يكي را ده و بيشتر تا هفتصد بِمَا عَمِلُوا بسبب آنكه كردند از نيكيها وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ايشان در
غرفهاي بهشت آمِنُونَ ايمنند از مكاره و آفات و شدايد و مخافات وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ و آنانكه ميشتابند و كوشش ميكنند
فِي آيَاتِنَا در ابطال آيتهاي ما يعني قرآن و بر زبان طعن ميكشايند مُعَاجِزِينَ در حالتي كه گمان ميبرند كه ما را عاجز
خواهند ساخت از انزال آن يا مردم را از پيروي آن و ايمان آوردن بدان أُولَٰئِكَ آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب
درد و رنج حاضر آورده شدگانند قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستي كه آفريدگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده ميكند روزي را لِمَن

يشاء براى هر كه بخواهد من عباده از بندگان مؤمن و مطيع خود بحسب قدرت ويقدر له و تنگ ميكند از اندازه براى او
بر وجه حكمت وما انفقتم و آنچه نفقه ميكنيد من شىء از چيزى كه شما راست در راه خداى فهو يخلفه پس خداى
عوض ميدهد او را در دنيا يا ذخيره مى نهد براى او در آخرت و در حديث آمده كه هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مينمايند
يكى ميگويد اللهم اعط المنفق خلفا خدايا مر نفقه كننده را عوض ده و ديگرى دعا ميكند كه اللهم اعط ممسكا تلفا خدايا مال ممسك را
تلف ساز نظم بلى در راه حق نا موجب عز و شرف كردد نه بر وجهى كه آنكه زيانى را تلف كند وهو و خداى
خير الرازقين بهترين روزى دهندگانست يعنى غير او كه چيزى بكسى ميدهند واسطه اند در ايصال رزق و رازق حقيقى
اوست ويوم يحشرهم جميعا و ياد كن روزى را كه جمع كنيم تبع و متبوع را از خلايق ثم نقول پس گوئيم و حضرت در عهد و لفظ بنا بخوانند
يعنى خداى همه را حشر كند پس بگويد للملائكة مر فرشتگان را اهؤلاء اياكم اينها اين كسانند كه شما را كانوا يعبدون
مى بودند كه مى پرستيدند و اين سوال جهت تقريع مشركانست و قطع طمع ايشانست از شفاعت ملائكه قالوا گويند فرشتگان
سبحانك پاكى تراست از آنكه غير ترا پرستند انت ولينا توئى خداوند و معبود ما و ما خود را در بندگى مقر ميداريم
بجهت وجه معبود بيت خود را ادائيم با تو نه دوست مامن دونهم بجز ايشان يعنى ما و ايشانرا هيچ دوستى نيست و ما
به پرستش ايشان رضا داده باشيم بل كانوا بلكه بودند كه از جهل و غوايت يعبدون الجن مى پرستيدند ديوانرا يعنى فرمان
ايشان ميبردند در پرستش آلهه باطله يا متمثل ميشدند بصورتها متنوعه و در خيال ايشان مى افكندند كه اينها ملائكه اند
اكثرهم بيشتر آدميان بهم بديوان مؤمنون گرويدگانند يعنى متابعت ايشان ميكنند فاليوم پس امروز كه
همه حكمها مر خدايراست لا يملك مالك نيستند بعضكم بعضى از شما لبعض براى بعضى نفعا سودى ولا
ضرا و نه زيانى را يعنى معبود باطله را براى عابد خود قوت رسانيدن سود و دفع كردن زيان نيست ونقول و گوئيم
للذين ظلموا مر آنكسانرا كه ستم كردند بوضع عبادت در غير موضع آن ذوقوا عذاب النار بچشيد عذاب آتش التى كنتم
بها تكذبون آن آتشى كه بوديد كه بدان تكذيب ميكرديد و دروغ مى پنداشتيد واذا تتلى و چون خوانده شود عليهم
بر كافران آياتنا آيتهاى ما يعنى قرآن بينات آيتهاى روشن قالوا گويند ما هذا نيست اين كلام كه
ميخواند اين كس يعنى محمد الا رجل نيست مگر مردى كه ميخواهد ان يصدكم آنكه باز دارد شما را عما كان از آنچه
كه بودند كه مى پرستند يعبد آباؤكم مى پرستيدند پدران شما يعنى مدعاى او آنست كه شما را از بت پرستى منع كند و
بدين آيتى كه احداث كرده در آرد و تابع خود سازد وقالوا و گفتند ما هذا نيست اين كلام كه ميخواند يعنى قرآن الا
افك مگر دروغى مفترى بربافته و بخداى اضافت كرده وقال الذين كفروا و گفتند آنانكه كافر شدند از كافران مكه
للحق مر پيغام راست را لما جاءهم آنهنگام كه آمد بديشان يعنى قرآن ان هذا نيست اين الا سحر مبين سحرى
ظاهر اظهار ايشان اين سخن از كجا ميگويند وما آتيناهم و حال آنكه نداده ايم ايشانرا من كتب از كتابها

فرستاد

فرستاده كه همواره يدرسونها بخوانند آنرا و از آنجا دليل آرند بر بطلان قرآن وما ارسلنا اليهم و نفرستاده ايم بسوى ايشان
قبلك پيش از تو يعنى در زمان فترت من نذير هيچ بيم كننده يعنى پيغمبرى كه ايشان را بحق دعوت كند و بر تكذيب ايشان بيم نمايد
وكذب الذين من قبلهم و تكذيب كردند انبيا را آنانكه پيش از ايشان بودند وما بلغوا و حال آنكه نرسيده اند معشار ما آتيناهم
بده يكى آنچه داده بوديم ايشانرا از قوت و طول عمر و كثرت مال يا نداده بوديم پيشينيان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ايم
از حجج و براهين و دلالات و اسباب هدايات فكذبوا رسلى پس تكذيب كردند پيشينيان پيغمبران مرا فكيف كان پس چگونه
بود نكير انكار من بر ايشان تا ببينند يعنى منع ايشان و عذاب كردن پس قوم تو نيز مستحق مثل اين حالات قل
انما اعظكم بگو جز اين نيست كه پند ميدهم شما را و اين شما را بكلمه بواحدة بيك چيز ان تقوموا و آن چيز آنست كه بر خيزيد
از مجلس پيغمبر صلى الله عليه وسلم لله براى خداى و پراكنده شويد مثنى دو دو تا با يكديگر مشاورت كنيد وفرادى
و يك يك تا از ازدحام خاطر شما شوريده نشود ثم تتفكروا پس تفكر كنيد در امر محمد و از مبدا حال او تا اين غايت اطوار
او را در نظر آريد تا بدانيد كه البته ما بصاحبكم نيست اين يار شما را من جنة هيچ ديوانگى كه او را بر دعوى رسالت
باعث باشد بلكه ميدانيد كمال عقل او را و بيان كافى است بر صدق قول او ان هو نيست او الا نذير لكم مگر
بيم كننده مر شما را بين يدى پيش از وقوع عذاب شديد عذابى سخت كه عذاب آخرتست قل ما سألتكم بگو آنچه
ميطلبم شما را من اجر از مزد براى رسالت فهو لكم پس آن مر شما راست يعنى هر مزدى كه براى رسالت
بخواستم بشما بخشيدم مراد نفى سوالست يعنى هيچ اجرى نميخواهم ان اجرى نيست مزد من الا على الله مگر بر
خداى وهو على كل شىء و او بر همه چيزها شهيد گواه است قل ان ربى بگو بدرستى كه پروردگار من يقذف
بالحق مى افكند حق را يعنى وحى را القا ميكند بهر كه خواهد يا سخن راست و درست را منتشر ميسازد در آفاق مراد انشاء
دين اسلام و اظهار احكام آنست علام الغيوب اوست داناى پوشيدها هيچ چيزى بر وى مخفى نيست قل جاء الحق بگو
آمد سخن راست و درست يعنى قرآن يا اسلام يا بعثت پيغمبر وما يبدئ الباطل و نمى آفريند باطل يعنى ابليس يا بت چيزى
وما يعيد و باز نميگرداند يعنى قادر نيست بر خلق و بعث قل ان ضللت بگو اگر گمراه شوم از راه حق چنانكه گمان ميبريد
فانما اضل پس جز اين نيست كه گمراه شوم على نفسى بر نفس خود يعنى وبال آن بر من است وان اهتديت و اگر براه
راست روم فبما يوحى پس بسبب آنست كه وحى مى فرستد الى بسوى من ربى پروردگار من كه حق جل و علا
هدايت وابسته بعنايت اوست انه بدرستى كه خداى سميع شنواست دعاى بندگانرا قريب نزديك
باميد بندگان ولو ترى و اگر به بينى كافرانرا اذ فزعوا چون ترسان شوند نزديك مرگ يا بوقت بعث يا در
بدر ببينى امرى عجيب باهول فلا فوت پس نباشد هيچ فوت يعنى بگريختن و پناه جستن دادن عذاب ايشان
فوت نشود واخذوا و گرفته شوند من مكان قريب از جاى نزديك يعنى از روى زمين بزير زمين يا از صحراى بدر

نجاه و در بعضی از تفاسیر آمده که این آیه در شان سفیان و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کند و لشکری از شام بجهت تخریب
کعبهٔ معظمه زادها الله ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمینی فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آنست
که از تحت اقدام خود ماخوذ کردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برود و دیگری که ناجیهٔ جهنی گویند
روی بر قفا کشته خبر قوم بسفیانی رساند وَقَالُوٓا۟ و گویند منکران مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف ءَامَنَّا بِهِۦ ایمان
آوردیم بخدای یا به پیغمبر یا بحشر ما ایمان کی داند بدینها وَأَنَّىٰ لَهُمُ ٱلتَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشانرا بازیافتن و حمزه و کسائی همزه
میخوانند و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فرا گرفتن ایمان مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ از موضع دور که آن عالم آخرتست
و محل تکلیف ایمان دنیاست و این دیگر یاس آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند وَقَدْ كَفَرُوا۟ بِهِۦ و حال آنکه کافر شده بودند
بخدای یا رسول او یا بعث مِن قَبْلُ پیش از این که در حین تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکنند بِٱلْغَيْبِ پیوسته …
سخنانرا یعنی بگمان خود سخنان میکنند و بر قرآن و رسول طعن میکردند مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ از جانب دور یعنی دور بودند
از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند وَحِيلَ و جدا کرده شد بَيْنَهُمْ میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ و میان آنچه
آرزو میبردند از قبول ایمان و رجعت بدنیا كَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد همین عمل بِأَشْيَاعِهِم باشباه ایشان
از کافران گذشته مِّن قَبْلُ پیش از این یعنی ایمان یاس از ایشان نیز قبول نکردند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا۟
بودند فِى شَكٍّ مُّرِيبٍۭ در گمانی بتهمت افکننده و مضطرب سازنده

سورة فاطر بسم الله الرحمن الرحیم

ٱلْحَمْدُ ستایش که شاید شایان که سزاوار بود لِلَّهِ مر خدایرا که سزاوار ستایش است فَاطِرِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ
نو پدید کننده و پیدا آرنده آسمانها و زمینها جَاعِلِ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ کردانندهٔ فرشتگان رُسُلًا پیغامبران یعنی فرستد ایشانرا
برسالت و انبیا علیهم السلام و گویند رسالات الهی به پیغمبران رسانند بوحی و باولیا بالهام و بمؤمنان برؤیای صادقه
پس صفت فرشتگان میکند أُو۟لِىٓ أَجْنِحَةٍ خداوندان بالها مَّثْنَىٰ دو دو برای طیران وَثُلَـٰثَ و سه سه وَرُبَـٰعَ
و چهار چهار و برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده بر آن چه در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام
ششصد بال دارد يَزِيدُ زیاده میکند خدای فِى ٱلْخَلْقِ در آفرینش خود مَا يَشَآءُ آنچه میخواهد یعنی در
اجنحهٔ ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده بشود میکند خدای ,,, در آفرینش خود واضح آنست که مراد خلق از آن
زیاده ایشان با عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته اند
حظ نکوت باعث در دلهای خلق امام قشیری رحمه الله تعالی فرموده که علو همت است یا رضای بتقدیر یا شوق
بر تبهٔ قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق
در محبان إِنَّ ٱللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق قَدِيرٌ توانا
مَّا يَفْتَحِ ٱللَّهُ آنچه بگشاید خدای لِلنَّاسِ برای مردمان و فرستد بدیشان مِن رَّحْمَةٍ از بخشایش چون …

نعت

نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فَلَا مُمْسِكَ پس باز گیرنده نیست لَهَا مر آنرا وَمَا يُمْسِكْ و آنچه باز گیرد از مردمان
از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ پس هیچ فرستنده نیست لَهُۥ مر آنرا مِنۢ بَعْدِهِۦ از پس باز گرفتن آن وَهُوَ
ٱلْعَزِيزُ و او غالب است در باز گرفتن ٱلْحَكِيمُ صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم
بدانند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم یکی مواهب صوریه چون رزق نا مکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی
است نا آموخته یا شد و شوهیت موافق نا شنیده یا دل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده آه از این علم نا آموخته باشد و صحبت
کاه در آتش غم و کاه در آن سوخته نظم دست لطفش نسخهٔ علم حکیم، بی قلم بر صفحهٔ دل زد رقم، علم اهل دل نه
از مکتب بود، بلکه از تلقین خاص رب بود، يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذْكُرُوا۟ ای آدمیان یاد کنید نِعْمَتَ ٱللَّهِ نعمتهای خدایرا که
انعام فرموده است عَلَيْكُمْ بر شما از ارسال رسل و ادرار رزق هَلْ مِنْ خَـٰلِقٍ آیا هست هیچ آفریننده غَيْرُ
ٱللَّهِ يَرْزُقُكُم بجز خدای که روزی دهد شما را مِّنَ ٱلسَّمَآءِ از آسمان بباران وَٱلْأَرْضِ و از زمین بگیاه
لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس کجا گردانیده میشوید از راه توحید وَإِن
يُكَذِّبُوكَ و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فَقَدْ كُذِّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده شد رُسُلٌ فرستادگان
مِّن قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبایی وَإِلَى ٱللَّهِ و بسوی خدای
تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ باز گردانیده شود همه کارها و ترا بصبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ای مردمان
إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ بدرستی که وعدهٔ خدا … در حشر و جزا حَقٌّ راست است و در وی خلف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس
باید که بازی ندهد شما را و نفریبد ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا زندگانی دنیا تا آخرت فراموش کنید وَلَا يَغُرَّنَّكُم و باید
که فریفته نکند شما را بِٱللَّهِ بکرم خدای ٱلْغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت از روی
مغفرت در دل شما افکند و اگرچه این ممکن است اما مشابه تناول زهر است باعتماد دفع طبیعت مزاج یا معاونت یا ات
بزرگان فرموده اند که یکی از مکاید ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می افکند که فرصت باقی است عمر
نقد را از دست مده نظم امشب همه شب بیاری و شاهد باش، چون روز شود توبه کن و زاهد باش،
عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از نکتهٔ الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد ع هذر روانه دانکندی عمر …
را که دیو إِنَّ ٱلشَّيْطَـٰنَ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ دشمنی است بعداوت قدیمی مر ابی فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّا
پس فرا گیرید شما مر او را دشمن و از وی حذر نموده در جمیع احوال بدو اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه
شیطانرا دشمن گیریم گفت آنچه او از زمین فرماید و متابع نفس خود نشوید و هرچه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع
باشد إِنَّمَا يَدْعُوا۟ جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حِزْبَهُۥ گروه خود را یعنی پیروان و غریمان
خود را لِيَكُونُوا۟ تا باشند در لهب آخرت بار … مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلسَّعِيرِ از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ ٱلَّذِينَ

كفروا آنانكه كافر شوند و دعوت شيطان را اجابت كردند لهم مر ايشانراست عذاب شديد عذابى سخت در
آخرت والذين آمنوا وآنانكه گرويدند و با شيطان مخالفت ورزيدند وعملوا الصالحات و كردند عملهاى خالص و
پاكيزه لهم مغفرة مر ايشانراست آمرزش از پروردگار ايشان وأجر كبير و مزدى بزرگ يعنى ثواب وافر در
بهشت أفمن زين له آيا كسى كه آراسته شد براى او سوء عمله زشتى عمل او را فرآه پس ديد آن عمل زشت
را حسنا نيكو يا شد چون كسى كه تميز كند حسن را از قبيح و هر يك را بيند بصفتى كه واقع باشد در موضح آورده كه مراد ابو جهل
يا عاص بن وائل و بوس عمل ايشان شرك و تكذيب ماوردى گويد كه مراد يهود و نصارى اند و سوء عمل ايشان عناد و مكابره
با سيد عالم صلى الله عليه وسلم يا خوارج و سوء عمل ايشان تأويلات باطله فإن الله پس بدرستى كه خداى يضل فرو
گذارد و گمراه كند او من يشاء هر كرا خواهد ويهدي و راه نمايد و توفيق دهد من يشاء هر كرا خواهد فلا
تذهب نفسك پس بايد كه نرود نفس تو يعنى هلاك نشود عليهم بر گمراهى ايشان حسرات براى حسرتها متوالى
كه بعد يكديگر و تأسفهاى گوناگون كه دارى بر فعلهاى ناخوش ايشان مكن كه هر يك از آن منتفى حسرتست يعنى نجيب نحوى بر ايشان
و جان در سر كار ايشان مكن إن الله بدرستى كه خداى عليم داناست بما يصنعون بآنچه ميكنند و بران ايشانرا جزا
خواهد داد والله وخداى الذي أرسل الرياح آنست كه فرستاد بادها را يعنى شمال و جنوب فتثير سحابا پس برانگيختند
ايشان ابر را ايراد ماضى بلفظ مضارع جهت استحضار اين صورت مشتمل بر حكمت فسقناه پس برانديم ابر را عدول
بتكلم جهت اختصاص فعل است يعنى ما توانائيم و بس كه برانيم إلى بلد ميت بزمين مرده و افسرده يعنى با حياى آن فأحيينا
پس زنده كرديم به الأرض بآبى كه از ابر باراند زمين را بعد موتها پس از مردگى و افسردگى او كذلك النشور
همچنين است زنده كردن يعنى احياء اموات و برانگيختن اموات در صحت مقدوريت يكسانست من كان هر كه باشد كه مي
خود يريد العزة خواهد ارجمندى كو طلب عزت از پرستش خدا كن فلله العزة جميعا پس مر خداراست همه عزتها
و بعزت او رسول و مؤمنان متعزز گردند ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين عزت در ملازمت اوست و ذلت در مخالفت
او بيت عزيزى كه هر كه از درش سر بتافت بهر در كه شد هيچ عزت نيافت إليه بسوى رضاى او يا بدرگاه قبول
او يصعد الكلم الطيب بالا ميرود سخنان پاك با صحائف كه آنها در و مكتوبست ميل صعود ميكند والعمل الصالح و عمل شايسته
يرفعه برميدارد آن را و بمحل قبول ميرساند چه عمده قبول عمل صالح كه اخلاص است نافع نيت بالكلم الطيب دعاست
و عمل صالح صدقه مساكين و در اغلب اجابت دعا بتصدق ثابت است بالجمله دعا [illegible] است و عمل تابع [illegible]
كلم تكبير [illegible] و عمل [illegible] استغفار است و عمل [illegible]
يا عمل را در يرفعه عايد بكلمه طيب دارند كه قول لا اله الا الله است و گويند توحيد [illegible]
و يك وجه در كشاف آنست كه خداى بر دارد عمل صالح را يعنى تقدير مرتبه او را رفيع [illegible]

كه هيچ چيز نيست آن نيت و كارى كه ريا يا ناتمام باشد از هر چيز خوارتر و بيهوده تر باشد نظم كرت چه اخلاص در بوم نيست
از بيت دركى چون نقش محروم نيست ز رتبه از دو بى قيمتست زر چه را كه خالص بود حرمتست والذين يمكرون السيئات وآنانكه پنهان
ميكنند و ميسازند مكرهاى بد را مراد مكرهاى قريش است نسبت با حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم و آنچه در دار الندوه انديشيدند
در باره ايشان از حبس و قتل و اخراج در سوره انفال گذشت لهم مر ايشانراست عذاب شديد عذاب سخت در آخرت
ومكر أولئك و مكر آن گروه هو يبور او كاسد شود و از پيش نرود والله خلقكم و خداى بيافريد شما را يعنى پدر شما
را من تراب از خاك ثم من نطفة پس شما را از نطفه ثم جعلكم پس گردانيد شما را أزواجا صنفها يا مردان و زنان
كه مزاوجه كنيد وما تحمل من أنثى و بار نگيرد يعنى از فرزند هيچ زنى ولا تضع و ننهد آنچه در شكم اوست يعنى نزايد إلا بعلمه
مگر بدانش خداى يعنى حمل و وضع و مدت و زمان هر يك معلوم است وما يعمر و زندگانى داده نشود من معمر هيچ
دراز عمرى ولا ينقص و كم كرده نشود من عمره از عمر ديگرى يعنى كه بعمر اول نرسد مراد آنست كه نيست
زيادت عمر و نقصان آن إلا في كتاب مگر در لوح محفوظ يعنى درازى و كوتاهى زندگانى مقرر و مقدر شده
إن ذلك بدرستى كه نبشتن طول و قصر عمر على الله يسير بر خداى آسانست وما يستوي البحران و مساوى نيست دو دريا
هذا عذب فرات سائغ آن آبى شيرين گوارنده شرابه آشاميدن او وهذا ملح أجاج و آن ديگر آب شور با تلخى
گراينده ومن كل و از هر يك دو دريا تأكلون ميخوريد لحما طريا گوشتى تازه يعنى ماهى وتستخرجون و بيرون
مى آريد از اين درياى شور حلية پيرايه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها مى پوشيد يعنى مى پوشند زنان شما بعضى برانند
كه اين ضرب مثل مؤمن و كافر است كه مساوات ميان ايشان صورت نه بندد و جه يكى از حلاوت ايمان عين عذوبت عرفان
است و ديگر از مرارت عصيان بحر اجاج كفر و طغيان بيت آن آب حيات ابدى اين نقش مرارت اين عين خطا
باشد و آن محض ثواب است وترى الفلك و مى بينى كشتيها را فيه در هر يك از اين دو دريا مواخر شكافندگان
آب و روندگان بدان لتبتغوا تا طلب كنيد من فضله از بخشش خداى يعنى ربح تجارت ولعلكم و شايد كه شما
تشكرون سپاس گوييد خداى را بر چنان نعمتى يولج الليل در مى آرد شب را في النهار در روز يعنى مقدار از
شب ميكاهد و مى افزايد تا زمان روز زيادت ميكند از زمان شب و آن در روز يعنى مقدارى از شب كم [illegible] روزى
افزايد تا زمان روز زيادت ميكند از زمان شب و آن در ربيع و صيفى است ويولج النهار و داخل ميكند
روز را في الليل در شب يعنى از ساعات روز ميكاهد و بساعات شب مى افزايد تا ساعات شب زايد بود از ساعات روز
و آن در خريف و شتوى است وسخر الشمس والقمر و رام كرد آفتاب و ماه را يعنى مسخر فرمان خود ساخت كل
يجري هر يك از ايشان ميرود لأجل مسمى براى وقت نام برده يعنى تا زمان معلوم كه دور خود تمام كند تا روز قيامت
كه سير ايشان منقطع شود ذلكم الله آن خداى كه خالق و فاعل اين اشياست ربكم آفريدگار و پرورندگار شماست

لَهُ الْمُلْكُ مر اوراست پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ وآنرا که میخوانید ومیپرستید مِنْ دُونِهِ بجز وی مَا يَمْلِكُونَ مالک نیستند
مِنْ قِطْمِيرٍ پوست خسته خرما را پس مالک علی الاطلاق ومعبود باستحقاق اوست إِنْ تَدْعُوهُمْ اگر بخوانید آنانرا که معبودان
باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جلب نفعی یا دفع ضری لَا يَسْمَعُوا نشنوند دُعَاءَكُمْ خواندن شما زیرا که جمادی اند و
جماد را شنوائی نباشد وَلَوْ سَمِعُوا واگر بر سبیل فرض بشنوند مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ اجابت نکنند شما را مراد شما ندهند
زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع ودفع مکاره وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ وروز رستخیز يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن
شما یعنی معترف کردند ببطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را وگویند ما کنتم ایانا تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ
وخبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانای تحقیق امر که آن خداوند است سبحانه وتقاضا صاحب
لباب آورده که اضافت مثل بخدای جائز نیست پس این مثلی است در کلام عرب شایع گشته واستعمال کنند در اخبار بچیزی
که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه وموثوق به باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ شما محتاجانید إِلَى
اللَّهِ بخدای یعنی در هرچه از طعام شما ومخلوق اوید وبعث او وَاللَّهُ وخدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز
وبی نیاز مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيدُ ستوده بر نعمت کامل وفضل شامل وبباید دانست که ماهیات
ممکنه در وجود محتاجند بفاعل وانتم الفقراء اشارت بآنست وحق سبحانه بکمال ذاتی موقوف است بر وجود اعیان ممکنات
پس در ایجاد ان غنی است کبریت محقق حمد است وشاکله الحمید بدان ایمای میتوان نمود ونیز بایستی تا معنی توان برد نظم
ناحق کرده بجمله اوصاف عیان واجب آید که مکث ابد بیان ورنه بکمال ذاتی از آدمیان فردست وغنی جناب خود
کردیان إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ وبیارد قومی
ویارد آفریدگان جَدِيدٍ نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند ویا گروهی بیارد که کس ندیده ونشنیده وجد
وَمَا ذَلِكَ ونیست بردن شما وآوردن دیگران عَلَى اللَّهِ بر خدای بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ وبرندارد وَازِرَةٌ نفسی
گناه بارانی گناه دیگری را إِلَى حِمْلِهَا بر داشتن یعنی از گناهان وی لَا يُحْمَلْ بر داشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ از گناه
او چیزی یعنی ندهد هیچ چیز از گناه داعی بر ندارد وَلَوْ كَانَ واگرچه باشد ذَا قُرْبَى خداوند خویشی یعنی هر چند
گناهکاری خویشان وکسان خود را بخواند ودر خواست کند که چیزی از خطیات او بر دارند هیچکس اجابت نکند زیرا که
همه بخود درمانده باشند إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم بیم کنی آنانرا که يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
میترسند از پروردگار خود بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی در خلوتها اثر خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبت یا عذاب
او از ایشان پوشیده است ومیترسند از او نادیده انرا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپای داشته اند نماز را تخصیص این طایفه
و[illegible] کرده اند بآنکه از جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند وَمَنْ تَزَكَّى وهرکه پاک شد از آلایش معاصی فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى
پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهِ برای نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ وبسوی

خدا است بازگشت همه پس پاکان را بر ترکیه ایشان جزا خواهد داد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وبرابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا
گمراه وَالْبَصِيرُ وبینا یعنی مؤمن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمَاتُ ومساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَلَا النُّورُ ونه روشنائی
یعنی حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ ومساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَلَا الْحَرُورُ ونه حر وحرارت یعنی
عقاب یا دوزخ یا شدت وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ ومساوی نیست زندگان وَلَا الْأَمْوَاتُ ونه مردگان یعنی مؤمنان با مسلمانان
نیست با کافران إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستی که خدای میشنواند وفهم میکناند مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد بتوفیق وهدایت
وَمَا أَنْتَ ونیستی تو بِمُسْمِعٍ بشنواننده سخن مَنْ فِي الْقُبُورِ آنرا که در قبرها اند ذکر بنفی التیه تشبیه قبل
کفار است باموات إِنْ أَنْتَ نیستی تو إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغمبری بیم کننده وبر تو همین ابلاغ وانذار است وبس
نیست پیغمبران الا البلاغ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام است بَشِيرًا مژده دهنده
بحق به وَنَذِيرًا وبیم کننده از عقوبت وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ ونبود هیچ گروهی از امم سابقه إِلَّا خَلَا مگر آنکه گذشت فِيهَا در
میان ایشان نَذِيرٌ بیم کننده از پیغمبران خود را جَاءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ
بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وَبِالزُّبُرِ وبنامهای آسمانی چون صحف شیث وادریس وابراهیم علی نبینا وعلیهم
السلام وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ وبکتاب روشن کننده یعنی احکام حلال وحرام چون توریة یا انجیل ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس
بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که نگرویدند فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بدیشان بعتاب وعذاب
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی بینی که خدای أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان باران آبی فَأَخْرَجْنَا پس
بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعلست یعنی ما که توانائیم که بیرون آریم بِهِ بدان آب ثَمَرَاتٍ انجوهها
مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا در حالتی که مختلفست رنگهای او یعنی گوناگونست اصناف آن وگویند مراد اشکال وهیأت است
وَمِنَ الْجِبَالِ واز آنچه ما آفریده ایم از کوهها جُدَدٌ راههای مختلف اللون است ودر تفسیر مقدسی آورده که خطوط
ملونه بِيضٌ سفیدها وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وسرخها که گوناگونست رنگهای آن در شدت وضعف یعنی بغایت
سرخ وبعضی از آن فروتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ وسیاهها بغایت سیاه وَمِنَ النَّاسِ واز آدمیان وَالدَّوَابِّ وانجنبندگان
وَالْأَنْعَامِ وانچهار پایان مُخْتَلِفٌ هست آنچه بود گوناگون أَلْوَانُهُ رنگهای او كَذَلِكَ ومانند اختلاف
الوان ثمار وجبال وهر که تدانند قدرت خدا را بر آفریدن اشیاء عالم بنید بحریدهر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدای
بترسد إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که میترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش
است بعظمت وجلال او پس هر کدانش او بیشتر ترس او افزونتر حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
انجا فرمود که ای اخشاکم بالله إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است در انتقام کشیدن از کسی که نترسد از وی
غَفُورٌ آمرزنده است مر تائبان کار را إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند كِتَابَ اللَّهِ

کتاب خدا اند که قرائت **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بپای داشته اند نماز را با آداب و شرائط آن **وَأَنْفَقُوا** و نفقه کرده اند در راه خدا
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی دادیم ایشان را **سِرًّا** پنهان از خوف آنکه ریا آمیخته نگردد **وَعَلَانِيَةً** و آشکارا بطمع آنکه
سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سر در صدقه نافله بوده و علانیه در مفروضه **يَرْجُونَ** امید میدارند بسبب عملهای
تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد
و این عملها کرده اند **لِيُوَفِّيَهُمْ** تا تمام کرد اند خدای یعنی بتمامی بدیشان رساند **أُجُورَهُمْ** مزدهای کردار
ایشان را **وَيَزِيدَهُمْ** و افزاید ایشان را از فضل خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان دادن مرتبه شفاعت دهد در آن باب آورده که شفاعت
ایشان را قبول کند درباره جمعی که واجب شده باشد ایشان را آتش **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **غَفُورٌ** آمرزنده است
گنهکاران را **شَكُورٌ** مزد دهنده سپاس داران را **وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ** و آنچه وحی کرده ایم ما بسوی تو
مِنَ الْكِتَابِ از قرآن **هُوَ الْحَقُّ** او راست و درست **مُصَدِّقًا** موافق **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** مر آنچه پیش از وی است از آن
بوده از کتب یعنی متابع عقاید و اصول احکام آنها است **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **بِعِبَادِهِ** به بندگان خود **لَخَبِيرٌ**
داناست ضمایر ایشان را میداند **بَصِيرٌ** بیناست ظواهر ایشان را میبیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند
بر وی پوشیده نیست آنکه فرمود که **ثُمَّ أَوْرَثْنَا** ما کتابهای مقدمه بامم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم **الْكِتَابَ**
قرآن را یعنی تاخیر کردیم از آن تا عطا دهیم آن را **الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا** آنان را که برگزیده ایم **مِنْ عِبَادِنَا** از بندگان ما یعنی امت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآنی
بی جست و جوی مؤمنان بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسید یا بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن
بی بهره اند یا در سهام ورثه از میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد
که تمام برد اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوت هرکسی بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند
ع ز نیم یکی جز مطلب کرده یکی جام **فَمِنْهُمْ** پس بعضی ازین بندگان **ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ** ستمکار است بر نفس خود بتقصیر
در عمل کردن بدان **وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ** و بعضی از ایشان میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات **وَمِنْهُمْ** و بعضی از ایشان
سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده است به نیکوییها که پیوسته عمل نماید باحکام قرآن **بِإِذْنِ اللَّهِ** بدستوری و توفیق خدای و عنایت او
ذَٰلِكَ این توریث و اصطفا **هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ** او بخشش بزرگ است امیر المؤمنین عمر فاروق میفرماید که از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم شنودم که در این آیه فرمود که سابق ما پیشی گیرنده است و مقتصد ما ناجیه است و
ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سه طایفه را تفسیر فرموده و گفته سابق
آنها اند که بی حساب به بهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک کنند ذی التوبه و سابق ما اهل جهاد
و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه بجهاد بیند و نه بدولت جماعت یابند

۹۱

امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه
بعد از فتح مکه بدائرهٔ اسلام در آمده اهل تفسیر و تذکیر را باب تحقیق و تدقیق در بیان سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک اینجا
کلمه چند ثبت افتاد بر ترتیب که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره گفته که
آنان جاهل اند و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و طالب عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر
ذنوب و تائب و معاید و ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق هر دو باشد و آنکه معاد را
بر معاش ترجیح دهد یا پرستنده بعادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده بشوق الله یا جزع کننده نزدیک بلا و صبور در بلا
و لذت یابنده از بلا یا آکل حرام و مایل شبهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تائب
و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه ظاهر او به از باطن بود و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود
یا آنکه انصاف ستاند و ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جوینده
قوت باشد و آنکه مطلقا قوت طلب نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل مخاوف و ایشان اند یا طالبان
نجات و درجات و مناجات در حقایق سلمی آورده که ناظر است از خود بخود و نگرنده از خود بآخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح
الله روحه میگوید که ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود و
در لطایف گفته که ظالم از نعمت بمنعم نگردد و مقتصد از منعم بنعمت و سابق از منعم بمنعم یعنی بمشاهده منعم در ساند و از نعمت نپردازد
نظم نعیم هر دو جهان میکند بر ما عرض دل از میانه تمنا ندارد الا دوست حق سبحانه هیچ است را از امت سابقه
نکرد و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صحیفه حال همه کشید و ابتدا بظالم کرد تا شرمنده نگردند و برحمت بی غایت
امیدوار باشند **نظم** نیاید از من آلوده طاعت خالص ولی برحمت فضلت امیدواری هست و گفته اند تقدیم ظالم از روی
فضل است و تاخیر سابق از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل دوستر دارد و تاخیر سابق جهت آنست تا بثواب که در حول
جنات نزدیکتر باشد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت عجب نکرد که عجب آتشی است که چون برافروخته شود
هزار خرمن عبادت بدو سوخته شود **نظم** ای پسر عجب آتشی عجب است کم ستان تیز بولهب است هر کجا
شعله اش برافروخت خرمن علم و زهد دید بسوخت **جَنَّاتُ عَدْنٍ** بوستانهای اقامت **يَدْخُلُونَهَا** در آیند این سه گروه
در آن **يُحَلَّوْنَ** پیرایه بسته شوند **فِيهَا** در آن بهشتها **مِنْ أَسَاوِرَ** از دستوارنها که باشد **مِنْ ذَهَبٍ** از زر خالص
وَلُؤْلُؤًا و از مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوارنه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص
داشته چنانچه تاج بپادشاهان عجم **وَلِبَاسُهُمْ** و پوشش این گروه **فِيهَا حَرِيرٌ** در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای
دنیا یعنی در رشته و بافته کسی نبوده **وَقَالُوا** و گویند این جمع چون از نعم دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند **الْحَمْدُ لِلَّهِ**
ستایش و ثنا مر خدای را **الَّذِي أَذْهَبَ** آن خدایی که ببرد **عَنَّا الْحَزَنَ** از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعات داشتیم

بیرون آن از ما ستدع کرداند وگفته اند مراد همّوم دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا فزع و جوع و عطش یا خوف سلطان
یا دغدغهٔ حاسد و یا غمّ فقر إِنَّ رَبَّنَا بدرستی که آفریدگار ما لَغَفُورٌ آمرزنده گناهکارانست شَكُورٌ جزا دهنده و سپاس دارنده
الَّذِي أَحَلَّنَا آن خدایی که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ برای اقامت که جنتست و از وی انتقال بموضع دیگر نخواهد بود مِنْ
فَضْلِهِ از بخشش وکرم خود نه بعمل ما لَا يَمَسُّنَا نمیرسد ما را فِيهَا در آن سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهت طلب
معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بود وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا و نمیرسد ما را در بهشت لُغُوبٌ ماندگی و ملالی چه کلفتی و مشقتی نیست در وی
بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بخدای و رسول لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشانراست
آتش دوزخ لَا يُقْضَىٰ حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ برایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فَيَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب
باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ و تخفیف کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان مِنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه آتش
فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب او كَذَٰلِكَ مثل این پاداش نَجْزِي جزا میدهیم كُلَّ كَفُورٍ هر ناسپاسی
را که در کفر و کفران بنهایت رسیده وَهُمْ و ایشان یعنی کافران در دوزخ يَصْطَرِخُونَ فریاد میخواهند فِيهَا در دوزخ
و میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخْرِجْنَا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده
غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته
نبود حق سبحانه فرمود که أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ آیا ما زندگانی ندادیم و عمر دراز نداشتیم شما را مَا يَتَذَكَّرُ آن مقدار که پند
گیرد فِيهِ در آن عمر مَنْ تَذَكَّرَ هرکه خواهد که پند گیرد مراد عمریست که مکلف در وی متمکن باشد از تفکر و تذکر و
گفته اند ما بین بیست و شصت و در زاد المسیر آورده که اعتماد آنست که آخر زمان تذکر را شد زیرا که بعد از آن زمان هرم است
مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا
مرگ خویشان و همسایگان کفی بالموت واعظا واکثر علما برآنند که مراد از نذیر شیب است چه زمان شیب فرو نشاندن
شغل جوانیست و موسم پیری زنگ فزاید آینهٔ ذات نظم نوبت پیری چون زند کوس درون دل بشود از هوس
وعیش فسرده [illegible] اندام درآید شکسته لرزه کند پای نسیبی چو دست نوبت بعد از اجل آرد پیام [illegible]
مرگ رساند سلام در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند وگویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل
خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند تا حق سبحانه جواب دهد که نه زندگانی دادیم شما را و نذیر
فرستادیم بشما گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را بدروغ داشتیم خدای فرماید که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَمَا
لِلظَّالِمِينَ پس نیست ستمکاران یعنی مشرکان را مِنْ نَصِيرٍ هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ داننده پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بروی مخفی نخواهد بود
إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بچیزی که صاحب آنست سینها هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ اوست آنکه

کردانید

کردانید شما را خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی خلفای پیشینیان تمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضهٔ
اقتدار شمایان داد و این نعمتی بزرگ است فَمَنْ كَفَرَ پس هرکه ناسپاسی کند مر این نعمت را فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ
پس بروی است جزاء کفران وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و افزون نکند ناگرویدگان را كُفْرُهُمْ کفر و شرک ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست إِلَّا مَقْتًا مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی [illegible]
تواند بود وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و افزون نکند کافرانرا كُفْرُهُمْ کفر و شرک ایشان إِلَّا خَسَارًا مگر زیان در آخرت
قُلْ بگوای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شُرَكَاءَكُمُ انبازان خود را الَّذِينَ تَدْعُونَ آنانکه میخوانید ایشانرا و میپرستید مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز خدای أَرُونِي بنمائید و خبر کنید مرا که شرکا مَاذَا خَلَقُوا چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و آنچه در
وی است أَمْ لَهُمْ آیا هست ایشانرا شِرْكٌ انبازی فِي السَّمَاوَاتِ در آفریدن آسمانها أَمْ آتَيْنَاهُمْ یا دادهایم
ایشانرا كِتَابًا کتاب ناطق بآنکه شریک کرده ایم فَهُمْ پس ایشان عَلَىٰ بَيِّنَتٍ بر حجتهای روشن باشند مِنْهُ
از آن کتاب بَلْ نه چنین است بلکه إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ برخی از ایشان که رؤسا اند اتباع
بَعْضًا برخی دیگر را که اراذل اند و ایشانند بشفاعت بتان إِلَّا غُرُورًا مگر از روی فریب و مکر إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نگاه میدارد آسمان و زمین را أَنْ تَزُولَا برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود [illegible]
حال [illegible] ناچار است از نگاه داشتن او زیرا که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علی نبینا وعلیه السلام بفرزندی
حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم
ایشانرا تا زایل نشوند یعنی از جای خود نروند وَلَئِنْ زَالَتَا واگر زایل شوند إِنْ أَمْسَكَهُمَا نگاه ندارد ایشانرا مِنْ أَحَدٍ هیچ یک
مِنْ بَعْدِهِ پس از وی یا بجای وی إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست حَلِيمًا بردبار که بعقوبت یهود و
نصاری تعجیل نمیکند غَفُورًا آمرزنده کسی را که از این قول رجوع کند و بوحدانیت او قایل شود و بداند که لم یلد و لم
یولد صفت اوست نظم خدا از [illegible] که معبود است و احد نگوید کس که مولود است و والد کسی کو را ایشان کفو باشند
بر وحدت [illegible] نوع ساقی قریش [illegible] بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده اند با یکدیگر میگفتند
اند لعن الله الیهود والنصاری چه دو طایفه بدانکه تکذیب پیغمبران خود اند بخدای که اگر پیغمبر با آمدی ما ایشانرا
[illegible] و تصدیق او [illegible] پس حق سبحانه و تعالی خبر داد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ
أَيْمَانِهِمْ [illegible] لَئِنْ جَاءَهُمْ اگر آید بدیشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده لَيَكُونُنَّ هر آینه باشند
أَهْدَىٰ [illegible] مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری وغیر ایشان فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس
[illegible] آمد بدیشان نَذِيرٌ بیم کننده یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مَا زَادَهُمْ نیفزود آمدن او ایشانرا
إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن از حق و دوری جستن اسْتِكْبَارًا و سبب [illegible] ایشان ملک کردن کشی از فرمان الهی فِي الْأَرْضِ

درنمیت ومکر السّیّئ ط وآنانکه مکر کنند تدمکر بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن تذیر ولا یحیق المکر السّیّئ ودبازنگردد
مکر بد الا باهله ط مکر با هل وی یعنی مکر بد هر ماکری برنی احاطه کند و اطراف وجوانب وی فرو گیرد و هرچه در باب
قصد وی کسی اندیشیده باشد در بارهٔ خود مشاهده نماید واین بیت را در باب قطعه ابیات این دو بیت از الغا
ثبت افتاد **نظم** درباب من زروی حسد یک دو ناشناس دمساز دند و کوزه تن وبرتافتند تا عاقبت انس همه
نیکی بن رسید و ایشان جزای فعل بد حویش یافتند فهل ینظرون پس آیا انتظار میبرند مکذبان و مکاران یعنی نمی برند
وچشم نمیدارند الا سنت الاولین مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت اهل مکر هست فلن
تجد پس نیابی تو لسنت الله تبدیلا مر سنت خدا را تبدیلی یعنی عذاب را بثواب بدل نتوان کرد ولن تجد
لسنت الله ونیابی مر سنت خدا را تحویلا تحویلی یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوان ساخت اولم
یسیروا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فی الارض در زمین فینظروا کیف کان تا به بینند راه شام و یمن که چگونه بود
عاقبة الذین من قبلهم عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وکانوا وبودند ایشان اشد
منهم سخت تر از مکیان قوة از روی توانائی وبا وجود آن از عذاب … نیافتند وآثار هر قوم در
دیار ایشان باقی است وما کان الله لیعجزه ونیست خدای که عاجز کرداند او را من شیء هیچ چیز فی السموات در آسمانها
ولا فی الارض ونه در زمین پس هرچه خواهد کند وکسی بیرون از حکم او پیش نکند انه کان بدرستی که او
هست علیما دانا باحوال همه اشیا قدیرا توانا بفرمان دادن ولو یؤاخذ الله واگر مواخذه کردی خدای
الناس مردمانرا بما کسبوا بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت ما ترک نگذاشتی علی ظهرها بر پشت
زمین من دابة هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک میشوند …
آنچه در کشتی بودند پس در بیت وقت که ایشانرا بگناه عاصیان بگیرد همه نابود شوند ولکن یؤخرهم ولیکن بازپس
میدارد ایشانرا الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشانست فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم
وقت هلاک ایشان فان الله پس بدرستی که خدای کان بعباده بصیرا هست به بندگان خود بصیر بینا
ومیداند که مستحق هلاک کیست و لائق خلاص و نجات کدام است و هر یک را فراخور حال او پاداش دهد **رباعی**
آنرا بطوالع رضا بنوازند و بدرا بنوایب غضب بگدازند کس را بتقضا و قدر نشد کار … صلاح خلق …
سازند **سورة یس بسم الله الرحمن الرحیم یس** در ینابیع آورده
که هر حرف از حروف مقطعه سریست از حق تعالی که حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بر آن اطلاع داده بعد از آنکه
جبرئیل بدان نازل شده و جز خدا و رسول کسی بر آن وقوف ندارد و بعضی از علما در یس گفته اند که اسم الله
است و در حقائق فرمود که نامی است از نامهای الهی و گویند اسم سوره است … ان الله تعالی قرأ طه و

یس

یس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تا شاید … در تفسیر ماوردی آورده که نام حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم که در قرآن مذکور شده یکی یس است و آنکه اهل بیت را آل یس میگویند تا اشاره بدین معنی میکنند و ذکر یا آل یاسین امام
قشیری قدس سره فرموده که یا اشارتست بیوم میثاق و سین بسماع … اهل اشراق و در بحر الحقائق آورده
که قسم است به نبوت حبیب و بسر طهارت … یا انسانست بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت
ندا بر شطر اول اقتصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و در حقیقت آنست که کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر
کنند قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس میشاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و آن … که گذشت انسانست
و مخاطب بانسانیت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت را ثابتست و میشاید که آن کلمه سید
باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حرف بود و دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سویة
اعتدالیست که میان زبر و بینات او … بسیار هست و هیچ حرف دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه
که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد **نظم** … مرتبهٔ اعتدال در همه حال
که … توحید اعدل از همه … جمع الجمع … فضیلت مخصوص افضل از همه وان فخر کلمات
سابقه … ریاحین قلب القرآن یس … **نظم** خدا … پس انکه قلب ان لشکر
باشد در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود لکل شیء
قلب وقلب القرآن یس و هر که یس بخواند بنویسند برای وی ثواب ده بار قراءت قرآن و این سوره را معمه گویند که …
بخوانندهٔ خود نیکوئی … خواهند که دفع کند … نامند که … حاجتهای او را
آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد تو فرستادهٔ خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید والقرآن الحکیم بحق قرآن محکم یا
حکم کننده یعنی با خدا … حکمت گویا انک بدرستی که تو ای محمد لمن المرسلین از فرستادگانی بسوی خلق از آنان فرستاد
که بودند علی صراط مستقیم بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بطریق استقامت که راه حق است مرسل بخصوص تنزیل
العزیز فرو فرستاده خدای غالبست و حفص بنصب لام خوانده یعنی فرستاده قرآنرا فرستادن خداوند قوی در ملک خود
الرحیم مهربان … فرستاده شده که لتنذر تا بیم کنی … از عذاب ربانی قوما ما انذر اباؤهم
گروهی را که بیم کرده نشده پدران دور ایشان در زمان اسمعیل علیه السلام فهم غافلون پس ایشان بیخبرانند لقد
حق القول بدرستی که درست شد قول بعذاب علی اکثرهم بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین
فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نیارند آنانند که خدای میدانسته که ایشان نمی گرویدند و بالاخره کشته شدند چون ابو جهل
… انا جعلنا بدرستی که ما کردیم فی اعناقهم اغلالا در گردن ایشان غلها فهی پس آن غلها
… الی الاذقان … که سرها بجنبانند فهم مقمحون پس ایشان سر برداشتگان اند و چشم

نزدیک ایشان … زمان فطرت …

بسم نهادمان تشبّل کردند تا جایی که غلبه کردن داشته اند آورده اند که ابو جهل سوگند خورده که اگر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
در نماز بیند سر مبارک او را بشکند روزی دید که آن حضرت نماز میگذارد سنگی برداشت او را چسبیده در کرد دست باند و این آیه آمد
کما ایشان را باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند گویند که قوم بنی مخزوم قصد آن حضرت کردند و او را بجهد بیابان کردن او بعد اکر
و مخزومی دیگر گفت که من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون نزدیک آن حضرت آمد نابینا شد و این آیه آمد که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا در پیش روی ایشان سدی دیواری و حجابی وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و از پس ایشان پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ
پس پوشیدیم چشمهای ایشان را فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان نمی بینند یعنی چنان که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت
از جنایات گذشته و هرکرا دو سد جنت احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده بود از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه فلاح
و هدایت وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسان است بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی لَا يُؤْمِنُونَ نگروند ایشان که علم
قدیم بعدم ایمان ایشان حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که تو بیم کنی یعنی فایده بیم آن کس را باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ
کسی که پیروی قرآن کنند و مواعظ آن بسمع قبول شنوند وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی در نهان
از وی ترسند در نظر خلقان یا از حق ترسند از آنچه غایبست از وی یعنی امور آخرت فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ
بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزدی نیکو اندر زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنی سلمه گفتند یا
رسول الله خانهای ما از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد این آیه آمد که إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي الْمَوْتَىٰ
زنده کردانیم مردگان را ببعث یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ و می نویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه پیش فرستاده اند از اعمال صالحه
و طالحه وَآثَارَهُمْ و می نویسیم پی ها یعنی نشانهای اقدام ایشان را که بمسجد میروند یا مراد آنست که خطوات ایشان مکتوب طاعات ایشان
خواهد بود و بعضی قدمی رفتن از عنایت بر صحیفهٔ احوال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیز را أَحْصَيْنَاهُ نگاه
داشته و بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در نوشته که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شما می نویسند در صحیحین مذکور است که بزرگترین
مردمان در مزد صلوة کسی است که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد و بعضی گفته اند که آثار اعم است از آنکه حسنه یا سیئه چون
علم که مردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقهٔ جاریه چون پل و رباط و مسجد یا سیئه چون اشاعهٔ باطل و تاسیس ظلم
حق تعالی نه میفرماید تا همه را حیف ببیند و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهند داد نظم از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو اینچنین گفته است پیر معنوی کای برادر آنچه کاری بدروی وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای اهل
مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثلی اصحاب قریه یعنی اهل انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند
که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قبل از رفع بسما یا شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و یونس
گفتندی یا تاروس و ماروس و بعضی گفته که صادق و صدوق ایشان را بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان

بنزدیک

بنزدیک شهر رسیدند پیری دیدند که گوسفند میچرانید بر وی سلام کردند پرسید که چه کسانید گفتند رسولان عیسی ایم خلق را از بادیه
ضلالت برهنیم و بهدایة میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهان دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال
صحت باز آریم پیر گفت پسری دارم که سالهاست که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما درد او را دوا کنید منت
بخدای شما بکنم ایشان بر سر بالین وی آمده دعا کردند و صحت کامل یافت بیت قدم نهادی و برخاست دیده جا کردی
بیکدمی دل بیمار داد و کرد دوی پیر ایمان آورد و او حبیب نجارست که صاحب یاسین گویند و ششصد سال قبل از زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدو گروید و یکی از سباق است القصة خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار
از برکت ایشان بدولت صحت رسید تا ملک شهر که در معالم التنزیل گوید نام او انطیخس رومی بود و بت پرستیدندی از
حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شد ایشان را بند آفت
کرد و شمعون ایلچی ایشان در آمده با خواص ملک آشنایی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب بادشاه شد و حق سبحانه از این
قصه خبر میدهد إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی یا شمعون فرستاد نه بلکه ما
فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان باز داشتند فَعَزَّزْنَا پس ما غالب کردانیدیم ایشان را
و مخصوص کردانیدیم یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ بسیم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفاست و گفته اند شمعان یا سلوم یا
یونس فَقَالُوا پس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه إِنَّا إِلَيْكُمْ بدرستی که ما بسوی شما مُرْسَلُونَ فرستاده شدگانیم
از نزد عیسی یا از پیش خلیفهٔ وی قَالُوا گفتند مردم آن شهر که مَا أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند
ما در صفات بشریت پس بچه مزیت شما را اختصاص داده اند وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَٰنُ و نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ
از هیچ چیزی از وحی و رسالت إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا تَكْذِبُونَ مگر که دروغ میگویید در دعوی رسالت قَالُوا گفتند
پیغمبران که رَبُّنَا خدای ما يَعْلَمُ میداند إِنَّا إِلَيْكُمْ بدرستی که ما لَمُرْسَلُونَ بسوی شما فرستادگانیم وَمَا عَلَيْنَا و
نیست بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول نکنید عذاب بشما فرود
آید قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا گفتند که ما فال بد گرفتیم بِكُمْ بآمدن شما که بدین بلده آمده اید باران نیامده و همه مزروعات ما
خشک شده لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نه ایستید از دعوی خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آینه شما را سنگسار کنیم وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا و برسد شما را
از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک قَالُوا طَائِرُكُمْ گفتند پیغمبران که فال بد شما مَعَكُمْ با شماست یعنی سبب شامت شما عقاید
فاسده و اعمال باطله شماست أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ آیا پند داده میشوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ
مُسْرِفُونَ گروهی گزاف کاران و از حد در گذرندگانید آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه آمدی و خدایان را سجده کردی
و مردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملک بوی اعتماد تمام کرد و بی مشورت او به هیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون
پرسید که ای ملک شنوده ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که ایشان دعوی میکنند که غیر

بیان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود که بگو تا ایشان را حاضر کنند که گفتار ایشان عجب است ملک امر کرد تا ایشان را
آورده اند و شمعون را دیدند و دلیر و ار پنداشتند شمعون پرسید که خدای شما را می پرستید گفتند آنکه آفریدگار آسمان و زمین است شمعون
گفت خدای شما چه میتواند کرد گفتند نابینا را دیده ور میگرداند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینائی را حاضر کردند و فرمود
که خدای خود را بگوئید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدای خود درخواهیم
تا همین کار بکنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ قدرت ندارند شمعون دیگر
باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار
بکند ما همه بدو میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی برآمده بود یا مرده هفت روز زنده کردند و ملک با قوم
ایمان آوردند و برخی دیگر قصد قتل پیغمبران و مؤمنان کردند حبیب نجار را خبر شد که کار در مقام ایذای اهل ایمان است از منزل
خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود وَجَاءَ و آمد مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورترین جای آن شهر رَجُلٌ
مردی یعنی حبیب نجار يَسْعَى و میدوید و میشتافت تا برسید قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ پیروی
کنید فرستادگان را اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما أَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت وَهُمْ
مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند بجز دهند مرا به الجزء الثالث والعشرون اجزاء الثلثین وَمَا لِيَ ۲۳
وچیست مرا از روی صدق لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي نپرستم آنکسی که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم و جزای
او تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد روز قیامت اضافت فطرت بخود اظهار شکر است و اضافت بعث بکافران مبالغه
در تهدید و تحذیر أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آیا فرا گیرم بجز خدای آلِهَةً خدایانی دیگر یعنی بتان إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ اگر خواهد خدا
مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نکند از من شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا در دفع
بیان چیزی را از آن یعنی ایشان از من بلا دفع نکنند وَلَا يُنْقِذُونِ و نه رهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من ایشان را که …
ندارند بر نفع و ضرر پرستم و عبادت آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا بدرستیکه من
آنگاه لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا باشم پس چون قوم این سخن شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران
آورده گفت إِنِّي آمَنْتُ بدرستیکه من بگرویدم بِرَبِّكُمْ بآفریدگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا و بر آن
گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست
که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و ببهشت فرستاد و برخی برآنست که چون قصد وی کردند حق سبحانه او را باسمان
برد و از روی کرامت قِيلَ گفتند مر او را که ای حبیب ادْخُلِ الْجَنَّةَ درآی در بهشت پس چون در بهشت درآمد پس
چون قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي گفت کاشکی قوم من يَعْلَمُونَ دانا شوندی بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بآنچه بیامرزید مرا پروردگار من
وَجَعَلَنِي و گردانید مرا مِنَ الْمُكْرَمِينَ از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مؤمنان کشته شدند و …

کر سلامت

کر سلامت پیرو نه بقتل حبیب کشته گشت یا باسمان رفت وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم ما عَلَى قَوْمِهِ بر قوم حبیب مِنْ بَعْدِهِ
پس از رفع یا قتل او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری مِنَ السَّمَاءِ از آسمان برای هلاک ایشان وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ و نیستیم ما فرو
فرستنده لشکری برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و بی مقدارترند که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکری
برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و بی مقدارترند که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال ملائکه در روز بدر و حنین
برای تعظیم پیغمبر ما بود صلی الله علیه وسلم نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده باشند إِنْ كَانَتْ نبود عقوبت اهلاک ایشان
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد که جبرئیل علیه السلام زد و با نعت شهر ایشان گرفته صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس
آنجا ایشان خَامِدُونَ فرو مردگان بودند یعنی به یک نفس جبرئیل علیه السلام فرو مردند چون آتشی که بیکبار منطفی
شد يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا بر بندگان مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند
که با او يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که ما كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ
پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ و مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لَا يَرْجِعُونَ
باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند وَإِنْ كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَمَّا جَمِيعٌ مگر بهم جمع شده لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ
نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنانرا هلاک کرده ام از پیشینیان یا این غافلان را که باقی مانده همه
در موقف حشر حضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب
عظیم گرفتار خواهند شد و در عجائب حیران و متحیر خواهند کرد آن … ع … جاودانی محروم
جاودانی وَآيَةٌ و نشانه از نشانهای قدرت ما لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که
ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده کردیم آنرا وَأَخْرَجْنَا و بیرون آوردیم مِنْهَا از وی حَبًّا … دانه در روی …
غذای ایشان است فَمِنْهُ پس از آن دانه يَأْكُلُونَ میخورند وَجَعَلْنَا و آفریدیم فِيهَا در زمین جَنَّاتٍ
بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرمابنان وَأَعْنَابٍ و اصناف تاک بنان وَفَجَّرْنَا و روان کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ در
زمین از چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ و آنچه کرده است أَيْدِيهِمْ
دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و حنص ما عملته … یعنی نخورند از میوه ها دستهای شما
آنرا عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیکنند بر این نعمتها و منعم این نعمتها
… نزد اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون
آوردیم از آن حب طاعات تا ارواح از آن غذا یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون
حکمت در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و آن نتایج اعمالی که کرده اند از صدق …
… یعنی سپاس می باید داشت بر نعمت ظاهر و باطن …

سبحان

شکر ایشان نکنند نعمت رباعی کردشکر کنی تا زیاده کرده دهند تو نعمت دل بیندی نغمه پس و کنند پس زیرو دبر منزل مقصود سوی
از منبع شکر اکر بلغند قدست سبحان الذی پاکست انکه بقدرت کامله خلق الازواج کلها بیافرید همه صنفها و نوعها مما
تنبت الارض از انچه می رویاند زمین چون اشجار و نباتات و من انفسهم و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکور و اناث و مما
لا یعلمون و از انچه عید انند از اقسام خلایق و آیة لهم اللیل و علامت دیگر ایشانرا بر قدرت ما شب است که از روی
حکمت نسلخ در میکنیم و دور میکنیم منه النهار از ان روز را فاذا هم پس انگاه ایشان مظلمون در ایستادگان
بتاریکی و الشمس تجری و آیتی دیگر آفتاب که میرود لمستقر لها بقرارگاهی که او راست در صحیحین وارد ست که مستقر
آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد معین است که دور او بدو منتهی شود ذلک آن رفتن او مستقر
خود تقدیر العزیز تقدیر خداوندی است غالب بقدرت خود بر همه مقدورات العلیم دانا بهمه معلوم و القمر
قدرناه و ماه را مقدر ساختیم و مقرر کرده ایم یعنی سیر او را منازل در رفتن او منازل بیست و هشت کانه از بروج اثنا عشر
که حصه هر برجی از ان منازل دو منزل و ثلثی باشد و هر روز و شب منزلی قطع کند و در منازل اجتماعیه نور او کم میشود و از
و در منازل استقبالیه میکاهد و میل بانحنا و تقوس میکند حتی عاد تا وقتی که کرده د کالعرجون القدیم مانند چوب شاخ بکشا
از خرما بنان که خشک شده باشد و کج کشته بشکل هلالی لا الشمس نه آفتاب ینبغی لها سزد مر او را و لایق باشد ان
تدرک القمر آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اول است و یکی بر فلک چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد در
قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ده ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب برعت چون
ماه باشد فصول سنه از وضع خود بگردد و خلل بتکون نبات و تعیش حیوان رسد و لا اللیل و نه شب سابق النهار پیشی
گیرنده است بروز یعنی بر او غلبه کند روشنی و همه اوقات شب کند و بلکه متعاقب اوست و گفته اند مراد بشب و
روز آیتهای ایشانند یعنی آفتاب و ماه و مراد آنست که چنانچه شب از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت
ضیا بر آفتاب سبقت نمیکند و کل و همه کواکب از نیرین و جز آن فی فلک یسبحون در فلک یکتای میروند چنانچه ماهی
در آب و آیة لهم و نشانه دیگر مر ایشان را انا حملنا آنست که ما برداشتیم ذریتهم پدران ایشانرا یعنی نیاکان فی
الفلک المشحون در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علی نبینا و علیه السلام و گفته اند مراد از ذریه
اولاد ند یعنی فرزندان خود را قوت سفر نیست بر خشکی برای ایشان کشتی مسخر کردیم و خلقنا لهم و بیافریدیم برای
مردمان من مثله مانند کشتی ما یرکبون آنچه سواری میکنند بر ان چون زورق و صندوق و ناو و امثال آن و گفته اند
مراد شتر انند که کشتی بیابانند و ان نشا نغرقهم و اگر خواهیم که غرقه سازیم اهل کشتی را فلا صریخ پس هیچ فریاد رسی
نیست لهم مر ایشانرا که از غرقه شدن نگاه دارد و لا هم و نه ایشان ینقذون رها کرده شوند از برکت الا رحمة
مگر آنکه بخشیم بر ایشان منا بخشیدن از نزدیک ما و متاعا و برخوردار دهیم ایشانرا برخوردار کنید تا ادای

الی حین تا زمانی که اجل ایشان برسد و اذا قیل لهم و چون گفته شود لهم اتقوا مر کافرانرا که بترسید ما بین ایدیکم از عذابی
که پیش از شما بامم مکذبه رسید و ما خلفکم و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و ایمان آرید لعلکم ترحمون شاید
بر شما به بخشند ایشان اعراض نمایند و در مکابره و عناد افزایند و ما تأتیهم و نمی آید بدیشان من آیة هیچ آیتی من
آیات ربهم از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت الا کانوا مگر باشند عنها معرضین
از ان روی گردانندگان و اذا قیل لهم و چون گویند مر ایشانرا که بر درویشان و محتاجان انفقوا نفقه کنید مما
رزقکم الله از انچه روزی داده است شما را خدای قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویده اند بصانع یعنی معطله عرب
للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم با مؤمنان گویند انطعم آیا طعام دهیم من لو یشاء الله
آنانرا که اگر خدای خواستی اطعمه طعام دادی او را یعنی خدای که بزعم شما قادر است بر اطعام خلق با تنی که ایشانرا طعام
دهد چون او طعام نداد ما نیز ندهیم ان انتم نیستید شما ای مؤمنان الا فی ضلال مبین مگر در گمراهی هویدا که ما را
بمخالفت مشیت میفرمائید و این سخن از ایشان خطا بود برای انکه خدای بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را درویش
گذاشته و بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند کردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که
باتفاق فرموده فرو گذاشتن محض خطا و عین جفاست نظم درویش را خدا بتوانگر حواله کرد تا کار او بسازد و
فارغ کند دلش از روی بخل گر نشود ملتفت بوی فردا بود ندامت و انده حاصلش و یقولون و گویند کافران متی
کی است هذا الوعد این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان ما ینظرون
انتظار نمیبرند ایشان الا صیحة واحدة مگر یک فریاد تأخذهم بگیرد ایشانرا یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخه فزع است
دریابد ایشانرا و هم یخصمون و حال آنکه ایشان در آن وقت در سود اها مله جدال و خصومت باشند و بهم دنیا مشغول
که بیکبار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد و همه خلق بیجان بمیرند الا ما شاء الله فلا یستطیعون پس نتوانند توصیة وصیت
کردن با حاضران و لا الی اهلهم و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند یرجعون باز گردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن ندا
باشند و نفخ فی الصور و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر بار فاذا هم پس انگاه ایشان من الاجداث از گورها
بیرون آمده الی ربهم بسوی پروردگار خود ینسلون میشتابند و در این چهل سال کفار را عذاب نباشد چون
برانگیخته شوند قالوا یا ویلنا گویند ای وای بر ما من بعثنا که برانگیخت یعنی که پیدا کرد ما را من مرقدنا از خوابگاه ما
ملائکه جواب دهند که هذا اینست ما وعد الرحمن آنچه وعده کرده بود خدای از بعث و شما میگفتید متی هذا
الوعد و صدق المرسلون و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند اما شما باور نکردید ان کانت نبود آن
واقعه الا صیحة واحدة مگر یک بانگ که نفخه اخیره است یعنی بجز نفخه دمیده شد فاذا هم پس انگاه ایشان جمیع همه
نفسی لدینا محضرون نزدیک ما حاضر کردگانند ...

وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آنچه بودید که میکردید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت الْيَوْمَ امروز فِي شُغُلٍ در کاری باشند فَاكِهُونَ شادمان و نازان و میوه خواران و لذت کنندگان و آن کار اقتضاض ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا در مهمانی خدای بودن یا مشغولی باشد ایشان را به تنعم و فارغ باشند از تأمل در سهم و دو زخیان و انواع تعذیبات ایشان با خدای مشغول کرده اند ایشان را بچیزی که فراغت کند آنکسان از آنکه در دوزخ باشند چه یاد کرد ایشان موجب تنغیص آن با عیش است در بحر الحقائق آورده که گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنان بود حق سبحانه ایشان را به تنعم مشغول کرد اند و این حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلایل احوال است نسبت با طالبان حق بغایت فرود مینماید و از بخاری آنکه اکثر اهل الجنة البله یعنی بله تران برد گوید این آیة نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد بیهوش شد و چون باخود آمد گفت بیچارگان اگر دانستندی که از که مشغول شده اند فی حال در ورطه هلاکت می افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری قدس سره نقل میکند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامه مؤمنانست اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت نمی پردازند رباعی رویی که سرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید بی تو نفس من بصحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنگ آید هُمْ ایشان یعنی اصحاب الجنة وَأَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور العین فِي ظِلَالٍ در سایها قصور یعنی در مواضع از حرارت آفتاب دور عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته مُتَّكِئُونَ تکیه زنندگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت فَاكِهَةٌ میوه یعنی انواع ثمره وَلَهُم و مر ایشان راست مَا يَدَّعُونَ آنچه خواهند و آرزو برند در احقاف از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بر زبان آرد در پیش خود حاضر بیند و مر ایشان را باشد سَلَامٌ سلام یعنی تحیتی قَوْلًا خطابی بی واسطه مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان طالع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة بیت سلام دوست شنیدن سعادتست و سلامت بوصل یار رسیدن فضیلتست و کرامت وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا شوید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشان را ببوستان دوستان میخوانند أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا عهد نکرده ام با شما و عهد نفرموده ام شما را يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ آنکه مپرستید شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنی است آشکارا و عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهر است وَأَنِ اعْبُدُونِي و بتو عهد کرده ام که مرا پرستید که وحدت شما ام هَٰذَا این پرستش من صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ راهی راست بهشت وَلَقَدْ أَضَلَّ و بدرستی که گمراه کرد شیطان مِنكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا كَثِيرًا خلق بسیار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نبینید شما که تعقل

کثیرا

کنید و خود را در دام فریب او نیفکنید هَٰذِهِ جَهَنَّمُ این دوزخ است الَّتِي آن دوزخی که بودید کُنتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعده کرده میشدید بدان از اصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آیید بدان امروز بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که میپوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم وَتُكَلِّمُنَا و سخن گوید با ما أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم و گواهی دهد پاهای ایشان بِمَا كَانُوا بآنچه بودند در دنیا يَكْسِبُونَ کسب میکردند در کشف الاسرار آورده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی دهند اعضای اولیا بر طاعات ایشان اقامت شهادت کند چنانچه در آثار آورده که حق سبحانه بنده مؤمن را خطاب کند که چه آورده شرم دارد که عبادات و خیرات خود را بر شمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهد بتسبیحات کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه ناپدید کنیم یعنی محو کنیم عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیشی کنند راهی را که در سلوک او معتاد بودند فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ پس چگونه بینند راه را وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشان را و صورتهای ایشان را متغیر سازیم عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ برجا بهای ایشان تا همه انجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِيًّا برفتن از پیش وَلَا يَرْجِعُونَ و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب یا بصیرت او را باز برند وَمَن نُّعَمِّرْهُ و هر کرا عمر دراز دهیم نُنَكِّسْهُ برگردانیم او را فِي الْخَلْقِ در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و خرابی او را به پیری أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا در نمی یابند که هرکه بر تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود نزد قدرت کار معاد شوار نیست کفار میگفتند که محمد صلی الله علیه و سلم شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شعر وَمَا يَنبَغِي لَهُ و نشاید مر او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه پیدا شدی قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و اصلاح بدان از نوع فطانت است که در شاعری دارد پس حق سبحانه و تعالی او را از شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هرگاه که آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت وزن آن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یکنوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر گفت یا رسول الله قایل گفته که کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان ترتیب که نوبت اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابوبکر فرمود که اشهد انک رسول الله و ما علمک الشعر و ما ینبغی لک و از کلمات آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچه موزون واقع شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب نه بتکلف و قصد بوده إِنْ هُوَ نیست آنچه ما بدو آموختیم إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی و ارشادی وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ و کتابی روشن در معانی و حقائق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم لِّيُنذِرَ تا بیم کند قرآن یا محمد مَن كَانَ حَيًّا هر کرا باشد زنده یعنی عاقل یا فهم چه غافل و جاهل بمثابه مرده است یا آنرا که مؤمن است فی علم الله چه حیات ابدی و باقی

برسد و با بانت و عقیقت انذار بموعظت جهت انتفاع او ست یه ان و یَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب می شود کلمه عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناکرویدکان که قدانرا نمیکنند اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمید انند ایشان اَنَّا خَلَقْنَا آنکه ما آفریدیم لَهُمْ برای ایشان مِمَّا عَمِلَتْ اَيْدِينَا از آنچه کرده یم و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم با فرینش آن میان مردم مثلی است که هر که کاری تنها کند گوید که من این مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مراد رساختن آن یاری نداده ایجا نیز مینماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی شرکت غیری اَنْعَامًا چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مرانرا مَالِكُونَ ضبط کننده کانند و متصرف در وی ند کان وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و نرم کرد انیدیم و رام کردیم انعام برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی ازان مرکوب ایشانست که بروی سواری کنند چون شتر وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ و ازانها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشانراست در ان چهارپایان مَنَافِعُ سودها از پشم و موی و پوست وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر اَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیکنند نعمت خدا را که در انعام آفریده و رام کرده اند و منافع بسیار از مداینات بدیشان رسانید وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ تا شاید ایشان يُنْصَرُونَ یاری کرده شوند بدو ایشان و حال آنست که آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشان از برای که جماد اند و ایشان شعور و قدرت نیست وَهُمْ و بت پرستان لَهُمْ مر بتانرا جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده اسر و زکه نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک نکند قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت با حق بجانه می کویند از اتخاذ اولاد و شرکا یا در باره تو میکویند از نسبت بسحر و شعر اِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که ما میدانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از جحود و بغض وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه اشکار میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشانرا بدان نظم با آشکار و پنهان هرچه کنی و کردی جزا دهد بتو دانای اشکار و پنهان آورده اند که عاص بن وائل یا ابو جهل و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالیده بمجلس حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه آورده و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت که این اجزای متفرق و این اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر بار زنده کرده اند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که آری یکبار این را بقیامت برانگیزد و ترا زنده کند و بدوزخ برد این آیه نازل شد اَوَلَمْ يَرَ الْاِنْسَانُ آیا ندید و ندانست آدمی اَنَّا خَلَقْنَاهُ آنکه ما آفریده ایم او را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی و از علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بیرون آمده و از طفولیت بمردکی رسیده و سخن کوی و دلیر کشته فَاِذَا هُوَ پس اکنون او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدال کننده است هویدا بمقام جدل درآمده وَضَرَبَ و میزند لَنَا مَثَلًا برای ما مثلی یعنی امری عجیب اینکه استخوانی کهنه در دست مالیده و خاک ساخته بر باد داده وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش کرد آفریدن ما او را قَالَ مَنْ يُحْيِي گفت کیست که زنده کند استخوانها را وَهِيَ رَمِيمٌ و حال آنکه ریزیده و پوسیده و تباه کشته باشد یعنی کوشت و پوست

واعصاب قُلْ بگوای محمد يُحْيِيهَا الَّذِي زنده کند آنرا کسی که بقدرت کامل اَنْشَاَهَا بیافرید اَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفریدها عَلِيمٌ داناست تفاصیل مخلوقات را بعد از انکه اجزاء اشخاص را در حال تفرق و تبدد میشناسد و بجمیع و انضمام آن قادر است اَلَّذِي جَعَلَ آن خدای که آفرید و پیدا کرد لَكُمْ برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا از درخت سبز آتش فَاِذَا اَنْتُمْ پس آنگاه شما مِنْهُ ازان درخت تُوقِدُونَ می افروزید آتش را در اغلب مواضع انبیاد به عرب دو درخت مرخ و عفار شاخ از مرخ بر شاخی از عفار میمالند آتش بیرون می آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در وی مائیت است متضاده با وجهی تا هم انه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در وی مائیت است متضاد با وجهی تا هم انه قادر است بر اعادهٔ طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده اَوَلَيْسَ آیا نیست اَلَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ آنکسی که بیافرید آسمانها و زمینها را با آنکه اجرام ایشان بِقَادِرٍ توانا عَلَى اَنْ يَخْلُقَ برانکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان یا اجسام صغیره و اجرام حقیره بَلَى آری هست قادر بران وَهُوَ الْخَلَّاقُ و اوست آفریننده بسیار خلق الْعَلِيمُ دانا بکیفیت احوال مخلوقات اِنَّمَا اَمْرُهُ جز این نیست که شان او اِذَا اَرَادَ چون خواهد شَيْئًا آفریدن چیزی اَنْ يَقُولَ آنست که گوید لَهُ مراو را که کلمه بی كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد بی درنگ یعنی متمثل است مرتأثیر قدرت را که مراد اسبه با مطاع مرطیع را در کاه ربوبی بی امتناع و توقع و در تیسیر کرده که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امر است و ربکوئی تا برآمدن امر اشیا و حیی که ملکی باشد نه نظر بدین کلمه و کویند این کلمه علامتی است که چون ملائکه بشنوند میدانند که چیزی حادث خواهد شد نظم حرف استکانقیو نون زطواسی صنع او از قاف تا بقاف بدین حرف کشته دال فَسُبْحَانَ الَّذِي پس پاکی و بی عیبی آنکسی راست که بی شبهه بِيَدِهِ بدست قدرت او ست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزها وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بدو بازگردید و خواهید شد برای مکافات اعمال وعده و وعید ببندگان است و وعید دشمنان که اینان را شد بدو العقاب است و ان اولیا طوبی لهم و حسن مآب سورة الصافات بسم الله الرحمن الرحیم وَالصَّافَّاتِ یعنی قسم بملائکه که صف برکشند در مقام عبودیت صَفًّا صف برکشیدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس رانندکان یعنی شیاطین را از استراق سمع زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ پس خوانندکان ذِكْرًا وحی خدا را بر انبیا حق سبحانه قسم یاد میکند بملائکه که در صف ایستاده بیان بعبادت یهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند یا بعلمائی که در صف افاده بصفت افاضه قائم باشند یا بمرغان که در جوّ هوا صف زنند اکثر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات که پیوسته به حمد و تمجید و تسبیح الهی اشتغال دارند و اکثر جمع غزاة اند زاجرات ایشان باشند با طرد دشمنان و تالیات ایشان اداء تکبیر و تهلیل و اکثر مومنانند باز از خدمت زاجر دیوانند تالیات نماز تالی قرآن اند و اکر اهل علم اند زجر میکنند از کفر و فسق بدلایل و حجت و بر خلق میخوانند احکام شریعت و اکر

می‌خوانند بلغت ذکر جلّ اوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات فرموده که مراد از صافّات سالکان طریق
توحیداند که در موافقت مشاهده صف برکشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و بانواع ذکر لسانی یا
قلبی یا سرّی یا روحی یا خفی احوال اشتغال مینمایند و در نفحات الحقائق آورده که صافّات ارواح اند و تالیات الهامات
ربانی که زاجرات عوام را از مناهی و خواص را از رویت طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که تعلّم من
احبّ شیئاً اکثر ذکره همواره یاد حق سبحانه گذرانند رباعی ای یاد تو آرام دل و جان در همه حال ✽ یاد دگری نمی‌کند دلم
خیال جز فکر و ثنای تو ندارم شب و روز ✽ جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میکفتند
که محمد همه خدایان را با یک خدای آورده است حق سبحانه در اثبات قسم یاد کرد که اِنَّ اِلٰهَکُمْ بدرستی که خدای شما
در ذات خود لَوَاحِدٌ یکی است یگانه و یکتا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و پروردگار
آنچه میان ایشانست وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و آفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از آنجا طلوع کند یا مراد
مشارق آفتابست که هر روز از مشرقی دیگر طلوع میشود و بذکر مشارق اکتفا از ایراد مغارب اکتفا با حد الضدین است
اِنَّا زَیَّنَّا السَّمَاۤءَ الدُّنْیَا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیک تر را یعنی آنچه بکره زمین اقرب است بِزِیْنَةِ الْکَوَاکِبِ
بآرایش ستارگان و بعضی باضافت خوانند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال
مختلفه ایشانست چون عیادت نریا و بنات النعش و جبار و غیر آن از اشکال جمیله و هیئت کانه که بر نسق منتظمه و اشکال
وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی مِنْ کُلِّ شَیْطَانٍ از برآمدن هر دیوی مَارِدٍ سرکش و نافرمان
لَا یَسَّمَّعُوْنَ نمیشنوند یعنی طاقت شنیدن ندارند که کوش فرا دارند اِلَی الْمَلَاِ الْاَعْلٰی بسوی سخنان گروه بلند
تر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح و پایکدیگر میگویند وَیُقْذَفُوْنَ و انداخته شوند یعنی بلا شهاب
ی افکنند شیاطین را مِنْ کُلِّ جَانِبٍ از هر طرف که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُوْرًا راندنی وَلَهُمْ
و مر دیوان را عَذَابٌ وَّاصِبٌ عذابی در آخرت پاینده در دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملائکه نیست اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ
مگر کسی که در رباید ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشتگان فَاَتْبَعَهٗ پس از پی او در رسید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ کوکبی یا
با آتشی سوزنده و منجوم را اعتادی سازد یا بسوزد و ایشان برجم متنحیّر شده باز قصد فلک کنند آموده اند
که چون کانه بر آن ولید و ابو الاشدین که منکران حشر و بعث بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش
ازروی شاف و تکلّف بمباهات می افراختند حق سبحانه و تعالی آیة فرستاد فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از مشرکات
مکه که آفریدگان اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقًا آیا ایشان سخت ترند آفرینش اَمْ مَّنْ خَلَقْنَا یا آنکه ما آفریدیم
از ملائکه و آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب اِنَّا خَلَقْنٰهُمْ بدرستی که ما آفریده ایم پدر ایشانرا مِنْ طِیْنٍ لَّازِبٍ
از گلی چسبنده پس ماده اصلی ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام جزء مائی با جزء ارضی مراد از بیت کلام

اثبات

اثبات معاد ست و رد استحاله ایشان مر آنرا چه اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است ماده باقی است و قابل انضمام و اگر
بسبب عدم قدرت فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آئینه بر ضم اجزا و اعاده حیات در آن قادر
خواهد بود چه قدرت صفت ذاتی است که هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت
از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع در فضای اختراع بجلوه در آیند ع کاینک ز عدم سوی وجود آمده
در معالم آورده که کفار حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود و مشرکان شنیدند و باب
استهزا که دیدی پیغمبر از این حال متعجب شد آیة آمد که بَلْ عَجِبْتَ برای قطع اول است و در زاد المسیر بمعنی دع داشته یعنی بگذار کلام کفار
را و دست بدار عَجِبْتَ شگفت داشتی تو از تکذیب ایشان بقرآن وَیَسْخَرُوْنَ و ایشان سخریه میکنند یا از تعجب از عجب
که با وجود قدرت آنچه انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو وَاِذَا ذُکِّرُوْا و چون ایشانرا اندرز و
پند داده شود بچیزی لَا یَذْکُرُوْنَ یاد نکنند آنرا و بدان پند پذیر نشوند وَاِذَا رَاَوْا اٰیَةً و چون به بینند آیتی معجزه که دلیل صدق
مقالت تو است چون انشقاق قمر یَسْتَسْخِرُوْنَ یکدیگر را بسخریه میخوانند وَقَالُوْا اِنْ هٰذَآ و گویند این نیست که ما دیدیم اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ
مگر جادوئی هویدا ءَاِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَکُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَّعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پی
ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ آیا ما برانگیختگان باشیم اَوَاٰبَاۤؤُنَا الْاَوَّلُوْنَ و پدران پیشینیان ما قُلْ بگوای محمد نَعَمْ آری برانگیخته شوند
باید وَاَنْتُمْ دَاخِرُوْنَ و حال آنکه شما خوار و خفیف شده باشید و چون قیامت در آید فَاِنَّمَا هِیَ پس جز این نیست که آن
زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ یک راندن بود یعنی یک نفخه که در دمند فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان زنده شده و از قبر بر آمده یَنْظُرُوْنَ
مینگرند وَقَالُوْا و میگویند یٰوَیْلَنَا ای وای بر ما هٰذَا یَوْمُ الدِّیْنِ اینست روز حکم یا روز جزا هٰذَا یَوْمُ الْفَصْلِ اینست روز جدا کردن
نیکان از بدان الَّذِیْ کُنْتُمْ بِهٖ آنچه که شما آنرا تُکَذِّبُوْنَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حق سبحانه فرمان
رسد بملائکه که اُحْشُرُوا الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا جمع کنید و بهم آرید آنانرا که بر خود ستم کردند بشرک وَاَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشانرا یعنی بت
پرست را با بت پرستان و ستاره پرست را با ستاره پرستان و علی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان یا زنان ایشانرا که کافره
بوده اند و گویند مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بحرب و بخود دیگناه و حشر آنست که ایشانرا که کافر بوده اند و گویند مراد از ظلمه
ستمکارانند بر خلق بحرب و بخون دیگناه و حشر آنست که ایشانرا در موقف بدارند با امثال ایشان چنانچه زانی را با زانی و خمار
را با خماران یا اعوان ایشانرا از ملازمان و مددکاران بر ظلم در رقوة القلوب آورده که یکی از عبد الله مبارک قدس سره پرسید که
من خیاط ظلمه را جامه میدوزم آیا من از اعوان ایشانم ابن مبارک فرمود که تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان
ظلمه آنهااند که سوزن و رشته بتو میفروشند نظم یا ظالم مباش تا نشوی روز حشر از شمار ایشان واجب است که
ظلمه مرتکب را تندید ایل الله میکویند حشر کنید ایشانرا وَمَا کَانُوْا یَعْبُدُوْنَ و آنچه را که بودند که پرستش میکردند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
بجز خدای از اصنام و غیر آن یا ابلیس و لشکر او و این عام است اختصاص یافته بآیه اِنَّ الَّذِیْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَّا الْحُسْنٰی ای لکنها

تبیان

یعبدون فَاهْدُوهُمْ پس عرا اید ظلمه و معبودان ایشانرا یاد دلالت کنید إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ وچون روی
بدوزخ آرند بازدارید ایشانرا در موقف یا برپل إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقا
واعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ وتقریع ودیگر ایشانرا گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ چیست شما را که یاری
نمی دهید یکدیگر را وان حسب موقف خلاصی میکنید ایشان جواب ندهند وحق سبحانه گوید یا ملائکه که ایشان یکدیگر را نصرت
ندهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهادگانند واز روی عجز منقاد شدگان وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
در موقف روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر یعنی رؤسا بر قوم و ضعفهٔ ایشان يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر
میپرسند که این چه حال است که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند یکدیگر را قَالُوا گویند اتباع رؤسای قوم را که إِنَّكُمْ
بدرستی که شما كُنتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در پی آمدید بما عَنِ الْيَمِينِ از روی نصیحت ونیکخواهی و دین بزعم شما یا از قوت
وقصد یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که شما را بدین میخوانیم قَالُوا گویند رؤسا در جواب
ایشان که نه چنین است بَل لَّمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان یعنی شما بر راه راست نبودید که ما شما را
گمراه کرده باشیم وَمَا كَانَ لَنَا ونبود ما را عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ بر شما هیچ قوتی وغلبهٔ که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت
کرده ایم بَلْ كُنتُمْ بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از اندازه درگذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب
شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که کلمة العذاب است إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستی که ماچشندگانیم عذاب را
در این روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ بدرستی که ما بودیم گمراهان خواستیم
که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که جز بت سوخته سوخته نیست مناسبتم وخواهیم که تو هم ست شوی یا هم بت
سوخته ازدست شوی حق سبحانه فرمود فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ امروز فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در
کشیدن عذاب انباز باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم
با مشرکان إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ هستند که چون ایشانرا گویند که بگویید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمه
توحید بزبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی مینمایند از گفتن آن یا تکبر میورزند بر داعی خود وَيَقُولُونَ ومیگویند بت
بگویند لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمه توحید بزبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی مینمایند از گفتن آن یا تکبر میورزند بر داعی خود
وَيَقُولُونَ ومیگویند أَئِنَّا آیا ما لَتَارِكُو آلِهَتِنَا ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ برای شاعر
پوشیده عقل یعنی سخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کنایت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بشعر وجنون نسبت میکردند
حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ براستی ودرستی
وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ وتصدیق کرد پیغمبرانرا که پیش از وی بوده اند إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ
هر آینه چشندگانید مر عذاب دردناک را در دوزخ بسبب شرک وتکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نخواهید شد

إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ مگر جزای آن چیزی که هستید که عمل کنید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ که
پاک کرده شدگان از آلودگی شک وشرک جزای ایشان مضاعف خواهد بود أُولَٰئِكَ آن بندگان مخلص لَهُمْ مر ایشان راست
رِزْقٌ مَّعْلُومٌ روزی دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم است از خصایص او از دوام و بقا لذت محض
فَوَاكِهُ وآن رزق میوها از هر گونه تر و خشک وَهُم مُّكْرَمُونَ وایشان نواخته شدگانند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای با
نعمت و ناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای آراسته مُّتَقَابِلِينَ روی در روی یکدیگر تا به ید انس شاد و خرم باشند يُطَافُ
گردانیده میشود عَلَيْهِم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بِكَأْسٍ جام پر مِّن مَّعِينٍ ای خمر ظاهر شده
بر چشمها بَيْضَاءَ خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ با لذت و خوش خوار لِّلشَّارِبِينَ مر آشامندگانرا
لَا فِيهَا نیست در آن شراب غَوْلٌ آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و
جز آن وَلَا هُمْ عَنْهَا ونه اند بهشتیان که از آن شراب يُنزَفُونَ مست شوند و خرد و فهم ایشان زایل شود وَعِندَهُمْ
ونزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عِينٌ
فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ گوییا که بدرستی ایشان بَيْضٌ مَّكْنُونٌ بیضها پوشیده الله تشبیه میکند حورانرا در ملاحت و پاکی
و خوش رنگی به بیضه نعامه چه معروف است که شتر مرغ بیضه را به پر خویش بپوشد تا غبار بر آن ننشیند و بیضه
ایشان سفیدی باشد مخلوط با اندک صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بود فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آورند
از بهشتیان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر يَتَسَاءَلُونَ میپرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَائِلٌ
گوینده گوید مِّنْهُمْ از اهل بهشت مر یاران خود را إِنِّي بدرستی که من بوقتی که در دنیا بودم كَانَ لِي قَرِينٌ بود
مرا یاری و همنشینی که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان آن دو برادر بودند که در سورة الکهف ذکر ایشان هست یهودا
مؤمن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس که در دنیا سرزنش کنان يَقُولُ میگفت أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ
آیا از باور دارندگانی مر حشر را أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا وگردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای کهنه
أَئِنَّا لَمَدِينُونَ آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قَالَ گوید یهودا مر اهل جنت
را که هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ آیا شما دیده ور اید یعنی میبینید اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید دو برادر تا حال برادر را
کنید که در که است و بچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو اولی بمکان او شناسی تو دریچه بدوزخ فَاطَّلَعَ پس
فرو نگریست یهودا فَرَآهُ پس به بیند قطروس را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ در میان دوزخ قَالَ گوید یهودا با او که ای
قطروس تَاللَّهِ إِن كِدتَّ بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو از آنکه اضلال لَتُرْدِينِ هلاک کردی مرا از بسوسه
ولدرا یعنی وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي واگر نه نعمت پروردگار من بودی که ملاحتی را نمود وان مقنته توبکه داشت لَكُنتُ
هر آینه بودمی مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر شدگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر را مشتنه أَفَمَا

نحن بمیتین ایا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی نه که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مگر مردن نخستین
در دنیا وما نحن بمعذبین و نیستیم ما از عذاب کردگان. شدگان قرینشان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نشوید گوید ان هذا
بدرستی که این نعمت خلود و ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم او رستگاری بزرگست لمثل هذا از برای مثل این نعمتها فلیعمل
العاملون پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال و صدد انتقال است رباعی کر باب
کشتی بانی مکارب باری / در کار کنی برای ... / ... خواهی ماند / ... سرای باری آنگه حق سبحانه
میگوید اذلک آیا آنچه مذکور شد از نعیم بهشتیان خیر بهتراست نزلا از روی نزل و پیشکش ام شجرة الزقوم
یا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او بغایت تلخ است حق سبحانه
درختی را که میوه آن نزل دوزخیان باشد با کلّه خوراند بدین اسم مسمی کرده اند و خبر میدهد که انا جعلناها بدرستی که گردانیدیم
درخت زقوم را فتنة محنت و عذاب للظالمین مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان
بعد از آنکه شنودند که زقوم درختی است در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و ندانستند
که آنکه قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر توانا است بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احتراق در عالم آورده
که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد ما را میترساند بزقوم ... ما را کویند ابوجهل بر خاست و کنیز
عرب را بفرمود تا ... ... گفت تزقّموا یعنی زقوم دهید ... ابوجهل گفت بخورید که این زقوم
است که محمد ما را بدان وعده میکند و وعید حق سبحانه آیه فرستاد که ... آنها شجرة تخرج بدرستی
که آن درختی است که بیرون می آید فی اصل الجحیم در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند بلند شده ... کات میرسد
طلعها خوشه آن درخت کانه گوئیا که او رءوس الشیاطین سرهای دیوانست یعنی در زشتی و هول مانند کویند شیاطین
مارهائیست پر خولست و گویند سنگهای سیاه بود در حوالی مکه که رءوس الشیاطین میگفتند فانهم پس دوزخیان لآکلون
منها خورندگانند از آن درخت فمالئون پس پر کنند منها البطون از آن شکمها را از غایت جوع یا بجز ...
ایشان را باکراه ثم ان لهم پس بدرستی که دوزخیان را علیها بر خوردن آن لشوبا آمیختنی است من حمیم
از آبی گرم چنان آبی که امعا را پاره پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالای آن بدیشان دهند تا با زقوم آمیخته
کردد ثم ان مرجعهم پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ است ایشان
پیش کشف ما حاضر بوده انهم بدرستی که ایشان الفوا آباءهم یافتند پدران خود را ضالین گمراهان فهم
علی آثارهم پس ایشان بر پیهای ایشان یهرعون میشتابند یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد ضل و بدرستی
که گمراه شده اند قبلهم پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ولقد ارسلنا و بتحقیق
ما فرستادیم فیهم درمیان ایشان منذرین بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما بترسانیدند

وایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس در نگر که چگونه بود عاقبة المنذرین آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان
رسید الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین پاک کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت که بانذار مستغرق گشتند ولقد نادانا
نوح و بتحقیق خواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فلنعم المجیبون پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق
کردیم کفار را بطوفان ونجیناه واهله و نجات دادیم او را و اهل او را که مسلمان بودند من الکرب العظیم از اندوه بزرگ که غرق است یا آزار
قوم وجعلنا ذریته و ساختیم فرزندان سه گانه او را هم الباقین ایشانرا باقیان از جهت نسل تا قیامت چه درخبرست
که اهل سفینه غیر سام و حام و یافث و زنان ایشان کسی نماند و تمام انام از نسل ایشان شد سام پدر عرب و فارس و روم است
و یافث پدر ترک و خزر و سقالبه و حام پدر هند و حبش و زنگیان و بربر وترکنا و باقی گذاشتیم علیه بر نوح ثنای نیکو
فی الآخرین درمیان پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم یا ازان گذاشتیم که امتان آخر میگویند سلام علی نوح سلام بر نوح
فی العالمین درمیان عالمیان قولی آنست که این ابتدای کلامی است و خدای سلام میگوید بر نوح علیه السلام مبتدا بدانکه
انا کذلک ما همچنین که نوح را جزا دادیم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که نوح من عبادنا
المؤمنین از بندگان گرویده ماست ثم اغرقنا الآخرین پس از دعا نوح غرقه کردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او وان
من شیعته و بدرستی که از پیروان نوح لابراهیم هر آینه ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پیرو او بود و در بنا
از قول رحمه الله نقل میکند که ضمیر غائب میتواند رسالت است صلی الله علیه و سلم کاینک گوید و ابراهیم صلوات الله علی نبینا
و سلامه علیه اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی تابع است زیرا که همچو پیروان بفضلش معترف بوده و دین او را ستوده
و برهمین دعا کفته که ربنا وابعث فیهم رسولا الآیة نظم پس از تو آمد تو بی انبیا تو ای اذ جاء ربه یاد کن آنرا که ابراهیم
آمد به پرورد کار خود را بقلب سلیم بدلی پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی بعبادت
بدرگاه عزت یا دلی از متعلقات کون رسته و از حظ نفس و آرزوهای طبع وا پیوند اخته اذ قال لابیه و یاد کن چون
گفت ابراهیم مر پدر خود آزر و گروهی خود را ماذا تعبدون این چه چیز است که میپرستید ائفکا ایا از روی دروغ
آلهة خدایانرا دون الله جز خدای تریدون میخواهید فما ظنکم پس چیست گمان شما برب العالمین به پرور دگار
عالمیان که شما را عذاب نکند برانکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر او را میپرستید قوم حضرت ابراهیم را علیه
السلام این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد و از طعامهای الوان ترتیبا و مجمع ما را تماشا کن تو
از اخبار ما بیعنا نه ای تا زیب و زینت اصنام و عبادت و اشغال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان
ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت بیت کوئی که چه را عاشقی رخ زیبا تو ندیدی
بتم بدیدی معذور بداری ابراهیم علی نبینا و علیه السلام جواب نداد فرو زد یکبار دیگر از وی کفتند که ای ابراهیم بیا تا
بروم فنظر پس در نگریست بنظرة نگریستنی فی النجوم در ستارگان و مواقع و اتصالات و انحرافات ایشان

کرد یاد رکتاب علم نجوم در آن بود نکریست و چون قوم او علم نجوم میورزیدند هم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود فَقَالَ پس
کفت إِنِّي سَقِيمٌ یعنی بیمارم یعنی استدلال میکنم بانکه مرا طاعون در خواهد یافت آن کروه از طاعون کمان بردند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس بر
کشتند از وی مُدْبِرِينَ روی کردانندکان از خوف آنکه چون طاعون از امراض متعدیه است ناکاه بدیشان سرایت نکند و چون قوم
ابراهیم را کذاشته بعید رفتند آنحضرت روی بتخانه نهاد فَرَاغَ پس پنهان بازکشت إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بتان را
دید از استحسان و اتهای طعام پیش ایشان نهاده فَقَالَ پس کفت از روی استهزاء أَلَا تَأْكُلُونَ آیا نمی خورید این طعامها را
و چون جواب نشنید از روی تهکم دیکر بار کفت مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ چیست شما را که سخن نمیکوئید و مرا جواب نمیدهید فَرَاغَ
عَلَيْهِمْ پس پنهان درآمد بر ایشان و بزد بتان را ضَرْبًا زدنی بِالْيَمِينِ بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوکند
که خورده بود و فرموده که تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم علیه السلام بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سوره انبیا کذشت
و قوم چون از عیدکاه به بتخانه در آمدند صورت حال را مشاهده کرده دانستند که کار ابراهیم است فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روی
آوردند بسوی او يَزِفُّونَ شتاب میکردند تا او را کرفته نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن سبق
ذکر یافت قَالَ کفت ابراهیم أَتَعْبُدُونَ آیا میپرستید مَا تَنْحِتُونَ آنچه میتراشید از سنک و چوب بدست خود
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای آفریده است شما را وَمَا تَعْمَلُونَ و آنچه شما میکنید بدستهای خود و درین آیه دلیل هست بر آنکه
افعال بندکان مخلوق حضرت پروردکار است و چون ابراهیم علیه السلام ایشان را الزام کرد قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا بنائی از هیزم پر ساخته
آتش در آن زنید فَأَلْقُوهُ پس در افکنید او را فِي الْجَحِيمِ در آتش سوزان فَأَرَادُوا پس خواستند نمرودیان
بِهِ با ابراهیم كَيْدًا دستانی و فتنه که او را بسوزند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس کردانیدیم ما ایشان را زیردست و خوار زیرا
چه آتش ایشان را بروی کلستان کرد و آن برهان شد بر حقیت او و بطلان ایشان وَقَالَ و کفت ابراهیم چون از آتش بسلامت
بیرون آمد إِنِّي ذَاهِبٌ بدرستی که من رونده ام إِلَىٰ رَبِّي بجای پروردکار من فرموده یعنی بزمین شام سَيَهْدِينِ
زود باشد که راه نماید بمقصد من بمصالح دنیا و آخرت پس ابراهیم علیه السلام روی بشام نهاد و در آن راه هاجره بدست
ساره خاتون افتاد و او را با ابراهیم بخشید و چون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد رَبِّ هَبْ لِي ای پروردکار من ببخش
مرا فرزندی مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستکان و سزاوارانی که مهیب من باشد بر طاعت و مونس من در غربت فَبَشَّرْنَاهُ پس
مژده دادیم او را بِغُلَامٍ حَلِيمٍ به پسری بردبار یعنی ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل را از هاجر بوی ارزانی
داشت و بحکم بعضی از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و اسماعیل آنجا نشو و نما یافت و وقتی که ابراهیم از شام بدیدن پسر آمده بود
سه شب متوالی در واقعه دید که کفتند که فرزند خود را قربان کن روز عید قربان بود که اسمعیل را همراه داشتند رفیع بمنی
فَلَمَّا بَلَغَ پس چون رسید ابراهیم مَعَهُ السَّعْيَ کار خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و کفته اند مراد سعی است اف
بکوشی قَالَ کفت ابراهیم يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقت است إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من می بینم پیوسته فِي الْمَنَامِ

درخواب

درخواب أَنِّي أَذْبَحُكَ آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی بیابی در خواب می بینم که فرزند را ذبح کن فَانظُرْ پس درنکر درین کار
مَاذَا تَرَىٰ چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند قَالَ کفت اسمعیل يَا أَبَتِ افْعَلْ ای پدر بکن مَا تُؤْمَرُ آنچه
فرموده شده ای بدان سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِن شَاءَ اللَّهُ اکر خواهد خدای مِنَ الصَّابِرِينَ از صبرکنندکان بر ذبح
یا بر حکم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آنهنکام که کردن نهادند حکم خدای را ابراهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر واقع شد آنچه واقع شد وَ
تَلَّهُ و بیفکند ابراهیم پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی او را بر نسبت نهاد بالتماس او در معالم آورده که چون ابراهیم
قصد ذبح اسمعیل علیه السلام فرمود کفت ای پدر دست و پای من محکم بربند تا اضطراب نکنم شاید که جامهٔ مبارک تو بخون
آلوده کند و دست بد بی ادبی عاصی و بدنام شوم نظم اکر خونم بریزی غم نه ارم زان همی ترسم که ناکه دامن پاکت
شود از خونم آلوده و دیکر چون بار روی سلام من بر دل مادر بکذر بسان و پیراهن مرا بدو ده تا بدو دل او را تسلی باشد
و دیکر روی مرا بر خاک نه تا در وقت تیغ راندن ناکاه نظرت بروی من نیفتد و سلسلهٔ مهر پدری در حرکت نیاید
میادا که در امر الهی تاخیری و تقصیری رود ابراهیم علیه السلام بدل قوی دست و پای پسر ببست و کارد بر حلق وی نهاد
حق سبحانه صحیفه از مس بر شکل حلقه در حلق اسمعیل پدید آورد تا کارد را اثر بریدن باز داشت و کفته اند حلق او بی برید
و درست می شد پس حق سبحانه میفرماید که ما علم ابراهیم را پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم او را أَن يَا إِبْرَاهِيمُ آنکه ای
ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را بکشت
اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت دست یافت إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین بنتیجه اشد ت
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ او آزمایشی است هویدا که باب
مخلص از غیر او متمیز کردد وَفَدَيْنَاهُ و فدا دادیم اسمعیل را بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بکشتنی عظیم بزرک یعنی فربه و آن کبش شاخ دار بود
و در روایت بعضت چرا میفرمود و کویند آن کبشی بود که هابیل قربان کرد و خدای بپذیرفت با کوسفندی بود از کوه ثبیر فرود
آمده پیش ابراهیم علیه السلام بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام از آسمان فرود آورد و قصه قربان با توابع و لوازم
از برج لائق و بطلی موافق در تفسیر جواهر مذکور میکردد وَتَرَكْنَا و باقی کذاشتیم عَلَيْهِ بر ابراهیم ثنای نیکو فِي
الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت آخر الزمان یا از آن باقی کردانیدیم که مردمان میکویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام بر ابراهیم
یا ما سلام میکوئیم بروی كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِينَ از بندکان ماست از کرویدکان وَبَشَّرْنَاهُ و مژده دادیم او را بعد از اسمعیل بِإِسْحَاقَ بفرزندی اسحق
نام نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ پیغمبری از سزاواران وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ و برکت دادیم بر ابراهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر پسر او اسحق از
صلب او انبیاء بنی اسرائیل و غیر آن چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا و از فرزندان ایشان
مُحْسِنٌ نیکوکاری است عمل خود بایمان و طاعت وَظَالِمٌ و ستمکاریست لِّنَفْسِهِ بر نفس خود بکفر و معصیت

مُبِينٌ ط آشکارا ستم او یعنی از نسل او هم کسی بدکان نیکوکار باشند وهم ناکس وبدکان ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا و هر آینه منت نهادیم
عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ط بر موسی وهارون بنعمت نبوة وَنَجَّيْنَاهُمَا و برهانیدیم ایشانرا وَقَوْمَهُمَا و گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ط از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان وایذا وازار ایشان وَنَصَرْنَاهُمْ ویاری دادیم هر دو را با قوم ایشان
فَكَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِينَ ط ایشان غلبه کنندگان بر اعادی وَآتَيْنَاهُمَا و دادیم موسی وهارون را الْكِتَابَ
الْمُسْتَبِينَ ط کتابی بیدا وهویدا وَهَدَيْنَاهُمَا وراه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ط راهی راست رسانند بمقصود
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا وباقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ ٧ در میان آنان باز پس باخبه باقی گذاشتیم این بود که
میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ط ما میگوییم سلام بر هر دو إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما چنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ با داش
میدهیم نیکوکاران إِنَّهُمَا بدرستی که موسی وهارون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ط از بندگان گرویده ما اند وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستی
که الیاس بن یاسین یا الیاس بن بشر بن فنحاص بن العیزار بن هارون علیه السلام لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ط ازجمله فرستاده
شدگانست بدعوت خلق إِذْ قَالَ یاد کن انرا که گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را أَلَا تَتَّقُونَ ط ایا نمی ترسید از عذاب
الهی أَتَدْعُونَ ایا میپرستید بَعْلًا بعل را بخدائی وان بتی بود بیست گز بالای واو چهار روی داشت و یک نام
شهرست از شام وچون بعل در وبود اورا بعلبک گفتند وبدین اسم مشهور شد القصه الیاس گفت میخوانید بعل را وَ
تَذَرُونَ ومیگذارید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ط عبادت نیکوترین افرینندگان مراد از خالقین مصوران اند اللَّهَ خدای رَبَّكُمْ
پرورد کار شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ط و پروردگار پدران پیشین شما پس او را پرستید و بد و شرک میارید حق سبحانه
الیاس را باهل بعلبک فرستاد وایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بود و در اخر باغوای زن خود ازبیل بت پرست شد
والیاس علی نبینا وعلیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند وبه الیاس رجوع نموده تدارک خلاص خود را
خواستند الیاس فرمود که ایمان باید آورد و بیگانگی حق اقرار کرد ایشان متامل شدند الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان
وحقیقت دین من وشما معلوم گردد بیایید تا من خدای خود را بخوانم وشما بتان خود را بخوانید هرکدام اجابت کند
سزاوار پرستش باشد ایشان بدین رضا دادند بت خود را بیاراسته وستایش بسیار کرده از و باران طلبیدند اثر اجابت
ظاهر نشد والیاس دعا فرمود در حال باران آمد و قوم او را تکذیب کردند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند اورا فَإِنَّهُمْ
لَمُحْضَرُونَ ٧ پس بدرستی که این مکذبان هرآینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای پاک
کرده شدگان از شایبه شرک ونفاق اورده اند که الیاس ملول شد از خدای درخواست که قبل نزول عذاب او را از
میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع رود هرچه بر وی ظاهر گردد بران سوار شد الیاس در زمان
معین بمکان معین رفت وصورتی شبیه باسبی از آتش پیش وی آمد بران سوار شد والیسع را خلیفه خود ساخت وحق
سبحانه او را پر وبال داده شهوات طعام وشراب ووقاع از وی سلب کرد وبا فرشتگان پیوسته وآمد در صفت او گفته اند که هم

انسی است

انسی است وهم ملکی وهم ارضی وهم سماوی واو موکل است بر بیابانها وخضر بر دریاها و در موسم حج با یکدیگر ملاقات
مینمایند و در رمضان باهم در بیت المقدس افطار مینمایند وجمعی از صلحای امت ایشانرا می بینند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ وباقی گذاشتیم بر
الیاس فِي الْآخِرِينَ ٧ در میان پسینیان ثنا ودرود فراوان بآن گذاشتیم که میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ ط سلام بر الیاس وگفته
اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال ومیکائیل وسینا وسینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم
نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ط از بندگان گرویده ماست ایمان اسمی است جامع مر جمیع کمالات صوری
ومعنوی را وهرنام بندگی تشریف است خاص از برای اهل اختصاص نظم اگر بنده خویشم خوانی ملائک جان را
مرا شهان که با تخت فرخنده اند همه بندگان تو بنده اند وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ط و بدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران
فرستاده شده است إِذْ نَجَّيْنَاهُ و یاد کن چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ٧ همه اهل بیت او را إِلَّا عَجُوزًا مگر
پیر زنی کافر او بود جهة او قبل کفت فِي الْغَابِرِينَ ط در باز ماندگان بعذاب یا لوط علیه السلام همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرْنَا
الْآخَرِينَ ط پس هلاک کردیم دیگران از قوم و دیار ایشان زیر و زبر ساختیم وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ ٧ و بدرستی که شما ای کفار قریش میگذرید
عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ ٧ در وقتی که داخل اید در صباح وَبِاللَّيْلِ ط و بشب
یعنی بر منازل ایشان گذر دارید روز وشب أَفَلَا تَعْقِلُونَ ط ایا تعقل نمیکنید واندیشه نمینمایید که عاقبت مکذبان جز بهلاکت
نکشید وَإِنَّ يُونُسَ و بدرستی که یونس بن متی علیه السلام لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ط ازجمله فرستادگانست اورا حق سبحانه باهل نینوی
از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سورة یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند واو عذاب طلبید واز میان قوم بیرون
رفت بعد از ظهور عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند وعذاب مرتفع شد یونس علیه السلام ازین حال
خبر یافت واو وعده داده بود که عذاب بشما فرود اید پس از اندیشه انکه مردم او را تکذیب نسبت دهند روی بجانب
دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن انرا که گریخت یونس از قوم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ط بسوی کشتی که مملو بود از مردم ومتاع او را
که چون یونس علیه السلام بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی برآب افکنده سوار شدند یونس نیز با ایشان بکشتی درآمد
چون کشتی بمیان اب رسید بایستاد ملاحان گفتند که بنده گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس علیه السلام گفت
بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آثار سروری وصلاحیت از بشره تو لایح است یونس مبالغه
کرد که گریخته منم ولیکن آن قوم چنان بود که بنده گریخته را بدریای انداختند تا کشتی روان شد چون یونس دراین
باب مبالغه برحد اطناب رسانید وقوم نمیشنیدند قرعه کردند فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت
فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ط پس گشت یونس از قرعه باختگان یعنی هر سه بار قرعه بنام یونس برآمد اهل کشتی او را برداشته
قصد کردند که بدریا افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخر بحر دریا باشد تا پیش کشتی آمده دهن باز
کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند ماهی آنجا پدید آمد یونس سر در گلیم کشید وخود را در انداخت حق سبحانه و تعالی فَالْتَقَمَهُ

الحوت پس فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او ملامت کننده بود نفس خود را در بعد انکه بی فرمان رسید بدان ماهی که من او را طعمه تو نساخته ام بلکه درون تو زندان او کرده ایم باید که ترکیب او از هم نریزد ماهی در نگاه داشت او همان حال که مادر را بفرزند باشد رعایت بنمود و مرا از آب برداشته سیر میکرد و یونس در درون او نشسته تا سه روز یا هفت روز یا چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی همه دریاها بگشت وحق سبحانه کوشت و پوست او را تنک ساخته بود چون آبگینه تا یونس علیه السلام عجایب و غرایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح کنندگان در شکم ماهی و میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر نه آنست که پیش از آنکه او بشکم ماهی رود از ذاکران و نماز گزاران بود لَلَبِثَ هرآینه درنگ کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما یکی ذکر یونس و تکرار او سبب زود خلاص دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون خود بر اورد و بیفکند بِالْعَرَاءِ بصحرای بی گیاه وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ و برویانیدیم بر زبر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا بسر کهای خود او را سایه کرد در زاد المسیر فرموده که خاصیت برگ یقطین آنست که مکس گرد آن نگردد حق سبحانه برای رحمت یقطین پوشید از آفت زنبور و حرارت آفتاب ایمن شد و بزکوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهان یونس می نهاد تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی باقوام اصل رفت وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم او را دیگر باره إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار مردم أَوْ يَزِيدُونَ یا زیاده بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا پس گرویدند بیونس یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام اجل و بعد از آنکه متقاضی اجل باستردادن ودیعت روح متوجه گردد نه بدافعت ابطال منع او میسرست و نه ببذل اموال دفع او متصور رباعی روزی که اجل دست کشاید بستیز ونی هلاک برکشد خنجر تیز نی وقت جدل بود نه هنگام جدل نه روی مقاومت نه یارای گریز فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنی خزاعه و بنی ملیح که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه تعنت سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا مر پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان راست پسران أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آفریده ایم فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند بوقت آفرینش ما ملائکه را أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ میگویند وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای یعنی بزادند برای او فرزندان وَإِنَّهُمْ و ایشان در انتساب ولد به خدای لَكَاذِبُونَ هرآینه دروغ گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتَ آیا برگزید خدای دختران که مکروه طباع شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که مادهٔ افتخار و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را در این قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای انچه خود نمی پسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی گیرید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود

ی

ی یا بد و مثل او میبایده و حضرت رب العزه از مثل و شبه مقدس است أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست در این سخن که ملائکه بنات الله اند سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و پری از کریمات ایشان اختیار کرده و ملائکه از ایشان متولد شده یا مجوس برانند که خدای و شیطان برادرانند حق تعالی میفرماید که وَجَعَلُوا و ساختند بَيْنَهُ میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشانست نَسَبًا خویشی و نسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که بدانسته اند دیوان و پریان که روز قیامت إِنَّهُمْ ایشان یعنی قایلان این سخن یا مر ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگان باشند برای عذاب جمعی برانند که مراد از جن ملائکه اند چه هرچه از دیده پوشیده بود عرب او را جن خوانند و ایشان با حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند یعنی گفتند دختران ویند و ملائکه میدانند که ایشان برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کنار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سورهٔ سبا سبق ذکر یافت سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از انچه وصف میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و نزدیک است او را از مقالهٔ کذاب و افترای و عقیدهٔ ایشان بدین نوع خدا را وصف میکنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک شدگان از آلات شکوک و شبهات که ایشان بنزاهت و ستایش میستایند فَإِنَّكُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ وانچه می پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ نیستید شما عَلَيْهِ بر انچه میپرستید بِفَاتِنِينَ گمراه کنندگان و تباه سازندگان إِلَّا مَنْ هُوَ مگر کسی را که او صَالِ الْجَحِيمِ در آینده است بدوزخ یعنی علم الهی تعلق گرفته بانکه وی مستحق دوزخ خواهد رفت و برایت در قول آنها که ملائکه پرست بودند که اعتراف ملائکه بعبودیت میکند که ایشان میگویند وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچ کس إِلَّا لَهُ مگر آنکه او را مَقَامٌ مَعْلُومٌ مقامی است در خدمت و عبادت دانسته شده و مقرر گشته که از آنجا درنگذرد و از آن تجاوز ننماید شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقامات سنیه است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقربان حظائر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن است وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما صف کنندگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما تسبیح کنندگانیم در ادای طاعت مرحق او را و تنزیه کننده از هرچه لایق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام بعض دمیت که میگویند هر یک از ما فرد اثبات مقام معلوم داریم در بهشت و امروز در صف ایستاده ایم بنماز و پاکی یاد کنندگانیم حق را و تاکیدات این دو جمله بان و لام و توسیط فصل دلیل است بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شائبه قصور و فتور خواه بنسبت ملائکه کرام و خواه بنسبت سید انام علیه و علیهم الصلوة والسلام و سائر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم رضوان العلام وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از بعثت لَيَقُولُونَ میگفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزدیک ما ذِكْرًا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت بودی مِنَ الْأَوَّلِينَ از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتا

بودی و حکی بما نزل شدی **لَكُنَّا** هرآینه بودیم **عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ** بندگان خدای پاک کرده شده از لوث شرک و کفر

و احکام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماوی است **فَكَفَرُوا بِهِ** پس کافر شدند بدو **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** پس زود بود که

بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیست است **وَلَقَدْ سَبَقَتْ** و هرآینه پیشی گرفته است **كَلِمَتُنَا** سخن ما یعنی

وعدهٔ نصرت که کرده ایم **لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ** برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران و حکم این وعده در لوح محفوظ ثبت است

کما قال الله تعالی لاغلبن انا و رسلی **إِنَّهُمْ** بدرستی که پیغمبران **لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ** هرآینه ایشانند یاری کرده شدگان **وَإِنَّ جُنْدَنَا**

و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیا **لَهُمُ الْغَالِبُونَ** هرآینه ایشانند یاری کرده شدگان غلبه کننده تا نه بحجت یا بنصرت در اغلب

اوقات و غلبه کفار بر ایشان بر سبیل ندرت است **فَتَوَلَّ عَنْهُمْ** پس روی بگردان ای محمد از ایشان **حَتَّىٰ حِينٍ** تا هنگامی

استیصال ایشان و عدهٔ نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه **وَأَبْصِرْهُمْ** و به بین حال ایشان را در آن وقت **فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ**

پس زود باشد که به بینند ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید و امر

فسوف یبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیة آمد که **أَفَبِعَذَابِنَا** آیا بعذاب **يَسْتَعْجِلُونَ** شتاب میکنند قبل

وقت نزول آن می پرسند **فَإِذَا نَزَلَ** پس چون فرود آید آن عذاب **بِسَاحَتِهِمْ** به پیشگاه منزل ایشان **فَسَاءَ صَبَاحُ**

الْمُنْذَرِينَ پس بد باشد صباح بیم کنندگان و بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل و غارت بسیار بود و هر

لشکری که قصد قبیله داشتی شب همه شب روان بودی وقت سحر که زمان خواب کران است بحوالی ایشان در آمدندی و دست بغارت

و اسر و تاراج برکشاده قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد که غارت را صباح

نام نهاده اند و هرچند در وقتی دیگر نیز واقع باشد همانا صباح گفتندی درین آیة تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناگاه

بر ایشان هجوم خواهد کرد و بدو غارتی بر ایشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مرویست که در آن

صباح که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بجهت خیبر رسید و قلاع و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت

خیبر انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید مهر باید **وَتَوَلَّ**

دیگر باره روی بگردان ای محمد و اعراض کن **عَنْهُمْ** از ایشان **حَتَّىٰ حِينٍ** تا وقتی که آیة السیف نازل شود **وَأَبْصِرْ**

و به بین که عذاب بدیشان فرود آید **فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ** پس زود بود که به بینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی

سُبْحَانَ رَبِّكَ پاکست پروردگار تو **رَبِّ الْعِزَّةِ** خداوند غلبه و عزت و قوت **عَمَّا يَصِفُونَ** از آنچه وصف

میکنند مشرکان **وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ** و سلام بر فرستاده شدگان **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** و همه ستایشها موحد ایزد پروردگار

عالمیانست درین آیة بندگان را تعلیم تنزیه و تسلیم و تحمید میکند و امام محیی السنة در معالم التنزیل باسناد خود از علی رضی

الله عنه نقل میکند که هرکه دوست میدارد که پیمانه بزرگتر پیموده شود او را ثواب باید که آخر کلام او از

مجلس این آیة باشد که سبحان ربک رب العزة تا آخر سورة **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ**

صٓ ابو روق و قطرب رحمهما الله بر آنند که حروف مقطعه جهت تسکین کفار است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در نماز بعض

آن بجهر تلاوت فرمودی کفار از روی عناد صفیر زدندی و دست بکوفتندی تا آن حضرت غلط افتد حق سبحانه این حروف را

فرستاد تا ایشان بعد استماع آن متامل و متفکر شده از تغلیط باز می مانند و در بحر معرفت بخصوص مه کنند اند که نام خدای است یا اسم قرآن

یا علم سورة یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارتست بصدق الله یا صدق محمد صلی الله علیه و سلم و در حقائق فرموده که اسم

محمد است صلی الله علیه و سلم و از علی رضی الله عنه فرموده که نام بحریست در آسمان صاحب لباب گفته که آن بحریست که عرش

خدای بروی است یاد ربانی است که حق تعالی بدان مرده را زنده کردانند امام قشیری قدس سره فرموده که قسم یاد میکند بصفای محبت

دوستان سلی کفته که بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که قسم بصورت محمد یست صلی الله علیه و سلم و در بحر حقائق گوید قسم است

بصاد صمدیه او در ازل و بصاد صبوریت او تا ابد و بصاد صانعیت او در ما بینهما **وَالْقُرْآنِ** و بحق قرآن **ذِي الذِّكْرِ** خداوند شرف و

عظمت یا شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم اینکار نه آینست که کفار پند ارند **بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا** بلکه آنانکه بگرویده اند از

قریش **فِي عِزَّةٍ** در سرکشی اند از قبول حق **وَشِقَاقٍ** در مخالفت خدای و عداوت رسول **كَمْ أَهْلَكْنَا** چند بسیار که هلاک

کردیم **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از کفار مکه **مِنْ قَرْنٍ** از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان **فَنَادَوْا** پس

ندا کردند و آواز بلند بر داشتند تا کسی ایشان را بفریاد در رسد **وَلَاتَ** و نیست آن هنگام **حِينَ مَنَاصٍ** هنگام رجوع بگریزگاه در

معالم آورده که عادت کفار مکه آن بوده که چون در کار زار کار بر ایشان دراز شدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه

خبر میدهد که هنگام حلول عذاب در بد رمناص خواهند گفت و ایشان را جای گریز نخواهد بود **وَعَجِبُوا** و شگفت داشتند کافران

أَنْ جَاءَهُمْ آنکه آمد بدیشان **مُنْذِرٌ مِنْهُمْ** پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیلهٔ ایشان **وَقَالَ**

الْكَافِرُونَ پس گفته اند ناگرویدگان **هَٰذَا سَاحِرٌ** این مرد جادوست در آنچه از خوارق عادت بما مینماید **كَذَّابٌ**

دروغ گویست در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای یا اسناد قرآن بخدای چه تیره رائی که انوار لمعات وحی است را از تاریکی

سحر اشتباه نکند و چه بی بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد و نعم ما قال **نظم** گشته طالع آفتابی

اینچنین عالم فروز دیده خفاش را لیکن دروغ نور نه از شعاع روی روشن روی کیتی مستنیر تیرگی شب هنوز از دیدهٔ وی

دور نه آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی الله عنهما اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند ای عبد مناف

تو بمعتمدین مکتر مائی آمده ایم تا میان ما و برادر زادهٔ خود حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم ما را فریب میدهد و دین محدث

و آیین بدعت خود را بر ایشان جلوه میدهد سنگ تفرقه در جمیع ما افکنده است و نزدیک بان رسیده که دست تدارک از اطفاء این

نائره علیحده آید ابو طالب آن حضرت را صلی الله علیه و سلم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشان را از تو مدعا یست یکبار

طریق انصاف مرعی دار و در متابعت ایشان تامل نمای حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود ای معشر قریش مطلوب شما از من

چه چیز هست گفتند آنکه دست از نقض دین ما باز داری و سب الهه ما نیز ترک داری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم

حضرت فرمود که من هم از شما میطلبم که یک کلمه با من موافق شوید تا مالک عرب شوار اسخر شود و اکابر عجم که فرمان برد ار شما
برید تد کفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود لا اله الا الله بیکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده
بایکدیگر کفتند اَجَعَلَ الْاٰلِهَةَ آیا کرد اینک محمد صلی الله علیه وسلم خدایان را اِلٰهًا وَّاحِدًا خدای یکانه و یکتا اِنَّ هٰذَا
بدرستی که یکانگی خدای لَشَیْءٌ عُجَابٌ چیزیست عجب شکفت چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست نمیتوانند
کرد یک خدای که محمد میکوید کار عالم تمام چون سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَاُ و بشتاب برفتند از خانه ابوطالب بزرکان قوم
مِنْهُمْ از جماعت قریش و بیکدیکر امر میکنند اَنِ امْشُوْا آنکه بروید وَاصْبِرُوْا و شکیبائی ورزید عَلٰۤی اٰلِهَتِكُمْ
بر پرستش خدایان خود اِنَّ هٰذَا بدرستی مخالفت محمد صلی الله علیه وسلم با ما لَشَیْءٌ یُّرَادُ چیزیست که خواسته اند یعنی از
حوادث زمان واقع و وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلاء که محمد میکند صلی الله علیه وسلم چیزیست که خواسته میشود یعنی همه کس میخواهد
که متبوع و مستعلی باشد مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنوده ایم اینکه میکوید از وحدانیت خدای فِی الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ در ملت بازپسین که در یافته
ایم یعنی در ملت عیسی علیه السلام که آخرین مللست چه ایشان بتثلیث قائل اند نه بتوحید اِنْ هٰذَا نیست این توحید که
او میکوید اِلَّا اخْتِلَاقٌ مکر بربافتنی از نزد وی یعنی دروغی است که خود بر بافته ءَاُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّكْرُ آیا بروی فرستاده
اند قرآن مِنْۢ بَیْنِنَا از میان ما یعنی جمله جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرکان قوم از آن محروم باشند و ایشان
این سخن از روی حسد کفتند بَلْ هُمْ فِیْ شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِیْ بلکه ایشان در کمانند از وحی من بَلْ لَّمَّا یَذُوْقُوْا عَذَابِ بلکه نچشیده اند عذاب
مرا و چون بچشند شک ایشان زائل شود و دانند که هرچه پیغمبر بطریق وحی ادا میکند حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب
بر ایشان تصدیق خواهند نمود و فائده نخواهد داد اَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای نعمت پروردکار
تو الْعَزِیْزِ پیروزی که بر غالب که مغلوب نکردد الْوَهَّابِ بخشنده که هرچه بخشد بمستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت
بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا بعضی از صنادید خود دهند بلکه عطائی است از حضرت عزت بی بهانه که بفضل خود از آن
دارد بهر که خواهد نظم چون زحال ستمکان آکهی هرچه خواهی هر کرا خواهی دهی دیکر از این تصرف کی رواست ب اختیار این
تصرفها بر آنست اَمْ لَهُمْ آیا مر ایشانراست مُّلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست و اکر ایشان
مالک اینند فَلْیَرْتَقُوْا پس باید که بالا روند فِی الْاَسْبَابِ در سببها که بدان بآسمان نبوند در یاب آورده که اسباب
آنست که ملائکه در وقت صعود در فلک باجنحه خود بران اعتماد نموده حیرات میکند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان
و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بآسمان و تدبیر کنند و بند بیر امور عالم اشتغال نمایند و وحی از هر که خواهند
باز دارند و بهر که خواهند بدهند و این سخن غایت تهکم است جُنْدٌ مَّا هُنَالِكَ ایشان لشکری اند و چه لشکر آنجا که آنجا است
بمصارع ایشان در بدر مَهْزُوْمٌ لشکری شکسته شده مِّنَ الْاَحْزَابِ از آنها که لشکر میکشیدند و بارسول الله جنگ میکردند و این یکی
از دلایل اعجاز قرآنست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر عرب مقتول و مهزوم خواهند شد كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ

تکذیب

تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوْحٍ کروه نوح مر نوح را علیه السلام وَّعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام وَّفِرْعَوْنُ
و فرعون موسی را علیه السلام ذُو الْاَوْتَادِ خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت یا شد تشبیه کرده ملک او را
بخیمه که اطنابه آن یا اوتاد استحکام یابد و کوینده ملخ چهار میخ است که وی شاید ایرا بعذیب میفرمود وَثَمُوْدُ و تکذیب میکردند
ثمود صالح را علیه السلام در نکت المعتبرین آورده که تکذیب قوم صالح علیه السلام مر او را در وقت دعوت ثانی بود چه
اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آورده اند و جمعی تکذیب
نموده اند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوْطٍ و کروه لوط مر لوط را علیه السلام وَاَصْحٰبُ لْـَٔیْكَةِ و اهل بیشه شعیب را
علیه السلام اُولٰٓئِكَ الْاَحْزَابُ آن کروه اند حزبها مکذبان و چند معروم قریش نیز از ایشان خواهند شد اِنْ كُلٌّ نبود
هیچ یک از ایشان اِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مکر که تکذیب کردند فرستادکان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت من
بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان وَمَا یَنْظُرُ و چشم نکرند و انتظار نمیبرند هٰۤؤُلَآءِ این کروه از قوم تو اِلَّا
صَیْحَةً وَّاحِدَةً مکر یک صیحه را که نفخه اولی است و همه بدان بمیرند مَّا لَهَا نیست مران صیحه را مِنْ فَوَاقٍ
هیچ رجوعی یعنی کسب نتواند که از رد کند و باز کردانند وَقَالُوْا رَبَّنَا و کفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و امثال
او که ای پروردکار ما عَجِّلْ لَّنَا بشتاب بده ما را قِطَّنَا بهره ما از عذابی که محمد صلی الله علیه و آله وسلم میدهد ما را وعید
میکند یا از بهره تعجیل بده و یا صحیفه اعمال ما را تا در آن نکریم قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار این استعجال از روی
استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ملول میشد حق سبحانه فرمود اِصْبِرْ شکیبائی کن
عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ بر آنچه میکویند این حکم منسوخ بآیة السیف است وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوٗدَ و یاد کن بنده ما داود را علیه
السلام ذَا الْاَیْدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در ملکت داری و کفته اند در عبادت بنهایت قوی بود و عبادت
میکرد این بود و روز روزه میداشت و روزی افطار میکرد اِنَّهٗۤ اَوَّابٌ بدرستی که او باز کردنده بود بما اِنَّا سَخَّرْنَا
الْجِبَالَ بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا بداود علیه السلام هرجا که میخواست میرفتند مَعَهٗ با او یُسَبِّحْنَ تسبیح
میکردند بِالْعَشِیِّ بشبانکاه وَالْاِشْرَاقِ و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح سنکها و کوهها
اکرچه بر عقلها پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم یکی از شواهد قدرتست یکی از اولیا سنکی را دید که بسان قطرات باران آب از وی میچکید ساعتی توقف نموده بتأمل در آن
نکریست سنکی با وی بسخن درآمد که ای ولی خدای چند سال است که خدای مرا آفریده و از بیم من آب است او اشک حسرت
میریزم آن ولی مناجات کرده که خدایا این سنک را ایمن کردان دعای او بمقام اجابت پیوست و مژده امان بآن سنک
رسید آن ولی بدفعه دیکر باره بدان جا رسید و همان سنک را دید که از نوبت اول بیشتر میکریست فرمود ای سنک چون
ایمن شدی این کریه از چیست جواب داد که اول میکریستم از خوف قطعیت و حالا میکریم از شادی امن و سلامت ما را این

درگاه حق گریستن کار حیث شیخ الاسلام قدس سره فرموده که دستی دارم گریه دوست دارم که آن حضرت کریم یار از آن نظر
از سنگ گریه بیند و سنگ کان ترشح است و ترنم ناله پر مست بیند ارکان صدا است وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مرغان را مَحْشُورَةً
جمع کرده شده تر تسبیح صف زده بالا بر وی كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ هر یک از کوهها و مرغان مر داود را مطیع بودند یا باز کردا
آواز خود را با وی بتسبیح ~~وَشَدَدْنَا و محکم کردیم مُلْكَهُ بادشاهی وی را بسیاه مظلومان یا بکر دانشا الا انحق را با وی~~
بتسبیح وَشَدَدْنَا و محکم کردیم مُلْكَهُ بادشاهی وی را بدعاء مظلومان یا بزرگ نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از
رعیت یا بالقای رعب وی در دل اعادی یا بافتن زره و ساختن آلات حرب یا بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبان
چه هر شب سی شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام ملک او بدان بود
که حق سبحانه سلسله از آسمان فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود علیه السلام بایستاد از خصمین هر کدام بر حق بودندی دست ایشان
بسلسله رسیدی و آنکه دیگر بر آخذ آن قادر نبودی وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داود را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وَفَصْلَ الْخِطَابِ
و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را فهم کند شیعه از آن در یابند مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب چنین تفسیر کرده که البینة
علی المدعی والیمین علی من انکر و تحقیق کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود و بباید دانست که قصه داود علی نبینا و علیه
السلام و تزوج زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا میکند
و آنچه بصحت اقرب مینماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کند اولیاء زن را با وی
خلل شده افتاد و بوی ندادند و حضرت داود علیه السلام خطبه فرمود و بوی دادند بی آنکه بداند که اوریا خواسته است در زاد المسیر آورده
که عتاب الهی با وی برای آن بود که بعد از خطبه او بدیار را خطبه کرد و صورت معاتبت در قرآن برین وجه است وَهَلْ أَتَاكَ
و آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر دو کروهی که خصومت کردند در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل علیهما السلام در صورت دو خصم
نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند حضرت داود علیه السلام روزها قسمت فرموده بود روزی
عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ کفتی و روزی بمهمات خانه اشتغال نمودی روزی عبادت
بالا خانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی آن استاده مردم را از اندر آمدن بر وی منع کردندی ملائکه آن روز بصورت انسان
بخانه داود علیه السلام آمدند و بعبادت خانه وی بالا نتوانستند چنانچه میفرماید إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ یاد کن چون بالا رفتند بدیوار
غرفه وی إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند عَلَىٰ دَاوُودَ بر داود علیه السلام و ایشان را دید فَفَزِعَ مِنْهُمْ پس بترسید از ایشان چرا که بی
اجازت از بالای غرفه در آمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمَانِ ما دو کروه هیم خصمی یکی بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم
کردند بعضی از ما عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر فَاحْكُم بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم
وَاهْدِنَا و راه نمای ما را إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ بمیانه راه که آن عدل است و راستی داود علیه السلام فرمود که سخن کوئید یکی از ایشان
اشارت بدیگری کرده با داود گفت إِنَّ هَٰذَا أَخِي بدرستی که این مرد برادر منست در دین و صحبت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً

مراورا

مراورا نود و نه میش است وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ و مرا یک میش است فَقَالَ پس کفت أَكْفِلْنِيهَا از انصیب من کن آنرا و تکفل من کن
وَعَزَّنِي و غلبه کرد بر من فِي الْخِطَابِ در سخن کفتن و بکذاشت که تعلل کنم در آن قَالَ کفت داود علیه السلام که اکر حال برین
منوال است لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدای که ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو و جمع کردن آن إِلَىٰ نِعَاجِهِ با میشهای خود
وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکاء که مال بهم خلط میکنند لَيَبْغِي هر آینه ستم میکند بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
بعضی از ایشان بر بعضی و زیاده از حق خود میطلبند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای
شایسته وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ و اندکند ایشان در میان شریکان چون داود علیه السلام این سخن بکفت ایشان برخواستند و از نظر وی
غایب شدند داود علیه السلام در تامل افتاد وَظَنَّ دَاوُودُ و کمان برد داود أَنَّمَا فَتَنَّاهُ انکه ما امتحان کردیم او را بدین
حکومت تا تنبیه کردد او را دریافت فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ و بیفتاد در سجده
در حالتی که سجده کننده بود و بازگشت بخدای این سجده نزد امام اعظم سجده عزیمت است و میکوید بتلاوت وی سجده باید کرد
در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رحمه الله تعالی از عزائم نیست و از امام احمد حنبل رحمه الله تعالی در سجده دو روایت است و این سجده هم
است بقول امام اعظم رحمه الله تعالی و در فتوحات مکیه این را سجده انابت کفته و فرموده که قال لنا سجدة الشکر فی حضرت الانوار
داود علیه السلام سجدها شکرا فَغَفَرْنَا لَهُ پس بیامرزیدیم مر داود را ذَٰلِكَ آنچه از و استغفار کرده بود وَإِنَّ لَهُ
و بدرستی که مر ویرا عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربت است بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَآبٍ و نیکوئی بازکشت در بهشت
و کفتیم مر او را يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود ما ترا کردانیدیم خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت در روی
زمین بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلف انبیاء که پیش از تو بوده اند ساختیم فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان بِالْحَقِّ
براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ و پیروی مکن هوای نفس را در تعدی او را فَيُضِلَّكَ که کمراه کرداند هوا ترا عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ
از راه خدای یعنی از دلائلی که برای حق نصب کرده است لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشانراست عذاب سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه
فراموش کرده اند يَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار را و برای آن روز کار نساخته اند در فوائد السلوک آورده که یک بادشاهی
صعب کاری است و بشمار بارها چه کرانباری که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام با کمال درجه نبوت و جلال رتبه رسالت
عیال عیای چنین امری مامور کرده بخطب اثقال چنین خطاب مخاطب میشود که فاحکم بین الناس میان مردمان حکم کن
بر طریق معدلت و نصفت و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای برجاده حق نه بر طریق باطل و هوای نفس متابعت
ملاحظه شب اختیار مکن تا از مسالک مراضی ما کمراه کردی و در سلسلة الذهب میفرماید نظم نقش قرآن شنو که حق فرمود
در مقام خطاب با داود که ترا خلیفتی دادیم سوی خلق جهان فرستادیم تا دهی مکنی ز عدل اساس حکم رانی بعدل بین الناس
هر که رانی بعدل دستور است آن بهای خلیفتی دور است آنکه کین و ستم ز دیو سبق عقل چون خواندش خلیفه حق وَمَا
خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ارض و سما است بَاطِلًا از برای آن بباطل یعنی

بی ایشان را عبث نیافریده ام بلکه برای آنکه اعتقاد الهی کنند ایشان بقدرت کامله و حکمت شامله ذٰلِکَ اگر آفریدن ایشان بی حکمتی باشد ظَنُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ گمان آنست که کافر شدند و با آن پیش بردند. فَوَيْلٌ پس وای لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که نگرویدند
بدین نوع گمان بردند مِنَ النَّارِ ۚ از آتش دوزخ آورده. انکه کفار نسبت می نمایند که مارا در آخرت برابر شما یا پیشتر از شما
مطاهر اعتقاد داد و آیه آمد أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا آیا میکردانیم آنانرا که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای ستوده
کردند در جزا و اعطا كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تباه کاران در زمین یعنی کافران أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ آیا میکردانیم پرهیزکاران را
كَالْفُجَّارِ ۚ مانند بدکاران و ناپاکان یعنی نمیکردانیم كِتَابٌ این کتاب است یعنی قرآن أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم اِلَيْكَ
بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده و بسیار خیر لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ تا اندیشه کنند در آیات آن کتاب و تفکر نمایند در معانی
و حقایق آن وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم مر داود
را علیه السلام سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی که آن سلیمان است نِعْمَ الْعَبْدُ ۖ نیکو بنده است سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده
بود با خدای در همه احوال آورده اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام با کنار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسپ از ایشان
گرفت و گویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسپ گرفته بود و همه میراث بسلیمان علیه السلام رسیده
در معالم گوید که اسپان دریایی بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان علیه السلام آورده بودند و بر عقب نماز پیشین سلیمان
علیه السلام خواست که ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شد تا وقتی سلیمان علیه السلام بسبب آن از وردی
که در آخر روز داشت باز ماند و همه را قربان کرد چنانچه حق میفرماید إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ یاد کن چون عرض کرده شد بر سلیمان
علی نبینا و علیه السلام بِالْعَشِيِّ در آخر روز الصَّافِنَاتُ اسپان ایستاده بر سه پای و بر کناره سم از پای چهارم و این
صفت پسندیده است در اسپ الْجِيَادُ اسپان تیزرو و او بنظاره ایشان مشغول شد تا ورد او فوت گشت فَقَالَ
پس گفت إِنِّي أَحْبَبْتُ بدرستی که من برگزیدم حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال بسیار یعنی اسپان بدل یکه باز ماندم عَن
ذِكْرِ رَبِّي از یاد آوردن پروردگار خود یعنی وردی که آخر روز داشتم حَتَّىٰ تَوَارَتْ تا وقتیکه پوشیده شد
آفتاب بِالْحِجَابِ ۗ بپرده شب و گفته اند حجاب کوهی است محیط بکره زمین رُدُّوهَا باز گردانید اسپانرا
عَلَيَّ ۖ بمن و چون باز کردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد می سود شمشیر را مَسْحًا سودنی
بِالسُّوقِ بساقهای اسپان یعنی پی میکرد ایشانرا وَالْأَعْنَاقِ ۗ و بگردنهای ایشان یعنی پی برید سرهای ایشانرا و در آن
زمان گوشت اسپ حلال بود و آنرا در راه خدای برای قربان ذبح میکردند و بعضی از علما برآنند که مراد آنست که
عصر است که از سلیمان بسبب مطالعه اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان علیه السلام باذن خدای تعالی
ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که بدعای باز کردانید آفتاب را برای من حق سبحانه فرمود تا آفتاب
باز کردانیدند تا آفتاب ... تا وی نماز ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در صهبای خیبر بعد از غروب

بازگشت

الی گفت هیچ جای عصر آمد تا مرتضی علی نماز عصر گذارد نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی رحمه الله در آثار خویش آورده که روایت
این حدیث ثقات کنند و از احمد بن صالح نقل کرده اند که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامت نبوت
قطعیه که دعوی شد گرفت که بیان آفتاب بالا کشید از جهت مغرب بر آسمان که قرص بید را بر کرد حوران چرخ د سنت و دوغم کرد
نیک مزیت فُتِنَّا آورده اند که حضرت واهب العطیات سلیمان را علیه السلام پسر از زنی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه
او نیز چون پدر ایشان را بحر مسخر دارد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافته او را بسحاب سپرد
تا ارضاع او قیام نمایند و از شر ایشان ایمن باشند قضا را آن پسر بمرد او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام افکندند چنانچه حق تعالی
خبر داد وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ و بدرستی که ما آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمان را وَأَلْقَيْنَا و انداختیم عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ بر تخت او جَسَدًا
جسد بی روح سلیمان از آنجه کرده بود نادم شد که پسر را بابر سپرد و توکل بخدای تعالی نکرد پشیمان شد ثُمَّ أَنَابَ ۚ پس بازگشت
بخدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدا نباید کرد در لباب آورده که رضی سلیمان بیمار شد بحیثی که از غایت ضعف بدن
نیمه جان بی مرد و او بر تخت بی نشاندند تا بمهمات ملک خلل نه پذیرد [illegible] پس بازگشت بحالت صحت بارادهٔ یزدان و مشهور آنست
که بواسطه ترک ادبی انگشتری ملکت وی بدست صخر جنی افتاد و صخر چهل روز بر تخت سلیمان علیه السلام نشست باز آن خاتم بید
سلیمان علیه السلام آمد و بملک بازگشت و از روی نیاز بدعا اشتغال نمود. قَالَ گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من کامت بیامرز
مرا در آنچه از من صادر شد وَهَبْ لِي و ببخش مرا مُلْكًا لَّا يَنبَغِي پادشاهی که نسزد و نشاید لِأَحَدٍ مر یکی را مِّن بَعْدِي
از پس ما تا چنین ملک معجزه من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی در عالم امانت در رسید و تب از این فرموده که مرا ملکی ده
مخصوص تا دیگری بطلب هوس آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک بدان عظمت جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتواند بود إِنَّكَ
أَنتَ الْوَهَّابُ بدرستی که توئی بخشنده و هرچه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رحمه الله فرموده که سلیمان علیه السلام بالهام
الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم بممالک دنیا التفات نخواهد فرمود بجهت آن بدین دعا جسارت کرد که دل
حبیب او دنیا و ما فیها پر پشه نمی ارزد و نمی سنجد بیت عارفان هرچه ثبات و بقائی نکند گر همه ملک جهانست بهیچش
نخرند و از نیز است که صاحب فتوحات قدس سره فرموده که مراد سلیمان علیه السلام آن بود که مرا ملکی بخشد که ظهور آن
بالفعل کسی را نشاید چه بالقوه حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم آن ملک حاصل بود و چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که عفریتی از جن ناگاه بمن درآمد تا نماز بر من قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد و ممکن کرد تا
او را بگرفتم و خواستم که به ستونی از ستونهای مسجد باز بندم تا شما در وی نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان را علیه السلام که رب
هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و نا امید بازگشت فَسَخَّرْنَا پس رام کردانیدیم لَهُ الرِّيحَ
من سلیمان را باد تا بفرمان وی برود تَجْرِي میرفت بِأَمْرِهِ بفرمان او رُخَاءً نرم و خوش حَيْثُ أَصَابَ هرجا که
قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم او را دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده در بنا برای او عمارتها سازند وَغَوَّاصٍ

وغوص نا بلعد بحر تا بجهت بجي استخراج جواهر كنند وَآخَرِينَ وديگران را مسخر ساختيم مر او را ديوان ديگر مُقَرَّنِينَ بهم بسته فِي الْأَصْفَادِ در بندها
يعني هر كدام از شياطين كه عمله بودند براي وي كار كردند وجمعي ديگر كه مرده بودند ايشان در بند كشيدي تا مردم ايمن باشند پس گفتيم با
كه هَذَا اين چنين ملكي بتو داديم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس منت نه بر هر كه خواهي واو را از ان عطا ده
كردن أَوْ أَمْسِكْ يا باز دار عطاء خود را از هر كه خواهي بِغَيْرِ حِسَابٍ بي حساب در منع واعطا يعني تصرف در ان مفوض بمشيت تست
وبدان عتاب نخواهي بود وَإِنَّ لَهُ وبدرستي كه سليمان را عِنْدَنَا نزديك ما لَزُلْفَى قربت است بقبول طاعات او يا در آخرت
از منشان در كار عصيت خواهد بود با وجود ملكي عظيم كه در دنيا داشت وَحُسْنَ مَآبٍ ونيكوي بازگشت يعني درجات
جنان وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ وياد كن بنده ما ايوب را إِذْ نَادَى چون بخواند رَبَّهُ آفريدگار خود را أَنِّي بانكه مرا مَسَّنِيَ
الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ مس كرد شيطان يعني مي رساند بمن رنج وَعَذَابٍ والم وآن چنان بود كه ابليس شماتت ميكرد و مر ايوب على
نبينا وعليه السلام مرضش ميفرمود كه چه كردي كه حق سبحانه فوايد نعم از تو باز گرفت وشدايد الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه
ميكرد و اتباع او را تحديد كه او را از خود بيرون كنيد از خوف انكه مرضش سرايت كند در ايشان و برخي از وجوه شكايت
ايوب عليه السلام در سورة انبيا مذكور شد القصه حق تعالى دعاء او را اجابت فرمود جبرئيل عليه السلام بنزد وي فرستاد
جبرئيل عليه السلام بيامد و مر او را گفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ خطاب است از اجابت دعاء او كه ملك با وي گفت بزن پاي خود را
بر زمين ايوب بفرمان پاي مبارك بر زمين زد دو چشمه آب از تحت قدم او جوشيدن گرفت يكي گرم و يكي خنك جبرئيل
عليه السلام فرمود هَذَا مُغْتَسَلٌ اين چشمه گرم جاي غسل كردن است يا آبي است كه بدان غسل كنند واين چشمه ديگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ
اين سرد است واشاميدني پس ايوب عليه السلام در ان چشمه حاره غسل فرمود وجميع امراض ظاهري از وي محو شد و از آن
چشمه سرد بياشاميد علل باطني بتمام زايل گشت و گفته اند چشمه يكي بود بوقت خوردن سرد بودي وبوقت غسل كردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ
وبخشيديم مر او را يعني بوي عطا كرديم أَهْلَهُ كسان او را يعني فرزندان و برادران كه مرده بودند وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ايشان
با ايشان تا اولاد او دو چندان شدند كه بودند رَحْمَةً مِنَّا براي بخششي كه از ما شد وَذِكْرَى و براي پند گرفتن لِأُولِي
الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار كشند برنج در دنيا و پناه بحق سبحانه برند كه حق تعالى رحمت الهي فرج را
بصبر باز بسته است اصبر انه فالصبر مفتاح الفرج نظم كليد صبر كسي را كه باشد اندر دست هر آينه در گنج مراد بگشايد بيت
لخت بسازد و صبر نماي كه هواي سحر از پرده ربي بنمايد آورده اند كه در زمان مرض ايوب على نبينا وعليه السلام زوجه او
رحمت خاتون بجهي رفته بود و دير مانده ايوب سوگند خورد كه او را صد چوب زند چون …
نزد ايوب عليه السلام بحالت تندرستي و جواني باز آمد خواست تا سوگند خود را راست كند خطاب رسيد وَخُذْ بِيَدِكَ … بگير
بدست خود ضِغْثًا دسته چوب … يعني چوبهاي سست وضعيف و خشك كه بعدد صد باشد فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن
زوجه خود را بدان … وَلَا تَحْنَثْ … سوگند خود إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستي كه ما يافتيم ايوب را …

شكيبا در آ … رسيد نِعْمَ الْعَبْدُ نيكو بنده است ايوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستي كه او رجوع كننده است بدرگاه خالق
خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا وياد كن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهيم خليل الرحمن را وَإِسْحَاقَ و پسر وي اسحاق را وَيَعْقُوبَ و پسر
وي يعقوب را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها وَالْأَبْصَارِ وديدها مراد اعمال شريفه وعلوم نافعه است تعبير كرده است
از عمل كه اكثر آن بمباشرت ايدي باشد وديده از معارف كه اقوي مبادي آن ابصار است يا مراد از ايدي قوت در طاعت واز
ابصار بصيرت در دين إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بدرستي كه ما خالص گردانيديم ايشان را بِخَالِصَةٍ پاك از شوايب معايب يا نيتي خالص
از لوث مثالب كه آن ذِكْرَى الدَّارِ ياد كردن سراي آخرت است بجهت مطمح نظر انبيا جز بفوز لقاي حضرت كبريا نيست وآن
در آخرت ميسر شود وَإِنَّهُمْ وبدرستي كه ايشان پيغمبران عِنْدَنَا نزديك ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جمله برگزيدگان
نيكانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وياد كن اسمعيل ذبيح را وَالْيَسَعَ واليسع بن اخطوب را كه خليفه الياس بود عليه السلام و بآخر
خلعت نبوت يافت وَذَا الْكِفْلِ وخداوند … بوده و صد پيغمبر را كه از قتل بگريخته اند كفيل شد
ودر تبيان فرموده كه او پسر ايوب است عليه السلام و بعد از پدر مبعوث شد … از شام و خداي تعالى او را ذا الكفل
نام نهاد و بعضي از اعيان اليسع دانند كه از الياس عليه السلام متكفل گشت با مدينت قيام نمايد و برين تقدير عطف او بر اليسع
از قبيل عطف صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه اين نام بردگان بودند مِنَ الْأَخْيَارِ از گزيدگان خلق هَذَا اين
حسن ايشان ذِكْرٌ سبب ياد كردني است ترا كه محمدي و قوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ وبدرستي كه مر پرهيزكاران را لَحُسْنَ مَآبٍ
نيكويي بازگشت و بيان كيفيت نيكويي بازگشت آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهاي بهشت اقامت مُفَتَّحَةً در حالتي كه گشاده باشد
لَهُمُ الْأَبْوَابُ براي ايشان درهاي آن بوستانها مُتَّكِئِينَ وايشان تكيه زدگان باشند بر ان … فِيهَا در ان باغها
چنانچه سلطان براي راحت تكيه زنند يَدْعُونَ ميخوانند و ميخواهند در ان بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ميوه بسيار را چه …
براي تلذذ است … پس از طعام بخواهند ميل بيشتر كند وَشَرَابٍ و ديگر خواهند اشاميدني
بسيار وَعِنْدَهُمْ و نزديك ايشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ كوتاه چشمان يعني زناني كه از غير شوهر چشم باز گيرند أَتْرَابٌ
هم زادان يعني همه ايشان در يك سن باشند وگفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوي ازواج باشند بعمر سي و سه سال
و … كه مراد از اتراب همزادان يعني همه ايشان يعني زنان متساوي باشند در حسن يعني هيچ يك را بر ديگري فضل
نيست … وان … گردد هَذَا گويند ملائكه … مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده
داده شده بوديد … لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار اهل بهشت از روي بهجت و فرح گويند إِنَّ هَذَا بدرستي كه آنچه
… لَرِزْقُنَا هر آينه روزي ماست كه حضرت رزاق بي منت با ارزاني داشته مَا لَهُ نيست او را
مِنْ نَفَادٍ هيچ كمي وانقطاعي هَذَا اينست آنچه بهشتيان را باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ وبدرستي كه مر نافرمانان بيدادگر را
… لَشَرَّ مَآبٍ هر آينه بدي بازگشت يعني بازگشت بد كه آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آيند

در آن دوزخ فَبِئْسَ الْمِهَادُ ط پس بد آرامگاهی است دوزخ هَٰذَا این است فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِيمٌ آن
آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد و برا بسوزد و پاره شود و چون بخورند روده‌ها بسوزد و پاره شود
وَغَسَّاقٌ و زردابی که دوزخیان را بیرون دهد بسوزد چنانچه جراحت بیرون آید و گویند غساق چیزی گنده و بلکی بینه
بلغت ترک مثل یم و خونه و مراد اینجا یم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فرج زانیان سیلان میکند پس
جمع کرده بدیشان میخورانند وَآخَرُ و ایشان را عذابی دیگر است مِنْ شَكْلِهِ مثل این عذاب که مذکور شد أَزْوَاجٌ
توهما یعنی این عذاب گوناگون است اما همه متشابه یکدیگرند در تعذیب و آلام آورده‌اند که چون کفار رؤسا به دوزخ
درآیند بعد ایشان اتباع با ایشان درآرند و ملائکه رؤسا را گویند هَٰذَا فَوْجٌ این گروه مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ ط درآینده‌اند در دوزخ
بیرنج و سختی با شما پس ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ ط هیچ مرحبا باد ایشان را إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان صَالُو النَّارِ ط در
آینده‌اند به آتش بسبب عملهای خود چنانچه ما درآمدیم مرحبا کلمه‌ایست که برای اکرام مهمان گویند رؤسا مر تابعان خود را
بتزیینه کنند به لا مرحبا و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوا گویند بَلْ أَنتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ ط مرحبا
مباد شما را و شایدی نفرین سزاوارتر بید أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فرا پیش داشتید موجبات عذاب را لَنَا برای
ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ درآمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ ط پس بد قرارگاهی است دوزخ آنگه تابعان دیگربار
قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَن قَدَّمَ لَنَا هر که قدم فرا پیش داشت برای ما هَٰذَا این کفر و ضلال را و
مارا به حق بلقا آید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو باره فِي النَّارِ ط در آتش دوزخ یعنی آن
مقدار عذاب که دارد او را دو چندان کن گویند حیات و عقارب دوزخ را بدیشان گذارند و کمارند وَقَالُوا و گویند
صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرَىٰ نمی‌بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مردانی را که بودیم که می‌شمردیم
ایشان را در دنیا مِّنَ الْأَشْرَارِ ط از بدان و مردودان در موضع آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و فقرای مسلمانان
چون عمار و صهیب و خباب ارت و بلال را نه بینند گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا و استفهام بمعنی تقریر است یعنی
ما ایشان را فراگرفتیم مسخره و با ایشان استهزاء و سخریه کردیم تا ایشان بدوزخ در نیاورده اند أَمْ زَاغَتْ یا در ره
اوبده اند و میل کرده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ ط از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی‌بینیم ایشان را درآمده‌اند که حق سبحانه آن
گروه فقرا را بنماید تا بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ایشان را بدبینند و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی
که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هرآینه راست و درست است تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ط جنگ کردن اهل دوزخ
با حیلای ایشان قُلْ بگو ای محمد مکه را إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مُنذِرٌ بیم کننده‌ام و ترسانیدن از عذاب
خدای وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ خدای سزاوار پرستش إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ مگر خدای یکانه که ذات او شریک قبول نکند
و کثرت را بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ ط قهر کننده هر که بنا امال را بتواصف آجال در هم شکند یا ترک شرع و کثرت

…ی اعتبار آنکه نسب الا سوجود ندارد و در نظر عارفان مفصول و متلاشی سازند نظیر … عین شئ میتوان نگداشت وحدت رسم
این وآن برداشت بکم شود و جمله ظلمت یکی از نزد انوار احد القهار رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
در میان ایشانست الْعَزِيزُ خدای غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ ط آمرزگار که باک ندارد آمرزیدن قُلْ هُوَ بگو
ای رسول کند آنچه گفتم بشما و بیم کردم از عقوبت دوزخ و وعده ثواب بهشت نَبَأٌ عَظِيمٌ خبری بزرگست بکه أَنتُمْ عَنْهُ شما از آن
مُعْرِضُونَ ط روی گردانید از جانب غفلت یا نبوت من تنافی بزرگ دارد و شما از آن اعراض مینمایید آنچه دلیل آورد بر نبی
بودن و وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبود مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بجماعتی برتر یعنی ملائکه إِذْ
يَخْتَصِمُونَ ط آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم أتجعل فيها الآية پس بنبوت من دلیلی از این روشن تر نیست که قصه ملا
اعلی را بیان میکنم بی وجهی که در کتب متقدمه دیده‌ام یا مطالعه کتابی و نه سماع از استادی إِن يُوحَىٰ وحی کرده نمیشود الی
بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مگر آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُّبِينٌ ط بیم کننده‌ام آشکارا هویدا کننده موجبات عذاب را إِذْ
قَالَ رَبُّكَ یاد کن چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را إِنِّي خَالِقٌ بدرستی که من آفریننده‌ام بَشَرًا آدمی
را مِّن طِينٍ ط از گل مراد آدم است علی نبینا و علیه السلام فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و خالب او را بجزئیات
بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم در وی مِن رُّوحِي از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را تشریف و تکریم ساخت بشرف اضافت بذات
خود بجهت طهارت و نظافت او و لطف بعض آنکه چون روح بتابید وی در آدم زنده کردن فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید در افتید برای
وی سَاجِدِينَ ط سجده کنندگان از جهت تبجیل و تکریم او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند ملائکه كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
همه ایشان بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح در وی إِلَّا إِبْلِيسَ ط مگر ابلیس که سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان
نبرد وَكَانَ و گشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ ط از ناگرویدگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت حق سبحانه ای ابلیس مَا مَنَعَكَ
چه چیز باز داشت ترا أَن تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچه من آفریدم بِيَدَيَّ ط بدو دست خود ذکر
دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم است بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریدم نه بتوسط پدر و مادر و در آوردن
آمده که ذکر تثنیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم و بعضی مناسب آمده که مراد بید قدرت و ید نعمت و در فتوحات آمده
که قدرت و نعمت شامل است همه موجودات را پس ید و تاویل آدم را هیچ شرف ثابت نشود پس لابد است از آنکه در یدین
معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام پس حمله بر تثنیه بر وی و تثنیه که آدم جامع هر دو صفت است مناسب میتماید
و گویند تحقیق آن میکوید که مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل زیرا که هیچ صفتی نیست که از
لطف یا از قهر خالی باشد یعنی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که
مظهر یکی از این دو صفت بود چنانکه ملک مظهر لطف است و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین و بدین جامعیت
قابلیت سجود داشته و در نفحات معنی گفته‌اند نظیر اند آنکه جمله کون و لی هیچ از آن نکرده تجلی گشته آدم جان

این مراتب شد میان ذات او بجمله صفات تلعرض کشت کلی جامع مرذات و صفات است علامه الصحه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت
چرا سجده نکردی مخلوق بید بی مرا **أَسْتَكْبَرْتَ** ایا تکبر کردی بی استحقاق **أَمْ كُنْتَ** ایا هستی **مِنَ الْعَالِينَ** از بزرگان که استغنا ف
تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده **قَالَ** گفت شیطان در جواب **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** من بهترم از ان مخلوق پس
وجه خیریت بیان میکند که **خَلَقْتَنِي** بیافریدی مرا **مِنْ نَارٍ** از آتش و او بلطافت و نورانیت است **وَخَلَقْتَهُ** و بیافریدی
او را **مِنْ طِينٍ** از گل که در کثافت و ظلمانیت است و درین قیاس خطا کرده شد از ان در سوره اعراف مذکور است در
کشف الاسرار فرموده که آتش سبب فرقت است و خاک و سیله وصلت از آتش کیستی آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود بپیوست
تا خلعت ثم اجتبیه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بسزا مردود ناهبط مردود کشت روزی شو بیده با سلطان العارفین گفت
چه بودی اگر این خاک نیز خاک نبودی ابو یزید بانگ بروی زد که اگر این خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینا
و آب دیده ها ظاهر نگشتی اگر خاک نبودی بوی مهر از دل که شنودی و آشنائی تربت لم یزل که بردی **نظم** ای خاک چه
خوش طینت قابل داری ... کلهای لطیف است که در گل داری ... در محرز نکشت کسی اهر نقد که بود التسلیم ترکرده اند در دل ...
داری **قَالَ** گفت حق سبحانه مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که **فَاخْرُجْ مِنْهَا** پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از
صورت ملائکه **فَإِنَّكَ رَجِيمٌ** پس بدرستی که تو رانده شده و دور شده از رحمت و از رتبه کرامت **وَإِنَّ عَلَيْكَ** و بدرستی
که بر تست **لَعْنَتِي** راندن و خشم من **إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ** تا روز جزا **قَالَ رَبِّ** گفت ابلیس ای آفریدگار من **فَأَنْظِرْنِي** پس مرا
مهلت ده چون براندی **إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ** تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد **قَالَ**
فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ گفت خدای بدرستی که تو از مهلت داده شدگانی **إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ** تا روز و نفخه که وقت معلوم است
یعنی زمان نفخه صور اول که همه کس بمیرند حتی شیطان رجیم **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ** گفت ابلیس که بقا لیست و قهر تو سوگند که هر آینه
که ترا بتم **لَأُغْوِيَنَّهُمْ** هر آینه گمراه کنم ایشان را اولاد آدم را **أَجْمَعِينَ** همه ایشان **إِلَّا عِبَادَكَ** مگر بندگان تو **مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ**
از ایشان پاک شدگان از الوث شرک و عصیان **قَالَ** گفت خدای **فَالْحَقُّ** پس راستی و درستی از منست **وَالْحَقَّ**
أَقُولُ و درست و راست میگویم **لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ** هر آینه پر سازم دوزخ را **مِنْكَ** از تو **وَمِمَّنْ تَبِعَكَ** و از انها که پیروی
تو میکنند **مِنْهُمْ** از آدمیان و دیوان **أَجْمَعِينَ** همه ایشان **قُلْ** بگوی ای محمد **مَا أَسْأَلُكُمْ** نمیخواهم شما را **عَلَيْهِ** بر
تبلیغ وحی و اداء رسالت **مِنْ أَجْرٍ** هیچ مزدی **وَمَا أَنَا** و نیستم من **مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ** از تکلیف کنندگان یعنی از جمع که به تصنع از خود
چیزی ظاهر کنند که ندارند صاحب کشف آورده که متکلف را سه علامت باشد یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از وست دوم خواهد
که فرا گیرد آنچه نیافته و سیم چیزی گوید که نداند **إِنْ هُوَ** نیست قرآن **إِلَّا ذِكْرٌ** مگر پندی **لِلْعَالَمِينَ**
مر عالمیان را از جن و انس **وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ** و هر آینه بدانید که خبر قرآن یعنی آنچه در وست از وعید یا وعد یا اخبار غیب محمد را
و صدق از معلوم کنید **بَعْدَ حِينٍ** بعد از زمانی که آن وقت مرگ است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام **سورة الزمر**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن
بر محمد صلی الله علیه و سلم **مِنَ اللَّهِ** از خدایست **الْعَزِيزِ** خداوند غالب در ملک **الْحَكِيمِ** دانا در تدبیر **إِنَّا أَنْزَلْنَا** بدرستی
که فرو فرستادیم **إِلَيْكَ الْكِتَابَ** بسوی تو کتاب یعنی قرآنست **بِالْحَقِّ** براستی یا برای بیان و اثبات حق **فَاعْبُدِ اللَّهَ** پس
بپرست خدای را **مُخْلِصًا** در حالتی که پاک کننده باشی **لَهُ الدِّينَ** برای وی دین پرستش خود را خالص حضرت ومراد آن
که مأمور بدانکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند **أَلَا لِلَّهِ** بدانید که مر خدایراست **الدِّينُ الْخَالِصُ** پرستیدن پاک از شرک
یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد است بصفات الوهیت **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا** و آنانکه فرا گرفتند **مِنْ**
دُونِهِ بجز خدای **أَوْلِيَاءَ** دوستان یعنی خدایانی که بپا رد و دست میدارند ایشانرا اعم است از ملائکه و اصنام و عزیر آنست
و میگویند **مَا نَعْبُدُهُمْ** نمی پرستیم ایشانرا **إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا** مگر برای آنکه ما را نزدیک گردانند **إِلَى اللَّهِ** بسوی خدای تعالی **زُلْفَىٰ**
نزدیک کردانیدنی یعنی درخواست کنند ما را تا بشفاعت ایشان منزلت بزرگ یابیم **إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ** بدرستی که خدای حکم کند **بَيْنَهُمْ**
میان ایشان **فِي مَا هُمْ فِيهِ** در آن چیزی که ایشان در آن **يَخْتَلِفُونَ** اختلاف میکنند از معبودان یعنی اهل نیکی ملک را می پرستند
چون بنی ملیح و یکی بنی را چون یهود و نصاری و جمعی شمس و نجوم و عجل و جمعی حجر و جن و آتش را می پرستند چون مجوس
و هر یک را مدعا آنکه معبود او بحق است و باقی باطل حق سبحانه روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر کند
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بتحقیق که خدای توفیق هدایت ندهد **مَنْ هُوَ كَاذِبٌ** آنکس را که در دعوی کوست و میگوید آلهه ما شفاعت
خواهند کرد **كَفَّارٌ** ناسپاس که نعم حقیقی را انکار مینماید **لَوْ أَرَادَ اللَّهُ** اگر خواستی خدای **أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا** آنکه فرا گیرد
فرزند چنانچه ایشان گمان میبرند **لَاصْطَفَىٰ** هر آینه اختیار کردی **مِمَّا يَخْلُقُ** از آنچه می آفریند **مَا يَشَاءُ** آنچه خواهد
خدای عز شانه از اخص و اکمل که بیوسته نه از انقص که بنات اند اما مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط
است پس او را فرزند نبود **سُبْحَانَهُ** پاک مرو راست از اتخاذ ولد **هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ** اوست خدای یگانه و وحدت ذاتیه
او منافی مماثلت با ما سوی **الْقَهَّارُ** قهر کننده یعنی درهم شکننده توهمات و تصورات اهل شرک **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**
بیافرید آسمانها و زمین را **بِالْحَقِّ** براستی نه بباطل و نه ببازی بلکه در آفرینش هر یک از ان مخلوقات صد هزار آثار قدرت
و مظاهر حکمت تعبیه است نادیده و رانده از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات از دلایل مطالعه نماید **يُكَوِّرُ**
در می پیچد بلطف راق آسمان و زمین خطی که فاعتبروا یا اولی الابصار **يُكَوِّرُ اللَّيْلَ** در می آرد شب را **عَلَى النَّهَارِ** بروز
و بپوشد ظلمت آن نور را میپوشد **وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ** و در می آرد روز را **عَلَى اللَّيْلِ** بر شب و شعله روشنی آن تاریکی
این را مختفی میسازد یا در پی افزاید از شب بر روز و از روز بر شب **وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ** و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر
میکنند بمصالح او **كُلٌّ يَجْرِي** هر یک از ایشان میروند **لِأَجَلٍ مُسَمًّى** تا زمانی نام برده که منتهی دور است در سیر هر روز
و هر ماهه و هر ساله یا تا وقت انقطاع سیر یعنی در قیامت **أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ** بدانید که خدای غالبست بر همه چیزها

مجتمع و مکونات مغلوب و مقهور وی‌اند **الْغَفَّارُ** آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند از آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت از ایشان **خَلَقَكُمْ** بیافرید شما را ای فرزندان آدم **مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ** از تنی تنها که آدم است علیه السلام **ثُمَّ** پس حکم کرد شما را از آنکه **جَعَلَ مِنْهَا** بیافرید از وی یعنی از جنس او یا از استخوان پهلوی چپ او **زَوْجَهَا** زن او را یعنی حوا و گفته‌اند اول اخراج ذریه کرد از ظهر او پس حوا را بیافرید **وَأَنْزَلَ لَكُمْ** و ابداع و ایجاد کرد برای شما ای فرزندان آدم **مِنَ الْأَنْعَامِ** از چهارپایان **ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ** هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز تا از ایشان نفع میگیرید خورش و پوشش صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستاد و این وجه انزال است **يَخْلُقُكُمْ** می‌آفریند شما را **فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ** در شکمهای مادران شما **خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ** آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و از مضغه میکرداند تا آنکه عظم عاری پس استخوان را پر شید بلحم پس جسد سوی میکند **فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ** در سه تاریکی که آن ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن **ذَلِكُمُ اللَّهُ** آنکه این فعلها میکند خدای شما و پرورنده است **رَبُّكُمْ** آفریدگار شما **لَهُ الْمُلْكُ** مر او راست پادشاهی مطلق که زوال و فنا بدان راه نیابد **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** نیست معبودی بسزا مگر او **فَأَنَّى تُصْرَفُونَ** پس از کجا برگردانیده میشوید از عبادت حق با وجود این دلیلهای روشن **إِنْ تَكْفُرُوا** اگر کافر شوید ای اهل مکه **فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ** پس بدرستی که خدای بی‌نیاز است **عَنْكُمْ** از ایمان و پرستش شما **وَلَا يَرْضَى** و نمی‌پسندد و نمی‌خواهد **لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ** مر بندگان خود را کفر عدم رضای او بکفر نه برای ضرر است که لاحق شود بلکه نمی‌پسندد لحوق ضرر را به بنده **وَإِنْ تَشْكُرُوا** و اگر سپاس داری کنید بمعنی توحید یا شکر گویید بر نعمت دعوت محمد صلی الله علیه وسلم **يَرْضَهُ لَكُمْ** بپسندد آن را از شما زیرا که سبب فلاح شماست **وَلَا تَزِرُ** و بر ندارد **وَازِرَةٌ** هیچ نفسی بردارنده **وِزْرَ أُخْرَى** بار گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده وزر خود باشد **ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ** پس بسوی پروردگار شماست **مَرْجِعُكُمْ** بازگشت شما **فَيُنَبِّئُكُمْ** پس خبر دهد شما را **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بآنچه بودید که عمل کردید و اخبار از آن محاسبه و مجازات باشد **إِنَّهُ** بدرستی که او **عَلِيمٌ** داناست **بِذَاتِ الصُّدُورِ** بآنچه در سینه‌هاست از نیات و عقاید **وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ** و چون برسد کافر را که عتبة بن ربیعه است یا ابو حذیفة بن مغیره **ضُرٌّ** سختی چون مرض و فقر و بلا **دَعَا رَبَّهُ** بخواند پروردگار خود را **مُنِيبًا إِلَيْهِ** بازگردنده بسوی او و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی در حالت شدت **ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ** پس چون بدهد خدای تعالی او را **نِعْمَةً مِنْهُ** نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد **نَسِيَ** فراموش کند **مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ** آنچه را که بود که میخواند خدا را **إِلَيْهِ** بکشف و دفع آن **مِنْ قَبْلُ** پیش از این نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد از دعا و زاری خود را **وَجَعَلَ لِلَّهِ** و مقرر کرد از برای خدای **أَنْدَادًا** همتایان یعنی بتان را شریک وی کرد **لِيُضِلَّ** تا گمراه کند دیگران را **عَنْ سَبِيلِهِ** از راه خدای که اسلام است **قُلْ** بگوای محمد مر کافر را **تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ** برخوردار باش بکفر خود **قَلِيلًا** اندک زمانی در دنیا امر تهدید است یعنی از تمتعات بهره‌جو

امر تهدید است

اشتغال کن **إِنَّكَ** بدرستی که تو **مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ** از اهل دوزخی ولذتهای دنیا در جنب شدت عذاب دوزخ بغایت حقیر است پس بفرماید که **أَمَّنْ هُوَ** آیا این چنین کافر بهتر است یا آنکسی که او **قَانِتٌ** فرمان بردار است چون ابو بکر صدیق یا عمار و یا سلمان یا عبد الله مسعود و اشهر آنست که ذی النورین عثمان رضی الله عنه است یعنی اسناد برقانت خود دیده بند کی رسم ادب بجا آرد **آنَاءَ اللَّيْلِ** در ساعتهای شب **سَاجِدًا** سجده کنند **وَقَائِمًا** و ایستاده در نماز **يَحْذَرُ الْآخِرَةَ** میترسد از عذاب آن سرای **وَيَرْجُو** و امید میدارد **رَحْمَةَ رَبِّهِ** بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی نمازی کرد کعبه خوف طواف میکند و ساعی سر میدان رجا میبینماید و مبلغ ایمان جز بدین دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وُزِنَ خَوْفُ الْمُؤْمِنِ وَرَجَاؤُهُ لَاعْتَدَلَا **نظم** گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ور کنه کاری ز نفیض رحمتش دل تنگ مدار نیک ترسان شو که قهرش سخت بیرحم است باش پس خوشدل که لطف او است افزونتر از شمار **قُلْ** بگو ای محمد **هَلْ يَسْتَوِي** آیا برابر باشند **الَّذِينَ يَعْلَمُونَ** آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضائل بدلائل قدرت حق **وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** و آنانکه ندانند چون خداوندان غفلت از آلودگی وهم **قُلْ** بگو ای محمد **يَا عِبَادِيَ** ای بندگان من **الَّذِينَ آمَنُوا** آنانکه گرویده‌اند **اتَّقُوا رَبَّكُمْ** بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت است و اجتناب از معصیت **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا** مر آنانراست که نیکویی کردند بگفتن کلمه شهادت **فِي هَذِهِ الدُّنْيَا** در این دنیا **حَسَنَةٌ** مثوبه نیکو در آخرت که بهشت باشد آنانراست که احسان نمودند بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکی که آن صحت است و عافیت یا آنانراکه متصف شدند باخلاق الهی روشنی دل است و زندگی بعد و ثنای جمیل از اهل جهان یا آنانراکه عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه است درین دنیا که شهود انوار تجلیات جمالی است و چون بقول بعضی از علما این آیه در شان مهاجران حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب او رضی الله عنهم پس احسان را بهجرت تفسیر کرده‌اند یعنی آنها را که هجرت کردند را حسنت از اعدا و نجات از بلای ایشان **وَأَرْضُ اللَّهِ** و زمین خدای تعالی برای هجرت **وَاسِعَةٌ** گشاده است هر کسی را که هجرت کند **إِنَّمَا يُوَفَّى** جز این نیست که تمام داده میشوند **الصَّابِرُونَ** صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادات یا بر تحمل اذیات **أَجْرَهُمْ** مزد خود را **بِغَيْرِ حِسَابٍ** بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید و حساب از احاطه بدان عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت بلاکشان صابران را بعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشان را بی حساب و کار ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا بلایی و سختی مبتلا نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشان را بمقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی **نظم** تو سبب رنج رنج غم دیدگان کاندران رنج از بکن دیدگان هر کرا از زخم غم پشت لطف بارش داده مرهم پشت آمده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم میگفتند تراچه بر آن میدارد که احداث

لي ديني و آيتي ناكه مخالف روش ما است اخر در يكي بلت بدر وجد و سادات قوم خود كه همه عبادت لات و عزي ميكردند
ترغيب بمان كيش در آيي و ميا سايي ايه امد كه قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بكو بدرستي كه من مامور شدم أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بانكه پرستم خداي را مُخْلِصًا
لَهُ الدِّينَ پاك كننده مر او را براي او دين را از شرك يعني موحد باشم و داعي بتوحيد وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام لِأَنْ
أَكُونَ بانكه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول كردن نهادكان از اين امت زيرا كه من پيش روي ايشانم در دنيا و آخرت قُلْ
بكو ديگر بار إِنِّي أَخَافُ بدرستي كه من ميترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصي شوم از پروردگار خود و شرك آورم و دين شما كيرم
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روزي كه بزرگ است احوال او و بسيار است اهوال او قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بكو خداي را پرستم مُخْلِصًا
لَهُ دِينِي پاك كننده براي او دين خود كيش خود را از شرك يا خالص سازنده عمل خود را از ريا فَاعْبُدُوا پس بپرستيد شما
مَا شِئْتُمْ آنچه خواهيد مِنْ دُونِهِ بجز خداي امر تهديد است و تنبيه بر خذلان و حرمان ايشان و اين بايه السيف منسوخ شده اند او را
كه مرتهان بعد از سماع اين اجوبه كفتند اي محمد زيان كردي در مخالفت دين پدران خود اين ايه نازل شد كه قُلْ بكو اي محمد
إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستي كه زيانكاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند كه زيان كردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهاي خود كه كمراه شدند وَ
أَهْلِيهِمْ و زيان كردند كسان خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قيامت كه ايشان جدا مانند ابن عباس رضي الله عنهما فرمود
كه حق سبحانه براي هر انساني محلي و منزلي و اهلي در بهشت آفريده پس هر كه فرمان برد خداي و رسول او را در بهشت در آن
منزل و اهل او بدو دهند و هر كه نافرماني كند خداي را و رسول او را بدوزخ برند و اهل و منزل او بديكري دهند كه مطيع
باشد پس كافران روز قيامت زيان دارند در منزل و اهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانيد كه آنست كه گفتم هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آن زيانكاري هويدا
كه بر هيچ كس از اهل موقف پوشيده نباشد لَهُمْ مر ايشانرا باشد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ايشان ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ سايه بانها
از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زير ايشان نيز سايه بانهاست جهت ديگري كه در دركه زير تر از ايشانند و معني اينست كه در دركه
زير تر از همه متافتا است و ايشان مراد كه مانند محيط داند ظلل فراش و مهاد است و ذكر ظلل بطريق مجاز در كلام ذَٰلِكَ آن
عذاب كه مذكور شد يُخَوِّفُ اللَّهُ ميترساند خداي تعالى بِهِ بدان عِبَادَهُ بندكان خود را تا پرهيز نمايند از چيزي كه
ايشانرا بدان مبتلا كند اند چون شرك يَا عِبَادِ اي بندكان من فَاتَّقُونِ پس بترسيد از من يعني متعرض مشويد
موجبات خشم مرا آورده اند كه در زمان جاهليت جمعي بوحدانيت آمد بكار اقرار كرده چون سلمان فارسي و ابوذر غفاري
و زيد بن عمرو بن نوفل رضي الله عنهم و حق تعالى در شان ايشان ميفرمايد كه وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا و آنكساني كه پرهيز كردند و يكسو شدند
الطَّاغُوتَ از شيطان يا بتان يا كهنه يعني از هرچه بدون خداي پرستند ايشان بر طرف شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا از آنكه
پرستند او را وَأَنَابُوا و باز كشتند إِلَى اللَّهِ بفرمان خداي بتاي و روي دل خود بحق آوردند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ايشانراست بشارت
در دنيا بزبان ملائكه بوقت موت و در عقبي بمغفرت گناهان و جنت جاودان و در اسباب نزول اورده كه چون صديق رضي الله عنه
متشرف شد بحضرت رسالت صلي الله عليه و سلم مرا اعلان شد شش تن از اشراف مهاجر چون عثمان و طلحه و زبير و سعد بن زيد و سعد بن ابي

وقاص

وقاص و عبد الرحمن عوف با او ملاقات كرده از حقيقت اسلام استخبار نمودند و آن سخنان كه او فرموده رايحه صدق استشمام نموده
مسلمان شدند و در باره ايشان اين ايه نازل شد كه فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندكان مرا الَّذِينَ آنانكه يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ ميشنوند
كفتار ابو بكر را فَيَتَّبِعُونَ پس پيروي مينمايند أَحْسَنَهُ نيكوتر را مراد از احسن نيكوترست چه قول او همه حسن
بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آنست كه عفو داند و مراد از قول قرآن است و احسن آن عزائم باشد دون منسوخ و
عزيمت دون رخصت. در احقاف آورده كه در قرآن مقابح اعدا و مدايح اوليا هست ايشان متابعت احسن مينمايند كه مثل طريقه
موسي است على نبينا و عليه السلام در نسبت فرعون و على هذا و در لباب آورده كه مراد از قول سخنانست كه در مجالس و
محافل كذرد و اين همه كفته كه مراد اقاويل اهل ملل و احسن همه اسلام باشد اهل دل متابعت احسن از اقوال ميكنند در امثال
آمد كه خُذْ مَا صَفَا وَدَعْ مَا كَدِرَ بيت قول كسي چون بشنوي در وي تامل كن تمام صاف را بردار و دردي را رها كن والسلام
محققان فرموده كه قول اعم است از سخن خداي و ملك و انسان و شيطان و نفس اما انسان حق و باطل و نيك و بد كويد و شيطان همه
خواند و نفس بانواع معارضت كند و ملك بطاعت دعوت نمايد و حضرت عزت جل بحق خواند و تبتل اليه تبتيلا پس بندكان خاص
آنانند كه احسن اقوال را كه خطاب رب الارباب است و از زبان رسول صلي الله عليه و سلم استماع نموده اند پي روي كنند أُولَٰئِكَ
آن گروه كه تابع سخنان نيكوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند كه راه نمود خداي ايشانرا بمقصود وَأُولَٰئِكَ و آن كروه هُمْ
ايشانند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافيه از شوائب اوهام و مقاليه از عوائد عادت عوام أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ آيا آنكسي كه ثابت
شد بر وي كَلِمَةُ الْعَذَابِ كلمه وعيد كه عبارتست بعذاب چون لاملان جهنم و هؤلاء في النار ولا ابالي باشد چون تو كسي كه واجب
نشده باشد بر وي اين كلمه أَفَأَنْتَ آيا تو اي محمد تُنْقِذُ ميرهاني مَنْ فِي النَّارِ آنرا كه در دوزخ باشد يعني آيا ميتواني
كه او را مؤمن سازي و از عذاب باز رهاني تاكيد است در انكار يعني اين كار بدست تو نيست كه دوزخيانرا باز رهاني
ابن عباس رضي الله عنهما فرموده كه مراد از دوزخيان ابو لهب است و پسر او عتبه لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا ليكن آنانكه بترسيدند رَبَّهُمْ
از عذاب پروردگار خويش و بايمان و طاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ايشانراست غرفها بلند است در بهشت مِنْ فَوْقِهَا از
زبر آن غرفها غُرَفٌ غرفهاي ديگر بلندتر مَبْنِيَّةٌ بنا كرده شده يعني مستحكم تا نه مانند منازلي كه بر زمين بنا كنند تَجْرِي ميرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زير آن غرفها جويهاي بهشت وَعْدَ اللَّهِ وعده كرده است خداي وعده كردني لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خلاف
نكند خداي وعده خود را أَلَمْ تَرَ آيا نمي بيني أَنَّ اللَّهَ آنكه خداي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبي يعني باران
فَسَلَكَهُ پس در آورد آن آب را يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ در چشمها كه در زمين است و در كاريزها ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ پس بيرون
مي آرد بعطاي آب زَرْعًا كشت زار مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ مختلف رنگهاي او چون كندم و جو و كنجد و امثال آن ثُمَّ يَهِيجُ پس خشك ميشود
آن مزرع بعد از سبزي فَتَرَاهُ پس مي بيني او را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از تر و تازگي و سبزي ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس
ميگرداند خداي او را حُطَامًا ريزه ريزه و در هم شكسته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي كه در انزال باران و احداث كياه لَذِكْرَىٰ

هرآینه یاد کردنی است لاولی الالباب مرخداوندان عقلها را یاد دادن پندی است سرچند ارا که تنبیه تا بند مال دنیا را بدان
لذت تن وتازه وبدان اعتماد ننمایند که اندکی زمانی را ازان طراوت روی بزردی آرد وپایمال حوادث در وده شده عرضه تلف
کردد نظم ـ بود مال دنیا چوان سبزه زار که بیست تازه بینی بفصل بهار تجوب وچی زند باد خزان تکی برک سبزی نیابی ازان
افمن شرح الله ایا کسی که کشاده کرده است خدای صدره للاسلام سینه او را برای قبول اسلام وانشنیا دو در معان ملک علام ومنابعت
سید انام باشد چون کسی سینه او را برای قبول حق وقبول اسلام تنگ فهو پس آن کشاده سینه علی نور بر روشنی
معرفتست سینه او را برای قبول حق وقبول اسلام من ربه از پروردگار خود تا بر یقین وبصیرت باشد در اسباب نزول
آورده که این ایة در شان مرتضی علی وحمزه است رضی الله عنهما که حق سبحانه دل ایشانرا بنور معرفت روشن کردانید پس در باب
ابو لهب وفرزندان او ایت او کفت فویل پس شدت عذاب للقاسیة قلوبهم مر سخت دلانراست که دلهای ایشان اعراض
کننده است من ذکر الله از یاد کردن خدای یا خالی ازان اولئک ان کروه غافلان وسنک دلان فی ضلال مبین در کمراهی آشکارا
یعنی ضلالت ایشان بر هرکه اندکی فهمی دارد ظاهر است انحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که علامت شرح صدر
شان کشادکی دل بان کشتست بدار خلود یعنی توجه بآخرت وپهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا وساختن
کردن برای مرک پیش از نزول ان ومعنوی در تعبی فرموده است نظم شافی ان دل کز فیض اسلام است نورانی توجه
باشد اول سوی دار الملک روحانی ز دنیا روی کردانیدن وفکر اجل کردن که چون مرک اندر اید خوش توان مردن باسانی
اورده اند که صحابه کرام انحضرت سید انام استدعا نمودند که تو حدیثی شود که برای ما سخن کویند وکام طوطیان ارواح ستما
بحدیث از لب شکر بار شیرین کردانند بیت سرمایه حیات اید اهل ذوق را در یک حکایت از لب شکر فشان تست الله
الله نزل خدای فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخن را که هست کتابا متشابها کتابی مانند یکدیکر یعنی قرآن که بعضی از ایات
متشابه بعضی است در اعجاز یا در وجوه لفظ وصحت معنی یا برخی ازان مصدق برخی دیکرست ودر ان تناقض واختلاف نیست
مثانی دوباره وثنی کرده یعنی مشتمل است بر منه وحاجات چون امر ونهی ووعد ووعید وذکر رحمت وعذاب وبهشت
ودوزخ ومؤمن وکافر تقشعر منه میلرزد از وی یعنی از خوف وعیدی که در وست جلود الذین پوستهای بر تنهای
انانکه یخشون ربهم میترسند از پروردکار خود ثم تلین پس نرم میشود وارام میکیرد جلودهم وقلوبهم پوستها ودلهای
~~ایشان الی ذکر الله بسوی یاد کردن رحمت ومغفرت خدای وایلم تشریف تقدس سوف حده که بلیر ذات هیبت آلهی وحالت~~
~~بیش ازانس با دشاهی وکفته اند لدنی ابلاهیکیر الی ذکر الله~~ پرستادی دلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد
کردن رحمت ومغفرت خدای وایلم تشریف تقدس سوف حده که بلیر ذات هیبت الهی پیدا میشود ازانس با دشاهی وکفته اند
لینه والم باثار لطف وبسط دست دهد یا سبب استار محلی ودر کشف الاسرار اورده که تقشعر جلودهم صفت بندکان رهبت
وتلین جلودهم وقلوبهم صفت نواختکان لطف الله ذلک ان کتاب که قرآن است هدی الله راه نمودن خدایست یعنی ارشادی

است مرخلق را از خدای یهدی به راه مینماید بوی من یشاء هرکرا خواهد ومن یضلل الله وهرکرا فرو کذارد خدای
هرآینه در وادی ضلالت اندر فما له پس نیست مرو را من هاد هیچ راه نماینده که او را از سرکردانی خلاصی دهد
افمن یتقی ایا کسی که بر میهند بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی وشدت عذاب یعنی زبانه آتش
یوم القیامة روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن باشد از عذاب ودر راحت کذارند ودر وسیط از کلبی نقل میکند که
مراد ابو جهل است که او را بدوزخ برند دستهای بر کردن او بسته وبر روی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وقیل
للظالمین وکویند مرستمکاران را ذوقوا بچشید ستر عذاب ما کنتم تکسبون وبال انچه بودید که میکردید از تکذیب
پیغمبران کذب الذین تکذیب کردند انانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فاتیهم العذاب پس آمد
بدیشان عذاب من حیث لا یشعرون ازانجا که نمیدانستند وتوقع نداشتند فاذاقهم الله پس چشانید ایشانرا
خدای الخزی خواری ورسوائی فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا بقتل وسبی واجلا ومسخ وخسف ولعذاب الآخرة
وهرآینه عذاب سرای دیکر که برای ایشان اماده شده اکبر بزرکترست از عذاب دنیا چه آن دائم وغیر منقطع
خواهد بود لو کانوا یعلمون اکر هستند که بدانند هرآینه عبرت کیرند وخود را از عذاب باز رهانند ولقد ضربنا وبتحقیق
بدرستی که بیان کردیم للناس برای مردمان یا جهت اهل مکه فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست من کل مثل از
هر مثلی که بکار آید در امر دین لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیر شوند بان وان قرآنرا فرستادیم قرآنا عربیا قرآنی
بلغت عرب غیر ذی عوج نه خداوند کجی یعنی بی عیب وبی خلل وبی تناقض وفقیه ابو اللیث رحمة الله باسناد خود از
ابن عباس رضی الله عنهما اورده که غیر مخلوق وبرهمین تفسیر مستدل کردانید لعلهم یتقون شاید که ایشان بسبب تامل در
معانی ان بپرهیزند از کفر وتکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی برای مشرک وموحد وان مثل کدام است
رجلا مردی که فیه شرکاء در وانبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه در وی شریک باشند متشاکسون نزاعکنان
بدخوی ناسازکار هر یک او را بکاری فرمایند وهیچکدام با تمام نتوانند رسانید وهیچ یک از وی راضی نباشند ورجلا سلما
ومردی باز رسته وسلم شده از انبازان لرجل برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد او را خشنود تواند
ساخت هل یستویان ایا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی مانندکی وصفت یعنی شک نیست که بنده جد کی بنزاع
خواجکان درمانده باشد وهمه از وی ناراضی ودیکری از تجاذب شرکا سالم بود وخدای را خشنود داند اول مثل مشرک است
که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته ومستوضع الضمیر وپریشان خاطر است وثانی مثل موحد
که بمعبود ودوست ندارد غیر خدای را وبجز او امید ندارد ع یک یار بسنده کن چو یک دل داری الحمد لله همه ستایشها
مر خدای راست که بیچون اوندی شریک ندارد بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که مالکیت علی الاطلاق او راست
ذکر آن بیکند تشریف بدریب المنون چشم میداشتند که محمد بمیرد وانرا باز زم حق سبحانه فرمود انک بدرستی که تو ای محمد

وکسی درو منازعت نکند آن این
بنده بالکلیه خود متوجه خدمت
خواجه شده ٥

الجزء الرابع والعشرين

مَيِّتٌ مرده خواهی شد وَإِنَّهُمْ وایشان نیز مَيِّتُونَ مرده کانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان ایستاند مرگ دیگری
با آنکه خود انیز دک اینت تشنیع عیب جهالت ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما ای مؤمنان با کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک آفریدگار خود تَخْتَصِمُونَ خصومت کنید در امر دین و حجت شما را با غلبه بر ایشان و گفته اند مراد اختصام
عام است که بعضی مردمان با بعضی خصومت کنند در قضایای دنیوی و هر کس حق خود برسد الجزء
الرابع والعشرين من اجزاء الثلثين فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَبَ از کسی که دروغ گوید عَلَى اللَّهِ بر خدای
وا او فرزند و شریک نسبت دهد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست که قرآن است إِذْ جَاءَهُ چون بیامد بوی و گفته
اند مراد ذی الصدق است یعنی محمد صلی الله علیه وسلم چون بوی آمد تکذیب کند أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در
دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ منزل و مقام ناگرویدگان وَالَّذِي جَاءَ و آنکه آمد بِالصِّدْقِ بسخن راست وَصَدَّقَ بِهِ و آنکه راست شمرد آنرا
أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشان پرهیزکاران‌اند و گویند جاء بالصدق جبرائیل است که قرآن بیاورد و صدق به محمد علیه السلام
است که تصدیق نمود بقبول تلقین فرموده و گویند جای پیغمبر است و صدق ابوبکر صدیق و در تبیان از مجاهد رضی الله عنه
نقل میکند که صدق علی است رضی الله عنه و گفته اند همه مؤمنان صدق اند لَهُمْ مر ایشان راست مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند
و تمنا کنند از نعمت و کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذَلِكَ آنست جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پاداش نیکوکاران یعنی اهل
تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ تا محو کند و بپوشد خدای از ایشان أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین آنچه
کرده باشند ذکر اسوء از برای مبالغه است یعنی هنگامی که از بیم شده عمر آن بپوشید از اولی وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دهد
ایشان را أَجْرَهُمْ مزد ایشان بِأَحْسَنِ الَّذِي نیکوترین آنچه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که عمل میکردند که آن طاعت و گفته اند احسن
اعمال ایشان را اجر زیاده دهند و من نیک علمای ایشان بدان دستور عطا فرماید أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای کفایت
کننده عَبْدَهُ بنده خود را یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنان از وی و نصرت خواهد
داد و بر مشرکان غالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نکوهش
آلهه باطله کافران میکرد ایشان گفتند چنین مگو مبادا که خدایان ما ترا رنج رسانند و خلل در بنای اعمالت حق سبحانه فرمود
که وَيُخَوِّفُونَكَ و میترسانند مشرکان ترا بِالَّذِينَ با آنکه پرستند مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا گمراه سازد
خدای تا تحریف کند کسی را با آنکه [...] جمادی است لا ینفع و لا یضر فَمَا لَهُ پس نیست آنرا
مِنْ هَادٍ هیچ کدام کننده که از راه بنماید وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ ... أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست یعنی هست خدای بِعَزِيزٍ غالب غلبه کننده بر
دشمنان ذِي انْتِقَامٍ خداوند کینه ستاننده از کافران وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر تو بپرسی از مشرکان مکه که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ که آفرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای چه برهان واضح و دلیل لائح
و بیّنت در نفی دارد بجانب قُلْ بگو ای محمد أَفَرَأَيْتُمْ آیا چون می بینید مَا تَدْعُونَ آنرا که میخوانید بیت

دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی بتان را که میپرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ اگر خواهد خدای بمن اضرار کند بیماری و حقی و تنگی هَلْ هُنَّ ایا ایشان
اند كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ باز دارندگان مرا بعث را از منبع تا رحمه الله گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان این سوال کرده
ساکت شدند حق تعالی فرمود قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو بسنده است خدای مرا در رسانیدن خیر و باز داشتن شر عَلَيْهِ بروی نه بر غیر
او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل میکنند توکل کنندگان و کار خود با وی میگذارند در جمله ابواب و احوال ع تو با خدای خود انداز کار
و دل خوش دار قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگو ای قوم من عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بدان جایها که دارید که آن تعصب و کفر إِنِّي عَامِلٌ
بدرستی که من عامل بحالی که دارم فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید حال من و حال شما چنانچه در روز بدر بدیدند
دانستند که مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کرده اند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود
آید بر وی عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل از علیه آنکه یکی بود و حق بعانه رسوا کرد دشمنان آن
حضرت را صلی الله علیه وسلم در روز بدر که جمعی از ایشان بردست مؤمنان کشته گشتند و گروهی بقید مذلت و سلسله نکبت
گرفتار شدند بیت این سراداده و این دستمایه بند آن کشته خوار زاری کرفتار و حشمت إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما
فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو کتاب را که قرآن است لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ بسبب بیان حق
که قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وی است
فَلِنَفْسِهِ پس سود راست فائده آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این
نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال او بر وی است وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ بر ایشان
نگاهبان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدی بر ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس اللَّهُ
يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای قبض میکند نفسها را حِينَ مَوْتِهَا هنگام موت ایشان وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و قبض میکند نفسها
که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب او و امام محیی السنة رحمه الله در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات
و نفس تمیز را نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و نفس تمیز که آن ... نفس حیات زوال نمی یابد و در احقاف از ابن
عباس رضی الله عنه نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر آشنائی را نشان دهد فَيُمْسِكُ
الَّتِي پس نگاه میدارد در این عالم آن نفس را که قید اینست قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا کرده است بر وی مرگ را فرد با بدن
نمیکند وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى و میفرستد دیگر نفوس را که از آن زندگان است با بدان ایشان إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده
که اجل ایشان است و تردیک جمهور مفسران امساک و ارسال مر نفوس راست که در خواب قبض کرده باشد إِنَّ فِي ذَلِكَ
بدرستی که در توقف نفوس و نگاه داشتن و با بدن فرستادن لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و
حکمت و نشانهاست برای حشر و بعث لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند در امر اماتت که شبیه بنوم است و
حیات که ثابت بیقظه است و در نوم نیز دلیل است که ای فرزندان آدم چنانچه در خواب میمیرید بیدار

بَعْضُ معنی و معنی هَلْ هُنَّ ایا هستند
آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنند مرا آن
معنی را که خدای بمن خواسته أَوْ أَرَادَنِي
بِرَحْمَةٍ یا اگر خواهد خدای بمن

وچنانچه بید ار میشوی بر انگیخته شوی و کافران در بت تامل نمینایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند من دون الله بجز خدای شفعاء
شفیعان که ایشانرا از خدای درخواست کنند قل اولو کانوا بگوای محمد یا کفار خطیع که ایا شفاعت کنند واگرچه باشند که هیچ کونه
لا یملکون مالک نشوند شیئا چیزیرا از شفاعت یعنی نتوانند و لا یعقلون و نه اند بپرستندکان خود را یعنی توقع شفاعت کنند
از جمادات بتان و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قل لله الشفاعة بگوای محمد مر خدای راست شفاعت جمیعا همه
آن یعنی حکم او نزد اوست و بی دستوری او کسی شفاعت نتواند که کند له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی اسمانها
و زمینها ثم الیه پس بسوی او ترجعون بازگردانید خواهید شد در روز قیامت واذا ذکر الله وچون یاد کرده
شود خدای وحده یگانه بی ذکر آلهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشمأزت بر میده و نفرت گیرد قلوب الذین
دلهای آنانکه لا یؤمنون منکر میشوند بالآخرة بدیگر سرای واذا ذکر الذین وچون یاد کرده شوند آنانکه معبودات
ایشاند من دونه بجز خدای اذا هم یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند چه فرامرشی از حق و شغول
بباطل اما کار مؤمن بر عکس اینست از یاد خدای شادمان و بذکر ماسوی غمگین است بیت تا ست شوم دل از فرح زنده
شود نالان اقبال تو فرخنده شود قل اللهم بگو یا رب خدایا فاطر السموات والارض ای آفریننده اسمانها و زمینها عالم
الغیب والشهادة داننده پوشیده و آشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود در آخرت فیما کانوا فیه
در آنچه هستند که در وی یختلفون اختلاف میکنند در امر دین ولو ان للذین ظلموا و اگر باشد مرآنانرا که ستم کردند ما فی
الارض آنچه در زمین است از اموال جمیعا همه آن ومثله و مانند آن همه مالها معه با آن لافتدوا به هر آینه
فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا خود را بآن خرند من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیامة روز رستخیز وبدا لهم
و ظاهر شود مر ایشانرا من الله از خدای ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبودند که پندارند یعنی پنداشت ایشان آن
~~بود که بوسیله شفاعت بتان رتبه قربت یا بند چون در عقبه عقوبت گرفتار شدند و رای پنداشت ایشان انبوکه بوسیله~~
~~شفاعت بتان رتبه قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار شدند~~ و رای پنداشت ایشان چیزی بدیشان رسید یکی از
مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم چیزی ظاهر کردد که من از آن در حساب
نبوده باشم و از ابو سفیان ثوری قدس سره منقول است که چون این آیة میخواند کفتی ویل لاهل الریاء نظم پنداشت فراغت کرده
عملهاش نکوست مغرور که بود خلاصه کارات از دوست چون پرده ز روی کار بر داشته کشت بر خلق عیان شد که نبود الا
پوست وبدا لهم و آشکارا شود مر ایشانرا سیئات ما کسبوا عذاب بدیها که کرده اند وحاق بهم و بگیرد در ایشان ما
کانوا به آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناهی فاذا مس
پس چون برسد کافر را که عتبه یا ابو حذیفه است و حکم عام داشته اند مرجمه کافر را یعنی چون کافر را برسد ضر سختی
و تنگی دعانا بخواند مارا و دفع آن از ما در میخواهد ثم اذا خولناه پس چون ما عطا دادیم او را نعمة خشنی

یعنی

یعنی مال و سرور و عزت منا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او قال میگوید انما اوتیته جز این نیست که بمن داده اند این مال
را علی علم بدانش از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آن داده اند و یکیاست و کتابت من حاصل شده یا خدای داناست که من
مستحق این نعمتم بل نه چنین است که میگوید هی فتنة آن نعمت از ما آزمایش است مر و را تا ظاهر کردد که شاکر است یا کافر و لکن
اکثرهم و لیکن بیشتری از ایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها بدرستی که گفتند آن کلمه را الذین من قبلهم آنانکه پیش از ایشان
بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فما اغنی پس باز نداشت عنهم از ایشان عذاب
ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع دنیا فاصابهم پس رسید ایشانرا سیئات ما کسبوا وبال
بدیها که کرده بودند و بالهای بین قهر رفتند والذین ظلموا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند من هؤلاء از این کروه
مشرکان که در عصر تواند سیصیبهم زود باشد که برسد بدیشان سیئات ما کسبوا باداش بدیها که کرده اند وما هم
و نیستند ایشان بمعجزین عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما اولم یعلموا آیا ندانستند ان الله
آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میکند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت
ویقدر و تنگ میکند بر هر که میخواهد نه برای خواری و نقص مقدار او بلکه از روی حکمت ان فی ذلک بدرستی که در بسط و قبض
روزی لآیات هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدای و او را روزی
دهنده میدانند که هرچه باید دهد و بهر که دهد مصلحتی کلی در ضمن آنست نظم هرچه باید بهر که میشاید تو دهی آنچنانکه میباید تو شناسی
صلاح کار همه کرده ای آفرینش کار همه در معالم مذکور است که قومی از اهل شرک که ارتکاب قتل و زنا بسیار کرده بودند و ابواب معاصی و طاعت
بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود کشوده بحضرت رسالت علیه السلام عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست
و ما بشرطی قبول کنیم ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده شود یا نه آمد که قل یا عبادی بگوای محمد ای بندگان من الذین اسرفوا
آنانکه اسراف کرده اند علی انفسهم بر نفسهای خود این آیة امید وار ترین آیتی است در قرآن در خبر آمده است که دوست ندارم
که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض این آیة چه این آیة از دنیا و هرچه در دنیا باشد بهتر است در معالم از ابن مسعود رضی الله عنهما
نقل میکند که بمسجدی در آمدی که واعظی ذکر آتش و دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید میکردانی مردمانرا
مگر نخوانده که حق میفرماید که قل یا عبادی الذین اسرفوا تا آخر آیة در فصول آورده که تمام ترجیة در این چیز است اول لطف خطاب که فرمود
یا عبادی و نکته که یا ایها العصاة نفرمود دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطأوا سیم تنبیه بر اسباب که فرمود لا تقنطوا نهی
است و هیچه حق سبحانه از آن نهی فرموده از آن است از آنکه یا از استاذ پس قنوط بهیچ وجه روا نیست ع نومید مشو که نومیدی
کفر است ان الله بدرستی که خدای یغفر الذنوب بیامرزد گناهان جمیعا همه آنرا و اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که بطلت
آمرزیده نشود بعضی علما گفته اند که غفران ذنوب بشرط توبه است و آن قید خلاف ظاهر است و در وسیط با سناد خود آورده از
اسماء بنت یزید رضی الله عنها که گفت شنودم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی انه

بدرستی که خدای هو الغفور اوست آمرزنده گناهان الرحیم مهربان بر بندگان حقایق این آیه و وجوه تاکید ات او در جواهر التفسیر
بر علی الاتم سمت تحریر یافته و بیان آن بیمار بستانی جسم و عصیان از غربت راحت جز در دار الشفا حاصل نشود و مرکوز اذهان بیمایان
نفس و هوا آن از طریق نجات جز بعدد رد این آیه میر نگردد نظم ندارم هیچ گونه توشه راه بجز لا تقنطوا من رحمة الله تو فردی
کز نومیدی میا زاره زمن لطف و عنایت چشم دارید بدین معنی بی امید وارم بجز از انکه پس امید وارم امید در دستان رو اکنت
دل امید وار امید دوا کن توانیبوا و باز گردید بطاعت یا بد عاجز و ضراعت الی ربکم با فریدگار خویش واسلموا له و گردن
نهید امر و را با خلاص ورزید در توحید من قبل پیش از انکه ان یاتیکم العذاب بیاید بشما عذاب ثم لا تنصرون پس یاری
کرده نشوید یعنی هیچکس در دفع عذاب شما از خدا نرهد واتبعوا و پیروی نماید احسن نیکوترین ما انزل الیکم آنچه
کرفرستاده شده است بشما من ربکم از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از آنچه روید نه
منسوخ را من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از انکه بیاید بشما عذابی بغتة ناگهان یعنی بلا و عقوبت با مرگ بطریق نجات و
انتم لا تشعرون و شما ندانید آمدن آن را در مقام تدارک آید ان تقول نفس پیش از انکه گوید نفسی یا حسرتی ای پشیمانی
علی ما فرطت برانچیزی را که تقصیر کردم فی جنب الله در کار خدای یا در طلب جوار رحمت و قرب معرفت او وان
کنت و بتحقیق کار آنست که بودم لمن الساخرین از افسوس کنندگان بکتاب خدای و بر رسول او و بر مؤمنان و در سلسة
الذهب در معنی این آیه فرموده نظم روز آخر که گرگ سدم خوان کند از خواب غفلتش بیدار یا داش آید که درجوار خدای
سالهای دنبحرم عصیان را طی هرچه در شصت سال با هفتاد کرده در دوخیر پیش افتاد یک بیک پیش چشم او دارند
انتظار بیرون ای ایندن کنید والا با نگه و احسرتی و اویلا حسرت انجات او برارد دود و آن زمان سر پشت ندارد سود او تقول
یا گوید لو ان الله اگر خدای هدانی راه نمودی مرا لکنت هر اینه میبودم من المتقین از پرهیزکاران و برکی و محبت
آورده نیندم او تقول یا گوید حین تری العذاب آن هنگام که بیند عذاب را معاینه لو ان لی ای کاشکی مرا بودی کرة باز
گشتی بدنیا فاکون تا بعمل باشم من المحسنین از نیکوکاران و فرمان برداران پس گوینده را که گفت مرا راه ننمودند
اگرنه منتی بود گویند بلی یعنی ترا ارشاد کردند قد جاءتک بدرستی که آمد بتو آیاتی آیتهای کتاب من قرآن این کلمه
بها پس تکذیب کردی بآن و از ان در دروغ شمردی واستکبرت و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بدان وکنت من الکافرین و بودی
از ناگرویدگان و یوم القیمة و روز رستخیز تری الذین کذبوا بینی انانرا که دروغ کنند علی الله بر خدای یعنی نسبت انداد
برو یعنی فرزند و ولد و شریک صفت کردند وجوههم مسودة روی‌های ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول دوزخ و آن علامت دوزخیان
که یعرف المجرمون بسیماهم الیس فی جهنم آیا نیست در دوزخ مثوی للمتکبرین مقام و آرام جای سرکشان و گردن کشان که از طاعت
خدای و رسول سر پیچند وینجی الله و برهاند خدای تعالی از جهنم الذین اتقوا آنانرا که پرهیزکار بوده‌اند از شرک بمفازتهم بوسیله رستگاری
ایشان یعنی باسباب خلاص و فلاح که ایمان و احسانات است لا یمسهم السوء نرسد مر ایشان را هیچ بدی و مکروهی ولا هم یحزنون و نه ایشان

یحزنون اندوهگین شوند الله خالق کل شیء خدای آفریننده همه چیزهاست وهو و او علی کل شیء بر همه چیزی
وکیل نگاهبانست و متصرف در آن و قایم بحفظ آن له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین آسمان و زمین
یعنی مالک امر علوی و سفلی اوست و غیر او را تصرف در آن نیست ممکن نی همچنانکه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح او را
اوست و در حدیث آمده که ذو النورین رضی الله عنه پرسید از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که مقالید سموات و ارض تفسیر چه کلام
است آنحضرت فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله و بحمده و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول والاخر
والظاهر والباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بیرون
نیوفتد آن خزاین رحمت برسد و گفته اند خزاین آسمان بارانست و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینها بدست قدرت اوست
هر گاه خواهد باران فرستد و هرچه خواهد از نباتات برویاند والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانهای خدای
یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران زیرا که مرجع ایشان دوزخ است
آورده اند که کفار قریش حضرت رسالت را بدین آباء او دعوت کردند و حق سبحانه فرمود که قل بگوای محمد با کفار قریش که
افغیر الله آیا بغیر خدای تامرونی اعبد میفرمائید مرا که پرستش کنم بعد از این همه دلایل ایها الجاهلون ای نادانان و
لقد اوحی و بدرستی که وحی کرده شده است الیک بسوی تو والی الذین من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران
یعنی بتو و با هر یک از ایشان گفته شده است که لئن اشرکت اگر شرک آری لیحبطن هر اینه تباه شود عملک کردار
تو که در وقت ایمان واقع شده ولتکونن و هر اینه باشی من الخاسرین از زیانکاران که بعد از دولت دین نکبت شرک بیابد
کردی بل الله فاعبد بلکه خدایرا پرستش کن وکن من الشاکرین و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده گفت یا محمد انه که خدای روز
قیامت آسمانها بر انگشتی نهد و زمین را بر انگشتی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری پس حرکت دهد به اصابع خود را
و گوید انا الملک و این الملوک آنحضرت از قول او متبسم شد و تعجب فرمود و آیه آمد وما قدروا الله و وصف نکردند یهود خدایرا و
تعظیم ننمودند او را حق قدره چنانچه حق قدر وی و تعظیم وی باشد والارض جمیعا و زمین همه آن قبضته بدست گرفته
وی باشد یوم القیمة روز رستخیز والسموات مطویات و آسمانها در پیچیده شود بیمینه بدست او در معالم از ابن
عمر نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچد روز قیامت و در دست خود
و گوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون پس در هم پیچیده را در دست گیرد بشمال انا الملک این الجبارون این المتکبرون معتقد اهل
ایمان در امثال این سخنان تشبیه اوست از تنبیه صاحب بحر الحقائق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیه آنست که باز گذارم
امثال این قرآن را نیز که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید
گفت سبحانه پاکست خدای از وصف جواهر و اعراض و اجسام وتعالی و برترست عما یشرکون از آنچه شرک می آورند

وترک وعیب بیا زند وَنُفِخَ ودمیده شود فِي الصُّورِ در صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند واین را نفخه صعق
میگویند که چون دمیده شود فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتد وفانی است که بمیرد مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانها است وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و
هر که در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنه بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ پس دمیده
شود فِيهِ در صور أُخْرَىٰ نوبتی دیگر واین را نفخه بعث خوانند و بدین نفخه همه مردمان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس
آنگاه ایشان قِيَامٌ بپای استادگان باشند برکنار قبور خود يَنْظُرُونَ مینگرند از هر طرف چون بیهوشان یا انتظار میبرند که
با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وروشن کرد عرصه عرصات بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار او یعنی نوری که خدای در آنجا بیافریند
وگفته اند مراد درین معنی عدل است که حقوق خالق وخلائق بدان ظاهر کردد وظلمت ظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ و بنهاده شود
نوشتها یعنی صحائف اعمال در راست و چپ عمال وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و آورده شود پیغمبران را برای دعوی ابلاغ برامت وَالشُّهَدَاءِ و
گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد اند صلی الله علیه وسلم و گفته اند شهیدان که جمعها در آنجا حاضر کنند
بجهت شرف ایشان وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان بِالْحَقِّ براستی و عدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و
ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عتاب وَوُفِّيَتْ و تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا عَمِلَتْ
جزای آنچه کرده است وَهُوَ و خدای أَعْلَمُ داناتر است بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه ایشان میکنند و جزا مناسب آن خواهد
داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده شوند آنانکه نگرویده اند بخشم و غضب إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا
گروه گروه یعنی در پی یکدیگر حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود أَبْوَابُهَا درهای هفتگانه
آن برای درآمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا
نیامدند بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ رسولان از جنس شما که سخن ایشان بفهمید يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ میخواندند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای
پروردگار شما را که فرستاده بود وَيُنْذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از دیدن این روز شما قَالُوا
گویند کافران بَلَىٰ آری بیامدند و ما را بیم کردند وَلَٰكِنْ حَقَّتْ ولیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای یعنی حکم
او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران و بدکاران قِيلَ ادْخُلُوا گفته شود مر ایشان را که در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ
خَالِدِينَ فِيهَا جاوید مانندگان و برانند آنانرا که بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار و کار خود را بلطف و نیکویی یعنی ملائکه شتاب
ایشانرا در رفتن إِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا گروه گروه بتفاوت مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق اعزاز و اکرام است
با مرکب ایشانرا برانند چه متقیانرا سواره ببهشت خواهند برد حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند ببهشت بسعادت تمام و دولت
لاکلام فایز کردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن تا ایشان انتظار نکشند وَقَالَ لَهُمْ و گویند
مر ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما باد یا سلامتی و ایمنی از هم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید
در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی منقول است که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر

و قیل هو واو الثمانیة لان ابواب الجنة ثمانیة و ابواب النار سبعة
و قیل زیادة الواو فی صفة الجنة علامة لزیادة رحمة الله
عقیقی عفی عنه ١٢

آن

آن دو چشمه بیرون می آید پس در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان مطهر و منور
کردد و در بیت عمل ملائکه گویند پاک شوید بظاهر و باطن فَادْخُلُوهَا پس در آیید ببهشت خَالِدِينَ جاوید مانندگان در آن وَقَالُوا
و گویند مؤمنان چون ببهشت در آیند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثناها و ستایشها مر خدای راست الَّذِي صَدَقَنَا آنکه راست کرد او با ما
وَعْدَهُ وعده خود را بثواب وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ و میراث داد ما را زمین بهشت تا ما از روی تمکن نَتَبَوَّأُ جای
سکینیم مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هر جا که بخواهیم فَنِعْمَ پس نیکوست أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزد کار کنندگان یعنی ثواب
فرمان برندگان وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ و ببینی ای محمد فرشتگان را وقتی که در مقعد صدق در مرتبه قرب باشی و هر طرف بنگری یعنی ملائکه
را حَافِّينَ درگرفتگان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن يُسَبِّحُونَ تسبیح میکنند بِحَمْدِ
رَبِّهِمْ مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند که سبحان الله وبحمده بتسبیح تنزیه میکنند از ذات الهی و بتحمید اثبات
صفات ثنا میکنند ویرا وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان ایشان بِالْحَقِّ براستی یعنی همه کس را بمقام او فرود
آورند وَقِيلَ و گفته شود یعنی ملائکه با مؤمنان الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سپاس و ستایش مر خدای راست که آفریدگار عالمیانست
همچنانچه در ابتدا خلق آسمان و زمین ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض بوقت استقرار اهل
آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه سخن حمد و ثنا او ست بیت در خور
ستایش نبود جز تو کسی هر جا که ثنا است ترا زیبد و بس سورة المؤمن سورهٔ اول است از حوامیم و در تفسیر
امام ابو اللیث رحمه الله تعالی باسناد مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای
بهشت باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که بمن داده اند
طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که چون در آل حم می افتم گوییا
که افتاده ام در بوستانهای که بر زمین نم واقع شده و تعجب در آن میکنم و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شیء لباب
ولباب القرآن حوامیم و بعضی از صحابه رضی الله عنهم و تابعین قدس الله ارواحهم الحوامیم را عرائس القرآن و دیباج القرآن میگفته
اند هذه السورة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم حروف مقطعه بقول بعضی
اسما مقسم بها اند هر حرف اشارت بکلمه است چنانچه در کلام عرب تنبیه میکنند بعضی از تمام یعنی ابتداها اشارت بحکم
حق است هر که تخطر د و منع بران کشیده شود و میم اباقی بملک او که کرد از زوال و فنا کرد مراد تا آنرا نیاید جواب قسم الکه
تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللَّهِ از خدا است الْعَزِيزِ خدای غالب که قادر است بر انتقام از الْعَلِيمِ
دانا بآنچه فرستد بر هر کس و در وقت غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزنده گناه هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَ
قَابِلِ التَّوْبِ و پذیرنده توبه از کسی که گوید شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت هر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذِي الطَّوْلِ
خداوند نیکو کاری و بخشش لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ خدای نیست که سزای پرستش باشد مگر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی

ان بازگشت همه بندگان برای جزا دادن مَا يُجَادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای کتاب خدای بعد از
آنکه تنزیل بحق شد إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه پوشیده اند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ گردیدن
کافران فِي الْبِلَادِ در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل میار که ایشان را مهلتی و فرصتی هست که عاقبت کار و خاتمه
روزگار ایشان بخسارت و بوار خواهد کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح را علیه السلام
وَالْأَحْزَابُ و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه بر رغم رسل میکشیدند مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح پیغمبران خود را
چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند هر یک گروه از ایشان بِرَسُولِهِمْ به پیغمبران فرستاده بدیشان لِيَأْخُذُوهُ
تا بگیرند او را و هر ایذای که خواهند بدو رسانند وَجَادَلُوا و خصومت کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهوده
خود لِيُدْحِضُوا تا زایل کردانند و ناچیز کنند بِهِ الْحَقَّ بیاطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ پس
گرفتم من ایشان را و هلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ پس چگونه بود عتاب عقوبت من ایشان را وَكَذَلِكَ و
چنانچه واجب شد بر بعذاب بر مکذبان امم ماضیه حَقَّتْ واجب شد و بود عذاب بر مکذبان امم ماضیه كَلِمَةُ رَبِّكَ
حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنهاکه کافر شدند از قوم تو أَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان أَصْحَابُ
النَّارِ ملازمان دوزخ اند یعنی مستوجب عذاب آن جماعتی بهر هستند و اکنون تو از عبادت حق روی بگردانند یعنی
ملک و بهر بیند زیرا که پسندیده و ثنا گوینده او بسیارند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه
بر میدارند عرش را و حمله عرش اشراف ملائکه اند در کشاف آورده که حق بیان جمیع فرشتگان امر فرمود تا صبح و شام از روی
اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام رسانند کرفته وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ تسبیح میگویند تسبیح مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان
یعنی چند ایزد ذاکر اند بجامع ثنا از صفات اجلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکنند که حمله عرش هشت اند چهار
میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا
که ایشان را بینند که مرا آلمی یاد ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند وَيُؤْمِنُونَ بِهِ و میگرویدند بپروردگار خود وَيَسْتَغْفِرُونَ و
آمرزش میخواهند همیشه از خدای لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند و میگویند رَبَّنَا ای افریدگار ما وَسِعْتَ
كُلَّ شَيْءٍ فرا رسیده بهمه چیزها رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها
رسیده است فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِينَ تَابُوا مر آنان را که توبه کرده اند و بتوبه بازگشته وَاتَّبَعُوا و پیروی نموده اند
سَبِيلَكَ راه ترا که دین اسلام است وَقِهِمْ و نگاه دار ایشان را عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب آتش رَبَّنَا ای پروردگار
ما لطف کن وَأَدْخِلْهُمْ و در آر پیروان و تابعان دین را همه مؤمنان را جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای اقامت الَّتِي آن
بوستانها که تو فضل وَعَدْتَهُمْ وعده داده ایشان را وَمَنْ صَلَحَ و در آر آنان را که شایسته در بهشت هر که شایسته چون مِنْ
آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان تا سر ایشان در بهشت

از ایشان تمام کرده إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الْحَكِيمُ دانائی و هر چه کنی از حکمت خالی
نبود وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ و بازدار از ایشان بدیها یعنی معاصی را در دنیا وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ و هر که بازداری از و بدیها را يَوْمَئِذٍ
امروز در دنیا فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که بخشیدی بدو در آخرت وَذَلِكَ و آن نگاه داشتن هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
اوست فیروزی بزرگ که صاحب دولت که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود
و درین باب گفته اند رباعی امروز کسی را که در آری بپناه فردا بنعمت نبخشی بیشش بله واز آنکه بخشش نداد ببرد کاه
فردا چه کنه کرده باشد وَإِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شده اند يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند بزبان فرشتگان
یعنی بر وقتی که کفار ببدو زخ در آیند با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان
نیاوردید ملائکه ایشان را ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللَّهِ هر آینه دشمنی خدای مر شما را بی کفر أَكْبَرُ بزرگتر است مِنْ
مَقْتِكُمْ از دشمنی شما أَنْفُسَكُمْ مر نفسهای شما را و خدای شما را دشمن داشت إِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شوید
إِلَى الْإِيمَانِ بسوی گرویدن بخدای و رسول فَتَكْفُرُونَ پس شما کافر شدید و نگرویدید قَالُوا رَبَّنَا گویند
کافران که ای پروردگار ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده کردانیدی دو بار اماته اولی
بوقت انقضای آجال است در دنیا و احیاء اول در قبر و اماته ثانیه هم در قبر و احیاء ثانی در بعث و در بیان گفته که ذریات آدم
را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان فرا گرفت بمیرانید اماته نخستین آنست و در رحم که نطفه بودند زنده کردانید
پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده کرد اند و بر هر تقدیر کافران با ماته و احیا اقرار کنند و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس ما اعتراف
کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ
مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بدان سلوک کنیم از دوزخ بیرون بیم و بجهت بر سیم مراد ایشان قبول ایمان و توبه است
فرشتگان ایشان را تا ابد ساخته گویند ذَلِكُمْ آنچه شما در آنید از حکم ابد بِأَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا إِذَا دُعِيَ اللَّهُ چون
بخوانند خدای را وَحْدَهُ یکتا و یگانه كَفَرْتُمْ کافر میشدید بیگانگی او و میگفتند اجعل الالهة الها واحدا وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ
و چون شرک آورند بدو یعنی شرکا بوی اضافت میکردند تُؤْمِنُوا میگروید بشرکا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس کار کذاری مر خدای است
الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ خدای بلند که بکمال قدرت هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ مینماید شما را آيَاتِهِ نشانهای دال بر وحدت خود وَيُنَزِّلُ لَكُمْ و فرو
میفرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان روزئی را چون باران یا ملائکه را که بر آنچه سبب رزق باشد وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند
گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد و بدین آیتها إِلَّا مَنْ يُنِيبُ مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت
آرند فَادْعُوا اللَّهَ پس بپرستید خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک سازنده کان باشید لَهُ الدِّينَ برای او طاعت خود را از
شرک و ریا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه کاره هستند کافران اخلاص شما را در توحید زیرا که ایشان بغیرت ایمان کافر ندو شما
بد ان نعت متصف پس میان شما و ایشان منافات است و اقوال و افعال شما مرغوب و معیوب ایشانست چنانچه گفتار و کردار ایشان

نزد شما مکروه و مبغوض است رفیع الدرجات اوست برداننده درجهای بندگان هم در دنیا و هم در عقبی در دنیا بتفاوت
طبقات و در عقبی بتباین معرفت و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجه ادم را بصفوت برداشت و نوح را بدعوت و ابراهیم
را بخلت و موسی را بقربت و عیسی را بشهادت و محمد را صلوات الله و سلامه بشفاعت سلمی رحمه الله فرموده که درجه هر کرا خواهد
بر دارد و بمعرفت و شناخت حقایق و در بحر افکنده که بر دارنده درجات عیا نست بفنا از نعت و بقا بحبیب عزیزی فرموده
است که او رجه البقاء الا بالفناء تا ترفیت فنا نشوی خلعت بقا نپوشی نظم بتوشه در فنا کن تا همی خواهی که زاد راه بقا دریابی
عطا یا تست رحال خویش فنا شو در ره ای عطار کباقی ره مشتاق فانی الذات است ذو العرش خداوند عرش است یعنی
خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطانست یلقی الروح می افکند وحی را من امره بفرمان خود یا میفرستد جبرئیل را
علیه السلام علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود یعنی رتبه نبوت عطا میکند بهر که میخواهد لینذر تا
بیم کند انکه وحی آمده بر وی مردمان را یوم التلاق از روز بیکدیگر رسیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل
آسمان و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود در عمل خود را یوم هم
روزی که ایشان یعنی عباد بارزون آشکارا باشند از قبرها بر آمده لا یخفی پوشیده نشود علی الله بر خدای منهم
از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شیء چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و نداد
ندا کند که لمن الملک الیوم مر کراست کار که اریبا پادشاهی امروز پس همه بندگان با تفاق یکدیگر جواب دهند لله الواحد
القهار مر خدای را که یگانه است در حکم نشکند همه عیان و منازعان ملک چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوجود
الهی در ین جواب باشند موافق باشند الیوم امروز تجزی پاداش داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت
جزا آنچه کرده است لا ظلم الیوم ستم نیست امروز و از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه
کسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود شمار است بوقت حساب
او را شاغلی از شاغلی باز ندارد در وسیط آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که خدای تعالی کوید منم پادشاه
جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که ببهشت در آید و نه هیچ دوزخی را که بدوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا از او قصاص
کنم پس این آیه خواند الیوم تجزی تا آخر رباعی در وعده اهل ظلم ظلم خاطی عجیب است ور زید ان ظلم را و بالطبع
است از ظلم بپرهیز که در وعده لا ظلم الیوم کو شمالی عجب است وانذرهم و بیم کن کافران را و بترسان یوم الازفة
از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و هر چه آینده باشد نزدیکست بر سیده از اذ القلوب بترسان
ایشان را چون دلهای ایشان لدی الحناجر نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع از جا برود دلها از اماکن خود میل خروج
نموده بحلقهای آیند و همانجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید و نه بر آید تا خلاص یابد و اضطراب حیرت
قلوب باشد کاظمین غمناک و از غم پر بر آمده کان ما للظالمین نیست مر ستمکاران را یعنی کافران در آن روز من حمیم

هیچ خویشی مشفق و یار مهربان که عذاب ایشان دفع کند و لا شفیع یطاع و نه در خواست کننده که فرمان او برند یعنی
شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد یعلم میداند خائنة الاعین خیانت چشمها یعنی نظر بانچه حرام است یا غمز کردن
در اوقات مناجات بمعایب مردم یا کذب در رؤیة و عدم رؤیة امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای
محبان انست که در اوقات مناجات خواب را بیابند آن کذا رند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت
من کند و چون شب درآید چشم او بخواب رود و من نام عنی نام نام غته نظم واصل آن خواب را یاد بده عاشقها
چشم او چون شمع باشد اشکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست یکنفس آن چشمها بی آب نیست و ما تخفی الصدور و میداند
خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را می شناسد والله یقضی بالحق و خدای حکم میکند
براستی در جزاء محسن و مسیء والذین یدعون و آنانکه میپرستند مشرکان من دونه بدون خدای لا یقضون حکم نمیکنند
ایشان بشیء بچیزی زیرا که اکر جماد ند ایشان را قدرت برآن نیست و اکر حیوانند مخلوق و مملوک اند و مملوک را قوت
حکم و فرمان نیست ان الله بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوای گفتار بندگان البصیر بینا بکردار ایشان
اولم یسیروا آیا سیر نکنند و سفر ننمایند مشرکان مکه فی الارض در زمین یمن و شام برای تجارت فینظروا کیف کان
پس بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین کانوا سرانجام کارانها که بودند من قبلهم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون
عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار ایشان مر تجار را در راه است کانوا بودند پیشینیان هم اشد منهم قوة ایشان
سخت تر از اینان از جهت نیرو و توانائی قدرت و تکثر و آثارا و پیشتر از جهت نشانهای ایشان فی الارض در
زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فاخذهم الله پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد
بذنوبهم بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب و ما کان لهم و نبود مر ایشان را من الله از عذاب خدای
من واق هیچ نگاه دارنده که دفع کند از ایشان ذلک این گرفتن بانهم کانت تأتیهم بسبب آن بود که آمدند بدیشان
رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فکفروا پس کافر شدند بدان
و انکار کردند مرانانرا فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشان را و عقاب کرد انه قوی بدرستی که خدای توانا
و مکنده هر چه خواهد شدید العقاب سخت عقوبت بر اهل شرک ولقد ارسلنا موسی و بدرستی که ما فرستادیم موسی علیه
السلام را بایاتنا بمعجزات ما که تسع آیات بود و سلطان مبین و حجتی هویدا گفته اند مراد عصاست و افراد
او بذکر جهت تعظیم و تفخیم است یا آیات دعوت بحق و سلطان مبین معجزات یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را
الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد و هامان و هامان که وزیر او
بود و قارون و قارون که مقرب و معتبر او بود و ایشان را بحق دعوت نمود اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کرده
فقالوا پس گفتند ساحر او جادوست که خارق عادت بما مینماید از روی سحر کذاب دروغ گوییست

صح

درآنکه میگوید که خدای هست و من رسول اویم فلما جاءهم بالحق پس چون آمد بدیشان به پیغام راست و درست من
عندنا از نزدیک ما قالوا اقتلوا گفتند بکشید ابناء الذین آمنوا پسران آنان را که گرویده اند معه با موسی علیه
السلام فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل میکشتند و بعد از ولادت او دست باز داشته بود تا چون
موسی علیه السلام بیامد و دعوت نبوت کرد بار دیگر فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان
بشکند و موسی را یاری ندهند واستحیوا نساءهم و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این
کید کردند وما کید الکافرین و نیست مکر ناکسان و بدکاران به نسبت انبیا و مؤمنان الا فی ضلال مگر در بیراهی و بیهودگی
یعنی از پیش نرود و بال آنکه ایشان باز کردد پس فرعون درباره موسی با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می
باید کشت کشتنی مباد اگر او سحر کند و باشد بر کشند و خود را از خلل بتو رسد یا آنکه مردم گویند فرعون با او معارضه
نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران اقلیم تا با او معارضه شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد
و بید آنست که پیغمبرست از قتل او میترسید اما از قوم اظهار حیله کرد وقال فرعون ذرونی و گفت فرعون بگذارید
مرا تا بجای آرم اقتل موسی بکشم موسی را ولیدع ربه و گو که بخواند خدای خود را تا قتل من از وی باز دارد انی اخاف بدرستی
که من میترسم ان یبدل دینکم از آنکه او متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد او ان یظهر یا آنکه اظهار
کند بسبب دعوت او فی الارض الفساد در زمین مصر تباهی بدو کروهی حفص بضم یا و کسر ها و نصب دال میخوانند یعنی موسی
ظاهر کند داند و پیدا کند شما فساد را یعنی چون تابعان بسیار شوند با شما حرب کند وقال موسی و گفت موسی مر قوم خود را
چون این خبر بوی رسید انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی وربکم بپروردگار من و پروردگار شما من کل
متکبر از هر گردن کشی که بسبب تعظم لا یؤمن نگرود بیوم الحساب بروز شمار فرعون را نام نبرد و بصیغه تکبر
کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد و مؤمنان اندوهگین و دشمنان شادمان
گشتند وقال رجل مؤمن و گفت مردی گرویده من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی حزبیل یا شمعان که مدتی بود که
بطریق حزم یکتم میپوشید از فرعون و اتباع او ایمانه گرویدن خود را گفته اند صد سال بود که ایمان داشت و
میپوشید چون خبر قصد فرعون بموسی شنید گفت اتقتلون رجلا آیا میکشید مردی را ان یقول برای آنکه میگوید ربی الله
آفریدگار من خدا است وقد جاءکم بالبینات و حال آنکه او آورده است بشما معجزات روشن و استدلال هویدا من ربکم از
پروردگار شما وان یک کاذبا و اگر باشد دروغ گوی فعلیه کذبه پس بدو باشد وبال دروغ او و آن او را
هلاک سازد وان یک صادقا و اگر باشد راست گوی یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم بعضی از آنچه شما را وعده
میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیا باشد
عاجلا بشما برسد ان الله لا یهدی بدرستی که خدای راه ننماید یعنی توفیق راه یافتن نبخشد من هو مسرف کسی را که اسراف

در

درگذرنده است در ریختن خون کودکان بیگناه کذاب دروغ گوینده است در دعوی خدایی یا قوم ای گروه من
لکم الملک الیوم مر شماراست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان
فی الارض در زمین مصر فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند من بأس الله از عذاب خدای
ان جاءنا اگر بیاید بما پس قصد موسی مکنید و دست از وی باز دارید قال فرعون گفت فرعون مر آن مؤمن را
که از قتل موسی نهی کرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند ما اریکم نمینمایم شما را الا ما اری مگر آنچه می بینم
یعنی بشما نمینمایم راه صواب در کشتن او و عدیه بینم صلاحی در آن وما اهدیکم و نمینمایم شما را الا سبیل الرشاد
مگر راه راستی حزبیل این سخن استماع نمود دیگر باره عرق محبتش در حرکت آمد و بجهة آن جوشیدن ایمان کرد بتحریک
قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید وقال الذی آمن و گفت آنکس که ایمان آورده بود یا قوم انی اخاف ای گروه
من بدرستی که من میترسم علیکم بر شما جهت تکذیب موسی و تعرض او مثل یوم الاحزاب مثل روز آن لشکرها
که تکذیب کردند مراد روز هلاک است آنگه تفصیل میکند مثل دأب قوم نوح مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان
هلاک شدند وعاد و گروه عاد که باد صرصر مستاصل کشتند وثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم و
مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب
ظله گرفتار شدند وما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما للعباد ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب
نکند پس شما هم ظلم مکنید تا معذب نگردید ویا قوم انی و ای گروه بدرستی که من اخاف علیکم میترسم بر شما یوم
التناد عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی بعضی میخوانند باستغاثه و عکس بزیاد کس نزید
یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود و
لاموت و یا اهل النار خلود ولاموت یا در آنروز منادی ندا کند که فلان نیکبخت شد هرگز بدبخت نشود و فلان بدبختی
شد که هرگز نیکبخت نباشد یوم تولون روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب و بروید مدبرین
باز گشتگان از آنجا بسوی دوزخ ما لکم نباشد شما را من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده
که توانند در پناه گرفتن ومن یضلل الله و هر کرا خدا فرو گذارد در ضلالت فما له پس نیست مر او را من
هاد هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند ولقد جاءکم یوسف و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیهما السلام
من قبل پیش از موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای هویدا گفته اند فرعون موسی همان فرعون زمان
یوسف علیه السلام بود و یوسف اسپی قبطی از آنکه مرده بود بدعا زنده کرد اند و فرعون ایمان بوی آورد و چون
یوسف درگذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی عمر یافت پس مؤمن گفتند که یوسف علیه السلام پیش
از زمان آمد بمعجزات روشن که احیاء فرس بود و شما دست طلب برات او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی ات

اولاد فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد بیست سال در میان ایشان بود بمعجزات
بدیشان نمود بدو نگرویدند بیت مومن ال فرعون ازان خبر داد که یوسف بشما امد فما زلتم پس همواره بودید
فی شک دریمان مما جاءکم به ازانچه اورده بود بشما الا اندکی پس همواره بودید حتی اذا هلک تا انگاه که او درگذشت
قلتم گفتید لن یبعث الله برنخواهد انگیخت من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی حجت این رسول نشنوده
دیگر نخواهد امد از رسالت انکه قول او رد کنیم کذلک همچنین یضل الله خدای گمراه سازد در وادی طغیان من هو مسرف
هرکه او از حد تجاوز کننده است در انکار مرتاب شک دارنده در اینکه معجزات ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب میگوید
الذین یجادلون انانکه جدال میکنند با انبیا فی ایات الله در ابطال ایتهای خدای و دفع ان بغیر سلطان بی حجتی و برهانی که بدیشان اتیهم
امده باشد کبر بزرگست جدال ایشان مقتا از جهت بغض عند الله نزدیک خدای وعند الذین امنوا و نزدیک انانکه
گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن اند کذلک همچنین یطبع الله مهر مینهد
خدای علی کل قلب متکبر بر هر دل شخصی متکبر که سرکشنده از فرمان بنداری جبار ستمکاره که خود را از دیگران برتر
داند و دارد پس دراثنای مواعظه مومن فرعون اندیشه کرد که نباید سخن او در مستمعان اثر کند و مردم خود را طلبید و خود را و مردم
را بچیزی دیگر مشغول کردانید وقال فرعون و گفت فرعون یا هامان ابن لی ای هامان بناکن برای من صرحا بنای بلند
لعلی شاید من ابلغ الاسباب برسم بدرها بالا اسباب السموات راههای اسمانها یا از اسمانی باسمانی فاطلع پس
دیده ور شوم یعنی بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی با شرف کردم بر احوال او وانی لاظنه و بدرستی که من گمان
میبرم موسی را کاذبا دروغ گوی در دعوی رسالت یا انکه او را خدای هست که افریدگار اسمانهاست پس اغاز ساختن
بنا کردند و موسی علیه السلام بنالید وحی امد که اندوهگین مشو جذبی که ما با او چه کنیم پس حق تعالی نه او را بعد از تمام خراب
کردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وکذلک و همچنان زین لفرعون اراسته داده شد برای فرعون سوء عمله بدی
کردار او وصد و باز داشته شد عن السبیل از راه راست و طریق صواب وما کید فرعون و نبود مکر فرعون در رسالت
مرسل و تلبیس قوم الا فی تباب مگر در تباهی و نیستی وقال الذی امن و گفت انکس که گرویده بود یعنی خربیل یا قوم اتبعون
ای قوم من پیروی کنید مرا اهدکم تا بنمایم شما را سبیل الرشاد راه راستی و هدایت یا قوم ای گروه من انما
هذه الحیوة الدنیا جزین نیست که این زندگانی دنیا متاع برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او
باندک فرصتی در نوردند تا مه معاشرت را رقم ابطال در کشند نظم بباغ دهر که بس تازه رنگ و خوش بوست نه یا ثمر
که رنج حرمان رنجه دارد نه زمان زمان بجهد یاد نکبت وادبار چه رنگ بوست نیابی نراغ نگذارد وان الاخرة و بدرستی که
سرای دیگر هی دار القرار اوست برای ارام که او را از وال و از انتقال نیست من عمل سیئة هرکه بکند کردار بد فلا یجزی پس
پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند ان و این حکم عدل الهی است ومن عمل صالحا و هرکه بکند کردار شایسته کار از من

ذکر او انثی از مرد و زن وهو مومن و حال انکه او مومن باشد فاولئک پس ان گروه یدخلون الجنة کرا اورده شوند
به بهشت و بعضی یدخلون بصیغه معلوم خوانند یعنی بهشت در ایند یرزقون فیها روزی داده شوند دران فواکه پاکیزه و
نصف طعام لذیذ و مشارب خوش گوار بغیر حساب بی شمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری ازان زیادت و این از روی فضل
ناشناخته است ال فرعون از سخنان خربیل فهم کردند که ایمان اورده و زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون
روی بعبادت دیگری اری خربیل تنبیه نداکرد اندوی انتباه تا شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی شهوت هشیار
شوند پس گفت ویا قوم وای گروه من مالی چیست مرا چند رسد و چه وجه است که من ادعوکم میخوانم شما را
الی النجوة بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو و متابعت پیغمبر او وتدعوننی و شما میخوانید مرا
بدین خود الی النار بسوی اتش که پرستش فرعون است تدعوننی میخوانید مرا لاکفر بالله تا کافر شوم بخدا و
اشرک به و بدو انکه شریک کردانم بوی مالیس لی ان چیزی که نیست مرا به بربوبیت آن علم دانش مراد
از نفی معلوم است یعنی من عیب از وی خدای تعالی پس دیگر برایچه نه باوی شریک سازم وانا ادعوکم و حال انکه من
میخوانم شما را الی العزیز بخدای که غالب است یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الغفار امرزنده است و محو کننده گناه مومنان
لا جرم هراینه انما تدعوننی الیه انچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی پرستش او لیس له دعوة نیست مراد را دعوتی یا جایت
رسیده یعنی سخن او شنیده است و اعتباری ندارد فی الدنیا درین سرای ولا فی الاخرة و نه دران سرای دیگر وان
مردنا و بدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خداست و ما را جزا خواهد داد وان المسرفین و بدرستی
که گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هم اصحاب النار ایشان ملازمان اتش دوزخ باز فرعونیان
و برا اغاز نعمد بد کردند و قصد قتل او کردند او گفت فستذکرون پس زود باشد که یاد خواهید کرد یعنی بر وقتی معاینه
عذاب یاد اید شما را ما اقول لکم راستی انچه میگویم شما را وافوض امری و باز میگذارم کار خود را الی الله بخدای بر وی
توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بتحقیق خدای بصیر بیناست بالعباد با همه بندگان خود اورده اند
که فرعون بعد از انکه او را بکشند وی گریخته روی بکوه نهاده و بنماز مشغول شد حق تعالی لشکر سباع را بر انگیخت تا گرد او
در امده اغاز پاسبانی کردند و بعد ازان بعضی نوبت بنزدیک وی رسیدند در کشف الاسرار مذکور است که فرعون از خواص خود جمعی
را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند و در نماز بود و نگهبانی وی سباع را مشاهده کرده بترسیدند
و نزد فرعون امده صورت حال بیان کردند همه را سیاست کرد تا آن سخن ناشنیده شود حق تعالی از حال خربیل خبر میدهد
فوقیه الله پس نگاه داشت او را خدای سیئات مامکروا از بدیها انچه اندیشیدند در باره وی وحاق بال
فرعون و فرود امد و احاطه کرد بکسان فرعون که قصد او کرده بودند سوء العذاب بدی عذاب که قتل است و کسانی
ال فرعون همه قبطیان اند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست و بعضی برانند که سوء العذاب اتش است چه

عذاب بدل النار آورده که النار تفسیر آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یعرضون عرض کرده میشوند علیها بر آتش
دوزخ غدوا وعشیا بامداد وشبانگاه در وقت الثنا فرموده که جای بودن ایشانرا در دوزخ بدیشان مینمایند وابن مسعود
رضی الله عنه فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه است وهر صبح وشام آتش را برایشان عرض میکنند تا قیامت و
یوم تقوم الساعة ودر روزی که قایم شود قیامت ارواح ایشان با بدن باز آید فرشتگان ایشانرا گویند ادخلوا آل فرعون در
آیید کسان فرعون اشد العذاب در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم وحفص بفتح همزه وکسر خا میخوانند یعنی خدا امر کند
ملائکه را که درآرید فرعونیانرا بعذاب سخت تر آنچه درآن بودند واذ یتحاجون ویاد کن چون مکابره ومخاصمه کنند دوزخیان
في النار در آتش فیقول الضعفاء پس گویند بیچارگان وزبونان قوم للذین استکبروا مر آنانرا که سرکش ومعظم بودند
یعنی متابعان مر متبوعانرا گویند انا کنا لکم بدرستی که ما بودیم مر شما را تبعا پیروان وفرمان بردار ان در آنچه
ما را دعوت کردید از شرک وتکذیب انبیا یعنی سبب دخول خواهد ما در دوزخ شما شدید فهل انتم پس آیا هستید شما
مغنون دفع کنندگان عنا از ما نصیبا من النار بهرهٔ از آتش قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند که جمیع
این یعنی است انا کل فیها بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه از شما عذاب باز داریم واگر ما را قدرت دفع بودی از
نفس خود باز میداشتیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم بتحقیق حکم کرده است بین العباد میان بندگان وهر یک
را بجای که درخورد اوست فرستاده وقال الذین وگویند آنانکه في النار در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از
یک بیک لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ را که ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا تا تخفیف کند
از ما یوما یک روزی من العذاب از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قالوا
گویند خزنهٔ جهنم ایشانرا که در دنیا اولم تک تاتیکم آیا نبود که آمدند بشما رسلکم پیغمبران فرستاده بشما بالبینات بحجتها
هویدا وشما را بخدای دعوت کردند قالوا بلی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قالوا گویند خازنان که
چون حال بدین منوال است فادعوا پس شما بخوانید خدا را وتخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال
شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند واجابت نرسد وما دعاء الکافرین ونیست دعاء کافران الا في ضلال مگر در
بطلان وضایع شدن وباجابت نرسیدن انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا پیغمبران خود را والذین آمنوا
وآنانرا که گرویده اند في الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی هم در دنیا نصرت میکنیم باهلاک دشمنان وغلبهٔ ایشان یا
واگر کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بانتقام قتل یحیی علی نبینا وعلیه السلام هفتاد هزار کشته شوند و
یوم یقوم الاشهاد وروزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان
وآنها انبیا باشند وملائکه وامت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود نکند ستمکاران را
معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطل است وعمل قبول ندارد ولهم اللعنة ومر ایشانراست دوری

ار

از رحمت خدای ولهم سوء الدار وایشانراست سرای بد یعنی جهنم ولقد آتینا وبدرستی که دادیم موسی الهدی موسی بن
عمران را آنچه بدان راه یابند از معجزات وصحف وشرایع واورثنا ومیراث دادیم بنی اسرائیل الکتاب بنی اسرائیل را
توریة یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریة را هدی راه نماینده وذکری وپند دهنده لاولی الالباب مر خداوندان
عقول سلیمه را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای بنصرت انبیا وهلاک اعدا حق
راست ودرست وخلاف بدان راه نیابد واستشهاد کن بحال موسی وفرعون واستغفر وطلب آمرزش نمای لذنبک
برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست تا حضرت رسالت را صلی الله علیه
وسلم تعبد نماید خدایرا باستغفار جهت مزید درجه وتا سنتی شود بعد از وی مر امت را حضرت رسالت پناه روزی هفتاد بار
باین استغفار میفرموده اند ودر تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب مر گناه امت را که بحضرت تو امیدوارند نظم
کرای بکشای از نکوئی حرف زیرا که ماکوئی یعنی که بعذر خواهی ما از حالت پرگناهی ما نزدیک خدا کن شفاعت مارا بر عطف
از شفاعت وسبح وتسبیح گوی بحمد ربک پرستش بستائش پروردگار خود بالعشی والابکار بشبانگاه وبامداد یعنی بگوی
سبحان الله وبحمده آورده اند که کفار در باب بعث وقرآن مجادله میکردند که قرآن سخن خدا نیست وبعث محالست خدای
تعالی آیه فرستاد که ان الذین یجادلون بدرستی آنانکه جدال کنند في آیات الله در ابطال آیتهای خدای ودر دفع آن کوشند
بغیر سلطان اتیهم بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادلهٔ عقلی ان في صدورهم نیست در سینها
ایشان الا کبر مگر سرکشی از سخن حق بارادت سروری وحکومت یا عظمتی موهوم که هرگز ما هم نیستند ایشان ببالغیه
رسنده بدان فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر ایشان انه هو السمیع بدرستی که او شنونده است مر اقوال ایشانرا
البصیر بیناست بافعال ایشان لخلق السموات والارض هر آینه آفریدن آسمان وزمین اکبر بزرگترست نزد
شما من خلق الناس از آفریدن آدمیان پس از آنکه قادر باشد بر خلق ارض وسما با وجود عظمت وبسطت آن اولا بی
اصلی وماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی وماده ولکن اکثر الناس ولیکن
بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که این آفریدن آسانست وقول بعضی مفسران آنست که جدال کننده یهود بودند که حضرت
پیغمبر را گفتند تو صاحب ما نیستی بلکه وی ابن یوسف بن سمیح داود است یعنی دجال که سلطنت او بر بر وبحر را فرا رسد وجوی نهای
آب با وی روان باشد وپادشاهی باز گردد واو آیتی است از آیتهای خدای تعالی حق سبحانه این آیه نازل کرد یعنی آنانکه
جدال(?) میکنند در باب خروج دجال واورا آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبر نیست یعنی هوای حکومت وسلطنت که بدان
نخواهند رسید پس تو پناه گیر از شر فتنهٔ دجال ودیگر میکنند که جثهٔ او اعظم است از جثهٔ آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن
ارض وسما از آفریدن او بزرگترست وبعضی مردمان میدانند که دجال یکی است از مخلوقات من ومیباید دانست که او
آدمی است از آدمیان دیگر بیک بلندتر وجثه بزرگتر ویک چشم است وظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود وبخیر

ان الذين يجادلون في آيات الله الآية

صلی الله علیه وسلم طول وعرض بیان کرده است که مردم به سه سال پیش از ظهور وی بقحط وغلا مبتلا شوند سال اول آسمان از باران
باز ایستد ثلثی باران کم کند وزمین از انچه رویاند ثلثی نگاه دارد ودر سال دویم دو ثلث باز گیرد ودر سال سیم نه آسمان باران
آید ونه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید با وی سحر وشعبده بسیار باشد وبیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه
الله وبا وی بهشتی ودوزخی باشد ودیوانه دارد که متمثل شوند بصور اولیای پس یکی را گوید اگر پدر ومادر ترا زنده کنم
اقرار کنی بربوبیت من گوید آری پس آن دیوانه بصورت ایشان متشکل شوند واو را گویند ای فرزند متابعت وی
کن که او رب تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه ومدینه که ملائکه انرا پاسبانی کنند وچون کار بر مؤمنان به تنگ آید
حق سبحانه عیسی را علی نبینا وعلیه السلام از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد ولشکر او اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل کردند
وشمه از نزول عیسی علیه السلام در سوره زخرف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و مساوی نیستند
نابینا وبینا یعنی غافل وعاقل وجاهل وعالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ویکسان نباشند انانکه گرویده اند وعملهای شایسته
کرده اند وَلَا الْمُسِيءُ ونه بدکار یعنی کافر بدکردار آنست که چنانچه اعمی وبصیر مساوی نیستند در دین مؤمن وکافر متساوی
نباشند ودر قیامت یکی ساکن درجات بود ویکی متمکن درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی پند پذیرند چون ثابت شد که
محسن ومسیء برابر نیستند در ثواب وعقاب ودنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لابد است از سرای دیگر که دران پاداش
یابند وان روز قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هر اینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک
نیست در آمدن بدان جهة تمام رسل بر وقوع آن وعده داده اند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند
بقیامت وتصدیق نمیکنند از قصور نظر والفت با محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ وگفت پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید
مرا أَسْتَجِبْ لَكُمْ اجابت کنم شما را یعنی مرا بپرستید تا ثواب دهم اغلب علما در این آیه دعا را بعبادت تفسیر کرده اند
ومؤید اینست که خدا میگوید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی انانکه سرکشی مینمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ
زود باشد که درآورده شوند بدوزخ وحفص بصیغه معلوم خوانده یعنی بدوزخ درآیند دَاخِرِينَ بیچارگان خوار شدگان
وگویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن در وقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم وبقول جمعی مراد از دعا
سوال است یعنی بخواهید تا بدهم که خزائن رحمت من مالامال است وکرم من بخشنده آمال کدام گدائی دست نیاز دراز
کند که مراد بکف امید ننهادم وکدام محتاج زبان سؤال کشاد که رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم نظم بر
آستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست بروی هزار درنگشاد وگفته اند دعا بمعنی ثنا است واستجابت بمعنی قبول
یعنی مرا ستایش کنید تا بپذیرم کامل ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تائب خدا را میخواند بوقت
رجوع بأو واجابت پذیرفتن توبه باشد که یعنی توبه کنید تا پذیرم بیت گر تو بدکنی بپذیرم از روی کرم بنده
انگار مرحبا است درگه رم اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خدای آنست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را تیره وظلمانی

لتسكنوا

۲۲۴

لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در وی بجهت ضعف حرکات وسکون حواس وَالنَّهَارَ وبیافرید روز را مُبْصِرًا روشن کننده
ومزاج خارتا به بیینید چیزها را وحرکات شما در اکتساب معاش قوی شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر اینه
خداوند تفضل بزرگ وبخشایش است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با فریدن لیل ونهار بر طریق فرق با ترتیب امور که قوام معاش
ایشان در نفس ومال بدانست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه این
کارها کند خدا است رَبُّكُمْ پروردگار شما خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بجز او نیست
فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس چگونه وبچه وجه بر گردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او ای تصرفون پس چگونه
وبچه وجه بر گردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او كَذَٰلِكَ همچنانکه گردانیده شدند این قوم يُؤْفَكُ الَّذِينَ
برگردانیده میشوند انانکه كَانُوا هستند که از روی عناد بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ آیتهای خدا را انکار میکنند واز پذیرفتن
آن باز می‌ایستند اللَّهُ الَّذِي آن خدای که جَعَلَ ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را قَرَارًا موضع آرام تا بروی
می‌بیائید ومی نشینید وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وبنا کرد آسمان را بنای برداشته وبرافراشته وَصَوَّرَكُمْ ونگاشت شما را ای آدمیان
فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست ورویهای شما را پاکیزه واعضای شما را متناسب
آفرید وَرَزَقَكُمْ وروزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزه‌ها یعنی ماکولات لذیذ ومقید کرد این روزی شما را از رزق
حیوانات دریعه حقایق نموده که حسن صورت انسانی درانست که او مرآت جهان نما است همه حقایق علوی وسفلی و
جمیع دقایق صوری ومعنوی را جامع است وانوار معرفت ذات وآثار صفات شناخت از آینه حقیقت جامعه او لایح
رباعی ای صورت تو آینه موجود دیدن شد زرخت پر تو انوار شهود مجموعه هر دو کون وکس چون تو نیست
در مملکت صورت ومعنی موجود ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه چنین تصویری کرد خدا است رَبُّكُمْ آفریدگار شما فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس
برتر است خدای وبزرگوار رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان از جن وانس وجز آن هُوَ الْحَيُّ اوست زنده یعنی
متفرد بحیات ازلی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادْعُوهُ پس بپرستید او را مُخْلِصِينَ
در حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک باطاعت خود را اندیا وگویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
همه سپاسها وستایشها مرخدا را است که پروردگار عالمیان است قُلْ بگو ای محمد صلعم مر کافرانرا که بدین آبا واجداد خود
میخوانند شما را إِنِّي نُهِيتُ بدرستی که منع کرده شده‌ام أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه پرستم آنانرا تَدْعُونَ میپرستید شما مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ آنهنگام که بمن آمده است حجج وآیات مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ
وفرموده شده‌ام أَنْ أُسْلِمَ بانکه گردن نهم وانقیاد کنم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر آفریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِي اوست
آنکه خَلَقَكُمْ بیافرید پدر شما آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را که فرزندان وی مِنْ نُطْفَةٍ از آب
ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل برمی آید ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون می‌آرد هر یک

طفلا

از شما را از رحم مادر طِفْلًا کودک ثُمَّ پس باقی میدارد شما را لِتَبْلُغُوا تا برسید أَشُدَّكُمْ بغایت قوة خود که منتهای
شبابست ثُمَّ پس از آن درجه بالای برود لِتَكُونُوا شُيُوخًا تا گردید پیران وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى واز شما کسی باشد که پیر ناشده
فوت شود مِنْ قَبْلُ پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخیة وَلِتَبْلُغُوا و بقا میدهد شما را تا برسید أَجَلًا مُسَمًّى بوقتی
نام برده شده که وقت موتست وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و شاید شما تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال از درجه بدرجه هُوَ
الَّذِي يُحْيِي اوست آنکه زنده کرداند وَيُمِيتُ و میراند فَإِذَا قَضَى أَمْرًا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فَإِنَّمَا
يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید آن را كُنْ که بباش فَيَكُونُ پس باشد بی مهلتی یعنی تکوین او را
احتیاج با آلتی و عدتی و قصدی و کلفتی نیست نظم فعل او را که عیب و علت نیست متوقف بهیچ آلت نیست از حرف
کاف و طرف نون تهی زمان شکل او ورد بیرون أَلَمْ تَرَ ایا نمینگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه يُجَادِلُونَ جدال و نزاع
میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در نشانهای خدای یعنی قرآن را منکر میشوند أَنَّى يُصْرَفُونَ چگونه برکردانیده میشوند از تصدیق
بدان الَّذِينَ كَذَّبُوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و منکر شدند بِالْكِتَابِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَبِمَا أَرْسَلْنَا
و بآنچه فرستاده ایم بِهِ با چنین رُسُلَنَا پیغمبران خود را از احکام و شرایع فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بدانند وخامت عاقبت
تکذیب و انکار را إِذِ الْأَغْلَالُ آنگاه که غلهای آتشین باشد فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان وَالسَّلَاسِلُ و
زنجیرهای آتشین در آن بود يُسْحَبُونَ کشیده میشوند بر روی بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را فِي الْحَمِيمِ در آب جوشان
که در نهایت حرارت بود ثُمَّ فِي النَّارِ پس از آن در آتش يُسْجَرُونَ سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع
عذاب از آتش دوزخ و آنرا معذب کردند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشانرا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ کجا اند آنانکه بودید
شما که انباز کرفتید ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ از غیر خدای قَالُوا گویند دوزخیان که آن شرکا ضَلُّوا عَنَّا کم شدند از ما
و نمی یابیم ایشانرا و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان مارا در بلا بگذاشتند بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ
پیش ازین در دنیا شَيْئًا چیزی را یعنی بمعنا روشن شد که چیزی را نمی پرستیده ایم بلکه ایشانرا که عبادت میکردیم هیچ نبوده
اند و ما ایشانرا چیزی می پنداشته ایم كَذَلِكَ همچنانکه جادلان را گمراه کرد است يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ گمراه میکند خدای کافرانرا
تا راه نیابند بچیزی که از و منتفع شوند در آخرت پس ایشانرا گویند ذَلِكُمْ این عذاب شما را از آن است یعنی بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ
بسبب آنست که بودید شما که شادی میکردید و فرحانی بودید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بچیزی
که حق نبود یعنی شرک و طغیان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ و بجهت آنکه بودید شما که نازیدید از خود و بتکبر میخرامیدید ادْخُلُوا در آیید
أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما تعین کرده شده است یعنی هر طایفه بدری که درآید خَالِدِينَ فِيهَا
جاوید مانندگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست گردن کشانرا دوزخ فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن ای محمد
بر ایذای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت اولیا و هلاک اعدا حَقٌّ درست و راستست و بیشک واقع خواهد

شد روز قیامت و جمله خوار خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشانرا عذر نخواهد کذاشت و حق سبحانه در این دنیا بعضی از عذاب
معاینه بسید الابرار صلی الله علیه و سلم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود نظم
دوستانت در دو عالم شاد و خرم می زیند دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا آورده اند که کافران مکه از روی جدال
اقتراح آیات مکرره میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و تصاعد بر آسمان و تخصیص ایشان بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل
گذشت حق سبحانه آیه فرستاد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستاده ایم رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پیغمبرانرا پیش از تو مِنْهُمْ بعضی
از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنهااند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبرند وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ
و بعضی از ایشان ایشانند که قصه نخوانده ایم عَلَيْكَ بر تو ما نام ایشان داشته چون الیسع و عزیر و بعضی آنست که نه نام
ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده چنین آورده اند که مجموع هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از
سائر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان
بانساب و اسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبوده هیچ پیغمبر را و نتوانست أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد که نشانه نبوت
او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای و حکم و فرمان یعنی شما از پیغمبر اقتراح معجزات میکنید و او مستقل
نیست در نمودن آن بی امر حق و حق حکمت در عدم وقوع آن می بینم فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای
بعذاب مقترحات بعد از وضوح آن قُضِيَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب کردد و مؤمن
محق نجات یابد وَخَسِرَ و زیان کند هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ آنجا ناراستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دالست
بر نبوت میکنند دیگر معجزه اللَّهُ خدای تعالی الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ آنست که بیافرید برای شما چهارپایان چون
شتر و گاو و گوسفند لِتَرْكَبُوا تا سوار میشوید مِنْهَا بعضی را از آن چون ابل وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و بعضی را از آن
میخورید چون غنم و بعضی آنند که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر وَلَكُمْ و مر شما راست فِيهَا در انعام
مَنَافِعُ منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن وَلِتَبْلُغُوا و ایشانرا آفرید تا برسید عَلَيْهَا بر آن بما مرت
برانند یعنی بر برخی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ حاجتی که در دلهای شماست از سودا و معامله وَعَلَيْهَا و بر شتران
در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در دریا تُحْمَلُونَ بر داشته میشوید وَيُرِيكُمْ و مینماید خدای شمارا آيَاتِهِ
نشانهای قدرت خود فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس کدام آیات را از آیات قدرت یا از دلائل نبوت چون انشقاق قمر
و اخبار از غیب تُنْكِرُونَ انکار میکنید أَفَلَمْ يَسِيرُوا ایا سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود فَيَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام آنانکه پیش از ایشان بوده اند كَانُوا بودند آن امم
پیشین أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی توانائی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و از روی
نشانها جهت بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد عذاب را عَنْهُمْ از ایشان

ما کانوا به یستهزءون ط آنچه بودند که میکردند از جمع مال و سپاه فلما جاءتهم پس آنهنگام که آمد بدیشان رسلهم پیغمبران
ایشان بالبینات بمعجزات و دلالات فرحوا شاد گشتند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش بزعم
ایشان یعنی جهلی که آنرا علم نام نهاده بودند و معلوم عقاید باطله و شبهای بی اعتبار ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارات
است یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده با انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخت
وحاق بهم و احاطه کرد بایشان ما کانوا به یستهزءون ط جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فلما راوا پس آنهنگام که دیدند
بأسنا یعنی عذاب ما دیدند قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدای و یکتایی وی وکفرنا و کافر
شدیم بما کنا به مشرکین ط بآنچه بودیم شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشانرا
ایمانهم گرویدن ایشان لما راوا بأسنا ط آنهنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع
میشود و ایمان در زمان تکلیف مقبولست نه در وقت باس سنت الله سنت نهاد خدای سنت نهادنی التی قد
خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده ط در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان باس بهیچ وجه قبول نیست وخسر و زیان
کار شدند هنالک الکافرون ط در آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد و اگرچه همه عمر در خسران
بودند سورة حم سجده بسم الله الرحمن الرحیم حم ٥ اعظم اسما الهی بدو
حروف مقطعه مخفی است و هر کرا استخراج آن قادر نیست و گفته اند حا اشارتست بحکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منت
است بر مؤمنان به تنزیل حکمت صاحب بحر حقائق فرموده که حم اشارتست بر حب که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک مقرب
و نبی مرسل بدان پی نبرد حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و حبیب دو حرف که در وسط اسم محمد نیز لکن
صلی الله علیه وسلم پس بر حرفیت در این قسم یاد میکند که این قرآن تنزیل فرو فرستاده شده است من الرحمن از
خدای بخشاینده به هدایت نفوس عوام الرحیم ط مهربان برعایت قلوب خواص و اضافت تنزیل بدین دو اسم
استدلالی بیان کند بر آنکه مصالح دینی و دنیوی وابسته بقرآن است و این فرو فرستاده کتاب فصلت کتابی است بیان
کرده شده آیاته آیتهای وی تبیین گشته بامر و نهی و وعده و وعید قرآنا عربیا در حالتی که قرآنی است تازی یعنی بلغت
عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از اهل دانش
و بشناسند کتب و آن من عند الله است بشیرا مژده دهنده مر آنانرا که بوی عمل کنند ونذیرا و بیم کننده آنانرا که
بوی نگروند فاعرض پس روی برتافتند از قبول او اکثرهم بیشترینه کافران فهم لا یسمعون پس ایشان نمیشنوند
بسمع قبول یعنی نمی پذیرند وقالوا و گفتند اهل شرک که هموار قلوبنا دلهای ما فی اکنة در پوششهاست مما
تدعونا الیه از فهم آنچه میخوانی ما را الیه بآن یعنی قرآن در نمی یابیم وفی آذاننا و در گوشهای ما وقر
گرانی است آنچه میخوانی نمیشنویم ومن بیننا وبینک و میان ما و تو حجاب پرده ایست که جمال نبوت ترا نمی بینیم یا جنت

کمالات نبوت تو منع میکند و در وسیط آورده که ابوجهل جامه را میان خود و میان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرده ساخت
و گفت تو از آن جانب و ما از این طرف فاعمل پس عمل کن بر دین خود اننا عاملون ط که ما نیز عمل کننده ایم بر کیش خود
با آنچه میتوانی در حق ما بکن کما ینبغی با آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد یا معنی تو مرده که تو کاری کن برای آخرت خود که ما برای دنیا
خود عمل میکنیم قل بگو انما انا جز این نیست که من بشر آدمی ام مثلکم مانند شما یعنی از جنس شما نه
از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت نمیکنم که سمع را از وی کراهت و طبع را نفرت باشد بلکه
یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله واحد خدایی است یگانه
فاستقیموا الیه پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بر آن مقیم باشید واستغفروه ط و از وی آمرزش جوئید گناهان
که بیدانرا سلام کنید در موضح آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال احوال است ظاهرا و باطنا یعنی باید که پنهان و آشکارا
یکی باشد و چون بمرتبه استقامت رسید استغفار کنید از رویه آنکه رویه عمل گناهی بزرگ و خطائی عظیم است وویل و سختی
عذاب للمشرکین ط مر مشرک آرندگانرا است الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة نمیدهند زکوة یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة
النفس است تکلم نمیشوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص
منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب ایشان است و بذل آن مستلزم استخراج الصالحی دیگر پس
ایراد این صفات اشارتست به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذائل و اکبر ذمائم است و گفته اند هر توانگر
که او را تعاهد بود چون تنی است که جان ندارد یا چون درختی که بر ندهد نظم منعم ممسک شجری بی بر است
بی سایه است بلکه سرمایه ناکامی است در دو جهان موجب بدنامی است وهم و ایشان بالآخرة بسرای دیگر
هم کافرون ط ایشان ناگرویدگانند و بدان جهت نعمت تنگ میکنند که مکافات آن سرا را باور ندارند ان الذین آمنوا
بدرستی که آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و بکردند کارهای ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزدی غیر
ممنون ط ناکاسته یا غیر محسوب و در معالم فرموده که این آیه در شان بیماران و عاجزان و ناتوانانست که
در حال ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند و حق سبحانه از همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان
میدهد پس غیر ممنون بمعنی غیر مقطوع باشد عبد الله عمر نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده
چون بطریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بر وی موکل است گوید بنویس برای او مانند
عمل او وقتی که رعایی داشت از بند مرض تا وقتی که او را باز ستانم یا با حضرت خود برم قل ائنکم بگو آیا شما لتکفرون
کافر میشوید و منکر میشوید بالذی خلق الارض بانکسی که بیافرید زمین را فی یومین در دو روز و از امام ابو اللیث رحمه
الله آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه بگسترانید وتجعلون له و میسازید برای وی بزبان
اندادا ط همتایان ذلک آن خداوندی که زمین را بیافرید رب العالمین ط پروردگار عالمیانست وجعل

وبيافريد فيها در زمين رواسي كوههاي بلند پايدار من فوقها از زبر زمين تا ناظران در آن نگريسته بهره اعتبار بردارند
وبارك فيها و بركت كرد در كوهها بآنكه در وي منابع و منافع آفريد يا بركت داد زمين را باشجار و زروع و انهار وقدر فيها و
تقدير كرد در زمين اقواتها روزيهاي اهل زمين يعني براي اهل هر موضعي از زمين روزيي مقرر كرد چون گندم و جو
و برنج و خرما و ذرّت و امثال آن في اربعة ايام در تتمه چهار روز يعني در دو روز ديگر سه شنبه و چهارشنبه بود سواء
يكسان شده جواب يكسان شده للسائلين مر پرسندگان را از آفرينش زمين و هرچه در وي است يعني جواب سائلان
بي زيادة و نقصان كفته شد ثم استوى پس قصد كرد الى السماء بآفريدن آسمان وهي دخان و حال آنكه او دخاني
بود يعني بخاري بهيئت دخان در تفسير كه چون حق سبحانه آب را بيافريد آتش را بر وي كماشت تا او را در جوش
آورد و از وي بخاري مرتفع شد و حق سبحانه آسمان را از آن بيافريد و در عين المعاني فرموده كه حق تعالى جوهري سبز بيافريد
و بنظر هيبت در آن نگريست بگداخت و روان شد آتش را بر وي مسلط كرد تا بجوش آمد و كف و بخاري از وي پديد آمد كف را
كه زمين و از آن بخار آسمان آفريده شد نظم كي را ضبط سازد كه اين رنگي است پس لائق تري را برافرازد كه اين
ستون است پس زيبا از آن ستون معلق حسن بپرش بود ظاهر و زيب فرش سطح لطف تدبيرش بود پيدا فقال
پس گفت خداي بعد از آفريدن آسمان لها مر او را وللارض ائتيا و مر زمين را كه هر دو بيائيد با خبرها يا
فرمان بردار طوعا او كرها باختيار خواهش و بي رغبتي يعني اگر خواهيد و اگر نه از آمدن چاره نداريد مراد اظهار كمال
قدرت نه اثبات طواعيت و كراهيت ايشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمين
را فرمود كه انهار خود را بشكاف و اثمار خود را بيرون ار قالتا كفتند آسمان و زمين اتينا آمديم بجهه فرمودي
طائعين فرمان برداران آورده اند كه اول موضع كعبه معظمه زادها الله شرفا از اجزاء زمين سخن گفت پس آنچه در
برابر بود از اجزاء آسمان و بدين جهت آن محل كعبه اسلام و قبله انام گشت و چون آسمان آفريده شد از اثر كثافت
فقضيهن پس بپرداخت از ان سبع سموات هفت آسمان و تمام ساخت او را نه در روز پنجشنبه و جمعه واوحى
و وحي كرد في كل سماء بهر آسماني امرها فرمان او را يعني اهل آن اعلام فرمود كه عبادت بر چه وجه كنند يا
مقرر كرد شان هر فلكي آنچه از او آيد وزينا السماء الدنيا و بيار استيم آسمان نزديكتر را بمصابيح بچراغها يعني ستارگان
كه چون چراغ درخشانند و غرفه ها در فشان باشند وحفظا و نگاه داشتيم آسمان را نگاه داشتني از آفات يا از شياطين كه ابا
استراق سمع كنند ذلك آنچه ياد كرده شد از بدايع آفرينش تقدير العزيز آفريدن و اندازه كردن خداي غالب است
كردن ملك خود هرچه خواهد كند العليم دانا كه هرچه سازد از روي حكمت باشد فان اعرضوا پس اگر روي بگردانند
كافران مكه يعني اعراض كنند از ايمان با وجود اين بيان فقل انذرتكم پس بگو بيم كردم شما را و بترسانيدم صاعقة از عذابي
بيهوش سازنده و هلاك كننده مثل صاعقة عاد مانند عذاب قوم عاد كه باد صرصر بود وثمود و عذاب قوم ثمود يعني

صيحه

صيحه جبرئيل عليه السلام تخصيص اين دو قوم بجهت آنست كه قريش در رحلة الشتاء والصيف بر مواضع اين دو گروه گذشته
آثار عذاب مشاهده ميكردند و ايشان مستحق صاعقه و صيحه شدند اذ جاءتهم الرسل وقتي كه آمدند بديشان پيغمبران يعني هود
و صالح على نبينا و عليه السلام من بين ايديهم از پيش روي ايشان ومن خلفهم و از پس ايشان يعني از همه جهت ايشان
برفق و عنف و نصيحت و تهديد درآمدند و دعوت كردند الا تعبدوا بآنكه مپرستيد الا الله مگر خداي را قالوا گفتند
كافران در جواب ايشان لو شاء ربنا اگر خداي خواستي كه رسول فرستادي لانزل ملائكة هرآينه فرستادي فرشتگان
بجاي شما فانا پس بدرستي كه ما بما ارسلتم به بآنچيزي كه فرستاده شده ايد بآن بزعم خود كافرون ناگرويدگانيم
چه شما مانند ما آدميانيد و هيچ فضلي و شرفي نيست شما را بر ما ايشان در بند صورت انبيا مانده از مشاهده معني ايشان غافل بودند
نظم چند صورت بيني اي صورت پرست هركه معني ديد از صورت برست ديده صورت پرستي را به بند تا شوي
از نور معني بهرمند آنكه تفصيل قصه ايشان ميكند و ميگويد فاما عاد اما گروه عاديان فاستكبروا پس گردن كشي كردند
في الارض در زمين احقاف در بلاد يمن بغير الحق بناسزا يعني بي استحقاق تكبر نمودند پس هود على نبينا و عليه السلام
ايشان را تهديد كرد بعذاب ايشان از روي استكبار التفات بدان نكردند وقالوا و گفتند من اشد منا قوة كيست سخت تر
از ما جهت توانائي عاديان مغرور شده بقوت و شوكت خود چه مردم جسيم و طويل بودند و سنگ را از كوه بقوت دست
بكندندي اولم يروا آيا نديدند اين مغروران كه بقوت خود ان الله آنكه خداي الذي خلقهم آنست
خدائي كه بيافريده است ايشان را هو اشد منهم او سخت تر است و بسيار تر است از ايشان قوة از روي قوت يعني توانائي
دارد بر چيزي كه غير او را آن توانائي نيست وكانوا و بودند قوم عاد كه از روي تعصب بآياتنا يجحدون بآيتهاي ما
منكر شدند با آنكه ميدانستند كه حق است فارسلنا عليهم پس فرستاديم بر ايشان ريحا صرصرا بادي سرد با آواز مهيب
في ايام نحسات در روزهاي شوم يعني در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه ديگر كه
هشت روز و هفت شب بوده باشد باد صرصر فرستاديم لنذيقهم تا بچشانيم او را يعني ايشان را عذاب الخزي عذاب
رسوائي و خواري في الحيوة الدنيا در زندگاني دنيا يعني همه را مستأصل سازيم ولعذاب الآخرة و هرآينه عذاب آن
سراي اخزى سخت تر است از روي رسوائي وهم لا ينصرون و ايشان ياري داده نشوند در آن روز بدفع عذاب
از ايشان واما ثمود و اما گروه ثمود فهديناهم پس ايشان را دلالت كرديم براه راست يا راه خير و شر بديشان نموديم
فاستحبوا العمى پس برگزيدند و اختيار كردند نابينائي يعني جهل و ضلالت و كفر را على الهدى بر علم و هدايت و ايمان
فاخذتهم پس فرا گرفت ايشان را صاعقة العذاب الهون صاعقه عذاب خوار كننده يعني صيحه جبرئيل عليه السلام
ايشان را هلاك كرد بما كانوا يكسبون بسبب آنچه بودند كه كسب ميكردند از تكذيب صالح على نبينا و عليه السلام و عقر ناقه ونجينا
الذين آمنوا و برهانيديم از آن صاعقه آنان را كه گرويده بودند بصالح عليه السلام وكانوا يتقون و بودند كه پرهيز ميكردند

از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن ای محمد روزی که حشر کرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی کنند
همه را فَهُمْ يُوزَعُونَ پس رانده شوند بدوزخ با پشینیان را اگاه داریند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا
تا وقتی که بیایند باتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد برایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بانچه شنیده باشند وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان
بانچه دیده باشند وَجُلُودُهُمْ و پوستهای یعنی جوارح ایشان و هر عضوی که از ایشان گواهی دهد کلم کند را چپ و کف دست راست بر دکمه
اند فرج ایشان گواهی دهد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ
لِجُلُودِهِمْ مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدْتُمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا برما که برای شما دادیم میکردیم و عذاب از
شما باز میداشتیم قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که باختیار خود ناطق نشده ایم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن
آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است هرچیز را که سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ
بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار که از عدم بوجود آمدید وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد برای جزا
وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی ما بند أَنْ يَشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما سَمْعُكُمْ
گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید نتوانستید و گمان
نمیبردید که اجزاء شما بر شما گواهی دهند وَلَٰكِنْ ظَنَنْتُمْ ولیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ از آنکه خدای نداند كَثِيرًا مِمَّا
تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه میکنید در زاد المسیر آورده که کفار میگفتند هرچه اشکارا میکنیم خدای میداند و آنچه پنهان
از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه میفرماید وَذَٰلِكُمْ و آن ظن شما ظَنُّكُمُ الَّذِي آن ظنی که در دنیا ظَنَنْتُمْ
گمان میبردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال پنهان ما را نمیداند أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را در آخرت فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ
پس گشتید از زیانزدگان فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند فَالنَّارُ پس آتش دوزخ مَثْوًى
لَهُمْ قرارگاه مر ایشان راست وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر خشنودی حق طلب کنند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ
از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی حق وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و برانگیختیم برای کافران قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان
از شیاطین و برایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند دیوان برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشان است
از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از امور آخرت
بوعد و وعید تا از آن منکر شدند وَحَقَّ و واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ برایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با
امتان دیگر که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که همین عمل کرده بودند یعنی چنانچه
ام مکذبه را بعذاب مستحق گردانیدیم اینان نیز سزاوار عذابند در کشف الاسرار آورده که چون خدای به بنده چیزی بکند
خواهد او را رفیق بد و مصاحب فاجر مبتلا کند تا بر خلاف حضرت حق تعالی شتابد چنانچه شیاطین را همنشین کافران ساخت
و حق عذاب کنند إِنَّهُمْ بدرستی که کافران كَانُوا هستند خَاسِرِينَ زیانزدگان در هر دو جهان نظم نعمد

معرفت اسرو نفلس از سو را آخرت نرد اتقی دست آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد قرائت
نماید او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم قرآن خواندی جمعی در مقام تحریف
آمده او را از جا برداشته سخنان بیهوده کفتندی و صفیر زدندی و دست بر هم کوفتندی و شعرهای ناخوش خواندندی آیه
نازل شد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی سرکشان عرب مر یکدیگر را کفتند لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش
منهید لِهَٰذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآن که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخنان لغو و فحش در افکنید در اثنای
یا فریاد کنید در پیش وی لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ شاید شما غلبه کنید بر تلاوت او و او از خواندن باز استد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد از این گروه قایلان اند یا عامه کافرانند عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی بسیار و دایم
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هرآینه پاداش دهیم ایشانرا بد تر پاداشی أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بدترین که بودند از روی جهل
و غضب يَعْمَلُونَ عمل میکردند ذَٰلِكَ آن عقوبت بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ پاداش دشمنان خداست یعنی
آتش عطف بیانست از جزا لَهُمْ مر کافرانراست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاوید یعنی مقیم مقام ایشان
باشد جَزَاءً پاداش داده بشوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه که بودند هواره بِآيَاتِنَا با آیات
کلام ما يَجْحَدُونَ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند وقتی که در آتش باشند رَبَّنَا ای
پروردگار ما أَرِنَا الَّذَيْنِ بنمای بما آن دو کس که در دنیا أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان
و آدمیان یعنی ابلیس که تا فرمانی او پیدا کرد و قابیل که خون ناحق او ریخت این دو کس را با ما نجْعَلْهُمَا تا در آریم
ایشانرا تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا گردند از فروتران یعنی
در درکی زیرتر بوند تا از همه فرودتر و فروتر باشند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار
ما الله است ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس برآن ایستادند صدیق اکبر گفت شرک نیاوردند فاروق فرمود بر امر و نهی ایستادند
و روباه بازی نکردند ذو النورین تفسیر کرد که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند و مرتضی علی فرمود که فرایض
ادا نمودند قول حسن بصری آنست که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی اعراض
کردند و برای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت از توحید اقرار است ثم استقاموا اشارت
بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را یکتا گوئی توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت او بنا
کنی با آنکه در علم وحدت جهت نیست فتنظر فی جهتی کجدا تخاف صنعتی فی تفکری بیانی فی معرفة الشیء از روی حدیث
بر فروختن غیر واحد هرچه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ برایشان فرشتگان یعنی بر مومنان
مستقیم نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد با آنکه ایشانرا گویند أَلَّا تَخَافُوا مترسید از آنچه که در پیش دارید از امور
اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت وَلَا تَحْزَنُوا و اندوه مخورید بر آنچه گذشته اید از اهل و ولد که حق سبحانه کار ایشان

تحزنی خواهد سلخت وَأَبْشِرُوا وشاد شوید بِالْجَنَّةِ الَّتِي بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بآن وعده داده و نوید
بزبان پیغمبران نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه می داشتیم والهام
راستی میدادیم و خیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم وَفِي الْآخِرَةِ ط و دوستان شماییم در آن سرای بتکریم و تعظیم و در خواست
وَلَكُمْ و مر شماراست فِيهَا در آخرت مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذاید و از کرامات وَ
لَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در عقبی مَا تَدَّعُونَ ط آنچه خواهید نُزُلًا روزی مهیا شده مِنْ غَفُورٍ از خدای آمرزنده
رَحِيمٍ ط مهربان و بخشاینده. در لفظ نزل اشعاری است بآنکه آنچه منتهای اهل استقامت است بآنچه ایشان را عطا خواهد
کرد چون ما حضری است نسبت بزواید کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و انبیا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت
چه در روش طریقت درجه از آن عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سر است
از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه خود دل راه ندهد و اغیار را در حریم منزل یار نگذارد **بیت**
در دل جبار بگنجد که اندر حرم سلطان اغیار نگنجد وَمَنْ أَحْسَنُ وکیست نیکوتر قَوْلًا از جهت سخن مِمَّنْ دَعَا از
آنکس که بخواند خلق را إِلَى اللهِ بپرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کاری شایسته وَقَالَ و گوید إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ط
بدرستیکه من از گردن نهادگان حکم خدایم. این آیه در شان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که خلق را بخدای دعوت
میکرد. امام ابو اللیث رحمه الله تعالی فرموده که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند و عمل صالح آنست که هرچه دانند
بدان کار کنند یا مجتهدانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدیشان
رسانند از مکاره و گفته اند همه ائمه و مشایخ دین داخلند و عایشه رضی الله عنها فرموده که نمی بینم این آیه را الا در شان مؤذنان صاحب
عین المعانی آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی کلاغ ندا میکند و نماز میخوانند و سخنان بیهوده بر زبان
ایشان گذشتی این آیه نازل شد و بیرون تقدیری که مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت
بگزارند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ط و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و شرک مساوی نیستند
یکی موجب رفع درجات است و دیگر سبب هبوط درکات و گفته اند حسنه رفق است و سیئه عنف یا مراد علم و جهل است
و در تفسیر ماوردی و بیان و عین المعانی مذکور شده که حسنه دوستی آل رسول است صلی الله علیه و سلم و سیئه دشمنی ایشان
ادْفَعْ دفع کن سیئه را بِالَّتِي بآن چیزی که فی نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین
ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل در گذر فَإِذَا الَّذِي پس چون چنین کنی آنکس که باشد بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ میان او و تو
عَدَاوَةٌ دشمنی هر آینه دوست گردد كَأَنَّهُ گوییا او وَلِيٌّ حَمِيمٌ ط دوستی کارساز بود و خویش مهربان در اختاف
امام اعظم نقل میکنند که چون از کسی بعیب سر رساند که مرا ابو بکر بدی میگوید من در شان او سخنی نیکو میگویم تا وقتی که غیبت بام از آنکه او
هم نیکی من میگوید وَمَا يُلَقَّاهَا و نرسند این خصلت که مقابله بدی است بنیکی إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنان که صبر کنند

استقامت

۲۹۰

بر مکاره و حبس نفس را از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این صفت و عادت إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند
بهره بزرگ را یعنی آنرا که بهره مندی تمام دارد از ایمان یا از کمال نفس یا از تجنب یا اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت است
وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو نَزْغٌ وسوسه یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که بنا
این صفت که مذکور شد در هم شکنند فَاسْتَعِذْ بِاللهِ ط پس پناه جوی بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستیکه خدای هُوَ
السَّمِيعُ اوست شنوا استعاذه ترا الْعَلِيمُ ط دانا بنیت تو وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
شب است و روز که متعاقب یکدیگرند روز بجهت آرایش و شب از برای آسایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ط و دیگر آفتاب
و ماه که بسیر مقدر و اندازه مقرر میروند و می آیند لَا تَسْجُدُوا سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ
و نه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما وَاسْجُدُوا لِلَّهِ و سجده آرید مر خدای را الَّذِي خَلَقَهُنَّ آن خدای که بیافرید شب
و روز و مهر و ماه را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی یگانگی إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ط مر او را میپرستید چه سجود
اختصاص بعبادت است و آن خالق را باید نه مخلوق را شافعی در بن محل سجده میکند تا سجده متصل شود و این روایت
مروی است از عبد الله مسعود فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای از آن چه زیان فَالَّذِينَ عِنْدَ
رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند از فرشتگان يُسَبِّحُونَ لَهُ تسبیح میکنند برای او و تسبیح میگویند مر او را
و میستایند بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ ط و ایشان ملول نمیشوند از کثرت
عبادت و بسیاری ستایش پس نزد امام اعظم اینجا سجده میکنند چه سخن اینجا تمام شده و این روایت ابن عباس و ابن
عمر است و آیت سجده یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده ابتهال
گفته و فرموده که آخر آیه اولی سجده کند سجده مشروط باشد چه مقارنست بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیه دوم
بسجود رود سجده نشاط و محبت بود چه مقرونست بدین کلمات که وهم لا یسأمون وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت
او أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنست که تو بینی زمین را خَاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرستیم
عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش در آید بجهت رستن نبات از و وَرَبَتْ ط و بر دمید
و افزون گردد بگیاه إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستی آنکه زمین مرده را زنده کرد لَمُحْيِي الْمَوْتَى ط هر آینه زنده کننده مردگانست
إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه او بر همه چیزی قَدِيرٌ توانا است إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ بدرستیکه آنانکه میل میکنند و از نهج استقامت منحرف
میشوند فِي آيَاتِنَا در آیتهای کتاب ما یعنی در وی طعن مینمایند یا تاویل باطل میکنند و از طریق ثواب باز میگردانند لَا
يَخْفَوْنَ پوشیده نمیشوند عَلَيْنَا ط بر ما یعنی همه را میدانیم و جزاء طعن و الحاد بایشان میرسانیم أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ آیا
کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابو جهل است یعنی او که قابل سوختن باشد خَيْرٌ بهتر است أَمْ مَنْ
يَأْتِي یا کسی که بیاید آمِنًا ایمن از دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط روز رستخیز که آنحضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم

وگفته اند حمزه رضی الله عنه یا عمر یا عثمان یا عمار اعملوا امر تهدید است کفار را میگوید ما شئتم هرچه میخواهید انه
بدرستی که خدای تعالی بما تعملون بآنچه شما میکنید بصیر بیناست و برآن جزا خواهد داد نظم حیله و مکر رها کن
که خدا دید اند نقد مغشوش میاور که صراف بیناست ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بالذکر بقرآن که بعضی بر یاد
کردنی است لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان ایشان ماندند در سجین کانه وانه و بدرستی که قرآن لکتاب عزیز هر آینه
کتابی است ارجمند و گرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا که کلام
عزیز است که ملک عزیز برسول عزیز آورده برای امت عزیز با آنکه نامه دوست بنزدیک دوست و نامه دوستان
نزد دوستان عزیز باشد بیت بنام و نامه تو یافتم عز و کرامت هزار جان گرامی فدای نامه و نامت لا یاتیه الباطل نیاید
بدان کتاب هیچ باطل من بین یدیه از پیش وی ولا من خلفه و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطل بوی متطرق نشود یا نباید
و نقصان بدو راه نیابد یا در اخبار او از گذشته و آینده دروغی یافت نشود تنزیل فرستاده شده است من حکیم
از خداوند دانا حمید ستوده ما یقال لک گفته نمیشود ترا ای محمد کفار قوم تو الا ما قد قیل مگر آنچه گفته شده است بپیغمبران
کننده اند للرسل مر فرستادگان را من قبلک پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک
مباش که پیش از تو هر پیغمبری که بود منکران قوم با او همین گفته اند که با تو میگویند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو لذو
مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است مر انبیا و متابعان ایشان را وذو عقاب الیم و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان
و مکذبان را آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد یا چرا بعضی از وی عربی نبود و بعضی عجمی تا هر دو قوم
از آن بهره برند آیه آمد که ولو جعلناه و اگر ما می فرستادیم این کتاب را قرآنا اعجمیا قرآنی بغیر لغت عرب لقالوا
هر آینه میگفتند کافران عرب لولا فصلت چرا پیدا و هویدا نکرده اند آیاته آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم ءاعجمی
ای کلام عجمی و عربی و مخاطب عربی قل هو بگو آن کتاب للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند هدی راه نماینده است
بحق و شفاء و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه والذین لا یؤمنون و آنانکه نمیگروند بدان فی آذانهم وقر گوشهای
ایشان گرانی است یعنی تصام میکنند و بگوش هوش نمی شنوند وهو و آن کتاب علیهم عمی برایشان پوشیده گشت
تا جلوه جمال کمال او نمی بینند اولئک آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن آن کورند ینادون ندا کرده
می شوند من مکان بعید از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور ندا کنند نه خوانند را
بیند و نه آواز شنود پس او را از آنچه نفع رسد نظم تا دیده اقبال میگوید کدای ناقابلان تا بسی نزدیک نزدیک و شما
دور دور ولقد آتینا و بتحقیق ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریت فاختلف فیه پس اختلاف کردند دروی چنانچه در قرآن
یعنی بعضی باور داشتند و بعضی تکذیب کردند ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است من ربک از پروردگار تو
یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب امت بان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان

بیان

۲۵ الجزء الخامس والعشرون

میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی وانهم و بدرستی که یهود و مشرکان عرب لفی شک در گمانند منه از توریة یا قرآن
مریب که ایشان را باضطراب آورند من عمل هرکه بکند صالحا کاری ستوده فلنفسه پس از برای نفس
اوست یعنی نفع امید آن باز گردد ومن اساء و هرکه بکند فعلیها پس بعض ... بر نفس
اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وما ربک بظلام و نیست آفریدگار تو ستم کننده للعبید مر بندگان را که فاعل خود را
عمل مکافات نفرماید الجزء الخامس والعشرون من اجزاء الثلثین الیه یرد بسوی خدای
باز گردانیده شود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون سوال کنند علم آن حواله بحضرت وی باید کرد که کسی جز او
نداند وما تخرج و بیرون نیاید من ثمرات هیچ میوه من اکمامها از غلافهای خود وما تحمل و بار نگیرد من انثی
هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات ولا تضع و ننهد بار خود را الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را
او داند علم ثمار و نتاج نیز خاصه اوست ویوم ینادیهم و روزی که بخواند خدای مشرکان را از روی توبیخ گوید این
شرکائی کجا اند انبازان من بزعم شما قالوا آذناک گویند خداوندا شنوانیدیم ترا و گفتیم ما منا نیست از ما
من شهید هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وضل و گم شود عنهم از مشرکان ما کانوا
یدعون آنچه بودند که میپرستیدند من قبل پیش از قیامت یعنی بتان را که در دنیا پرستیدندی در این روز نه
بینند یا از ایشان مدد نیابند وظنوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت ما لهم نیست ایشان را من محیص هیچ
گریزگاهی لا یسأم الانسان ملول نشود کافر من دعاء الخیر از خواستن نیکی در این جهان چون نعمت و صحت و امثال آن
وان مسه الشر و اگر برسد وی را بدی چون تنگدستی و بیماری فیؤس پس نومید است از راحت قنوط امید برنده
از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است ولئن اذقناه و اگر بچشانیم کافر را رحمة منا بخشایشی از
نزدیک ما چون تندرستی و توانگری من بعد ضراء مسته از پس سختی که بدو رسیده باشد لیقولن هر آینه گوید
هذا لی این حق و مناسب برای منست و من مستحق آن بوده ام مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وما اظن الساعة و گمان
نبرم قیامت را قائمة برخاسته یعنی حاضر شد و ملاذ انکار حشر و بعث است ولئن رجعت و اگر باز گردانند مرا الی ربی
بسوی پروردگار من یعنی اگر بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند که قیامت قایم شود و مرا برانگیزانند ان لی بدرستی که مراست
عنده نزدیک خدای للحسنی آنچه نیکوتر باشد یعنی باستحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابتست خواه در دنیا و خواه
در عقبی ع نهی بحر باطل نهی خیال محال امام ثعلبی رحمه الله نموده از حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما نقل
میکنند که کافر را دو تمنای بی اصل است یکی در دنیا که میگوید در قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی
کنت ترابا و هیچ کدام از این دو متمنی وجود نخواهد گرفت فلننبئن الذین کفروا پس هر آینه خبر کنیم آنانرا که کافر شدند بما عملوا
بدانچه کرده اند از کفر و تکذیب و اختیار تعذیب خواهد بود ولنذیقنهم و هر آینه بچشانیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذابی

درخت و بندگی و بلا ایشان را سد عکس آنچه اعتماد کرده بودند از نعمت و کرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و رعایت بکنیم عَلَى
الْإِنْسَانِ بر کافران أَعْرَضَ روی بگردانند از شکر وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور شود از راه حق یا خود را بر یک طرف کشد از سبب
دارائی وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را بلا و محنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعای بزرگ و بسیار است تشبیه کرده دعا
بزرگ را به چیزی که پهنا دارد جهت سعت و کثرت آن قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا که نفس الامر إِنْ كَانَ اگر باشد
قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ و کافر شده اید بدان بی تامل در آن مَنْ أَضَلُّ کیست گمراه تر مِمَّنْ هُوَ
از آنکس که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی باشد دور از خدای یعنی باشد از شما گمراه تر که بی سند در مقام ستیزه و عناد و انکار
و اثبات بد وضع موصول بجای صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشانست در تفسیر امام ابو اللیث مذکور است که ابوجهل مر حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه و سلم گفت آیتی بنمای و آن حضرت ماه را بدو نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد ماه را سحر کرده تا شما با اطراف
و جوانب مکه فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق مشاهده کرده اند آیه حقی است و
اگر نه سحر محمدی است پس رسل بهر طرف فرستاده اند و همه کس از رویت او خبر داد ابوجهل گفت هذا سحر مستمر
یا او ثبت بجمیع آفاق رسیده و حضرت عزت آیت فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمائیم ایشان را یعنی کفار قریش را آيَاتِنَا
نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمر است فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان یعنی مکه
حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشان را أَنَّهُ الْحَقُّ که آنکه رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اما بسنده نیست پروردگار
تو آنکه او أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی شَهِيدٌ گواه است یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو کفایت
است بعضی بر آنند که دلایل آفاق اخبار آنحضرت بود از حوادث آینده و وقایع کاینه چون فتح روم و غیره و آیات انفس آنچه
میان اهل مکه واقع شد از قحط و خوف و قتل و مقهوریه در عالم آورده که آفاق وقایع امم ماضیه است که ایشان را خبر داده اند
و انفس واقعه روز بدر و در فصول محمد بن کعب نقل کرده که آفاق غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفس آنچه یوم
بنظر بود از فتح مکه و وعده بر وفود اعراب و جمعی ضمیر را عاید با بیان دانند یعنی بنمائیم مردمان را دلایل آفاق که هدم بنیان است
و آیات انفس که هلاک ایشانست یا دلایل آفاق از سنه و امکنه در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاق عجایب مصنوعات از
آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و آثار و جبال و انفس بدایع حکمت و غرایب صنع که در تن انسان تودیع
در لطائف آورده که آفاق عالم کبیر است و نزد او انفس در عالم صغیر هست جمیع آنچه در عالم است مشتمل در نشاء انسان عالم کبیر است
و عالم انسان صغیر نظم ای آنکه ملک اسکندر و جم از حرص میاش در پی نیم درم عالم همه در تست و لیکن از جهل
پیدا نشد و تحقیق رایت در عالم و تطبیق آیات آفاق و انفس مناسب این مختصر نیست شرح حقایق این آیه بعون ملک العلام در تفسیر
جواهر که از شرح خواهد یافت أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ در شک اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقاء پروردگار خود
و جزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها مُحِيطٌ فرا رسنده بعلم و قدرت بجمل و تفاصیل آثار اسماء الله

خواهد

خواهد که در ملک خود بکند تواند نظم علم تو جمله و قدرت تو بی عجز خاص است حضرت الهی را است آنچه با تو در انفس و آفاق کند
انکه پادشاهی را است

سورة الشورى بسم الله الرحمن الرحيم حم عسق

حروف مقطعه اشارت
بکوائن و حوادث و فتن و وقایع است و ثعلبی از ابن عباس نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها را بی شناخت از حم عسق
گفته الله حاء حرف است و میم مملکت و عین عذاب و سین سنخ و قاف قذف و در حدیث مرفوع هست که بعد از نزول این حروف
اثر اندوه از جبین مبین حضرت سید المرسلین ظاهر بود چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر داده اند بچیزها که بامت من
نازل خواهد شد پس ذکر قذف و خسف و امثال آن کرد تا خروج دجال و نزول عیسی و قرطبی آورده که این حروف مبادی اسماء حکیم
و مجید و علیم و سمیع و قدیر است یا اشارت بصفت حلم و مجد و سنا و علو و قدرت و در کشف الاسرار آورده اند که این حروف
ابا یثت با نعطا یا که حق سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ارزانی داشته حا حوض مورود است یعنی حوض کوثر
لهان است که امت را سیراب کرداند و میم ملک ممدود او که از مشرق تا مغرب بتصرف است او درآید و عین عز موجود او که عز همه اشیا
از حق سبحانه و تعالی بوده و سین سناء مشهور او که مرتبه هیچکس بر فعت مرتبه او نرسد و قاف مقام محمود او و شب معراج که
درجه او ادنی است و در روز قیامت که شفاعت کبری است نظم مقام تو محمود نامت محمد بدین شان ندیدی بنای که
دارد كَذَلِكَ مثل آنچه درین سوره است انبیا را يُوحِي إِلَيْكَ وحی میکند پیوسته سوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و وحی
کرده است با آنانکه پیش از تو بوده اند از رسل اللَّهُ الْعَزِيزُ خدای غالب که هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت
الْحَكِيمُ دانا بحال کسی که نزول بدو وحی است بر وی لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از عجایب مصنوعات
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کواکب منقلبات وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر که رفعت شان او راست الْعَظِيمُ بزرگ که عظمت
کر رفعت شان او راست و سلطان مر او راست تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شده آسمانها که از عظمت او يَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِنْ
فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی تحت آسمان بلند تر بشکافد پس از آن یک یک منشق گردد در کشاف آورده که این حال در
ظهور کبریا و جلال اعظم و الزم است چه بالای آسمان اعلی عرش است و کرسی مصروف ملایکه پس ابتدا انفطار از جانب بالا
بزرگتر است بر آثار عظمت پس وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و فرشتگان یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق
را تنزیهی است مقرون بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردگار ایشان تنزیه میکنند ذات حق یعنی تسبیح و حمد با هم میکنند چه یکی نفی
نازیبا است و یکی اثبات مر او وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میطلبند از خدای لِمَنْ فِي الْأَرْضِ برای کسانی که در زمین اند از
مؤمنان أَلَا إِنَّ اللَّهَ بدانید بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناهکاران بندگان الرَّحِيمُ مهربان
بر ایشان بقبول توبه وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی شرکا و
انداد که بدرستی ایشان ایشان را پرستش میکنند اللَّهُ حَفِيظٌ خدای نگهبانست عَلَيْهِمْ بر اقوال و اعمال و احوال ایشان
و مناسب ایشان جزا خواهد داد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيلٍ کماشته شده تا حافظ

ازین بیان مع غفران و رحمت اوست که ملایکه را با استغفار گناهکاران راه نموده

اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوت است و تبلیغ احکام و شریعت وَكَذٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ عَرَبِيًّا
وحی کردیم بتو قُرْاٰنًا قرانی بلغت قوم تو که عرب اند لِتُنْذِرَ تا بیم کنی اُمَّ الْقُرٰى اهل مادر شهرها را که مکه است
وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرد اگرد او باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را و معنی راست که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس
اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وَتُنْذِرَ و بیم کنی مردمان را يَوْمَ الْجَمْعِ روز جمع یعنی قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک
نیست در وقوع آن و وی را روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح یا اعمال را
با عمال یا هر کسی را با مثل او و بعد از اجتماع دیگر باره ایشان را متفرق سازند فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند
که مؤمنان و موحدان اند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکان اند وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای
لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی همه خلایق را اُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکتا بر راه هدایت یا در طریق ضلالت وَلٰكِنْ يُدْخِلُ و
لیکن در می آرد مَنْ يَشَاءُ هر کرا بخواهد براه نمونی و توفیق عبادت فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظَّالِمُونَ و ستمکاران
یعنی سرگردانان ببابان غوایت و خذلان از اهل کفر و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که سود کار ایشان
کند وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان بدارد اَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند کافران مِنْ دُوْنِهِ بجز خدای اَوْلِيَاءَ
دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان میزنند فَاللّٰهُ پس خدای هُوَ الْوَلِيُّ اوست دوستی که دوستان را دستگیری
کند وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتٰى و او زنده کرده اند مردگان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ و خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز
قَدِيرٌ تواناست و اصنام ایشان را توانائی نیست نظم اوست قادر بحکم کن فیکون عز و جل جمله عاجزند بر ونه عجب
را سوی قدرتش ره نیست عقل زین کارخانه آگه نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فِيهِ در آن
چون با کافران مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُكْمُهُ پس حکم او مفوض است اِلَى اللّٰهِ بخدای و او
حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذٰلِكُمُ آنکس که حکم حق صفت اوست اللّٰهُ خدای بحق است رَبِّي پروردگار
و آفریدگار منست عَلَيْهِ بر وی نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کرده ام در همه کارها و مهم خود بکرم وی تفویض نموده
وَاِلَيْهِ اُنِيْبُ و بسوی او بازگردم در همه احوال فی الحقیقة بنده را جز وی مرجع و مآب نیست فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَكُمْ و بیافرید برای شما مِنْ اَنْفُسِكُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان
وَمِنَ الْاَنْعَامِ و خلق کرد از چهارپایان اَزْوَاجًا صنفهای گوناگون يَذْرَؤُكُمْ بسیار میکند شما را فِيهِ در
تزاوج و تناسل یا درین وجه از خلقت لَيْسَ نیست كَمِثْلِهِ مانند او شَيْءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب
زائد باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیة نفی
مثل از حقیقت داشتن چه مؤدی باشد بنا قص کند اثبات مثل و نفی است بیت ذات تو را صورت و پیوند
نیست تو بکس و کس بتو مانند نیست وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست مجموع مسموعات را اَلْبَصِيرُ بیناست بهمه مبصرات

لَهٗ مر او راست مَقَالِيدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ کلیدها خزاین آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمان مطرات و گنجینه زمین نبات
يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که بخواهد بمقتضای ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که
بخواهد خدای بر وفق مشیت اِنَّهٗ بدرستی که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از دقایق قبض و بسط عَلِيْمٌ داناست شَرَعَ
بیان کرد و هویدا ساخت و بنگرید خدای لَكُمْ برای شما مِنَ الدِّيْنِ از طاعات و عبادات و اصل توحید مَا وَصّٰى آنچه
فرموده بود بِهٖ بدان چیز نُوْحًا نوح بن ملک علیه السلام وَالَّذِيْٓ اَوْحَيْنَآ و آن چیز را که وحی کردیم اِلَيْكَ بتو
یعنی اصل مشترک ادیان که میان نوح و تو بوده وَمَا وَصَّيْنَا بِهٖ و آنچه امر کرده بودیم بدان اِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى وَعِيْسٰى این پیغمبران
را از اصول دین اَنْ اَقِيْمُوا الدِّيْنَ آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که آن آنست بانچه تصدیق آن واجب باشد و فرمان
بردار احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِيْهِ و متفرق نشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل توحید و طاعت چه در فروع
شرائع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد كَبُرَ بزرگ است و گران و دشوار عَلَى الْمُشْرِكِيْنَ بر مشرک
آن مکان مَا تَدْعُوْهُمْ آنچه میخوانی ایشان را اِلَيْهِ بسوی آن از توحید و نفی شرک اَللّٰهُ يَجْتَبِيْٓ خدای میکشد و جمع میکند
اِلَيْهِ بسوی آنچه تو میخوانی یا بدین درست و راست مَنْ يَّشَاءُ هر کرا میخواهد یا بگزیند برای دوستی خود یا
جهت رسالت انرا که اراده کند وَيَهْدِيْٓ و راه نماید بتوفیق و ارشاد اِلَيْهِ بدین حق مَنْ يُّنِيْبُ هر که باز گردد
بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواند حق سبحانه راه راست نماید بدو نظم تخت
از طالبی از جمله بگذرد بدو آری که آن حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک وَمَا تَفَرَّقُوْٓا و پراکنده نشدند امم گذشته چون
عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین اِلَّا مگر مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ از پس از آنکه آمد بدیشان دانش
از احبار پیغمبران یا از دین برگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبران را از آیات توریه و انجیل یا بعد از علم
بانکه تفرق ضلال محض است بَغْيًا و این برگشتن از روی ستمکاری و حیا بود که واقع است بَيْنَهُمْ میان ایشان
یا بطلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیش
وی گرفته است یعنی وعده مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا زمانی نام برده که
آخر عمر است یا روز قیامت لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل و خلاص محق وَاِنَّ الَّذِيْنَ و
بدرستی آنانکه اُوْرِثُوا الْكِتٰبَ داده شده اند کتاب یعنی قرآن را مِنْۢ بَعْدِهِمْ از پس امتان گذشته مراد کافران زمان
آنحضرت که قرآن بدیشان داده اند و ایشان لَفِيْ شَكٍّ هر آینه در شکند مِّنْهُ از دین یا از قرآن یا از پیغمبر مُرِيْبٍ
شکی در تهمت افکنند فَلِذٰلِكَ پس برای این تفرق که از ایشان واقع شده فَادْعُ پس بخوان خلق را باتفاق
بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ و مستقیم باش بر دعوت كَمَآ اُمِرْتَ همچنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید
مغیره با آنحضرت گفت که از دین و دعوی که داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و عتبة بن ربیعه وعده کرد

و اگر بدین پدر را که باز آئی دختر خود را در عقد تو آرم این آیه نازل شد که بر دعوت خود مقیم و در دین و ملت مستقیم باش وَاسْتَقِمْ
و پیروی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای باطل ایشان وَقُلْ آمَنْتُ و بگو که گرویده‌ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرستاده است خدای مِنْ
كِتَابٍ از کتاب بعث و بر انبیا پیش از تو یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم حق سبحانه در صحه کتابها بتوحید حکم کرده است وَ
أُمِرْتُ و فرموده شده‌ام لِأَعْدِلَ بآنکه عدل کنم و سویه نگاه دارم بَيْنَكُمُ میان شما یعنی اشراف و ارذال الی الحق خوانم
و در تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای ما آفریدگار ما و شماست لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست جزای کردارها
ما وَلَكُمْ و مر شما راست أَعْمَالُكُمْ پاداش اعمال شما لَا حُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما و شما یعنی ظاهر
شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و ستکاری خواهد بود اللَّهُ يَجْمَعُ خدای جمع کند بَيْنَنَا
میان ما بقیامت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی عدم احتجاج منسوخ است بآیه قتال وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ
و آنانکه انکار و خصومت کنند و جدال ورزند فِي اللَّهِ در دین خدای عز و جل مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ از پس آنکه اجابت کرده اند
لَهُ مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آورده اند بربوبیت یا مراد یهود اند که سخن خدای را اجابت نمودند
در توریت و بمحمد ایمان آورده اند یا آنکه مجادله میکنند پس از آنکه خدای اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات
دلالت کنند بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان باطل است عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور
آیات ابلاد حج خصمان عناد محض است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشان خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین وَلَهُمْ و مر
ایشان راست بر کفر ایشان عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد اللَّهُ خدای الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ آن
کس است که فرو فرستاد کتاب از آسمان بِالْحَقِّ براستی و درستی وَالْمِيزَانَ و منزل کرد اند ترازو تا که موزونات
بآن بسنجند تا در بازار خرید و فروش شده ستم نورزند محققان بر آنند که مراد از میزان عدل است در معاملات و از عدل و راستی
میزان کنایه کرد که آلت عدالت است و انزال عدل عبارت باشد از امر فرمودن بدان و در بعض التفاسیر آورده که مراد از میزان محمد
است که قانون عدل بدو متعلق یا به و انزال او ارسال اوست وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا و چه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ
شاید قیام قیامت قَرِيبٌ نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته بساعتی که در آن قیامت قائم شود
نزدیک است يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند بِهَا الَّذِينَ بساعت یعنی بآمدن لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا که نمیگروند بآن یعنی استعجال
از روی استهزا و تکذیب است یا میخواهند که پیغمبر وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت نیاید و ایشان را بمذمت
بعد وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْهَا از قیامت چه نمیدانند
که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بچه وجه بود وَيَعْلَمُونَ و میدانند أَنَّهَا الْحَقُّ که آمدن ساعت
راست أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدانید که بتحقیق آنانکه يُمَارُونَ خصومت و جدال مینمایند فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي
ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی دور از صواب اند اللَّهُ لَطِيفٌ خدای داناست بانکوکاران بِعِبَادِهِ به بندگان خود

و در

و در مقصد آورده که لطیف چهار معنی دارد اول مهربان آنرا تقریب فرموده که از لطف اوست که پشتها را کفایت دهد و کند از
قوت کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی بالاتر از آنکه بندگان را بخود اضافت فرمود سیوم باریک دان و دوربین خفیات
امور را داند و اسرار صدور ببیند بر وی پوشیده نماند چهارم پوشیده کار کسی بر وی قضا و قدر او راه نبرد و در کار او چه و چون
دخل ندارد نظم کسی زچون و چرا دم نمیتواند زد که نقش کن حوادث و لطیف چون و چراست چرا مگو که چرا دست بسته
قدرت زچون مطلب که چون پایمال قضاست در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض امور را بعلم داند و جرایم جمهور را
بحلم در گذارند در ترجمه نقشبندی فرموده که لطیف آنست که علم شامل محیط غوامض مصالح بود و حکمت با مراعات مشتمل بر
عواید منافع باشد در کشف الاسرار آورده معنی لطیف بر پنج وجه آورده که نعمت ببنده بخود داد و شکر ببنده و بنده خواست در این
آیه نکات بسیار و حقایق و فواید بیشمار است و حواله اطلاع بمطالعه جواهر التفسیر میرود يَرْزُقُ روزی میدهد بلطف
خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد که روزی دهد وَهُوَ الْقَوِيُّ و اوست توانا در لطف و مرحمت الْعَزِيزُ غالب در حکم و اراده
مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت خیر آن سرای یا پاداش آنرا نَزِدْ لَهُ بیفزاییم مر او را
فِي حَرْثِهِ در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آن جهان بدیگر حرث جزا داد و از جهت تمثیل چنانچه کشت دانه
رای افزاید تا یکی از آن بسیار میشود همچنین عمل مؤمن روز بروز بیفزاید خدای از ده تا هفتصد تا حدی که یکی در روز برابر کوه
احد شود وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا و هر که باشد که خواهد بکار خود نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم
او را از دنیا آنچه قسمت ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهُ و نیست مر او را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره
مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقانی که در غزوها با مؤمنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی
و پس در بین دیگر آیه فرموده که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که
آخرت طلبید نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از یاد فیض یابد بیت دنیا طلبی بهره دنیات دهند
عقبی طلبی هر دو بیکجا دهند نه چنانست که کافران تصور کرده اند أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا ایشان را انبازانند یعنی
ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل ایشان
مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ از کیش جاهلیت آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللَّهُ بآن خدای هیچکس را مانند
شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای
سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکای ایشان و هر یک
جزا بسزا یافته بودند اما وعده فصل میان ایشان در قیامت وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ
مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که دائم و بی انقطاع باشد تَرَى الظَّالِمِينَ ببینی مشرکان را در
قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه ایشان کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال

لسعة الرزق وطلب الباه والغنى ولحبه السلاطين وللامراء والالفة من القلوب و عقد اللسان وكفاية المهمات وقضاء الحاجات بقرأ هذه الآية الكريمة عند الفجر ۱۲ مرة يعني من قوله الله لطيف الى قوله العزيز ۱۲

ایشان واقع بهم رسنده است بدیشان والذین آمنوا وانانکه گرویدند وعملوا الصالحات وعملهای ستوده کردند فی روضات
الجنات در مرغزارهای بهشتها اند یعنی خوشترین بقعها وبرترین آن لهم مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن
آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هو الفضل الکبیر آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندگان تفضیل فرموده ودر
جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر وقلیل مایه است ذلک آن ثواب که خبرداده الذی یبشر الله آنست که مژده
میدهد خدای بدان عباده بندگان خودرا الذین آمنوا آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات وکارهای شا
یسته کرده وتقدیم جنینی این کرامتها جهت ازدیاد سرور مؤمنانست وانکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم
عبودیت اجتهاد نمایند بر وظایف عبادت سعی نمایند نظم کار نیکو کن اگر مرد نکو مطلبی که جزا هرچه نکوتر
بنکوکار دهند کار اگر نیست ترا در طمع اجرمباش مزد مزدور برآنداز که کاری دارد امام ثعلبی از قتاده رحمه الله
نقل میکند که کروهی از مشرکان اجتماع نموده کرده با یکدیگر میگفتند که هیچ دریافته اید که محمد بر عمل که مباشر آنست از دعوت
ابلاغ مزدی میخواهد یا نی آیه آمد که قل لا اسئلکم بگو نمیخواهم شما را علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی
وهیچ پیغمبری برای دعوت مزدی نخواست ودر تبیان از ابن عباس نقل نموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید ابرار آمده گفتند تو پسر خواهر مایی و در دین هدایت ما وی بینیم که اخراجات تو بسیار است
وما اهل کرم اگر قدری از اموال خود بطیب نفس وانشراح صدر جمع کرده بیاریم وبخدمت علیه سپاریم تا در حوایج
صرف کنند وخاطر عاطر را از ان مهم فراغتی دست دهد این آیه نازل شد که بگو بر تبلیغ احکام از کسی مزد طمع ندارم الا المودة
لیکن دوستی میطلبم فی القربی در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهت قرابتی که با ایشان دارم وچون بصله
رحم افتخار میکنند ومرا بهیچ بطنی از قریش نیست الا مرا بسبب قرابت هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان وبا من
دشمنی نکنند این معنی بیت قول قتاده بسیار واضح است وگفته اند مراد مودت ثابته است در ذوی القربی یعنی مزد رسالت
نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند واز ابن عباس منقولست که صحابه بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله خویشان
شما که مودت ایشان باید کدام اند فرمود که علی وفاطمه ودو پسر ایشان مراد حسن وحسین اند علیهم السلام ودر تفسیر ثعلبی
آورده که خویشان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بنو هاشم اند وبنو المطلب که خمس بر ایشان قسمت باید کرد وزید یعنی مراد
از قربی تقرب بخدای یعنی دوست دارید که تقرب کنید باعمال صالحه ومن یقترف وهر که کسب کند حسنة نیکی را یعنی
طاعتی ودر عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبرست که هر کرا آن باشد نزد له زیاده کنیم مر او را فیها در آن
حسنه یعنی برای او حسنه حسنا نیکوی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است
مر گناه کاران را شکور پذیرنده طاعت فرمان برداران ام یقولون افتری بلکه میگویند کافران که بربافت محمد و
بربست بر خدای کذبا دروغی یعنی دعوی نبوت یا قرآن ان یشاء الله پس اگر خواهد خدای

یختم علی قلبک مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی وتعاذ بالله فرا موش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر وشکیبائی تا از آزار
وجفای ایشان متضرر نگردی ودر حقایق سلمی از سهل بن عبد الله نقل میکند که مهر شوق انس ومحبت الهی بر دل تو نهد
تا التفات بغیر خدای نکنی واز اجابت وایمان خلق فارغ گردی ویمح الله الباطل ومحو میکند خدای ناراستی را ویحق الحق و
آشکارا میکند ودائم حق را بکلماته بسخنان خود یعنی باحکام قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد انه بدرستی که تعالی علیم
بذات الصدور داناست بهرچه در دلهاست یعنی راستی تو ومظنه افترای ایشان بتو برا و مخفی نیست ودر
عین المعانی از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا در خاطر کسی چنین گذشته بود که پیغمبر ما را
بدوستی خویشان خودمی فرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم وبر ما حکم کنند جبرئیل آنحضرت را خبر کرد از اهتمام آن جمع بدین
آیه وحضرت رسول صلی الله علیه وسلم با ایشان گفت وایشان گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گوئی وما ازین اندیشه
توبه کردیم این آیه نازل شد که وهو الذی واوست آنکسی که بفضل کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از
بندگان خود چون بصوابگردند واز کناهی ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد ویعفوا ودر گذارد عن السیئات
از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمهای ایشان درگذارند ویعلم ومیداند ما تفعلون آنچه کنند بعد از آن از نیکی
وبدی چون بتابعی اند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه ویستجیب الذین آمنوا واجابت کند خدای درخواست
آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای پسندیده ویزیدهم وزیاده کرده اند سؤال ایشان را من فضله
از فضل خود یعنی بدهد ایشان را آنچه طلبیده اند خواسته اند آنچه طلب نکرده باشند از رؤیه وسلام والکافرون وناگرویدگان
لهم عذاب شدید مرایشانراست عذاب سخت که ذل حجاب ودوام عتاب است وهیچ عتاب بدتر از مذلت حجاب نیست نظم
هیچ رنج تو نظلق دلم نتابد روی جز آنکه بند کی در حجاب حرمانست اصحاب صفه رضی الله عنهم بفقر وفاقه
میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشت که چه باشد که ما تو انکر شویم ومال خود بفلان وفلان خیر تصدق کنیم ولو
اگر بسط الله الرزق بگشادی خدای روزی را لعباده برای بندگان خود همه ایشان فراخ کردی لبغوا هر آینه
ستم کردندی فی الارض در زمین وباستیلا استقلال بر وفنای آمدندی تا تکبر ورزیدندی وفساد کردندی واین
درغالب است چون ذی النورین وعبد الرحمن بن عوف مال دار بودند وهر کس از ایشان تقی وطغیان ظاهر نشد وگفته
اند مال دنیا بنا به باران است که بر تمام نبات بارد واز هر قطره از آن کیاهی روید نظم باران که در لطافت طبعش خلاف
نیست در باغ سبزه روید ودر شوره بوم خس تو چون اغلب طباع خلق بجانب هوا وهوس مایل است وپرورش صفات
سبعی وبهیمی بر ایشان غالب ومال دنیا در این ابواب قوی تربیت اسباب است پس اگر حق سبحانه وتعالی روزی بر بندگان
فراخ کردی اکثر بیاغی وباغی مشغول شدند از حکمت قسمت تو چنانچه نمود ولکن ینزل ولیکن فرو میفرستد روزی را
بقدر باندازه ما یشاء آنچه بخواهد برای آنکه میخواهد انه بعباده بدرستی که او ببندگان خود خبیر

داناست و باحوال ایشان بَصِیرٌ بینا یعنی می بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و اوست آنکی
که فرو میفرستد باران را مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا پس از آنکه نومید شوند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و میپراکند رحمت خود یعنی باران را منتشر کرده اند
در کوه و بیابان وَهُوَ الْوَلِيُّ و اوست دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الْحَمِيدُ
ستوده بهمه زبان با ستاینده سپاس داران وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلائل قدرت و نشانهای قطرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریدن آسمانها و زمینها ست وَمَا بَثَّ و آنچه پراکنده کرد فِيهِمَا در آسمان و زمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان
یعنی زندگان چون ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات وَهُوَ و او یعنی خدای عَلَىٰ جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان در عرصه
محشر إِذَا يَشَاءُ هر گاه خواهد قَدِيرٌ تواناست و متمکن از آن و عیبی او عاجز در آن وَمَا أَصَابَكُمْ و هر چه بشما میرسد
ای مؤمنان مِنْ مُصِيبَةٍ از مصیبه و آفتی بمال یا تن یا اهل و عیال فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب آنست که کسب کرده
دستهای شما یعنی بشامت معاصی است و هر چند بمقتضای سنت اما عقوبت گناهان شماست وَيَعْفُو و عفو میکند و در
میگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان شماست و اگر بیکناهی را رنجی رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو الليث
در تنبیه خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه نمود که امید وار ترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر فرستاد این آیتست
زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم و بعید از آن کریم نیست که گناهی که یکبار عفو کرده دیگر
باره عقوبت کند بر آن در عقبی وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای کافران بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان خدای از انفاذ امر او از عذاب
کردن مستحق فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کار سازد
در دنیا وَلَا نَصِيرٍ نه یاری که عذاب باز دارد در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ و از نشانهای توانایی او کشتیها روان است فِي
الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن کرد اند
بادی را که سبب رفتن کشتی است و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس گردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستادگان
عَلَىٰ ظَهْرِهِ بر پشت آب و اهل کشتی در کرداب اضطراب افتند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر ریاح و اجرای سفاین
لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی
أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آن را بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کردند از معاصی وَيَعْفُ و در میگذرد
عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان اهل کشتی و کفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرقه شدن پس اگر خواهد خلاص دهد
مؤمنان را و اگر خواهد هلاک کند کافران را با انتقام کشیده باشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ و تا بدانند آنها که خصومت
میکنند فِي آيَاتِنَا در دلائل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی
فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فَمَتَاعُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع میگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزد یک

خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت خَيْرٌ بهترست وَأَبْقَىٰ و پاینده تر لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آن کسان که گرویدند
وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِينَ و برای آنانکه يَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند و بازپس میروند كَبَائِرَ الْإِثْمِ
از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا و چون خشم کیرند از مردمان بسبب رنجی و نابایستی که می
بدیشان رساند هُمْ يَغْفِرُونَ ایشان در میگذرانند از آن عفو میکنند در این باب آورده اند که در باب ابو بکر صدیق است که او
را بلفظ تمام مال ملامت کردند و بسیار رسانیدند و او حلم میورزید و متعرض ایشان نمیکشت نظم مستغرق کار خود چنانکه کن
بسوای ملامت کر نبود کارم نیست وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا و برای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را در امداد انصار ند که
حضرت پیغمبر ایشان را بایمان خواند و فی الحال بطوع و رغبت قبول نمودند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند
بشرائط و ارکان در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ و کار ایشان شُورَىٰ با مشورت است بَيْنَهُمْ میان ایشان یعنی هر کاری که
کنند بصواب دید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را از عطل يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه خدای وَ
الَّذِينَ و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد ایشان را ستمی از کافران هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان اند شن القضا
خود انصاف خود بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ
و پاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه
فان عاقبتم فعاقبوا فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی وَأَصْلَحَ و با صلاح
آرد میانه خود و ظالم خود را فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خدای است و عده مبهم دالت بر شرف و عظمت موعود آن و حسن
بصری رحمه الله تعالی نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای منتی دارد گو برخیز و بستان برنخیزد مگر کسی که
عفو کرده باشد از مظلمه نظم عفو از گناه سیرت اهل فتوت است بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست بگذر ز جرم خصم و کرم کن
که گفته اند در عفو لذتیست که در انتقام نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نمیدارد ظالمان را و ستمکاران
یعنی کسانی را که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد در گذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر که کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از آنکه بروی ستم
کرده باشند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کینه کشندگان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشان
را گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبه بعتاب و معاقبه عَلَى الَّذِينَ بر کسانی است که ابتدا يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند
بر مردمان وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی میجویند و از حد در میگذرند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی حق و بجق أُولَٰئِكَ آن گروه موصوف
بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که شکیبائی کند بر آزار
مردمان وَغَفَرَ و در گذرد از ظلم ایشان و انتقام نکشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این صبر و غفران او لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از بعضی
کارهاست امام زاهد رحمه الله میگوید آنکار های مردان مردست و هر کس را این قوت نباشد که جفا کشد و وفا کند نظم
قفا خوردیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای فَمَا لَهُ

کر ایذه دشمان فاروق اعظم است که او را بجکه دشنام می دادند و چون خشم می شد فرو می خورد و تعرض بسا بیان نمیکرد در تبیان فرموده

پس نیست مر او را این وَلِیٍّ هیچ دوستی که کار سازی کند مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن خدای مر او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ و می
بینی تو مر کافران را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب یعنی روز قیامت يَقُولُونَ گویند هَلْ إِلَى مَرَدٍّ آیا هست بسوی
باز گشتن بدنیا مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یا چاره تا برویم و تدارک ما فات کنیم وَتَرَاهُمْ و می بینی کافران را که در آن روز يُعْرَضُونَ
عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایت عن مذکور نیست جهت وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر
آتش خواهد بود خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوائی يَنْظُرُونَ مینگرند
بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن پنهان یعنی بکرانه چشم بدوزخ مینگرند و از هول و هیبت آن زهره ندارند
ندارند ضحاک فرموده که وقتی که ایشان را بدوزخ میبرند و از هول و هیبت رانند که مراد از طرف خفی چشم دل است چه کافران
نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ بچشم دل بینند چنانچه نابینا در دنیا حالات عقلی میدید فهم میکنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و
چون ایشان این حال ببینند گویند آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی چون زیانکاران ببینند گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران
الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش وَأَهْلِيهِمْ و کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت
زیان در نفسها آنست که خود را بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ کردانیدند و زیان در اهالی آنکه در دوزخ اند یا آنکه ایشان را
از ایمان داشتند و اگر بهشتی اند با آنکه از دیدار ایشان محروم ماندند أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان
فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ در عذاب پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع وَمَا كَانَ لَهُمْ و نباشد مر این کافران را مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان
و مددکاران که بوقت عذاب يَنْصُرُونَهُمْ یاری کنند ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان
باز دارد غیر خدای و خدای از ایشان نه بازدارد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را گمراه سازد خدای فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس
نیست او را راهی بنجات و نجاح اسْتَجِيبُوا اجابت کنید لِرَبِّكُمْ پروردگار خود را یعنی دعوت بپذیرید آنرا که امر
کرده از ایمان و توحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گردانیدن نیست مر ورا مِنَ
اللَّهِ از نزدیک خدای یعنی بعد وقوع آن حکم کرده باطل نشود مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ مَلْجَإٍ هیچ پناهی و گریزگاهی
يَوْمَئِذٍ آن روز وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ نَكِيرٍ هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد
چه کلام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما بر آن گواهی دهند فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند
مشرکان از اجابت دعوت سابق فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس ما نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيظًا نگاهبانی که از عمل بد
ایشان را نگاه داری إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام و تو رسانیده ؛ وَإِنَّا و بدرستی که ما
إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ چون بچشانیم کافر را یعنی بدهیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً نعمت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش
شود بدان شادی کند وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشان را سَيِّئَةٌ بلای چون مرض و فقر و محنت بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
بسبب آنچه فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایست فَإِنَّ الْإِنْسَانَ پس بدرستی که انسان یعنی کافر كَفُورٌ

نابس

ناسپاس است و ناگروینده نعمت را و چنانکه مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و
محنت را بزرگ شمرند ابو منصور ماتریدی رحمه الله تعالی فرموده که کفران مومن آنست که ترک شکر کند لِلَّهِ مر خدای راست
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه بخواهد يَهَبُ می بخشد لِمَنْ يَشَاءُ
هر کرا خواهد إِنَاثًا دختران بی پسران چون لوط وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ و می بخشد هر کرا اراده کند الذُّكُورَ پسران بی دختران
چون ابراهیم أَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت کرداند ایشان را ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت
پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم اینجا بمشیت باز بسته نیست چنانکه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که اینجا اگر دختر دهد والدین را
داعیه پسر باشد یا پسر دهد ایشان را آرزوی دختر بود پس بمشیت خود باز بست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو داد مادر و
پدر را مشتاق نماند که تمنی آن باید کرد وَيَجْعَلُ و میگرداند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد عَقِيمًا بی فرزند چون یحیی إِنَّهُ عَلِيمٌ
بدرستی که خدای داناست بآنچه میدهد قَدِيرٌ توانا بر آنچه سازد و دانائی او از جهل مقدس و مبرا و توانائی او از عجز منزه
و مبرا بنظم علم او به لطف از شائبه جهل و قدرت تقدس یا آن از آلایش نقصان و قصور آورده اند که یهود سید عالم را
صلی الله علیه و سلم گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیکند تا در تو نگریم چنانچه با موسی میگفت و موسی او را میدید
حضرت فرمود که موسی سخن حق شنید ولی او را ندید این آیه آمد وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ و نیست و نشاید مر آدمی را أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ
آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه در دنیای انکس او را ببیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامی
است خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالقای منام أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از وراء حجاب یعنی آدمی در حجاب بود
چنانچه با موسی سخن گفت و او در پرده حجاب نور بود و در موضح آورده که خدای ما با پیغمبر ما سخن گفت از وراء حجابی یعنی حضرت
رسالت میان دو حجاب بود که سخن خدای می شنید حجابی از زمرد و حجابی از مروارید سفید مسیرت میان هردو حجاب
هفتاد ساله راه أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا خدای فرستد رسولی بدانکس از ملائکه فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس وحی کند ملک مرسل برسل الله
بدستوری خدای مَا يَشَاءُ آنچه خواهد خدای إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستی که خدای برتر است از صفات مخلوق و غالب است
در ایصال وحی حَكِيمٌ داناست بتکلم با بشر یعنی حکمت بر وجهی که باید وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآنرا مِنْ أَمْرِنَا بفرمان ما قرآنرا روح گفت زیرا که دلها بدو زنده کردد چنانچه
بروح حیات می یابد مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی قبل از وحی مَا الْكِتَابُ که چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود
و ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت معلوم تو نبود وَلَا الْإِيمَانُ و ندانستی دعوت کردن بایمان یا شرایع ایمان
و معالم آن علم نبودی یا نشناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس با تو ایمان آرد وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن کردانیدیم
ما کتاب یا ایمان را نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنائی که راه نمائیم بدان مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما چون ازل
قبول کنند بطریق دین راه یابند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمان را إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست

دعوت از نوع عام است مر خلق را و هدایت از نوع خاص است مر کرا خواهیم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را به
منزل مقصود رساند صراط الله و آن راه خدای است الذی آن خدائی له که مر او راست ما فی السموات و ما فی الارض آنچه
در آسمانها و زمینهاست الا الی الله بدانید که بسوی خدای تصیر الامور باز گردد کارهای خلایق در آخرت و نزد محققان
باز گشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و با ارتفاع حجب و وسائط مشاهده این معنی دست دهد بیت صورت
کثرت حجب وحدتست غیبت تامانع ز حضور دیده دل باز کن تا و به بینی سر الی الله تصیر الامور ۵ ۵ سورة الزخرف
بسم الله الرحمن الرحیم ۵ حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام
است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعلبی که در لغت قدری است تا شاید این سخن میکند آنجا که فرمود حروف تهجی
برای تنبیه آید در معرض الانف یجای و نیم تنبیه میکند بر استماع کلام عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حق است
و میم ملک او قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال خود والکتاب المبین و بقرآن روشن و هویدا بدلائل اعجاز یا روشن
کننده احکام شرع و استکارا سازنده طریق هدایت جواب قسم چیست انا جعلناه بدرستی که فرستادیم این کتاب را قرآنا
عربیا قرآن بلغت عرب لعلکم تا شاید که شما تازی زبانید تعقلون دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت
محمد را صلی الله علیه و سلم با آنچه مشاهده کنید در وی از آثار فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت و جزالت و انه و بتحقیق که
قرآن فی ام الکتاب در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که این است از نفس لدینا نزدیک ما لعلی هر آینه
بزرگوار است حکیم محکم کرده شده که در وی تناقض نیست یا ناسخی است که رقم نسخ بر وی کشیده نشود افنضرب ایا
باز زنیم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما قرآن را صفحا باز داشتنی ان کنتم بآنکه شما هستید قوما مسرفین گروهی
شرک آرندگان یعنی بآنکه اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی خود باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد و
الزام حجت را و در تبیان کنته که بسبب شرک شما قرآنرا باسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود باشد قومی که بدان بگروند
و باحکام آن عمل کنند و کم ارسلنا و چه بسیار که فرستادیم من نبی فی الاولین پیغمبران در میان پیشینیان که شرف و بزرگ
بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد و ما یأتیهم و نیامد بکفار گذشته من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا
کانوا به مگر آنکه بودند معاندان قوم او که باو یستهزؤن استهزا مینمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت بتو میکنند فاهلکنا
پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا اشد منهم سخت تر از ایشانرا بطشا از جهت قوت یعنی اقویاء ایشانرا هلاک کردیم
و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت و مضی و گذشت در قرآن بچند موضع مثل الاولین وصف و خبر و قصه
پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم درین جا وعده پیغمبر است بنصرت و وعید لعادی او بعقوبت و لئن
سألتهم و اگر بپرسی تو قوم خود را من خلق السموات و الارض که بیافریده است آسمانها و زمین را لیقولن هر آینه گویند خلقهن العزیز
بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان العلیم دانا باحوال بندگان چه اگر قریش کار جاهل و عاجز نتوانند بود و دین

ابه

آیه اخبار میکند از غایت جهل ایشان که مشرکند افریننده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید الذی
جعل خدای آنست که ساخت لکم الارض برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد و جعل لکم
و بیافرید و ظاهر کرد از نید برای شما فیها سبلا در زمین راهها لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه یابید بسلوک راهها
طرق بسوی بلاد و یاری خواهید و الذی نزل و وی آن خدائی است که فرو فرستاد من السماء از آسمان ماء بقدر آبی
باندازه حاجت و مصلحت یعنی نه بسیار که سبب غرق شما باشد چون طوفان نوح و نه اندک که سبب ان زراعت را کفایت نکند
فانشرنا به پس زنده کردانیدیم بدان آب بلدة میتا جایگاه مرده یعنی پس زمین افسرده خشک شده را با خراج گیاه التفات
بتکلم جهت اختصاص وی است بدین فعل کذلک همچنان مانند این زنده کردن تخرجون بیرون آورده خواهید شد
از قبرها پس از زنده شدن و الذی خلق الازواج و آن خدای که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را کلها همه
از آن بیاری و بدکار و جعل لکم و ساخت برای شما من الفلک از کشتیها و الانعام و از چهارپایان ما ترکبون
آنچه سوار شوید بدان در خشکی و تری لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهای آن در سواری ثم تذکروا پس
یاد کنید نعمة ربکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شده باشید بر وی و تقولوا و بگوئید سبحان
الذی سخر پاکست آن خدای که رام کردانید و زیر دست لنا برای ما هذا این کشتی و این چارپا را تا بهره برگیریم
بدیشان قطع بحر و بر میکنیم و ما کنا له و ما نبودیم مرین مرکوب را بقوت خود مقرنین ضبط کنندگان و فرمان برداری ساختگان
و انا الی ربنا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لمنقلبون باز گردندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند
و در اخر مرکبی از مراکب آنست نظم هش دار عنان را ز کف دست کشند روی بر مرکب چو بین نجهان خواهی رفت دو چیز
امده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی
گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و در منتخب آورده که راکب باید که الحمد لله گوید
صاحب کشاف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی دید که بر مرکب نشسته و آیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر خواند ایشان فرمودند
که آیا بدین فرموده اند گفت یا ابن رسول الله ما را بچه فرموده اند گفت آن تذکروا نعمة ربکم یاد کنید نعمت پروردگار خود را
در وقت سواری اشارتست بآنکه از حمد غافل نباید شد و جعلوا و حکم میکنند کافران و معتقد میسازند له مر خدا را من
عباده از بندگان او یعنی ملائکه جزءا نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران او یند و این تعجب است از جهل کفار بعد از آنکه
بخالقیت و عزت و علم او معترف بودند برای او اثبات ولد میکنند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق جسمها است ان الانسان بدرستی
که آدمی لکفور مبین ناسپاسی است آشکارا که انکار نعمت ولد میکند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشانست که بنات را اضافت
بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که ام اتخذ آیا فرا گرفته است خدای برای خود مما یخلق از
آنچه می آفریند بنات دختران که اخس و انقص اند و اصفیکم و شما را برگزید و خالص کرد بالبنین به پسران

کاذب‌اند و کذا اند و این چگونه شاید که مخلوق فرزند خالق باشد فرزند بنده وَاِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود اَحَدُهُمْ
یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای میکنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ باچیزی که بیان زد لِلرَّحْمٰنِ مَثَلًا برای خدا شبه و مانند
یعنی دختر که آنرا اسناد بحق نمایند و بالحقیقة آن وصف است که خدا را بیند و بیامانند جهل ولله المثل الاعلی ست که مانند و لا ماند پس ایشان
دختر را برای خدای حزب الثلثی سازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا
سیاه شده از غایت غم و اندوه وَهُوَ كَظِيْمٌ و او پر است از کرب و فزع یعنی غم بدل فرو میخورد پس چون دختر را برای خود
نمی پسندید بخدای چون روا میدارید اَوَمَنْ يُّنَشَّؤُا آیا آنکه پیدا شود و بزرگ شود و خصص ینشؤ بصیغه مجهول از تنشیه یعنی آیا
کسی که پرورده کرده فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را فوت حرب و جدال داری نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ
و او در وقت مجادله و سخن گذاری غَيْرُ مُبِيْنٍ نه آشکارا کننده حجت باشد عرب را شجاعت و فصاحت فخر بودی و در
لعل زنان ازین دو حلیه عاطل باشند حق سبحانه فرمود که آیا کسی که چنین باشد خدای او را بفرزندی میگیرد و دیگر بنات
جنّ ایشان را بیان مینماید وَجَعَلُوا الْمَلٰٓئِكَةَ و نام نهادند فرشتگان را الَّذِيْنَ هُمْ آنانکه ایشانند عِبٰدُ الرَّحْمٰنِ بندگان
خدای اِنَاثًا دختران یعنی ملائکه را که عباد و صوامع عبادت و ملازمان بارگاه عبودیت اند دختران نام مینهند اَشَهِدُوْا آیا
حاضر بوده اند و بدیده خَلْقَهُمْ آفرینش خدای مر ایشان را تا مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان در عالم آورده که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید که شما کاید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران خود شنیده ایم و گواهی میدهیم که آبا ما دروغ گوی
نبوده اند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَيُسْـَٔلُوْنَ و پرسیده شوند روز
قیامت از آن وَقَالُوْا و گفتند قوم بنی ملیح از جهت طعنه لَوْ شَآءَ الرَّحْمٰنُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنٰهُمْ عبادت نکردیمی ما ملائکه را و
این بر سبیل مجادله میگفتند نه از روی اعتقاد تعلیق مشیت حق بر مشیت عباد که از آیات الاجرم حق سبحانه فرمود مَا لَهُمْ
نیست ایشان را بِذٰلِكَ با آنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت میسازند
در تقبیح بر بیان آنچه اِنْ هُمْ نیستند ایشان اِلَّا يَخْرُصُوْنَ مگر دروغ گویان اَمْ اٰتَيْنٰهُمْ آیا داده ایم ایشان را كِتٰبًا مِّنْ قَبْلِهٖ کتابی
پیش از آنکه نطق بدین بیهوده قول ایشان فَهُمْ پس ایشان بِهٖ بآن کتاب مُسْتَمْسِكُوْنَ چنگ در زده‌اند و بدان
احتجاج نمایند کانی و مقرر است که ما ایشان را کتاب ندادیم پیش از قرآن تا حجتی نقلی بیارند و بطریق عقل نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوْٓا
بلکه میگویند اِنَّا وَجَدْنَآ اٰبَآءَنَا بدرستی که یافته ایم پدران خود را عَلٰٓى اُمَّةٍ بر طریقه و سیرتی وَّاِنَّا عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ و ما بر پیهای ایشان
مُّهْتَدُوْنَ راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران نادان است وَكَذٰلِكَ و همچنین مَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو
فِيْ قَرْيَةٍ در دهی یعنی مجتمعی مِّنْ نَّذِيْرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را از عذاب حق بترساند و از شرک بتوحید دعوت فرماید اِلَّا
قَالَ مگر که گفتند مُتْرَفُوْهَآ متنعمان یعنی توانگران و سرداران آن دیه را که اِنَّا وَجَدْنَآ بدرستی که ما یافته ایم اٰبَآءَنَا پدران خود را
عَلٰٓى اُمَّةٍ بر کیشی و آیینی وَّاِنَّا عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ و ما بر عقب ایشان مُّقْتَدُوْنَ اقتدا کنندگانیم بدیشان قٰلَ بگوای محمد

در وسیط آورده که ادعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان و بدان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست چنانچه ایشان میگویند

قال یعنی اندیشه بگوی آن پیغمبر اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت پدران جاهل میکنید و اگرچه آورده ام برای شما بِاَهْدٰى دینی راست تر
مِمَّا وَجَدْتُّمْ از آنچه یافته اید عَلَيْهِ بر آن دین اٰبَآءَكُمْ پدران خود را ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض
عناد قَالُوْٓا گفتند اِنَّا بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان كٰفِرُوْنَ کافریم بدانکه انبیا کی پیش از شما
کار ایشان بمکابره و عناد کشید ۔ نظم ۔ خلق را تقلیدشان بر باد داد ۔ که دو صد لعنت بر این تقلید باد ۔ گرچه عقلش سوی
بالا میپرد ۔ مرغ تقلیدش به پستی میچرد ۔ فَانْتَقَمْنَا پس ما انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از آن معاندان به استیصال ایشان
فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ سرانجام تکذیب کنندگان در بیت سخن تسلیه آنحضرت است صلی
الله علیه وسلم پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنید باری تقلید ابراهیم علیه السلام کنید که اشرف آبای شماست وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ
و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار لِاَبِيْهِ وَقَوْمِهٖٓ مر پدر و قوم خود را چون دید که بت میپرستیدند اِنَّنِيْ
بَرَآءٌ بدرستی که من بیزارم مِّمَّا تَعْبُدُوْنَ از آنچه شما میپرستید اِلَّا الَّذِيْ فَطَرَنِيْ لیکن آنکسی که بیافرید مرا فَاِنَّهٗ
سَيَهْدِيْنِ پس بدرستی که او مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا و ساخت ابراهیم کلمه توحید را كَلِمَةًۢ بَاقِيَةً کلمه پاینده
فِيْ عَقِبِهٖ در ذریت خود و از این است که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن موحدی بوده و کسی که خلق را بتوحید خوانده
و گفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد است صلی الله علیه وسلم یا امت مرحومه وی و بعضی بر آنند که خدای کلمه توحید را باقی
گذاشت در نسل ابراهیم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ تا شاید که کافران از شرک باز گردند و بدین وی در آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری
دادم هٰٓؤُلَآءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبرند وَاٰبَآءَهُمْ و پدران ایشان را بعمر دراز و نعمت فی الدنیا حَتّٰى
جَآءَهُمُ الْحَقُّ تا آمد بدیشان سخن حق و یا دین اسلام وَرَسُوْلٌ مُّبِيْنٌ و پیغمبر آشکارا بدلایل معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات
وَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ و آنهنگام که آمد سخن راست و درست بایستی که بشکیبند از جهت این نعمت فرمان بردار گردندی ایشان
در انکار افزودند قَالُوْا هٰذَا گفتند این که در آورده یعنی قرآن سِحْرٌ جادوئی است وَّاِنَّا بِهٖ و بدرستی که ما بدان
كٰفِرُوْنَ ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است وَقَالُوْا و دیگر گفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هٰذَا
الْقُرْاٰنُ این قرآن که از سخن خداست عَلٰى رَجُلٍ بر مردی مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ از یکی دو دیه که مکه و طائف است عَظِيْمٍ مردی
بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره و یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف عروة ثقفی یا حبیب بن
عمیر یا کنانة عبد یالیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگست بایستی که بمرد بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان
منحصر بود بر جمیع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبه عالیه است و استحقاق آن تحلی باشد
بفضایل روحانیت و کمال قدسیه و یافت همه اختصاص باید فضلی از واهب العطیات ع تا دوست از آن میان کرا میخواهد
لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که اَهُمْ يَقْسِمُوْنَ آیا ایشان قسمت میکنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمت پروردگار ترا که نبوت
است یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست تا بهر که خواهند در نبوت بگشایند نَحْنُ قَسَمْنَا ما قسمت کرده ایم بَيْنَهُمْ

میان ایشان مَعِيشَتَهُمْ معیشت ایشانرا یعنی آنچه بدان زندگانی کنند فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا در حیات دنیا و ایشان از بندبرات و
تعبیر از علیا چند پس انکار در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیت است دخل چرا یند وَرَفَعْنَا و برداشتیم بَعْضَهُمْ بعضی از
ایشان یعنی آدمیان را فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجَاتٍ درجهای در روزی تا یکی توانگرست و دیگری درویش یا در حرمت
که یکی آزادست و دیگری بنده یا در فضائل که یکی فاضل است و یکی مفضول و در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق
حسنه است چون هر کس نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پدید آوردیم لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ تا فرا گیرند بعضی آدمیان
بَعْضًا یعنی دیگر سُخْرِيًّا کار کنند یعنی هیچ چیز را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال
معاون دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیوی شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ
و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خَيْرٌ بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و اسباب بزرگی
بید الله وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه آنست که گشتندی مردمان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص باختیار دنیا بر
آخرت لَجَعَلْنَا هرآینه کردانیدیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ برای کسی که منکر شود بخدای لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشان سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ
برای خود را بنا بند وَمَعَارِجَ و منابر مر خانهای ایشان را أَبْوَابًا درها وَسُرُرًا عَلَيْهَا و تختها که بران يَتَّكِئُونَ تکیه
کنند از نقره در بن آیت اشارتست بحقارت دنیا یعنی پیش من قدری و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع
آن مشغول شدندی چه اکثر طبایع مجبولست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان بردار من باز استادندی بطرف کسی
و ناسپاسی کردندی و اگر نه من سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختها کافرانرا همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا و با وجود
اینها ایشانرا طلا آلات دادی یا چنان کردی که اینها از طلا ساختندی وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَوٰةِ
الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی این سرای یعنی در صدد زوال و انتقال است وَالْآخِرَةُ و نعیم آخرت و کنند ابد
بهشت عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس
معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات فانی و متعابات این جهانی اجتناب نموده نظم هر کس که رخ از متاع دنیا
برتافت و اندر طلب دولت باقی بشتافت آنجا که کمال همتش بود رسید و آنچیز که مقصود دلش بود بیافت وَمَنْ يَعْشُ و
هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای یعنی از احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد
و برحمت او امیدوار نباشد نُقَيِّضْ بر گماریم لَهُ برو شَيْطَانًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهُ قَرِينٌ مراورا
همنشین و دم ساز و مصاحب و هم راز بود در دنیا و پیوسته باغوا و وسوسه او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده
که شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره یکی از مشایخ جنید و سنی را دانست و قتی که در مسجدی نشسته بود نوجی گفت ای شیخ این
مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را در خواب و بعضی را بیخواب گفت اگر بر سرهای ایشان نشستی یعنی کنم بچشم
مرا با اللہ دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته است بعضی را بالها بر چشم فرو گذاشته و بعضی را کاهی بر چیده فرو گذاشته

وکاعی

وکاهی بالا می برد گفتم این چیست گفت برخواند وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا این شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته و بر هر یک
بقدر غفلت او استیلا یافته نظم دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ام ز دیو معلول یاد بر حسبت شده ام بیا نگاه فلک بوده ام
قرین ملک زحیز نفس جنایت پیشه آنچنین شده ام وَإِنَّهُمْ و بدرستی که دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هرآینه باز میدارند قرینان خود را عَنِ
السَّبِيلِ از راه خدای وَيَحْسَبُونَ و می پندارند کافران بنی آدم أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ که ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافتگانند
یا پندارند ایشان آنست که دیوان اهل هدایت اند و در پی پند ایشان باشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیایند با آن معرض و قرین او
حفص بصیغه واحد بخوانند یعنی بیاید بما معرض و قراءة بکر اظهر است چه در خبر آمده که معرض ~~و قرین او با هم در حشر آیند و~~
وقرین او در یک سلسله محشور آیند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند مروی که چون کافر از گور
انگیزند و بمحشر گاه آرند دیو که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند از و تا وقتی که بدوزخ روند النصه
چون بعرصه محشر آیند قَالَ گوید معرض یَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی میان من و تو بودی بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق
و مغرب تغلیب کرده مشرق را و لفظ در موضع آورده که مراد مشرق صیف و شتاست و میان این دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض آنکه
کاشکی گوید کاش بودی از من و من از تو دور بودی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو گوینده با ایشان گوید وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ
و سود ندهد امروز شما را در آخرت این آرزو و تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا أَنَّكُمْ برای آنکه
شما هستید فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب دوزخ انباز اند یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید و
بعضی گفته اند سود ندارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نیست آورده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایمان قوم دل بستگی تمام داشت و چندانچه بشرایط دعوت بشر اقامت مینمود عناد و انکار ایشان
افزون تر بود حق سبحانه فرمود که أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ بتوانی که بشنوانی کران را یعنی آنانرا که کر شده دل کلمات
سخن حق توانی شنوانید أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا قوت آن داری که راه نمایی کوران را یعنی کوردلانرا طریق حق تعالی نمود وَمَنْ كَانَ
و آنرا که هست فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی نتواند بعد از آن که اعلان بنما پس تعب بر نفس خود منه فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ
بِكَ پس بدرستی که ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم بعذاب أَوْ نُرِيَنَّكَ یا بنمائیم بتو الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده
داده ایم ایشانرا از عذاب فَإِنَّا عَلَيْهِمْ پس بتحقیق که ما بعذاب ایشان مُقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال معذب خواهند
شد در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن بِالَّذِي أُوحِيَ با چیزی که وحی کرده شده
است إِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راستی که زود بمنزل توان رسید وَإِنَّهُ
و بتحقیق که قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هرآینه شرفیست و بزرگی ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم عام
عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشانست و خصوصیتی هست مر قریش را که نزول آن بلغت قریش و خاص تر بنی هاشم راست
ابن عباس گفته اند مراد از قوم امت است وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده شوید از این نعمت و قیام بسپاس آن وخطی

عاشی ده
اعراض کننده

وَاسْأَلْ و بپرس اي محمد مَنْ أَرْسَلْنَا كساني را كه پيش از تو فرستاده ايم يعني احوال ايشان را استفسار كن مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان
ما كه ملائكه اند يا از رسل گذشته سوال كن كه أَجَعَلْنَا كه آيا فرموده ايم كه مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز خداي آلِهَةً يُعْبَدُونَ خدايان
پرستيده شوند يعني بپرس كه هيچ حكم كرده ايم بعبادت بتان و در هيچ ملت از ملل ايشان كسي بدون خدا را معبود نگرفته مراد باين كلام استشهاد
است باجماع انبيا بر توحيد و تعليم فرموده كه شب اسري رسل را اند حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم جمع كرده اند و گفته اند
بپرس از ايشان آن حضرت در محو سخن شك نياورد و نپرسيد و صاحب عين المعاني آورده كه در آثار آمده كه جبرئيل از ميكائيل
پرسيد كه سيد عالم اين سوال كرد از انبيا ميكائيل فرمود كه يقين او از آن كامل تر و ايمان او از آن محكم تر است كه اين سوال كند بيت
آنكه در كشف دارد استدلال كي توجه كند باستدلال وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و هر آينه ما فرستاديم موسى را بِآيَاتِنَا با معجزات كه
علامات روشن بود بر نبوت او إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوي فرعون و گروه او فَقَالَ پس گفت موسى مر ايشان را إِنِّي
رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستي كه من فرستاده پروردگار عالميانم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آنهنگام آورد بديشان
نشانهاي ما چون عصا و يد بيضا و طمس و طوفان و امثال آن إِذَا هُمْ و همان وقت ايشان مِنْهَا يَضْحَكُونَ از آن
خنده ميزدند يعني افسوس ميكردند و استهزا ميكردند و ميپنداشتند كه سحر است و جادو ني تامل در آن وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و ما نمي نموديم
ايشان را هيچ معجزه إِلَّا هِيَ مگر آنكه او أَكْبَرُ بزرگتر بود مِنْ أُخْتِهَا از آن پيشين كه مثل و مانند او بود يعني هر يك مختص بود
بنوعي از اعجاز كه جهت آن خاص مفضل بود بر ديگري مراد وصف همه است ببزرگي وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و گرفتيم ايشان را بعذاب
قحط و جراد و قمل و جز آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شايد كه برگردند از كيش باطل و باز آيند بدين حق ايشان باز نگشتند و چون عذاب
را معاينه ديدند در مقام استغاثه در آمدند وَقَالُوا و گفتند با موسى يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ اي مرد دانا جادو يعني عالم كامل
اين ندا از روي تعظيم بود چه سحر پيش ايشان علمي بزرگ و صنعتي پسنديده بود يا معني آنست كه اي مقدم در علم سحر و غالب بر
تمام سحره با هواره موسى را بدين نام ميخواندند در وقت نيز بطلب نيز عادت كنند اي ساحر ادْعُ لَنَا بخوان براي
ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد كرده است يعني بعهدي كه او راست عِنْدَكَ نزديك تو از
استجابت دعاي تو يعني چون خداي تو عهد كرده كه دعاي ترا مستجاب ميگرداند در كشف عذاب از ما او را بخوان إِنَّنَا
لَمُهْتَدُونَ بدرستي كه ما راه يافتگانيم يعني اگر عذاب منع شود بتو ايمان آريم و راه يابيم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آنهنگام كه برديم
عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ايشان عذاب را بدعاي موسى إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همان زمان ايشان بشكنند عهد را و فرعون
از اجابت دعاء موسى مترصد شد كه مبادا كه مردم بدو بگروند پس قوم خود را جمع كرد چون جمع شدند به بلندي بر آمد
وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ و ندا كرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در ميان قوم خود بعد از كشف عذاب از ايشان از روي عظمت
قَالَ گفت يَا قَوْمِ اي گروه من يعني قبطيان أَلَيْسَ لِي آيا نيست مرا مُلْكُ مِصْرَ مملكت مصر از اسكندريه
تا حد شام وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ و اين جويهاي آب نيل تَجْرِي مِنْ تَحْتِي ميرود از زير قصر من از آب نيل بصد و شصت

جرد

جوي منشعب بود و چهار جوي بزرگ از آن نهر الملك و نهر طولون و نهر دمياط و نهر تنيس در باغ و بستان ميرفته و از زير قصرهاي او ميگذشته
پس از اين جمله اظهار كرد و گفت در بوستانهاي من ميروند أَفَلَا تُبْصِرُونَ آيا نمي بينيد شما عظمت و حشمت مرا و موسى اينها
ندارد أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلكه من بهترم مِنْ هَٰذَا الَّذِي از اينكس كه در ملك من هُوَ مَهِينٌ او خوار و بيمقدار است وَلَا يَكَادُ
يُبِينُ و نميتواند كه روشن كند سخن را يعني مفهوم بيان كند چه در زبان او بستگي هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه
بدعاء و احلل عقدة من لساني آن گره از زبان او برداشته بود اما بقوم چنين شد چه مردم پيش از رسالت او را بدان حال
ديده بودند و دانسته بودند فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا نيفكنده اند بر او أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستوارنها از زر و سيم و آن چنان بود
كه در آن زمان هر كرا مهتري و پيشوائي ميدادند دستوارنه طلا در دست و طوق زر در گردن وي ميكردند فرعون گفت اگر
موسى راست ميگويد كه بسيادت و رياست قوم نامزد شده چرا خداي او را دستوارنه زرين نداده أَوْ جَاءَ يا چرا نيامده
مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ پيوستگان بدو براي ياري و هواداري او چه هر يكي كه بفرستد بجاي
جمعي را با خواص خود بخدمت او نامزد ميكنند تا معين او باشند و همه در همه احوال مدد و معين او باشند پس اين چگونه باشد
كه خداي مردي را بي كس را از پيش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبك عقل يافت فرعون بدين مكر قَوْمَهُ
گروه خود را يعني اين فريب در ايشان اثر كرد فَأَطَاعُوهُ پس فرمان وي بردند و بكلي دل از متابعت موسى برداشتند إِنَّهُمْ
كَانُوا بدرستي كه ايشان يعني فرعونيان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهي بيرون رفته از دايره بندگي خداي و فرمان برداري
وي بلكه خارج از طريق عقل كه مال و جاه فاني اعتبار كرده موسى را بنظر حقارت ديدند و ندانستند نظم فرعون وعده اي ابد
در پيش مرجع موسى كليم الله و چون شيطان فَلَمَّا آسَفُونَا پس چون در غضب كردند ما را با فراط در معاصي و اسراف در كبائر
يا بخشم آوردند رسولان ما را انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام كشيديم از ايشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس همه ايشان را غرقه ساختيم در دريا فَجَعَلْنَاهُمْ
سَلَفًا پس گردانيديم ايشان را پيش روي كافراني كه بعد از ايشان آيند يعني نمونه مر كافران آينده ساختيم ايشان را تا در استحقاق
عقوبت باعمال ايشان اقتدا كنند وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و گردانيديم ايشان را پندي و عبرتي براي پسينيان كه در مقام اعتبار باشند چه
ملاحظه قصه عجيبه ايشان معتبر را در تقلب احوال كفايت است و از آن جمله آنكه چون فرعون بآب نازش كرد او را هم بآب غرقه
ساختند و بدانچه نازيد هم بدان او را رسيد بيت در مردادي كه باشدت سر داري اندر آن روي كه در سر داري در
اسباب نزول آورده كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم با صناديد قريش گفت كه هيچ خير نيست در آنكه او را بجز خداي ميپرستند
جمعي گفتند نه كه عيسى معبود ترسايانست من دون الله و تو گمان مي بري كه او بنده صالح است پس در وي هيچ خير نباشد قريش
از اين سخن فرياد بركشيدند و گمان بردند كه حضرت رسول صلى الله عليه و سلم ملزم شد آيه آمد وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا
و چون زده شد به پسر مريم مثلي إِذَا قَوْمُكَ آنگاه قوم تو مِنْهُ يَصِدُّونَ از اين مثل فرح كنند و آواز بلند بر دارند و
قولي در سبب نزول آيه آنست كه گفتند عيسى مخلوق است و معبود نصارى پس روا باشد كه آلهه ما نيز مخلوق باشد با شيعه

بیک دند که چون روایت که عیسی ابن الله باشد هر اینه باید که بنات الله باشد واجب آنست که بعد از نزول آیه انکم وما تعبدون من دون
الله حصب جهنم ابن الزبعری گفت که عیسی را نیز پرستیده‌اند وخدا میپرستیده هر گاه که عیسی در آتش باشد ما وخدایان ما نیز در آتش باشیم
وبعد این قول است آنچه میفرماید وَقَالُوا وگفتند مشرکان ءَأٰلِهَتُنَا خَيْرٌ آیا خدایان ما بهترند أَمْ هُوَ یا عیسی هر گاه که او
حصب جهنم باشد که ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوهُ لَكَ نزدند این مثل را برای تو إِلَّا جَدَلًا مگر برای تجدل وخصومت
نه برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خَصِمُونَ خصومت کنان ولجاج کنندگان إِنْ هُوَ
نیست عیسی إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا مگر بنده‌ای که منت نهاده‌ایم عَلَيْهِ بروی به نبوت ورسالت وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا وگردانیدیم او را
آیتی واعجب لِبَنِي إِسْرَائِيلَ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر وقصه ایست در غرابت چون مثل سائر وَلَوْ نَشَاءُ
واگر خواهیم لَجَعَلْنَا هر آینه بسازیم مِنْكُمْ بدل از شما مَلَائِكَةً فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم وبدل شما ملائکه آریم
که ایشان فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ در زمین دیگر در آیند شما را وَإِنَّهُ وبدرستی که عیسی لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ علم است مر ساعت
را یعنی بدو بدانند نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید
نزدیک منارهٔ بیضا در طرف شرقی دمشق دو جامهٔ رنگین پوشیده باشد وهر دو کف دست خود را بر بالهای فرشته نهاده وچون
مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از روی بریزد وچون سر بالا کند آن قطرات بر روی وی چون مروارید روان شود
نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد وهر جا چشم افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد ودر باب لد که موضعیست
در ولایت شام بدو رسد واو را بکشد وآنگاه یاجوج وماجوج بیرون آیند وعیسی علیه السلام نشانهٔ قرب قیامت است فَلَا
تَمْتَرُنَّ پس شک مکنید وجدال منمایید بِهَا بآمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ وپیروی کنید شرع رسول مرا هَٰذَا این
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست که کس بی گمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ وباید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط
مستقیم بوسوسه خود پس متابعت وی مکنید وقدم از راه مخالفت وی بیرون نهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ
مُبِينٌ دشمنی آشکار است وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ وآنهنگام آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا با آیات انجیل یا بمعجزات واضحه
قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده‌ام بشما بِالْحِكْمَةِ یعنی بشریعت مشتمل بر حکمت قولی وفعلی وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ
وبرای آنکه بیان کنم وروشن کنم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ همه آنچه میکنید خلاف فِيهِ در آن از امور دین یا احکام توریة
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ وفرمان برید مرا در هر چه فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای که حکم او میفرمایم هُوَ رَبِّي او آفریدگار منست وَرَبُّكُمْ وآفریدگار شما فَاعْبُدُوهُ پس او را بپرستید
بیگانگی هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ این راه راست بی کجی وانحراف فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس مختلف شدند فرقها
مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ترسایان چون یعقوبیه ونسطوریه وملکائیه ومرقوسیه وشمعونیه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس
وای برآنکه ستم کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناک است عذاب او هَلْ يَنْظُرُونَ

آیا

آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ وایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت واشتغال بامور دنیا الْأَخِلَّاءُ دوستان يَوْمَئِذٍ در آن روز
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ یعنی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی
ایشان برای معاونت بود بر کفر ومعصیت با هم دشمن شوند که ولعنت بعضهم بعضا ومؤمنان که محبت ایشان برای خدا بوده و
دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند ودر تاویلات کاشفی مذکور است که خلت چهار نوع باشد خلت تامه حقیقی که
محبت روحانیست وآن مستند بوده بتناسب ارواح وتعارف آن چون محبت انبیا واولیا ومرشد او اصفیا با یکدیگر دوم
محبت قلبیه واستناد این به تناسب اوصاف کامله واخلاق فاضله است چون محبت صلحا وابرار با هم ودوستی ام با ابنا
واولاد ومریدان با مشایخ واین دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا ونه در آخرت وثمر فواید ونتایج صوری و
معنوی است سیم محبت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش وتیسیر مصالح دنیوی چون محبت تجار وصناع ودوستی
خدام وخادم وارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه واستناد آن بلذات حسیه وشهوات نفسیه است پس در
قیامت که اسباب دو نوع از محبت ثانی زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون دوستی وجود نگیرد وغرض وغایة
حصول نه بیند دآن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم دوستی کان عرض آمیز شد دوستی دشمنی انگیز شد یعنی
کان هر عرض گشت پاک راست چون خورشید بود تابناک يَا عِبَادِ منادی در آن روز ندا کند من متقیان را که خدای
میفرماید لَا خَوْفٌ ترسی نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز از لقا مکاره وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ونه شما اندوهگین
شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا بندگان آنانند که ایمان آورده‌اند بآیتهای کلام ما وَ
كَانُوا مُسْلِمِينَ وبودند گردن نهادگان فرمان خدا را آنکه منادی گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت أَنْتُمْ
شما وَأَزْوَاجُكُمْ وزنان مؤمنهٔ شما تُحْبَرُونَ شاد کرده شده یا گرامی داشته شده یا آراسته یافته يُطَافُ
عَلَيْهِمْ بگردانند بر بندگان بهشت در آمدگان بِصِحَافٍ بکاسهای پهن مِنْ ذَهَبٍ از زر در آن انواع طعام وَأَكْوَابٍ
وکوزهای بی دسته وبی گوشه پر از اصناف شراب وَفِيهَا ودر بهشت بود ایشان را مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ آنچه آرزو
برد نفسهای ایشان را خوش بر آید وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وآنچه بنظر خوش آید چشمها را واز آن لذت یابند ودر وسیط آورده
که بدین دو کلمه اختیار کرد از جمله نعیم بهشت چه نعیم یا صاف جان یا نصیب نفس است یا بهرهٔ عین [illegible]
که اهل نظر بر آنند که لذت عین در چه چیز میتواند بود جز آنکه غشاوهٔ اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته
تا لمعان انوار جمال [illegible] بلکه بر ایشان پوشیده مانده یا ایشان بگوی که وتلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب
بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذت عین جز مشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست نظم پرده از پیش بر
انداز کشتاقانرا لذت دیده بجز دیدن دیدار تو نیست امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار از فراخی اشتیاق

عاشق را هرچند شوق بیشتر بود لذت دیدار قوی‌تر باشد و از ذو النون مصری نقل کرده اند که شوق ثمرهٔ محبت است هر کرا
دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده‌تر و در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعانست و کفایت من جهت
متوکلان و زیادت من نصیب شاکران و انس من بهر طالبان و رحمت من ازان محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصهٔ
مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیهم اشد شوقا نظم دلم از شوق تو خون است ندانم چون نشست در درون شوق
جمالت نهان بیرون است که دلم شوق تو هر وقت فزون میگردد دل شیدای من بین که چه روز افزون است انکه
برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید وَأَنتُمْ فِيهَا و شما در بهشت خَالِدُونَ جاوید باشند که ابد و کمال نعمت در آن است
که او را بیم زوال نباشد وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي و آن بهشتی که امروز أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شده اید از آن بهشت
موعود است که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث دادیم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید در
دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث ذکر کرد خالص است و باستحقاق بدست آید لَكُمْ فِيهَا مر شما راست
در جنت فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوهٔ بسیار مِنْهَا تَأْكُلُونَ از آنها که میخورید بسیار در معالم فرموده که در حدیث واقع است که
کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر فی الحال مثل آن از همان درخت بروید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که کافران فِي عَذَابِ
جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ جاوید مانند باشند لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست نکنند و میل نکرده اند عذاب از ایشان وَهُمْ
فِيهِ و ایشان در عذاب مُبْلِسُونَ نا امیدواراند از رحمت و نجات و از تخفیف عقوبات وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم
نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن وَلَٰكِن كَانُوا ولیکن بودند هُمُ الظَّالِمِينَ ایشان ستمکاران که شرک آوردند
و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَنَادَوْا يَا مَالِكُ و چون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای
مالک درخواه از خدای لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّكَ پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب
قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل سال از روزهای آن سرای که
إِنَّكُم مَّاكِثُونَ بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نخواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک خواهد گشت پس حق
سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را فرماید لَقَدْ جِئْنَاكُم بِالْحَقِّ بدرستی که ما آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست
بر زبان پیغمبران وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ ولیکن بیشتر شما لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان بودند و پسند نکردند
أَمْ أَبْرَمُوا بلکه مبرم کردند کافران و ساختند أَمْرًا کاری در رد حق و ابطال آن با کیدی برای پیغمبران فَإِنَّا
مُبْرِمُونَ پس بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید کفار ام تحسبون أَمْ يَحْسَبُونَ
ایا می پندارند کافران کفار أَنَّا لَا نَسْمَعُ که ما نمی شنویم سِرَّهُمْ سخن پنهانی که در دل خود میگویند وَنَجْوَاهُم و آنچه
بران با یکدیگر مشاورت میکنند بَلَىٰ آری میشنویم از آن وَرُسُلُنَا و فرستادگان ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک
ایشانند و موکل بر ایشان يَكْتُبُونَ مینویسند آنرا بفرمان ما و بعد از انکه نتایج بر فرشتگان ما اشکال باشد بر ما که

خداوند

خداوندیم چگونه پوشیده ماند قُلْ بگو ای محمد إِن كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ اگر باشد مرخدای را وَلَدٌ فرزندی چنانچه کافران میپندارند فَأَنَا
أَوَّلُ الْعَابِدِينَ پس من اول پرستندگانم مرخدای را یکی پس باشی که من دانم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات
ولد از کجا میکنید صاحب کشاف در معنی آیه گفته که اگر خدای را فرزندی بودی ببرهان صحیح و حجتی روشن ثابت شدی پس اول
تعظیم خدا نکنم اگر او را فرزندی بودی من تعظیم کردی این برسبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی
نضر بن حارث لعنه الله در کاشانه خود نشسته بود و اغلب صنادید عرب نزد وی بودند در آیتی از قرآن حرف مزده آغاز استهزا
کرد و ولید مغیره را در آن وقت میل باسلام بود و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بگذار استهزا میکنی بخدای که میگوید
محمد که حق است من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافه میکنم که الملائکة بنات الله این
سخن بپیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید و آن حضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام این آیه فرود آورد و نضر پیش ولید آمد
و این آیه برخواند و گفت خدای محمد مرا تصدیق کرده در این آیه که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای
احمق خدای محمد ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید نیست و نبود مرخدای را فرزندی انکه فرمود که بگوی که من
اول موحدانم سُبْحَانَ پاکست و بی عیب رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها رَبِّ الْعَرْشِ خداوند
عرش عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند کافران او را بفرزند و ولد میگویند فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را يَخُوضُوا تا سعی
میکنند در باطل وَيَلْعَبُوا و بازی میکنند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ببینند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ روزی که وعده
کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که باستحقاق فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ در آسمان
معبود ملائکه است وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ و در زمین معبود پرستندگان از جن و انس وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست راست کار در تدبیر
الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان وَتَبَارَكَ الَّذِي و بزرگوار است آنکه مر او راست لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمان
و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزاء مکونات روان است وَعِندَهُ و نزدیک
اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت در آن قائم شود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردیده شوید همه
خلایق در آن روز کار وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ و در آن روز مالک نباشند آنانکه يَدْعُونَ میپرستند کافران ایشان را مِن
دُونِهِ بجز خدای الشَّفَاعَةَ درخواست کردن یعنی إِلَّا مَن شَهِدَ مگر کسی که گواهی داده باشد بِالْحَقِّ براستی چون
ملائکه و عیسی و عزیر که ایشان را رتبهٔ شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان
میدانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکنند الا مومنان گنهکار را وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی
تو عابدان با معبودان را که مَّنْ خَلَقَهُمْ که بیافرید ایشان را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر اینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب
مکابره نتوانند کرد فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وَقِيلِهِ و نزدیک
خدای است دانستن قول رسول صلی الله علیه وسلم آنجا که گفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این

معبودان کفار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان شفاعت امیدوار اند [illegible]

کردی یعنی معاندان قریش قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد و مکابره لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ

از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلَامٌ وبگو سلام و متارکه از شما مطلوب نیست این حکم با آیهٔ سیف منسوخ

است فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود وقتی که عذاب بدیشان فرود آید در دنیا بتعزیه و در

عقبی بدخول در نار سورة الدخان بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ حٰمٓ امام ابو اللیث

در تنبیه خود از امام محمد حکیم ترمذی نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در سورها مسطور است بحروف مقطعه جمع

است آن حروف جمع کرده مجملا و چون از ان اشنا نشد مگر صاحب نبوت و ولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سور تفصیل داده

و گفته اند ان حروف اشارتست بکلمات جناب ذوالرحم گفته اند که صحبة الحبیب حمایة کردم دوستان خود را از توجه بما

سوی و گویند معنی او آنست که حُمَّ ای قُضِیَ کاری ساخته شده و معنی پرداخته گشت وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ سوگند بکتاب هویدا

که قرآن است که مصحف کریم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که فرو فرستادیم او را فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ در شبی بزرگ و با برکت که
وهی لیلة القدر او لیلة النصف من شعبان

شب قدرست و کدام برکت برابر آنکه در آن شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطه بیان صوری و معنوی

است از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما مُنْذِرِينَ بیم کننده با نزال قرآن

در بن شب وجهی برانند که لیله مبارکه شب برات است و آن نیمهٔ شعبان باشد و برکت او در نزول ملائکه و اجابت دعوی و فصل

اقضیه و تقسیم نعمت فِيهَا در بن شب يُفْرَقُ جدا کرده و فصل داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر امری که محکم کرده

شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی فاضله است که بدین امت داده اند و در حدیث آمده که در ین

شب بیامرزند از گنه کاران بعدد موی گوسفندان بنی کلب و در بن شب آب زمزم زیاده شود صاحب الکشاف

آورده که در خبرست که هر که در بن شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا باوی باشند سی ملک او را

بشارت بهشت دهند و سی فرشته دیگر ایمن میسازند از عذاب دوزخ و سی دیگر آفات دنیا از وی باز میدارند و

ده ملک دیگر مکاید شیطان دفع کنند از وی و در بن شب وظایف نعمت بر بندگان قسمت نماید أَمْرًا فرمودیم فرقی

بتفصیل قضایا در بن شب مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما مُرْسِلِينَ فرستنده رسل که محمد است رَحْمَةً

مِنْ رَبِّكَ بخشایشی از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم دارند

عالم بخشش و بخشایش است خلق را از بخشش آسایش است خواجه چون در مدح خویش سفت انا انا رحمة مهداة

گفت یا فرستاده ام جبرئیل را یا قرآن را بحبیب خود یا ملائکه در بن شب بسلام مؤمنان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بدرستی که خدای

شنواست بجمیع سخن بندگان دانا است بهمه نیتهای ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا

و آنچه میان آنها است پس بدانید ای آفریدگان إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید شما بیگمان یعنی طلب کنندگان یقین

لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق پرستش نیست مگر او يُحْيِي زنده میکند او وَيُمِيتُ و میمیراند

یعنی

یعنی او ست مستحق عبادت رَبُّكُمْ اوست پروردگار شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران نخستین شما بَلْ هُمْ

کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان فِي شَكٍّ در شک اند از قرآن يَلْعَبُونَ بازی و استهزا میکنند فَارْتَقِبْ پس

نو منتظر باش برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی که بیاید آسمان بِدُخَانٍ مُبِينٍ بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان

گویند پس مراد عذابی است که نازل گردد و مستغفران در عین المعانی آورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع شده چنانچه

هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود بدعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم جماعت و شدت بر ایشان مستولی شد

تا مکیان مرده را با استخوان بخوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و

آسمان بهیئت دخان چیزی می بیند در بیابان نموده در سال قحط بسبب خشکسالی غبار تیره از زمین بر انگیخته شود

بشکل دود و لهذا سال قحط را سنه الغبرا میگویند و وجه تشبیه عام الرماد همین است و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات

قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب

يَغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان را و چهل روز بپاید و مؤمنان را از و مثل زکام حالتی واقع شود و اما کافران را بیهوش

و سراسیمه سازد و ملائکه ایشان را میگویند هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ اینست عذابی دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود ایشان زاری

کنان گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما ببر از ما این عذاب را إِنَّا مُؤْمِنُونَ بدرستی که ما گرویدگانیم

بعد از رفع عذاب یعنی چون بلا منکشف گردد ایمان آریم حق سبحانه میفرماید أَنَّىٰ چگونه بود لَهُمُ الذِّكْرَىٰ مر ایشان را

پند گرفتن بدین مقدار از عذاب وَقَدْ جَاءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان رَسُولٌ مُبِينٌ فرستادهٔ آشکارا کننده معجزات

و ایشان بدان متذکر نشوند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت بر وی کردند یعنی اعراض نمودند عَنْهُ از ایمان بدوی

وَقَالُوا مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی جبر غلام یسار قرآن بدوی می آموزند مَجْنُونٌ دیوانه است و دماغ

او مختلط شده است و با وجود این همه چون وعده ایمان میدهند إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ بدرستی که ما بر دارنده عذابیم از ایشان

قَلِيلًا زمانی کم یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر تا آخر اعمال ایشان اما هیچ فایده ندهد إِنَّكُمْ عَائِدُونَ بدرستی که شما

باز گردندگانید بکفر آورده اند که برقت قحط ابو سفیان بالجمعی از قریش بمدینه آمدند و عهد او رحمت سوگند بر پیغمبر صلی الله

علیه وسلم دادند و آنحضرت دعا فرمود بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بعضی برآنند که دخان از

علامات کبری است مردمان دعا و زاری کنند بهمان حالها که داشته باشند از شرک و فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ یاد کن

روزی را که بگیریم کافران را گرفتنی بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دیالمی آورده که مراد بدرست که حق سبحانه وعید میکند

مر کافران را که بگیریم شما را بعقوبتی عظیم إِنَّا مُنْتَقِمُونَ بدرستی که ما انتقام کشنده ایم در آن روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی

که ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کافران مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبطیان از ملازمان فرعون وَجَاءَهُمْ و آمد بر ایشان رَسُولٌ

كَرِيمٌ پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ با آنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و بمن سپید

سکان

بجز اجهیں ور در دخان رفع شود ایشان باز کردیم

علی عباده المؤمنین اذکرکم فی نفسه حبیب لنسیب لان الله تعالی یعبد نبیا الامی مصراة و کذا

بامن عِبَادَ اللّٰهِ ط بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را اِنِّیْ لَکُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ لا فرستاده ام امین بر وحی
ومتهم نیستم در نیکو خواهی خلق وَّاَنْ لَّا تَعْلُوْا و آمده ام بآنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَی اللّٰهِ ج بر خدای و اهانت وحی او ننمایید اِنِّیْ
اٰتِیْکُمْ بِسُلْطٰنٍ بدرستی که من آرنده ام بشما حجتی مُّبِیْنٍ ط روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد
آزار موسی علیه السلام فرمودند وَاِنِّیْ عُذْتُ بدرستی من پناه برده ام بِرَبِّیْ وَرَبِّکُمْ بآفریدگار خود و آفریدگار شما اَنْ تَرْجُمُوْنِ
آنانکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید و وجه تکرار دعوت است وَاِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِیْ و اگر باور ندارید مرا و تصدیق نکنید
فَاعْتَزِلُوْنِ ط پس کرانه کنید از من و بیازارید ع ه مرا خلیفه تواید نبت بدر سانید ایشان سخن آنحضرت قبول ناکرده اغاث
جدا کرده دست و زبان فَدَعَا رَبَّهٗ پس بخواند موسی پروردگار خود را اَنَّ هٰٓؤُلَآءِ بآنکه این گروه قبط قَوْمٌ مُّجْرِمُوْنَ
گروهی اند مصر بکفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مستحق آنند حق تعالی دعای وی اجابت کرد و گفت فَاَسْرِ بِعِبَادِیْ لَیْلًا پس ببر
بشب بندگان مرا از مصر اِنَّکُمْ مُّتَّبَعُوْنَ ط بدرستی که شما دنبال آمده شده گانید یعنی شتاب کنید فرعون و قوم او خبردار شوند
از پی شما در آیند و بیک دریا رسید و بایشد عصا بر دریا زنی بشکافد و در و راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند وَاتْرُکِ
الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ط ساکن و آرمیده بر حال و جه کرده است و ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بر وی مزن تا با حال
اول رود و بگذار تا قبطیان بدو در آیند و مترس اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان جُنْدٌ مُّغْرَقُوْنَ لشکری غرق شده گان اند
یعنی همه در آن دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند کَمْ تَرَکُوْا چه بسیار بگذاشتند مِنْ جَنّٰتٍ بوستانها
پر درخت وَّعُیُوْنٍ و چشمها و آب روان وَّزُرُوْعٍ و کشتهای رسیده وَّمَقَامٍ کَرِیْمٍ و منزلهای نیکو آراسته وَّنَعْمَةٍ
کَانُوْا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِیْهَا در آن نعمت فٰکِهِیْنَ شادمان و شادی کنان کَذٰلِکَ ط کار ما
با ملک بابان همچنین است وَاَوْرَثْنٰهَا و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قَوْمًا اٰخَرِیْنَ گروهی دیگر را که دشمنان بودند یعنی
بنی اسرائیل فَمَا بَکَتْ پس نگریست عَلَیْهِمُ السَّمَآءُ بر ایشان آسمان وَالْاَرْضُ و نه هم زمین یعنی از هلاک ایشان کسی را
حساب نبود و در معالم فرموده که چون مؤمنی بمیرد چهل صباح آسمان و زمین بر وی بگریند و از آن منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که بنده را بباشد الا مر او را در آسمان دو در بود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که
عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از وی منقطع شود و عروج عمل او محروم مانند بر وی بگریند عطا رحمه الله
گوید که گریه آسمان سرخی اطراف اوست در معالم آورده که چون امام حسین بن علی رضی الله عنهما شهید شد آسمان بر وی بگریست
و گریه آن بود که اطراف او سرخ شد و در تب باب کاتبی گفته است نظم این سرخی شفق که بر این چرخ چنبری فاستخر هر
شام عکس خون شهید ان کربلاست که چرخ خون بیاراند از این غصه در خور است * و رخاک خون بگرید از این ماجرا رواست *
و گفته اند که گریه آسمان و زمین همچون گریه ادمیان است و بعضی برآنند که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن و اسف
همچون گریه که دال است بر غم و اندوه و بنو هر تقدیر چون فرعونیان را عملی که با سمان رود نبوده و بر روی زمین بکاری نیکو

ثلثه

وقیل مامن عبد الا وله فی السماء بابان باب یخرج منه رزقه و باب یدخل منه عمله فاذامات فقداه و بکیا علیه ١٢ معالم

بکردند

نکردند تا اسمان و زمین بر ایشان نگریست وَمَا کَانُوْا و نبودند مُنْظَرِیْنَ ط مهلت داده گان از وقتی بوقتی دیگر وَلَقَدْ نَجَّیْنَا بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ و هر آئینه
برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِیْنِ لا از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل عذابی واقع مِنْ
فِرْعَوْنَ ط از فرعون اِنَّهٗ کَانَ عَالِیًا بدرستی که او بود سرکشنده و خود را بلند ساخته مِّنَ الْمُسْرِفِیْنَ ط از کارانی که تجاوز کنند از حد در
ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنٰهُمْ و بدرستی که برگزیدیم موسی و متابعان بنی اسرائیل را عَلٰی عِلْمٍ بر دانستی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند
بآنکه برگزینیم ایشان را عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ج بر عالمیان زمان ایشان وَاٰتَیْنٰهُمْ و دادیم مر ایشان را مِّنَ الْاٰیٰتِ از نشانها
قدرت مَا فِیْهِ بَلٰٓؤٌا مُّبِیْنٌ ط آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون بشکافتن دریا و انزال من و سلوی اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستی که
این گروه یعنی کافران قریش لَیَقُوْلُوْنَ میگویند اِنْ هِیَ نیست مرا و خاتمه حال اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُوْلٰی مگر مرگ نخستین در دنیا
بعد از حیاتی نیست وَّمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُنْشَرِیْنَ ط زنده شدگان و برانگیختگان بعد از آن فَاْتُوْا بِاٰبَآئِنَآ پس بیارید پدران
ما را اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ط اگر هستید راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که نه هر چه جایز بود
وقوع آن از خدای بر وقتی خاص لازم بود و چون ظهور آن بهر وقت که دیگری خواهد پس چون وعده بعث در آخرت است اگر در دنیا
واقع نشود کس را بر حکم نرسد اَهُمْ خَیْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع
تبع حمیری که لشکری بودند با عدت و بعث و در غایت کثرت وَّالَّذِیْنَ و آنانی که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ ط پیش از قوم تبع مانند
عاد و ثمود و جز آن چون تکذیب کردند اَهْلَکْنٰهُمْ ز هلاک کردیم ایشان را اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِیْنَ ط گروهی
کافران و منکران بعث و حشر و از غرایب اخبار و آثار چنان معلوم میشود که ملکی از حمیر کنیت او ابو کرب و نام او اسعد بن ملکیکرب
با حشم تبع بسیار مشرق تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند را بنی بقول اشهر او ساخت و روایتی از ابن عباس رضی الله
عنهما هست که او پیغمبر بود و در حدیث آمده است که نمیدانم که تبع پیغمبر بود یا غیر پیغمبر و از عایشه منقول است که دشنام مدهید
تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده او را و در معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را
بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کرد و دو حبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند
این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است و تعریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و او از سر قتل و غارت مدینه
درگذشت و آتش پرست بود بر دست آن حبر مسلمان گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد تعرضی از هذیل پس راه او آمد
گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که درو گنجی است و نقره و مروارید و زبرجد گفت بکجا است گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که او قصد
خانه کعبه کند و هلاک گردد تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زنهار آن تزویر است بقعه ایست بر روی زمین
و هیچکس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای باید آورد و قربان باید فرمود تبع رفت و خانه کعبه
را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از حمیر اغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته
ما با تو نمیباشیم تبع دلایل خدای پرستی بر ایشان عرضه داد و ایشان در عناد افزودند گفتند بیا کنیم تا با آتش امتحان کنیم که آتشی بود

در داست کوهی از کوهها ای بعد که چون دو کس را بر یکدیگر دعوی بودی بدان آتش در آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی
القصه احبار با مصاحف خود در آتش خود درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کبشیان در آمده بتمامی بسوختند و تنددارباب
سیر نقل کرده اند که تبع بنبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه و بشامول بسپردی
که اگر حضرت را دریابد بدو رساند و الا با ولاد سپرد وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند پشت و بکم از نسل شامول ابوایوب
انصاری بود رضی الله عنه و آن نامه را بموقف عرض حضرت رسالت پناه محمد علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات رسانید و حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از نقاشی رحمه الله تعالی نقلست که ابوکرب اسعد حمیری از
متابعه ایمان آورده به پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قبل از بعث آنحضرت بهفتصد سال و در درج الدرر آورده که بعثت هزار و بجا
و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال از بعثت بوده باشد وما خلقنا السموات والارض ونیافریدیم آسمان و زمین را
وما بینهما و آنچه میان ایشانست لاعبین بازیکنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده
ایم و آن حکمت نزد که ادیان ناسعطل و همه کذا ایم بی ثواب و عقاب ما خلقناهما و نیافریدیم آن اهل ارض و سما را الا
بالحق مگر برای حقی که آن مثوبه است بطاعت و عقوبت بر معصیت ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کافران بسبب غفلت و
عدم تفکر لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم حق بر دوامست ان یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدا ای میان
مؤمن و کافر و مطیع و عاصی میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن همه ایشانست یوم لا یغنی روزی که دفع نکند مولی
دوستی و خویشاوندی عن مولی از دوست و خویش خود شیئا چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را بهیچ
چیز ولا هم ینصرون و نباشند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر الا من رحم الله ولیکن کسی که خدای بروی بخشد
باشد یعنی مؤمنان ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت انه هو العزیز بدرستی که خدای غالب است کسی را که او
عذاب کند کسی یاری نتواند کرد الرحیم مهربانست بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد ان شجرت الزقوم
بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن طعام الاثیم خوردنی گناهکارست یعنی ابوجهل و ازین زقوم چون بخورند
کالمهل مانند مس و روی گداخته یغلی فی البطون بجوشد در شکمهای جوشیدن کغلی الحمیم مثل جوشیدن
آب گرم یعنی پاره پاره کند روده های ایشان و بگدازد اندامها و احشا را پس حق تعالی زبانیه را گوید خذوه بگیرید این
گناهکار را فاعتلوه پس بکشید بعنف و بعجله الی سواء الجحیم بمیانه دوزخ ثم صبوا پس آنگاه بریزید
فوق رأسه بر زبر سر او من عذاب الحمیم از عذاب آب تا تمام بدن او بدین آب معذب شود چنانچه درون او
از زقوم معذب است و بگویید مر او را که ذق بچش و بکش این عذاب را انک انت العزیز بدرستی که تو ارجمند
تری بنزدیک قوم خود الکریم و بزرگوار بزعم خود ابوجهل میگفت که من اعز و اکرم اهل وادیم و در بطحا از من عزیزتر
و بزرگتر نیست در الدر رو حق سبحانه فرماید که او را بگویند عذاب بکش که تو دعوی میکردی عزیزی و کریمی ان هذا

کشتانی
سلطان ترسایان

هذا

هذا بدرستی که این عذاب ما کنتم به آنست که بودید شما بدان تمترون شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید ان المتقین
بدرستی که پرهیزکاران فی مقام امین در جایگاهی ایمن باشند یعنی مقامی که در آن آفات و مخافات نبود فی جنات در بوستانها
و عیون و سرچشمها یلبسون می پوشند من سندس واستبرق از حریر باریک و ستبر متقابلین در حالتی
که متقابل باشند در مجالس یکدیگر تا بهم مستانس باشند در تفسیر آورده که این مقابله بی روبهایی باشد در
دار الجلال که حق سبحانه همه مؤمنان را بر مرکب حوران نشاند و همه رویهای یکسند کذلک همچنین برین حال می باشند
بی تغییر و تبدیلی وزوجناهم و قرین سازیم مرایشانرا بحور زنان سفید روی عین گشاده چشم و احتمال
است در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حور العین یا جنت یدعون فیها بخواهند در بهشت بکل فاکهة هر میوه
که آرزو میکنند آمنین در حالتی که ایمن اند از ضررها از انقطاع لا یذوقون نچشند فیها الموت در آخرت مرگ
الا الموتة الاولی مگر بعد از مرگ پیشین که در دنیا چشیده اند و جهت تصور آنست که هر نزدیک
را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست ووقیهم و نگاه دارد حق سبحانه
بهشتیانرا و بازایشان دفع میکند عذاب الجحیم عذاب دوزخ فضلا من ربک از روی فضل و کرامتی که واقع است از پروردگار
تو ذلک این صرف عذاب و بهره ابدی در بهشت هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ فانما یسرناه پس جز این
نیست که ما آسان کردانیدیم قرآن را که نفرستادیم بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون تا شاید که قوم تو فهم کنند و از ان
پند گیرند و ایشان خود پند نگیرند فارتقب پس چشم دار چیزی را که بدیشان رسد آید انهم مرتقبون بدرستی
که ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود اما از ان تو نصرت الهی خواهد بود و از ان ایشان عذاب نامتناهی دوستان
هردم تحفه تازه و خصمانرا هر زمان رنجی بی اندازه نظم تا بمانا وعده حسن المآب منکرانرا هیبت د وقر العذاب
مختصرات اسماء الهی اند جلیله حا اشارت بحی وحمید سورة الجاثیة بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه
مختصرات اسماء الهی اند چنانچه حا اشارت بحی و حمید و میم کنایت از ملک و مجید و در لطایف آورده که حا حکمت ازلی است
و میم ملک ابدی و بدین هر دو قسم یاد میکند که تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن من الله العزیز از نزدیک
خدای است بر همه غالب الحکیم دانا بتبیین مطالب و تقدیر مواهب ان فی السموات بدرستی که در آسمانها
از نجوم سیاره و ثابته والارض و در زمین از جبال و اشجار و حیوانات لآیات للمؤمنین نشانهاست مر گرویدگانرا
بر وحدت و قدرت صانع وفی خلقکم و در آفریدن شما از نطفه و تغیرات از حالی بحالی وما یبث و در آنچه
پراکنده میسازد در زمین من دابة از جنبنده کان با اختلاف صور و اشکال ایشان آیات علامتهایی استدلال بر حکمت
حضرت ذو الجلال لقوم یوقنون مر گروهی را که یقین دانند یعنی استدلال کنند بدان آیتها بواسطه استدلال متیقن
شوند واختلاف اللیل والنهار و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدای

دار الجلال

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حم الجاثية ستر الله عورته وسكن روعته يوم الحساب

مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی از ابر مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب روزی است فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآن مطر زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها با اختلاف جهات و تفاوت احوال آيَاتٌ هر آینه دلالتها ست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْكَ این دلیلها آيَاتُ اللَّهِ دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآن است نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم بر تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ بعد از حدیث خدای که قرآن است وَآيَاتِهِ و دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ ایمان می آرید جنس یعنی اندیشی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند وَيْلٌ سختی عذاب لِكُلِّ أَفَّاكٍ مر هر دروغ گوی راست أَثِيمٍ بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که يَسْمَعُ می شنود آيَاتِ اللَّهِ آیتهای خدا را که تُتْلَى عَلَيْهِ خوانده میشود بر وی ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی اقامت مینماید بر کفر خود مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردنکش است از ایمان بدان كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گویا نشنیده است آنرا یعنی چون قبول نکرده و بدان منتفع نشده و گویا استماع ننموده فَبَشِّرْهُ پس خبر ده او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک در دوزخ بشارت بطریق تهکم است وَإِذَا عَلِمَ و چون بشنود مِنْ آيَاتِنَا از آیتهای کتاب ما شَيْئًا چیزی یعنی چون بدو رسد بحجی و داند که از قرآن است اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آنرا مسخره یعنی بآن افسوس کند و بصورت بازنماید که از حق و صواب دور باشد أُولَئِكَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ دوزخ است چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان چون بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود وَلَا يُغْنِي و دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان مَا كَسَبُوا آنچه کسب کردند از اموال و اولاد شَيْئًا چیزی از عقاب خدای وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان و معبودان وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ که شدت آن از حد بیرون باشد هَذَا این قرآن هُدًى راه نماینده است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت و حکمت او لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست عذابی مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از سخت ترین عذاب الم رساننده اللَّهُ خدای الَّذِي سَخَّرَ آنست که رام کرد لَكُمُ الْبَحْرَ مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار کرد اینک تا چیزها ثقیل ما ندی چو ثها بر بالای آن بایستند و گفته اند سخر او آنست که منع نمیکند از غوص در رو و سبحت برو لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ تا بروند کشتیها فِيهِ در وی بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و تا طلب بکنید مِنْ فَضْلِهِ از فضل خدای انواع فایده ها چون تجارت و غواصی و صید ماهی وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید شکر گویید خدای را بر نعمتها وَسَخَّرَ لَكُمْ و رام کرد و مسخر کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها ست از شمس و قمر و نجوم و مطر وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جَمِيعًا همه اینها مِنْهُ از وی است نه از غیر او إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در مسخر ساختن اینها لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی

وعلم

و علم و حکمت پادشاهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند در غرائب صنع و عجائب خلق او که بر معارف بدیعات ظاهر است و از صحائف مکونات باهر نظم در جریده جهان زهی تا بر سطر هر برگ گواه قدرت او ست آورده اند که جهجاه غفاری در شهر مکه فاروق را دشنام داد از انجا که سطوت عمری بود خواست که او را بکشد و انتقام کند آیه آمد قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بگوی ای محمد مر آنکسانی که گرویده اند که در گذرانید و عفو کنید يَغْفِرُوا عفو فرمایید لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ مر آنانرا که نمی ترسند أَيَّامَ اللَّهِ از روزها هلاک و عذاب عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اعماس پس معنی آیت آنست که در گذرانید از قومی که تامل نکنند در روزهای هلاک کافران و نترسند از آن لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد خدای قَوْمًا گروهی را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند از اسائت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله نقل میکند که ما در پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیه خواند عمر فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیه قصه جهجاه غفاری و سنان جهنی است و غیر از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد و بر این تقدیر آیه مدنی باید گفت چه سوره با تفاق مکی است و در تفسیر ثعلبی آورده مذکور است که بعد از نزول آیه من ذا الذی یقرض الله فنحاص یهودی بر سبیل طنز میگفت که خدای مگر محتاج شد که قرض میطلبد این خبر بفاروق رسید برجست و شمشیر برکشید روی بجست و جوی او نهاد که تا هرجا بیند بقتلش رساند جبرائیل این آیه آورد و رسول خدای صلی الله علیه و سلم بطلب عمر فرستاد چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده و آیه برو ی خواند عمر گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب بر روی من نه بینند و در مقابله گناه خصومت عفو از من مشاهده نکنند نظم چو بد بینی ز خلق و در گذاری ترا زیبد طریق بردباری اگرچه داشت باید در خاطر توکل باش و دهان پر خند میدار و گفته اند این حکم آیه القتال منسوخ است مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کاری شایسته فَلِنَفْسِهِ پس مر نفس او راست ثواب آن عمل وَمَنْ أَسَاءَ و هر که بکند کاری بد فَعَلَيْهَا پس برو ست وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی افرید کار خود تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق که ما دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان یعقوب را توریه وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهای پاکیزه حلال و گفته مراد من و سلوی است وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشانرا عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و عطا دادیم ایشانرا بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت یا معجزهای پیدا یا آیتهای هویدا در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا او را بحق شناختند و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در کار او إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن پیغمبرست که در توریت مذکور شده و امر او را بر نفس ند بَغْيًا

بَیْنَهُمْ ط از روی عداوت وحسدی که در میان ایشان هست إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو یَقْضِی بَیْنَهُمْ حکم کند میان
ایشان یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز فِیمَا کَانُوا فِیهِ در آنچه بودند که در آن یَخْتَلِفُونَ ط اختلاف میکردند یعنی در کلمات مبینه
در توریه که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتحیات ثُمَّ جَعَلْنَاکَ پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم
ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو عَلَیٰ شَرِیعَةٍ بر طریقی روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا پس متابعت کن آن شریعت را و
پیشوای خود ساز وبدان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِینَ ومتابعت مکن آرزوهای آنانکه لَا یَعْلَمُونَ ط نمیدانند حقیقت توحید
را یعنی رؤسای قریش که ترا میگویند بدین پدران خود باز گرد إِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عَنْکَ از تو
مِنَ اللَّهِ شَیْئًا ط از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد بتو وَإِنَّ الظَّالِمِینَ وبدرستی که ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ برخی
از ایشان دوستان برخی دیگرند ودوستی ایشان یکدیگر را بجهت مجانست است وچون ترا با ایشان جنسیت نیست از ایشان دوری
ایشان مرو ومصاحب از جنس خود طلب کن وَاللَّهُ وخدای وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ ط دوست پرهیزکارانست تو هم ایشانرا دوست
دار هَٰذَا این متابعت شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهاست مر مردمانرا یعنی چیزهای روشن که بدان بینند
راه حق را وَهُدًی وراه نمونی است از ضلالت وَرَحْمَةٌ وبخششی از خدای لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ ط مر گروهی را که بیگمان شوند
یعنی از بادیه گمان گذشته طالب سرمنزل یقین باشند ودر معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مؤمنانرا گفتند آنچه شما در باب
بعث وحشر میگوئید اگر راست باشد ومارا بعالمی دیگر برند آنجا نیز از شما بمال وجاه افزون خواهیم بود چنانچه در این عالم
هستیم آیه آمد أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ نه چنین است آیا پنداشته اند آنانکه اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ که کسب کردند بدیها را چون
کفر ومعصیت أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت کَالَّذِینَ آمَنُوا مانند آنها که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند
کارهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مؤمنان خواهند بود سَوَاءً یکسانست مَحْیَاهُمْ زندگانی ایشان
وَمَمَاتُهُمْ ط ومرگ ایشان در دنیا وآخرت یعنی هرکه بر ایمان میرد بر ایمان زنده خواهد شد وهرکه بر کفر میرد بر کفر
مبعوث خواهد شد گفت سَاءَ مَا یَحْکُمُونَ ع بد حکمی است که ایشان میکنند ونتیجه شرک وتوحید را برابر مینهند نیست
یکسان لای زهر آمیز با آب حیات وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وبیافرید خدای آسمان وزمین را بِالْحَقِّ براستی وعدل
ومقتضی عدالت آنست که میان محسن ومسیء وموحد ومشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزَیٰ ودیگر آنکه پاداش داده شود
کُلُّ نَفْسٍ هرکسی بِمَا کَسَبَتْ بآنچه کرده باشد از خیر وشر وَهُمْ وایشان یعنی عمل کنندگان لَا یُظْلَمُونَ ط ستم دیده
نشوند یعنی نقص ثواب ابرار وازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هرکسی را فراخور عمل او جزا دهند أَفَرَأَیْتَ آیا دیدی
یعنی مَنِ اتَّخَذَ آنرا که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را اتباع کند یا آنکه معبود
خود را از روی هوی خود گیرد یعنی میپرستد چون بتی از دیگری بهتر بیند آنرا بگذارد واین را بعبادت پیش دارد وَأَضَلَّهُ اللَّهُ
وگمراه ساخته وفروگذاشته خدای او را عَلَیٰ عِلْمٍ بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت آنکس

وختم

وَخَتَمَ عَلَیٰ سَمْعِهِ ومهر نهاد بر گوش او تا او سخن حق نشنود وَقَلْبِهِ وبر دل او تا تعقل آیات حق نکند وَجَعَلَ عَلَیٰ بَصَرِهِ ونهاد بر
چشم او غِشَاوَةً ط پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد وجواب شرط آنست که چنین کسی را چگونه هدایت باشد فَمَنْ یَهْدِیهِ پس کیست
که راه نماید این کسی را مِنْ بَعْدِ اللَّهِ ط از پس ترک گذاشتن خدای مر ورا أَفَلَا تَذَکَّرُونَ ط آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید ومتنبه
شوید وَقَالُوا وگفتند منکران بعث مَا هِیَ نیست زندگانی إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا مگر زندگانی دنیا که در وییم نَمُوتُ وَنَحْیَا میمیریم
وزنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند وبعضی میزایند واحتمال دارد که قائلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند ونزد ایشان
آنست که هرکه میمیرد روح او بجسد دیگر تعلق میگیرد وهم در دنیا ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد ودیگر باز آید وانشا مکرری
که بزعم ایشان که پنجاه است نقل کرده اند که گفت من خود را هزار وهفصد قالب دیده ام وهم مشرکان گفتند وَمَا یُهْلِکُنَا وهلاک
نمیکند مارا إِلَّا الدَّهْرُ ط مگر روزگار وکهنگی وپیری وَمَا لَهُمْ ونیست مر ایشانرا بِذَٰلِکَ بآنکه نسبت مرگ بروزگار
میکنند مِنْ عِلْمٍ ج هیچ دانشی که مقلب دهور ومعرف آن حضرت عزت است تا شانه ودهر را در هیچ کار اختیار نیست نظم
دهر تا دهر بتا هیچ ترا حکم تران بود وبتاهی ترا نبود زمان کار بتاز نبود چرخ فلک سرفراز نبود این همه زمان تا
بند اند در امر تو شایسته اند إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا یَظُنُّونَ ط مگر گمان برند وبمجرد تقلید بی تحقیق دلیل سخن میکنند
وَإِذَا تُتْلَیٰ عَلَیْهِمْ وچون خوانده شود بر ایشان آیَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَیِّنَاتٍ در حالتی که روشن وواضح الدلالة
باشد در باب بعث ونشر مثل یحییها الذی انشاها اول مرة ومانند ان الذی احیاها لمحیی الموتی مَا کَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد
برهان ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ ط اگر هستید راستکویان
در زنده کردن خلق بعد از مرگ بر عقد سخن واین سخن از جهل وعناد میکنند چه احیاء مرده موقتست بوقتی خاص
بر وجهی که مقتضای حکمت پس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللَّهُ یُحْیِیکُمْ بگو که خداوند زنده
میکند شمارا در رحم مادران ثُمَّ یُمِیتُکُمْ پس میمیراند در دنیا ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ پس جمع کند در قبر إِلَیٰ یَوْمِ الْقِیَامَةِ
تا روز رستخیز لَا رَیْبَ فِیهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن وَلَٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ ط نمیدانند
از قلت افکار وقصور انظار وَلِلَّهِ ومر خدای راست مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط بادشاهی آسمانها وزمین وما بینهما وَیَوْمَ تَقُومُ
السَّاعَةُ وروزی که قائم شود قیامت یَوْمَئِذٍ در آن روز یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ط زیان کنند تباه کاران وزیان ایشان آن
بود که بدو رنج جان کردند وَتَرَیٰ وببینی در آن روز کُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِیَةً ط بزانو در آمده وگفته جثو خاصه کفار
است واصح آنست که عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز بزانو در آیند کُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی را تُدْعَیٰ خوانده
شود إِلَیٰ کِتَابِهَا ط بنوشتهای ایشان یعنی بصحایف اعمال وایشانرا گویند الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا
کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ط بآنچه بودید که عمل میکردید هَٰذَا کِتَابُنَا اینست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر
کرده بودیم یَنْطِقُ سخن گوید یعنی روشن بیان کند عَلَیْکُمْ بر شما عملهای شمارا بِالْحَقِّ ط براستی بی زیاده ونقصان

إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستی که ما نسخه کردیم مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که کردید در عالم اما دید که چون ملکین دفتر اعمال انسان
با سمان برند حق تعالی ثابت سازد و دران نسخه هرچه ثوابی یا عقابی بران مترتب شود و لغو و بیهوده را محو کرده اند و گفته
اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نسخه بنی آدم بملائکه می سپارند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند بخدا و آنچه نزدیک
اوست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي
رَحْمَتِهِ در رحمت خود که آن جنة است بهشت ذَلِكَ آن ادخال به رحمت هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ آنست رستگاری بزرگ وَأَمَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا واما آنانکه کافر بوده اند ایشانرا گویند أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود که آیات من تُتْلَى عَلَيْكُمْ خوانده می شد
بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب من بر شما میخواندند فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس تکبر کردید و از ایمان بدان ابا می کردید
وَكُنْتُمْ و بودید قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی مشرک آنانکه وَإِذَا قِيلَ و چون گفته می شد نزدیک شما که ای قوم إِنَّ
وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعدهٔ خدای بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست است وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ و قیامت هیچ شک نیست
فِيهَا دران قُلْتُمْ مَا نَدْرِي گفتید ما نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیز است قیامت إِنْ نَظُنُّ گمان نمیبریم بقیام ساعت
إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی از شما یعنی گمانی با آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقینی نیست شما را دران وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ
و ما نیستیم بیگمانان دران یعنی ما را یقینی نیست بقیام قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشانرا در آخرت سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا
پاداش بدیها که کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آید بدیشان مَا كَانُوا بِهِ عذاب آنچه بوده اند که بدان
يَسْتَهْزِئُونَ افسوس میکردند از عقوبات قیامت وَقِيلَ الْيَوْمَ و گویند مر ایشانرا که امروز نَنْسَاكُمْ فرو
میگذاریم شما را در آتش بی رحمی که فرو میگذارند و دستبان مدارند چیزی فراموش شده را كَمَا نَسِيتُمْ همچنانچه
شما نیز هیچ دست باز داشتید و بغفلت فرو گذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا دیدن این وقت شما را و ساختگی نکردید
برای وی وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش است وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ نَاصِرِينَ یاران و مددکاران که خلاصی دهند
شما را از آتش ذَلِكُمْ فرود آمدن عذاب بشما بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست که شما فرا گرفتید آيَاتِ اللَّهِ آیتها
کتاب خدای یا دلائل قدرت او هُزُوًا مسخره یعنی افسوس میکردید بآن و تکذیب میکردید دران وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا و فریفته بود شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل مانده بودید فَالْيَوْمَ
پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده نخواهند شد مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه از ایشان
که خشنودی خواسته شود از ایشان یعنی ایشانرا نگویند که عذر خواهی کنید تا ازان شما خشنود شوند چه خشنودی حق از ایشان
بغایت دور است فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس مر خدا راست همه ثناها و ستایشها رَبِّ السَّمَاوَاتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ
الْأَرْضِ و آفریدگار زمین رَبِّ الْعَالَمِينَ پرورنده و تربیت کننده عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و او راست
بزرگواری و عظمت و فرمان گذاری و آثار آن ظاهر است فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست

غالب

غالب بر همه خلق الْحَكِيمُ و دانا در همه کار الجزء السادس والعشرین من اجزاء الثلثین بسم الله الرحمن الرحیم
حم امام قشیری قدس سره فرموده که حا اشارت بحکم الهی است و میم بکتابت از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل و
مجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا ایمان آرد و در لطائف حبیبی مذکور است که حا حمایت اهل توحید باشد و میم مرضات حق
از ایشان و مع المزید که آن عبارتست از نظر بوجه الله الحمید تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن کتاب یعنی قرآن مِنَ اللَّهِ
الْعَزِيزِ از خداوندی غالب الْحَكِيمِ که حکم کند بصواب کار در کردار و گفتار نه از غیر او مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی بر وجهی که مقتضی حکمت و عدالتست وَأَجَلٍ مُسَمًّى و بنا قرار بدیم ایشانرا مگر باندازه زمانی نام
برده که هر یک را آخر مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شده اند
با خرت هر آینه عَمَّا أُنْذِرُوا از آنچه بیم داده شوند و از احوال بعث و اهوال حشر مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند که در ان فکر کنند
و نه وقوع آنرا مسلم دارند قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم کافرانرا که أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا تَدْعُونَ از آنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای چون ملائکه و اصنام و جن و جزان أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا بنمایید بمن که چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و اجزاء
آن أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ آیا مر ایشانرا انبازی هست فِي السَّمَاوَاتِ در آفریدن آسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما عاجزند و ایشانرا در زمین
و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک میسازید ائْتُونِي بِكِتَابٍ بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد مِنْ قَبْلِ هَذَا
پیش از آمدن قرآن که دران فرموده باشد شما را بشرک أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء گذشته
که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در دعوی خود و چون مشرکان در بت بجب
حق بجا نه در باب گمراهی ایشان فرموده که وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه‌تر مِمَّنْ يَدْعُو از آنکسی که بخواند و بپرستد مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ آنرا که اجابت نکند إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در
مدت عمر بخواند از وی اجابت اثر ظاهر نشود وَهُمْ و بتان عَنْ دُعَائِهِمْ از خواندن بت پرستان مر ایشانرا غَافِلُونَ
بیخبرانند و چون نمی شنوند دعاء ایشانرا پس چگونه اجابت کنند پس بت کسی که عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست باز
دارد و روی بترجیه جمادی نابینا و ناشنوا آورده باشد همچو کسی که چشمه آب حیات بگذارد و روی نهد بسوی ظلمات وَإِذَا حُشِرَ
النَّاسُ و چون حشر کرده شوند آدمیان كَانُوا باشند معبودان باطل لَهُمْ مر عابدان خود را أَعْدَاءً دشمنان
خلاف آنچه گمان میبردند بدیشان از شفاعت و مددکاری وَكَانُوا و باشند معبودان بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش عابدان
مر ایشانرا كَافِرِينَ ناگرویدگان یا عابدان باشند بپرستش معبودان منکر چون بتان گویند ایشان ما را نمی پرستیدند که قال
یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند بتان را پرستش نکردیم که قال الله ربنا ما کنا مشرکین وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده
شود عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که ظاهر باشند دلایل اعجاز آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

کویند آنانکه نکرویده اند للحق مر آنحضرت حق را لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین این جادوییست آشکارا
ام یقولون بلکه بجهت بهتان میکنند که از آنجا سحر خوانده میگویند افتراه بر بسته است محمد قرآن را بر خدای و از خود گفته قل ان
افتریته بگو اگر بر بافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آینه بران عقوبت بزرگ مترتب شود فلا تملکون
پس شما بدفع عقاب آن معصیت بغایت بزرگ بود و هر آینه بران عقوبت و عذر شما مالک نتوانید بود لی برای من من الله
شیئا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بدفع چیزی از عذاب اگر خواهد بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم
و باستظهار کدام مدد کار این کار سازم هو اعلم خدای داناتر است بما تفیضون بآنچه شما خوض میکنید فیه در آن
یعنی طعن میزنید بر قرآن و سحر و مفتری میگویید کفی به شهیدا بسنده است خدای گواه بینی و بینکم میان من و شما برای من
گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و افساد و هو الغفور و او آمرزنده است کسی را که از شرک
توبه کند الرحیم مهربان است بر کسی که ایمان راسخ باشد قل ما کنت بگو ای محمد من نیستم بدعا من الرسل نو در آمده
از پیغمبران یعنی اول پیغمبر نیستم که بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکر شده اید و ما ادری ما یفعل
و نمیدانم که چه خواهند کرد بی بمن از محنت و راحت با اقامت و هجرت با مقاتله با قوم ولا بکم و نه میدانم که بشما چه کنند
از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیه مشرکان شادمان شده گفتند کار ما و محمد نیز
نزد خدای یکسانست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله بودی با تنی که خدای او را خبر کردی که با او چه
خواهد کرد تا آیه آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و در اسباب نزول مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در و آب و درخت و نخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشدل
گشتند و چون تعبیر آن رؤیا واقع نشد و از آزار مشرکان مر ایشان را از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال مینمودند این آیه نازل
شد که نمیدانم که شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی مگر آنچه را که وحی کرده میشود
الی بسوی من و آنرا در خواب کذشت و ما انا و نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده از عذاب خدای مبین
آشکارا بیم کردن من و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الهی خبر توانم داد و نظم در آن قال نظم که ای دل تا کی فضولی
و بوالعجبی از من چه نشان عاقبت مطلق سر گشته بود خواه ولی خواه نبی در طی ما ادری ما یفعل بی قل بگوی ای محمد ارأیتم
خبر دهید مرا اگر ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای و کفرتم به و شما کافر شده اید بآن و شهد و گواهی
داده است شاهد من بنی اسرائیل گواهی از بنی اسرائیل یعنی از احبار ایشان چون عبد الله بن سلام و گفته اند یامین بن یامین رضی الله
عنهما علی مثله بر قرآن که نزدیک خداست فآمن پس ایمان آورد بآن از مسروق رحمه الله منقول است که این شاهد
نه ابن سلام است و نه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بوده و این حم مکه است [illegible] بلکه
آیه در معاجه ایست که میان رسول صلی الله علیه وسلم و قریش واقع بود و شاهد موسی کلیم است و مثل قرآن توریت و معنی این

آیه

آیه که اگر قرآن از نزد خدای بود و شما آن نگرویدید و موسی علیه السلام گواهی داد بر توریت که او نیز از نزدیک خداست و بدان
ایمان آورده واستکبرتم و شما سرکشی کرده اید و بدان نگرویده نه که شما ستمکاران باشید بر خود در دین کار ان الله بدرستی که
خدای لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید گروه ستمکاران را و در بادیه خذلان فرو میگذارد و آورده اند که چون قبائل جهینه
و مزینه و اسلم و غفار بهمه ایمان آوردند بنو عامر و غطفان و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان و این آیه که وقال الذین کفروا
و گفتند آنانکه از بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند از جهینه و اضراب ایشان لو کان خیرا اگر
ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی ما سبقونا الیه پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعه نکردندی بسوی او
این قبائل بلکه ما در آن سابق بودی چه رتبه ما از ایشان برتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن
سلام و اصحاب او رضی الله عنهم گفتند اگر آنچه محمد آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما
بیش از ایشان است واذ لم یهتدوا به و چون راه نیافتند کفار یا یهود به بقرآن یا بآنچه پیغمبر آورده فسیقولون پس میگویند
هذا افک قدیم این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این میگفته اند ومن قبله و حال آنکه پیش از قرآن کتاب
موسی یعنی توریت بوده که داشتیم ما اماما پیشوای اهل دین ورحمة و سبب رحمت بآورندگان آن
وهذا کتاب و این قرآن کتابی است مصدق تصدیق کننده مر توریت با جمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبان
تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنانکه ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت وبشری و بشارت دهنده است
للمحسنین مر نیکوکاران را بخوشنودی الهی ان الذین قالوا بدرستی آنانکه گفتند ربنا الله آفریدگار ما خدا است ثم استقاموا
پس پایستادند بر آن و عدول نکردند از آن یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است و استقامت که منتهی عمل است در کشف
الحقائق فرموده که استقامت در تن بدن بجوارح بر تعهد ارکان شریعت و نفوس بتادب بآداب طریقت و قلوب بر تصفیه
از تعلقات و ترویح بتحلیه انوار صفات و سر بمحض توحید و تخلی بقا از غیر حق و کمال استقامت اینست و باید دانست
که هر اهل استقامت و وصول بمرتبه کمال فکر است پس با طلب محال است بغایت عالی ع کرامت نیابی مگر ز استقامت
فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر ایشان را ستم از رسید نکرهی بدیشان بدان جهان ولا هم یحزنون و نیستند
ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی در جهان اولئک آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشتند
خالدین فیها جاوید بودگان در آن و پاداش داده شدند جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند
ووصینا الانسان و فرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا تا به پدر و مادر نیکی کردن حملته امه برداشته است آدمی را
مادر او کرها برنج و سختی ووضعته کرها و بنهاده یعنی بزاده است او را بمشقت و محنت وحمله و مدت حمل او
وفصاله و زمان از شیر باز گرفتن او ثلاثون شهرا سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و از اینجا معلوم
شد که اقل مدت حمل شش ماه بود و زمان رضاع حولین کاملین بود حتی اذا بلغ تا وقتی که برسد آدمی اشده بکمال قوت

خود سی و سه ساله است و گفته اند از هجده تا چهل وَبَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً و برسید بچهل سالگی اکثر مفسران بر آنند که این آیه خاص
است بابی بکر رضی الله عنه که شش ماه در شکم مادر بود و دو سال تمام شیر خورده و هجده ساله بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم رسید آنحضرت بیست ساله بود و در سفر و حضر رفیق و قرین او بودی و چون سال آنحضرت برسالت صلی الله علیه و سلم
بچهل رسید مبعوث گشت و صدیق رضی الله عنه سی و هشت ساله بوی ایمان آورده و چون چهل ساله شد قَالَ گفت رَبِّ
ای پروردگار من اَوْزِعْنِي الهام ده مرا و توفیق بخش اَنْ اَشْكُرَ تا شکر کنم نِعْمَتَكَ الَّتِي آن نعمت را که بکرم خود اَنْعَمْتَ
عَلَيَّ انعام کرده بمن که نعمت اسلام است وَعَلَى وَالِدَيَّ و نعمتی را که بر پدر و مادر من داده که حیات و قدرت و نعمت اسلام
نیز گفته اند هیچ از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادر وی هر دو بشرف اسلام رسیده باشند غیر صدیق نیست وَاَنْ اَعْمَلَ و
دیگر الهام ده که عمل کنم صَالِحًا تَرْضَاهُ عملی که تو پسندی آن را و از آن خشنود باشی حق سبحانه دعای وی را مستجاب کرد اند و توفیق
داد که نه بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از جمله آن بلال حبشی است وَاَصْلِحْ لِي و دیگر دعا کرد
برای اولاد خود بدین وجه که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری کردان فِي ذُرِّيَّتِي در فرزندان من این دعا نیز بشرف
اجابت رسیده دختر وی عائشه بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلی الله علیه و سلم مشرف شد و پسر وی عبد الرحمن مسلمان
گشت و پسر وی عبد ابو العتیق نیز بدولت خدمت پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم را دریافت و در وسیط آورده که از
صحابه چهار مسلمانان که جد و نبیره و پدر باشند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم ندیده بود ند مگر ابو قحافه و ابی بکر و عبد الرحمن
و ابو عتیق و بیش از پیش که از اولاد صدیق در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته اِنِّي بدرستی که من تُبْتُ
اِلَيْكَ بازگشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو در آن نیست وَاِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از گردن نهادگانم مر فرمان ترا اُولٰئِكَ الَّذِينَ
آن گروه که با پدر و مادر نیکوکرده اند و شکر نعمت بجای آورده نَتَقَبَّلُ قبول کرده شود عَنْهُمْ از ایشان اَحْسَنَ مَا
عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان را رقم قبول یابد وَنَتَجَاوَزُ
و درگذرانیده شود عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ از گناهان ایشان حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه میخوانده و بنصب احسن یعنی ما قبول
کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم سیآت ایشان و معدود باشند فِي اَصْحَابِ الْجَنَّةِ در میان اهل بهشت وَعْدَ الصِّدْقِ وعده
داد خدای وعده راست در قبول نیکی و عفو از بدی اَلَّذِي كَانُوا آن وعده که بودند که در دنیا يُوعَدُونَ وعده
داده شدند بآن و آن وعده درین آیتست که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات الآیة وَالَّذِي قَالَ وانکس که گفت
لِوَالِدَيْهِ مر پدر و مادر خود را وقتی که او را بایمان باخرت میخواندند اُفٍّ لَكُمَا کراهت و ننگ مر شما را اَتَعِدَانِنِي
آیا وعده میدهید مرا اَنْ اُخْرَجَ که بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر برآرند
وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ و بدرستی که بگذشته اند قرنها بسیار مِنْ قَبْلِي پیش از من و یکی باز نیامده اند وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللّٰهَ و پدر
و مادر او استغاثه میکنند بخدای و میگفتند وَيْلَكَ وای بر تو آمِنْ ایمان آر بقیامت اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعده

خدای

خدای در بعث و حشر حَقٌّ ثابت است فَيَقُولُ پس آنکس میگفت مَا هٰذَا نیست این که شما مرا بدان میخوانید اِلَّا اَسَاطِيرُ
الْاَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیبی که نوشته اند حق گویند این آیت در شان عبد الرحمن ابی بکر فرود آمد
و عائشه این قول را منکرست و صحیح آنست که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده نازل گشته اُولٰئِكَ آن گروه عاق و
منکر اَلَّذِينَ حَقَّ آنانند که واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمه عذاب و باشند فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با گروهی چند که از ایشان
گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از دیو و آدمی اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان و آنان كَانُوا
هستند خَاسِرِينَ زیان زدگان وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ هر یک را از این دو فریق پایها و منزلها است مِمَّا عَمِلُوا از
جزای آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای ارباب شر بطبق سفل وَلِيُوَفِّيَهُمْ و چنین مقرر کرد
خدای تا تمام کند اندازه ایشان را اَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب
بنقصان و در عقاب بزیادت وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران عَلَى النَّارِ
بر آتش دوزخ در موضعی آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و مراقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت
بیفزاید و ایشان را گویند اَذْهَبْتُمْ ببردید و بخوردید طَيِّبَاتِكُمْ چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخوردار شدید بِهَا بآن لذائذ یعنی سیئات لذت کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فَالْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ پس امروز جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ عذاب خواری و رسوائی را بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ بسبب آنچه
بودید که تکبر میکردید فِي الْاَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ با استحقاق بی حق کبر در زمین بباطل و بناحق وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ
و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید پای از دایره امر بیرون مینهادید و در حفظ فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات
را که پای از اندازه شرع بیرون ننهند نظم پای از حد و دشرع بیرون می نهی منه خود را اسیر نفس هوا میکنی مکن نی چند
شرع نیست خلاصی نجاة طبع این رشته را از دست رها میکنی مکن وَاذْكُرْ اَخَا عَادٍ و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبر را که از قبیله عاد
بود یعنی آنحضرت هود ست میفرماید که حال او با قوم او با معاندان قریش بگو اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را از عذاب
خدای بِالْاَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزد حضرموت بروایتی بیت و گویند میان عمان و مهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش هود وَمِنْ خَلْفِهِ و پس او نیز آمده بودند
یعنی حضرت پیغمبر بودند پیش از او و پس از وی نیز انبیا بودند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را اَلَّا تَعْبُدُوا
بآنکه مپرستید اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای را که مستحق پرستش اوست اِنِّي اَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ و پر هول قَالُوا گفتند عادیان که ای هود اَجِئْتَنَا آیا آمده با لِتَأْفِكَنَا تا بگردانی
ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما بعد ید و وعید فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب اِنْ كُنْتَ اگر باشی
مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان در وعده خود قَالَ گفت هود که شتابی مکنید در طلب عذاب اِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست

بیست که علم بوقت نزول آن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا است و مرا در آن مدخلی نیست وَأُبَلِّغُكُمْ و میرسانم شما را مَا أُرْسِلْتُ آنچه فرستاده شده
ام بِهِ بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ ولیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و بتعجیل و
حلول عذاب تعجیل مینمایید در سوره اعراف گذشت که قبل باحق نعادیان بحرم رفتند باران طلبیدند سه ابر پیدا شد و منادی ندا
کرد که یکی از اینها اختیار نمایید و ایشان ابر سیاه اختیار کردند با ایشان آمد تا دیار ایشان فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که دیدند
آن چیز را که موعود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده در آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان
قَالُوا گفتند هَٰذَا این ابر است عَارِضٌ مُمْطِرُنَا باران دهنده مارا هود فرمود که بَلْ هُوَ این نه ابری باران
دهنده است بلکه اوست مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچه است که تعجیل میکردید بدان رِيحٌ این بادیست فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ
در روست عذابی دردناک و باد او بادی است که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک میکند و نابود میسازد كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را
از نفس و اموال و انعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد در غایت تندی و سرکشی و پشتهای ریگ
احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا افکند
فَأَصْبَحُوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا يُرَىٰ دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاههای ایشان
یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند كَذَٰلِكَ همچنانکه ایشان را جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ
الْمُجْرِمِينَ گروه کافران و مکذبان را وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستی که ممکن کرده بودیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آن چیزی که ممکن
نساختیم شما را ای کفار قریش فِيهِ در آن چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم
مر ایشان را سَمْعًا گوش تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند و بگوش سخن حق نشنیدند
در وحدانیت خدا تفکر نکردند تا هنگامی که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش
ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی از عذاب خدای إِذْ
كَانُوا چون بودند که از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند با آیتهای خدای یا معجزات پیغمبر وَ
حَاقَ بِهِمْ و بگرد در آمد ایشان را مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی
که هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرداگرد شما بوده مِنَ الْقُرَىٰ از دیهها چون حجر و موتفکه وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ و
تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند فَلَوْلَا
نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای قُرْبَانًا از بهر تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی بتان که ایشان را بخدایی گرفته بودند
جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب شدند عَنْهُمْ از نظر ایشان
یعنی ناامید گشتند و بریده شد رجاء ایشان از نصرت بتان وَذَٰلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدایی برای قربت بخدای إِفْكُهُمْ

دروغ

دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و آنچه هستند که بر می بافتند و نسبت میدهند الوهیت را بخلق عاجز یعنی از توجه از خالق
قادر بی همتا ع رو هر که از تو تافت دگر آب و نبات ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد
از مراجعت از طائف ببطن نخله فرود آمد و شب برخاست تهجد میکرد و قرآن میخواند جنیان از نصیبین به یمن میرفتند
آنجا رسیده او را قرآن شنودند خود را بحضرت نزدیک کردند و حق سبحانه از آن قصه خبر میدهد که وَإِذْ صَرَفْنَا یاد کن آنرا که بگردانیدیم
و میل دادیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ گروهی از جن و ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل
و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است شاصر ناصر دس مس ازدیان احقم گویند نه عدد بوده اند
و زوبعه از ایشان بوده و او پیرایشان است و ده و دوازده گفته اند و در باب آورده که هفتاد تن بودند از بنی اقلیشی و بهر
تقدیر يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ می شنوند قرآن را و گوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آنهنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم
قَالُوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب أَنْصِتُوا خاموش باشید تا بشنوید در معالم سیر هست که از غایت حرص استماع قرآن
بر زبر یکدیگر افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد قرائة و باتمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت و چیزها پرسیدند
و رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را برسالت قوم ایشان نامزد کرد اند و ایشان وَلَّوْا باز گشتند إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم خود مُنْذِرِينَ
بیم کنندگان با سلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنودیم کتابی را از نزدیک خدای
أُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ پس کتاب موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیز را که
پیش از وی بوده از کتب یا موافق با آنها گویند آن جنیان یهود بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نکرده اند از آنجا
معتقد یهود است از آنجهت گفتند که از پس موسی يَهْدِي راه مینماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه
درست و راست از عقاید وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ و بسوی راهی راست یعنی رساننده بمقصود يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما اجابت کنید
دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدای یعنی محمد را وَآمِنُوا بِهِ و ایمان آرید بدو و تصدیق کنید اخبار او را يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای
شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ یعنی از گناهان شما که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان را وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
از عذاب دردناک وَمَنْ لَا يُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدا را که حضرت مصطفاست صلی الله علیه وسلم فَلَيْسَ
بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او
عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب خود وَلَيْسَ لَهُ و نیست مر او را مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز خدای دوستان و مددکاران
أُولَٰئِكَ آن گروه اجابت ناکنندگان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدااند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح شد علما را در حکم مؤمنان
جن اختلاف است بعضی برآنند که ثواب ایشان همین نجاتست از آتش چنانچه فرمود و یجرکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری
رحمه الله تعالی منقول است که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند بر منوال بهائم و امام اعظم رحمه الله تعالی
برین رفته و مالک با جمعی برآنند که ایشان را باحسان ثواب هست چنانچه بر اسائت عقاب خواهد بود و از ضحاک منقول است که

ایشان ببعثت ندانند ومحشور نشوند وثواب نیابند ودر تفسیر امام ابو بکر نقاش رحمه الله تعالی حدیثی هست از ابن عباس که ایشان در بهشت در آیند
وار امام نقاش پرسیده اند که ایشان از نعم بهشتی متلذذ گردند جواب فرموده اند که حق سبحانه تعالی ایشان را تسبیحی و ذکری الهام دهد که از آن
چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت و در معالم آورده که از ضمرة بن حبیب رحمه الله تعالی پرسیدند که مومنان جن را ثواب
هست فرمود که آری و آیه لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت الانسیات للانس والجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبد العزیز
رحمه الله تعالی نقل میکند که مومنان جن گرد آگرد بهشت بر جوار و بهشت خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرموده که اظهر
آنست که جن در شرایع تکلیف مانند انس اند والله اعلم **اَوَلَمْ یَرَوْا** آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث **اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیْ** آنرا که خدای
بقدرت بی عجز **خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ** بیافرید آسمان و زمین را **وَلَمْ یَعْیَ** و مانده و متعب نشد و رنج نرسید او را **بِخَلْقِهِنَّ** بآفریدن
آنها **بِقٰدِرٍ** تواناست **عَلٰۤی اَنْ یُّحْیِیَ الْمَوْتٰی** بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت ثابت است و نقص و انقطاع بدو راه نیابد عصمه
معنی آیه آنست که آیا خدای با قدرت چنین کامله از احیای مردگان قادر نیست **بَلٰۤی** آری هست **اِنَّهٗ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ** بدرستی
که بر همه چیزها **قَدِیْرٌ** تواناست بی عجز و تعب **وَیَوْمَ یُعْرَضُ** و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند **الَّذِیْنَ کَفَرُوْا** آنانکه
نگرویده اند **عَلَی النَّارِ** بر آتش یعنی آتش را بر ایشان عرض کنند و این قلب است که بر خلاف مقتضی ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد
میکنند پس ایشان را گویند **اَلَیْسَ هٰذَا** آیا نیست این عذاب **بِالْحَقِّ** براستی و شما باور نمیکردید **قَالُوْا بَلٰی** گویند آری حق است
پس سوگند خورند که **وَرَبِّنَا** به پروردگار ما که این راست بوده **قَالَ** گوید خدای یا خازن دوزخ ایشان را **فَذُوْقُوا الْعَذَابَ**
پس بچشید عذاب **بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ** بسبب آنچه بودید که کافر میشدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمیداشتید **فَاصْبِرْ** پس صبر کن
ای محمد بر جفای قوم **کَمَا صَبَرَ** همچنانکه صبر کرده اند **اُولُوا الْعَزْمِ** خداوندان ثبات و جد **مِنَ الرُّسُلِ** از پیغمبران و ایشان
اصحاب شرایع اند که تمهید قواعد مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان و از اسماع ایذاء منکران
شکیبائی نمودند و ایشان نوح اند و ابراهیم و موسی و عیسی و امام محیی السنة گفته که اولوا العزم انبیا اند که بر حقیقتی رنج دیدنا نه اند
در دو موضع یکی در اخذ میثاق که واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح الایه دوم در موضع شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا الایه و همانا اصحاب شرایع اند یا پیغمبرانی که آمن شدند که بنبوت ایشان و در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولوا العزم اند الا
ادم و یونس و سلیمان و گفته اند آنان عبد یونس و بس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت و حضرت عزت پیغمبر مارا فرمود
ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که شکیبائی ورز **وَلَا تَسْتَعْجِلْ** و طلب شتاب مکن **لَّهُمْ** برای کفار
قریش بنزول عذاب که بیشک در وقت خود نازل خواهد شد **کَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ** گویا که ایشان روزی که به بینند **مَا یُوْعَدُوْنَ**
آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نمینمایند ایشان را که **لَمْ یَلْبَثُوْۤا** درنگ نکرده
در دنیا **اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ** مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و غافل از هیبت عقوبات دوزخ
بَلٰغٌ آنچه گفته شد درین سورت از مواعظ کفایت **فَهَلْ یُهْلَکُ** پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب الا قوم فاسق که

صلی الله علیه وسلم قول آنست که ایشان نجباء رسل اند هیجده تن که در سوره انعام نام ایشان است و پیغامبر باطن

نذر

تا زند شوند یعنی نخواهند **اِلَّا الْقَوْمُ الْفٰسِقُوْنَ** مگر گروهی بیرون رفتگان از دائره فرمان **بسم الله الرحمن الرحیم** **اَلَّذِیْنَ**
کَفَرُوْا آنانکه کافر شدند **وَصَدُّوْا** و باز داشتند مردمان را **عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ** از راه خدای یعنی منع کردند از
دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل و عتبه و شیبه با مطعمان بدر و ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب
اَضَلَّ باطل کرد خدای **اَعْمَالَهُمْ** عملهای ایشان که از مکارم میشمردند چون صله رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت
وَالَّذِیْنَ و آنانکه **اٰمَنُوْا** گرویدند **وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ** و کردند کارهای شایسته و اطعام طعام و صله ارحام **وَاٰمَنُوْا** و گرویدند
بِمَا نُزِّلَ بآنچه فرو فرستاده شده است **عَلٰی مُحَمَّدٍ** بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن **وَهُوَ الْحَقُّ** و قرآن
راست و درست یا محمد صاحب حق و حقیقت آمده **مِنْ رَّبِّهِمْ** از پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا بمحمد
کَفَّرَ در گذرانید خدای و بپوشید **عَنْهُمْ** از ایشان **سَیِّاٰتِهِمْ** گناهان ایشان **وَاَصْلَحَ** و بصلاح آورد **بَالَهُمْ** حال
ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند **ذٰلِکَ** این اضلال و اصلاح **بِاَنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا** بآنست آنانکه
کافر شدند **اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ** در پی رفتند باطل را یعنی شیطان را **وَاَنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا** و آنانکه گرویدند **اتَّبَعُوا الْحَقَّ** پیروی
کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان **مِنْ رَّبِّهِمْ** از آفریدگار ایشان **کَذٰلِکَ** همچنین **یَضْرِبُ اللّٰهُ** بیان میکند خدای
لِلنَّاسِ برای مردمان **اَمْثَالَهُمْ** مثلهای ایشان را یعنی احوال فریقین را ظاهر میکرداند **فَاِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا**
پس هرگاه که به بینید ای مومنان آنانکه کافر شده اند وقت محاربه **فَضَرْبَ الرِّقَابِ** پس بزنید گردن ایشان را **حَتّٰۤی**
اِذَاۤ اَثْخَنْتُمُوْهُمْ تا چون بسیار بکشید ایشان را **فَشُدُّوا الْوَثَاقَ** پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری و بند
کنید **فَاِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ** **وَاِمَّا فِدَآءً** یا فدا کیرید از ایشان یعنی **حَتّٰی تَضَعَ الْحَرْبُ** تا بنهند اهل حرب **اَوْزَارَهَا** سلاح حرب
را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من با
دجال است و شافعی و احمد بر آنند که امام مخیر است میان قتل و استرقاق اطلاقا و فدا مال یا با سیران مسلمانان و امام اعظم میفرماید
که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل معین است یا استرقاق **ذٰلِکَ** اینست کار شما دار بدین کار را **وَ**
لَوْ یَشَآءُ اللّٰهُ و اگر خواهد خدای **لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ** هر آینه انتقام کشد از دشمنان غایب آنکه کارزار کنید **وَلٰکِنْ** ولیکن این کرد بشما
لِّیَبْلُوَا تا بیازماید **بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ** بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله از ما ثبت که این کند مومن را که فرمان داد تا جهاد کنند
و ثواب عظیم بیابند و کافر قبل بعثت از ناپیش کند تا کی غالب باشند و آن کنند از آن استند **وَالَّذِیْنَ قُتِلُوْا** و آنانکه کارزار کنند **فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ**
در راه خدای و بعضی قتلوا خوانده اند یعنی کشته شوند **فَلَنْ یُّضِلَّ** پس خدای ضایع و باطل نکرد اند **اَعْمَالَهُمْ** کردار
ایشان را **سَیَهْدِیْهِمْ** زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات فوز و نجات **وَیُصْلِحُ**
بَالَهُمْ و بصلاح آرد کارهای ایشان را **وَیُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ** در آرد ایشان را بهشت **عَرَّفَهَا لَهُمْ** بدرستی که تعریف کرده باشد
برای ایشان منزل بهشت را تا مشتاق شده باشد جهت تشویق ایشان جهت **یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا** ای گروه که بدین کاف

ربع

بیان منازل ایشان قبل از دخول بهشت نموده یا خوشبوی ساخته باشد برای ایشان

اِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ اگر یاری کنید دین خدای و پیغمبر او را یَنْصُرْكُمْ یاری کند شما را تا بر اعدا ظفر کنید وَیُثَبِّتْ اَقْدَامَكُمْ و استوار
سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند فَتَعْسًا لَّهُمْ خواری و نگونساری و
هلاکت و اندوه و بدبختی و ناامیدی مر ایشانراست وَاَضَلَّ و گم و نابود ساخت خدای اَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا ذٰلِكَ این خواری
و بطلان عمل ایشانرا بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَرِهُوْا کراهت داشتند و ناخواهان بودند مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه فرو فرستاد خدای
از قرآن و فرستاده است بر پیغمبر خود از امر بتوحید و قیام باحکام شرع فَاَحْبَطَ پس باطل و ضایع کرد خدای حق تعالی اَعْمَالَهُمْ کردار
ایشانرا که از آن ثواب داشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و مهمان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا
آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فِی الْاَرْضِ در زمین سواد بلاد ثمود و عاد است فَیَنْظُرُوْا
كَیْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بوده اند
از اهل کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ اللّٰهُ هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد عَلَیْهِمْ بر ایشان وَلِلْكٰفِرِیْنَ و مر
کافران را که در آینده خواهند بود اَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد بود و تهدید کفار مکه است ذٰلِكَ آن یاری خدای بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلَى الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بسبب آنست که خدای دوست آنانست که ایمان آورده اند پس ایشانرا یاری کند وَاَنَّ الْكٰفِرِیْنَ و بسبب آنکه کافرانرا لَا مَوْلٰى لَهُمْ نیست
هیچ دوستی ایشانرا که عذاب از ایشان دفع کند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بفضل خود یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا در آرد آنانرا
که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای پاکیزه از نیا و عوض جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند یَتَمَتَّعُوْنَ بر خوردار میباشند بمتاع دنیا
وَیَاْكُلُوْنَ و میخورند كَمَا تَاْكُلُ الْاَنْعَامُ همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست بخوردن و نظر او براکه
بدین نعمت طاعت داشته تقویت قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی صرف و معاونت بوده آنکه مطعوم در طلب خوردن شناسد
و در معنی در هم باکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان جز خوردن و خواب مطمح نظرش نباشد نعم ما قیل بیت خوردن برای
زیستن و ذکر کردنست تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى لَّهُمْ مقام و آرامگاه است
مر ایشانرا وَكَاَیِّنْ مِّنْ قَرْیَةٍ و چند از اهل دیهها که بهمه حال هِیَ آن دیه اَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند از روی
قوت مِّنْ قَرْیَتِكَ از اهل دیه تو الَّتِیْۤ اَخْرَجَتْكَ آن دیهی که بیرون کردند اهل آن دیه ترا یعنی مکه اَهْلَكْنٰهُمْ هلاک کردیم
اهالی آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ پس هیچ یاری دهنده نبود لَهُمْ مر ایشانرا که در وقت هلاک بفریاد رسد اَفَمَنْ كَانَ آیا
هر که باشد عَلٰى بَیِّنَةٍ بر حجتی روشن مِّنْ رَّبِّهٖ از آفریدگار او چون پیغمبر و مؤمنان كَمَنْ زُیِّنَ باشد مانند کسی که آراسته
اند یعنی شیطان یا نفس او را پیش داده است لَهٗ برای او سُوْٓءُ عَمَلِهٖ بدی کردار او که از شرک و معصیت وَاتَّبَعُوْا و
پیروی کرده اند اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان مَثَلُ الْجَنَّةِ از جمله آنچه بر تو خوانیم صفت
بهشت الَّتِیْ وُعِدَ الْمُتَّقُوْنَ آن بهشتی که وعده داده شده اند پرهیزکاران فِیْهَاۤ در آن بهشت اَنْهٰرٌ مِّنْ مَّآءٍ جویهاست

الابی

ازابی غَیْرِ اٰسِنٍ غیر متغیر یعنی بوی و طعم او تبه نشود و از حال خود تغیر نپذیرد مانند آبهای دنیا که تغییر پذیر باشند وَاَنْهٰرٌ
مِّنْ لَّبَنٍ و جویهاست از شیر که هرگز لَّمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهٗ نگشته است طعم او از صفت خود یعنی ترش نشده ما ست بطول
زمان مکث وَاَنْهٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ و جویهاست از خمر خوشگوار با لذت لِّلشّٰرِبِیْنَ مر آشامندگان که خمار دارد و خمار نی وَاَنْهٰرٌ
و جویهاست مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى از شهد صاف نه صاف کرده آنست بلکه معنی آنست که خود از موم و فضلات وَلَهُمْ و مر متقیانرا
فِیْهَا در بهشت با وجود این اشربه مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از همه میوها که خواهند در لون و صاف و بطعم لذیذ و ببوی خوش
وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشانراست پوشش گناهان مِّنْ رَّبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی پوشیده شد ذنوب ایشانرا نمیدانند معاقبه کنند
و نه بدان معاتبه نماید ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بن بر شجر طوبی روانست چهار جوی
نیز در دل عارف در زمین شجر طوبی روانست چهار جوی نیز در دل عارف طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاریست از منبع
آن انابت و از ینبوع صدق بن صبرت و از خزانه مرهتر عیت و از مجری بدیع عسل مودت و ف المشرق المعرفی آب
صرف آب جوی خلد ش جوی شیر خلد محبت و دوق ذوق طاعت گشت سنی و ذوق تو جوی خمر بیت و در بحر حقائق فرمودند
که آب اشارت بحیات دل است و لبن بفطرت اصلیه که بخوضت هواء بعاهت بدعت متغیر نگشته و خمر جوشش محبت الهی و
عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبادات از انکشافات و مغفرت غفران ذنب وجود و جودک ذنب لا یقاس به ذنب بیت
پندار وجود ما گناهی است عظیم لطفی کن و این گنه زما دور کن لطف بدانند که مشتاقان بهشت از حال عنت کشان زندان دوزخ خبر
بدهد و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی که او جاوید است فِی النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوْا
و چشانیده شوند بجای شربت بهشتیان مَآءً حَمِیْمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند آن آب اَمْعَآءَهُمْ
رودهای ایشانرا آورده اند که چون پیغمبر خطبه خواندی منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد
استهزا از علماء صحابه می پرسیدند این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه از حال ایشان اخبار میفرماید که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان
یعنی منافقان مَّنْ یَّسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند اِلَیْكَ بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن حَتّٰۤى اِذَا خَرَجُوْا
تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوْا گویند لِلَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که دانش داده اند از صحابه
چون عبد الله مسعود و ابو الدردا و امثال ایشان رضی الله عنهم و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که من هم از آنها ام که منافقان
از ایشان می پرسیدند که مَاذَا قَالَ اٰنِفًا چه گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه تحقیر
میگفتند اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللّٰهُ مهر نهاده است خدای عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق
و شک وَاتَّبَعُوْا و در پی رفته اند اَهْوَآءَهُمْ هوای نفس خود را و بجهت آن نفاق میکنند بکلام سید انام وَالَّذِیْنَ
اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافته اند یعنی مؤمنان زَادَهُمْ زیاده میکند دانا استماع سخن پیغمبر ایشانرا هُدًى بصیرت
و یقین وَاٰتٰىهُمْ تَقْوٰىهُمْ و بدهد ایشانرا الهام دکند در زیادت تقوی و دوام بر آن فَهَلْ یَنْظُرُوْنَ پس انتظار

میبرند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت را ان تأتیهم بغتة که بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس
بدرستی که آمد و ظاهر شد اشراطها علامتهای آن چون مبعث پیغمبر و انشقاق قمر فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشان را
اذا جاءتهم چون آمد ایشان را ذکریهم پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر و اتعاظ
هیچ فایده ندهد فاعلم انه لا اله الا الله یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش
بر دانشی که داری بوحدانیت و دانشی که میسر نیست مگر خدای در حقایق سلمی آورده چون عالی را گفتند اعلم مراد بان
ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانستی و در موضع آورده که بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید لا اله الا الله واستغفر و
آمرزش طلب لذنبك برای ذنب خود در معالم فرموده که آنحضرت مامور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امت در این سنت بوی
اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کند از خدای تا از گناهان نگاه دارد وللمؤمنین والمؤمنات
و آمرزش طلب مر مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و این اکرامی است از خدای در باره امت که پیغمبر ایشان را باستغفار
گناهان ایشان امر کرده و از امام علامه روح الله روحه منقول است که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف
امر الهی از آنحضرت متصور نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریم تر است که حبیب خود را
فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبد بدو عطا نکند پس معلوم میشود که امت را دولت آمرزش خواهد بود نظم
هر کرا چون تو پیشوا باشد ناامید از خدا چرا باشد چون نشان شفاعت کبری یافت بنام نامیت طغرا امتان با گناه کار بسا بنی
... امیدوار بسا والله یعلم و خدای میداند متقلبکم جای رفتن و گردیدن شما در دنیا ومثویکم و آرامگاه و موضع
قرارگاه شما در عقبی ... همه جایها ... هر جای باشید در شب ویقول الذین آمنوا و میگویند آنانکه ایمان آورده
بودند ... میکنند از جهت حرص که بر جهاد دارند لولا نزلت سورة چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در باب قتال با کفار
فاذا انزلت پس چون فرو فرستاده شود سورة محکمة سوره از قرآن روشن که در وی شبهه نبود وذکر و یاد کرده
شود فیها القتال در آن سوره امر بقتال و جهاد رأیت الذین یعنی آنانکه هست فی قلوبهم در دلهای ایشان
مرض بیماری شک و نفاق یا سستی در دین ینظرون الیک مینگرند بسوی تو نظر المغشی علیه نظر کسی که فرود آمده باشد
بوی بیهشی من الموت از غم و اندوه مرگ یعنی ترسان و متحیر و غمناک شوند فاولی لهم پس ولی بر ایشان
یاد و رنج مر ایشان راست طاعة کار ایشان فرمان برداری است وقول معروف و سخن نیکو مثل سمعنا واطعنا فاذا عزم
الامر پس چون لازم شد امر بقتال و عزم کردند اصحاب جهاد ایشان ... در خانها نشستند فلو صدقوا الله خلاف ورزیدند
پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لکان هر آینه آن راستی بودی خیرا لهم بهتر مر ایشان را
فهل عسیتم پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان ان تولیتم اگر اعراض کنید ... یعنی حاکم
خلق بشوید ان تفسدوا آنکه فساد کنید فی الارض در زمین و بسبب جاه و حب ریاست با هم تنازع کرده و

وتقطعوا و ببرید ارحامکم رحمهای خود را از روی تکبر و تفاخر یا از شعار ... اگر اعراض کنید از قرآن ... دانید
که با سیرت جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء و امثال آن اولئک الذین آن گروه که مفسد و قاطع اند لعنهم الله
رانده است خدای ایشان را و دور کرده از رحمت خود فاصمهم پس ایشان را کر کرده است تا سخن حق نشنوند واعمی ابصارهم
و کور ساخته دیدهای ایشان را تا دلایل عبرت و علامت نه بینند افلا یتدبرون القرآن آیا نظر نمیکنند در
قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی باز ... ام علی قلوب بلکه بر دلهای ایشان است اقفالها قفلهای آن
یعنی چیزی که دلها را بسته ... قفلها باشد مر درها را و آن ختم و طبع الهی است بر آن نظم در که خدا ببست بروی عباد
هیچ کلیدش نتواند گشاد قفل که بر در دلها نهد کیست که بردارد و در واکند در تبیان آورده که یهود صفت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در توریة خوانده بودند و صحت نبوت او معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میکنند
و انتظار ... داشتند چون سید عالم صلی الله علیه و سلم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای آیه
فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی که آنانکه برگشتند علی ادبارهم بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند بمحمد
صلی الله علیه و سلم من بعد ما تبین از پس آنکه روشن بوده لهم الهدی مر ایشان را بیان نبوت آنحضرت و بدلایل
واضح داشته بودند الشیطان دیو لعین سول آسان کرد و بیاراست لهم برای ایشان انکار و عناد را وامی
املی لهم و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذلک این امهال بانهم
بسبب آنست که گفتند جهودان مر الذین کرهوا منافقان را که کراهت داشتند ما نزل الله آنچه خدای فرستاده از قرآن قالوا
و احکام دین یعنی منافقان ... آنست که یهود منافقان را گفتند به پنهانی سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم شما را
فی بعض الامر در بعضی از کارها یعنی مددکاری کنیم اگر با آنحضرت حرب کنید والله یعلم و خدای میداند اسرارهم
پنهانیهای ایشان را فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا توفتهم الملائکة چون قبض کنند جان ایشان را فرشتگان
یضربون میزنند وجوههم بر رویهای ایشان که از حق گردانیده اند وادبارهم و بر پشتهای ایشان که بر اهل
حق کرده اند ذلک قبض ارواح ایشان بدین وصف بانهم اتبعوا بسبب آنست که ایشان متابعت کرده اند ما
اسخط الله آنچیزی که بخشم آورد خدا را یعنی موجب غضب وی گردد و چون کتمان امر محمد صلی الله علیه و سلم
و معاونت منافقان و مشرکان وکرهوا و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رضوانه خشنودی خدای یعنی عملی را
که بسبب رضای وی باشد چون اظهار نعت ... پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اقرار بدو و فرمان برداری او فاحبط
اعمالهم پس باطل کرد عملهای ایشان را ام حسب الذین فی قلوبهم بلکه پنداشتند آنانکه در دلهای ایشان مرض
نفاق است یعنی منافقان تصور کردند ان لن یخرج الله آنکه ظاهر نگرداند خدای اضغانهم کینهای ایشان را
که پوشیده و ساخته اند در دل از پیغمبر و مؤمنان ولو نشاء و اگر ما خواهیم لأریناکهم هر آینه بنمایم ایشان را بعین

ملائکهما و دشناسانید اکر بخواهیم بنمائیم ترا ایشانرا فَلَعَرَفْتَهُمْ پس تو بشناسی ایشانرا بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَلَ
تَعْرِفَنَّهُمْ وهر آینه بشناسی ایشانرا فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در کردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض و توریت وَاللَّهُ
يَعْلَمُ وخدای میداند أَعْمَالَكُمْ کردارهای شمارا و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک فرموده که بعد از نزول
این آیة هیچ منافقی نبود که نه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اورا بشناخت بسیما و سخن و در تفسیر مطالع و عین المعانی از انس رضی الله
عنه نقل کرده اند که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که برخاستند و بر جبهه هر یک نوشته
بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ وهر آینه بیازمائیم شمارا بامر جهاد و سایر تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندکان میکنند
حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ تا بدانیم مجاهدانرا یعنی ظاهر کردد بر خلق جهاد کنندکان مِنْكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ وصبر
کنندکان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ وتا بیازمائیم أَخْبَارَكُمْ خبرهای شمارا که میکوئید در ایمان یعنی تا صدق و کذب
آن همه آشکارا شود و حفص در افعال ثلثه بنون میخواند یعنی ما ای از مائیم تا بدانیم و بیازمائیم خبرهای ایشانرا إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نکرویده اند یعنی یهود و قریظه و نضیر وَصَدُّوا و باز داشتند قوم خودرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای که دین اسلام است وَشَاقُّوا الرَّسُولَ و مخالفت کرده اند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن کشته
بود و ظاهر شده لَهُمُ الْهُدَى مرایشانرا راه حق و در توریة خوانده و دانسته بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ زیان نتوانند رسانید
بخدای شَيْئًا چیزی از کفر و عناد ایشان اثر سرایت بدین خدای و پیغمبر او نرسد بلکه ضرر آن بدیشان عاید کردد
وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ وزود باشد که حبط سازد خدای ثواب اعمال ایشانرا یعنی عبادتها میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
آنکسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدایرا در آنچه حکم کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان بردار باشید رسول
اورا در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ و باطل و بیهوده مسازید عملهای خودرا بریا و سمعه یا بعجب که کردار معجب
مردود و مذموم است نظم هر عملی که عجب بنیانست روی زه قبول برتافت ای کشته بکار خویش مغرور تب
ز درکه قرب ماند مهجور تا چند ز عجب خود نمائی وز دید بیمنی مائی عجب شوی از طریق تلبیس آ کز عجب بچه افتاد
ابلیس إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نکرویدند یعنی قوم قریش وَصَدُّوا و اتباع وی منع کردند مردم عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک
راه حق ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته کشتند در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ناکرویدکان بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ
پس نیامرزد خدای مرایشانرا نزول این آیة در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم اهل کفر دارد و شامل است
هرکرا که کافر میرد فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مومنان وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ و مخوانید کافرانرا بصلح یعنی طلب صلح مکنید
از ایشان که نشانه ضعف و تذلل شما بود وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنست که شما برترانید یعنی غالبان وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدای
با شماست بنصرت و عون وَلَنْ يَتِرَكُمْ و ضایع نکرداند خدای و کم نکرداند أَعْمَالَكُمْ از ثواب کردارهای شمارا إِنَّمَا
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندکانی دنیا لَعِبٌ بازیست ناپاینده وَلَهْوٌ و مشغولی بی اعتبار وَإِنْ

تُؤْمِنُوا واکر بکروید بخدای و رسول وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از معصیت و نفاق يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای شمارا در
آخرت وَلَا يَسْأَلْكُمْ و نخواهد خدای بر شما دادن همه أَمْوَالَكُمْ مالهای شمارا یا حق سبحانه نخواهد همه مال شمارا بلکه باندک
اندکی از آن حکم کرده که عشر است و نصف عشر و ربع عشر إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا اکر خواهد از شما مالهای شمارا فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه
کند در خواستن یعنی کوید همه را نفقه کنید تَبْخَلُوا شما بخیلی کنید بدان و ندهید بخوشدلی و طیب نفس وَيُخْرِجْ و ظاهر کرداند
خدای بدان خواستن شما یا بخل شما أَضْغَانَكُمْ کینها و کدورتهای شمارا هَا أَنْتُمْ شما هَؤُلَاءِ این کروه مخاطبان
تُدْعَوْنَ خوانده شده اید فرموده شده لِتُنْفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه
باسباب جهاد مصروف سازید فَمِنْكُمْ پس از شما هست مَنْ يَبْخَلُ کسی که بخیلی میکند بزکوة یا بنفقه غزو وَمَنْ يَبْخَلْ و هر که بخل
ورزد با آنکه بر او واجب است از انفاق فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخل میورزد عَنْ نَفْسِهِ بر نفس خود که او از ثواب
محروم میسازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات شما وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ و شما محتاجانید بآنچه نزدیک
اوست از عوائد نعمت و کرامت و فوائد پس امروز یکی بدهید و فردا در عوض آن ده بستانید چه از خزانه او کم نشود و شما بآداب
و مقاصد خود فائز کردید وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اکر روی بکردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از نفاق یا کار اعراض کنید از اسلام و
قبول احکام يَسْتَبْدِلْ بدل کند قَوْمًا غَيْرَكُمْ کروهی دیکر جز شما یعنی شمارا هلاک کند و قوم دیکر بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس
نباشند آن قوم أَمْثَالَكُمْ مانند شما بلکه فرمان بردار تر باشند و پرهیزکار تر مانند بنی کنده و بنی نخع اند از یمن و اشهر آنست که
از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سؤال کردند که اینها کدام کروه اند و سلمان فارسی رضی الله عنه در پهلوی آنحضرت نشسته بود دست
مبارک بر ران سلمان زد و کفت هذا و قومه و در خبر آمده که اکر دین معلق شود تا بثریا فرا کیرند آنرا مردمان از فارسیان و در
لباب آورده که ابو درداء بعد از قرائة این آیة میکفت ابشروا یا بنی فروخ مدد پارسیان سورة الفتح بسم الله الرحمن الرحیم
بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم در واقعه دید که با بعضی از اصحاب بزیارت کعبه
معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره کذارد یاران بعد از استماع این رؤیا پنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال بظهور خواهد آمد
و سید عالم صلی الله علیه وسلم بکار سازی مشغول شد و در روز دوشنبه غره ذو القعده این سال از مدینه بیرون آمد احرام
بعمره کرفت و هفتاد شتر جهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند و چون توجه آنحضرت بر کان مکه رسیده بر منع
این سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه بردند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون بدار شده
نزدیک رسید فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند
و بعد از آن حلیس کنانی که سر لشکر حبش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش
بحمیت جاهلیت در استاد بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله و اصحاب او رضی الله عنهم بمکه
درآیند و پیغمبر عثمان را نزد ایشان فرستاد و ایشان او را بازکرفتند و خبر قتل او رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد

چنانچه عنقریب مذکور گردد ان شاء الله العزیز القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آنحضرت
و اهل مکه صلح واقع شد بر آن جمله که ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نبود و پنهان و آشکارا بیکدیگر و حلفاء یکدیگر
تعرض نرسانند و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از آن صلح ملول شدند و آنحضرت
صحابه را در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان را تراشیدند و بعضی شتران قربان فرمود و برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد
تا در منحر بکشتند و بی قتال ساکنان [illegible] کردند و از صحابه بعضی حلق و تقصیر واقع شد و هدی خود را قربان کردند و حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت یعنی از آنجا این سوره فرود آمد و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود که امشب سوره بمن نازل شده که دوستتر میدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع شود پس سوره فتح را بر
یاران خواند و ایشان را تهنیه گفت و اصحاب بنی [illegible] مبارک باد کردند إِنَّا فَتَحْنَا بدرستی که ما حکم کردیم لَكَ از برای تو
فَتْحًا مُبِينًا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت پرسیدند که أفتح هو در جواب فرمود که نعم [illegible]
صلح مقدمه فتح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند [illegible] آشکارا شده با کافران مجادله کردند و قرآن
خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه [illegible] بود و [illegible] بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشائیم
برای تو شهر مکه را و تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای آمرزش طلب لِيَغْفِرَ
لَكَ اللَّهُ تا بیامرزد مر ترا خدای مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از معنی مِنْ ذَنْبِكَ از آنچه موجب عتاب تواند
بود وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیه و بعد از آن امام ابو اللیث رحمه الله
گفته که گناه گذشته ذنب آدم و حوا است و آینده جرایم امت یعنی بیامرزد ببرکت تو گناه آدم و حوا را و ببرکت تو آمرزد گناه امت را
بشفاعت تو سلمی رحمه الله فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرده چه در وقت زلت در صلب وی بوده و گناه امت را بوی
اسناد فرموده چه پیش رو ایشانست وَيُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام کرد نِعْمَتَهُ نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو
بفتح بلاد یا باعلاء دین یا بمقام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا و ثابت دارد ترا براه راست یعنی ثابت دارد
بران وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ و یاری کند خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی نصرتی قاهر
غالب [illegible] در صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و تردد نبودند حق سبحانه فرمود که هُوَ الَّذِي اوست آنکه
أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد آرامش و سکون فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان لِيَزْدَادُوا تا زیادت کنند
إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ [illegible] یقین خود را با یقین دیگر یا ایمانی که باصل دین داشتند [illegible]
شرع وَلِلَّهِ و مر خدای راست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشکرهای آسمانها از ملائکه وَالْأَرْضِ و جنود زمین از مؤمنان
[illegible] پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی واثق باشید که همه لشکر آسمان و زمین در حکم وی اند [illegible]
[illegible] نظم [illegible] نصرت از [illegible]

بسوی الی و [illegible] وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح خلق حَكِيمًا بصواب کار در آنچه کند و از جمله آنست
که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان و زنان گرویده را بسبب رسوخ در دین و
ثبات در عقیدت جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل یا درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
جاویدان اند روی وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ و برای آنکه بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان یعنی محو کند پیش از دخول
بهشت تا پاک و پاکیزه بدرون رضوان درآیند وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این وعده مسلمانان را عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او
فَوْزًا عَظِيمًا رستگاری بزرگ و چه فیروزی عظیم تر از آنکه [illegible] ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ
و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان مشرک و زنان
مشرک را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی نفاق
گمان میبردند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحدیبیه میرود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند شد
پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سالم و غانم بمدینه باز آمد و حضرت سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ بر ایشان باد یعنی گمان بد که انست
دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللَّهُ و خشم گرفت خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان
وَلَعَنَهُمْ و براند ایشان را از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده کرد برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی
است دوزخ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینهاست
همه ملک و مسخر وی اند چنانچه لشکریان مسخر سردار خود [illegible] این سخن جهت وعده مؤمنانست تا بنصرت الهی مستظهر باشند
و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب [illegible] خایف گردند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب در قدرت خود
حَكِيمًا دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر احوال و اعمال امت تو وَمُبَشِّرًا و
مژده دهنده اهل ایمان را که سکینه بدلهای ایشان نازل شده وَنَذِيرًا و بیم کننده مشرکان را که گمان بد برده اند پس تو را برای
فرستادن بیم و بشارت من لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ برای آنست که تصدیق کنید [illegible] وَرَسُولِهِ و بفرستاده او وَتُعَزِّرُوهُ
و تقویت دهید دین او را وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی یاد کنید او را یا نماز گذارید برای وی
بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه و گفته اند [illegible] عاید بحضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم یعنی او را
نصرت کنید و تعظیم او [illegible] تعظیم حق است [illegible] در تعظیم حضرت رسالت پناه تعظیم الهی هست
[illegible] شرایط تعظیم او کما ینبغی بجای آرد بیت [illegible]
إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی که آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای
چه مقصود بیعت او [illegible] برای طلب رضای اوست و این بیعت رضوانست و ذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی [illegible]
فرموده که این سخن در مقام جمع است [illegible]

چنانکه متابعت و محبت با حق است که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ۱۲

نصف

استوا نه جهت عام است که من يطع الرسول فقد اطاع الله يَدُ اللهِ قوت خداي بوفا کردن بوعده خود کرد ثواب آخرت باشد
پيغمبر خود فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زبر قوتهاي ايشانست در وفا بعهد يا دست خداي دادن بيعت در معالم آورده که صحابه رضي الله عنهم بوقت بيعت
دست پيغمبر صلي الله عليه و سلم ميگرفتند و يد الله زبر دستهاي ايشان بود در متابعت فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند عهد را
فَإِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز اين نيست که ميشکند عَلَىٰ نَفْسِهِ ط بر نفس خود يعني ضرر آن بنفس او برسد و پس در موضح آورده که سه چيز راجع
باهل آن ميشود يکي مکر و لا يحيق المکر السيئ الا باهله دويم ستم انما بغيکم على انفسکم سيم نقض عهد و من نکث فانما ينکث على نفسه و در باب
عهد و پيمان گفته‌اند نظم پيمان شکن که هر که پيمان بشکست از پاي در افتاد و برون رفت از دست آنانکه درست بود پيمان
الست نشکست بهيچ حال هر عهد که بست وَمَنْ أَوْفَىٰ و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ با آنچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللهَ بران
با خداي فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ط پس زود باشد که دهد خداي مر او را مزد بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده‌اند که چون حضرت
رسالت صلي الله عليه و سلم متوجه مکه بود بنيت عمره بعضي چون اعراب اسلم و جهينه و مزينه و غفار را تشجيع فرستاد که درين سفر
مرافقت و موافقت کنند ايشان از محاربه قريش ترسيدند و تعلل نموده تخلف ورزيدند حق سبحانه خبر داد پيغمبر خود را
داد که چون بمدينه رسي سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگويند مر ترا باز پس ماندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از باديه نشينان يعني آنها
که مذکور شد عذر آرند که شَغَلَتْنَا مشغول کرد ما را أَمْوَالُنَا مالهاي ما که غمخواري نداشت و ضايع ميشد وَأَهْلُونَا و زنان
و فرزندان ما که از يکسي بهر که نگهبان ماند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا ط پس طلب آمرزش کن براي ما بر آنکه تخلف کرديم و در مرافقت
موافقت ننموديم يَقُولُونَ ميگويند بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبان خود مَا لَيْسَ آنچه نيست فِي قُلُوبِهِمْ ط در دلهاي ايشان يعني اين اعتذار
و استغفار بزبان ميکنند و در دل اعتقاد آن ندارند قُلْ بگو در جواب ايشان فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ پس کيست که مالک شود
براي شما يعني منع کند از شما مِنَ اللهِ از حکم خدا شَيْئًا چيزي را إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خداي بِكُمْ ضَرًّا بشما قحط و
هزيمت و قتل و خللي در مال و اهل يا عقوبت بر تخلف أَوْ أَرَادَ بِكُمْ يا اگر خواهد بشما نَفْعًا ط سودي چون دولت و نصرت
و نگاه داشت اموال و اهالي بَلْ كَانَ اللهُ بلکه هست خداي بِمَا تَعْمَلُونَ با آنچه شما ميکنيد خَبِيرًا ط دانا و ميداند که قصد
شما از تخلف چه بود شما مشغولي مال و فرزند ندانستيد بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه گمان ميبرديد أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ آنکه باز
نگردد پيغمبر وَالْمُؤْمِنُونَ و رجعت نکنند مؤمنان إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ بسوي اهالي خود يعني بمدينه أَبَدًا هرگز بلکه مشرکان ايشان را
بکشند و مستاصل کنند وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ و آراسته شد اين گمان يعني شيطان بياراست استيصال پيغمبر و اصحاب او تا متمکن شد
فِي قُلُوبِكُمْ در دلهاي شما وَظَنَنْتُمْ و گمان برديد ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که دين خدا باطل شود و ملت اسلام بر افتد
وَكُنْتُمْ و گشتيد شما بدين گمان قَوْمًا بُورًا ط گروهي هلاک شدگان بسبب فساد عقيدت و بدي نيت وَمَنْ
لَمْ يُؤْمِنْ بِاللهِ و هر که نگرويد بخداي وَرَسُولِهِ و بفرستاده او يعني بقضاي حکم خدا و رسول نکند فَإِنَّا
پس بدرستيکه ما آماده کرده‌ايم لِلْكَافِرِينَ مر کافران را سَعِيرًا ط آتش افروخته وَلِلَّهِ مُلْكُ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست پادشاهي آسمانها و زمينها و هر چه در آنهاست مالک علوي و سفلي در قبضه قدرت اوست يَغْفِرُ
مي آمرزد گناه بزرگ لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيُعَذِّبُ و عذاب ميکند بگناه خرد مَنْ يَشَاءُ ط هر کرا اراده ميکند وَ
كَانَ اللهُ و هست خداي غَفُورًا آمرزنده توبه‌کنندگان رَحِيمًا ط مهربان بر ايشان سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد
که بگويند باز پس ماندگان از حديبيه مراد قبايل‌اند يعني همان اعراب خواهند گفت إِذَا انْطَلَقْتُمْ آنگاه که برويد
إِلَىٰ مَغَانِمَ بسوي غنيمتها مراد غنايم خيبر است لِتَأْخُذُوهَا تا فرا گيريد آنرا ذَرُونَا بگذاريد ما را نَتَّبِعْكُمْ
تا پيروي کنيم شما را درين سفر آورده‌اند که پيغمبر صلي الله عليه و سلم در ذي الحجه سنه ست از حديبيه باز گشت و در محرم
سنه سبع بغزو خيبر توجه نمود و حکم شد که هر که در حديبيه حاضر بوده بدين غزو برود و غير ايشان درين جنگ اتفاق
نکنند و چون عزم جزم شد مخلفان گفتند بگذاريد ما را تا موافقت کنيم شما را و بخيبر آييم يُرِيدُونَ ميخواهند مخلفان
أَنْ يُبَدِّلُوا آنکه تغيير دهند كَلَامَ اللهِ ط سخن خداي يعني حکم او را که فرموده که غنيمت اهل حديبيه بخيبر بيرون ند
قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا ط بگو پس روي نخواهيد کرد ما را نفي است بمعني نهي يعني با ما بيرون نيائيد كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللهُ همچنين گفته است
خداي مِنْ قَبْلُ ج پيش از تعبيه شما پيش از آمدن ما بمدينه فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که ايشان گويند خداي
بدين حکم نکرده بَلْ تَحْسُدُونَنَا ط بلکه شما حسد ميبريد بر ما تا در غنيمت شريک شما نشويم و نه چنين است که مخلفان ميگويند
بَلْ كَانُوا بلکه هستند که لَا يَفْقَهُونَ که در نمي يابند إِلَّا قَلِيلًا ط مگر اندکي چيزها قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ بگو مر اين پس ماندگان
را مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل باديه سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شويد إِلَىٰ قَوْمٍ بحرب گروهي أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ
خداوندان کارزار سخت که اهل يمامه‌اند از متابعان مسيلمه کذاب يا قبايل عرب که مرتد شوند بعد از وفات پيغمبر صلي الله
عليه و سلم يا هوازن و غطفان در حيات آنحضرت که بوادي حنين کردند و گفته‌اند مراد اهل فارس و روم‌اند ملخص سخن
آنکه شما را بندي محاربتي ميان خواهند کرد شما تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار کنيد با ايشان و بکشيد تشان أَوْ يُسْلِمُونَ ط يا مسلمان
شوند اگر اين قوم مشرک يا مرتد اند حکم ايشان قتل است يا اسلام و اگر عبارت از ايشان اند قتال است يا جزيه و مراد نزد يا اسلام
يعني انقياد باشد فَإِنْ تُطِيعُوا پس اگر فرمان بريد کسي را که خوانند شما را بقتال آن گروه يُؤْتِكُمُ اللهُ بدهد خداي
شما را أَجْرًا حَسَنًا ط مزدي نيکو که غنيمت است در دنيا و جنت در عقبي وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روي بگردانيد و پشت بر
داعي کنيد كَمَا تَوَلَّيْتُمْ همچنانکه اعراض کرديد مِنْ قَبْلُ پيش از ين از سفر حديبيه يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند
خداي شما را عَذَابًا أَلِيمًا ط عذابي دردناک و چون مخلفان اين وعيد شنيدند و اقع شد ضعفا و عجزه انسانان اندهگين شد
که ما بواسطه ضعف و عجز از جهاد تخلف کرده‌ايم تا مآل حال ما چه خواهد بود آيه آمد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ نيست بر نابينا حَرَجٌ
گناهي در تخلف نبودن وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ بزه اگر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ و نه
بر بيمار حَرَجٌ بزه متعلق تنگي طاقت او با مجاهدان از مرافقت چه اينها معذورند وَمَنْ يُطِعِ اللهَ و هر که فرمان برد خداي را

وقت بشارة او را در جهاد و غزا يُدْخِلْهُ درآرد خداي او را جَنّٰتٍ به بهشتها الجنان بوستانها که مي‌رود تَجْرِيْ
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زير مساکن بهشتيان جويها وَمَنْ يَّتَوَلَّ و هرکه اعراض کند از فرمان خداي و رسول يُعَذِّبْهُ
عذاب کند او را خداي عَذَابًا اَلِيْمًا عذابي که درد منقطع نگردد و الم آن منتفي نشود و اين عذاب حرمان است چه بخلاف
امر خدا اند و لت لقا محجوب و بنا فرماني رسول از سعادت شفاعت محروم خواهند ماند نعوذ بالله من الحرمان نظم
مسوفان شفاعت محرو ميم که هيچ عذاب نزد وي سوز المجوش عذاب حرمان نيست آورده اند که چون حضرت رسالت
پناه صلي الله عليه و سلم بحديبيه نزول فرمود خراش بن اميه را باهل مکه فرستاد و بعضي گفتند منع کردند آنحضرت ثانيا ذي
النورين را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در انداختند و پيغمبر صلي الله عليه و سلم اصحاب را طلبيد و ايشان
بقول اصح هزار و پانصد و بيست تن بودند و بيعت کردند با ايشان با آنکه با قريش قتال کنند و از حرب روي نتابند و در زير
درخت سمره نشسته بود و در کشاف آورده که چون حضرت در زير شجره تمره تداول کرفت و شاخي از آن بر پشت مبارک وي
فرو دآمد عبد الله معقل گويد من قائم بودم در برابر آنحضرت آن شاخ را بدست کرفته از پشت مبارک وي برداشتم و صحابه
بيعت کردند بر مرگ و قتال و لکن مطلقا نکريزند حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله فرمود که شما امروز بهترين
اهل زمينيد و در معالم از جابر رضي الله عنه نقل کرده که پيغمبر صلي الله عليه و سلم فرموده که بدوزخ نرود يک کس از آنها
که در تحت الشجرة بيعت کردند و اين را بيعة الرضوان گويند چه حق سبحانه از آن قوم خشنود شد چنانچه ميفرمايد لَقَدْ
رَضِيَ اللّٰهُ بتحقيق که خداي خشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ از گروهي که ايمان آورده اند اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ وقتي که بيعت کردند
با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زير درخت سمره فَعَلِمَ پس بدانست خداي مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ آنچه در دلهاي ايشان
است از اخلاص و وفا و صدق و صفا فَاَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَيْهِمْ بر ايشان وَاَثَابَهُمْ
و پاداش داد ايشان را فَتْحًا قَرِيْبًا فتحي نزديک که فتح خيبر است با مکه بالهجرت وَّمَغَانِمَ و ديگر چيزها از مال ايشان
از غنيمتها خود غنيمتهاي كَثِيْرَةً بسيار يعني از خيبر يَّاْخُذُوْنَهَا فراگيرند آنرا از زر و نقود و ضياع و نخلستان
وَكَانَ اللّٰهُ و هست خداي عَزِيْزًا غالب و غلبه دهنده دوستان حَكِيْمًا حکم کننده بغلبه دشمنان وَعَدَكُمُ
اللّٰهُ وعده کرد خداي شما را اي امت مَغَانِمَ كَثِيْرَةً غنيمتهاي بسيار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف
عالم تَاْخُذُوْنَهَا فراميگيريد آنرا تا قيامت فَعَجَّلَ پس بتعجيل نقد داد لَكُمْ مر شما را هٰذِهٖ اين غنيمت
خيبر وَكَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد اَيْدِيَ النَّاسِ دستهاي مردمان يعني اهل خيبر و حلفاء ايشان را که بني
اسد و غطفان بودند عَنْكُمْ از شما تا خلفاء بر شما سبيلي بجنگ نيامدند و ايشان از خوف شما حصاري شدند
تا شما سالم مانديد وَلِتَكُوْنَ و تا باشد آن غنيمت اٰيَةً لِّلْمُؤْمِنِيْنَ نشانه مر مؤمنان را براستي قول پيغمبر صلي
الله عليه و سلم و حبيب صادق قول الهي در وعده غنائم وَيَهْدِيَكُمْ و براه آنکه بنمايد شما را صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا راهي

راست

راست که منبع توکل است و سبب وثوق بودن بفضل ازلي و باز که اعتماد بلطف لم يزلي ارباب يقين رحمهم الله تعالي برانند که چون
حضرت رسول صلي الله عليه و سلم از حديبيه مراجعت نمود بحکم وعده و اثابهم فتحا قريبا کارزار خيبريان فرمود
و با هزار و چهار صد تن از مدينه بيرون آمده متوجه قلاع خيبر شده و از منزل صهبا براه مرجب روان شده مي
بودند که از طريق وادي خرصه ميان قلعهاي خيبر پايان درآمد و ايشان بخبران قلعهاي بيرون آمده با بيل و تيشه وادوات
زرع روي بجانب مزارع خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بطلع ايشان درآمد گفتند والله محمد والخميس و روي بحصارها
نهادند و آنحضرت فرمود که الله اکبر خربت خيبر انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين القصه يهود حصاري شدند
دل بر قتال بنهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه کرفته بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در
مغازي محمد اسحاق مذکور است که اول از حصون خيبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را و بعد از آن بهره حصن
صعب بن معاذ بچهار کشتند و بجنگ بسيار بگرفته بعد از آن قموص و امثله و اطرد ايشان بدست مسلمانان افتاد پس
بجانب حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را صلي الله عليه و سلم صداعي طاري شد و بخود سواري نمي‌توانست فرمود
و قلعه بغايت محکم بود و مجاهدين در فتح آن توقع يافتند و بالآخره بدست مرتضي علي رضي الله عنه مفتوح گشت و در آن قلعه
مرحب خيبري را کشت و در آهنين از حصار برکند بر سپر خود ساخت و يهود زنهار خواستند و غنائم بسيار بدست صحابه افتاد
و آنجا حضرت را زهر دادند و بره زهر آلود و باري بسخن آمد يا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند نظم زهي زبان
معجز او که بزبان اطلبي حديث بره برهان شد که ما حضرت بيع اخري و وعده کرد خداي شما را غنيمتهاي ديگر يا فتح شهرهاي
ديگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوْا که قادر نشويد عَلَيْهَا بر آن و نيافته ايد از آن قَدْ اَحَاطَ اللّٰهُ بدرستي که احاطه کرده است علم خداي
بِهَا مر آن غنائم چون آن است باشد از فارس و روم و شام و جاهاي ديگر که هر نجي که تا قيامت اين امت را دست
دهد در بين داخل است وَكَانَ اللّٰهُ و هست خداي عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيزها از فتح بلاد و اعطاء غنائم قَدِيْرًا توانا
وَلَوْ قٰتَلَكُمُ و اگر قتال کردندي با شما در حديبيه الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندي لَوَلَّوُا
الْاَدْبَارَ هر آينه برگردانيدندي پشتها يعني هزيمت کردندي ثُمَّ لَا يَجِدُوْنَ پس نيافتندي وَلِيًّا کارسازي
که ايشان را نگاه دارد وَّلَا نَصِيْرًا و نه ياري که ايشان را مددکاري نمايد سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاده است خداي سنت نهادني
الَّتِيْ قَدْ خَلَتْ آن سنتي که گذشته است مِنْ قَبْلُ پيش از اين در امتان ديگر همه انبيا بر ايشان غالب بوده اند
وَلَنْ تَجِدَ و نيابي تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خداي را تَبْدِيْلًا تغيري هرچه در ازل مقدر و مقدر شده الا محاله کاين
خواهد شد و در دست تصرف هيچکس رقم تغيير و تبديل بر صحيفه آن نخواهد کشيد نظم تغيير حکم ازلي را نباشد تبديل
بفرمان قضا کار نداري در دايره امر کم پيش نکند باز مرتد بچون چه کار ندارد آورده اند که در وقتي که آنحضرت صلي الله عليه و سلم
در حديبيه نزول فرموده بودند اهل مکه هشتاد نفر از جبل تنعيم فرود تاختند و شبخون آورده بر در خيمه صحابه تا بقتل رسانند يا راني

بمکه فرستاد تا ايشان را اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و داعيه حرب ندارد اهل مکه او را حبس کردند

سمره درخت خارناک

رسول صلی الله علیه وسلم غلبه کرده ایشان را بگرفتند و پیش حضرت او بردند و حضرت ایشان را آزاد کرد و این آیه نازل شد که وَهُوَ الَّذِي و
اوست آن خداوندی که از محض کرم كَفَّ أَيْدِيَهُمْ باز داشت دستهای کفار مکه عَنْكُمْ از شما تا صلح کنید وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و کوتاه
کرد دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و
غالب ساخت عَلَيْهِمْ ط بر ایشان مراد آن هشتاد سوارند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از
مقاتله با کفار برای فرمان رسول و آنکه دست باز میدارید و میکذارید بجهت تعظیم خانه خدای بَصِيرًا ط بینا و شما را ثواب
جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه کافر شدند وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف
مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند اشتران که برای قربان آورده بودند مَعْكُوفًا در حالتی که بازداشته بودند أَنْ
يَبْلُغَ از آنکه برسد مَحِلَّهُ ط بجای او مکانی نحر است یعنی با خلاصه معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شما را منع کردند از عمره
و قربانی را محل آن نکذاشتند مستحق قتال و استیصال هستند لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت کروهی
که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نه بودندی مردمانی که ... وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما
لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ندانسته‌اید ایشان را از آن هفتاد و نه زن و سه مرد بودند که ایمان میکنند دعوی میکنند ... که اگر نبودی
ایشان در مکه و شما ایشان را نمیدانید باعیان ایشان را بلکه با مشرکان مختلط اند أَنْ تَطَئُوهُمْ بدل است از رجال یعنی اگر نه
آن بودی که مؤمنان هستند و نه آن بودی که شما ایشان را در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میکردید فَتُصِيبَكُمْ پس
میرسید شما را مِنْهُمْ از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غرامت دیت یا قتل مؤمنان با نادانی چون کفارت
و دیت بِغَيْرِ عِلْمٍ ط متعلق بان تطؤهم است یعنی میکشتید ایشان را بی آنکه دانید هر آئینه مادست شما را از ایشان کوتاه نکردیم پس
منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نکاه داشت ایشان و این برای آنست لِيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل کرداند خدای فِي رَحْمَتِهِ
در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ ج هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات است و کفته اند دین اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اگر
جدا شدندی آن مؤمنان از کافران و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آئینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند
مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا ط عذابی مؤلم موجع در آخرت و در دنیا بقتل و سبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد
چون کردند و در افکندند آنانکه کافر شدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر و عزت را حَمِيَّةَ
الْجَاهِلِيَّةِ حمیت جاهلیت را که بنده را از فرمان بردای باز دارد یعنی با یکدیکر کفتند که محمد را با یاران او در مکه نکذاریم
چه ایشان در بدر واحد پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که درینجا نکذاریم چون ایشان عصبیت پیش آوردند
فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرستاد خدای سَكِينَتَهُ آرام و وقار خود را عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ
و بر مؤمنان تا مقابله نکردند و بصلح راضی شدند و معاودت نمودند و سهیل بن عمرو با عقد صلح نامه بود نکذاشت که
بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت

عصبیت یعنی دشمنکی

داشت خدای مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ بر کلمه تقوی که کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نه پسندیدند یا محمد
رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوا و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا
و اهل آن و اولی بدان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ط بهمه چیز دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه
کفتند که تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه وسلم راست نشد و ما طواف خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم این آمد که لَقَدْ
صَدَقَ اللَّهُ هر آئینه راست کرد خدای و محقق ساخت رَسُولَهُ برای فرستاده خود الرُّؤْيَا آن خواب را که دیده بود
بِالْحَقِّ ج براستی بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد و در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آئینه در آیید شما بمسجد حرام إِنْ
شَاءَ اللَّهُ چون خواسته است خدای و کفته اند استثنا حکایت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که در وقت تعبیر رؤیا
فرموده که بمسجد الحرام در آیید آمِنِينَ در محلی که ایمن باشید از اعادی مُحَلِّقِينَ تراشندکان رُءُوسَكُمْ سرهای خود را
وَمُقَصِّرِينَ و چیننده کان موی سر یعنی بعضی تراشند و بعضی بچینند لَا تَخَافُونَ ط نترسید از هیچکس فَعَلِمَ پس داند
خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه شما ندانید از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شما یعنی مقدر کرده اند
مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ پیش از این یعنی قبل از دخول در مسجد حرام بجهت عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا ط فتح نزدیک که فتح خیبرست
تا دل مؤمنان از اندوه تاخیر عمره خالی شد و بان فتح شادمان کردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاده
رَسُولَهُ رسول خود را که محمد است بِالْهُدَىٰ برای هدایت خلق با بیان احکام وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که
اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ط بر همه دینها اکر دین حق باشد احکام او را نسخ سازد
و اکر باطل بود بر اندازد و کفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و این بوقت نزول عیسی باشد علیه
السلام وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا ط کواه بر نبوت تو اکر سهیل میکوید که محمد بن عبد الله نویسد
غم مخور که ما میکوییم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ط محمد فرستاده خدای است وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی بودند مؤمنان أَشِدَّاءُ
سخت دل و غلیظ اند عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ مهربان و مشفقان میان یکدیکر تَرَاهُمْ می بینی ایشان را
رُكَّعًا رکوع آورندکان سُجَّدًا سجود کنندکان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضع قعود و که این مناقب
راجع است بهمه صحابه رضی الله عنهم اما در لفظ آیات باختصاص هر یک از خواص اصحاب متفق جاءت والذین معه
مدح صدیق است که قرب صحبت و اقامت در دار و غار بخصوص بود و اشداء علی الکفار صفت فاروق است چه در
نهایت شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق است رحماء بینهم نعت ذو النورین است که رافت و حیا و دل رانی
و رفق وی مشهور است و نزد خالق و خلایق بدان صفت و ساخته موسوم و موصوف تریهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی
کنا کثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف طاعات و عبادات یکذشته اذعری که مرتبت آن از هر مکبیر احرام از خلوت
و عبادت ... شاد مانند علیه اشت ... يَبْتَغُونَ میطلبند این بزرکان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ فضلی از خدای یعنی پاداش

ثواب آن رو می بیند من الله ورضوانا وخشنودی حضرت او طلب میکنند سیماهم علامتهای ایشان فی وجوههم در رویهای ایشان ظاهر بود
من اثر السجود از اثر سجده که نشان در آن باب میکوید که اثر نماز در جبین مبین ایشان الخ بر دجه روی نماز کنان آنند در نظر اهل دل
خوش باشد و است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات مذکور است که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شده
انوار موافقت بر اشباح ظاهر کردد بیت درویش را کواه بباشد که عاشق است رنگ رخش زرد و دیده بیند و ید ان کوهست
ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی التوریة در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریت
مذکور شده اند ومثلهم فی الانجیل وصفت ایشانست در انجیل یعنی بعینه نعت در کتاب عیسی علیه السلام مسطور بند یا صفت ایشان
در توریه و انجیل کزرع مانند کشت است که در اول اخرج شطأه بیرون آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ
بیرون آید فآزره نیز قوی کرد آنرا آن یک شاخ را فاستغلظ پس سطبر شود فاستوی علی سوقه پس بایستد
بر ساقهای خود اول دانه بود و کیاه ضعیف بلند درختی کرد یعجب الزراع بشکفت آرد مر زارعان را قوت و سطبری و راستی
ورخی او واین مثلی است و مثل حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و یاران که اول دعوت اسلام ضعف بود و هرچند
که برآمد قوت کرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لیغیظ تا خشم کیرد بهم الکفار بیاران
پیغمبر کافران امام قشیری رحمة الله تعالی فرموده که آیة در شان اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم کیرد و ایشان را دشمن دارد
داخل کفار خواهد آمد وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنان را که کرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند کارهای
پسندیده و ستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشان را بعد فرموده مغفرة آمرزشی کناه واجرا عظیما ومزدی
بزرک سورة الحجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که کرویده اید لا تقدموا پیش مبرید اقوال خود را بین یدی الله ورسوله پیش قول خدای و رسول او یعنی
سخن مکویید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مکیرید بر پیغمبر که او بدان داناتر است
واتقوا الله و بترسید از خدای در تقدیم بر وی ترک فعل ان الله سمیع بدرستی که خدای شنوا است مر اقوال شما را علیم
داناست با فعال شما یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای خود را فوق
صوت النبی بالای آواز پیغمبر ایشان را تعلیم امر اسم ادب میدهد یعنی چون سخن کویند باید که آواز خود را پست تر از آواز وی دارند
ولا تجهروا و آشکارا مسازید له بالقول برای او سخن را یعنی آواز بلند ندا مکنید کجهر بعضکم همچون آشکارا
خواندن بعضی از شما لبعض مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم سازید تا مراعات احترام آن کرده باشید و کفته اند او را بنام
و کنیت مخوانید چنانکه یکدیکر را میخوانید بلکه یا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل نشود عملهای
شما سبب این جرأت وانتم لا تشعرون و شما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب بزرکان کفته اند من ترک الادب یرد
عن الباب نظم هرکرا نیست طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد نظم فاده را ادب در طریق عشق بیان که کفته اند

طریقت تمام ادب است آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مرد بلند آواز بود و پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلند
سخن کفتی چون این آیة نازل شد در خانه بنشست و بکریه و زاری مشغول شد خبر بآن حضرت رسید او را طلبید و کفت چیست حال
تو کفت یا رسول الله در کوش کرانی هست و من در مجلس شما باواز بلند سخن میکویم میترسم که عمل من حبط شده باشد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که راضی نیستی که زندکانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی کفت خشنود
شدم بدین بشارت هرکز آواز در حضور شما بلند نکنم این آیة آمد ان الذین یغضون بدرستی آنانکه نرم میدارند اصواتهم
آوازهای خود را عند رسول الله نزدیک رسول خدای بپاس ادب و بآواز نرم سخن میکویند اولئک آن کروه الذین امتحن الله آنانند
که امتحان کرده است خدای قلوبهم دلهای ایشان را للتقوی برای قبول تقوی و در کشف الاسرار فرموده است که پاک
کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را و امتحان کردن یعنی پاک کردن است همچنانچه زر را در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد و
طلای خالص بماند کویند این آیة مورد است نظم در بوته امتحان کم بکذاری منت دارم که پخته سازی لهم
مغفرة مر ایشان راست آمرزشی کناهان واجر عظیم و مزدی بزرک در برکت این کرامت آورده اند که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم سریه فرستاد بحی از احیاء بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از آن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن
حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر بحیلة آن اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک به نیم روز بود و حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم استراحت فرموده بود ندا ایشان بدر یک یک حجره از حجرات طاهرات میرفتند که ای محمد بدر آی
تا ما مهمات اسیران را با تو بکذاریم آن حضرت بیدار شد و بیرون آمد و یکی از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیران را فدا کیرند
و نصفی را آزاد کنند حضرت همچنان کرد و آیة آمد که ان الذین ینادونک بدرستی که آنانکه ندا میکنند ترا من وراء الحجرات
از بیرون حجرها یا از پس آن اکثرهم بیشتر ایشان لا یعقلون در عقل اصابت ندارند و مراعات ادب نمیدانند
ولو انهم و اکر ایشان صبروا صبر کردندی حتی تخرج الیهم تا بیرون آیی نزدیک ایشان لکان هرآینه بودی
خیرا لهم بهتر مر ایشان را چه تمام اسیران را آزاد کردی والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی
ادبی رحیم مهربانست با اهل ادب که تعظیم سید اولو الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت و حرمت جالب نعمت
نظم مر مایه ادب بکف آر که این متاع آن کس همه سود ابد آید شاید است آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان را ملکیت و در میان ایشان و ولید در جاهلیت
خونی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت در سینه کذشته طرحی یعنی عدد اندازی خشنود مردم بسیار
از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند و ولید پنداشت که بقتال او می آیند تبلید نموده نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده
بیرون رسانید که بنی المصطلق مرتد شده اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آن حضرت خالد بن ولید را با جمعی
بمحل ایشان فرستاد که با ایشان احتیاط تمام بجای آورد و تعجیل ننماید خالد بنشست و کسی پیمان روان کرد تا تجسس احوال

تا نيك انكس ميدانند كه بمكر ميگويند و تا جماعت بيكدا رند و شعار اسلام از ايشان ظاهر است باز الله و باخالد كفت و خالد بعرض حضرت
رسانيد و آية آمد كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى كروه مؤمنان إِنْ جَاءَكُمْ اكر آيد بشما فَاسِقٌ دروغ كويى بيرون رفته از فرمان
خداى بِنَبَإٍ بخبرى يعنى خبرى بيارد موحش كه موجب تألم خاطر باشد فَتَبَيَّنُوا پس تفحص كنيد و نيكو بنكريد در آن
حذر كنيد از آنكه أَنْ تُصِيبُوا تا نرسانيد مكروهى قَوْمًا بكروهى بِجَهَالَةٍ بنادانى يعنى كمان بريد كه كافرند و با ايشان حرب
كنيد و حال آنكه ايشان مسلمانان باشند فَتُصْبِحُوا پس كرديد عَلَى مَا فَعَلْتُمْ برآنچه كرده باشيد نَادِمِينَ پشيمانان يعنى بخبر
فاسق تعجيل مكنيد در ساختن امورتان تا كه امارت صدق آن خبر بشما ظاهر كردد وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ و بدانيد آنكه در ميان شما
رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خداى و تعظيم او اقتضاء آن ميكند كه سخن دروغ پيش او عرضه مكنيد لَوْ يُطِيعُكُمْ اكر
فرمان برد شما را پيغمبر و براى شما كار كند فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسيارى از كارها لَعَنِتُّمْ هر آينه در رنج افتيد و
هلاك شويد وَلَكِنَّ اللَّهَ و ليكن خداى حَبَّبَ دوست كردانيده است إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ بشما ايمان و توحيد وَزَيَّنَهُ و
بياراسته است آنرا فِي قُلُوبِكُمْ در دلهاى شما بنصب ادله و توضيح حجج و براهين وَكَرَّهَ و دشمن ساخته و مكروه كردانيده
است إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوى شما پوشيدن حق را وَالْفُسُوقَ و بيرون رفتن از راه راست وَالْعِصْيَانَ و نافرمانى كردن
أُولَئِكَ آن كروه كه تحقيق اخبار كنند هُمُ الرَّاشِدُونَ ايشانند راه يافتكان بطريق صلاح و آن تزيين ايمان و تنزيه كفر فَضْلًا
براى فضل است مِنَ اللَّهِ از خداى يعنى فضلى كه خداى بشما خواسته وَنِعْمَةً و نعمتى از حضرت او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خداى دانا
بصدق و كذب خبرها حَكِيمٌ محكم كار است در امور بندكان و از حكمتهاى اوست كه بتحقيق اخبار بفرمايد كه از خبرهاى
ناراست نتيجه هاى زايد **نظم** هر كز سخنان شنعه امينكوى وانراست كه هست فتنه انكيز مكوى خاموش كن ار جاه
ندارى سخن شرح مكن و تنك مش سخن تيز مكوى آورده اند كه ميان عبد الله بن رواحه رضى الله عنه و ابن ابى بحضور حضرت
رسالت صلى الله عليه و سلم مجادله رفت و بدان انجاميد كه از قوم هر يك جماعتى بمدد آمدند و بهم از شتم و شناعت بحرب و
مجرد شد حق سبحانه آية فرستاد وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اكر دو كروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان اقْتَتَلُوا كارزار كنند با يكديكر
فَأَصْلِحُوا پس اصلاح كنيد بَيْنَهُمَا ميان ايشان بنصيحت و دعوت كنيد ايشانرا بحكم خداى فَإِنْ بَغَتْ پس اكر ستم
كند و افزونى جويد إِحْدَاهُمَا يكى از آن دو طايفه عَلَى الْأُخْرَى بر آن ديكرى و از صلح عدول نمايد و بفرمان خدا تن در ندهد
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي پس قتال كنيد با آن كروه كه بغى ميكند حَتَّى تَفِيءَ تا باز كردند إِلَى أَمْرِ اللَّهِ بحكم خداى و كردن نهند
فَإِنْ فَاءَتْ پس اكر باز كردند آن طايفه باغى براه حق و ترك ستم كرده احكام شرع را منقاد شوند فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح
كنيد ميان ايشان بِالْعَدْلِ براستى يعنى ميل مكنيد بيك طايفه و از راه حق تجاوز منماييد وَأَقْسِطُوا و داد كنيد در همه كارها
إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست ميدارد عدل كنندكان را كه در قول و فعل رعايت قانون عدالت
كنند چه مدار اركان ملك و دين بر عدل است **نظم** عدل را لشكريست جان افزاى عدل نشاط است جان آراى عدل كن

از آنكه در روايت دل دريى پيغمبرى زند عادل إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز اين نيست كه مؤمنان برادرانند يكديكر را در دين
چه همه منتسب اند باصلى واحد كه ايمان است فَأَصْلِحُوا پس صلح آريد بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ميان برادران شما هركاه كه خلاف
و شقاق واقع شود تخصيص اخوين بذكر جهت آنست كه اقل جمعى كه ميان ايشان مخالفت افتد دو كس اند يا از ابنا اوس و خزرج
نكته باشد و ايشان دو برادر بودند وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از عذاب الهى در مخالفت فرمان لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شايد كه مرحمت
كرده شويد نقلست كه جمعى از بنى تميم استهزا ميكردند بدرويشان صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و ابو ذر رضى الله عنهم
حق سبحانه آية فرستاد كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى آنكسانى كه ايمان آورده ايد لَا يَسْخَرْ بايد كه افسوس نكنند و استخفاف
ننمايند قَوْمٌ كروهى از شما مِنْ قَوْمٍ از كروهى ديكر عَسَى أَنْ يَكُونُوا شايد آنكه باشند آنانكه افسوس كرده شده اند
خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از افسوس كنندكان و بعضى از ازواج طاهرات نبى الله منهن ام سلمه را رضى الله عنها بقصر قامت يا صفيه
را رضى الله عنها بيهوديه عيب ميكردند حق سبحانه فرمود وَلَا نِسَاءٌ و نشايد كه استهزا كنند مِنْ نِسَاءٍ از زنان عَسَى أَنْ يَكُنَّ
شايد باشند آنها استهزا كرده شده اند خَيْرًا مِنْهُنَّ بهتر از استهزا كنندكان و ثابت بن قيس رضى الله عنه عيب يكى از
اصحاب كفت از ان بنى نهى آمد كه وَلَا تَلْمِزُوا و عيب مكنيد أَنْفُسَكُمْ نفسهاى خود را يعنى اهل دين خود را چه مؤمنان
بمثابه نفس واحد اند كه ديكرى را عيب كند خود را عيب كرده باشند ع عيب هر كسكه كنى هم بتو ميكردد باز و ابو مالك
انصارى عبد الله ابى حدرد رضى الله عنهما كفت يا اعرابى و كفت يا يهودى خداى تعالى حكم كرد كه وَلَا تَنَابَزُوا و مخوانيد يكديكر
بِالْأَلْقَابِ بلقبهاى ناخوش چنانچه جهود يا ترسا كه مسلمان شده باشد او را بيهوديت و نصرانيت ملقب ميكردند
يا فويق را فاسق و منافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بدنامى است كسى را ياد كردن بفسق يعنى جهود و ترسا كفتن بَعْدَ
الْإِيمَانِ بعد از درآمدن او در ايمان وَمَنْ لَمْ يَتُبْ و هر كه توبه نكند از اين سخنان فَأُولَئِكَ پس آن كروه هُمُ الظَّالِمُونَ
ايشانند ستمكاران بر نفس خود كه ايشانرا در معرض سخط الهى و عتاب پادشاهى مى آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى كروه كه ايمان آورده ايد
اجْتَنِبُوا بپرهيزيد و يكسو ايستيد كَثِيرًا بسيارى را مِنَ الظَّنِّ از كمانها إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستى كه بعضى از
كمانها إِثْمٌ بزه است و كناه برآن مترتب ميشود و ميبايد دانست كه كمان چهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است
بخداى و بمؤمنان در جميع احوال كه حسن الظن من الايمان دوم حرام و آن كمان بد است بخداى و بمؤمنان سيم مندوب اليه
و آن تحرى باشد يا مرتبه و بنا نهادن در غلبه ظن در امور اجتهاديه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنيا و مهمات معاش
و درين صورت بد كمانى موجب سلامتى است و انتظام مهام است و از قبيل حزم شمرده اند **بيت** بد نشين باش و بد كمان
باش وز فتنه و مكر در امان باش آورده اند كه دو كس از اكابر صحابه رضى الله عنهم در بعضى اسفار سلمانرا رضى الله عنه نزد
حضرت پناه عليه صلوات الله فرستاده اداى با طعامى طلبيد نزد حضرت با سامه رضى الله عنه حواله كرد و اسامه كفت كه
نزد من هيچ چيز نيست سلمان باز آمد و صورت حال باز كفت ايشان در غيبت وى كفتند سلمانرا [illegible] اكر بچاه سميحه

ری دانشت خشک شود بعد از آن در تجسس افتادند که ابا اسامه راست گفت که طعام نداشت یا بخل ورزید و دیگر روز که نزد
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند فرمود که چیست این سرخی گوشت که در میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول
نکرده ایم آنحضرت فرمود که گوشت خوردید یعنی بهم گوشت آدمی میخورید و این آیت نازل شد که وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید چنانچه
در کار اسامه بد گمان شدید و تجسس کردید وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ و باید که غیبت نکنند بعضی از شما بَعْضًا ط بعضی دیگر را چنانچه
دریا رئسلما نکردید و غیبت آنست که غایبانه کسی سخن گوید که اگر مواجهه با او گویند او را کاره بود پس تمثیل میفرماید
برای زشتی غیبت بدین وجه أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ آیا دوست میدارد یکی از شما أَنْ يَأْكُلَ آنکه بخورد لَحْمَ أَخِيهِ گوشت
برادر خود را مَيْتًا در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از آن تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوهُ ط پس مکروه دارید آنرا
و نخورید پس همچنانکه اکل گوشت مرده را کاره هستید باید که غیبت را کاره باشید رباعی آنکس که درای غیبت افراخته است
او از نمردکان غذا ساخته است وانکس که بعیب خلق پرداخته است زانست که عیب خویش نشناخته است
وَاتَّقُوا اللَّهَ ط و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از
جمعی که تایب شوند از غیبت کردن رَحِيمٌ ط مهربان است بر آنانکه باز کردند از غیبت کردن آورده اند که روز
فتح مکه جمعی از طلقا بر آنکه بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام زاده ها الله تعظیما باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند
و یکی از سخنان ایشان آن بود که ابا محمد هیچکس نیافته که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند آیه آمد يَا أَيُّهَا بانگ
النَّاسُ ای مردمان إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ بدرستی که ما آفریدیم شما را مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى از مردی و زنی که آدم و حوا اند و چون
همه از یک پدر و مادر اید پس بنسب تفخر کردن و بدنسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم
آدم والام حواء و نعم ما قال نظم بنسب آنهان که تفاخر ورزند از ره دانش و انصاف چه دور افتادند تحقیق
لئی را بنسب بر دیگر چونکه در اصل زیک آدم و حوا زادند وانکه کسی بقبایل و عشایر میناند باید که داند که نسب شعوب و بطون
برای تعارف است نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا و کردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهاء عظیم منسوب
باصل واحد وَقَبَائِلَ و قبایل که اخص باشند از شعوب لِتَعَارَفُوا ط تا بشناسید یکدیگر را دعوتان کردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند
بقبیله متمیز میشوند چنانچه زید تمیمی از زید قریشی و باید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعبی
است مشتمل بر چند قبیله یکی از آن کنانه و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عماره ایست از کنانه و بعد از عمایر بطون
است چون لوی که بطنی است از قریش و بعد از آن افخاذ است چون هاشم فخذیست از لوی پس عمایر است چون عباس
از هاشم بعد از آن فصیله باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبایل از عدنانات
و قول آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب و بعد از آن میفرماید که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی که بزرگترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای أَتْقَاكُمْ ط پرهیزکارترین شماست [illegible] کمال حاصل کردن هر که را تقوی بیشتر قدم او در دولت [illegible]

مرتبه

۲۶۳

200

فضل بیشتر الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب نظم با ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتیجه ادب است [illegible]
که خدای داناست باصل و نسب شما خَبِيرٌ ط آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده گفتند یا رسول الله تمام عرب
بتو لشکر آوردند و ما با اهل و عیال آمده ایم و اغلب اعراب با تو جنگ کردند و ما منازعت نکشیده و از این التماس معنی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بایمان خود حق سبحانه فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ گفتند از اهل بادیه از اسد و غطفان که ما آمَنَّا ط ایمان آورده ایم حکم ویده
قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرارست باتصدیق دل شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مگوئید که
ایمان آورده ایم وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا ولیکن بگوئید که اسلام آورده ایم مراد اسلام لغویست که عبارت از انقیاد باشد و دخول
در سلم و اظهار طاعه از قتل و جنگ وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ و در نیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ ط در دلهای شما الا جرم دل شما با
زبان موافقت ندارد [illegible] و اگر فرمان برید خدا را وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ و فرمان دهید او را باخلاص و از سر نفاق بگذرید
وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ کم نکرداند خدای از مزد کارهای شما مِنْ أَعْمَالِكُمْ چیزی بلکه بتمام و کمال بشما رساند شَيْئًا ط
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده رَحِيمٌ ط مهربانست بتوفیه اجر ایشان إِنَّمَا
الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که کرویدکان حقیقی الَّذِينَ آمَنُوا آنانند که ایمان آوردند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای و رسول او از خلوص
دل و صفای نیت ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند
بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که بر غازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که بمباشرت حرب
کفار مشغول شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ ط در راه رضای خدای أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ ط ایشانند راست
گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مؤمن صادقیم آیه آمد که قُلْ بگو ایشان را
أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدا را بِدِينِكُمْ بکیش خود و بدروغ سوگند مینمائید بر ایمان وَاللَّهُ يَعْلَمُ و حال آنکه
خدای میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از کاینات علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ ط و آنچه در زمین است از حوادث سفلی
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ ط داناست و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست
يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا ط بآنکه اسلام آورده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ بگو منت منهید بر من إِسْلَامَكُمْ
باسلام خود بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ بلکه خدای منت مینهد بر شما أَنْ هَدَاكُمْ بآنکه راه نمود شما را لِلْإِيمَانِ بایمان
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ط اگر هستید شما راست گویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ط آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ ط بآنچه شما میکنید
از اظهار ایمان و ابطان نفاق سورة المجید [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم ق حروف
مقطعه جمعه فرقیست میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی فرموده که این حروف نشیجای تشبیب است مر نظم را چه سلح
[illegible] اشتمال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی آید منثور است نه منظوم پس در ابتدا [illegible]

تشبیب [illegible] معشوق کفتن

[illegible] بعضی حروف بعینه کفته اند آن نامهای خدای است یا نام قرآنست یا مفتاح اسم قادر و قدیر و
قهار و قابض و قدوس و قیوم است یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل مامور شده امام ابو اللیث رحمه الله تعالی
فرموده که معنی قاف آنست که الله قائم بالقسط و کفته اند قاف نام کوهی است محیط بکره زمین که حق سبحانه او را از زبرجد سبز آفریده
و بدان سوکند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که در حق اقرب الیه که درین سوره از آن خبر میدهد یا سوکند
بحور دل بترتیب قلب حبیب خود وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ط و بحق قرآن بزرکوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران بعث منکر بودند
بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ بیم کننده مِنْهُمْ از ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ
پس کفتند ناکرویدکان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تسجیل حال ایشانست بکفر هَذَا این بر کزیدن محمد برای رسالت
شَيْءٌ عَجِيبٌ ط چیزی شکفت و کاری عجیب و دیکر کفتند أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا ط و کردیم خاک ما را بعالم
حیات باز خواهند کردانید و روح ما را با جسد رجعت خواهند کرد ذَلِكَ این رد ما بحیات رَجْعٌ بَعِيدٌ ط بازکشتنی دور است
از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان کرده قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته ایم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم کرداند زمین
مِنْهُمْ از کوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرک ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک ماست كِتَابٌ حَفِيظٌ ط کتابی است نکاه دارنده
مر تفاصیل ایشان را پس آنچه از ایشان خاک شده از آن بیدا ایم یا نوشته ایست محفوظ از اندراس و تغیر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان
از اول تا آخر هیچ فراموش نکنیم پس اعاده ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میکویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب
کرده اند و نکرویده بِالْحَقِّ بقرآن راست یا درست یا بمحمد لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنکام که آمد بدیشان و معجز نمود و حجت لازم کرد
فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ ط پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و باضطراب آورنده در شان قرآن کاهی او را سحر
میکویند و کاهی شعر و کاهی افسانه و در باره پیغمبر کاهی او را مجنون خوانند و وقتی کاهن و وقتی مفتری أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمی نکرند
منکران بعث بچشم عبرت إِلَى السَّمَاءِ سوی آسمان که واقع است فَوْقَهُمْ زبر ایشان که محض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چکونه بنا کرده ایم
آن طبقه بر زبر طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراسته ایم آن را بستارکان وَمَا لَهَا و نیست آن را مِنْ فُرُوجٍ ط هیچ شکافها و قصورها
پس آفریدن چنین چیزی بدین همه بزرکی بی فرجه و خلل و شکاف و عیبی دلیل است بر کمال قدرت و نهایت دانش و حکمت
وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیده ایم و کسترده بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا و افکنده ایم در وی رَوَاسِيَ کوههای
بلند استوار پای بر جای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیده ایم در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر کونه نباتی بَهِيجٍ لا نیکو و تازه
و بهجت فزاینده و این همه کرده ایم تَبْصِرَةً از برای بینائی یعنی نظر اعتبار و استدلال نکر بیتی وَذِكْرَى و از برای
یاد کردن و پند کرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ط مر هر بنده باز کردنده را بخدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا
از جانب آسمان مَاءً مُبَارَكًا آبی بسیار منفعت فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها
مشتمل بر اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ لا و دیکر رستنی کردانیدیم بباران دانه را که از آنست که بدروند چون کندم و جو

وارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ و برویانیدیم درختان خرما بلند و بزرک لَهَا مر آن خرما بنان را طَلْعٌ نَضِيدٌ ط غلاف
خرما در هم نشسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه در آن و این همه برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ لا برای روزی بندکان وَأَحْيَيْنَا بِهِ
و زنده کردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا ط زمینی مرده افسرده را پس همچنانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم كَذَلِكَ الْخُرُوجُ
همچنانست بیرون آمدن شما از قبر بعد از مرک کشتن و بر همه عمر حاجت بقدر و اولی کسی تامل کند در احیاء دانه که مانند مرده
را در خاک مدفون شد و طلسم او بعد از خرابی او دید بیت که بشنه از حیات اموات چه تراند برد نظم کدام دانه فرو رفت
که بنا رسید باز چرا بدانه انسانت این کمان باشد فرو شدن چو دیدی برآمدن بنکر غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
پس برای تسلی دل مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید که كَذَّبَتْ
قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ کروه نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام وَ
أَصْحَابُ الرَّسِّ و اصحاب چاه یمامه یا بئر معطله یا جیل نخ مر نبی خود حنظلة بن صفوان را علیه السلام وَثَمُودُ و قوم ثمود
صالح را علیه السلام وَعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام وَفِرْعَوْنُ و فرعون مر موسی و هارون را علیهما السلام وَإِخْوَانُ
لُوطٍ و برادران لوط یعنی اصهار او مر او را علیه السلام وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام وَقَوْمُ
تُبَّعٍ و قوم تبع مر تبع را و در سوره دخان شمه از حکایت وی کذشت و اخبار باقی انبیاء مذکوره هر یک در محل خود مسطور
شده كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران را زیراکه انبیا مصدق یکدیکرند
پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ ط پس لازم شد و فرود آمد بدیشان
وعیدی من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب أَفَعَيِينَا آیا ما عاجز شده ایم و در رنج یافته بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ ط بآفرینش اول تا در
آفرینش ثانی [illegible] مکه معترف بودند بانکه حق تعالی مبدع خلق است در اول پس میفرماید که کسی قادر بود بر آفرینش چیزی باده
ن مدد دیکر ناتوان نبود بر اعاده ایشان بجمیع مواد در حیات با آنکه شبهه ما بر آن قوت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران
فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب وسواس شیطان مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ط از آفریدن نو یعنی بعث و حشر [illegible]
ی بیند و در خلق جدید بحث است از کنایهای نازک و سخنان دقیق لطیف هست و بعضی از آن در تفسیر حسینی آمده در جواهر التفسیر
اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریده ایم آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آنچیزی که وسوسه
میکند مر او را بدان نَفْسُهُ ط نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بانسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ط از رک جان وی
[illegible] و این نزدیکی بعلم و قدرت نه بمکان و مسافت [illegible] فرموده که حبل الورید رکی است متصل بدل و علم
خدای به بنده نزدیکتر است از علم دل وی و کفته اند [illegible] از کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب
عرائس فرموده که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانیت بوی پس درین سخن ایمائی است بآنکه حق تعالی از آن اقرب است بوی
پس چنانچه انسان هر کاه خود را طلبد یابد حق را نیز هر کاه که طلبد یابد و اذا سألك عبادي عني فإني قريب [illegible]

مائیم

الا من طلب وجد نظم عن اقرب کنت من حبل الوريد تو قدی بیر غیبت نابعید ای کاف ... حجاب ساخته صید
نزدیک تو دور افتاده و بیاید دانست که قرب حق بیچون و بیچگونه باشد ای هیچ کیفیت قربان بما نزدیکتر است بین دور
بنوا انیانت قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مولوی ملکی است
نظم قرب بیچون است عقلت را بتو قرب حق را چون بدانی ای عمو قرب نی بالا و پستی رفتن است قرب حق از قید
هستی رستن است در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق آنست که بر صعود اقتراب در احادیث قدسیه وارد است
ما زال العبد یتقرب بالنوافل و این قرب اول بایمانست و تصدیق و اخر باحسانست و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله
کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی عامه خلق را بعلم و قدرت و حفظ معکرا اینا کنتم و دیگر خواص درگاه را بخصایص بر و شواهد
لطف که و نحن اقرب الیه اول او را قرب دهد عینی تا انجا نفس برهاند پس قرب بخشد حقیقی تا از آب و گل باز پرداند
هستی موهوم بنده بیکاهد و هستی اصلی زیاده ظهور میکند تا چنانکه در اول خود بود در آخر هم خود باشد علایق منقطع و اسباب مضمحل
و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارت متناهی و عبارت منتفی و حق یکتا بوجود باقی نظم موج بحر لمن الملک برآید
ناگاه غرقه کرد در ان بحر چه درویش چه شاه جذبات هستی موهوم جهان سوزانده آتش عشق که فیه داند با تدلی گاه
دو فرشته ذاکر
اذ یتلقی المتلقیان یادکن چون فرا گیرند اقوال و اعمال ... و بنویسند عن الیمین از طرف راست یعنی
وعن الشمال قعید و از جانب چپ هشیتی یعنی این دو ملک بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند ما یلفظ بیرون
نه افکند بدهن خود من قول هیچ سخنی یعنی تکلم نشود بچیزی الا لدیه مگر نزدیک او رقیب نگهبانی عتید
اماده که فی الحال بنویسد در لباب آورده که در حکمت ان الی مذکورست که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک بر دندانهای
پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشانست و آب دهن او مداد ایشان چگونه ملایعنی سخنی گوید و حال آنکه نیکو بد وی هیبا مکتوب
و در حدیث آمده که من حسن الاسلام المرء ترکه ما لا یعنیه نظم ابلهی را حرفه زیرکی حرفه گفتار کن از زیرکی مصلحت
نیست زبان زیرکام تیغ پسندیده بود در نیام ملکین بدین نوع نگهبانی بنده اند و نیک و بد او در قید کتاب در آرند
کنا گاه اجل بدو برسد وجاءت و بیاید سکرة الموت بیهوشی مرگ بالحق بامر خدای که درست و راستست و گویند
مراو را ذلک این مرگ است ما کنت منه آنچه بودی تو که از وی تحید میگریختی و میترسیدی و اعدا مکرو میدا
و نفخ فی الصور و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردمان زنده شده از قبرها آیند و ملائکه میگویند
ذلک این روزیست یوم الوعید روزی که خلقان را بدان وعید میکردند یعنی میترسانیدند وجاءت و بیاید
در آن روز بعرصه حشر کل نفس هرکسی معها سائق با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند
و شهید و با او گواهی بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او نه انسانی فراد میرونده
بیش نا مها اعمال [illegible] لقد کنت بدرستی که بودی تو ... فی غفلة در بیخبری

منهزا

٢٦٥

من هذا از این روز فکشفنا پس برداشتیم عنک از دیده تو غطاءک پوشش جهل و غطاء را تا هرچه بشنود بودی
معاینه ببینی فبصرک الیوم پس دیده تو امروز پیش کشف حجاب از تو حدید تیز است و گفته اند بینائی ایجا یعنی دانا
است یعنی امروز ببر نفرین شده بود از احوال بعث و حشر امروز بر تو هویدا شده و دانا شدی وقال و گوید قرینه همنشین او
یعنی ملکی که بر وی وکل بوده هذا ما لدی اینست آنچه نزدیک منست عتید حاضر است یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد
و شهید القیا فی جهنم بیفکنید در دوزخ کل کفار عنید هر کافری ستیزنده کردن کشی را مناع للخیر منع کننده
مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند این آیه در شان ولید مغیره است و مراد از خیر دین اسلام او منع میکرد
اولاد و اقربای خود را از اسلام و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود یعنی دیگر صفت معتد در گذرنده از حدود الهی
مریب شک آرنده در وحدانیت الذی جعل آنکه کرد و انید یعنی شریک ساخت مع الله با خدای الها آخر خدای
دیگر فالقیاه پس در افکنید او را فی العذاب الشدید در عذاب سخت جاوید این وجون خواهند که او را در دوزخ افکنند
گوید سر اچه کنا و است دیو بر من مسلط بود و مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قال قرینه گوید همنشین او یعنی آن
دیو که در دنیا با وی بود ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته طغیان او را بکردم او را در دنیا بره او از حد درگذرانیدم ولکن
کان ولیکن بود فی ضلال بعید در گمراهی دور [illegible] واز ارشاد باز نگشت قال گوید حق سبحانه لا تختصموا مخاصمت
مکنید لدی نزدیک من که هیچ فایده ندهد وقد قدمت و بدرستی که پیش فرستادم الیکم بالوعید
بشما وعید خود را در کتب خود و بر زبان رسل خود و هلا شما را هیچ حجتی نماند و هیچ عذر از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغییر
داده نشود سخن لدی نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ام تبدیل بدان راه نیابد وما انا بظلام للعبید و من نیستم ستم
کننده مر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم یوم نقول یادکن روزی را که گوید خدای و بعضی بیقول میخوانند یعنی گویم
لجهنم مر دوزخ را هل امتلات آیا پر شدی یعنی من وعده کرده ام که پر سازم ترا از کافران جن و انس پر شدی
ابن ام
خدای گوید وتقول و گوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده کن و حق سبحانه
دیگر کافران بوی میفرستد تا پر شود و قولی آنست که حتی یضع الجبار قدمه فیها فتقول قط قط بیت این قدم حق را بود کو را کشد
غیر حق خود کمان او کشد و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان برآنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی [illegible] و زیاده در ... و ازلفت
بنت وازلفت الجنة و نزدیک کرده آید بهشت للمتقین برای پرهیزکاران غیر بعید تاکید است یعنی بهشت
بر ایشان نزدیک بود نه دور و این پیش از آن باشد که ایشان را بجنت برند ... بدیشان نمایند منازل و نعیم هر یک
نظر وی درآرند تا لذت بیشتر یابد پس گویند هذا اینست ما توعدون آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده
کرده ام لکل اواب برای هر یک بازگردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت باز گشته از خلق بحق حفیظ نگاه دارنده حدود
شرع [illegible] رعایت کند امر و نهی و گفته اند نگه دارنده نفس از معصیت با محافظت کنند ...

التهب

خود بینی و بعد عمل که اتّحی تعالی داهل و غافل نباشد **نظم** اگر چه پاسداری پاس انفاس بسلطانی رساند ت ازین پاس
ترا یک پند بس در هر دو عالم که برناید ز جانت بی خدا دم **مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ** هر که بترسد از خدای **بِالْغَيْبِ** به پنهانی و
بپوشید کی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا و یکی باشد **وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ** و بیارد دلی بازگشته
بحق یعنی اقبال کند بطاعت و برباز نشد از معاصی پس ازین کس و امثال او را گویند **ادْخُلُوهَا** در آئید بهشت
بِسَلَامٍ بایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان **ذٰلِكَ** این روز **يَوْمُ الْخُلُودِ** روز بقای جاودان
است یعنی در بهشت مرگ نباشد **لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا** در بهشت **وَلَدَيْنَا** و نزدیک ما **مَزِيدٌ** زیاده هست آنچه می خواهند
اکنون برانند که مراد از مزید رویت است **وَكَمْ أَهْلَكْنَا** و بسا کسانی که هلاک کردیم **قَبْلَهُمْ** پیش از ایشان یعنی از قوم
تو **مِنْ قَرْنٍ** از اهل قرنی که بحسب واقع **هُمْ أَشَدُّ** ایشان سخت تر بودند **مِنْهُمْ** از ایشان **بَطْشًا**
از روی قوت چون قوم عاد و ثمود **فَنَقَّبُوا** پس راه بریدند **فِي الْبِلَادِ** در شهرها یعنی رفتند بجهت تجارت و سفرها
کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند **هَلْ مِنْ مَحِيصٍ** هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی یا پناهی از قضای خدای یعنی که حکم
ما نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد **إِنَّ فِي ذٰلِكَ** بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره **لَذِكْرَىٰ** هرآینه
پندی و یادکردی است **لِمَنْ كَانَ لَهُ** مر کسی را که باشد مر او را **قَلْبٌ** دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی بیدار که تنبیه کند از
خواب غفلت شبلی قدس سره از شبلی رضی الله عنه نقل میکند که موعظه قرآن دل می باید حاضر با خدای که طرفة العین
غافل نشود **أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ** یا کسی که القا سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اصغا **وَهُوَ شَهِيدٌ** و او حاضر باشد
بوقت استماع تا فهم معانی او تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب مومن عربیست و شهید مومن اهل کتاب که گواهی داده
در نعت محمد صلی الله علیه و سلم شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا
از پیغمبر میشنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرائیل علیه السلام استماع میکند پس فهم را بلند تر برد و چنان داند
که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است و برای در قرآن گواهی هست و آن لفظ شهید است و
شهید آن کس بود که حاضر باشد آن کو بیند و شنود نه آنکه خبر دهنده چه غائب از خبر میشنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر
رضی الله عنه منقولست که تکرار میکردم قرآن را تا وقتی که از متکلم آن شنودم **وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ** و بدرستی که ما
بیافریدیم آسمانها و زمینها **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان ایشانست **فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ** در شش روز از یکشنبه تا شنبه **وَمَا**
مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش اینها **مِنْ لُغُوبٍ** هیچ رنجی و ماندگی و در نزول سبب است که گفتند روز شنبه استراحت
کرد آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از استماع فاستراح یوم السبت سرخ شد آیه آمد **فَاصْبِرْ** پس شکیبایی
کن **عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ** بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا بر هر چه در باب تو ایشان صادر کرده چون
نسبت سحر و شعر و جنون یا بر آنچه در خوض میگویند از اتخاذ شریک و ولد **وَسَبِّحْ** و تنزیه کن **بِحَمْدِ رَبِّكَ** ستایش پروردگار

قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است **وَقَبْلَ الْغُرُوبِ** و پیش از فرو شدن وی که نماز پیشین و دیگرست
وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب نماز گزار برای او که نماز شام و خفتن است **وَأَدْبَارَ السُّجُودِ** و نماز کن از پس سجدها امام
زاهد رحمه الله تعالی از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت است بعد از شام و گفته اند وتر است بعد از عشا
یا نوافل بعد از مکتوبات **وَاسْتَمِعْ** و گوش فرا دار و بشنو **يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ** روزی که ندا کند نداکننده یعنی اسرافیل علیه السلام
مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک بآسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین بهجده میل نزدیک تراست باسمان و گفته اند
مکان قریب بدان معنی است که آواز بهمه جا برسد و آنچه در تفسیر سوره مذکور است که اسرافیل علیه السلام بالای صخره انگشت
در گوش کند و گوید ای استخوانهای بریده و ای گوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان شده خدای میفرماید که جمع شوید برای
فصل قضا و جزا **يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ** روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است **بِالْحَقِّ** بالخبری که حق است
یعنی بعث و گویند بشنوند کافران که **ذٰلِكَ** این روز **يَوْمُ الْخُرُوجِ** روز بیرون آمدن است از قبور **إِنَّا نَحْنُ** بدرستی که
ما **نُحْيِي** زنده میکنیم مردگان را یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم **وَنُمِيتُ** و می میرانیم ایشان را در دنیا **وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ**
یعنی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم **يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ** بیاد روزی را که بشکافد
زمین و دور شود **عَنْهُمْ** از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها **سِرَاعًا** شتابندگان بسوی نداکننده
ذٰلِكَ این احیاء ایشان از قبور **حَشْرٌ** جمع کردنیست آنکه **عَلَيْنَا يَسِيرٌ** بر ما آسانست **نَحْنُ أَعْلَمُ** ما داناتریم **بِمَا يَقُولُونَ**
بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق ما و سخنان مکروه درباره تو **وَمَا أَنْتَ** و نیستی تو **عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ** بر ایشان
مسلطی که بقهر و جبر ایشان را بایمان داری **فَذَكِّرْ** پس پند گوی **بِالْقُرْآنِ** بمواعظ قرآن **مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ** کسی را که بترسد
از وعید من چه پند نگیرند بآن مگر ترسکاران

سورة الذاريات **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ**

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه قسم یاد میکند به پراکنده کنندگان یعنی بادها که پراکنده خاک و غیر آن پراکندنی و دانه
را از کاه جدا کنند یا بملائکه که پراکنندگان بادها اند **فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا** پس بردارندگان بار گران یعنی ابرها که بارات
گران بارند یا ملائکه که ابرها را بر دارند **فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا** پس بروندگان رفتنی بآسانی یعنی کشتیها یا کواکب
که در منازل خود جریان دارند **فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا** پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن
متعلق بدیشان است و گفته اند ملائکه چهار فرشته معتبرند که هر یک بعملی نامزد شده اند جبرائیل بوحی و میکائیل برحمت و ارسال
مطر و عزرائیل بموت حق سبحانه بدین اشیاء عجیبه اختصاص بذکر از قسم یاد میکند جوابش اینکه **إِنَّمَا تُوعَدُونَ** بدرستی
که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب **لَصَادِقٌ** هرآینه راست و درست **وَإِنَّ الدِّينَ** و بدرستی که جزا و حساب **لَوَاقِعٌ** هرآینه بودنیست بی شک و شبهه **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ** سوگند بآسمان خداوند
شدت و استحکام است یا زینت تمامها بصورت نیکو و خوش آیند و یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که بمنزل ایشان

عیاش

است در بیان اثبات حق نقل میکنند که مراد آسمان هفتم است وحق تعالی آن سوکند یاد میکند که إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای
اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در کفتار مختلفید نسبت با پیغمبر یعنی کاهی شاعرش میکوئید و وقتی ساحر و کاهی
کاهن وکاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلف است او را محمد میخوانید وشعر وکهانت ومفتری واساطیر الاولین یُؤْفَكُ
کرداننده میشود عَنْهُ از ایمان بمحمد یا بقرآن مَنْ أُفِكَ آنکس که کردیده شده است در علم خدا اوندی بحکم قضا او
محمد را ایمان وقرآن یعنی هرکه در علم خدای هست که محروم باشد از ایمان بکتاب وپیغمبر هر آینه محروم است بیت
دلها همه مجروح وجکرها خونست تا حکم الله درحق هرکس چونست قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت کرده شده اند دروغ کویان
از اصحاب قول مختلف مراد ان مرو مقتسمانند که بوقت ورود قوافل برعقبات مکه نشستندی وهریک مهم حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بنوعی دیکر با آینده وروند هبان کنندی ومردمان را از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشانرا
لعنت کرد وفرمود که الَّذِينَ هُمْ دروغ کویان ایشانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهالت ونهایت غفلت سَاهُونَ
غافلانند از آنچه لازمست ولاهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ میپرسند از پیغمبران ومومنان که کی خواهد بود يَوْمُ الدِّينِ روز جزا
که خدای شما سوکند یاد کرد وان الدین لواقع واین سخن از روی تکذیب واستهزا میکنند حق سبحانه فرمود که جزا واقع
است يَوْمَ هُمْ روزیکه کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند وبدان معذب کردند
وخزنه دوزخ ایشانرا کویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خودرا هَٰذَا اینست الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
آنچه بودید شما در دنیا که بآن یعنی بپرسیدن آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب میتمودید یعنی میکفتید متی هذا الوعد إِنَّ
الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک ومعصیت درالت فِي جَنَّاتٍ در بوستانها مقام باشند وَعُيُونٍ
وچشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد برآبهای جاری آخِذِينَ فرا کیرندکان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ
آنچه را که بفضل خود عطا کرده است برایشان پروردکار ایشان از ثواب اعمال واقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان
بودند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از دخول بهشت ای فی الدنیا مُحْسِنِينَ نیکوکاران وفرمان برداران كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ
بودند که اندکی از شب مَا يَهْجَعُونَ خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه
فرموده که میان مغرب وعشا طلوع نماز کذاردندی واز ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که کم شبی برایشان
کذشتی که نمازی نکذاردندی در اول یا در اوسط یا در اخر آن واشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نشدی ونماز
وبعضی اندازان کشیدندی وَبِالْأَسْحَارِ وبودند که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ایشان طلب آمرزش میکردندی یعنی
با وجود خواب اندک وطاعت بسیار چون طلیعه صبح ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که کوئیا همه شب
بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند واز آن عملی نداشته بیت طاعت ناقص
منا موجب غفران نشود راضیم کر مددی علت عصیان نشود وَفِي أَمْوَالِهِمْ ودر مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و

بعره

یعنی بود لِلسَّائِلِ مر خواهنده را وَالْمَحْرُومِ ونیز بهره را محروم ستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد ومردم کمان برند که
او توانکر است وصدقه بوی ندهند یا کسی که کشت وزرع او را چیزی نقصان رسد یا نیست کرد حق سبحانه بلایی دیا ملوک که خدا از ندا ورا
تقه نداده ونفقه برایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده ونا خواهنده را وَفِي الْأَرْضِ ودر زمین آيَاتٌ
نشانهاست برای استدلال بقدرت الهی لِلْمُوقِنِينَ مر یکانانرا یعنی از آن آیات در روی زمین معادن است که انواع جواهر
از آن استخراج میکنند ونباتات از بقول وحبوب واشجار واصناف آن وحیوانات از بهایم وسباع وحشرات وانواع آن ودر نفس زمین
اختلاف اجزاء او در کیفیات وخواص ومنافع او وَفِي أَنْفُسِكُمْ ودر نشانهاست در نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا
استفهام یعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نکرید وعلامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشند
الا که نمونه از آن در نهاد شما بود وبا وجود آن منفرد بهیات حسنه وترکیبات خوش ومنظرهای دلکش وتمکن از افعال
عجیبه واستنباط صنایع مختلفه واستجماع کمالات متنوعه در حقایق سلبی مذکور است که هرکه این ابها در نفس خود به بیند ودر
صفحه وجود خویش آثار قدرت مطالعه نماید حظ خود را از انسانیت وخلافت ضایع کرده باشد وازین نکات هیچ بهره نیابد نظم
نظری بسوی خود کن که تو جان دلربایی منکر بجا کخود را که تو از بلند جایی توز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی چو در
از صدف برون آکه تو بیش کرانبهایی وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ ودر آسمانست روزی شما یعنی اسباب رزق که بارانست یا بحقیقت
یافته از رزق شما مکتوبست در لوح در بیان کنند که لوح در آسمان چهارم است وَمَا تُوعَدُونَ ودیکر در آسمانست آنچه شما
وعده داده اند از ثواب چه بهشت ونعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس بپروردکار
آسمان وزمین سوکند که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که آنچه مذکور شد از امر رزق وثواب هر آینه راستست مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ
مانند آنکه شما سخن میکوئید یعنی همچنانکه شک نیست که شمار درسخن کفتن در روزی دادن من هَلْ أَتَاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ
ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام وان یا زده فرشته بودند که با هلاک قوم لوط علی نبینا وعلیه السلام فرود آمده
بودند ودر بیان آمده که چهار ملک بودند جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل علیهم السلام الْمُكْرَمِينَ مهمانان کرامی
کرده شده ونزدیک خدای یا نزدیک ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام که بنفس خود قیام نمود بخدمت ایشان إِذْ دَخَلُوا چون
در آمدند مهمانان عَلَيْهِ بر ابراهیم علیه السلام فَقَالُوا پس کفتند سلام کردیم بر تو سَلَامًا سلام کردنی قَالَ
کفت ابراهیم علیه السلام سَلَامٌ سلام بر شما وبرشما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ کروهی اید نا شناخته یعنی هرکز چون شما نوعی
ندیده ام در صورت وقامت میل بکو میکه چه کسانید ایشان کفتند مهمانانیم فَرَاغَ پس بازکشت ابراهیم إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی
اهل خود برو وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس بیاورد کوساله فربه بریان کرده فَقَرَّبَهُ پس
نزدیک کردانید آنرا إِلَيْهِمْ بر ایشان یعنی در پیش ایشان نهاد وایشان بدان میل نکردند قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ کفت ابراهیم
نمیخورید ازین یعنی بخورید ایشان کفتند نخوریم فَأَوْجَسَ پس در خاطر کرفت مِنْهُمْ از ایشان خِيفَةً ترسی

وبعث

٥٠٢

٦٧م

نبی دل مبارکش بیم کرد از آنکه پنداشت دزدان باشند و قصد وی کنند چه در آن روزگار هر که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی
چون ملائکه از ابراهیم علی نبینا و علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس که فرستادگان خدائیم ابراهیم
علیه السلام فرمود که چرا پس دست بطعام نکنید گفتند ما این گوساله را نخوریم گفتیم وای مادر جدا میکردیم جبرئیل علیه السلام پر مبارک بر آن
گوساله بر بان نهاد مالید زنده شد برجست فریادکنان روی بجانب مادر نهاد ساره رضی الله عنها متعجب بود فرشتگان دیگر
باره آغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ و بشارت دادند او را بِغُلَامٍ عَلِيمٍ به پسری دانا یعنی بتولد پسری اسحق نام از ساره
که چون بلوغ رسد عالم بود فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره و در ایستاد فِي صَرَّةٍ در فریاد
و میگفت اللبا اللبا و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بر زبان راندندی فَصَكَّتْ پس طپانچه زد
وَجْهَهَا روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب وَقَالَتْ و گفت آیا بزاید عَجُوزٌ عَقِيمٌ پیر زنی نازاینده
قَالُوا كَذَٰلِكِ گفتند فرشتگان که همچنین که بشارت دادیم قَالَ رَبُّكِ گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم
إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ بدرستی که او حکم کننده است بر اراده مثل الْعَلِيمُ داناست بغیبتی و حکمت کارها و دانا بود
هرآینه قادر باشد بر اصلاح تو نظر کسی که بکار خود دانا بود بر اتمام آن هم توانا بود تا نجز در هکش روی سوی کسب
مراد دل خوش از تعجب پس چون ابراهیم علیه السلام دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدین جهت
بکاری عظیم نخواهد بود و الله اعلم الجزء السابع والعشرون قَالَ گفت
فَمَا خَطْبُكُمْ پس چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان قَالُوا گفتند إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی
که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بهلاک کردن قوم گنه کار یعنی کافران که مرتکب گناهان کفر است و ما امادم
لِنُرْسِلَ تا فرستیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان حِجَارَةً مِنْ طِينٍ سنگی از گل یعنی
از خاک سنگ شده و بپختن مانند آجر مُسَوَّمَةً سنگی نشان کرده شده عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ
برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آمده اند که آن سنگها معلم بود بخطی سیاه و سفید یا نام هر یک بر سنگی نوشته
که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان بارید شد بعد از هلاک ایشان واضح آنست که بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن
شهر نبودند و جمعه بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود که عن قریب ایشان بهلاک قوم
لوط علیه السلام دل مبارکش بجهت برادرزاده متالم شد که ایا حال او در آن بلا چگونه گذرد گفتند غم مخور که لوط و دختران
او نجات خواهند یافت فَأَخْرَجْنَا پس ما بیرون خواهیم آورد مَنْ كَانَ فِيهَا هر که باشد در دیههای قوم لوط مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان فَمَا وَجَدْنَا پس ما نخواهیم یافت فِيهَا در آن قریه غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ یعنی یک خانه از
مسلمانان که لوط است علیه السلام و دو دختر او و گفته اند یا یک کس از اهل بیت لوط علیه السلام ایمان آورده بودند
بیت سالم وَتَرَكْنَا و بگذاریم فِيهَا در آن دیهها آيَةً علامتی از عذاب لِلَّذِينَ برای جمعی از آنکه

يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ بترسند از عذاب دردناک و آن علامت آبهای سیاه و تقلیب دیار لوط است وَفِي مُوسَىٰ و در قصه
موسی نیز آیتی است مر ترسندگان را إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم او را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن
چون عصا و ید بیضا فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ پس برگشت فرعون بقوت خود یعنی بسبب تکیه کردن بر آنچه از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان
وَقَالَ سَاحِرٌ و گفت موسی جادوگر است بچشم بندی خوارق عادت مینماید أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است از عاقبت کار
خود نمی اندیشد سخنان گفته اند که فرعون بر موسی علیه السلام دلیل کمال جهل او است چه او را بدو چیز متضاد طعن زد و مغرب
است که سحر را علم تام و دقت در کار و حذاقت در فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل است و کمال عقل و زوال آن متضاد اند پس چون
فرعون برگشت از موسی و بر وی طعن زد و قوم وی یار وی در آن ساختن بودند فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را بسبب وَجُنُودَهُ سپاه
لشکر او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس بیفکندیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریا یعنی غرقه ساختیم وَهُوَ و فرعون مُلِيمٌ مستحق
ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی و بروی طعن زدم و بدین سبب گفت که آمنت به تا الآیه وَفِي
عَادٍ و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتیست مر اهل اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ بر ایشان بادی
بی نفع و خیر یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و بر نیارد ابر را مَا تَذَرُ نگذاشت آن باد مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ هیچ
چیزی را که بگذشت عَلَيْهِ بر آن إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنکه گردانید آن چیز را كَالرَّمِيمِ مثل گیاه خشک شده و یا استخوان کهنه
ریزه ریزه وَفِي ثَمُودَ و در قصه ثمود نیز آیتی است مر خردمندان را إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشان را یعنی
آنکه پیغمبر صالح علیه السلام بعد عقر ناقه با ایشان گفت تَمَتَّعُوا بر خوردار شوید از نفع خود و بهره گیرید از عمر حَتَّىٰ
حِينٍ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فَعَتَوْا پس سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان
آفریدگار خود و بدان امر کار مشغول نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس بگرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه
روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ و ایشان انتظار میبردند و مراد از عذاب صیحه جبرئیل علیه السلام است چنانچه پیش از این گذشت فَمَا
اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِنْ قِيَامٍ برخاستن که بیفت سبب عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند و از عذاب
بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح هم خود و در دفع عذاب بکوشند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند
انتقام کشندگان یا یاری دهندگان یکدیگر را در منع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش
از قوم عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون روندگان از دایره استقامت
بسبب کفر و عصیان وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمان را بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوت الرحمت و گفته اند بقوتی که برافرینش آن
داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و ما توانائیم بر آن یا بر آنکه آن را گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساختیم آسمان را
وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و بگسترانیدیم زمین را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک گسترانندگانیم ما وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ و از هر چیزی
از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم دو نوع که یکی ضد دیگری است یا حسب شکل چون مرد و زن

یا بسبب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید
کرد سما و ارض و سهل و جبال و بر و بحر و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون حلم و غضب و جبن و شجاعت و جود و بخل
و مانند آن و از معانی چون حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و حلاوت و مرارت و صحت و سقم و فقر و غنی و ضحک و بکا و فرح و غم
و موت و حیات و علم و جهل لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت من
است زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و من واجب بالذات ام و واجب قابل تعدد و انقسام نیست نظم ذات
تست و تعدد پاک وحدت او مقدس از اشراک از عدد دم مزن که او فرد است کی عدد را بهتر فرد داری حق دانست
احد است و شما از و متحول صمد است فیاض از تحول فَفِرُّوا پس بگریزید و رجوع کنید از کفر خود إِلَى اللَّهِ
بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او یا از غیر خداوند تعالی قدس سره منقول است که
بگریزید بوی از ما سوای وی و در فصل الخطاب آورده که ای انکه بای که بگریزید ایدا از خلق بسبب تعلق دو حق گریزید
بقطع تعلق و سخن امام قشیری رحمه الله تعالی راجع باینست که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرار کنید و با حق
قرار گیرید نظم هیچ کس در تو بیابد که از خود نگریخت هیچکس با تو نپیوست که از خود نبرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی
که من مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام اشکارا یا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا
و مکیرید و میپرستید مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ معبودی دیگر إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را مِنْهُ از خدا
در عبادت غیر او نَذِيرٌ مُبِينٌ ترساننده ام هویدا و پیدا كَذَٰلِكَ همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند مَا
أَتَى الَّذِينَ نیامد بآنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر گفتند که او سَاحِرٌ
جادو است أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه اگر معجزه بدیشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر انبعث و حشر خبر داد قول او را
بسخن اهل جنون تشبیه کردند أَتَوَاصَوْا آیا وصیت کردند پیشینیان مر اینان را بِهِ بدین سخن تا همه همین گفتند
استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند نافرمان و از حد بیرون برنده کان
و طغیان ایشان را بدین قول میدارد فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از مکافات ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال
فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که چون آیه
نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ملول و صحابه غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک شد با
آیه آمد که وَذَكِّرْ و پند ده و تذکیر و موعظه فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ
سود میرساند مؤمنان را یعنی بعنایت کافران وجود ایشان دست از تربیت مؤمنان باز مدار و همچنان بر تذکیر خود
ثابت باش که واعظ را فواید بسیار و منافع بی شمار است در فصول آورده که کلام مذکور باید که بر سه چیز مشتمل باشد تا
سامعان را طبعی پند بود اول نعت خدا یاد مردم دهد تا شکر گذاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا دران

شکیبائی ورزند سیم عقوبت گناهان برشمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطان بیان فرماید تا
از آن حذر فرمایند پنجم فنا و زوال دنیا اعتبار چه دنیا بیابان روشن کرد اند تا دل در آن نه بندند ششم مرگ و اهوال
یاد کنند تا نصیحت آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار کند تا کار آن عرصه سازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبتهای
انرا بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای انرا برشمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف
و رجا نهد یعنی گاهی از عظمت و کبریای و هیبت الهی سخن راند تا ازو بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند
تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان نیست بسبب منفعت مؤمنان است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ و
نیافریدم پریان و آدمیان را از اهل ایمان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر تا مرا بپرستند یا نیافریدم جمیع ایشانرا مگر که امر کنم بعبادت
و همه را بدان امر کرده ام وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفته که نیافریدم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند و همه ای رای بشناسند
غایتش اینکه بعضی توحید بسبب و بعضی در عبادت شرک میکنند دقایق این آیه و حقایق اشارت آن حوالهٔ بحر اهل التفسیر
است مَا أُرِيدُ نمیخواهم مِنْهُمْ از آفریدگان مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ و نمیخواهم که مرا طعام دهند بلکه رزق
و طعام صفت منست و بس إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده نه غیر او ذُو الْقُوَّةِ
خداوند توانائی الْمَتِينُ استوار در قدرت خود در ترجمه کشف در معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهرش بکمال
قوت بالغ گشته و شدت قوتش جهت متانت قدرت شده نه در کار سازی متانتش را فتوری و نه در بند موازی
قدرتش قصوری نظم رساند ترقی بهر جی که شاید بسازد کارها تو چی که باید بروز حیح تو ازرا ... اندر رحمت
بیکسان کار سازد فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا بدرستی که مر آنانرا است که ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب
مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسید فَلَا
يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن وقت فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ
از عذاب روز ایشان الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که بوده که وعده داده شده اند یعنی روز قیامت اختیار روز بدر
سورة الطور بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالطُّورِ سوگند بکوه طور
سینا یعنی جبل زبیر که موسی بن عمران علیه السلام بر آن کلام حق سبحانه استماع کرده و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض
اند و منابع منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب سطر نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه که گشاده کرده بوقت خواندن
مراد بدین کتاب قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و بدین تقدیر رق مشور بجای بود چه لوح از زمرد سبز است
یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که در وی تورات کتابت کرده بر قلمی شنید و یا کتاب توریه که در آن نعت سید عالم
صلی الله علیه و سلم مسطور بوده یا کتابی حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در آن مجموع اند وَالْبَيْتِ
الْمَعْمُورِ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه و معمور آن بزیارت حاجیان و بخدمت مجاوران است یا طراح کعبه بلند

خانه کعبه بوالغمر شد یعنی آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملائکه است مر ایشان را وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند
برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار قدرت است یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای
پر برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن دریا چهل صباح بنفخه خواهند بارانید بعد از نفخه اولی
تا مردگان بنفخه ثانی از آن برآیند یا بحر سجیر که جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که قلب بران با حق بجا نه مناجات
میکند و کتاب مسطور ایمان است که در رق منشور قلب بقلم رحمت الهی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور
سر چهار فاست که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع الدرجات است که سقف خانه دل است و بحر
مسجور دل است با آتش محبت تا فقه جواب قسم چیست إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هر آینه
بودنی است و نفعه اهل ... مَا لَهُ نیست مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ
تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا در روزی که بجنبد آسمان جنبیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ
و روان شوند کوهها یعنی برکنده در هوا چون هبا سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز
لِلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ گویان را بود که سخن خدا و رسول را دروغ داشتند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي
خَوْضٍ در شروع کردن با قوال باطله که استهزاست و تکذیب نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ بازی میکنند یعنی
رعایت آن مهمل ماند از روی غفلت و سیحان بسویه نگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسید از روزی که می افکنند تا قرار
یعنی میکشند بعنف و قهر إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی آورده اند که دستهای کفار را بر گردنها
ایشان بندند و پیشانیهای ایشان را به پشت پایهای ایشان باز بسپارند و در دوزخ افکنند و گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این
آن آتش است که در دنیا كُنتُم بِهَا بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید بدروغ باور نداشتید و وحی پیغمبر سحر
می پنداشتید أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر است این که می بینید أَمْ أَنتُمْ آیا شما لَا تُبْصِرُونَ نمی بینید اینجا در دنیا میگفتند
که ما را چشم بندی کرده اند اصْلَوْهَا درآئید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بعذاب او را أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر نکنید
و جزع نمائید سَوَاءٌ یکسانست عَلَيْكُمْ بر شما آن عدم صبر یعنی فوت صبر و جزع حال که نخواهند رهید و ابدا معذب خواهند بود
إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها چه نعمتها فَاكِهِينَ
شادمان و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ بانچه عطا کرده است ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان از کرامتهای جاوید
وَوَقَاهُمْ و بازنگاه داشته است ایشان را رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ و خزنه
بهشت پیوسته ایشان را میگویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شرابهای او خوردنی و
آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی خسوف و نقصان و این پاداش است مر شما را بِمَا كُنتُمْ بسبب آنچه بودید که در دنیا

تعملون

تَعْمَلُونَ عمل میکردید امام زاهد رحمه الله تعالی فرموده که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل الهی است و اکرام
پیداست که مزد کردار ما چه خواهد بود بنظم ندارد فعلیت آن زور بازو که با عدل تو کند دعوی ترازو بفضل خویش
فضلی کن مرا یا ان بیدا خود مکن با فعل من کار مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند عَلَىٰ
سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ بر تختهای بافته بزر و یا یعنی بعض پیوسته وَزَوَّجْنَاهُم و جفت کرده ایم ایشان را بِحُورٍ بزنان
سفید روی عِينٍ گشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی درآمده ایشان را
ذُرِّيَّتُهُم فرزندان خرد ایشان بِإِيمَانٍ در ایمان یعنی ایمان آبا یا ایمان ذریت روز میثاق أَلْحَقْنَا بِهِمْ در رسانیم
بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ ذریات یعنی فرزندان ایشان را در دخول بهشت در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا ایشان
باشد درجه ذریه را بدین مانند آن بلند کرده اند تا چشم پدران بدان روشن کرده وَمَا أَلَتْنَاهُم و ما کم نکنیم پدران را بسبب این
الحاق مِّنْ عَمَلِهِم از ثواب کردار ایشان مِّن شَيْءٍ هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصانی بثواب
کردار ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مرحوم از استاد خود
احمد بن علی رحمهما الله تعالی نقل میکند که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وعده بهشت و د
ری جز بایمان و عمل نیست و وعده بر ایمان و عمل جز بفضل مبرور ... نیست بیت در فضل خدا ایند دل خوش
بدام تا فضل نباشد نشود کار تمام كُلُّ امْرِئٍ هر مردی عاقلی بالغ مکلف بِمَا كَسَبَ بانچه کسب کرده باشد
رَهِينٌ در گرو بسته روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و از آن رهائی ندارد و بعضی دیگر
مؤاخذ نیست و نفس مکلف بمنزلت رهینت حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ و مدد کنیم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه داده ایم
ایشان را میده م میوه بهر نوع که خواهند از میوها وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت از آنچه آرزو برند يَتَنَازَعُونَ با
یکدیگر داد و ستد کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا جامها مملو از خمر بهشت و اصح آنست که
اینجا مراد است تسمیه شیء باسم محل یعنی خمر را بنوشانند خمری که لَّا لَغْوٌ فِيهَا یعنی بیهوده نباشد در آن یعنی در
در اثنای شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه بزه مند کردن یعنی فعل ایشان صادر نشود که موجب اثم
باشد وَيَطُوفُ و طواف کنند عَلَيْهِمْ بر گرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَّهُمْ خادمان که ایشانرا هست ب
شکل پسران آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ مروارید پوشیده اند در صدف که دست
کسی بدان نرسیده و باد و گرد بدان نرسیده و در معالم از قتاده رحمه الله تعالی نقل میکند که کسی گفت یا رسول
الله خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدر بر
بر سایر کواکب و در تبیان آورده که امام حسن بصری رحمه الله فرموده که کودکان اولاد مشرکان غلمان اهل جنت اند و ... ایشان
حور عین ... مومنان باید را خرد سال چنان باشند که در دنیا بوده اند و اینت نقل غریب است وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ

روی آورند بَعْضُهُمْ یعنی از بهشتیان و اقبال میکنند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر یَتَسَاءَلُونَ میپرسند از احوال و اعمال ایشان در
قَالُوا إِنَّا كُنَّا میگویند ایشان بدرستی که ما بودیم قَبْلُ پیش ازین فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا
مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب خدای یا از شوخی قضا یا از شناعت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت احوال فَمَنَّ اللَّهُ
پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما بنعمت بهشت یا بتوفیق صحبت وَوَقَانَا و نگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ از عذاب آتش
که همچو سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است بدرستی که ما إِنَّا كُنَّا بودیم مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش ازین در دنیا
که میپرستیدیم خدای را و میخواندیم او را و وقایة از دوزخ میطلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را إِنَّهُ بدرستی که او هُوَ الْبَرُّ
اوست نیکوکار بر بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه نشسته حضرت رسالت را صلی
الله علیه و سلم نزد وفود و قوافل عرب بکهانت و جنون و سحر منسوب میساختند و آن حضرت اندوهناک میشد آیه آمد فَذَكِّرْ
پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش برآن و بسخن سرکشان ملول مباش و متاثر فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو بِنِعْمَتِ
رَبِّكَ بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و منته بِكَاهِنٍ کاهن که خبر دهد از غیب بی نزول وحی بر تو وَلَا مَجْنُونٍ
و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جنات او را خبر دهد گرفته أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند شَاعِرٌ او شاعر است نه بنی نَتَرَبَّصُ
بِهِ انتظار میبریم برو رَيْبَ الْمَنُونِ حوادث روزگار را یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانکه شعرای دیگر مردند یا امید
میداریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بمیرد و به پیری نرسد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ مرا فَإِنِّي
مَعَكُمْ پس بدرستی که من با شما مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما میبرم چنانچه شما منتظر هلاک منید أَمْ
تَأْمُرُهُمْ ایا میفرماید ایشان را أَحْلَامُهُمْ عقلهای ایشان بِهَٰذَا باین سخن که ترا کاهن میگویند و کهانت را فطانت
لازم است و مجنون میخوانند و جنون با خرد جمع نشود و بشعر نسبت میدهند و شاعر را کلامی مستقیم مخیل باید و آن با جنون
میسر نگردد پس این سخنان نه بمقتضای عقل است أَمْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان گروهی اند طَاغُونَ از حد در گذشتگان در
مکابره و عناد أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند تَقَوَّلَهُ بر بافته است قرآن را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند
بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه ایشان از استکبار و حسد نمیگروند فَلْيَأْتُوا پس گو بیارید بِحَدِيثٍ بسخنی مِثْلِهِ مانند قرآن إِنْ
كَانُوا اگر هستند صَادِقِينَ راست گویان درانکه قرآن را از خود میتوان ساخت یعنی اگر قرآن بربافتن و ساختنی
است پس ایشان که فصحا و بلغاء عرب اند کو مانند او حدیثی انشا کنند أَمْ خُلِقُوا ایا آفریده شده اند ایشان مِنْ غَيْرِ
شَيْءٍ بی چیزی یعنی بی پدر و مادر مراد آنست که ایشان آدمیانند از آدمیان زاده شده نه جماد که تعقل امور نکنند و
بعضی معنی آیه بدین وجه گفته اند که ایا ایشان مخلوق اند بی خالقی و محال است که محدث بی محدث باشد أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا
آنکه ایشان آفرینندگانند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان است که معدوم وجود نتواند داد چنین أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ
یا ایشان آفریده اند آسمان وَالْأَرْضَ و زمین را و نه چنین است بَلْ لَا يُوقِنُونَ بلکه ایشان نه یقین در می یابند و بر کره کمان

میکردند

٧١

میکردند أَمْ عِنْدَهُمْ ایا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَبِّكَ خزینهای پروردگار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند
و هر کرا خواهند از وی بستانند یا خزینهای علم تا دانند که این منصب نبوت کیست که میگویند پیغمبر ولید مغیره را باشد نه ترا أَمْ
هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ یا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلط شدگان که هرچه خواهند بکنند أَمْ لَهُمْ یا مر ایشانراست
سُلَّمٌ نردبانی که باسمان روند يَسْتَمِعُونَ فِيهِ میشنوند در وی کلام ملائکه آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود
واکر چنین است فَلْيَأْتِ پس باید که بیارد مُسْتَمِعُهُمْ شنونده ایشان که بر آسمان برآمده و پیغام غیب شنیده
بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که دلیل باشد بر صدق استماع وی أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ ایا مر خدا راست دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ
و مر شما راست پسران در این سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست و غیر مر که گذشته أَمْ تَسْأَلُهُمْ ایا میخواهی از ایشان
بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی تا تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان مُثْقَلُونَ
گرانبار شوند و روی از تو بتابند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ ایا نزدیک ایشانست آنچه غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ
فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند از انکه خبر میدهند در امر قیامت و بعث باطل است یا کتابت میکنند که موت تو
کی خواهد بود و این چنین نیست أَمْ يُرِيدُونَ بلکه میخواهند كَيْدًا مکری و قصدی در باره تو مراد مکر نیست که در دار
الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند
هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی جزای مکر و وبال آن کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر أَمْ لَهُمْ
ایا ایشانراست إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی جز خدای تعالی که عذاب که مکافات مکر ایشانست از ایشان باز دارد سُبْحَانَ
اللَّهِ پاکی مر خدای راست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک او میکنند برای وی نظم بر ذیل عزت
نشیند غبار شرک تا وجد شک کنی دم ترکت سان زند هر طرح کافکنند بوصفش خیال و وهم دست کمالش آتش
عزت در آن زند معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم که فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از
آسمان بر سر ما افکن و دار اکنون عذاب را است کوی حق سبحانه فرمود وَإِنْ يَرَوْا واگر به بینند كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ
پاره از آسمان سَاقِطًا يَقُولُوا فرود آینده بر سر ایشان گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعهٔ آسمانست بلکه این سَحَابٌ
مَرْكُومٌ ابریست بدهم بسته و بر هم چسپیده یعنی با آنکه آثار عذاب به بینند هم از کفر باز نمی ایستند فَذَرْهُمْ پس
دست بدار از ایشان یعنی جهد مکن با ایشان که مزید اهتمام مأمور نیستی و مکافات ایشان با ماست حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی
که ببینند معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ روز خود را که در آن يُصْعَقُونَ هلاک کرده شوند یا بیهوش کرده شوند از نفخه
اولی يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که نفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از
عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری داده میشوند یعنی هیچ یاری از ایشان منع نکند عذاب را و مراد از چنین روزی
روز قیامت است و بعضی گویند روز بدر وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی که مر آنانراست که ظالم شده اند عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ

میراز عذاب آخرت که عذاب تیست یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و بقحط هفت سال وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشترکفار لَا
يَعْلَمُونَ نمیدانند اینرا وَاصْبِرْ وشکیبائی کن لِحُكْمِ رَبِّكَ مرحکم پروردگار خود را درباره ایشان بمهلت دادن ایشان
ومشقت کشیدن از ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو بِأَعْيُنِنَا در نگاه داشت مائی زمانی بیم بنا و محافظت تو بینا ئیم
وَسَبِّحْ ونماز کذار بِحَمْدِ رَبِّكَ بفرمان آفریدکار خود حِينَ تَقُومُ وقتی که برخیزی از خواب یا کوی سبحانک اللهم وبحمدک
زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی از خواب یا بکوئی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
اتوب الیک در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بکوید کفارت باشد هر لغوی و لهوی را که در آن مجلس واقع شده
باشد وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز کذار برای او که عبادت در شب از ریا دور تر است و بر نفس
سخت وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز کذار در عقب برکشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفاء ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت
است قبل صلاة الفجر و صاحب موضح و جمعی دیکر برآنند که مراد نماز صبح است سورة النجم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت اظهار کرد اهل شرک اغاز طعن کرده کفتند محمد کمراه شده از دین پدران و خطا کرد
حق سبحانه فرمود که وَالنَّجْمِ بحق ستاره إِذَا هَوَىٰ چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارکانند که راه نمای مسافرانند
در بر و بحر یا کواکبی که بوقت ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزمین نزدیک آمدند یا انها که رجم میکنند شیاطین را در زمان
استراق سمع و نزد بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل و کفته اند مراد نجوم قرآنند و هوی یعنی نزول یعنی سوکند بنجوم آیات قرآن
چون فرود آید و بقول جمعی نجم کیاهی است که او را ساق نباشد و هوی یعنی سقوط و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که مراد
ستاره وجود محمدیست صلی الله علیه وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و ذو اللباب کوید که مراد همان حضرت است چون
بالا رفت بمعراج چه از هواء هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد محققان سوکند یاد کرده بستاره دل مبارک محمد صلی الله علیه وسلم که بزنک
توحید منقطع شد از ما سوی جواب قسم اینست که مَا ضَلَّ کمراه نشد صَاحِبُكُمْ صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم و تسمیه صاحبه بجهت
آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مامور بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وَمَا غَوَىٰ و خطا نکرد و معتقد وی
هیچ باطلی نشد وَمَا يَنْطِقُ و سخن نمیکوید عَنِ الْهَوَىٰ از هوای نفس خود یا بمقتضی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و اصل
معنی انست که نطق او بقرآن از هوای او نیست إِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق میشود إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ مکر وحیی که فرود
آمده میشود بوی عَلَّمَهُ بیاموزانید وی را این وحی را آورنده و شَدِيدُ الْقُوَىٰ فرشته سخت با قوت یعنی جبرائیل علیه
السلام و از قوت او آن بود که شهرستان قوم لوط علیه السلام قلع کرده بپال خود کرفت و باسمان نزدیک رسانید و بیک صیحه او قوم
ثمود تباه شدند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوَىٰ پس راست بایستاد جبرائیل بانچه مامور بود بدان یعنی
مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ و او بکناره بلند تر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع
افتاب تا پیغمبر او را دید و هیچکس جبرائیل را در صورت اصلی او ندید غیر حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و او را دو نوبت

دیده

دیده دو نوبت اول که او را بر صورت اصلی او بدید بیهوش شد و چون بخود آمد جبرائیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه
مبارک وی و دستی بر کتف نهاده و حق سبحانه از این خبر میدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بعد از انکه او را دیده و بیهوش شده بود فَتَدَلَّىٰ پس فرو آمد بجهت سخن کفتن با وی فَكَانَ پس بود مسافت
میان جبرائیل و محمد صلی الله علیه وسلم قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ بلکه نزدیکتر از ان فَأَوْحَىٰ پس وحی
اداکرد جبرئیل و ظاهر ساخت إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی بنده خدای که محمد است مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد خدای بوی کفت
با جبرائیل علیه السلام و بقول جمعی از مفسران بعضی ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر بدین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلی الله علیه و
وسلم بحضرت احدیت یعنی متقرب درکاه الوهیت کشت بکرامت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده کرد
از انکه خدای این جوید آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیکر باره در وظیفه خدمت بیفزود و در سجده وعده قرب یافته
هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایه است از تاکید قربت و تقریر محبت
بواسطه تقریب با نهام در صورت تمثیل مودی شد چه عادت عظماء عرب آن بوده که چون تاکید عهد و توثیق عقد
خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیکر انضمام دادندی و هر دو به یکبار
قبضتین را کرفته و یکبار کشیده با تفاق یک تیرانداختندی و این صورت از ایشان اشارت بان معنی بودی که موافقت کلی میان
ما متحقق شد به رفق و مصادقت اصلی بر وجهی منعقد یافت که بعد از ان رضای و سخط از دیکرانست پس کویا درین آیه با عنایت
این معنی شده که محبت و قربت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با حق سبحانه بمثابه تاکید یافت که مقبول رسول مقبول خداوند است و
مردود درکاه خدای تعالی علی هذا القیاس و نزد محققان درین اشارتست بکمال نفس مقدس او است و تدلی بتنزل دل مطهر او
فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او او ادنی بتنزل محبت و روح او در مقام قرب و سر او در مرتبه مشاهدت شیخ ابو الحسن
نوری را قدس سره پرسیدند از معنی این آیه جواب داد جائی که جبرائیل در نکنجد نوری کیست که از ان سخن تواند کفت
نظم
حسن بیرون ز حد و جهات پرده او شد تو نور ذات تیرکی هستی از وجود تو رکشت پرکی پرده
آن نور کشف کیست که آن پرده شود پس دو ساز زمزمه کوید که از ان پرده بار فاوحی پس وحی کرد خدای الی عبده به بنده
خود ما اوحی آنچه وحی کرد بعضی از علما کویند که اولی آنست که تعرض آن وحی نکنم و در پرده بکذاریم و بعضی کویند آنچه از ان
وحی سجری یا اثری بما رسیده باشد که از ان هیچ نشان ندارد و در ان باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر
بسطی تمام یافته اینجا به سه وجه اختصار نموده اول انکه مضمون وحی این بود که اکرنه آنست که دوست میدارم معاتبه
با امت تو الابساط محاسبه ایشان طی میکنم دوم انکه حق سبحانه فرمود که ای محمد [illegible] انت وانا و ما سوی ذلک خلقته لاجلک
ایشان در جواب فرمودند که یا رب انت و انا و ما سوی ذلک [illegible] سیم انکه امت تو طاعت بجای آرند و عصیان نیز
میورزند طاعت ایشان برضای منست و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اکرچه

ای صلاة العشائین

مردود مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم

بمرتبه سر سعدا و نفس او و دیکران خدمت بوده و دل او درم

اندک و ناقص نیز بقبول کرم نوازد که کریم است و آنچه بتقاضای نفس ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذارد زیرا که
رحیم است ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد با محمد ما رأی آنچه دید بچشم یعنی بقول اول جبرئیل است علیه السلام و بقول
ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه برینند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خدای تعالی را در شب معراج دیده و در معالم آورده که
جمعی برآنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل وی نهاد تا بدید و دل شاهد ، مرد نظم کلای سر ... بی تنزل ...
خدا ... جهت دید دران دیدن که حیرت حاصلش بود دلش در چشم و چشمش در دلش بود افتمارونه
آیا مجادله میکنید با محمد علی ما یری بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان
پرسیدند ولقد رآه و بدرستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک
درخت سدرة المنتهی و آن درختی است که علم خلایق بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و بر نمیگذرد
و بتفسیر ... معنی آنست که خدا را دید بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رضی الله عنهما موید
اینست که فرمود پیغمبر خدا را بدید بدیده دل در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم آورده که آن حضرت را صلی الله علیه
وسلم در آن شب عروجها بوده برای درخواست تخفیف نمازها و شاید که این رویه ثانیه در بعضی عروجها بر دیدار باشد
عندها نزدیک سدره است جنة المأوی بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوی ارواح شهیدان است و بقول
خدای یا جبرئیل را اذ یغشی السدرة آنگاه که پوشیده بود سدره را ما یغشی آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار
جمع بودند برآن درخت بر هر برگی ملکی بود و گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین
یا پوشیده آن نور کبریا بوده ما زاغ البصر میل نکرد چشم محمد یعنی بچپ و راست باز ننگریست وما طغی و در نگذشت
از حدی که شد بود نکو بیت و ... و این آیه ستایش آنحضرت است بحسن ادب و علو همت که در آن شب بر ... التفات بهیچ
ذره از ذرات کائنات ننهکند و دیده دل جز مشاهده جمال بی زوال الهی نگشود نظم در دیده کشید کحل مازاغ
لی زاغ ... کرد ... ی راند براق عرش پر وانه تا حجله ناز پرده راز پس پرده ... دید و برخواست ب
پرده بدید آنچه دل خواست لقد رأی و خدای که دید محمد شب معراج من آیات ربه الکبری از آیات قدرت
او بلکه رفرف رکنت یعنی نشانهای بزرگ ... را دید چون جبرئیل را با شش هزار پر هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف
اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه افرأیتم اللات والعزی خبر دهید مرا که لات و
و عزی ومناة الثالثة الاخری و مناة سیم دیگر ... کرده اند ... خدای کرده است لات بتی بوده است مرثقیف را
بطایف یا قریش را بنخل و عزی درختی که غطفان او را میپرستیدند و مناة صخره که هذیل و خزاعه گرد او طواف
میکرده اند یا بتی که بنقل که بنو کعب عبادت میکرده اند و معتقد کفار آن بود که در درون هر یکی جنیه است و این جنیان
با ملائکه بنات الله اند حق سبحانه نمود الکم الذکر آیا شما را فرزند نر باشد وله الانثی و مر خدا را ماده

تلک

تلک این قسمت اذا آنگاه که چنین باشد قسمة ضیزی قسمتی بود نا راست و بی اعتبار که چیزی را از آن ننگ دارید بخالق
خود نسبت دهید ان هی نیستند این بتان باعتبار الوهیت الا اسماء مگر نامهای چند که بدان سمیتموها نام نهادید
ایشان را انتم وآباؤکم شما و پدران شما یاران و هوای خود یعنی نام الهه برایشان اطلاق کرده اید و آن معنی الوهیت
را ایشان را هیچ نیست ما انزل الله نفرستاده است خدای بها بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که چنگ در آن
زده بر خصم مسلط شوید ان یتبعون پیروی نمیکنند در پرستش بتان الا الظن مگر شک و گمان یعنی توهم آن
کرده اند که عمل ایشان حق است وما تهوی الانفس و متابعت نمی‌نمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی آنچه
طبع را تابعند و آنچه شیطان میآراید در نظر ایشان ولقد جاءهم و هرآینه آمد بدیشان من ربهم الهدی از پروردگار
ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند ام للانسان آیا هست مر انسان یعنی کافر را ما تمنی آنچه آرزو
برد از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان نداده اند فلله الآخرة پس مر خدا راست ملک آخرت
والاولی و مملکت دنیا هرچه خواهد بهرکه خواهد دهد و کسی بر وی حکم نرسد وکم من ملک و بسیاری از فرشتگان
فی السموات در آسمانها که کافران امید دارند بشفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم سود نکند درخواست ایشان شیئا
چیزی را الا من بعد ان یاذن الله مگر بعد از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لمن یشاء برای هرکه خواهد
از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هرکه اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند ویرضی و پسند دهد
آنکس را برای شفیع شدن یا شفیع گشتن ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون ایمان نمی‌آورند بالآخرة برای آخرت
لیسمون الملائکة هرآینه نام مینهند فرشتگان را تسمیة الانثی نام نهادن مادگان یعنی میگویند بنات الله وما
لهم و نیست ایشان را به بآنچه ایشان را اناث میگویند من علم هیچ دانشی ان یتبعون در آن
پیروی نمیکنند بدین گفتار الا الظن مگر گمان را وان الظن و بدرستی که گمان لا یغنی سود نمیدارد من
الحق از محض حق شیئا چیزی را یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتبار نباشد
فاعرض پس روی بگردان عن من تولی از آن کس که روی بگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآن است
ولم یرد و نمیخواهد بعلم خود الا الحیوة الدنیا مگر زندگانی دنیا را ذلک این دوستی دنیا و اختیار کردن آن
مبلغهم غایت رسیدن است من العلم از دانش و از آن تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بجمع و ادخار
آن مصروف است و بعضی علما حکم اعراض را بآیه قتال منسوخ داشته اند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو اعلم او داناتر
است بمن ضل بکسی که گمراه شد عن سبیله از راه او که دین اسلام است وهو اعلم و او داناتر است بمن
اهتدی بکسی که راه یافته است یعنی و هریک را جزا فراخور او خواهد داد ولله و مر خدا راست ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است

ربع

وقادر بر جزای ایشان پس قیامت خواهد اورد لیجزی تا جزا دهد الذین اساؤا انانرا که بد کردند یعنی کافر شدند
بما عملوا بعقوبت انچه کردند یعنی آتش دوزخ ویجزی الذین وپاداش دهد انانرا که احسنوا نیکی کردند
وبی حیله قائل شدند بالحسنی پاداش نیکو یعنی بهشت است الذین محسنان انانند که ایشان یجتنبون بپرهیز کنند
ویا بکسو شوند کبائر الاثم از کبائرهای گناه یعنی گناه کبیره راکه دران باب وعیدی وارد شد ویا برای حدی که
مقرر کشته والفواحش وفاحشهای بزرک را یعنی زنا بخصوصه که اخص کبائر واکبر فواحش است الا اللمم لیکن
اگر کسی بکند اچه اندک وخورد باشد ان گناه یا بخاطر او کذرد وازو فوت بعمل نیاید مغفور است ان ربک بتحقیق که آفریدگار
تو واسع المغفرة بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه گناهانرا بنظم گرچه بارگناه ماگرانست نجه
کرم تو نیز گرانست ما را که نه تجد بر من است تمعنی نیز نجیم ما اغتر و نیست هو اعلم بکم خدای دانا تر است باحوال شما اذ
انشاکم چون بیافرید شما را یعنی ابتدای افرینش شما کرد من الارض از زمین یعنی ان خاک وپدر شما آفرید دانست
احوال واقوال وافعال شما را واذ انتم وآن وقت نیز که شما اجنة خورد ان بودید فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران
خود عالم بود بکیفیت امور شما فلا تزکوا پس ستایش مکنید انفسکم نفسهای خود را به بیگناهی وبیان خوبی
اوصاف در باب آورده که چون کودکی ازیهود بمردی گفتندی او صدیق است حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شنید
فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید واین آیة نازل شد که او دانا
تر است باحوال شما در مبداء خلقت وقتی که کودک خورد بود در شکم مادر پس خود را ستایش بید وقولی آنست که بعضی مردم
میکفتند نماز ما وروزه ما وحج ما آیة آمد که ستایش میکنید خود را هو اعلم او دانا تر است بمن اتقی بکسی که تقوی
ورزد ودر عمل خود مخلص بود آورده اند که ولید مغیره در پی حضرت پناه صلوات الله وسلم میرفت واستماع کلام
وی میفرمود مشرکان ویرا سرزنش کردند که دین پدر را ترک میکنی ای وایشا را بضلالت نسبت میدهی جواب داد که حکم از
عذاب خدای میترسم یکی ان کفار گفت این مقدار از مال بمن ده عذاب اگر متوجه تو شود من بر دارم ولید شرط کرد
بعد از ان بعضی مال بداد وبباقی بخل کرد وآیة آمد افرایت الذی ایا دیدی انکس را که از حق روی تولی
بگردانید واعطی قلیلا وبداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب او واکدی وباز داشت باقی
را پس جمل وبخل بایکدیکر جمع کرد اعنده آیا نزد یک است علم الغیب دانش چیزهای پوشیده را فهو یری
پس اوی بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب او بر خواهد داشت ام لم ینبأ ایا خبر کرده نشده است بما
فی صحف موسی بانچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة وابراهیم الذی وفی ودر صحف ابراهیم انکی که وفا کرد
در تسلیم نفس وذبح فرزند وولد وعذای پاوفا کرد بفطرت اسلام که ده چیز است معنی آیة آنست که آیا ولید خبر ندارد
بانچه در صحیفهای ابراهیم وموسی است وان کدام است الا تزر آنکه بر ندارد وازرة نفسی بردارنده وزر

اخری بار گناهی نفس دیگر پس او چگونه بار خود بدیگری حواله میکند وان لیس ودیگر آنکه نیست للانسان مر آدمی را الا
ما سعی مگر ثواب انچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را گناه کسی دیگر نمیگیرند بثواب دیگری نیز مثاب نمیکردانند در تبیان آورده
که این آیة منسوخ است چه در سورة طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند وان سعیه وانکه سعی خود
را یعنی عملی که در ان سعی نموده باشد سوف یری زود باشد که به بینند در میزان عدل در روز قیامت ثم یجزیه پس پاداش
دهند مر ورا الجزاء الاوفی پاداش تمام ان حیثیت وان تمام وان تر وافر وان الی ربک المنتهی بسوی پروردکار
تست نهایت همه خلائق ورجوع ایشان وانه وانکه خدای هو اضحک او میخندانند وابکی واو میکریانند یا شاد
وغمکین میکرداند یا بخندانند اهل بهشت را در بهشت ومیکریانند دوزخیان را در دوزخ یا زمین را به نبات خندان
وابر را بباران کریان میسازد ونزد بعضی خنده وگریه بر وعد ووعید است یا بطاعت ومعصیت یا باقبال برحق واعراض ازو
وانه وانکه خدای هو امات اوی میراند وزنده میسازد یعنی قادر بر احیا واماته اوست وپس پای میراند بوقت اجل
در دنیا وزنده میسازد در قبر یا اوست سازنده اسباب موت وحیات وگفته اند مرده میسازد کافرانرا بکفرت وزنده
میکرداند مؤمنانرا بمعرفت ویتوحی اماته واحیا جهل وعلم است یا بخل وجود یا بعدل وفضل ونزد محققان بهیبت وانس یا
باستتار وتجلی امام قشیری رحمة الله ثنا فرموده که میراند نفوس زاهد انرا بآثار مجاهدت وزنده کرد اند قلوب عارفانرا
بانوار مشاهدات یا هرکرا بمحبة تعالی الله رساند جرعة از ساغر بقا بامه چشاند نظم هرکرا از بود او فانی کنی
پر زکوهرهای روحانی کنی کشتگان تربت حیرانی تو بعد کشتن جان جاوید ان دهی وانه وانکه در صحف ابراهیم وموسی ستها
علیهما السلام انکه خدای اوست که بیافرید خلق الزوجین دو صنف را الذکر والانثی نر وماده من
نطفة از آب منی که اذا تمنی وقتی که ریخته شد در رحم وادم وحوی وعیسی علیه السلام ازین مستثنی اند وانکه اوست که تربیت کند بال نفر اذا انثی
وان علیه وانکه خدای النشأة الاخری آنست اقدیک از شعری شعر یان دو کوکبند یکی را غمیصا کویند وانشوری شامیه است
ودیگر عبور وان یمانیه است ومراد ازین شعری اوست وابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما بود او را میپرستید ویا
قبیله در عبادت ایشان متابعت میکرد وقریش آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان وانه وانکه خدای
هلاک کرد عادا الاولی قوم نخستین را که امت هود بودند وقوی ایشان کبی لتم میگفتند در وقت هلاک عاد در مکه مقام
داشتند بعد از ان ایشان ظهور کردند وایشانرا عاد اخری گویند وثمودا وهلاک کردیم قوم ثمود را فما ابقی پس باقی نگذاشت
از ایشان کسی را وقوم نوح وهلاک کرد قوم نوح را من قبل پیش از عاد وثمود انهم کانوا بدرستی که بودند
هم ایشان اظلم ستمکار تر واطغی وازحد [illegible] در شرک وعند وانچه نوح را بیاید بیجا انید ند
ودر مقصد قرب هزار سال اندکی بوی ایمان آوردند والمؤتفکة وشهرستانی قوم لوط را اهوی بیفکند بعد از انکه
جبرئیل بر داشته بود یعنی از لذیر وزبر کرد فغشیها پس بپوشانید ان شهرها را ما غشی آنچه بپوشانید

واخباه و
وانه هو اغنی [illegible]
انکه [illegible]
ربّ الشّعری [illegible]
انه اهلک

احزی

یعنی ستکنهای نشانها انکه برانه باطل بند فبای آلاء ربک پس کدام از نعمتهای اند بکاه خود تتماری شک می آری وجدال
میکنی خطاب ولید مغیره است یا هر احدی فنفسی که در نعمت و ذات هست ابزار نعم کنف بجهت انکه در وی پیوست مراحل
اعتبار و انتقام انبیا از اعادی که در ضمن آن هست وان موجب تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و سبب تقریب دل
مؤمنان است هذا این پیغمبر صلی الله علیه وسلم نذیر پیغمبر است بیم کنند من النذر الاولی از جنس پیغمبران نخستین
بیمان میفرماید که ایشان میترسانیدند ازفت الآزفة نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف است بقرب
ودنو لیس لها نیست مر اورا یعنی وقت رسیدن او را من دون الله بجز خدای کاشفة [illegible] ظاهر کننده افمن هذا الحدیث
آیا از این سخن که قرآن است تعجبون شگفت میدارید وتضحکون [illegible] باستهزا ولا تبکون و نمی گریید از
خوف وعیدی که در وی است وانتم سامدون و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان که در وقت قرائت قرآن
سرود میکنند تا مردم را از استماع آن باز دارند فاسجدوا پس سجده کنید لله مر خدای را واعبدوا و او را بپرستید
[illegible] باطل در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد و در وی سجده بود این سوره است و حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم بعد از خواندن این آیه سجده کرد و مؤمن و مشرک و جن وانس همه سجده کردند این سجده و او دهم است
از سجدات قرآنی در فتوحات این سجده را سجده عبادت کفته که الهی سبحانه و تعالی [illegible] مسکنت [illegible] است
[illegible] چون سالکان طریق عبادت و عبودیت برین منزل رسند این سجده سورة القمر بسم الله الرحمن الرحیم ٥
کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه وسلم معجزه طلبیدند و آنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد [illegible] که کوه حرا را
میان هر دو نیمه قمر دیدند در معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد بمکه و این سوره فرود آمد اقتربت
الساعة نزدیک آمد قیامت وانشق القمر و شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است [illegible]
وجه در کتب سابقه مذکور بود امام زاهد رحمه الله تعالی آورده که [illegible] ابوجهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم رسیدند و ابوجهل کفت [illegible] والا [illegible] آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل [illegible]
[illegible] تا چه چیز خواهد که [illegible] باشد [illegible] کفت که او ساحر است [illegible] ماه [illegible] که سحر در زمین
[illegible] و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابوجهل کفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنحضرت انگشت سبابه برآورد
و اشارت فرمود که ماه را بشکاف فی الحال بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار کرفت و یک نیم دیگر بجانب دیگر رفت بار
کفت بکو تا ملتئم شود اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند نظم شق کشت ماه چار ده بر لوح سبز چرخ [illegible]
[illegible] بیان آن یهودی ایمان آورد و ابوجهل کفت او چشم ما را بسحر بسته است و [illegible] باعنوده از جماعت
[illegible] که از اطراف آفاق برسند سوال کنم تا ایشان دیده اند یا نه چون از آینده و روند [illegible] همه جواب دادند
که [illegible] دیده [illegible] [illegible] و کفت [illegible] قوی است [illegible] حق سبحانه و تعالی

و ان یروا و اکر به بینند کافران آیة نشانه از آثار قدرت ما در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل صدق مدعای او
باشد یعرضوا اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بکردانند از تامل در آن ویقولوا و کویند سحر مستمر این جادوییست
دایم و روند از آسمان فکذبوا و تکذیب کردند پیغمبر را واتبعوا و پیروی نمایند اهواءهم آرزوهای
خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وکل امر و هر کاری که مقرر شد مستقر واقع
است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مؤمنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید ولقد جاءهم و بدرستی که آمد
باهل مکه که در قرآن من الانباء از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور آخرت ما فیه مزدجر آنچه در آن باز داشتن بود
از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حکمة بالغة و آن حکمت تام است رسیده بسرحد کمال فما تغن النذر پس نفع نکند
ایشان را و سود نرساند بیم کنندگان یعنی پیغمبر و مواعظ قرآنی اکر ایشان [illegible] پس دیکری فتول عنهم پس روی
بکردان از ایشان تا وقت [illegible] و منتظر باش جزای ایشان را یوم یدع الداع در آن روز که بخواند خواننده یعنی
اسرافیل علیه السلام ایشان را الی شیء نکر بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت است خشعا ابصارهم فرو رفته چشمها
ایشان از هول یخرجون چون بیرون آیند من الاجداث از قبرها کانهم کویا ایشان جراد منتشر ملخهای
پراکنده اند یعنی بسیاری و پراکندگی بهم بر می آیند و از هر طرف حیران و سرکردان میروند مهطعین شتابکنندگان
الی الداع بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز از آن می آید شتابند یقول الکافرون میکویند ناکرویدکان هذا
یوم عسر این روز دشوار است کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح کروهی
نوح بعث و قیامت را فکذبوا عبدنا پس بدروغ داشتند بنده ما نوح را وقالوا مجنون و کفتند او دیوانه است
وازدجر و باز داشته شده از دعوت خلق یعنی هر کاه که ایشان را بتوحید خواندی او را ابذا کردندی و نهدید
[illegible] و سنگ بر وی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فدعا پس باز بخواند نوح ربه آفریدکار
خود را انی مغلوب انکه مغلوب قوم خودم و مقاومت نتوانم کرد با ایشان فانتصر پس تو انتقام کش از ایشان
برای من ففتحنا پس بکشادیم برای عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان از طرف بحر بماء منهمر بآبی
ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بر دوام و در یک مدت منقطع نکشت وفجرنا الارض و بکشادیم در زمین
عیونا چشمهای تا از وی تیز آبها برآمد فالتقی الماء پس ملاقی شدند آب از آسمان و آب زمین بهم علی امر قد قدر
بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وحملناه و برداشتیم نوح را علیه السلام با هر که با وی ایمان داشت
یعنی سوار کردانیدیم ایشان را علی ذات الواح بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای بهم دارند ودسر و [illegible]
میخهای مسمار بعها که کشتی را بدان بند کنند تجری میرفت آن کشتی باعیننا بنگاه داشت ما جزاء برای پاداش
لمن کان کفر برای کسی که ناکرویده بود و [illegible] یا ناسپاسی کرده بود [illegible] یعنی نوح علیه السلام

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا وبدرستی که ما ابقا بگذاشتیم این قصه را آیَةً نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین
فردی از جزیره عراق و غیر آن و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده
هست که از آن عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردیم وَ
نُذُرِ وبیم کردن من قوم را بتبلیغ نوح علیه السلام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ وهر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای
یاد کردن احوال امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ موعظه شنونده هست که بدان پند گیرد كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه
عاد هود را علیه السلام فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر وَنُذُرِ وترسانیدن
من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی
سردی سخت با واز هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روزی شوم مُسْتَمِرٍّ استحکام یافته شامت آن و آن روز چهارشنبه
آخرین از ماه صفر تَنْزِعُ النَّاسَ بیفکند آن باد مردمان را كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهاء درختان خرما اند مُنْقَعِرٍ
برکنده شده از بیخ و برزمین افتاده این خود عذاب دنیا بود فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من
ایشان را در آخرت وَنُذُرِ و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ وبدرستی که ما آسان ساختیم و
کردیم آن را بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا هیچ پند گیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ
تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علی نبینا وعلیه السلام بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان ایشان را فَقَالُوا
پس گفتند أَبَشَرًا مِنَّا آیا آدمی را از جنس ما وَاحِدًا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را و
ازو هیچ فضلی نیست بر ما إِنَّا إِذًا بدرستی که ما انگاه که متابعت او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ و در جنون
أَأُلْقِيَ آیا القا کرده اند الذِّكْرُ عَلَيْهِ بر وی وحی را مِنْ بَيْنِنَا از میان قوم ما یعنی از قوم ما اولی تر بود و وحی اختصاص
داده اند بَلْ هُوَ نه چنین است بلکه او كَذَّابٌ دروغ گوییست أَشِرٌ خود پسند و میخواهد که بدین وسیله
رفع کند حق سبحانه فرمود که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم
کنند مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغ گوی با ستیز چون ثمود تکذیب کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ
ناقه بیرون آرد إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستی که بیرون آرنده ناقه بودیم فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان ایشان
تا خلق بدانند که عاقبت ایشان چه بود وصالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ نگاهبان ایشان
باش و ببین که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبائی ورز بر آزار قوم وَنَبِّئْهُمْ و آگاه گردان ایشان را أَنَّ الْمَاءَ بآنکه
آب چاه قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی خاص
از آن ناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از آب مُحْتَضَرٌ حاضر کرده شده است مر صاحب او را
در نوبت خود فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ پس بخواندند قوم ثمود صاحب خود را که قدار بن سالف بود برای

ناقه

ناقه فَتَعَاطَى پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه کمین نشست فَعَقَرَ پس پی کرد ناقه را بحرکت عنیزه نام زنی
زن بود که عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی مذکور شده صدوق ابنة عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد
عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب باز گشت اول
مصدع رسید و او تیری افکند که پایها ناقه را بهم دوخت قدار نیز از کمین گاه بیرون آمد و شمشیر ناقه را پی کرد و چون
از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنون بر آمده سه بانگ کرد و از آنجا باسمان
رفت و کوه او بر ایشان شد و بعد از سه روز عذاب بثمود نازل گشت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي
عذاب من مر قوم ثمود را وَنُذُرِ وبیم کردن من برسالت صالح إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر
ایشان صَيْحَةً وَاحِدَةً فریاد یگانه یعنی یک صیحه جبرائیل فَكَانُوا پس گشتند از هول آن آواز كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ
مانند گیاه درهم شکسته که سازنده حایط گوسفندان از آن بهم نهاده باشد و ریزه ریزه شده وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
وبدرستی که آسان ساختیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای یاد کردن تا بسهولت حفظ میکنند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یاد کننده
هست مر آن را كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام مر وی را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن وی
مر ایشان را إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا بادی با ریگ سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم
إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط و دختران وی را نَجَّيْنَاهُمْ رهانیدیم ایشان را از عذاب بِسَحَرٍ که واقع میشد نِعْمَةً مِنْ
عِنْدِنَا بانعامی که از نزدیک ما كَذَٰلِكَ همچنین انعام کردیم بلوط و بنات وی نَجْزِي پاداش میدهیم نعمت
و رحمت مَنْ شَكَرَ هر که سپاس دارد و نعمت ارسال رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ
وبدرستی که ترسانید بیم کرد لوط علیه السلام قوم خود را بَطْشَتَنَا از گرفتن ما بعذاب و هلاک فَتَمَارَوْا پس شک
آوردند بِالنُّذُرِ بآن بیم کردن و سستی ایمان نمودند وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ و بدرستی که طلبیدند لوط را عَنْ ضَيْفِهِ از
مهمانان وی که ملایکه بودند یعنی گفتند ایشان را با تسلیم کن و لوط علی نبینا وعلیه السلام از آن ابا میکرد و ایشان را پند میداد ایشان
در خانه شکسته در آمدند فَطَمَسْنَا پس محو کردیم أَعْيُنَهُمْ چشمهای ایشان را و باروی ایشان هموار کردیم
و در حدیث هست که جبرائیل علیه السلام پری خود بر دیدهای ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را بنیابت
ملائکه فَذُوقُوا پس بچشید عَذَابِي عقوبت مرا وَنُذُرِ و آنچه بیم میکرد شما را لوط بآن وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ و
بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط بُكْرَةً در اول روز یعنی وقت صبح آمد بدیشان عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبتی
قرار گرفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک کرد و گفتیم با ایشان که فَذُوقُوا عَذَابِي پس بچشید عقوبت مرا
وَنُذُرِ وبیم کردن من یعنی عذابی که پیغمبران من بیم میکردند شما را وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه سهل و آسان کردانیدیم
قرآن را مر عجمی و عربی زبان را لِلذِّكْرِ برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند شنونده

هست کی بدان عبرت کیرند ولقد جاء آل فرعون النذر بفرعون و قوم او بیم کنندکان یعنی موسی و
هارون علی نبینا و علیه السلام با اشیاء که موسی بفرعونیان نمود تا ایشانرا بیم کند و آن نه آیه بود كذبوا تکذیب کردند بآياتنا كلها
بهمه آن آیتها و بدان نکرویدند فأخذناهم پس کرفتیم ایشانرا بعذاب غرق أخذ عزيز کرفتن غالبی که مغلوب نکردد
در نکرفتن مقتدر توانا بر هلاک مرکان أكفاركم ایا کافران شما ای کروه عرب خير قوی تر و سخت تر من
أولئكم ازین کروه مکذبان که شمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت و عدت و حشمت بهتر و بیشتر بودند و ایشانرا عذاب
ما فرا رسید ایشانرا چرا امان دهد أم لكم بانکه شما راست ای مرکان براءة في الزبر برائتی در کتابهای سماوی یعنی برائتی
نبشته شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود أم يقولون نحن ایا میکویند کفار عرب که ما جميع منتصر کروهی جمع شده ایم
یاری دهنده بکدیکر را و منع کننده بلاء از یکدیکر سيهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان ويولون الدبر
و بر کردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بکردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز
روز بدر و پیش ازین آیه فرود آمد بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بمکه از دلائل نبوت و اعجاز قرآنست فاروق اعظم رضی الله
میکوید که چون این آیه فرود آمد بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمودم [illegible] ندانم که چیست ناکاه در روز
بدر دیدم که آنحضرت زره میپوشید و میکفت سیهزم الجمع دانستم که معنی آیه چه بود و تعیین قتل و اسر و هزیمت ایشان بنده
نیست بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده کاه عذاب کلی ایشانست والساعة و عذاب قیامت أدهى
سخت تر و باهول تر وأمر و تلخ تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا إن المجرمين بدرستی که مشرکان في ضلال در کمراهی اند
از راه حق در دنیا وسعر و در عناد و وحشت یا آتش سوزان در آخرت يوم يسحبون روزی که کشیده شوند
في النار در آتش دوزخ على وجوههم بر رویهای خویش یعنی ایشانرا بر روی ایشان میکشند و بدوزخ در می افکنند
و میکویند ذوقوا بچشید مس سقر سودن سقر دوزخ یعنی حرارت آتش و الم او را إنا كل شيء خلقناه بدرستی که ما هر
چیزی را آفریدیم بقدر باندازه که مقدر و مرتب بمقتضی حکمت یا هر چه آفریدیم مقدر است و مکتوب در لوح
محفوظ و حکم ازلی تبدل از و فرع بدان پیوسته [illegible] از صفت تغییر و سمت تبدل دور است [illegible] نظم
سر بخط لوح ازلی دارد و خورشید که هر چه رقم رفت بعلم در نکشند وما أمرنا و نیست فرمودن ما مر چیزی را که کن
ان خواهیم إلا واحدة مکر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مکر یک فعل كلمح بالبصر چون نکریستن
بچشم در سرعت و سهولت یعنی اکر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم ولقد أهلكنا و بدرستی که ما هلاک کردیم أشياعكم
اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای کذشته چنانچه در بعضی سوره شنیدید فهل من مدكر پس هیچ پند کیرنده
هست که از حال ایشان عبرت کیرد وكل شيء فعلوه و هر چیزی را که کرده اند کفار کذشته في الزبر مکتوبست
در لوح محفوظ یا کتابهای که فرشتکان نویسند و در لوح [illegible] با اعتبار آنکه اصل همه کتابها است یا خود همه افعال ایشان نو[illegible]

الت

۲۷۷

است در نامهای ایشان که بدست حفظه است وكل صغير وكبير و هر خردی و بزرکی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین
صادر شده و خواهد شد مستطر نوشته شده است و بر آن پاداش خواهد یافت إن المتقين بدرستی که
پرهیزکاران و ترسکاران في جنات در بوستانها اند از زیبایات ونهر و در جویهای چشمها یعنی بوستانها
مشتمل بر اشجار و انهار یعنی نهر بمعنی [illegible] کشادکی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند و در سعت و ضیاء بخلاف
کفار که در ضیق و ظلمت مکذرانند و دیکر مستیان با بهشتی في مقعد صدق در مکانی پسندیده که دروی نه لغو باشد و نه
اثم از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد پس ننشینند در وی مکر اهل
صدق سلمی رحمة الله تعالی فرموده که آن مکانی است که حق سبحانه راست کرده اند در آن وعده که با اولیا کرده و دوستان در آنجا
مقام باشند عند مليك نزدیک پادشاهی مقتدر توانا بر همه چیز صاحب عرائس الحقائق قدس سره فرموده که مقعد
صدق مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبه عندیة محقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص
دارد یعنی اهل قرب فردا در آن سرا بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه امروز
درین سرا بخصوص بدان بود که أبيت عند ربي و چون رتبه که فردا اخاصان بدان نازند امروز پایه ادنی وی بوده
پس از رتبه اعلای فردا او که نشاید نازند داد نظم ای عدم [illegible] بر آن جمال ذوالجلالی معان ابیت
عند ربي صاحب دل الایام قلبی از قربت حضرت الهی هستی بمثابه که خواهی ترتیب که عبارتش نتجد در حوصله
خرد نکنجد کم کشته بود عبارت [illegible] اشارت اینجا سورة الرحمن بسم الله الرحمن الرحيم ۵.
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کفار را از اسم رحمن خبر داد کفتند ما الرحمن را نمیشناسیم این سوره نازل شد
و کفته اند که اهل مکه میکفتند که فلان و فلان قرآن بمحمد صلی الله علیه و سلم می آموزند این سوره آمد که الرحمن خداوند
بسیار بخشاینده که رحمت او همه چیز را فرا رسیده علم القرآن بیاموخت قرآن حبیب خود را نه جبرئیل و سایر بنی
اسرائیل کردانید مراد را آموختن و دیکر آنرا آموزانیدن خلق الإنسان بیافرید جدای جنس آدمیان را علمه البيان
بیاموخت ایشانرا روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را و علم اسما بدو آموخت یا بوجود آورد
محمد را و بیاموزانید و بر ابیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه فرمود فعلمت علم الأولين والآخرين از بنی معنی جنب
بجهد الشمس آفتاب والقمر و ماه میروند بحسبان بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه مقدر فرموده
سیر ایشان بآن در بروج و منازل و بدان فصول و اعقاب شناخته میشود والنجم و کیاهی که بی ساق باشد
یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول والشجر و کیاهی که از ساق باشد و بر آن قایم بود یعنی درخت يسجدان
فرمان میبرند خدا را بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان [illegible]
و کفته اند [illegible] سجود ایشان [illegible] بتسبیح ایشان [illegible] لا تفقهون تسبيحهم والسماء

قال الامام جعفر الصادق رضی الله عنه [illegible]

رفعها . وبرداشت رحمان آسمان را بالای زمین به بلندی ساله راه وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ونهاد ترازو را که بدان ترازو
را تمام داد خلق از کیفیت انتقاد ای أَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرید فِي الْمِيزَانِ در ترازو بود حق دادن و ستدن یعنی
از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله بنمایید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ وبپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی ترازو راست
کنید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم مکنید میزان را یعنی کم مپیمائید این همه تاکید را ازان جهت آنست که وقت وضع میزان قیامت
ترتیب شوید بنظم هرچه در همه کتابها نعمتی که کم کند از کیل و ترازو و در قسمتها یک همه بجای خویش
در وجاجمله بیارید پیشه با تمایند تا پیت را کم دهی و پیش بستانید وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را بگسترد بیافت در
لِلْأَنَامِ برای آفریدگان تا بر آن قرار گیرند فِيهَا در آن زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه است وَالنَّخْلُ و خرماستان
ذَاتُ الْأَكْمَامِ خداوند غلاف یعنی خرماچه مادامی شکفته نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از ذکر جهت
تفضیل اوست و مشابهت که بانسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ و دیگر دانه است ذُو الْعَصْفِ
خداوند برگ خشک مراد از دانه آن چیزیست که از ان قوت سازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کیاهی است که دانه از و
جدا میشود وَالرَّيْحَانُ و دیگر ریحان است یعنی سبز که بوی میکند مراد آنست که دانه از وی جدا میشود وَالرَّيْحَانُ
و دیگر ریحان است یعنی سبزی که بوی میکند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی
کردنی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای آدمیان و پریان بکدام از ان نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب
میکنید و انکار مینمایید که از وی نیست سوره و بکجا در این سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل است بذکر نعم الهی
بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا معانی و قاریان متنبه شوند بکثرت نعم و گفته اند تکرار از برای دفع غفلت
است و تاکید حجت و در کیمیای سعادت صحیح حاکم رحمة الله از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این
سوره را تا آخر بر صحابه خواند بعد از ان فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می بینم هر آینه جنیان نیکوتر بودند از شما در رد جواب و من
هر بار که خواندم فبای آلاء ربکما تکذبان الا ایشان گفتند و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی هیچ چیز از نعمتهای ترا
پروردگارا تکذیب نمیکنیم پس ترا است ستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدم را که پدر انس است مِنْ صَلْصَالٍ از گل
خشک كَالْفَخَّارِ مانند سفال چنانکه دست بر وی زنی آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جان را که پدر جن است مِنْ
مَارِجٍ از زبانه آتش صافی بی دود مِنْ نَارٍ از نار یعنی آتش و گفته اند مارج از آتش آنست که زبانه سرخ و سبز و زرد
بیکدیگر آمیخته که بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سی و ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتشی است ممتزج بهوا
که از هوا مشتعل گویند پس جان عارف است از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون آب
و خاک ممتزج شد آن را طین گویند و چون هوا و آتش مختلط کردند از مارج گویند و چنانچه تناسل بشر بالقاء
آب است در رحم تناسل جن بالقاء هوایست در رحم ... فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت

تناسل در جن بالقای هوایست در رحم انثی بعبارت آفرینش جان و آدم شیخ علاء الدوله

حیات ابدانی میبود تُكَذِّبَانِ انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی و آفتاب طلوعی مشرق
زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس بلکه اختلاف مشرقین و مغربین انواع فایده است از اختلاف
فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شرف آفتاب موجب طلب معیشت است و غروب سبب راحت الجسد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و منکر آن میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا
را یکی تلخ و شور و یکی شیرین و گوارا تا با هم يَلْتَقِيَانِ بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر
ملتقی شوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی و حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از حیله که
سبب آن لَا يَبْغِيَانِ از حد نمی گذرند یکی بر دیگری یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هریک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده
تجاوز نمینمایند تا بحر میان ایشان غرق نکرده و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع برطرف شود و منافع بسیار بر این دو بحر
متفرع است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نوع آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تُكَذِّبَانِ انکاری کنید يَخْرُجُ
بیرون می آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ از هر دو دریا یا از بحر ملح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ و مروارید ریزه و این بجوهر
حاجت که بدان آرایش کنید و از خرید و فروخت آن فواید یابید و این نعم ظاهر است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس شما
بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید و گفته اند مراد بحر آسمان است و بحر زمین است که
هر بهاری بتلاقی میشوند و برزخ حاجزیست که منع میکند دریای آسمان از ریختن دریای زمین را از صعود و از دریای فلک
قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید و از آن لالی منعقد میکند و امام قشیری رحمه الله فرموده که بحر
خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت حق است و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطائف و انیه صاحب کشف
الاسرار شرح میکند که بحر خوف و رجا مثل انا را است و از ان گوهر نعد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان
و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان است و از آن گوهر فنا رو نماید تا صاحبش در منزل بقا بیابد
بنشیند و گوهر فنا گوهر بقا یابد و اگر نه عوض خویش این گهر کجا یابی وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ ومر خدای است رانده کشتیها
زورق و حقص نیز شبت خوانده یعنی بر تفت آورده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در بلندی و
بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع
تجارات و معاملات و این نعمتی عظیم است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش تُكَذِّبَانِ منکر
میشوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هر کس که بر زمین است از ذوالروح فَانٍ هالک یعنی بانجام فانی شوند وَيَبْقَىٰ و باقی ماند
وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی و عظمت وَالْإِكْرَامِ و خداوند کرامی ساختن
بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتهای آفریدگار شما که فنا بعض بعد از فنا
شما آماده شوید و کالبد از دست آنرا آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بدو کنید و نعمت او اعتماد نمایید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید

وقال واصل من ائتیم اذا انتبت هذه الآیه
ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام فارفع
عندها واشتغل ای بطلب ما حجبک من ربک
الجلیل جل جلاله تعالی عظیم ...

يَسْأَلُهُ ميخواهند وازوي ميطلبند از وي مَن فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ هركه در آسمانها و زمينها است حاجتهاي خود را همه
پدر محتاجند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر روز و هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ او در ساختن و پرداختن كاري است داعي نصف
را دعا اجابت كند و سائل را عطا دهد و درمانده را ليغاث بخشد و غمكين را شادمان كرداند و بيمار را صحت سازد و قومي را بر
توبه دارد و كروهي را با مرزد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي پروردكار خود از قبول توبه دارد و كروهي با بيامرزد
واجابت دعا و آمرزش كناه تُكَذِّبَانِ انكار ميكنيد ابن عيينه رحمة الله تعالى فرموده كه دل مر رعي كار نزديك خداي دو روايت
يك روز مدت دنيا و شان او درين روز امر است و نهي و اعطا و منع و خلق و رزق و اماته و احيا و اعزاز و اذلال دوم
روز مدت آخرت و شان آن روز حساب و عقاب و جزا و سوال و معاتبه و مثابات و نزد محققان يوم يعني آن است در
بعضي حقائق آورده كه مراد تجلي حق است در هر آني بر حسب تجلي د و مناسب استعداد او و تجليات را نهايت نيست نظم
طلبوم هو في شان چه شان است و چه شان يعني اوصاف كمال چون ندارد پايان تجلي حسن تو غايت و پايان نيست به
هر زمان جلوه ديكر شود آتش د عيان سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد كه حساب كنيم با شما و از فراغ اينجا معني قصد عتاب و مجازات
فراغي كه بعد از شغلها باشد اين كلام بر سبيل تهديد است و وعيد چنانچه كسي مثلا كسي را كويد باش تا با تو بپردازم و حال آنكه
كويند هيچ كار نميكند مراد تخويف سامع است اينجا نيز از روي وعيد ميكويد قصد حساب شما خواهم كرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ اي
دو كروه بزرك يعني انس و جن سبب آنچه بزرك قدر و قيمتي بود اثقل كويند اني تارك فيكم الثقلين وكفته اند ثقل كرانست
بار است و جن و انس بتكليف كراني بارند يا به بار كناه درمانده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي اقدس كار شما كه تهديد
است بحساب تا از اعمال بد منزجر شويد و بعد از خطاب تا بكرم بعد اميد وار باشيد تُكَذِّبَانِ تكذيب ميكنيد يَا مَعْشَرَ
الْجِنِّ وَالْإِنْسِ اي كروه پريان و آدميان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اكر توانيد أَن تَنفُذُوا كه بيرون رويد مِنْ أَقْطَارِ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ از كنارهاي آسمان و زمين و بكريزيد از قضاي من يا از نزول مرك فَانفُذُوا پس بيرون رويد و فرار نماييد
لَا تَنفُذُونَ بيرون نميتوانيد شد إِلَّا بِسُلْطَانٍ مكر بقهر و تسلط و غلبه و شما را اين قوت نيست بلكه هر جا رويد مرك
ملازم شما است و از وقوع آن چاره نداريد وكفته اند روز قيامت ملائكه كرداكرد اهل محشر صف بركشند و منادي ندا كند كه اي
آدميان و پريان اين عرصه محشر است اكر توانيد كه بيرون رويد بيرون رويد اما نتوانيد رفت مكر بحجت و برهان و شما را تواين
است وبه آن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي آفريدكار شما كه اخبار كرده كه شما عاجزيد در دنيا و فرومانده در
آخرت تا دانيد كه در هر دو سراي هر دو بار بنده كاريد شما كه اخبار نيست و رغبت توجه بدركاه او اوريد تُكَذِّبَانِ بحدي
ميورزيد يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا فرستاده شود عَلَيْكُمَا بهر كه شرك و عاصي باشند از شما شُوَاظٌ زبانه خالص مِّن نَّارٍ
از آتش وَنُحَاسٌ و دودهاي سياه يعني يكنوبت زبانه آتش فرستد و يك كرت دود كويند نحاس روي كداخته
است كه بر سرهاي ايشان فرو ريزند فَلَا تَنتَصِرَانِ پس نصرت نتوانند كرد مر يكديكر را و منع نتوانند كرد مر يكديكر را از منع

نتوانيد كرد عذاب را از خود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي پروردكار خود كه بيم كرد شما را بشواظ و نحاس تا بار
استنيد از نافرماني و بر سبيل وي اشتغال نماييد تُكَذِّبَانِ تكذيب مينماييد فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون بشكافد آسمان
براي نزول ملائكه فَكَانَتْ پس كردد وَرْدَةً سرخ يعني برنك كل كَالدِّهَانِ مانند اديم احمر يا مانند روغن
زيت كه هر ساعت بلوني ديكر نمايد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعم او در كار خويش كه خبر كرد شما را از انشقاق وي
طلوع آن تا از شدت آن احوال بوي پناه جوييد تُكَذِّبَانِ تكذيب ميكنيد فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَّا يُسْأَلُ
پرسيده نشود عَن ذَنبِهِ از كناه او إِنسٌ وَلَا جَانٌّ آدمي و نه پري يعني از ايشان سوال توبيخ باشد كه چرا كرديد يا كه
از علامت بشناسند حاجت سوال نباشد يا بوقت خروج از قبر ايشان نپرسند و آنچه حق سبحانه فرموده كه لنسألنهم
اجمعين در موقف حساب خواهد بود كه همه را سوال كنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي پروردكار شما كه از
احوال آن روز خبر داد تا در ايمان و تقوي ثابت و راسخ باشيد كه سبب نجات همان است تُكَذِّبَانِ تكذيب ميورزيد
يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند كافران بِسِيمَاهُمْ بعلامت ايشان كه سياهي روي و كبودي چشم است يا آثار غم
و اندوه در بشره ايشان فَيُؤْخَذُ پس فرا كرفته شوند بِالنَّوَاصِي بموهاي پيشاني بكيان وَالْأَقْدَامِ و بقدمهاي
بكيان يعني نوبتي موي پيشاني كيرند و بدوزخ كشند و نوبتي پايهاي ايشان كيرند و سرنكون بدوزخ افكنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بكدام از نعمتهاي اعتماد كار خويش كه خبر داد شما را از كرفتن و بدوزخ افكندن كافران تا از كفر بپرهيزيد تُكَذِّبَانِ
انكار ميكنيد و بعد از انداختن مجرمان بدوزخ ملائكه ايشان را كويند هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي اينست آن دوزخ است كه از روي انكار
يُكَذِّبُ تكذيب ميكردند بِهَا الْمُجْرِمُونَ بآن مجرمان و باور نميداشتند يَطُوفُونَ طواف ميكنند بَيْنَهَا
ميان دوزخ وَبَيْنَ و ميان حَمِيمٍ آنٍ آب كرم كه بغايت رسيده يعني هر كاه كه از آتش استغاثه كنند ايشان را
فرياد رسي كنند و در ميان حميم آب اندازند كه پيوندهاي ايشان از يكديكر بكسلد و بپوست پاره جحيم و حميم باشند
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي پروردكار خود كه آكاه كرد شما را از عذاب دوزخيان تا از كفر پرهيز كرده بايمان
متصف شده از آن نجات يابيد تُكَذِّبَانِ تكذيب مينماييد وَلِمَنْ خَافَ و براي كسي كه بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از
ايستادن پيش خداي جَنَّتَانِ دو بهشت يعني كسي را كه از موقف حساب بترسد و ترك معصيت نمايد او را دو بهشت دهد
جنت عدن و جنت نعيم وكويند يكي خائف انس را بود و يكي خائف جن را در موضع آورده كه دو باغ دهد ايشان را ه بهشت
كه هر يكي از ايشان صد ساله راه طول و عرض داشته باشد و در ميان هر باغي پيرايهاي خويش و حوران دلكش بود محمد حكيم
قدس سره فرموده كه بهشتي براي خوف آلعيت و ديكري براي ترك مناهي يا يكي خاصه خائف است و ديكري براي خدام و متعلقات
او فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي اقدس كار خود كه بهشتها بيد هد براي اداي طاعت و ترك معصيت
تكذيب ميكنيد ذَوَاتَا أَفْنَانٍ دو بوستان خداوند شاخها يعني در آن درختان بسيار باشد هر يكي مشتمل بر انواع يعني نعمتها

استفهام بكنند كه چه كرده ايد بكو سواله

عناد

فبأي آلاء ربكما پس بکدام از نعمتهای آفریدکار خود که بهشتهای مشتمل بر انهار و اشجار به بنده عطا میفرماید تکذبان
انکار میکنید فیهما در هر دو باغ عینان دو چشمه تجریان میروند هرجا که بهشتی خواهد در اعالی منازل یا اسافل
آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فبأي آلاء ربكما پس بکدام از این نعمتهای
آفریدکار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان میکند تکذبان بجحود میرسانید فیهما در هر
دو جنت من کل فاكهة از هر میوه زوجان دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که
کس ندیده و نشنیده باشد فبأي آلاء ربكما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که اصناف ثمرات و فواکه به
بنده عطا میفرماید تکذبان منکر میشوید متكئين نشستگان در بهشتها تکیه کنندگان باشند على فرش بطائنها
بر فرشها که آسترهای آن من استبرق از دیبای عکر باشد از ابن ... پرسیدند که بطاین آن از دیباست ظهایر آن چه
باشد جواب داد که ظهایر آن از نور و دیگری گفته است که ظهایر آن داخل است درین آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم
وجنى الجنتين و میوه درختان این دو بهشت دان نزدیک است که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند
که کسی که تکیه داده و میوه آرزو کند شاخ درخت مر فرود آید و آن میوه که خواهد که بدهن وی در آید فبأي آلاء ربكما
پس بکدام از نعمتهای آفریدکار که شما را بر تختها و فرشهای با ذخایر شاهانه نشانده و میوهای لذیذ و لطیف دهد تکذبان
انکار میکنید فیهن در قصور و منازل این دو بهشت قاصرات الطرف کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده
باشند از نگریستن بغیر شوهران لم يطمثهن نسوده باشد ایشانرا انس آدمیان قبلهم پیش از ازواج
ایشان در بهشت ولا جان و نه جنیان یعنی حورانکه برای انس مقرر شده دست آدمی بدیشان نرسیده باشد و آنانکه
برای جن مقرر شده اند جنی نیز در ایشان تصرف نکرده باشد فبأي آلاء ربكما پس بکدام از نعمتهای آفریدکار
شما که حوران بدین لطائف به بندگان ارزانی داشته تکذبان تکذیب میکنید و بیان میکند ایشانرا کأنهن گویا
هستند آن حوران الياقوت والمرجان یاقوت صافی و مروارید پاکیزه فبأي آلاء ربكما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
شما که حوران بدین صفا و پاکیزگی برای شما آفریده تکذبان تکذیب میکنید و باور نمیدارید هل جزاء الاحسان ایا
جزای نیکی کردن در عمل باشد الا الاحسان مگر نیکوئی کردن در ثواب یا جزاء هر که گوید باخلاص لا اله الا الله و عمل
کند باوامر محمد رسول الله نیست مگر بهشت و حاصل آیه آنست که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعت را درجات و
مکافات کنند شکر را بزیادت و تقوی را بمنع و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت
وخوف دنیا را بامن آخرت و خدمت را بعزت در بحر حقایق فرموده که نیست جزای فنا فی الله الا بقا بالله نظم هر که
[illegible] از بعد لقا ... هر که ... میوه ذوق از درخت وصل چیند فبأي
آلاء ربكما [illegible] بکدام از نعمتهای آفریدکار شما که توفیق احسان داده و جزای آن نیز فرموده تکذبان تکذیب

میکنید

میکنید و انکار مینمایید ومن دونهما و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان جنتان دو بوستان دیگر
است گفته اند دو بوستان اول از زر است برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فبأي آلاء ربكما
پس بکدام از نعمتهای آفریدکار خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکند تکذبان منکر میشوید مدهامتان دو بهشت
سبز اند بسیاری سبزی بسیاهی میزنند فبأي آلاء ربكما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که جنت بوستانهای سبز
عطای کند و سبزی مرغوب روشنی چشم است تکذبان انکار میکنید فیهما درین دو بهشت عینان
دو چشمه باشد نضاختان جوشنده و آب بیرون ریزنده هرچند از وی آب بردارند دیگر برجوشد فبأي آلاء ربكما پس
بکدام از نعمتهای آفریدکار شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تکذبان تکذیب میکنید فیهما فاكهة
درین دو بهشت میوه بسیار بود ونخل و خرماستان ورمان و انارها تخصیص خرما و انار ازین جهت
تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا فبأي آلاء ربكما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
شما که چنین نعمتها به بندگان ارزانی میدارد تکذبان انکار میکنید فیهن درین چهار جنت خيرات حسان
زنان برگزیده باشند نیکورویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق آراسته باشد فبأي آلاء ربكما پس بکدام از
نعمتهای آفریدکار خویش که شما را حوران دهد هر یکی از دیگری نیکوتر تکذبان تکذیب مینمایید حور مقصورات حوران
پنهان شده في الخيام در خیمها که از در مجوف است و گفته اند ملازم خانها است و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و
خانه بر آراسته برای داماد و عروس فبأي آلاء ربكما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیبه
بخشش میدهد تکذبان منکر میشوید لم يطمثهن نسوده است ایشانرا انس هیچ آدمی قبلهم
پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند ولا جان و نه جنیان نیز دست بدیشان رسانیده اند بلکه همه بکر بند
فبأي آلاء ربكما پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که از طرح ابکار نامزد اهل ایمان میکند تکذبان
انکار میکنید متكئين اصحاب الیمین تکیه زنندگان باشند على رفرف خضر بر فرشهای یا بالشهای سبز
وعبقري حسان و بساطهای قیمتی درغایت نیکو فبأي آلاء ربكما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما این
کرامتها که مذکور شد تکذبان تکذیب میکنید تبارك اسم ربك بزرگ است نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق
آن اسم بروی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و این است که هیچکس از عظمت ذات
او نشان نداده و نتواند داد نظم برلب هر چه جنبد و امانده [illegible] ذي الجلال والاكرام
در ترجمه رشف معنی این اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات اضافه اثبات آن مستلزم کمال است ذات
مثالش ثابت و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدسش از آن منزه و مبراست و گفته محققان بر آنند
که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطفیه پس نام ذو الجلال والاکرام مؤید این قول است

جامع باشد جمیع صفات الهی را و از بیت کاور آ...
اعظم گفته اند و خیر الطوابیان ... ذو الجلال والاکرام

سورة الواقعة مکیه بسم الله الرحمن الرحیم إذا وقعت الواقعة

یاد کن چون واقع شود یعنی حادث کردد قیامت لیس لوقعتها نیست در واقع شدن و آمدن او کاذبة دروغی یا باطلی
و قتی او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هرکه از ان خبر داده صادق است و انروز خافضة فرود برنده است کروهی را باسفل
السافلین از روی عدل رافعة بر دارنده کروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق است
و رافع اولیا و ارباب اخلاص و وفاق یا فرو میدارد آنانرا که در دنیا خود را رفیع میداشتند و برمی آرد جمعی را که
در دنیا عالم فروتنی کرده اند إذا رجت الأرض یاد کن چون جنبانیده شود زمین رجا جنبانیدنی بر ان وجه
که هر بنا که بر وی است منهدم کردد وبست الجبال و رانده شود کوهها بسا راندنی با شکسته و پاره پاره کردن
فكانت پس باشد هباء غباری که دیده میشود با شعاع آفتاب وقتی کاز ان روزنه در افتد منبثا پراکنده
و منتشر وكنتم و باشید شما ای مکلفان در ان وقت أزواجا ثلاثة اصناف سه کانه یعنی سه کروه باشید در سه مرتبه
فأصحاب الميمنة پس اصحاب دست راست ما أصحاب الميمنة چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند ایشانرا
چنانچه کوئی فلان قوم بزرکانند و چه بزرکان و کفته اند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب یمن آنها اند که در
وقت اخراج ذریت از صلب آدم ایشان را است وی بوده اند یا نامهٔ اعمال در ان روز بدست راست ایشان
دهند یا به بهشت روند و ان بیمن عرش است و کفته اند یمینت یعنی یمن و برکت بنوی ایشان میمون و مبارک قدم اند
وأصحاب المشأمة و اصحاب دست چپ ما أصحاب المشأمة چه اند یاران دست چپ و ایشان بوقت اخراج ذریات
در شمال آدم بوده اند یا نامهای اعمال بدست چپ ایشان میدهند یا بد و نحستان برند و دوزخ بر شمال عرش است
و کفته اند مشامه را از تشام کرفته اند و انان شوم و نا مبارکند والسابقون و پیشی کیرنکان بهمه اقوام یا پیش
روان بهشت السابقون پیشی کرفتکانند بایمان چون مؤمن آل فرعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی علی رضی الله عنهم
یا انکه بدو قبله نماز کذارده اند یا پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت کیرندکان
بنکیها أولئك المقربون آن کروه اند نزدیک برحمت و کرامت في جنات النعيم در بوستانها مشتمل بر انواع نعمت
ثلة من الأولين کروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیاء کذشته وقليل و اندکی من الآخرين از پسینیان
یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند در تبیان
آورده که مراد صحابی اند که انبیا را معاینه دیده اند و معجزات ایشان رسیده بدیشان کرویده اند نه تمام امتان ایشان زیرا که
امت تابع پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فرمود انا اکثر الناس تبعا یوم القیامة و از آیات
حدیث بریده رضی الله عنه مذکور است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از ان امت
[illegible] سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند على سرر بر تختها موضونة بافته

بدر

بدر و یاقوت و زمرد متكئين تکیه زدکان عليها بران تختها متقابلين برابر یکدیکر یعنی روی بروی نابد بدایم
ببینا شی و مرصع باشند يطوف بکردد عليهم بر ایشان برای خدمت ولدان کودکان مخلدون جاوید
ماندکان بر حیات کودکی چه خدمت خوردان زیباتر است از خدمت کبار و کفته اند اطفال بکفر والدهای زربت
و این کودکان را خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول است که ایشان اطفال
مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند بأكواب بکوزها وأباريق و ابریقها وكأس
من معين وجامها از شرابی که روانست در بهشت یا خمری که صافی چون آبست لا يصدعون درد سر نکشند عنها
از ان شراب یعنی آن وی را خمار نباشد ولا ينزفون و نه بی عقل و بی هوش شوند از ان وفاكهة و دیکر بر ایشان
میکردند از میوه ها مما يتخيرون از انچه اختیار کنند و بر کزینند ولحم طير و کوشت مرغان که ازان مما يشتهون
از انچه آرزو کنند و بکنند یعنی بر وجهی که خواهند بر شنیده یا بریان وحور و سیاهان در جنت طواف کنند
از برای خدمت زنان سفید روی عين کشاده چشمان در صفا و لطافت كأمثال اللؤلؤ المكنون مانند مروارید
پوشیده در صدف که غبار بران نه نشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جزاء پاداش میدهیم ایشانرا پاداش دادنی
بما كانوا يعملون بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لا يسمعون نشنوند فيها در ان بهشت لغوا
سخنان بیهوده یا بانک و فریاد یا سوکند دروغ ولا تأثيما و نه سخنی که کفتن آن موجب کناه باشد چون غیبت و دشنام إلا
قيلا لیکن میشنوند سخنی که آن سلام است سلاما سلاما تکرار این دو لفظ دلیلست بر انکه اهل جنت بر یکدیکر
پیوسته سلام کویند وأصحاب اليمين و اصحاب دست راست ما أصحاب اليمين چه اند اصحاب دست راست یعنی
چه بزرک و کرم اند ایشان باشند في سدر در زیر درخت کنار مخضود بی خار بخلاف سدر دنیا ایشان اند
که مسلمانان نظر بر وج افکندند و ان وادی است از طائف مشتمل بر درختهای سدر کفتند چه بودی که ما را مثل این بودی
آیة آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار وطلح منضود و درخت موز بود میوهای از بر هم چیده یعنی از اسفل تا
اعلای درخت همه میوه باشد وظل ممدود و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرکز زایل نکردد مراد از ظل راحت است
وماء مسكوب و آب ریزان یعنی از جنت عدن و فردوس بی رنج بر بستانهای دیکر وفاكهة كثيرة و میوها بسیار
لا مقطوعة نه بریده شده یعنی در هیچ وقت منقطع شده بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد دون فصلی ولا ممنوعة
و نه منع کرده شده یعنی از خورندکان بهیچ نوع باز ندارند نه چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید وفرش و کستردنیها
مرفوعة برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بعضی فرش کنایت از زنان میکنند یعنی زنان رفیعت بلند شان
إنا بدرستی که ما أنشأناهن بیافریدیم ایشانرا بی سبب ولادت زنان دنیا را إنشاء آفریدنی یعنی بعد
از پیری خلق کنیم ایشانرا خلقی دیکر مراد انست که پیر زنان را جوان سازیم بیک سن فجعلناهن پس ساختیم ایشانرا

ابكاراً دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند عُرُباً دوست داران و عاشقات
شوهران خود باشند یا با غنج و ناز شیرین سخن اَتْرَاباً همزادان همه سی و سه ساله و شوهران نیز همین سن دیت
بیان آورده که صبیه را به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر
نداشته باشد در دنیا بیعنی اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراة
فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود با زید و اسلاف دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته
باشد و همه بهشتی باشند بزوج اخرین نامزد کنند و این زنانرا انشا کنیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست
راست و گویا سائلی میپرسد که کیانند اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان
وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه و قلیل من الاخرین فرود آمد فاروق
گریان شد و گفت یا رسول الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی آیه آمد که و ثلة من الاخرین
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت از آدم تا من یک ثلة است و از من تا قیامت یک ثلة و در حدیث آمده که ارجو
ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گذشت که اهل جنت صد و بیست صف باشند و هشتاد از آن امت من خواهند بود
و از بنجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعت آنحضرت در دوزخ جاوید نخواهد بود بیت نماند بند ان دوزخ
اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست
چپ یعنی چه خوار و بیقدر اند و در آیند باشند فِي سَمُومٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت
آن در مسام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ و در آب گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم
درها و اکباد ایشان اثر کند پناه بحمیم جویند چنانچه کسانی که در دنیا آب میطلبند و چون در حمیم افتند از حرارت
آن پناه بسایه ای کردند پس پناه برند بسایه و از آن سایه خبر میدهد وَظِلٍّ و سایه مِنْ يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم
و گویند حموم کوهیست در آتش که دوزخیان در سایه آن پناه میبرند لَا بَارِدٍ خنک نیست مانند سایهای دیگر وَلَا
كَرِيمٍ و منه سود رساننده و راحت بخشنده و از عذاب ایشان از آنجهت است إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان
بودند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از ین در دنیا مُتْرَفِينَ بنازو نعمت پرورده شدگان و نعم ایشان بحرمان بود و در اتباع شهوات
وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار مینمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر آن اقامت میکردند یا
سوگند بدروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که میگفتند أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَ
كُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای پوسیده و ریزیده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها
و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا پدران پیشینیان ما نیز مبعوث شوند
قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستیکه پیشینیان از آباء شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ و

پیشینان

و پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه جمع کرده شدگانند إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای وقتی که معین شده از روز
معلوم که قیامت است یا همه مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا محشور شوندگان بمکانی حساب
بازمان حساب در روزی که معلوم است نزد ایزد ثُمَّ إِنَّكُمْ پدرستی که شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ
تکذیب کنندگان مر بعث و نشر را خطاب با اهل مکه و امثال ایشان است میگوید که شما لَآكِلُونَ هر آینه خورندگان
اید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ که آن زقوم است یعنی شما را زنده کنند و از آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ
پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوه آن درخت شکمها را فَشَارِبُونَ پس آشامندگان عَلَيْهِ بر بالای
زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا پر سازند شکمها از زقوم پس تشنگی
بر ایشان غلبه کند آنگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیار حرارت از آن بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگان از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ
مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و همه آب بیاشامند یا مانند زمین ریگستان که هرچند آب خورد اثر آن بروی پدید نیاید یعنی
دوزخیان چندانکه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هَٰذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ پیش کش ایشان
يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا چیزی ماحضری که برای مهمان آرند و بعد از ین در دوزخ انواع ماکول و مشروب خواهد بود ایشان
را که زحمت شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا
تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمیدارید اینکه اندیشه خود را در انشا یعنی بر همه اهل خرد ظاهر است که هرچه بر ابدا توانا ست
بر اعاده نیز قادر خواهد بود أَفَرَأَيْتُمْ خبر دهید مَا تُمْنُونَ از آب که میریزید در رحم زنان أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ
آیا شمائی آفرینید که بشر اش از آن أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ما ئیم آفریدگان و شما مقرید بآنکه خالق منم چه شما بر آن وجه بدان
نوع که میخواهید میطلبید نمی شود بلکه بیدو قت مشیت و طبق ارادت منی آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفریدن شما تقدیر
کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را و مقدار ساختیم زمان مرگ هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیشی گرفته شده
یعنی کسی علم ما پیشی نتواند گرفت و از موت که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ تقدیر کردیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه
بدل کنیم از شما أَمْثَالَكُمْ کسانی را که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ و بیافرینیم
دیگر بار شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی و هیاتی که نمیدانید امروز یعنی با قرانند و در زشت ترین صورتی و مومنانرا
در بهترین هیاتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستیکه دانسته اید شما النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین را که نطفه بودید
علقه شدید تا آخر و بدان هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد نمیکنید و آیات قدرت ما را نشأه اخری
چه هرکه بر انشا قادر است از بعث عاجز نتواند بود مشهور آنکه ما را از مخلوقات نابود میکنند تا بعلی وجود بار دیگر
که از عدم هلاکت موجود شد نیز پدید خاک هم توانند باز که نکون ثانیاً از کو عدم پدید آید أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیدید
مَا تَحْرُثُونَ آنچه کشت میکنید و تخم در زمین می افکنید أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ آیا شمائید رویانندگان آن أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ

یامارن یاشند ایم حرث فعل عبد است و منع فعل خداست زدرعیاند ه است که نکوید بلی انشا کرزرعت ولیکن کوید حرثت
چه شق ارض والقاء بذر در وی از بنده است ورویانیدن از حق سبحانه لو نشاء اگر خواهیم لجعلناه هر آینه کرد ایم آنچه را
که کشته اید حطاما گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بی دانه فظلتم تفکهون پس همه روز باشید الا
تعجبیه و بلیتیه که شکوت مانید یا بر آنت آن اندوهناک شوید یا از جهد و سعی خود پشمان گردید و میگویید انا لمغرمون ابا
باتاوان زدکانیم و حنص اناخواند بطل بی خبر بی بد رنج ما غرامت یافتگانیم بل نحن محرومون بلکه مایی بهرکانیم از روزی
افرأیتم خبر باز دهید الماء الذی تشربون از آبی که میاشامید از برای تسکین عطش وزندگی شما تری بار بسته
ءانتم انزلتموه ایا شما فرو فرستاده اید آنرا من المزن از ابر سفید ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستنده ایم آب
شیرین لطیف لو نشاء جعلناه اگر خواهیم کرد ایم آن آب را اجاجا تلخ و شور و تیز از وی منتفع سازیم فلولا
تشکرون پس چرا شکر نمیگویید خدا را برین نعمت افرأیتم اخبار کنید النار التی تورون از آتشی که بیرون می آرید
ءانتم ایا شما انشأتم بیافریده اید شجرتها درخت آتش را که مرخ و عفار است ام نحن المنشئون یا ما آفریننده
ایم اهل بوادی شاخی از شجر مرخ کنند که سبکی بید سبز شاخی از درخت عفار که انثی میخوانند میسایند با مر خدای از میان این
دو شاخ تر که آب از وی میچکد آتش بیرون می آید نحن جعلناها ما کردانیدیم آتش را تذکرة یادکرد چون
ببینند آتش دوزخ یاد کنند یا از آن تبصره سازیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر
با وجود مائی در وی که بکیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی
آن ومتاعا و ساختیم آتش را بخورداری یعنی سبب نفع کرتند للمقوین مر مسافران و مقیمان را اکتفا کرد بذکر
اهل البوادی چنانکه مر ابیل تقیکم الحر فسبح پس تسبیح کن بسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ تو را
پاکی یاد کن فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم بمواقع نجوم تر آنکه یعنی بمنازل و مغارب نجوم و ساقط
آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوال ذات وی است و از آن استدلال توان کرد
بر وجود مؤثری که تا شیرای او طلوع یا بطلع کواکب یا بمجاری آن و در بعضی الملتا آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشا
ست که منتابه نجوم اند کما قال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم یا منازل نجوم که بروج اسمانست کما فی قوله تعالی والسماء ذات
البروج یا از منافی نجوم که مامور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولود حضرت رسالت بود صلی الله علیه وسلم و هنگام بعثت
او و امام زاهد رحمة الله تعالی تعمود که مراد بنجوم قرآنست و مرتع آن دل مقدس پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر جند دل مطهر او
یکی بود اما نجوم مختلف بیان بود هر نجمی لموقعی و قراء امام حمزه و کسائی رحمهما الله تعالی بموقع بنجوم خوانده اند مثل اینست
فراست و منعقد قرآن بر قلب مبارک وی بعض نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وانه و بدرستی که این سوگند خدای
مر سوگند خورد لقسم سوگند ایست لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ و معتبر جواب قسم چیست

این

انه یعنی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر شما میخواند لقرآن کریم هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع
چه مشتمل است بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا کرامی است نزد خدای و بعد از آنکه وحی نازل یا حافظ و قاری
او مکرم و محترم و این قرآن نوشته است فی کتاب مکنون در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی
در لوح محفوظ لا یمسه مس نمیکنند لوح را یعنی مطلع نمیشوند بر آنچه در وی هست الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهرند
از کدورات اوصاف بدنیه کلبی رحمه الله تعالی میگوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر عاید بقرآن دارند و مراد مصحف
یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شده کان از احداث بنا بر آنکه نفی است و معنی او نهی جنب و محدث باید که مس مصحف نکنند شافعی
و مالکی و شافعی محدث و حایض و جنب را اجازت نمیکنند حمل مصحف و مس آن و حایض را و چنانکه کوید محدث و جنب را
روا نیست حمل مصحف و مس آن و حایض را نیز و نزد امام اعظم نشاید محدث و جنب و حایض و نفسا را مس مصحف مگر بغلاف
منفصل از وی و در زاد المذکور است که جنب و حایض را بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی جایز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین
بود نه بر کنار و نزد محمد رحمه الله تعالی بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرائت کرده اند و از ابن عمر منقولست که
در مس تشدید آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رحمه الله تعالی فرموده که مراد از ین طهارت
توحید است یعنی باید که غیر موحد یعنی قرآن نخواند و ابن عباس رضی الله عنهما نهی میکرده از آنکه یهود و نصاری را تعلیم دهند
از قرائت قرآن و محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشد قرآن را مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بدن تو یعنی
از لوث خلاف یا علم بدان یا تفسیر یا تاویل آن نتوانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر
یعنی ما سوی الله است حکیم ثنائی روح الله روحه فرموده شعر جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد که دارالملک معنی
را مجرد بیند از غوغا تو در بحر هنا نیاوری که تا کشف شود با سرار قرآن مگر کسی که پاکیزه کرده از لوث توجه غیر و چیزیست
و برسد بمقام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و شهود در
مشهود بیت چو تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم تنزیل قرآن فرو فرستاده شده است
من رب العالمین از پروردگار عالمیان افبهذا الحدیث شمای اهل مکه باکر و یدیکانید یا مداهنه کننده کان یا منکران وتجعلون رزقکم و میسازید بهره روزی
یعنی بهره خود از قرآن انکم تکذبون آنکه تکذیب کنید مر او را یا میکرداند شکر روزی خود را که نسبت باران را بانوا
کنید و این تکذیب سخن خداست فلولا پس چرا اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح بحلقوم کلو
در وقت مرگ وانتم حینئذ و شما آنهنگام تنظرون مینگرید بمیت ونحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بدان
محتضر منکم از شما ولکن لا تبصرون ولیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرت است فلولا
ان کنتم پس چرا اگر هستید شما غیر مدینین جزا داده شدگان در قیامت ترجعونها باز نکردانید
روح را بجسد ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان بحقیقت آنکه اگر شما در ابطال حشر و جزا راست میگویید پس

چرا باز نیکردید آن روح را یعنی وقتی که جان رسید باشد فَلَوْلَا إِن كَانَ پس اگر باشد متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک کرده
شدگان بدرگاه و باقی یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ پس مر او راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلو از غم یا مغفرت یا فرح [illegible]
در قبر بود یا در روز قیامت وَرَيْحَانٌ و روزیی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت
باشد وَجَنَّتُ نَعِيمٍ و دیگر او راست بوستان پر نعمت وَأَمَّا إِن كَانَ اما اگر باشد آن وفات کرده مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از
اصحاب دست راست فَسَلَامٌ لَكَ پس سلامت ترا ای کسی که هستی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب یمین و آنحضرت
که سلام میرساند بعد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا آمده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالمند از همه
آفتها وَأَمَّا إِن كَانَ - و اما اگر باشد مرده مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان مر خدای را و رسول را الضَّالِّينَ
گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر او راست پیشکش در قبر مِنْ حَمِيمٍ از آب گرم کرده در دوزخ بادی آتش
دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه گفته شد در شان
این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بیگمان فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریای
او نباشد یا تمام کذا [illegible] پروردگار خود و گفته آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و ذکر حضرت آمده که بعد از نزول این آیه حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحدید بسم الله الرحمن الرحیم

سَبَّحَ لِلَّهِ تمام کرد [illegible] مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ هرچه در آسمانهاست از ملایکه وَالْأَرْضِ و هرچه
در زمین است از مؤمنان و اشهر آنست که تسبیح گفت مر خدای را و پاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و معمورها
و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح گوید
و ظلال بعضی سجده میکند کما قال الله تعالی و ظلالهم بالغدو والآصال وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالب است در هر چه خواهد الْحَكِيمُ
دانا بهر چه فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست و متصرف در آن يُحْيِي زنده
میکند اندر وَيُمِيتُ و می‌میراند در دنیا وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز از اماته و احیا قَدِيرٌ تواناست هُوَ الْأَوَّلُ اوست
پیش از همه اشیا اول که اول بی ابتدا [illegible] آخر او آخر بی انتها [illegible] بعد از فنای آنچه بقا است و نیست باشد او
این نیز باشد که هست وَالظَّاهِرُ آشکارا وجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ و نهان از حقیقت ذات او از تعقل عقل عاقلان و ادراک
مشعران [illegible] در بیت آیة [illegible] تجاوز کرده [illegible] در جواهر التفسیر ثبت نموده
اینجا بدو قول [illegible] صاحب کشف الاسرار [illegible] که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق
تو چهار طایفه اند [illegible] که در اول حال [illegible] که در آخر [illegible] دست گیرند چون
[illegible] چون دوستان [illegible] معاش کنند چون زنان و کودکان

درب

رب العالمین بگوید اعتقاد براینها ممکن نیست مگر [illegible] دانستن آنکه اول [illegible] علم بوجود اضداد آید هم بازگشت [illegible]
خواهد بود ظاهر هم صورت [illegible] باطن [illegible] بیت اول و آخر
[illegible] ظاهر و باطن [illegible] وجود و عدم [illegible] است در عین آخریت و آخر است در عین
اولیت [illegible] ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت شیخ ابو سعید [illegible] پرسیدند که خدای را
بانکه میان اضداد [illegible] از حیثیت واحده و اعتبار واحد [illegible] اول [illegible] آخر [illegible] باطنی [illegible] ظاهر
[illegible] صفات [illegible] بذات وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیز [illegible] علم او
است و ظاهر و باطن [illegible] هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین [illegible] کامله
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز تا ملائکه شاهد کنند حدوث [illegible] چیزی پس از چیزی ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد
عَلَى الْعَرْشِ [illegible] يَعْلَمُ میداند مَا يَلِجُ آنچه در آید فی
الْأَرْضِ در زمین [illegible] وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و میداند آنچه بیرون آید از زمین
چون نباتات و معدنیات [illegible] وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان چون باران [illegible] وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا رود و در آید فِيهَا در آسمان چون
اعمال و دعوات [illegible] وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شما است بعلم و قدرت [illegible]
[illegible] أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا که باشید [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای با [illegible]
میکند بَصِيرٌ بیناست [illegible] لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست [illegible]
[illegible] وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای [illegible]
تُرْجَعُ الْأُمُورُ [illegible] يُولِجُ اللَّيْلَ [illegible] فِي النَّهَارِ در روز [illegible]
شب در روز [illegible] وَيُولِجُ النَّهَارَ [illegible] فِي اللَّيْلِ در شب [illegible]
فصل از جهت وَهُوَ عَلِيمٌ و او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ [illegible] آمِنُوا بگروید [illegible]
بِاللَّهِ بخدای [illegible] وَرَسُولِهِ و بفرستاده او [illegible] وَأَنْفِقُوا
و نفقه کنید مِمَّا جَعَلَكُمْ از آنچه کرده است شما را مُسْتَخْلَفِينَ خلفای [illegible] فِيهِ در آن [illegible]
در دست دیگران [illegible] فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویده اند
بخدا و رسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند [illegible] لَهُمْ مر ایشان راست
أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرگ [illegible] وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ [illegible] بِاللَّهِ بخدای [illegible]

او معترف نشوید بالرسول و حال آنکه پیغمبر فرستاده اوست یدعوکم یعنی اند شما را بحجت و برهان لتؤمنوا تا ایمان آرید
بربکم بپروردگار خویش وقد اخذ و بدرستی که فرا گرفت خدای میثاقکم پیمان شما روز الست بر اقرار
بربوبیت و نفی شریک ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان مر آن میثاق را هو الذی ینزل اوست
آن خداوندی که فرو فرستد علی عبده بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه وسلم آیات بینات آیتهای روشن
یعنی قرآن با معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شما را خدای بقرآن یا پیغمبر به عزت من الظلمات از تاریکیهای
کفر الی النور بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمات
حجاب بنور تجلی وان الله و بدرستی که خدای بکم بشما لرؤف مهربانست که قرآن میفرستد رحیم بخشاینده است
که رسول را به عزت میفرماید وما لکم و چیست شما را چه فایده می بینید و چه عذر دارید ان لا تنفقوا در آنکه نفقه
نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای ولله وحال آنکه مر خدای راست میراث السموات میراث آسمانها و زمین والارض
یعنی هر چه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و او زنده و وارث است و ملک خلق در آن تصرف
میکنند و در حین دست تصرف دیگران کوتاه شده بس سبحانه باز گرداند و در بن کلام تحریض بنفقه کردن یعنی چون دانستید
که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدا در آن نگاه دارید و بطلب خود از آن ذخیره آخرت بر دارید
لا یستوی برابر نیست منکم از شما ای مؤمنان من انفق هر که نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل
اسلام بی برگ و نوا اند وقاتل و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول با کسی که از کافران بجد و اهتمام تمام دارد بعد از فتح چه
در آن وقت مال بسیار خواهد بود و جنگ ایشان با نفاق و منافقان احتیاج نخواهد افتاد اولئک آن گروه سبقت گیرندگان
قبل الفتح اعظم بزرگترند درجة از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا از آنکه نفقه کنند من بعد پس از
فتح وقاتلوا و کارزار کنند وکلا وعد الله الحسنی و همه را که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از آن وعده
کرده است خدای بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد والله و خدای بما تعملون بانچه میکنید از نفقه و قتال
باخلاص یا ریا خبیر داناست اکثر مفسران برآنند که این در شان ابوبکر صدیق است که اول کسی که ایمان آورد و نفقه کرد
و با کفار غزا نمود او بود و اشارت بر این معنی در صفت وی گفته اند نظم صاحب قدم مقام تجرید سر دفتر جمله اهل
توحید درجمع مفسران صادق جانا که چراغ بنده صادق من ذا الذی کیست آنکسی که او یقرض الله وام دهد خدا را یعنی نفقه
کند مال خود را با امید عوضی بان ماند که قرض میدهد قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و باخلاص فیضاعفه
تا زیاده کند آنرا بتضعیف اهل له برای او یعنی جمله او را بضاعت سازد وله و مر او راست اجر کریم مزدی
گرامی که بهشت است یوم تری المؤمنین یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده والمؤمنات و زنان مومنه را بر صراط
و در آن دم یسعی میرود و شتابان نورهم روشنی توحید ایشان بین ایدیهم از پیش ایشان تا باسانی بگذرند

وبایمانهم

وبایمانهم و از جانبهای راست ایشان تا ایشانرا ره نمونی میکند از ابن مسعود رضی الله عنه منقول است که نور هر کس بقدر
عمل وی بود یکی نور او چندانکه از صنعا باشد تا عدن و از آن دیگری برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع
قدم خود را بیند بارها هیچ مومنی بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشانرا بشریکم الیوم مژده شما امروز جنات
دخول است در بوستانها که میرود تجری من تحتها الانهار از زیر منازل و اشجار آن جویها باشید شما
خالدین فیها جاوید در آن ذلک و این مژده بهشت جاوید هو الفوز العظیم اوست کامیابی بزرگ است
که از همه اهوال قیامت ایمن شده و بدیدار جلال میرسد و بدیدار ملک متعالی میپیوندد ع هل رجان مقدس فدای دیدار شد
ابو امامه رضی الله عنه فرموده که مومنان بر صراط نور دهند و کافران و منافقان را نی روشنی بگذارند و مؤمنان هرگاه روی بان
پس میکنند همه صراط روشن بشود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال تعالی یوم یقول
المنافقون یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق والمنافقات و زنان منافقه للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند
یعنی اهل نور را التماس کنند که شما انظرونا نظر کنید بما نقتبس تا بگیریم روشنی من نورکم از نور شما
چون با نگر نیم قیل ارجعوا گفته بشود یعنی گویند مومنان یا ملائکه منافقانرا که بازگردید وراءکم باز پس خویش
یعنی بدنیا روید فالتمسوا نورا پس بجویید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد و آنرا بدنیا با خود باید آورد نظم
کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی آب از اینجا بر که در عقبی بسی شور است منافقان فهم آن معنی نکرده بصورت آنکه
نور در عقب ایشان است روی باز پس کنند فضرب پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بینهم میان منافقان
و مومنان بسور دیواری بزرگ چون باره شهری له باب مر آن دیوار را دری باشد که مؤمنان بدان در آیند باطنه
باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان درو بیرون روند فیه الرحمة در وی رحمت بود زیرا که نزدیک نزدیک بهشت است
وظاهره و ظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب از پیش آنکه طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ
است اما منافقان چون از پس نگرند و نور نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند دیوار بینند میان خود و ایشان حاجز شده آن
نزدیکی نور مومنانرا مشاهده نمایند که حیرانان متحیر بیابان جانا ند ینادونهم بخوانند ایشانرا از پس دیوار و گویند
ای مومنان الم نکن آیا نبودیم ما معکم با شما در دنیا بجماعت شما نماز میگذاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم
قالوا بلی گویند مومنان بلی که بظاهر با ما بودید ولکنکم ولیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید
نفسهای خود را بسبب نفاق و لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وتربصتم و انتظار کشیدید در حق پیغمبر
وارتبتم و شک آوردید در نبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وغرتکم الامانی و فریفت شما را آرزوها
شما یعنی املهای دور و دراز در پیش گرفتید حتی جاء امر الله تا آنکه بیامد فرمان خدای بقبض روح شما وغرکم بالله
وفریب داد شما را بخدای الغرور شیطان فریبنده و یاد بنا با خدا فالیوم پس امروز لا

يُؤْخَذُ فدا كرفته نشود مِنْكُمْ از شما اي منافقان فِدْيَةٌ چيزي كه فداي خود كنيد تا از عذاب برهيد وَلَا مِنَ
الَّذِينَ كَفَرُوا ونه كيرند فدا نيز از آنكه نكرويدند مَأْوَاكُمُ النَّارُ جاي شما و ايشان دوزخ بود هِيَ مَوْلَاكُمْ آتش سزاوار
است بشما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازكشتي است آتش دوزخ آورده اند كه مؤمنان در مكه كه فقر و فاقه بجدي تمام قواعد طاعت
تمهيد ميكردند بعد از هجرت كه مال بدست آمد و نعمت بريشان فراخ شد [illegible] فتور در وظايف عبادات ظاهر كشت
آيه آمد كه أَلَمْ يَأْنِ آيا وقت نيامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا كه كرويده اند أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ آنكه بشكند و نرم شود
دلهاي ايشان لِذِكْرِ اللَّهِ براي ياد كردن خداي وَمَا نَزَلَ و براي آنچه فرو فرستاده خداي مِنَ الْحَقِّ از كلام خود
قرطبي آورده كه مزاح و مضاحكه در ميان صحابه بسيار شد و اين آيه نازل شد يا صحابه التماس موعظه كردند و اين كلام فرو آمد
و جمعي كويند نزول آيه در شان منافقان است ميفرمايد وقت نيامد آنها را كه ايمان آورده اند بزبان كه دل ايشان نيز [illegible] كردد
و اخلاص را شعار خود سازند وَلَا يَكُونُوا و مباشيد اي مؤمنان كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنانكه ايشانرا كتاب
داده اند مِنْ قَبْلُ پيش از شما يعني جهودان و ترسايان مباشيد كه ايشانرا توريه و انجيل داده اند فَطَالَ پس
دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بر ايشان زمان يعني مدت زمانرا يافتند و امل دور پيش كرفتند فَقَسَتْ پس سخت شد
قُلُوبُهُمْ دلهاي ايشان و در دل خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسياري از ايشان فَاسِقُونَ خارجند از دين خود و
تارك اند مر احكام كتاب خود را از غلبه قسوت و كفته اند نتيجه سختي دل غفلت است و نشانه نرمي توجه بطاعت. نظم دلي
كز نور معني نيست روشن * چو اثني دل كه آن سنك است و آهن * دلي كز كرد غفلت زنك دارد * از آن دل سنك و آهن ننك دارد *
اِعْلَمُوا بدانيد اي منكران بعث أَنَّ اللَّهَ آنكه خداي يُحْيِي الْأَرْضَ زنده ميكرداند زمين را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از
مردكي و افسردكي آن بباران فصل زنده و خواهد ساخت اموات را قَدْ بَيَّنَّا بدرستي كه روشن كرديم لَكُمُ الْآيَاتِ
براي شما نشانهاي قدرت را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شايد كه شما عقول خود را استدلال بكار بريد إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستي
كه مردان باور دارند وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنان تصديق كنند كه قول خدا و رسول او راست دانسته و [illegible]
يعني مردان و زنان صدقه دهند وَأَقْرَضُوا اللَّهَ و حال آنكه وام داده اند خداي را قَرْضًا حَسَنًا وام دادن نيكو يعني
از طيب اموال يُضَاعَفُ زيادت كرده شود لَهُمْ مر ايشان مزد ايشانرا از ده تا هفتصد زياده وَ
لَهُمْ و مر ايشانراست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدي كرامي و پاداشي پسنديده يعني بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانكه كرويده
اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخداي و فرستادكان او و شك نياورده در اخبار و احكام ايشان أُولَئِكَ آن كروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ
ايشان صديقانند يعني بسيار راست كويان وَالشُّهَدَاءُ و كواهانند بر متقيات عِنْدَ رَبِّهِمْ نزديك پروردكار خود بر انبيا
و امم ايشان و قول بعضي والشهداء مبتدا است داننده معني آيت آنست كه آنها كه شهيد شده اند در راه حق نزديك وي اند در
درجات لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ايشانراست مزد ايشان كه وعده كرده ام وَنُورُهُمْ و نور ايشان كه در صراط ايشان بود

والذين

وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانكه بپوشيدند حق را و انكار نبوت پيغمبران كردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تكذيب كردند آيتهاي ما را كه بر محمد
صلى الله عليه و سلم فرو فرستاده ام أُولَئِكَ آن كروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخند اِعْلَمُوا بدانيد اي طالبان
دنيا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا آنكه زندكاني اين سراي لَعِبٌ بازيچه ايست وَلَهْوٌ و بيهوده رنج كشيدن
در طلب متاع او چون لعب كودكان است در بازيهاي بيحاصل نظم بازيچه ايست طفل فريب اين متاع دهر بي عقل
مردمان كه بدان مبتلا شده اند وَزِينَةٌ و ديكر آرايش است در طعام خوشكوار و ملابس نيكو و منازل دلكش و مراكب
رهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت كردن ميان يكديكر بنسب عالي يا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ و مباهات بر بسياري
مالها وَالْأَوْلَادِ و كثرت فرزندان و بدانيد كه اندك زماني را آن بازيچه بر طرف شود و لهو و فرح بغم و ترح مبدل
كردد و از شما از هم فرو ريزد و تفاخر و تكاثر چون شرار آتش نابود كردد پس مثل اينها در سرعت زوال و نبودي
انتقال كَمَثَلِ غَيْثٍ همچو باراني است كه بزمين تشنه ببارد و تخمها كه در وي نهفته بود تمام كردد پس اندر وي
يعني أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشكفت آرد مزارعانرا نَبَاتُهُ آنچه رسته باشد از آن باران ثُمَّ يَهِيجُ آنكه خشك كردد
بيكي از آفات سماوي يا ارضي فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس به بيني آن كياه را زرد شده بعد از سبزي [illegible] پس كردد
بعد از زردي حُطَامًا درهم شكسته و كوفته و ريزه ريزه شده وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سراي عَذَابٌ شَدِيدٌ
عذابي سخت است مر دشمنان خدا را كه همه عمر در طلب دنيا كذرانيده اند و از حق فراموش كرده اند وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش
مِنَ اللَّهِ از خداي وَرِضْوَانٌ و خشنودي مر دوستان حق را كه درجهت وجوه مولي ترك همه دنيا كرده اند
نظم اي طالب دنيا تو بي خير مريدي * وي مايل عقبي تو نيكي مزدوري * وي آنكه نديد هر دو عالم دوري * تو طالب نور
بلكه عين النوري * وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نيست زندكاني دنيا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مكر متاعي كه بفريبد و باقي نماند و اين متاع
غرور نيست كسي است كه دنيا دست افزار حصول نعيم اخروي نسازد و از مستلذات نفس و هواي آن سراي بهره دارد اما اكر
صاحب دولتي را مدد توفيق رفيق شده با اسباب دنيوي در تحصيل مقاصد عقبي سعي نمايد و آن مراضي رباني بجو بر دارد
بيت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح بيت مال را كز بهر حق باشي حمول * نعم مال صالح
كفته رسول سَابِقُوا پيشي كيريد و بشتابيد إِلَى مَغْفِرَةٍ بسوي موجباتي واقع مِنْ رَبِّكُمْ از پروردكار شما و موجب
مغفرت حق بعد است يا استغفار يا اداي فرايض يا روزه يا صدقه يا جهاد يا تكبير اولي يا حضور جماعت و سلمي رحمه الله
كفته كه وسيلت متابعت حضرت رسالت منوط است صلى الله عليه و سلم پس حق بجا نه مي فرمايد كه شتاب نماييد بمتابعت
او كه سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و بشتابيد در رفتن به بهشتي كه پهناي آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند آسمان
و زمين است بر طولي كه همه را صحايف رقيقه سازند و بيكديكر وصل كنند أُعِدَّتْ آماده كرده شده است اين بهشت
لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ براي كساني كه كرويده اند بخداي وَرُسُلِهِ و بفرستادكان او ذَلِكَ اين كه بيان

ثم يعود
ثم يكون

يعني توفيق بران فضل الله فضل خداي است كرم او يؤتيه ميدهد بعنايت خود من يشاء هر كرا بخواهد
والله ذو الفضل العظيم و خداي خداوند فضل بزرگ است بر مؤمنان هم در دنيا بتوفيق ايمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان
ما أصاب نرسد و نخواهد رسيد من مصيبة هيچ رسنده از غم و مصائب في الأرض در زمين چون قحط و گراني
و نقصان مال و زرع و ميوه و جز آن ولا في أنفسكم و نه در نفسهاي شما چون بيماري و ضعف و نقص و موت اولاد و عزان إلا في كتاب
مگر آنكه نوشته شده است در لوح محفوظ من قبل أن نبرأها پيش از آنكه بيافرينيم آن مصيبت را يا زمين
را يا نفسهاي شما را إن ذلك بدرستي كه نبشتن مقدرات بر لوح با وجود بسياري آن على الله يسير بر خداي آسان است
در ازل اين حكم فرموده و از روي رافت جهت آنكه در نفس شما قرار گيرد و دانند كه احكام ازلي شده … تغير نكند … كه اينها
شما نوشته ام لكيلا تأسوا تا شما اندوهگين نشويد و غم نخوريد على ما فاتكم بر آنچه فوت شد از مال و منصب و عافيت
و صحت ولا تفرحوا و شادمان نگرديد بما آتاكم بآنچه داده مرشما را از متاع دنيا اخبار است بمعنى نهي يعني از ادبار
دنيا ملول و از اقبال آن مسرور نشويد كه نه ابرار قراري است و نه مدار بقاي … دهيد شادي مكنيد و رفوت شده غم مخوريد
از امير مؤمنين علي رضي الله عنه منقول است كه هركه بدين آيه كار كند هر آينه فرا گيرد زهد را بهردو طرف يعني زاهد تمام باشد
و چه زيبا گفته نظم مال ار بيود شدهم شادي ازان ور فوت شود مشو فرياد ازان بند بست پند بده مكن
ياد ازان تا دنيي دهنت شود آباد ازان والله لا يحب و خداي دوست ندارد كل مختال فخور هر متكبري را بنعمت
دنيا بر ديگر تطاول كند تا زنده بدنيا فخر كننده بدان بر اكفا و اقارب پس صفت ايشان ميكند و ميفرمايد الذين
يبخلون … عظمت و فخر ازانكه با وجود دنيا داري و جميع اسباب آن بخل كنند و مال خود را در راه خدا صرف ننمايند
ويأمرون الناس و با وجود بخل خود امر كنند مردمان را بالبخل به بخيلي كردن … مراد ازين آيه
يهود كه بخل كردند … ايشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم و او را پوشيدند
و ديگران … ومن يتول و هر كه روي بگرداند از انفاق مال از ايمان بمحمد صلوات الله و سلامه عليه فإن
الله پس بدرستي كه خداي هو الغني اوست بي نياز از و و از انفاق او الحميد ستوده در ذات و
صفات كه اعراض و تولي اعداي دين او را ضرر نكند لقد أرسلنا بدرستي كه فرستاديم رسلنا فرستادگان خود يعني
ملائكه را به پيغمبران بالبينات بحجتهاي روشن كه معجزات باهره بينهاي واضحه وأنزلنا و فرو فرستاديم معهم
الكتاب با ايشان كتابهاي كه متضمن مصالح ديني و دنيا وي بود والميزان و منزل گردانيديم با ايشان ترازو را
ليقوم الناس تا قايم شوند مردمان بالقسط بعدل يعني تسويه حقوق كنند بدان ميان يكديگر در وقت معاملات و
آنكه ميزان در زمان نوح على نبينا و عليه السلام بوده و گفته اند مراد از انزال او ست و امر بساختن آن وأنزلنا الحديد و فرستاديم
آهن را با آدم عليه السلام … كه چون آدم عليه السلام از بهشت بدنيا آمد … سر و سندان … آهن …

و گفته مراد اسباب انزال او ست

۴۸۷

بود آهن و پتك و سندان در معالم آورده كه خداي جبرئيل با بركت از آسمان بزمين فرستاد و آب و آتش و نمك و آهن فيه
در آهن بأس شديد كارزار سخت است يعني آلتها كه در كارزار بكار آيد از و ساخته شده خواه براي دفع دشمن چون سنان نيزه
و شمشير و پيكان و خنجر و امثال آن و خواه براي حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و مانند آن ومنافع للناس و در آهن سودها
است مردمان را آنچه قوام صناعات و حرف بآهن بسته است و هيچ حرفت نيست كه آهن در و دخل ندارد و تيغ … است كه كفار
از ترس شمشير مسلمانان هراسانند و اهل اسلام در اكثر بلاد از ايشان ايمن پس حق تعالي نه آهن فرستاده و تا اعداي دين منزجر
كرده نشوند … فرستاد تا معاملات … بمنهج راستي منفصل يابد و كتاب … كه دانند تا حق از باطل متميز شود وليعلم الله
تا به بيند خداي من ينصره آنكس كه ياري دين او ميكند ورسله و نصرت ميدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد
كفار مراد مؤمن است كه ياري دهد پيغمبر را بالغيب پوشيده يعني وقتي كه پيغمبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور پيغمبر
صلى الله عليه و سلم مددكاري مينمودند و در غيبت ياري و مدد او نمي نمودند إن الله قوي بدرستي كه خداي توانا ست بر اهلاك
دشمنان عزيز غالب است بر همه بحكم فرمان ولقد أرسلنا و بتحقيق ما فرستاديم نوحا نوح نجي را بر بني قابيل
وإبراهيم و ابراهيم خليل را بر قوم … وجعلنا و وديعت نهاديم في ذريتهما در فرزندان ايشان النبوة پيغمبري
والكتاب و وحي كرديم بر ايشان كتابي كه نامه … ايشان بود فمنهم پس بعضي ازانها كه انبيا بديشان آمد مهتد
راه يافتگان اند يعني ايمان آورده بكتاب و نبي وكثير منهم و بسياري از ايشان فاسقون بيرون رفتگان اند از طريق
حق يعني تكذيب … ثم قفينا پس از پي در آورديم على آثارهم بر عقب نوح و ابراهيم و امم ايشان
برسلنا فرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح را عليهم السلام و پس از ابراهيم اسحاق و يعقوب و يوسف را عليهم
السلام وقفينا و از پي در آورديم اين رسل را و تمام كرديم انبياي بني اسرائيل را بعيسى ابن مريم بعيسي پسر مريم وآتيناه
الإنجيل و عطا كرديم مر او را كتاب انجيل وجعلنا و … في قلوب الذين اتبعوه در دلهاي آنانكه پيروي كردند عيسي را
رأفة ورحمة مهرباني و بخشايش بر يكديگر يعني متابعان عيسي و خواص او با يكديگر مشفق و مهربان … ورهبانية
و ايشان … طريق رهبانيت را … ابتدعوها نو در آوردند … ما كتبناها ما فرض نكرده بوديم آنرا عليهم
بر ايشان … بود كه بعضي از امت عيسي عليه السلام بعد از رفع وي دست از احكام انجيل باز داشتند … بعضي برهبان
… ايشان … بيرون رفتند … ترك مطعم و مشرب و لباس و نكاح اختيار نمودند
و … إلا ابتغاء رضوان الله ليكن بطلب خشنودي خداي رهبانيت پيش گرفتند فما رعوها پس رعايت
نكردند … حق رعايتها چنانچه … تثليث قايل گشتند … محمد را صلى الله عليه
و سلم منكر شدند … حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم …
… فآتينا الذين آمنوا …

منهم از جملهٔ ترسایان یعنی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجرهم مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بیشمار است
وکثیر منهم و بسیاری از ترسایان فاسقون بیرون از اطاعت اند از ایمان پس اهل کتاب را میگوید یا ایها الذین امنوا
ای کسانی که ایمان آورده اید بپیغمبران گذشته اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و آمنوا و بگروید برسوله
بفرستادهٔ او یعنی محمد صلی الله علیه وسلم یؤتکم تا بدهد شما را کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود
یکی برای ایمان بسایر انبیا و یجعل لکم و بدهد و مقرر کند از برای شما نورا تمشون به روشنی که بدان بروید
و بگذرید بر صراط و یغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است مر مؤمنان را رحیم مهربان بر ایشان
آورده که باید دو بهره از رحمت حق اهل کتاب ایمان آورند تا کی و بدکان ایشان بر گرویدگان حسد بردند آیه نازل
شد که خدای ایشان را دو بخشش از رحمت خود و مغفرت می بخشد لئلا یعلم اهل الکتاب تا بدانند اهل کتاب که
من نکرونه اند الا یقدرون بدرستی که قادر نشوند و توانائی نیابند علی شیء بهیچ چیز من فضل الله از فضل
خدای یعنی انکار استنکاه برای ایشان مذکور شده هیچ چیز نیابند و بدیشان نرسند وان الفضل و بدرستی که فضل یعنی افزونی
ثواب و جزا بید الله بدست قدرت خداست یؤتیه عطا کند آنرا من یشاء هر کرا خواهد والله و خدای
ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست یعنی نعمتی تمام که خواص و عام را فرا رسیده نظم فیض کرم رسانیده
از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف هستند بیش و کم ز نوال تو بهره مند دانند نیک و بد بعطای تو اعتراف

الجزو الثامن والعشرون من اجزاء الثلثین سورة المجادلة بسم الله الرحمن الرحیم

۲۸ الجزو الثامن والعشرون

آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل بخوله بنت ثعلبه که زوجهٔ او بوده نموده خوله از اجابت امتناع کرد
و اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار میگویند در جاهلیت طلاق بوده خوله بجناب نبوت مآب آمده در باب
استفتا نمود رسول خدای صلی الله علیه وسلم فرموده که تو بروی حرام شدی گفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد گفت
بیشتر ... تو بر وی حرام شدی خوله از جهت اطفال و خوردی ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شده
دیگر باره حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بازگردانید همان جواب شنید روی نیاز باسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک
فی الحال آیه آمد که قد سمع الله بتحقیق شنود خدای قول التی تجادلک سخن آن زن که جدال کرد با تو فی زوجها
در کار شوهر خود وتشتکی و ناله کرد و شکایت خود برد الی الله بخدای والله یسمع و خدای میشنود
تحاورکما پاسخ دادن و سخن بازگردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که حرام شدی و او میگفت مرا طلاق نداده
ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست اقوال بندگان را بصیر بیناست باحوال ایشان الذین یظاهرون آنانکه ظهار
کنند منکم از شما مردان من نسائهم از زنان خود و گویند پشت تو بر من چون پشت مادر منست ما هن نیستند
زنان ایشان امهاتهم مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نشود ان امهاتهم نیستند مادران ایشان

۴۸۸

الا اللائی ولدنهم مگر آن زنان که بزادند ایشانرا و ازواج نبی صلی الله علیه وسلم و مرضعات حکم مادر دارند وانهم لیقولون
و بدرستی که مردان میگویند منکرا من القول ناشناخته و ناداشته یعنی وزورا و دروغی چه زن کنند چه مادر نباشد
وان الله لعفو و بدرستی که خدای عفو کننده مر گناه توبه کنندگان را از این قول غفور آمرزنده مر ایشان را
با ایجاب کفارت و ظهار تشبیه زوجه است با آنچه تعبیر کنند بان از وی چه تا تشبیه جزئی شایع از وی بعضوی که حرام
باشد نظر بدان مردم بدو از اعضاء محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید پشت تو بر من چون پشت مادر منست یا سر تو یا نصف
تو چون فلان یا بطن یا فخذ یا ران خواهر یا عمه یا خاله منست و علی هذا شوهر بدین کلمات مظاهر میشود والذین یظاهرون
وانانکه مظاهر کنند من نسائهم از زنان خود ثم یعودون پس باز گردند لما قالوا به نقض آنچه گفته اند یعنی
عزم کنند بر وطی ان بمذهب امام اعظم یا امساک کنند مر ایشانرا بزوجیت در عقب ظهار و اگر چه لحظه باشد با امکان طلاق
و این قول شافعی است رحمة الله یا وطی کنند بمذهب امام مالک و نزد یکی عود بوطی باشد و بعد و بعد هر تقدیر کفارت
باید داد و بیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بوطی او یا نگاه دارد بر زوجیت یا وطی کند فتحریر رقبة
پس بروست آزاد کردن بنده خواه مومنه خواه کافره و خواه ذمیه و خواه خورد و خواه بزرگ بقول امام اعظم امام شافعی گوید رقبه مومنه
آزاد باید کرد من قبل ان یتماسا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی
برانند که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود پیش از کفارت ذلکم این حکم که بکفارت
مامور شده اید توعظون به پند داده میشوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ والله بما تعملون و خدای بآنچه
شما میکنید خبیر داناست و پوشیده نمی ماند بروی فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت
او محتاج است یا ویرا ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقد کند بر وی و این قول شافعی است و مالک الزام اعتاق
بنده میکند و نزد امام اعظم اگر بنده دارد آزادی باید کرد هرچند بخدمت او محتاج بود تا اگر ثمن بنده دارد و بنفقه
محتاج است فصیام شهرین متتابعین پس بروست روزه دو ماه پی در پی که در میان آن افطار نکنند بی عذری و اگر
افطار کند بیماری از مرض و اگر عذر بود از آنید ان خلاف است و این روزه باید من قبل ان یتماسا پیش از آنکه با یکدیگر
رسند بمباشرت فمن لم یستطع پس هر که نتواند روزه داشتن فاطعام ستین مسکینا پس بروست طعام دادن
شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سایر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی از طعام باید داد ذلک
این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت لتؤمنوا بالله تا تصدیق کنید بخدای ورسوله و پیغمبر
ویرا بقبول اوامر و نواهی وتلک واین حکمها حدود الله حدهای خداست که از آن در نتوان گذشت وللکافرین
و مر ناگرویدگان را که فرمان قبول نکنند عذاب الیم عذاب دردناک است در آخرت ان الذین
یحادون الله ورسوله بدرستی آنانکه خلافت و دشمنی میکنند با خدای و پیغمبر او یعنی از حدود

امر و نهی خدا و رسول بستانید کُبِتُوا خوار و نگونسار شوند کَمَا کُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه خوار و ذلیل و رسوا شدند آنانکه مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار که دشمنی کردند وَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن
یعنی قرآن و معجزهای دلالت کننده بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست
بعد وقتی و زمانی عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند مر ایشان راست چنین عذابی
در آخرت يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ یاد کن روزی را که برانگیزاند حق سبحانه ایشان را از قبور جَمِيعًا همه ایشان را
که یکی غیر مبعوث نماند فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند أَحْصَاهُ اللَّهُ نگاه داشته
باشد خدای عمل ایشان را وَنَسُوهُ و فراموش کرده باشند وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز
از اعمال و اقوال و احوال بندگان شَهِيدٌ گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود و کسی گواهی او را رد نتواند
کرد نظم حاکم از حکم دم زند کن گواه نیست حاکم که خود گواه بود صعب مشکل است در کشاف آورده که ربیعة
بن عمرو و حبیب بن عمرو با صفوان بن امیة حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت
بعضی داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را داند همه را میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن این آیه آمد أَلَمْ تَرَ
أَنَّ اللَّهَ آیا نمیدانی از آنکه خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه و ارواح
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ نباشد از سه تن راز
گوینده إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر خدای چهارم ایشانست بعلم یعنی چهارمیک داند ایشان را از حیثیت آنکه راز ایشان
داند بر سخن ایشان اطلاع وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوی باشند إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشانست بدانش و بینش
یعنی ایشان را ششم ساخته وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ و نه کمتر باشد از عدد مذکور وَلَا أَكْثَرَ و نه بیشتر از پنج تن إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ
مگر او با ایشانست بعلم أَيْنَ مَا كَانُوا هر جا که باشند در اقطار سموات یا در نواحی زمین چه علم او با شیا قرب مکانی
نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند نظم این معیت در نیابد عقل و هوش زین معیت دم مزن بنشین خموش
قرب حق با بنده دور است از قیاس بر قیاس خود منه از التباس ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا
بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بدرستی که خدای
بهمه چیز از کردارها و گفتارها داناست و نسبت علم او بهمه معلومات یکسانست حالات اهل آسمان را چنان
داند که حالات زمین را علم او بجمیع امور برابر وجه احاطه کند بجلیات آن نظم نهان و آشکارا نزد وی یکسانست
بی علت نه این را زودتر بیند نه آن را دیرتر داند در تفسیر امام زاهد رحمة الله تعالی آورده که جهودان و منافقان
عادت بود که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر مرور مؤمنان بازدیک
ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز کردندی و بگوشه چشم بدانها که در آن سریه کس داشتند نگاه کرده رمزی

بعضی بیان اوردندی مؤمنان را گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری افتاده بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید و ایشان را نهی کرد دو سه روزی اجابت کردند و دیگر بعادت سوال تناجی آغاز نهادند آیه
آمد أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمینگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه نُهُوا باز داشته شدند عَنِ النَّجْوَى از راز
گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز داشته شده اند میکردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بدان
چیزی که نهی کرده شده بودند از آن وَيَتَنَاجَوْنَ و راز میگویند از روی نشستن بِالْإِثْمِ بآنچه ایشان را اثم
میباشد از غیبت مؤمنان وَالْعُدْوَانِ و به بیداد مر اهل ایمان را و اندوهناک ساختن ایشان وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و
نافرمانی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بیادبی ناداشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
وا آمده گفتند السام علیک حضرت فرمود وعلیکم و عائشه بغضب گفت السام علیکم و لعنکم الله و غضب الله علیکم
آنحضرت فرمود که آهسته باش و نرم خوی کن عائشه فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت فرمود که
مگر تو نشنیدی که چه گفتم رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در باره ایشان مستجابست نه از ایشان در باره من پس
حق سبحانه آیه فرستاد که وَإِذَا جَاءُوكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو حَيَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ
بآن چیزی که تحیت نگفت ترا بِهِ اللَّهُ بآن خدای یعنی خدای ترا گفت و سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند
السام علیک یعنی مرگ است یا قتل بشمشیر وَيَقُولُونَ و میگویند یهود فِي أَنْفُسِهِمْ در میان یکدیگر لَوْلَا
يُعَذِّبُنَا اللَّهُ چرا عذاب نمیکند خدای ما را بِمَا نَقُولُ بآنچه میگوییم نسبت با پیغمبر از حق یعنی وی اگر نبی بودی
بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان را دوزخ از برای
عذاب يَصْلَوْنَهَا در آیند بدان فَبِئْسَ الْمَصِيرُ پس بد جایگاهی است دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروهی که ان
إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز گویید با یکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مگویید بِالْإِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ و بیداد و
مَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و نافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میکنند وَتَنَاجَوْا و راز گویید بِالْبِرِّ به نیکو کردن
وَالتَّقْوَى و بپرهیزکاری و ترسکاری وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در هر کاری که کنید الَّذِي آن خدای که
شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد إِنَّمَا النَّجْوَى جز این نیست که
راز گفتن با اثم و عدوان مِنَ الشَّيْطَانِ از وسوسه شیطان است که در چشم ایشان آراید و بدان میدارد لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا
تا اندوهگین گرداند مؤمنان را وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا و نیست شیطان بتناجی اضرر رساننده مؤمنان را بچیزی إِلَّا بِإِذْنِ
اللَّهِ مگر بمشیت خدای یعنی مشیت و قضای وی وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای و نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
باید که توکل کنند مؤمنان و مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافق حسابی برندارند که گفتار ایشان مر اعتقاد
و اخبار ایشان را اعتباری نیست نظم ذکر با سخن خصم تند گوی مکن که اهل جلس با را از آن حسابی نیست جی از اهل

پدر مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و بعضی از اصحاب که در پیغمبر فرو گرفته بودند ایشان را سلام کرده در میان
مسجد بر پای ایستادند و کس ایشان را جای نداد حضرت فرمود قم یا فلان و فلان و فلان ایشان برخاستند و جای با اهل
بدر گذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیه آمد یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اند
اذا قیل لکم چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فی المجالس در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و مانند
فافسحوا پس جای کشاده کنید یکدیگر را یفسح الله لکم تا کشاده کند خدای مر شما را در قبر یا در بهشت یا وسعت بدهد
یا دلهای شما را منشرح کرداند بازالهٔ مضایق و تزاحم واذا قیل و چون گفته شود مر شما را انشزوا که برخیزید بدر
بر روید فانشزوا پس برخیزید درموضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می نشستند چون
یکی را از ایشان بجهتی بیرون طلبیدندی نخواستی که برخیزد این آیه نازل شد و در تفسیر ملوهوی(?) مذکورست که
چون گویند برخیزید بجهت نماز جمعه یعنی ندا در دهند بیابید یرفع الله تا بردارد خدای بقا درجها در بهشت
الذین آمنوا منکم آنانکه گرویده اند از شما و الذین اوتوا العلم و بردارد آنانرا که داده شده علم با ایمان درجات درجها
بالای درجات مؤمنانی که بی علم باشند زیرا که مؤمن عالم افضل است از مؤمن بی علم و در کشف الاسرار آورده که از ابن
مسعود رحمه الله مرویست که او زاهدی را رحمه الله در خواب دیدم کفتم مرا خبری ده از حالی که بهشت از اعمال است تا
بدان تقرب کنم کفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدم و از آن کذشته درجه اندوهمناکان این خواب موافق آیه است
و علمای دین را درجات بلند است هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیا علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و قدر رتبت
و قدر و موافقت با اصفیا از ابن مسعود رضی الله عنه منقول است که مؤمن عالم را بر دارانند درجهای بالای غیر عالم که میان هر دو
درجه مقدار دویدن اسب تیزرو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود مذکورست که فضل عالم بر عابد چون قمرست
در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب مصابیح الانام بل ترضی هم العلماء ابناء الکلام والنجوم ما قال نظم رفعت آدمی بعلم بود
هرکه اعلم بیش رفعت بیش یعنی هرکسی بدانش او ست ساکن افزونی بعلم قیمت خویش والله بما تعملون وخدای بانچه شما
میکنید خبیر داناست در بیم و امید و وعده و وعید ست آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم و راز بسیار میگفتند و چیزها از هر نوع میپرسیدند تا بدان مرتبه رسید که آنحضرت بتنگ آمد این آیه
آمد نازل گشت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گوئید با رسول فقدموا پس پیش
فرستید یعنی بدهید بین یدی نجویکم پیش از راز گفتن خود صدقة صدقه بمستحقان ذلک این صدقه دادن
شما از بهر خیر لکم بهترست مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید واطهر و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کردد
فان لم تجدوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله غفور پس خدای آمرزنده است مر کسی را که
گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست بنده را بتکلیف ما لا یطاق ننماید در حیثیت که این منع دو نیا(?)

برداشت

برداشت و مرتضی علی کرم الله وجهه دیناری از زر داشت از آن باده درم کرد و بعد از یک درم صدقه دادی و با رسول
صلی الله علیه وسلم راز کفتی و جز مرتضی علی رضی الله عنه کس بدان کار نکرد و این جمله مناقب اوست و گویند این حکم
یکساعت از روز بیش نبود و مرتضی علی کرم الله وجهه این کار کرد پس آیه آمد ءاشفقتم ایا بترسیدید و دشوار آمد
شما را ان تقدموا آنکه به پیش بدهید بین یدی نجویکم صدقات پیش از راز گفتن صدقه فاذ لم تفعلوا پس چون
نکردید این کار را وتاب الله علیکم و باز گشت خدای بشما بتوبه یعنی درگذرانید از شما فاقیموا الصلوة پس بپای
دارید نماز فریضه را واتوا الزکوة و بدهید زکوة واجبه را واطیعوا الله ورسوله و فرمان برید خدای و رسول
او را در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بانچه شما میکنید در
خبرست که عبد الله بن نبتل منافق بود با رسول خدا نشست و مجالست کردی و سخنان آنحضرت با یهود ان گفتی روزی حضرت
صلی الله علیه وسلم در حجره بود از حجرات طاهرات و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی که دل
او دل سرکشی متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل سوگند خورد و یاران خود را آورد تا سوگند خوردند
که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیه نازل شد الم تر الی الذین تولوا ایا نمی نگری بسوی آنان یعنی منافقان
که دوست گرفتند قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است خدای علیهم بر ایشان یعنی یهود ما هم
نیستند منافقان منکم از شما که مؤمنانید ولا منهم و نه از ایشان که جهودانند ویحلفون و سوگند میخورند
علی الکذب بدروغ بدعوی اسلام و احترام سید انام وهم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند اعد الله
لهم آماده کرده است خدای برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت
باتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء بدست ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند و بران اصرار مینمایند
اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند سوگندانی که میخورند جنة سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان ماند
فصدوا پس باز داشتند مردمان را بریختی ایمن خود عن سبیل الله از راه خدای بفتنه انگیزی و سخت
چینی یا ایشان ابد دل میسازند تا از جهاد منافقه کنند(?) فلهم پس مر ایشانراست عذاب عذابی مهین
خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان در قیامت اموالهم خواستهای ایشان ولا اولاد
هم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئک گروه منافقان اصحاب
النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان دران خالدون جاوید مانندگانند منافق نیز در حلول نار
حکم کافر دارند بلکه درکه ایشان زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن
آن روز را که برانگیزد خدای همه منافقان از قبر ایشان فیحلفون له پس سوگند خورند برای جلال
برا اصلاح و اخلاص خود کما یحلفون لکم همچنانکه سوگند میخورند برای شما و یحسبون و میپندارند

نهد(?)

۲۹م

رسیدی بعد از آن این منسوخ شد
فاما لم زاهد رحمه الله علیه فرموده
که این حکم نازل شد و جزم

درآمد حضرت فرمود که تو چرا مرا
دشنام میدهی و فلان و فلان
نیز از اصحاب تو این بحث م

انهم اند ایشان علی شیء بر چیزی اند و کاری میکنند که سود کند بخورند و خدای بدیشان الا انهم بدانید بدرستی که ایشان هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان و در دروغ ایشان بغایتی رسیده که یاد ایشان نهانی اشکارا
تنبر دروغ میگویند استحوذ که سرولی شده و غلبه کرد علیهم الشیطان بر ایشان دیو و بوسوسه میل داد
ایشانرا بمعاصی فانسیهم پس فراموش کردانید بر ایشان ذکر الله یاد کردن خدای تا نه بدل کنند و
بزبان اولئک آن کروه فراموش کاران حزب الشیطان لشکر دیو اند و متابع الا ان حزب الشیطان بدانید
بدرستی که سپاه دیو هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که نعیم ابد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند
ان الذین بدرستی انانکه یحادون الله ورسوله خلاف کنند خدای و رسول اورا اولئک آن کروه
فی الاذلین در جماعت خوارترانند و با ایشان بین در دنیا بخواری قتل و سبی کرفتار شدند و بعضی رسوای سیاه روی
بی اعتبار کتب الله نوشته خدای در لوح محفوظ و حکم کرده که بهمه حال لاغلبن هر آینه غالب شوم انا
ورسلی من و فرستادکان من و غلبه رسل آنکه مامور به حرب اند بتیغ و آنچه اعادی نیستند و آنکه مامور به حرب
نیستند بدلیل و حجت ان الله قوی بدرستی که خدای تعالی توانا است بر نصرت انبیا عزیز غالبست در حکمی که خواهد
و کسی بر منع آن قادر نباشد بیت حکمی که آن ز بارگاه کبریا بود کس را در آن مجال تصرف کجا بود حق سبحانه نهید
اند که مؤمنان و دوستی ایشان با دشمنان خدای تعالی صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر
چند قرابت قریبه واقع باشد چنانچه می فرماید لا تجد قوما یؤمنون نیابی و نشاید که بیابی کروهی را که میکروند
بالله والیوم الآخر بخدای و روز باز پسین که ایشان یوادون مودت ورزند و دوست دارند من
حاد الله ورسوله هر که خلاف کند با خدای و رسول او یعنی مؤمنان کافران و مخالفان را دوست ندارند
ولو کانوا و اگرچه باشند مخالفان خدا و رسول آباءهم پدران ایشان چون ابو عبیده جراح که پدر
خود عبد الله جراح را در روز احد بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق که پسر خود را بمبارزت طلبید
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم نگذاشت که بحرب وی رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر عبید
را بروز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان چون فاروق که پدر خال خود عاصی بن هشام را قتل کرد
و چون مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه و ابو عبیده رضی الله عنهم که اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ
بدر بکشتند اولئک آن کروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کتب نوشته است خدای تعالی یعنی ثابت کرده فی
قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمانرا یا جمع کرده ایمانرا تمام آن از خلاص و استقامت وایدهم و قوت
کرده است ایشانرا بروح منه بروحی یا نصرتی یا نوری از نزد خود یعنی منه از نزد خود و کویند مدد داده است
ایشانرا بجبرئیل یا بقرآن ویدخلهم و درآرد ایشانرا بهشتها جنات تجری در بهشتی که جریان دارد من

۲۹۱

تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها از آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها جاوید بودکان اند در آن
رضی الله خشنود شد خدای عنهم از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند ورضوا عنه و خشنود شدند
از خدای ایشان بکرامتی که وعده کرده است ایشانرا در عقبی اولئک آن کروه حزب الله لشکر خدای و ناصر دین
و یند الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدای هم المفلحون ایشان رستگارانند امام ثعلبی از عبد الجبار نعمه
الله نقل میکند و جرجانی از شاهد خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد
که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی و حول عرشی هر کرا چشم از نامحرم بسته بود دست او
از آزار خلق و احتراز کوتاه باشد و دل خود در آن ناسوی الله پاکیزه کرده اند از جمله حزب الله است و در این باب گفته اند نظم
از هرچه ناروا است بر بود دیده ها به بند وز هرچه ناپسند بر دست باز دار لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک تا باشدت تعلقه
اهل قبول یار شود یعنی ز نعیم خوای عزیز تا آید بد بنی و عقبی سزا کار سورة الحشر بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله تسبیح کفت و بپاکی ستایش کرد مر خدای را که مستحق ستایش است ما فی السموات وما فی الارض آنچه در آسمانها و آنچه در زمینها
است وهو العزیز و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الحکیم صواب کار و راست کردار آورده اند که حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص جهت دیت دو عامری که در عهد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بودند و عمرو بن امیه ضمری رضی الله عنه ایشانرا کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت در وقتی که پشت بدیوار خانه
ایشان نهاده بود سنکی بر بام بردند تا بر آن حضرت افکنند در حال جبرئیل علیه السلام حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم
خبردار کردانید و آن حضرت بمدینه باز آمد کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و ده
روز ایشانرا امان داد ایشان بتهیه سفر اشتغال کردند و ابن ابی بن سلول کس بایشان فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود
متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم و معاونت شما قیام نمایم بسخن آن منافق مغرور شدند و یاغی کشتند و حبیب خدا آن حضرت
بر ایشان باجمعی بمحاصره رفت بیست و یک روز ایشانرا محاصره کرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس و بیمی که خدای در دل ایشان
افکند و چون قبول کردند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود را بگذارید و آن مقدار اموال که دواب شما برتواند کرفت با خود ببرید
بیرون رفتند و این آیه فرستاد هو الذی اوست آن خداوندی که از روی اذلال اخرج الذین کفروا بیرون
کرد آنانرا که کافر شدند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی بنی النضیر را من دیارهم از سراها و منزلهای ایشان که در نواحی
مدینه داشتند لاول الحشر در اول راندن ایشان از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری مردمان
بشام هست چه در آخرالزمان آتشی از جانب مشرق پیدا شود مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قائم کردد و آن حشر دوم است
و چون بنی النضیر قبل از سائر مردمان بشام محشور شدند پس خروج ایشان در اول حشر باشد ما ظننتم شما کمان نداشتید
ای مؤمنان ان یخرجوا آنکه بیرون روند در بنی النضیر از مدینه بجهت بسیاری مردم و دو شجاعت و شوکت ایشان وظنوا

جلا از شهر بیرون کردن

اَنَّهُمْ وگمان بردند انکه ایشانرا مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده وبازدارنده است حصارهای استوار ایشان مِّنَ اللّٰهِ
از فرو آمدن قضای خدا ایرا بایشان فَاَتٰىهُمُ اللّٰهُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از
انجا که کمان نبردند وَقَذَفَ وبیفکند خدای تعالی فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس وبیم تا دل برجلا نهادند
وچون جلا حکم شد يُخْرِبُونَ خراب میکنند بُيُوتَهُمْ خانهای خودرا بِاَيْدِيهِمْ بدستهای خود وَاَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ
وبدستهای مؤمنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست مؤمنان خراب شد پس کانه که خود بدست خود خراب
کردند در حیرت کرچون بسر دل برجلا نهادند ودانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان افتد خانها را ویران کردند وهرچه
ایشانرا خوش می امد از درها وچوبها وسنکهای تراشیده ازمحل آن بر کنده می خواستند که با خود ببرند پس ششصد
شتر بار کرده خود را بر آراستند واظهار جلادت نموده دفها میزدند وسرود کویان از بازار مدینه کذشتند بعضی بولایت
شام رفتند وجمعی بخیبر فَاعْتَبِرُوا پس عبرت کیرید يَا اُولِي الْاَبْصَارِ ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشان
وازان عبرت بردارید وَلَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ واکرنه آنست که خدای نوشته در لوح حکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ برایشان
بیرون شدن از خانومان لَعَذَّبَهُمْ هراینه عذاب میکرد ایشانرا فِي الدُّنْيَا درین سرای بکشتن وبرده کرفتن
وَلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ ومر ایشانراست با وجود جلا در آن سرا عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذٰلِكَ این عذاب ایشانرا
بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای ورسول ومخالفت ورزیدند وَمَنْ يُشَاقِّ
اللّٰهَ وهرکه دشمنی دارد خدای را فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مراو را و اصحاب او را
اورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا نخلستانهای ایشانرا قطع کنند عبدالله بن عمر وعبدالله بن سلام وابولیلی مازنی رضی الله عنهم
بدان مامور کشتند ابولیلی اجوه تمر میبرید ومیکفت بدین دل ما فتانرا میسوزیم وابن عبدالله احسن انرا قطع میکرد ومیکفت
که خدای تعالی این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس اینه بهتر است برای ایشان میکذاریم حق سبحانه آیه فرستاد که مَا
قَطَعْتُمْ آنچه ببرید مِنْ لِينَةٍ از خرمابنان اَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بکذاشتید انرا قَائِمَةً عَلٰى اُصُولِهَا استاده بر اصلهای
خود فَبِاِذْنِ اللّٰهِ پس بامر خداست وبه پسندیدکی برای انکه شما را یاری دهد وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ وبرای انکه خوار
کرداند جهودانرا که ببریدن نخلها نمد از ان اندیشه فرمان آورده اند که چون بنی النضیر را جلا کردند پنجاه زره وپنجاه خود
وسیصد وچهل شمشیر از ایشان باز ماند واموال وعقار ایشانرا جمله فی شد یعنی تمام خاصه پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم پس
ان حضرت ازا سلحه هرچیز هرکس خواست بداد ومعتارات را بعضی بمردم بخشید واکثر ولایات ناظرها نشستکه ازان
نجس شدست وامام اعظم بدین رفته وحق سبحانه درین باب میفرماید وَمَا اَفَاءَ اللّٰهُ وانچه باز کردانید خدای عَلٰى
رَسُولِهِ بر فرستاده خود مِنْهُمْ از مال وملک ایشان یعنی غنیمت بی اسبابی داشت فَمَا اَوْجَفْتُمْ پس نتاختید
عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسپی وَلَا رِكَابٍ ونه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید ونباده بتر جنکی

واقع نشد که شمارا کلفتی رسید وباشد وشما بعیب وکارزار این قلعه را فتح نکردید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای بقدرت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ
مسلط ومستولی میساند پیغمبران خودرا عَلٰى مَنْ يَشَاءُ بر هرکه میخواهد وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیزها غالبست
پیغمبرانرا ومغلوب دشمنان قَدِيرٌ تواناست کاهی بسبب ظاهر چون قتال وجدال ایشانرا غلبه میدهد وکاهی بسبب پنهان چون
القاء ترس وبیم در دل ایشان یعنی انکه مَا اَفَاءَ اللّٰهُ آنچه باز میکرداند خدای عَلٰى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ اَهْلِ الْقُرٰى از اموال زنان
اهل دیهها وشهرها که بحرب کرفته نشود فَلِلّٰهِ پس مر خدایراست وَلِلرَّسُولِ ومر پیغمبرانرا وَلِذِي الْقُرْبٰى ومر
خداوندان قرابت را بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَالْيَتَامٰى ومر بی پدرانرا محتاج را وَالْمَسَاكِينِ ودرویشانرا وَابْنِ السَّبِيلِ
وراه کذریانرا کی مال با شند علما کرانند که فی خاصه پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم وقسمت آن تعلق بوی داشت ودر زمان نجات خود
نفقه سنه اهل وعیال ازان میفرموده اند وباقی بوجهی که حق بوده قسمت مینموده وبعد از وفات ایشان بعضی از علما حمل بر ظاهر آیه
کرده بشش بخش منقسم میسازند وسهم که نامزد حق سبحانه است بعمارت کعبه وسایر مساجد صرف کنند وجمعی کویند نام خدای جهت
برای تعظیم است وانرا به پنج سهم قسمت کنند ودر سهم رسول صلی الله علیه وسلم اختلاف کرده اند بعضی کویند مصرف آن امام است وبعضی
بنحی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد وبقولی جمع در سپاهیان وسلاح مجاهدان بکار باید برد وده معالم آورده که اهل جاهلیت چون
غنیمت کرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی واز مابقیت نیز برای خود تحفه اختیار کردی ومرا صفی کفتندی وباقی را با قوم کذاشتی
وتوانکران قوم در قسمت آن برد رویشان حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته کفتند یا
رسول الله شما ربع وصفی برداریدر وبکذارید تا ما بقیه را قسمت نمایم حق سبحانه انرا خاصه پیغمبر کردانید وقسمت انرا بر وجهی که مذکور
شد مقرر ساخت وفرمود که حکم فی پیدا کردیم كَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد آن دُولَةً کرداننده دست بدست بَيْنَ الْاَغْنِيَاءِ میان
توانکرانها مِنْكُمْ از شما که زیاده از حق خود برند وفقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در جاهلیت بوده وَمَا
اٰتٰىكُمُ الرَّسُولُ وانچه بدهد شما را پیغمبر در فی وغنیمت فَخُذُوهُ پس فرا کیرید او را که حق شماست وَمَا نَهٰىكُمْ عَنْهُ وانچه نهی کند
شما را از ان مثل غلول فَانْتَهُوا پس باز ایستید از ان محققان برانند که حکم این کلمات عام است ومعنی ان که هرچه امر فرماید
پیغمبر بدان از فرا کیرید وفرمان برید وهرچه نهی کند ازان باز ایستید که امر ونهی او حق است هرکه مرتکب امر او کردد نجات یابد
وهرکه از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاکت افتد نظم انکس که شد متابع رای تو شد نجات وانکو خلاف امر تو ورزید تن بداد
هلاک وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت
مر مخالفان فرمان پیغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وقسمت فی برای یتیمان ومسکینان وابناء سبیل ودرویشانرا الَّذِينَ اُخْرِجُوا
انانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سرایهای ایشان که در مکه داشتند وَاَمْوَالِهِمْ ودور افتاده اند از مالهای خود
يَبْتَغُونَ میطلبند فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ بخشش وعطا یش از خداوند خود وَرِضْوَانًا وخشنودی حضرت او بی
هجرت ایشان برای تجارت واغراض دنیوی بنوده بلکه طالب رحمت ورضای حق بوده اند ومی خدا ورسول ترک دیار واموال

نزدیک وَیَنصُرُونَ اللهَ و یاری میکنند دین خدا را بتن و مال خود وَرَسُولَهُ و حضرت پیغمبر را یاری میدهند
أُولَٰئِكَ آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل وَالَّذِينَ و دیگر
برای آنانکه تَبَوَّءُوا الدَّارَ جای کردند در سرای هجرت وَالْإِيمَانَ و در دار ایمان یعنی مدینه در تفسیر امام ابو بکر نقاش
هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم او را ایمان نام نهاد پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه
مِن قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آورده اند و پیش از قدوم حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم مساجد ساختند يُحِبُّونَ دوستی میدارند مَنْ هَاجَرَ هر کرا هجرت کند إِلَيْهِمْ بسوی دیار ایشان
و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُونَ و نیابند فِي صُدُورِهِمْ در دلهای خود حَاجَةً حسدی و
حقدی و غشی مِمَّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انصار
را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند تقریر کرد پس گفت ای انصار اگر میخواهید که اموال
بنی النضیر را میان همه شما قسمت کنم و طایفه مهاجر بر قرار سابق در مسالک شما ساکن باشند و اگر میخواهید این مال را خاصه بمهاجران
دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن معاذ رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله خاطر
ما آن میخواهد که اموال بمهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که ما را شادمانی است دریغ نداریم ایشان نیز حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که وَيُؤْثِرُونَ و ایثار میکنند و مقدم میدارند
مهاجران را عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اگر چه هست
ایشان را خَصَاصَةٌ حاجت بآنچه ایثار میکنند و در اسباب نزول از ابن عمر نقل کرده که سر بریانی بیکی از صحابه آوردند
از اهدیه یعنی دیگری که از وی محتاج تر بود فرستاد و او بدیگری ایثار نمود همچنین نه تن بیکدیگر ایثار کردند و این آیه
در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما گفته اند که از اوصاف نیکو که جود مشتمل است بر آن صفت ایثار اکمل و افضل
است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد نظم کریم کامل آنرا
میشناسم اندرین دوران که گر نانی رسد از آسیای چرخ دوران نشنه و از استغنای همت با وجود تشنه جگری نخورد و ایثار کند و
سازد نثار بینوایان نشنه وَمَن يُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب
مال و بخل و امساک فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران با مید و زنی یابندگان بثنای عاجل
در دنیا و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِينَ جَاءُوا و آنانکه آمده اند و می آیند مِن بَعْدِهِمْ پس از مهاجر و انصار مراد تابعان
صحابه اند تا روز قیامت يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ما را وَلِإِخْوَانِنَا و برادران
ما را در دین الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنکه پیشی کردند بر ما با یمان وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا و منه در دلهای ما غِلًّا کینه و
حقدی و حسد لِّلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند یعنی از زمانیان به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رَبَّنَا ای آفریدگار ما

تا معلوم شود که اگر ایشان غالب شوند ما را از این دیار اخراج کنند نیز م

إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن نخشند ما را بمحبت خود در زمره یاران داخل کردان
گفته اند هر کرا کینه یکی از اصحاب رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیه نیست صاحب انوار آورده که حق سبحانه مؤمنان را بر سه
مرتبه نمودار آورد مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسلامتی دل و پاکی طینت هر که بدین صفت نبود از اقسام مؤمنان
خارج افتد أَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکرده إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق میورزیدند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند
یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که به بنی النضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در هر حربی که با محمد بکنید
معاونت تام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما موافقت کنیم آیه آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان يَقُولُونَ میگویند
لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود یعنی اشباه و امثال خود را که اختیار الکفر کردند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
از اهل کتاب یعنی بنی نضیر که غم مخورید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هرآینه
بیرون آییم مَعَكُمْ با شما از روی دوستی و مصاحبت وَلَا نُطِيعُ و فرمان نبریم فِيكُمْ در باب شما و آزار شما
أَحَدًا یکی را که محمد است یا هیچکس را از مسلمانان در خلاف شما اطاعت نکنیم أَبَدًا همیشه وَإِن قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار
کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنصُرَنَّكُمْ هرآینه ما یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد
که ایشان إِنَّهُمْ ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه
لَا يَخْرُجُونَ بیرون نرود منافقان مَعَهُمْ با ایشان و موافقت نکنند وَلَئِن قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان
لَا يَنصُرُونَهُمْ منافقان یاری نکنند ایشان را وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ و اگر بفرض یاری دهند اهل نفاق پس در اوج ~~حرب~~
~~ایشان بنی النضیر بایشان کرده شوند یعنی تا مرادات ایشان حاصل نشد ایشان بکی نقض کرده اند~~ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هرآینه
شما کر مؤمنانید لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از جهت ترس فِي صُدُورِهِم در دلهای ایشان مِّنَ اللَّهِ از خدای
یعنی منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذَٰلِكَ آن ترس از خوف و خشیت از شما میباشد بِأَنَّهُمْ بسبب آنست
که ایشان قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدای جل سلطانه و اگر نه با بیمی که از وی ترسیدندی لَا يُقَاتِلُونَكُمْ
کارزار نمیکنند با شما جَمِيعًا همه ایشان یعنی یهود و منافق إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ مگر در دیهای استوار کرده بخندق
و برج و باره أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان از فرط انکه رعب بار روی با شما محاربه نتوانند کرد
نیست و این نه از ضعف و بد دلی ایشانست بلکه بَأْسُهُم کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب میکنند
شَدِيدٌ سخت است اما در شجاع که با خدا و رسول حرب کنند بد دل و ترسان کردند پس ایشان بسبب ترسی که خلق
در دلهای ایشان افکند طاقت مقاتله در مواجه و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو پنداری جمعیت یهود و منافقان مجتمع
و متفق اند در رای و تدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشانست زیرا که عقاید و مقاصد ایشان
مختلف افتاده ذَٰلِكَ آن وصفهای بد که ایشانراست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان درانست پس مثل ایشانست

قوم لا يعقلون کرمي اند که تعقل نميکنند و درنمي يابند چيزي را که صلاح ايشان در آنست پس مثل ايشان کمثل الذين
همچو مثل آنانست که بودند من قبلهم پيش از ايشان قريبا بزماني نزديک ذاقوا چشيدند وبال امرهم بدي
عاقبت کار خود يعني عقوبت را مراد بني قينقاع اند که ايشان را جلا کردند از مدينه با اهل بدر که عرصهٔ هلاک گشتند
ولهم مر ايشان را با وجود خواري دنيا عذاب اليم عذابي دردناک است در آخرت ومثل منافقان در فريب
دادن جهودان و وعدهٔ نصرت بلوان کردن کمثل الشيطان همچو مثل شيطان است اذ قال للانسان اکفر چون گفت کافر
را که بر لفظ خود ثابت باش که من يار و هوادار توام فلما کفر پس چون بلفظ ثبات ورزيد ونهال شرک در زمين
دل او استحکام يافت قال گفت شيطان اني بريء منک بدرستي که من بيزارم از تو اني اخاف الله بدرستي که من ميترسم از خداي
رب العالمين پروردگار عالميان مراد از شيطان ابليس است واز انسان ابوجهل لعين ومذ ان وقت که
ابوجهل بيدر متوجه بود از قبيله کنانه ترس داشت ابليس بصورت سراقه که رئيس بني کنانه بود برآمده گفت اي
ابو الحکم که من يار توام وچون به بدر رسيدند ابليس ديد که ملائکه به مدد اهل اسلام نازل ميشوند بگريخت وگفت من از شما
بيزارم ودر سورهٔ انفال اين قصه مذکور مخفف شده وبعضي برآنند که مراد از شيطان ابيض است پر ابليس واز انسان راهب
و ابيض او را بر کند اشتهر در آنجا بيان نيک داده وي اين حکايت بر سبيل اجمال آنست که برصيصا خداي تعالی را هفتاد سال
عبادت کرده وديوان در کار او عاجز شدند ابيض هم اغوا واضلال وي را ذمه خود گرفته بيامد بصورت آدمي ودر صومعه
او بر رياضت مشغول شد وزاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مريد او گشت ابيض عزيمت رفتن کرد وکلمه چند
شفاي مرض وعافيت اهل بلا بوي آموخت پس بشهر آمد شخصي را خنق کرد وباز بصورت طبيبي ظاهر گشت اهل او را
گفت که علاج او چنين بدعاي برصيصا ميسر نيست آن کس را بر در صومعه برصيصا آوردند برصيصا دعا کرد بسعي ديد شيطان
ابيض نام دست از وي باز گرفت وشفا يافت القصه ابيض مدتها بدين سلف و برصيصا ارشاد ميشود وبکار
او مرض سکذاشت تا دختر ملکي را متعرض شد واو را بصومعهٔ زاهد آوردند ودعا کرد وابيض او را بگذاشت صحت يافت
ودختر را بزاهد سپردند واو را زاهد را وسوسه کرد تا با وي مباحثه اقدام نمود واو حامله ماند واز خوف فضيحت او را بکشت
وابيض پدر دختر را ايلان مطلع ساخت زاهد را گرفته بردار کردند وابيض بهمان صورت اول خود را بدو ظاهر کرد و
گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد وي را سجده کرد وابيض از وي بيزاري نمود وآن بي سعادت بعد از آن همه عبادت
بورطهٔ شقاوت ابدي گرفتار گشت نظم غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ وسوسه پيها بريده اند تو سا
مباش که رندان باده نوش ناگه بيک خروش بمنزل رسيده اند فکان عاقبتهما پس هست آخر کار آن شيطان و آن
انسان انهما آنکه ايشان هر دو في النار در آتش دوزخ باشند خالدين فيها جاويد مانندگان در آن وذلک وخلود
در آتش جزاء الظالمين پاداش کافران است يا ايها الذين آمنوا اي آنان که گرويده ايد اتقوا الله بترسيد

از عذاب خداي وبايد وبازکرديد ولتنظر نفس وبايد که بنگرد هر نفسي وببيند ما قدمت آنچه را که پيش فرستاد
لغد براي فردا قيامت تا اکثر معاصي وسيئات فرستاده توبه کند وپشيمان شود واتقوا الله وبپرهيزيد از
النهي سطوت الهي تکرير امر بتقوي براي تاکيد است يا اول در اداي واجبات است بقرينه اقتران بعمل وثاني در ترک
محارم بدليل انکه مقرون است به ان الله خبير بدرستي که خداي تعالی داناست بما تعملون باعمال کنيد ودر کشف الاسرار آورده
که اول اشارتست باصل تقوي دوم بکمال آن يا اول تقوي عوام است وآن پرهيز کردن باشد از محرمات ودوم تقوي
خاص وآن اجتناب بود از هرچه ما دون حق است سبحانه وتعالی بيت اصل تقوي که زاد اين راه است ترک مجموع ما
سوي الله است ولا تکونوا ومباشيد اي مؤمنان کالذين مانند آنانکه نسوا الله بگذاشتند امر خدا را
چون يهود ومنافقان واهل شرک فانساهم پس خداي تعالی فراموش کرد ايشان انفسهم نفسهاي ايشان را
تا براي آن تقديم آن چيزي نکردند وگفته اند در توفيق بر ايشان دربست وسهل عبد الله قدس سره فرموده که بوقت
گناه از خداي تعالی فراموش کردند خداي تعالی بر ايشان توبه فراموش ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون ايشان
بيرون رفتگان از راه فرمان برداري لا يستوي برابر نيستند نزديک خداي اصحاب النار ياران دوزخ که نفس خود
ساخته مستحق نار شوند واصحاب الجنة واهل بهشت که در استکمال نفس کوشيده اهليت جنت حاصل کردند اصحاب
الجنة ياران بهشت يعني ساکنان او هم الفائزون ايشانند رستگاران يعني از عذاب جحيم باز رسته ودر نعيم
مقيم پيوسته لو انزلنا اگر فرستادمي ما هذا القرآن اين قرآن را علی جبل بر کوهي وآن کوه را فهم وادراک
ميدادم لرايته هر آينه ديدي او را خاشعا ترسنده وفرمان برنده متصدعا شکافته و
از هم ريخته من خشية الله از ترس خداي واز هيبت وعيدي که در حق مخالفان کرده يعني کوهي با آن بزرگي و سختي اگر بتلاوت آن فهم
کردي بترسيدي وکردن نهادي وازچشمها روان کردي ودلهاي سنگين کافران از آن متاثر نميشود مصراع اين دل سنگين تو يکدم نه سرمان
که نيست وتلک الامثال واين مثلها نضربها بيان ميکنيم للناس براي تنبيه مؤمنان لعلهم يتفکرون شايد
که انديشه کنند در آن وعبرت بردارند از آن هو الله آنکه قرآن فرو فرستاد خداست الذي آنخدايي که
لا اله نيست معبودي مستحق عبادت الا هو مگر او عالم الغيب والشهادة داناي پوشيده وآشکارا
کنند عالم بمعدوم وموجود يا بحيات وموت يا بر نعت واحد يا بدنيا وآخرت يا با بهشت ودوزخ بود هو الرحمن
اوست بخشاينده که رحمت عامهٔ سابقهٔ او احاطه جميع خلق نموده در دنيا الرحيم بسياري بخشايشک
رحمت خاصهٔ او بمؤمنان رسد ودر آخرت بعفو ومغفرت ورحمت ورضوان هو الله اوست خداي الذي
آنخدايي که هيچ وجه لا اله نيست خداي سزاي پرستش الا هو مگر وي الملک پادشاهي که جلال
ذاتش از وجه احتياج منزه است وکمال صفاتش باستغناي مطلق متعرف القدوس پاک از شوائب مناقب

وعائب وبستوده از نطق آفات وناپاب السَّلَامُ سالم از عیوب و علل وبری از صفت و عیب وخلل الْمُؤْمِنُ ایمن کننده
مؤمنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و آمان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان الْمُهَيْمِنُ گواه است بر هرچه خلق
کنند یا نگهبان اشیا یا قائم بعدل یا مطلع بر خفایا حکم کننده بحق و گفته اند اسمی است از اسماء الهی که تاویل آن غیر خدا نداند الْعَزِيزُ
غالب در حکم یا بخشنده عزت الْجَبَّارُ بزرگوار یا شکننده کامها یا باصلاح آرنده کارهای درهم شکسته الْمُتَكَبِّرُ مستحق
کبریا و عظمت سُبْحَانَ اللَّهِ پاک است خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک سازند باوی چه واجب الوجود ترکیب قبول
قبول نکند هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت الْبَارِئُ
آفریننده کار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده اند از عدم بوجود الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت مر مخلوقات را لَهُ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى مراوراست نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد يُسَبِّحُ لَهُ بپاکی یاد میکند مراورا مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقایص منزه میدانند وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالب بر ملک
خود که مغلوب و مقهور نگردد الْحَكِيمُ صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه کند و گوید بر وجه حکمت بود در
عین المعانی آورده که ابو هریره حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را از اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک باخر سورة الحشر
دیگر باره پرسید همین جواب شنید در تاویل حقایق این اسما حفظ بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید
طلبید ومن الله الاعانة والتایید سورة الممتحنة بسم الله الرحمن الرحیم ٥

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رضی الله
(که از مهاجران بود)
عنه مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم اعلام نمود جبرائیل علیه السلام آنحضرت را خبر فرمود و مرتضی علی و زبیر و مقداد
رضی الله عنهم حکم شد تا بروضة خاخ رفتند و مکتوب را از ساره که مولاة ابی عمرو بن الصیفی بود بستدند و بخدمت آوردند
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله حاطب را طلبید فرمود که این چه بود داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مؤمنم
بخدا و رسول و از دین برنگشته ام اما حلیفم قریشم از نسب ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و عیال من نماید
بخلاف سایر مهاجران که ایشان اقربا دارند خواستم که مرا حقی بر ایشان ثابت کرده باشم بلاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت
فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق در غضب شد گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق را
بزنم پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت ای عمر او از اهل بدر است و حق سبحانه بدریان را ندا کرده که اعملوا ما شئتم
فقد غفرت لکم آنگه این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید
عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ دشمن مرا و اعادی خود را أَوْلِيَاءَ دوستان تُلْقُونَ میرسانید و القا میکنید إِلَيْهِمْ
بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی که دارید یا طرح محبت می افکنید وَقَدْ كَفَرُوا وحال
آنست که دشمنان کافر شده اند بِمَا جَاءَكُمْ بآنچیزی که آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از سخن راست که قرآنست

است

این یا کار درست که دین اسلام است یا بر او ان شا تابعت که پیغمبر است يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وَإِيَّاكُمْ
و شما را نیز اخراج مینمایند أَنْ تُؤْمِنُوا برای آنکه شما میگروید بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بخدای که آفریدگار شما است و ایشان
بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا اگر هستید که بیرون
آمده اید از وطنهای خود فِي سَبِيلِي از بهر جهاد در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي وبرای خشنودی من
تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ راز میگوئید یعنی سخنان سر بدیشان میفرستید بِالْمَوَدَّةِ بدوستی در لباس نصیحت وَ
أَنَا أَعْلَمُ و من داناترم از شما بِمَا أَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا وَمَا أَعْلَنْتُمْ و بدانچه ظاهر
میسازید از اعتذار وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ و هر که بکند این کار یعنی فرا گیرد ایشان را دوستان با القاء خبر کند بدیشان
فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را إِنْ يَثْقَفُوكُمْ اگر بیابند شما
را کافران مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند شما را اسیر سازند يَكُونُوا باشند لَكُمْ أَعْدَاءً مر شما را
دشمنان یعنی القای محبت نماید نه عذر ایشان دشمنی آشکار کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ و بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ
دستهای خود را بزدن و کشتن وَأَلْسِنَتَهُمْ و بگشایند دستهای خود را بزدن و کشتن زبانهای خود را
بشما بِالسُّوءِ ببدی یعنی دشنام و فحش وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ و دوست دارند که کافر شوید چنانچه ایشان
هستند لَنْ تَنْفَعَكُمْ سود نخواهد داشت شما را أَرْحَامُكُمْ خویشان شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان
شما یعنی امروز ملاحظه با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند میکنید و ایشان نفع نخواهد رسانید بشما يَوْمَ
الْقِيَامَةِ روز رستخیز يَفْصِلُ جدا کند خدای در آن روز بَيْنَكُمْ میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافر
از ایشان و منع فرستد و مؤمنان را بهشت برد وَاللَّهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از دوستی و
دشمنی بَصِيرٌ بیناست و برابر آن جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را ای
مؤمنان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فِي إِبْرَاهِيمَ در سخنان ابراهیم علیه السلام وَالَّذِينَ
مَعَهُ و آنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون ابراهیم و مؤمنان قوم او گفتند مر کفار
خود را از مشرکان که ما از خانه و ستی مجوئید إِنَّا بُرَآءُ بدرستی که ما بیزاریم مِنْكُمْ از شما که بت پرستید وَمِمَّا
تَعْبُدُونَ و دیگر بیزاریم از آنچه میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین
تمام معبود شما وَبَدَا و آشکار شد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما الْعَدَاوَةُ دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ و دشمنی
بدست یعنی محاربه أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان بدست و دل حَتَّى تُؤْمِنُوا تا وقتی که
ایمان آرید بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای یگانه یکتا یعنی یکتا فکنی از یکی نیک حق سبحانه پند میدهد مؤمنانرا که در تبرا از اهل
شرک اقتدا بابراهیم کنید إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ مگر دادن سخن ابراهیم که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را که بوعده استغفا

که بانی کرده‌ام وی وعده ایمان که بتو بامن کرده لاستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو وما
املک لک وما لک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدای من شیء ط هیچ
چیز اگر خدای نکرده عذاب بایدت خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام در بیزاری از ما قرابت نه
در طلب آمرزش از برای ایشان که آن صورت اندک سبب وعده واقع شده و چون خلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم
کشتند ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم والیک انبنا وبسوی تو
بازگشتیم والیک المصیر ط وبتست بازگشت همه در آخرت قول آنست که این دعا تتمه قول ابراهیم علیه السلام نیست بلکه
حق سبحانه مؤمنان این امت را تعلیم این نهی موالات کفار را میفرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کرده بدیکی بد خدا
از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم نظم سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم از همه باز آمدیم و با تو نشستیم
هرچه پیوند یار بود ببریدیم هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا مگردان ما را
فتنة محل برکاشتن للذین کفروا برای آنانکه کافر شدند یعنی ایشان را بر ما مکان و مسلط مگردان و بدست ایشان
ما را عذاب مکن واغفر لنا وبیامرز ما را ربنا ای پروردگار ما انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی
در حکم پس شر ایشان از ما دفع کن الحکیم دانائی در کار خود پس ما را بیامرز لقد کان بدرستی که هست لکم
مر شما را فیهم در ابراهیم علیه السلام و قوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو که پیروی کنید این تکرار از برای
تاکید است در اقتدا با ابراهیم علیه السلام باد را مدا اقتدات بلعقائد او و دستایی بافعال او واین اقتدا ثبت لمن
کان یرجوا الله مر کسی را که باشد که امید دارد رضای خدای والیوم الآخر ط و پاداش روز قیامت یا ثبت
از خدای روز بازپسین ومن یتول وهرکه روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی
پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی سر دین او و از چه خود ناصر دین خودست الحمید ط ستوده
بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیة مؤمنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه خویشان
فرمود عسی الله ان یجعل شاید که خدای پیدا کند بینکم میان شما وبین الذین ومیان آنانکه عادیتم
دشمن داشتید منهم از کفار مکه مودة ط دوستی و یاری و آنچنان بود که ابو سفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن
حزام و غیر ایشان از صنادید حرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد
والله قدیر ط و خدای تواناست بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور و خدای آمرزنده است سعی
را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رحیم ط مهربان بر آنکه بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه را
با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان بودند هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق
سبحانه در باره ایشان فرمود لا ینهاکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای مؤمنان عن الذین از آنکه احسان

لم یقاتلوکم کارزار نکرده اند با شما فی الدین در کار دین و ملت ولم یخرجوکم وبیرون نکردند شما را من
دیارکم از سراهای منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخل نموده اند یا مراد زنان و کودکانند که ایشان
در قتل و اخراج شما چندان مدخلی نیست میفرماید که خدای باز نمیدارد شما را ان تبروهم از آنکه نیکوئی کنید با ایشان
وتقسطوا الیهم ط یا مزد دهید قسطی بهره برای ایشان ان الله یحب المقسطین ط بدرستی که خدای دوست دارد عدل
کنندگان را انما ینهاکم الله جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنکه کارزار کردند
با شما فی الدین در دین خدای واخرجوکم و بیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما و
ظاهروا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی علی اخراجکم بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که
بعضی در صدد حرب آمدند و برخی که سعی اخراج کردند و جمعی که یاری ساعیان بودند باز میدارد خدای شما را ان تولوهم ط
از آنکه دوستی کنید با ایشان ومن یتولهم و هرکه دوست دارد ایشان را [illegible] فاولئک پس آن گروه دوست
دارندگان هم الظالمون ط ایشان ستمکاران‌اند که وضع دوستی در غیر موضع کرده چه دوستی با خدای میباید و با دوستان
خدای میباید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید نظم بگسل ز دوستان دغاباز حیله‌ساز یاری طلب که طالب
نقش وفا بود آورده اند که چون حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمانان از مکه به مدینه روند آنحضرت او را
بکفار باز فرستد و اگر از مدینه مسلمانی رغبت برفتن جانب مکه نماید قریش او را باز نگه دارند هنوز آنحضرت در حدیبیه
بود که جماعت مؤمنات از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه و در عقب شوهر او مسافر مخزومی رسید و گفت
شرط صلح بر این وجه بود که هر که از ما بتو آید باز دهی جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شرط بر مردان واقع شده نه
بر زنان و روایت که مؤمنات را بایشان باز دهید و این آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان اذا جاءکم
المؤمنات چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات هجرت کننده از دار کفر بایمان فامتحنوهن ط پس بیازمائید
ایشان را بآنکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ غرض از
اغراض دنیوی بیرون نیامده‌اند بلکه خاص برای خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده‌اند الله اعلم خدای داناترست
بایمانهن ط بکیفیت ایمان ایشان که مطلع است بر سرایر و ضمایر اما چون حکم شرع بر ظاهر است ایشان را سوگند دهید فان
علمتموهن مؤمنات پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مؤمنه‌اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را الی الکفار ط
بسوی شوهران کافر بعد از ایشان لا هن حل لهم نه ایشان یعنی آن زنان حلال‌اند مر آن کافران را ولا هم
و نه آن کافران یحلون لهن ط حلال میشوند آن زنان را چه تباین دارین جدائی افکند و وقت میان ایشان وآتوهم
و بدهید شوهران ایشان را ما انفقوا ط از آنچه خرج آن زنان کرده باشند از کابین پس حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم سبیعه را سوگند داده و آنچه مسافر از مهر بدو داده بود بدو داد و بازگشت و آیة آمد که ولا جناح علیکم و هیچ بزه نیست

نیت بشما ان تنکحوهن اگر بخواهید این زنان مهاجره را اذا آتیتموهن چون بدهید ایشانرا اجورهن مزدهای
یعنی مهرهای ایشان پس فاروق از او بخواست ودیگر آیه آمد ولا تمسکوا وچنگ در مزنید بعصم الکوافر بعصمتهای
یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشانرا باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زنی کافره که در نکاح
داشتند طلاق دادند وحکم شد واسألوا وبخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران ویا بگیرند کافران از شما ما
انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهرهای ایشان ولیسألوا وباید که کافران بخواهند از شما ما انفقوا آنچه خرج کرده
ایشان ولیسألوا وباید که کافران بخواهند از شما ما انفقوا آنچه خرج کرده اند از مهرهای ازواج مهاجرات
خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میانه مؤمن وکافره ومیان کافر ومؤمنه پس هر یک باید که رد کنند مهری را که
بصاحب خود داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد حکم الله فرمان خداست یحکم حکم میکند خدای بآن بینکم
میان شما والله علیم وخدای داناست بمصالح شما حکیم حکم کند بآنچه عین حکمت است بعد ازین آیه مؤمنان
ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان وکافران ادای مهور مسلمات ابا نمودند آیه آمد که وان فاتکم واگر فوت
شود ای مؤمنان از شما شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی کفار یعنی بدار الحرب بپیوندد ومهر او بدست
شما نیاید فعاقبتم پس غنیمت گیرید یعنی غزا کنید وعاقبت شما را ظفر بود ومال بدست آید فآتوا الذین ذهبت
پس بدهید آنانرا که رفته اند ازواجهم زنان ایشان بدار الکفر ومحروم مانده اند مثل ما انفقوا مانند آنچه نفقه
کرده اند از مهر آنها در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که شش تن از زنان مؤمنان مرتد شده بودند
کفار رفتند وحضرت رسالت پناه صلوات الله علیه ایشان از غنیمت شوهران ایشان داد واتقوا الله وبترسید از
عذاب خدای الذی انتم آن خدایی که شما به مؤمنون بدان گرویده اید تا حکم این آیات تا بقای عهد باقی بود
چون عهد منقطع گشت این احکام منسوخ شده آورده اند که بعد فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه وسلم از بیعت رجال فارغ
گشت زنان نیز ببیعت میل کردند آیه آمد یا ایها النبی ای خبر کننده ای بلند قدر اذا جاءک المؤمنات چون
بیایند بتو زنان گرویده یبایعنک بیعت کنند بآن یعنی بیعت کردند علی ان لا یشرکن برانکه شرک نیارند وشریک
نگیرند بالله شیئا بخدای چیزی را ولا یسرقن ودزدی نکنند ولا یزنین وزنا نکنند ولا یقتلن
ونکشند اولادهن فرزندان خود را چنانچه در خاک زنده میکردند یا نطفه بچه که در شکم دارند نکشند واز اینکه
ولا یأتین ونیارند ببهتان بدروغی که از روی جعل یفترینه بر بافته اند آنرا بین ایدیهن وارجلهن
دستهای وپایهای یعنی فرزند حرام زاده نیارند وبدروغ بر شوهران نه بندند ودر دست وپای خود آورده
بپرورند ولا یعصینک وعاصی نشوند در تو فی معروف در آنچه پسندیده است از آنکه نهی کنی ترک نوحه کردن وروی
خراشیدن وموی کندن وچون بدین شرط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه فرمود که بیعت حضرت

صلی

صلی الله علیه وسلم با زنان بسخن بود ودست آنحضرت دست هیچ زنرا نسود وقولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند
بعد از آن حضرت دست مبارک خود در آب فرو کرده اند وامیه خواهر خدیجه رضی الله عنها فرمود تا بیعت زنان فراگرفت
واستغفر لهن الله وطلب آمرزش کن از برای زنان مبایعه از خدای ان الله غفور بتحقیق خدای آمرزنده کسانی
است که بتوحید بیعت کنند رحیم مهربانست که توفیق توبه وایمان داد بزنان فرموده که ملکه سلام میگوید رحمت
موقوف است بر ایمان تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود ومن میگویم ایمان موقوف است بر رحمت یعنی تا رحمت خود
توفیق نبخشد کسی بایمان نرسد ع توفیق عزیز است بهر کس ندهند بعضی درویشان مسلمانان بجهت جر منفعت
با جهودان دوستی میکردند وخبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیه آمد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتولوا
دوستی مکنید قوما غضب الله علیهم با گروهی که خشم گرفت خدای برایشان قد یئسوا هر آینه که نومید شده اند
جهود من الآخرة از ثواب آخرت چون دانسته اند که بسبب عناد وکتمان نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم ناامید شده اند کما یئس الکفار همچنانکه نومید شده اند
کافران من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا جهود نومید شده اند از ثواب عقبی همچون کافران
مرده که بعیان حال خود را دانسته اند واز نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده سورة الصف بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله پاکی وبی عیبی گفت مر خدای را ما فی السموات هرچه در آسمانهاست از علویات وما فی الارض وآنچه
در زمینهاست از سفلیات وهو العزیز واو غالب است که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الحکیم درست
کار که خلل با تعالی او راه نیابد در تیسیر آورده که اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند اگر کدام عمل بجا آریم که ما را از حضرت
پسندیده بروضه جنان وتحف روح وریحان رساند حق سبحانه آیه فرستاده که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم
من عذاب الیم حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرموده که ای قوم آمد آنچه میجستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین
برهانی بخشد وبا علیین فرود آرد ایمان وجهاد است صحابه از موت کراهت داشتند آیه آمد یا ایها الذین آمنوا ای
کسانی که ایمان آورده اید لم تقولون چرا میگویید ما لا تفعلون آنچه بجای نیارید کبر بزرگ است مقتا
از روی خشم عند الله نزدیک خدای ان تقولوا آنکه بگویید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد وبنزد علما آیه
عام است وشامل یعنی هر که سخنی گوید ونکند درین عتاب داخل است وآن علما نیز که خلق را بعمل حسن فرمایند وخود ترک
نمایند این خطاب شامل خواهد بود اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دید در شب
معراج که لبهای جمعی کسان بمقراض آتشین می برید الخ نظم از منبر کجی عالم سخن گوی را گر به عمل نکوشی
... بی بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ان الله بدرستی که خدای یحب الذین
یقاتلون دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فی سبیله در راه وی صفا صف زده برابر خصم کأنهم

قویا باشند در استحکام بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ بناهای اندروخته از ارزیز کنایه است از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب
و نابکلی بکبار جنبیدن وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی بنی اسرائیل گفت يَا قَوْمِ
ای قوم من لِمَ تُؤْذُونَنِي چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وَقَد تَّعْلَمُونَ و براستی میدانید أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ
انکه من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما و برسالت خدا از معجزها ظاهر و اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده
و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان برید ایشان بر عصیان ضلالت و جهالت خود ثابت بودند
سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنودند فَلَمَّا زَاغُوا پس آنهنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه
السلام أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بگردانید خدای دلهای ایشان را از نصفت یقین موقع شک ظلمت وَاللَّهُ و خدای لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه ننماید بشناخت خود بیرون رفتگان از دایره فرمان وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام قوم خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی
که من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما بحجت و برهان مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ
مرانچه پیش ازمن است مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن
از نزدیک خداست وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده که آید بدین کامل و شرع شامل مِن
بَعْدِي از پس من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد صلی الله علیه و سلم یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه
السلام برین وجه است که انی ذاهب الی ربکم وانا رقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است صلی الله علیه و سلم و در بیان
آورده که اسم آنحضرت بر زبان ... معنا ست و معنی آنکه بستاید خدای را بسیار و او بعد از مسیح فَلَمَّا جَاءَهُم پس آنهنگام که آمد
عیسی علیه السلام بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن چون احیا موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوا گفتند یعنی بنی
اسرائیل هَٰذَا این که او مینماید سِحْرٌ مُّبِينٌ جادوییست آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که او سحر میکند وَمَنْ
أَظْلَمُ و کیست ستمکار تر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را
تکذیب کند و ابنهای او را سحر داند یعنی علما برانند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت
خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیه آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای
بندد و بقبول شفاعت بنات درباره کفار وَهُوَ يُدْعَىٰ و حال آنکه آن مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلی الله علیه و
سلم او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید بدین ستمکاری الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را در لباب آورده که چهل روز
وحی بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نیامد کعب بن اشرف گفت ای ده شما ای گروه یهود که خدای محمد
نور او را فرو نشانید و کار او را باتمام ... رسید این سخن بجناب رسالت مآب عرض کردند و منافقان برآیینه دل

بی غل مبارک آنحضرت ثبت جبرئیل علیه السلام بجهت دفع آن این آیه آورد که يُرِيدُونَ میخواهند یهود لِيُطْفِئُوا
تا فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدای را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و
سخنان بی ادبانه وَاللَّهُ مُتِمُّ و خدای تمام کننده است نُورِهِ نور دین و شرع سید المرسلین را تا به
قیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن هیچ ارادت خفاش که عین مؤثر ست
در تابیدن آفتاب بیت شب پرک خواهد نور آفتاب تا به بیند دیده او میزد و بوم را دست قدرت هر صباح
شمع مهر بر فروزد کوری چشم خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را
بِالْهُدَىٰ بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ و کیش راست که ملت حنیفیه است لِيُظْهِرَهُ
تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملل بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین
دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کاره باشند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتمل است بر اثبات توحید
و ابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ تِجَارَةٍ بر
بازرگانی تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ که باز رهاند شما را از عذاب أَلِيمٍ دردناک پس ... تجارت چیست که تُؤْمِنُونَ
... یعنی ... ایمان آرید مراد اینست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ و پیغمبر او
وَتُجَاهِدُونَ و جهاد نمایید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد
و راحله و سلاح مجاهدان خرید وَأَنفُسِكُمْ و نفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَٰلِكُمْ آنچه
مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از معاملات مربحه إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که
دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده است که اصل معامله درین تجارت آنست که عمر خود را بدهی و حق بستانی
در نفحات از ابو عبد الله ... قدس سره نقل میکنند که پیرمردی بوی آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایه من
بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضایع شد گفت ای مرد سرمایه خود آن ساز که سرمایه
پدرت و الله که پدر تراهیچ نیست در دنیا و آخرت ... شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سودی تمام آن
بودی که پدر رفت هم نبودی و اشارت بر تبه فنا ست و در باختن سود و مایه در باختن شوق لقا رباعی تا چند
ببازار ... پست شوی ... که انجام فنا ست شوی از مایه سودی دو جهان دست بشوی سودی تو همان
... دست بشوی پس ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان
که کنید شما در دنیا وَيُدْخِلْكُمْ و درآرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِن
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در
بوستانهای جاویدی که در آن اقامت است ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاریست

بقدیک و اخری تحبونها ظ شمارا است نعمتی دیگر در دنیا که او را دوست میدارید نصر من الله نصرتی از خدای بر قریش و فتح
قریب ظ و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت حق دیدن است و فتح نظر بجمال ملک مجید
و نزد محققان فتح قریب فتح باب دل است بترقی از مقامات نفس و مقام ابن فتح معارف یقینیه باشد و همه مؤمنان را درین
مرتبه شرکتست کما قال و بشر المؤمنین ظ و بشارت ده ای محمد مؤمنان را بنصرت در دنیا و بجنت در آخرت یا ایها
الذین آمنوا ای کروه مؤمنان خاطب جماعتی اند از انصار که در لیلة عقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا
خطاب عام است جمیع مؤمنان را میفرماید کونوا باشید انصار الله نصرت کنندگان دین خدای و رسول او و تقدیر
کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود کما قال همچنانکه طلب نصرت فرمود و کفت عیسی بن مریم للحواریین
عیسی پسر مریم حواریانرا که خواص او بودند و در دین او بهمه کس سبقت داشتند که من انصاری کیستند یاران
و نصرت کنندگان من متوجه شده بامن الی الله ط بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای قال
الحواریون کفتند حواریان که در بین راه نحن انصار الله ما ئیم ناصران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را
علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند فآمنت پس ایمان آوردند بسبب دعوت
ایشان طائفة من بنی اسرائیل کروهی از فرزندان یعقوب بعیسی و او را بنده و رسول خدای دانستند و کفرت طائفة
و کافر شدند کروهی دیگر و او را پسر خدای کفتند و چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله مبعوث شد موافق
همان مؤمنان کفت عیسی عبد الله و رسوله آن کروه تقویت یافتند و حق سبحانه فرمود فایدنا الذین آمنوا پس
قوت دادیم و غالب کردانیدیم آنانکه کرویدند بنبی و رسالت و عبودیت او علی عدوهم بر دشمنان او که قایل بودند
بالوهیت او فاصبحوا پس کشتند مؤمنان ظاهرین ط غلبه کنندکان بر کافران سورة الجمعة

بسم الله الرحمن الرحیم ه یسبح پاکی یاد میکند و تنزیه مینماید لله مر
خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانها است بدایع علوی و ما فی الارض و آنچه در زمینها است از کوائن سفلی الملک
پادشاهی که ملک اوست دایم و بی زوال القدوس پاک از نسبت عیب و صفت اختلال العزیز ارجمند که مثل
ندارد الحکیم ط حکم کننده که راستی بجای آرد هو الذی بعث اوست آنکه برانگیخت فی الامیین در میان امیان
مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند رسولا منهم فرستاده از جمله ایشان یعنی آدمی تا بهیات
او از تهمت دور باشد و کفته اند امیه آنحضرت جهت آنست که در کتب متقدمه بدین وجه مذکور بود که خاتم
انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکورست که انی ابعث امیا فی الامیین و اختم به النبیین و در امیت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم نکتهاست اینجا بسه بیت اختصار میرود نظم فیض ام الکتاب پروردش لقب
امی خدا از آن کردش لوح تعلیم نا کرفته بپیش همه از اصل سلوح داده خبر بی بخط او بست انس و جان را سر کن تخط او دست

خط ازان چه خطی پس صفت نبی امی میکند که یتلو علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیتهای کلام خدا را با آنکه امی است
مثل ایشان و یزکیهم و پاک میسازد ایشانرا از دنس کفر و خبث عقاید و رداءت اخلاق و یعلمهم الکتاب و می آموزد
ایشانرا از قرآن و الحکمة ط و احکام شریعت و ان کانوا و بدرستیکه بودند این کروه که حالا قرآن خوانان و پاکان
و دانشمندان اند من قبل پیش از بعث محمد صلی الله علیه و سلم لفی ضلال مبین در کمراهی هویدا که از شرک
بودند و متتبع دین جاهلیت و آخرین و دیکر مبعوث ساخت در میان دیکران منهم از مؤمنان ایشان لما
یلحقوا بهم ط نرسیده اند بایشان تا که سابق باشند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه
معلوم میشود که اینها عجم اند و اصح اقوال آنست که هر که باسلام در آمده و در آید بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم درین آخرین داخل اند و هو العزیز و خدای غالبست در امر بعثت هر کرا خواهد برسالت فرستد الحکیم ط
خداوند حکمت در اختیار هر پیغمبری برای هر امتی ذلک این نبوت یا بعثت فضل الله افزونی کرم خدای است
یؤتیه میدهد آنرا من یشاء ط هر کرا میخواهد و الله ذو الفضل العظیم ط و خدای خداوند فضل بزرک
است که نعم دنیا و آخرت در جنب آن حقیر و مختصر مینماید مثل الذین حملوا التوریة مثل آنانکه متحمل کرده شده اند توریة
را یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریة را بر دارند ثم لم یحملوها پس بر نداشتند آن بار را بمجرد خواندن توریة
قناعت نموده بدانچه در وی بود کار نکردند کمثل الحمار همچو مثل دراز کوش است که یحمل بر دارد اسفارا
کتابها از علم یعنی هیچ سود در حمل آن و از آن نفعی ندارد همچنین یهود که توریة میخوانند و بدان منتفع نشوند نظم کفت
ابن در عهد انسان تا باشد علم کان نبود زهی بئس بد مثلیست کرده شده مثل القوم مثل قوم یهود الذین
کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیات الله ط بحجتهای خدای که دلیل بود بر نبوت محمد و الله لا یهدی و خدای
راه ننماید بفلاح القوم الظالمین ط کروه ستمکاران که بعناد و حق بر نفس خود ظلم کرده اند یا وجود این مکر بند نحن
ابناء الله و احباؤه و لاف میزدند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا قل بکوای محمد یا ایها الذین هادوا ای کروه که
دین یهودیت دارید ان زعمتم اکر کمان میبرید انکم اولیاء لله آنکه شما دوستانید مر خدای را من دون الناس
بیرون مردمان از عرب و عجم که کرویده اند فتمنوا الموت پس آرزو برید مرک را ان کنتم صادقین ط اکر هستید
راست کویان در آنکه شما ئید دوستان خدای تا برسید بکرامتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده و لا یتمنونه
ابدا و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرک را هرکز بما قدمت ایدیهم ط بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای
ایشان یعنی بواسطه عملهای که کرده اند چون تحریف احکام توریة و صفت مصطفی صلی الله علیه و سلم بدانند که بعد از مرک
بدان کردار معذب خواهند شد و الله و خدای علیم داناست بالظالمین ط بستمکاران بر نعمت خود
قل ان الموت الذی بکوای محمد یهود را بدرستی که آن مرک که شما تفرون منه میکریزید از وی و تمنا نمیبرید

واز وقوع آن کراهیت میدارید فانه ملاقیکم پس بتحقیق او رسیده است او بشما یعنی بکیرد شما را وفرصت آن نخشد
ثم تردون پس باز کردانیده شوید الی عالم الغیب والشهادة بسوی داناي اشکارا ونهان فینبئکم پس خبر
دهد شما را بما کنتم تعملون بانچه هستید که عمل میکنید ومناسب ان جزا یابید یا ایها الذین امنوا ای کسانی که
کرویده اید باحکام شرع اذا نودی للصلوة چون ندا داده شود براي نماز من یوم الجمعة در روز جمعه
فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کرد خداي که نماز است وخطبه یعنی رغبت کنید بدان وسعی
نمایید دران وذروا البیع وبکذارید خرید وفروخت را وقول صحیح بمذهب امام اعظم انست که موجب سعی وترک تجارات
ومبایعت اذان اول است در روز ادینه که موذن سنت دیا شد ذلکم آن سعی وترک بیع خیر لکم بهترست
شما را از معامله زیرا که دران نفع باقی اخروی باشد وان منفعت از سود فانی دنیا ان کنتم تعلمون اکر هستید که بدانید
نفع وضرر را وتمیز میکنید میان خیر وشر فاذا قضیت الصلوة پس چون کذارده شد نماز جمعه فانتشروا پس پراکنده
شوید فی الارض در زمین براي تجارت وتصرف در مایحتاج خود اکر باحتیاج یعنی اکر خواهید بعد از نماز درپی مهمات
خود روید وابتغوا وبجویید من فضل الله از فضل خداي یعنی رزق خداي مراد نعما اسباب معاش است وکفته
اند انتشار در زمین سعید است جهت رفتن بمجلس علما ومذکران وبتوجه مردان عیادت بیمار رانست وحضور جنازه وزیارت
مومنان وطلب علم وانچه بدین ماند چه جستن مبامن فضل الهی بدینها تواند بود واذکروا الله ویاد کنید خداي را کثیرا
بسیار یعنی در جمیع احوال یاد کنید واشتغال کنید نه همین بوقت نماز لعلکم تفلحون شاید که رستکار شوید وبخیر دو سرای برسید
که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر وباطن وسبب نجات دنیا وآخرت ن یا علی از ذکر خدا مباش یکدم غافل که ذکر نور
عین دو عالم حاصل ذکرست کار اهل شوق در همه وقت آسایش دل باشد وارامش دل آورده اند که روزی حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند ناکاه کاروان دحیه کلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید باطعام بسیار وبدان وقت در مدینه
تنکی بود وکاروان چون بسلامت رسید طبل شادي زدندي اواز طبل باسماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد
بیرون آمده متوجه کاروان کشتند وعلیکه اند دوازده تن که چهار از ایشان خلفا راشدین رضوان الله علیهم اجمعین کسی نمانده
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که اکر همه رفتندی بیکدیکر تا کسی مطلق در مسجد نبودی ازین وادی آتش بسوی
شما روان میکشت ومقارن همین حال این آیه نزول اجلال یافت واذا راوا وچون ببینند تجارة بار کاروانی یعنی کاروان
بازرکانی او لهوا ویا بشنوند اواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند انفضوا متفرق کردند از مجلس وبیرون شدند
الیها بسوی آن تجارت تا پیشی کیرند بریکدیکر بخریدن طعام وترکوک وبکذارند ترا قائما ایستاده بر منبر
قل ما عند الله بکو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز واستماع خطبه وملازمت مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم خیر بهترست
وسودمندتر من اللهو از استماع لهو ومن التجارة واز نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است ومنافع معاملات موهوم

والله

والله خیر الرازقین وخداي بهترین روزي دهندکانست یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق‌اند زیرا که وقت باشد که بخیلی
کنند وشاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقلست که یکی از خلفا بهلول بغداد را کفت بیا تا روزي همه روزه تو مقرر کنیم تا دلت
متعلق نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اکر در تو چند عیب نبودی اول انکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کی
باید سیم معلوم نداری که مرا چند باید وخداي تعالی کافل رزق منست این همه میداند واز روی حکمت کامله بمن میرساند وشاید
که بر من غضب کنی وآن از من باز کیری حق سبحانه بکناه از من روزي باز نمیدارد نظم خدائی که او ساخت از نیست هست
بعصیان در رزق بر کس نه بست از و خواه روزی که بخشنده اوست برآرنده کار هر بنده اوست سورة المنافقون
بسم الله الرحمن الرحیم در سال پنجم از هجرت که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از غزو مریسیع مراجعت نمود بر سر چاهی که میان سنان بن وبر جهنی که حلیف عمر بن عوف بود از خزرج
ومیان جهجاه بن غفاری که اجیر فاروق بود منازعت شد وصم بدان انجامید که میان مهاجر وانصار فتنه قایم کرد وابن ابی در ان محل
سخنان ناشایست کفت از انجمله انکه مهاجران را هیچ مدهید تا از مدینه بروند واز هم پراکنده شوند ودیکر انکه چون باز کردیم انکه
عزیزترست بیرون خواهد کرد انرا که خوارترست وزید بن الارقم بمجلس سرای حضرت رسالت پناه آمده ازین صورت اخبار نمود
وآنحضرت را صفا فرمود جهت تسکین فتنه در کرکاه روز بکوچ کردن امر فرمودند واسید بن حضیر رضي الله عنه سبب پرسید
حضرت حال معلوم فرمود در تسلیه خاطر عاطر حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ساعی جمیله بتقدیم رسانید وچون با بن
ابی رسید بخدمت انحضرت آمد در نفی ان حرف سوکند ان خورد ومردم زبان ملامت کشاده زید بن ارقم رضي الله عنه بخجلت
دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او وابن سوره نازل کردانید که اذا جاءک المنافقون چون بیایند بنزدیک تو منافقان
یعنی ابن ابی واصحاب او قالوا نشهد کویند کواهی میدهیم که انک لرسول الله بدرستی که فرستاده خداي یعنی منافقان بنیم ودل
رسالت ترا معتقدیم والله یعلم وخداي میداند انک بدرستی که تو لرسوله هر آینه فرستاده اویی واو ترا
فرستاده والله یشهد ان المنافقین لکاذبون وخداي کواهي میدهد که بدرستی منافقان دروغ کویانند در کواهی خود
بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق کفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان برانکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد وکفته
اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوکند بدروغ خوردند اتخذوا ایمانهم فرا کرفتند منافقان سوکندان خود را جنة
سپری یعنی وقایه که بدان از قتل وسبی ایمن باشند فصدوا پس بازمیدارند مردم را بالقاء شبهات عن سبیل الله از دین
خداي یا خود اعراض میکنند انجهاد از راه خداي انهم بدرستی که ایشان ساء بدعملیست ما کانوا یعملون آنچه
هستند که میکنند از سوکند دروغ واعراض از حق ذلک این حکم ببدی اعمال ایشان بانهم امنوا بسبب آنست که
ایشان کرویدند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدل یا کنند بظاهر با مومنان که ما با شماییم ودر خلوت باز بسوی
خود بانشان کفر باطن کشتند فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان

یاد کردند براعتقاد رسالت تو خدا ایشانرا میداند که سوکند

دنی باشد صحت ایمان وحقیقت او اورده اند که ابن ابی واصحاب او مردم جسیم ونیکو هیئت وفصیح سخن وشیرین بودند
وجمعی دیگر از منافقان نزدیک بصفت صورت بودند وچون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم امدندی لحضرت شگفت داشتی
از اقوال واشکال ایشان حق سبحانه ایة فرستاد که وَاِذَا رَاَیْتَهُمْ وچون به بینی منافقانرا تُعْجِبُكَ بشگفت اورد ترا
اَجْسَامُهُمْ ط جسمهای ایشان از نیکوئی وَاِنْ یَقُولُوا وچون سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ گوش کنی تو مر سخنان
ایشانرا سوگند ایشان باور کنی وحال انکه در عدم عقل وقلت تدبر کَاَنَّهُمْ گویا ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک
شده اند مُسَنَّدَةٌ ط بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم ونظر یَحْسَبُوْنَ می پندارند وگمان میبرند كُلَّ
صَيْحَةٍ هر فریادی که برآید وهر آوازی که در مدینه بکشند گمان برند که صدا واقع است عَلَيْهِمْ ط بر ایشان یعنی بد دلی
وبد گمانی وترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر ومؤمنان ظاهر شده وبرسوا
خواهند شد هُمُ الْعَدُوُّ ایشان دشمنان اند ترا وهمه مؤمنان را فَاحْذَرْهُمْ ط پس حذر کن از مکر وغایله ایشان وبر ایشان
ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ هلاک کرداند خدای ایشانرا یا لعنت کناد بر ایشان اَنّٰی یُؤْفَكُوْنَ ط چگونه بر گردانیده میشوند از طریق
حق در معالم اورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی ویرا گفتند این آیتها در شان تو نازل شده برو نزدیک رسول خدا
صلی الله علیه وسلم تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد وگفت مرا گفتید ایمان آر آوردم گفتید زکوة
مال بده دادم هیچ نمانده است که محمد را سجده می باید کرد این آیه آمد وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا وچون گویند منافقانرا که بیائید
باعتذار یَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُوْلُ اللّٰهِ فرستاده خدای لَوَّوْا به پیچند رُءُوْسَهُمْ
سرهای خودرا یعنی روی بگردانند وگردن به پیچند چنانچه کسی انکه عجب روی بتابد وَرَاَیْتَهُمْ یَصُدُّوْنَ و ببینی ایشانرا
که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ ط وایشان گردن کشانند سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ یکسانست
بر ایشان اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ که آمرزش خواهی ایشانرا اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ط یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ط
نیامرزد خدای ایشانرا بجهت رسوخ ایشان در نفاق اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ ط فلاح
نمی نماید گروهی بیرون شدگان از دایره صلاح هُمُ الَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ ایشان آنانند که میگویند انصار را که شما لَا تُنْفِقُوْا نفقه
مکنید عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقراء مهاجران حَتّٰی یَنْفَضُّوْا ط تا متفرق گردند غلامان
بنده خواجگان و پسران پدر را پس پیدا شد منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند وَلِلّٰهِ وحال آنکه مر خدایراست
خَزَآئِنُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ خزانهای روزی در آسمان وزمین ومفتاح او بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد
وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ ولیکن منافقان لَا یَفْقَهُوْنَ ط که میدانند رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه ادمیان نظم خواجه
پندارد که روزی او دهد لاجرم برین وآن منت نهند از سببها او بی شد پس اگر کم شود هست اسباب ذکر حکم رزق
بر تبیها منکلی سببها تیز روزی میدهد یَقُوْلُوْنَ میگویند اهل نفاق سلطان ابن ابی است لَئِنْ رَّجَعْنَآ اگر باز گردیم

ازین

ازین سفر اِلَى الْمَدِيْنَةِ بسوی مدینه لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ هر اینه بیرون کنند عزیزتر از انجا خوارتر را ط مراد از
اعزه نفس اخس او بود وغرض ازان ذات دیگر اشرف واکمل صحه است علیه افضل الصلوات واکمل التحیات وَلِلّٰهِ
الْعِزَّةُ ومر خدایراست عزت قدرت وربوبیت وَلِرَسُوْلِهٖ ومر رسول اوراست عزت نبوت وشفاعت وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ
ومر گروندگانراست عزت ایمان وطاعت وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ ولیکن منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُوْنَ ط نمیدانند نقلست که
چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسید پسر ابن ابی که عبد الله نام داشت ومؤمن مخلص بود پیش راه توقف نمود
تا پدرش برسید شتر اورا بخوابانید وپای بردست شتر نهاد وگفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه درآیی تا وقتی که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ترا اذن فرماید وبدانی که اذل تویی واعز اوست وچون مرکب حضرت رسالت منقبت برسید بران حال اطلاع
یافته ابن ابی را اجازت درآمدن داد يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گرویدگان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نکند وانه شمارا
اَمْوَالُكُمْ خواستهای شما وَلَآ اَوْلَادُكُمْ ونه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ ط از یاد کرد خدای چه مقتضای
ایمان انست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیا ومجموع نعم اخرت بروی عرض کنند
بنظر قبول در هیچ یک ازان ننگرد نظم چشم دل از نعیم دو عالم به بسته ام مقصود ما ز دنیی وعقبی تویی بس وَمَنْ
يَّفْعَلْ ذٰلِكَ وهر که بکند آن کار را یعنی بمال وفرزندان از یاد حق باز ماند فَاُولٰٓئِكَ پس ان گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ط ایشان
زیانکارانند که بجیفه فانی باز ماندند از نعیم باقی وَاَنْفِقُوْا ونفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج نمایید مِنْ مَّا رَزَقْنٰكُمْ از انچه
روزی دادیم شمارا و ذخیره آخرت سازید مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ پیش از انکه بیاید اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شمارا اسباب
مرگ فَيَقُوْلَ رَبِّ پس گوید ای آفریدگار من لَوْلَآ اَخَّرْتَنِيْٓ چرا باز پس نیفکنی یعنی چه شود که تاخیر کنی
موت مرا اِلٰٓى اَجَلٍ قَرِيْبٍ لا تا زمانی نزدیک فَاَصَّدَّقَ پس تصدق کنم وزکوة ادا نمایم وَاَكُنْ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ ط وباشم از نیک
مردان وشایستگان وَلَنْ يُّؤَخِّرَ اللّٰهُ وخدای باز پس نیفکند نَفْسًا هیچکس را از مرگ اِذَا جَآءَ چون بیاید
برسد اَجَلُهَا ط وقت رفتن وی یعنی چون عمر باخر رسید چیزی بران نیفزاید واز ان کم نکند وَاللّٰهُ خَبِيْرٌ وخدای
داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ط بانچه میکنند آدمیان و حفظ بخطاب میخوانند یعنی بانچه همه شما میکنید از خیر وشر سُوْرَةُ
التغابن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ط يُسَبِّحُ بپاکی وپاکیزگی ستایش
مینماید لِلّٰهِ مر خدایرا مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْاَرْضِ ط وانچه در زمینست از
جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر اوراست پادشاهی ارض وسما وانچه مابین آسمان وزمینست وَلَهُ الْحَمْدُ ز ومر اوراست
ستایش برصفت آفرینش وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ واو بر همه چیزها قَدِيْرٌ ط تواناست هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ اوست آنکس
که بیافرید شمارا ای آدمیان فَمِنْكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرونده است بخالقیت او چون دهریان
وطبیعیان وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ ط وبعضی از شما باور دارنده است آفریدگاری را چون اهل اسلام وایمان وَاللّٰهُ وخدای

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ط بآنچه میکنید بیناست و معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بیافرید
آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ ۲ براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیت اند و حق بدان
ظاهر میشود وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما را بامتداد قامت و اعتدال
خلقت امام قشیری رحمه الله فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن را عالی کرد بجمال تربیت و نیز گفته اند
حقیقت انسان آنست که اول بصفوة اوصاف کائنات آراسته کرده اند و خلاصه خصائص مبدعات شرف اختصاص
بخشیده تا نموداری جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری
نظم بلا روزنت صورت که تویی شکر ستایش چه غم است اگر نبیند مددی شکن عذارش شده غلام صورت
مثال بت پرستان تو چو یوسفی ولیکن سوی خود نظر ندارت بخدا جمال خود را در آئینه به بینی بت خویش هم تو باشی
بکسی کذرندارت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ط و بسوی اوست بازگشت همه يَعْلَمُ میداند بعلم کامله مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه
در آسمانها است از اصناف مکونات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ و خدای داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ ط بدانچه در سینها است از خواطر و افکار أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَؤُا الَّذِينَ
كَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه
و جز آن فَذَاقُوا پس بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح
و صیحه و عذاب یوم الظله وَلَهُمْ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ ط عذابی دردناک بی انقطاع
ذٰلِكَ این عتاب و عذاب مر ایشان را بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آنست که بودند که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ
پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَقَالُوا پس ایشان گفتند
أَبَشَرٌ آیا آدمیان مثل ما يَهْدُونَنَا راه نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فَكَفَرُوا
پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از ایمان بدین حق که با ایشان بود پس خدای ایشان را
هلاک کرد وَاسْتَغْنَى اللّٰهُ ط و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق وَاللّٰهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از عبادت
انس بدیشان حَمِيدٌ ط ستوده بی ستایش حامد از زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان بردند آنانکه کافر شدند أَنْ
لَنْ يُبْعَثُوا ط از آنکه برانگیخته نخواهند شد قُلْ بَلٰى بگو آری برانگیخته خواهید شد وَرَبِّي و سوگند بپروردگار
من لَتُبْعَثُنَّ که هر آینه شما بعث کرده شوید در قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ ط
بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وَذٰلِكَ و برانگیختن و جزا دادن عَلَى اللّٰهِ بر خدا
يَسِيرٌ ط سهل و آسانست فَآمِنُوا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید و بگروید بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستاده او محمد صلی الله
علیه و سلم وَالنُّورِ الَّذِي و بآن روشنی که أَنْزَلْنَا فرستادیم بر محمد صلوات الله و سلامه علیه مراد قرآنست و انزا

نور

٥٠٢

نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید
از اقرار و انکار خَبِيرٌ ط داناست يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شما را لِيَوْمِ الْجَمْعِ برای آنچه
در روز جمع است از حساب و جزا قیامت را روز جمع گفت که درآن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند
یا انبیا و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اظهر آنست که ملائکه جن و انس ذٰلِكَ
آن روز يَوْمُ التَّغَابُنِ ط روز زیان شدنست پس چون مؤمن مقام کافر در بهشت بمیراث گیرد و کافر را در دوزخ
بمقام وی در آرند غبن ظاهر شود و کفار دانند که زیان زده گشته اند که کافر غبن خود را به بیند بترک ایمان و مؤمن
زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن است هر کسی سود طلبد و زیان دیگری وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ
و هر که بگرود بخدای وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری شایسته يُكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ از وی بدیهای
وی را یعنی عفو نماید وَيُدْخِلْهُ و در آرد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر
قصور یا اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا درحالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا ط همیشه تاکید است در
خلود ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ط آن عفو گناه و در آوردن ببهشت رستگاری بزرگ است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند
بوحدانیت خدای وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا معجزاتی را که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم
أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه ملازمان دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا ط باقی ماندگان در آن یعنی نمیرند وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ط
و بد جائی بازگشت است دوزخ مَا أَصَابَ نرسد هیچکس مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت و مرض و مرگ
اهل و ولد إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ ط مگر بقضای خدای یعنی علم وی بهمه مصایب محیط است و اگر خواهد اقدید کار ان آفات
سالم دارد اما برای صلاح بندگان و امتحان ایشان نصیب و ازدیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند
وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ و هر که تصدیق میکند مر خدای را و میداند که مصیبت بمشیت و ارادت اوست يَهْدِ قَلْبَهُ ط راه نماید
دل او را بصبر و ثبات یعنی چون داند که از بلا مراد الله است بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب ننماید
بزرگان گفته اند که بلا آئینه جمال مبلی است پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت نظم
هر چه از دست تو آید خوش بود که همه دریای پر آتش بود زخم کز دست تو آید بر دل کو برو آن سینه بر
جوی خون وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها عَلِيمٌ ط داناست صابر و شاکی را بداند وَأَطِيعُوا اللّٰهَ و فرمان
برید خدای را در فرض وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ط و اطاعت کنید رسول را در سنت فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید
از طاعت پیغمبر او را چه زیان فَإِنَّمَا عَلٰى رَسُولِنَا پس جز این نیست که بر فرستاده ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ط رسانیدن
پیدا او هویدا و او تبلیغ رسالت کرد و انکار او وظیفه ابلاغ بجا آورد اللّٰهُ خدای اوست مستحق عبادت
لَا إِلٰهَ هیچ معبودی سزاوار نیست إِلَّا هُوَ ط مگر او وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ط

ثلثه

بیت

بایدکه توکل کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای میکند که کار خود بحق واکذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن
عباس رضی الله عنهما منقولست که بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بمدینه
داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و کریه و زاری ایشان را منع کردند و ایشان نیز از غایت محبت
و شفقت بدیشان واماندند و بودند حق تعالی در باره ایشان فرستاد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان إِنَّ
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستی که بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عَدُوًّا لَكُمْ
دشمنانند مر شما را فَاحْذَرُوهُمْ ط پس از ایشان حذر کنید و بکریه و ناله ایشان فریفته شده ترک هجرت
منمایید این آیه بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین تفقه کامل و دانا
فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند با جهت ایشان از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب ایشان را
نفقه باز کرفتند و مراسم مرحمت فرو کذاشتند حق تعالی نه فرمود وَإِنْ تَعْفُوا و اکر عفو کنید از جرایم که کرده اند
وَتَصْفَحُوا و درکذارید وَتَغْفِرُوا و بپوشید انرا و عذر ایشان بپذیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
غَفُورٌ رَحِيمٌ ط آمرزنده است و مهربان با شما همان معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما
وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ ط آزمایش اند تا ظاهر کردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند
و کدام دل در مال و فرزند بسته از محبت الهی کرانه میکیرد وَاللَّهُ و خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ
عَظِيمٌ ط مزدی بزرک مر کسی را که محبت او بر محبت خدا و رسول غالب باشد بر محبت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیه ناسخ آن حکم است که اتقوا الله حق تقاته و در
کشف الاسرار آورده که یک آیه اشارت میکند بواجب امر و دیگری بواجب حق واجب امر با طاقت و واجب حق را رقم
نسخ برکشید زیرا که حق سبحانه بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دایره عفو داخل تواند شد واکر او را بواجب
حق بکیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک رنک دارد بیت بی نیازی بین و استغنا نکر خواه مطرب باش
و خواهی نوحه کر وَاسْمَعُوا و بشنوید سخن خدا را وَأَطِيعُوا و فرمان برید او را وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید خَيْرًا نفقه را
یعنی هر چه نیکو نبود در راه حق بدهید لِأَنْفُسِكُمْ ط برای نفسهای خود چه فواید آن بوی میرسد وَمَنْ يُوقَ و هر که نکاه
داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی حق خدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولَئِكَ پس آن کروه
ایشان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ط ایشان رستکارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اکر قرض دهید خدای
بصرف کنید مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرضی مقرون با خلاص یا صدقه دهید از طیب نفس يُضَاعِفْهُ دو چندان
کرداند خدای آنرا که داده اید لَكُمْ برای شما یکی را ده تا هفتصد تا هفتاد و چهار صد تا بی حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ
و بیامرزد کناهان شما را که از تن بود یا شد از امساک و ترک انفاق وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدای جزا دهنده بسپاس دارانرا

عطیه

عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد حَلِيمٌ ط برد بار است بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای
نهان و آشکار است میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان دارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِيزُ غالب است
انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الْحَكِيمُ ط حکم کننده بکرامت آنها که از روی صدق نمایند سورة الطلاق
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آورده اند که عبد الله بن عمر زن
خود را در حالت حیض طلاق داده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا رجوع کند و انکاه که از حیض پاک شود اکر خواهد
طلاق دهد و درین باب آیه آمد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بکرامت خود را کفتار إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون خواهید که طلاق
دهید زنان خود را بعد از کمعصیه و آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدت
ایشان یعنی در طهری که جماع کرده شما را توان کرد آنرا از عدت و این طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت در آید و
طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده مباشد و قوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب
نتوان کرد و زن در آن محل تمعتده باشد و نه ذات بعلی و عدد طلاق نزد امام شافعی اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام
مالک معتبر است پس اکر در طهری مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی سنی است وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ ط و شمار کنید
ای مردمان عدت زنان که ایشان از ضبط عاجز باشند احصای آن نمایند وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدای که پروردکار
شما است و طلاق سنت دهید و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای
ایشان که بوقت زناشوهری بوده اند تا وقتی که عدت منقضی کردد وَلَا يَخْرُجْنَ و زنان نیز که بیرون نیایند پس ایشان را
اخراج مکنید إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مکر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خواند یعنی که آن
ناخوشی کرو روشن کننده حال زنان بود در دیدکه دانیکه مراد مصدق است که درو حدی باشد چون زنا و سرقه که بطلب اقامت
حد ایشان را بیرون باید آمد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کند و در آن حال اخراج ایشان حلال است جه آن
حکم نشوز دارد در اسقاط حق الیفان وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللَّهِ ط اندازهای خداست که شرع فرموده
وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که در کذرد حُدُودَ اللَّهِ از حدهای خدای فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ط پس بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود
که خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید خدای
که کرداند بَعْدَ ذَلِكَ پس از این طلاق أَمْرًا ط کاری یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید
تا رجوع نماید فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی بزمان آخرت عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس
نکاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمایید بِمَعْرُوفٍ به نیکوی که حسن معاشرت و لطف و نفقه و
دیکر باره طلاق بیحیله جهت اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بکذارید بِمَعْرُوفٍ بنیکوی
یعنی اخراج حق الطلاق از مهر و صداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا و کواه کیرید ذَوَيْ عَدْلٍ دو خداوند عدل را مِنْكُمْ از شما

مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت و این امر ندب است و امام شافعی گوید واجب است وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت
کنید ای گواهان بر وقت حاجت لِلَّهِ ط برای طلب ثواب و رضای خدا ذَٰلِكُمْ این اشهاد و اقامت شهادت يُوعَظُ بِهِ
پند داده میشود بدو مَن كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست که بگرود بِاللَّهِ بخدای مطلق و بآنچه وی فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز رستخیز و هرچه بدو متعلق است وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و مرتکب مناهی نشود يَجْعَل لَّهُ گرداند
و پدید آرد خدای برای او مَخْرَجًا بیرون شدی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت یا هر که بپرهیزد از حرام خدای
برو رزق رساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد ویرا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ط از آنجا که گمان نبرد و در شمار نیارد
یعنی بخاطرش نگذرد نظم از سببها بگذر و تقوی طلب تا خدا از رزق رساندت بی سبب حق زجای عشقت
رزق حلال گمانت نباشد در گمان و در خیال سبب نزول این آنست که پسر عوف بن مالک را اسیر کردند و وی
نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد گفت یا رسول الله پسرم را بگرفتار کفار شد و مادرش جزع بسیار میکند و با این همه
تنگ دستی و فاقه بنهایت رسیده و بدان جهت سد رمق نتواند بود تدبیر این است آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که تقوی پیش گیر
و شکیبائی باش و تو و مادرش بسیار بگوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف باز خانه خود شد بقول پیغمبر صلی الله علیه و سلم
کار عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند ایشان را رانده بسلامت
بمدینه آمد و این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَن يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر
خدای و کار خود بدو گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ ط پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
بَالِغُ أَمْرِهِ ط رساننده است کار خود را بهرجا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از وقوعش فوت نشود قَدْ
جَعَلَ اللَّهُ بدرستی که کرده است خدای و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای هرچیزی از شدت و رخا قَدْرًا ط اندازه
که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت
پناه صلوات الله علیه فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان از آن فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد
پس آیه و من یتق الله یجعل له مخرجا خواند و بنوبت اعاده فرمود بنای این آیه بر تقوی و توکل است تقوی نفی
بوستان تربیت و این آیه معیت حنیر تنبیه که ان الله مع الذین اتقوا و توکل راجح کلام کتابست و از ان بوی رجحان
محبت دمد که ان الله یحب المتوکلین و لی این در صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد نظم سلوک راه معنی را توکل
باید و تقوی توکل مرکب راه است و تقوی توشه و ذوق فی که حکم عدت مطلقات فرود آمد که بعضی زنان بسن یأس
ثلثه فرموده اصحاب پرسیدند که عدت زنان که حایض نشوند چیست آیه آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آن زنانی که نومید
گشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری مِن نِّسَائِكُمْ از جنس زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده
اید در حکم ایشان یعنی نمیدانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدت ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماه است وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ

بعدة

و عدت آنانکه حائض نشده اند از صغر سن همچنین بر سه ماه مقرر است وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان بارها یعنی زنان
حامله أَجَلُهُنَّ منتهای زمان عدت ایشان أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ط آنست که بنهند بار خود را خواه مطلقه خواه متوفی
عنها زوجها وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و رعایت احکام حقوق وی بکند يَجْعَل لَّهُ پدید کرداند
خدای برای متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را آسان سازد ذَٰلِكَ این که گفته شد أَمْرُ اللَّهِ حکم
خدایست أَنزَلَهُ إِلَيْكُمْ که فرستاده است از لوح محفوظ بسوی شما وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بپرهیزد از عذاب
خدای و فرمان او برد يُكَفِّرْ عَنْهُ بپوشد خدای از او سَيِّئَاتِهِ بدیهای ویرا یعنی عفو کند وَيُعْظِمْ
و بزرگ سازد لَهُ برای او أَجْرًا مزد را یعنی او را مزد زیادت دهد أَسْكِنُوهُنَّ ساکن کردانید زنان
طلاق داده را مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم از آنجا که شما ساکن مِّن وُجْدِكُمْ از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان
بقدر طاقت و توانائی خویش سازید وَلَا تُضَارُّوهُنَّ و رنج مرسانید مطلقات را در مسکن و نفقه لِتُضَيِّقُوا برای
آنکه تنگ کردانید عَلَيْهِنَّ ط برایشان مساکن ایشان و بخروج ضرورت شود ایشان را وَإِن كُنَّ و اگر باشند طلاق
داده گان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوند بار یعنی حامله باشند فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بریشان حَتَّىٰ يَضَعْنَ
تا وقتی که بنهند حَمْلَهُنَّ ج بار خود را و از عدت بیرون آیند فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند این زنان بعد
از انقطاع علاقه نکاح لَكُمْ فرزندان شما را فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ ج مزد های ایشان را
بر شیر دادن وَأْتَمِرُوا و مشورت کنید بَيْنَكُم میان یکدیگر فرمایند بِمَعْرُوفٍ ط به نیکوئی در باب ارضاع
واجره آن وَإِن تَعَاسَرْتُمْ و اگر دشواری کنید و مضائقه نمایید پدر و مادر رضاع و مزد آن فَسَتُرْضِعُ لا و اگر دشواری
کنید و مضائقه نمایید پدر و مادر رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرة ابا کند یا زن شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس شیر دهد
خواهد لَهُ برای فرزند أُخْرَىٰ ط زنی دیگر یعنی مرد دایه کند او را برای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار نفرماید
لِيُنفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگر مِّن سَعَتِهِ ط از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش
بر مطلقه نفقه کند وَمَن قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگدست است فَلْيُنفِقْ
پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ ط از آنچه خدای داده است او را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند خدای نَفْسًا هیچ نفسی را
إِلَّا مَا آتَاهَا ط مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که پدید آرد خدای
بَعْدَ عُسْرٍ بعد از دشواری و تنگدستی يُسْرًا آسانی و توانگری وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ و بسیار اهل دیهی که از روی جهل
و عناد عَتَتْ سر باز زدند و اعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ و از متابعت
پیغمبران او فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت که در وی استقصا و مناقشه
باشد وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عَذَابًا نُّكْرًا ط عذابی درشت و با هول یا عذاب کنیم ایشان را در روز

قیامت

رسیدند بعد از حساب قد اقت پس بچشیدند اهل آن ده وبال امرها عقوبت کار خود را وکان عاقبة امرها و بود عاقبت کار ایشان خسرا زیانکاری که کدام زیان از آن بدتر که از جنت بماند و بدیدن لقای الهی محروم شد و بند از آن و عذاب الیم درمانند اعد الله اماده کرده است خدای لهم برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دوزخ سلی فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای یا اولی الالباب ای خداوندان عقل الذین آمنوا آنان که گرویده اند قد انزل الله بتحقیق فرستاده است خدای الیکم ذکرا بشما پندی یا شرفی که قرآنست فرو فرستاده. بشما رسولا فرستاده؛ او که محمد است صلی الله علیه وسلم قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت عقبی وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده، جبرئیل و بقولی رسول بدل است از ذکر و ذکر همان رسول است یعنی ذاکر و اشعار است که سخن بر ذکر تمام شده و رسولا منصوب بمحذوف است تقدیرش اینکه متابعت کنید و رسول را که بر سنه یتلوا میخواند علیکم بر شما آیات الله آیتهای قرآن را مبینات روشن کرده شده و حفص بکر یا میخوانند یعنی روشن کننده و حق بجا نند که و رسول فرستاده لیخرج الذین آمنوا تا بیرون آرد خدا یا قرآن یا رسول آنان که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی ضلالت الی النور بروشنی هدایت یا از باطل بحق و از جهل بعلم ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند و یعمل صالحا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض یدخله درآرد او را خدای جنات تجری بوستانها که جریان دارد من تحتها الانهار از زیر مساکن آن جویها خالدین جاوید باشند کائند فیها در بهشت ابدا همیشه بی زوال و انتقال قد احسن الله بتحقیق که نیکو اماده کرده است خدای در بهشت له برای مومنان عامل رزقا روزی وجه روزی الله خدای بحق الذی خلق آنست که بیافرید سبع سماوات هفت آسمان بر بالای یکدیگر ومن الارض و بیافرید از زمین مثلهن مانند آسمانها یعنی درجات بعضی و بعضی مثلهن را حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین را هفت اقلیم یتنزل الامر فرود می آید فرمان خدای و قضای او بینهن میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و اوراه در هر طبقه از طبقات ارض و سما امر ییست و خلق و همه را بیافرید لتعلموا ان الله تا بدانید که خدای علی کل شیء بر آفریدن همه چیزها قدیر توانا است وان الله و فرمان خود بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید آنکه خدای قد احاط بدرستی که فرا رسیده است بکل شیء علما بر همه چیز دانا از روی علم یعنی قدرت او محیط است بهمه اشیا و از موجودات علمی و عینی هیچ چیز از دائره علم و قدرت وی خارج نیست نظم رمزی است ز سر قدر رشته کن فیکون تا دانسته او یکی است بیرون و درون ذره بغیب و شهادت و حکم نشان یافت از دائره قدرت و علمش بیرون:

سورة التحریم

بسم الله الرحمن الرحیم

نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شربت عسل دوست داشتی و وقتی زینب رضی الله عنها مقدار شربتی

و هنگام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخانه او آمدی زینب شربت شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه وی بجهت آن توقف بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما درآید گوییم از تو بوی مغافیر میشنویم و مغافیر صمغ درختی است که عرفط خوانند و رایحه کریهه دارد و آنحضرت بوی خوش دوست میداشت و از رائحه ناخوش بحذر بود پس آنحضرت روزی شربت آشامیده بود نزد اهل هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما بوی مغافیر می آید و ایشان را در جواب فرمودند که مغافیر نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند شاید زنبوران عسل از شکوفه عرفط چریده بودند امام زاهد رحمه الله تعالی آورده که چون این صورت مکرر بعرض رسید حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود حرمت العسل علی نفسی فو الله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کس و برای آن عسل نیارد آیه آمد یا ایها النبی ای پیغمبر لم تحرم چرا حرام میکنی ما احل الله لک آنچه حلال کرده است خدای مر ترا یعنی عسل و روایت اشهر آنست که در روز نوبت حفصه در خانه وی رفتی وقتی باجازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت خود سرافراز گردانید حفصه بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد و حضرت فرمود که راضی نیستی که او را بر خود حرام کردم گفت هستم یا رسول الله فرمود که این سخن نزد تو امانت باید که با کسی نگویی او قبول کرد و چون حضرت از خانه بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داد که یاری از قبطیه خلاص یافتیم و چون آنحضرت بخانه عایشه آمد این حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این آیه نازل شد که چرا حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند بخوری تبتغی میطلبی بدان تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان خود والله غفور و خدای آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رحیم مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قد فرض الله بدرستی که مقرر کرد آنده خدای و بیان کرده لکم برای شما تحلة ایمانکم فروگشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه سوگند به بند دبکفارت توان گشاد و بیان آن در سوره مایده است والله مولیکم و خدای دوست شماست و متولی کار شما و بر ساز د برای شما هر چه صلاح شما در آنست وهو العلیم و او داناست بمصلحت بندگان الحکیم صواب کار در هر چه کرد و کند بنت ایشان واذ اسر النبی و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت و پنهان ساخت پیغمبر الی بعض ازواجه بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی که تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت شیخین بعد از آن که با حفصه بر گفته بود و او با عایشه اظهار کرد فلما نبأت پس آنهنگام که خبر کرد مر عایشه را به بآن حدیث واظهره الله و آشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت علیه بر اظهار آن سخن از حفصه عرف شناسا گردانید پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را و حرف داد بعضه بعضی از آنکه یعنی نداند سخنان با تو گفتم و من این گفت از آن کلام یا سخنی یعنی قصه تحریم ماریه واعرض و اعراض کرد رسول صلی الله علیه وسلم عن بعض از بعضی دیگر یعنی

خلافت تعیین مراد انست که انحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم استفسا نفرمود از بعض کرم وبانکه حفصه همه سخنان
سر انحضرت را اظهار کرده بود بازبعض وی نیاورد فَلَمَّا نَبَّأَهَا پس انهنگام که خبرداد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را
بِهِ بانچه خدای اورا بران اطلاع داده بود قَالَتْ گفت حفصه مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا که خبرداد با تو که من راز تو
اشکار کردم قَالَ گفت رسول صلی الله علیه وسلم نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ خبرداد مرا خداوندی که دانا بخفیات ضمایر
الْخَبِيرُ خبردار انکونات مرا إِنْ تَتُوبَا اگر توبه کنید ای حفصه وعایشه وبازگردید إِلَى اللَّهِ میوی
خدای ودرآن از دل مبارک انحضرت صلی الله علیه وسلم چه بیت شود شمارا بعض باشد فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا پس بدرستی
که بکشته است دلهای شما از صواب که محافظت مر پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکنید وَإِنْ تَظَاهَرَا واگر هم پشت شوید
عَلَيْهِ بر آزردن دل مبارک وی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ مَوْلَاهُ اویار و مددکار پیغمبر است
و بر نصرت کنید وَجِبْرِيلُ وجبرئیل نیز رفیق است مددکاری بجای آرد وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ونیا شایستگان از مومنان
اتباع واعیان وی اند ومراد همه صحابه اند یا بوبکر صدیق وفاروق که پدر عایشه وحفصه اند ومعاون انحضرت که رضای
او بمنای فرزندان خود ایثار کنند ومجاهد کننده که صالح المومنین مرتضی علی است وَالْمَلَائِكَةُ وتمامی فرشتگان اسمان
وزمین بَعْدَ ذَٰلِكَ باوجود اینکه خدا وجبرئیل وصحابه یار اویند ظَهِيرٌ معاون وهم پشتند در یاری وی
عَسَىٰ رَبُّهُ شاید پروردگار او إِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر او طلاق دهد مرشما را تخویف از واجب است یعنی اگر پیغمبر
طلاق دهد شاید أَنْ يُبْدِلَهُ انکه بدل دهد خدای أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ زنان بهتر از شما این اخبار است از
قدرت نه از کون چه خدای بیدانست که طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند که مُسْلِمَاتٍ اقرار کنندگان
بوحدانیت یا گردن نهندگان با امر مُؤْمِنَاتٍ باور دارندگان با اخلاص ارندگان قَانِتَاتٍ نمازگذارندگان یا
فرمان بردارندگان تَائِبَاتٍ بازگشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بدرگاه الله عَابِدَاتٍ پرستندگان یا متضرع کنندگان
سَائِحَاتٍ هجرت کنندگان یا روزه داران ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا ودختران بکر ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که ثیبه آسیه زن فرعونست وبکر مریم مادر عیسی که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله
ازدواج حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درآرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان قُوا أَنْفُسَكُمْ نگاه دارید
نفسهای خود را بترک معاصی وَأَهْلِيكُمْ واهالی وفرزندان خود را بپند وعظ ونصیحت نَارًا از اتشی وَقُودُهَا النَّاسُ
که اتش انگیزان مردمان باشند یعنی کفار جنه وانس وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان
سنگین که کفار میپرستند یا گنجهای زر وسیم احجار و معیان که اصل منشاء آن سنگ است نظم زر وسیم اند سنگ
زرد وسفید آنچه تو اندرین سنگها بند ایلا دل از سنگ سخت بی بلا که زسنگیش راحت افزاید دل ازین سنگ اگر
تو بر نکنی مرحرت بپی بسنگ زنی عَلَيْهَا برآن اتش مَلَائِكَةٌ فرشتگانند یعنی موکلانند برو که زبانیه

غِلَاظٌ درشت سخنان شِدَادٌ سخت کاران وتوانایان که بدوخی را با ایشان قوت ستیز وانجنگ ایشان مجال گریز
نباشد لَا يَعْصُونَ اللَّهَ نافرمانی نکنند خدا را مَا أَمَرَهُمْ در انچه فرماید ایشانرا یعنی بر شهوت فریفته نشوند تا
بخلافت باید کرد وَيَفْعَلُونَ ومیکنند مَا يُؤْمَرُونَ انچه فرموده می شوند بدان در تبیان آورده که التذالذ بانیه بعذاب
کافران برابر التذاذ اهل بهشت بنعیم جنان پس حق زبانیه کافران را بگناه دوزخ آرند ایشان اغاز اعتذار کنند داعیه خلاصی
نمایند حق سبحانه فرماید با ملائکه کو بید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا ای کسانیکه کافر شدید لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ عذر مگوئید امروز
که عذر مقبول نیست وفایده نخواهد داد إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده می شوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ انچه بودید
که در دنیا میکردید که عمل میکردید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای انها که گرویده اید تُوبُوا إِلَى اللَّهِ بازگردید بخدای تَوْبَةً
نَصُوحًا بازگشت خالص یعنی توبه کنید وبر ترک گناه مصر باشید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرمود که توبه نصوح انست که
تائب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نکند به پستان شیخ حسن بصری رحمه الله تعالی گفته که توبه نصوح دو رکن دارد اول
ندامت بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن بر در حق توسلان آمدن خدمت
از سر گرفتن با نیاز با حقیقت روی کردن از مجاز عَسَىٰ رَبُّكُمْ پروردگار شما چون توبه کنید شاید أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ انکه
در گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما وَيُدْخِلَكُمْ ودرآرد شمارا جَنَّاتٍ بوستانها که میرسنه تَجْرِي
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ازیر درختان وقصرهای آن جویهای دراین روز کی باشد يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزی که
خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی شفاعت او را عذاب نکند ونه شفاعت او را درباره عاصیان مردود سازد وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ ورسوا
نسازد دانا را نیز که ایمان آورده اند با وی یعنی خواست ایشان نیز درباره یاران ایشان قبول کند نُورُهُمْ نور ایشان
یعنی نوری که خدای مومنان عطا کرده يَسْعَىٰ میشتابد ومیرود بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ وبجانب
راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند ودر آن محل که نور منافقان فرو میرد يَقُولُونَ رَبَّنَا گویند مومنان ای افریدگار ما
أَتْمِمْ لَنَا تمام کردان بما نُورَنَا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا وبیامرز مارا یعنی
ظلمت گناه پاک کن إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه چیزها از اتمام انوار ومغفرت ابرار قَدِيرٌ توانایی
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ وبا منافقان
بوعید وَاغْلُظْ ودرشتی بکار بر عَلَيْهِمْ برایشان یعنی بر هر دو گروه وَمَأْوَاهُمْ وجای بازگشت کافران ومنافقان
اگر ایمان نیارند ومخلص نشوند جَهَنَّمُ دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد بازگشتی است دوزخ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان
کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای انانکه کافر شدند امْرَأَتَ نُوحٍ واعله مثل زن نوح است علیه السلام که واعله نام داشت
وَامْرَأَتَ لُوطٍ وزن لوط علیه السلام واهله که نشدی كَانَتَا بودند این دو زن تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم
دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَيْنِ شایستگان فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند با آن بنده بنفاق زن

نوح علیه السلام قوم را کفتی کوی دیوانه است وزن لوط علی نبینا و علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبر دادن کردی فَلَمْ
يُغْنِيَا پس دفع نکردند دو پیغمبر عَنْهُمَا از زن دو زن مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را زن نوح غرقه
شد بطوفان و بر سر زن لوط سنگ بارید وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ و کفته خواهد شد روز قیامت و اهله و واعله را در آیید بدوزخ
مَعَ الدَّاخِلِينَ با دراینده‌کان دیکران کافران حاصل این مثل انست که کفار معاقب میشوند و نسبتی که میان ایشان
پیغمبران باوجود کفر هیچ فایده نمی‌دهد وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه کرویده‌اند
امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ وان مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم إِذْ قَالَتْ چون کفت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ ای آفریدگار
من بنا کن برای من نزدیک خود بَيْتًا خانه فِي الْجَنَّةِ در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون
آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفکندند حق تعالی ملائکه را فرمود تا بکرد وی در
آمده بپا لهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد
که خدایا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِي و برهان مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از نفس خبیث فرعون وَعَمَلِهِ و از کردار او
یعنی از عذاب او که مرا میکند وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و نجات ده مرا از کروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون
حق تعالی دعای وی اجابت کرد و حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد
وی نهادند که روح نداشت و در کتب تفاسیر هست که حق تعالی وی را با ایمان بر دند جسدی و حالا در بهشت است و حاصل
این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او باهل کفر او را هیچ ضرر نکرد و مثل زد خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم و سایر مؤمنات وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و مریم دختر عمران الَّتِي أَحْصَنَتْ آن زن که نکاه داشت فَرْجَهَا دامن
خود را از حرام و فاحشه فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم فِيهِ در کریبان جامه او مِنْ رُوحِنَا از روحی که آفریده
بودیم وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و کرویده بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی بصحف منزله قبل از انجیل
یا بوعدها که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد که اهب لک غلاما زکیا وَكُتُبِهِ و کتابهای خدای یعنی انجیل یا بآنچه
خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و بر وفق و حفص بجمع خوانده و مراد تمام کتب الهی است وَكَانَتْ و بود
مریم مِنَ الْقَانِتِينَ از فرمان برداران یا داومت کنندکان بر طاعت عبادات و تذکیر برای تغلیب است و اشعار
بآنکه طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که بسیاری از مردان کامل بکمال رسیده اند و از زنان کامل نشده
مکر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون بجزء التاسع والعشرون من اجزاء الثلثين سورة الملك بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
تَبَارَكَ بزرکوار و برتراست و ثابت بر دوام الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ آنکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف
در امور ملک یعنی هرچه خواهد کند وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها که خواهد قَدِيرٌ تواناست الَّذِي خَلَقَ
الْمَوْتَ آن خدای که بیافرید مرک را وَالْحَيَاةَ و زندکی را مراد مرک آدمیانست در دنیا و حیات ایشان

الجزء التاسع والعشرون ٢٩

در آخرة و کفته اند مرک را آفرید و زندکی را مراد موت ادمیانست در دنیا و حیات بعث و رسیدن بکتب الهی وادب همه چیز رسید الایمن
و حیات را خلق کرد پس بمنزله پانی ابلق و او هیچ جیز نمی‌کذرد مکر آنکه او هیچ چیز نرسد الا انکه شود و بقولی مراد از موت و حیات
است یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندکان کند تا ظاهر شود که دار تکلیف
أَيُّكُمْ کدام از شما أَحْسَنُ نیکوترید عَمَلًا از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است و در خبر آمده که کدام بیشتر
از روی عقل و پرهیزکارتر از محارم و شتابنده‌تر در فرمان برداری و کفته اند کدام یاد کننده‌تر مرک را و ترسانتر از عقوبات
سازنده‌تر برای او وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالب است در ملک خود ترسنده کان از این سازد الْغَفُورُ آمرزنده است
خطیات ایشان را پیوسته الَّذِي خَلَقَ آن خدای که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه یکی
بر بالای دیکری و معالم آورده که آسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مرمر سفید سیم آهن است چهارم زرد بیست پنجم
نقره ششم زر است هفتم یاقوت سرخ است مَا تَرَىٰ نه بینی تو ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ در آفریدن خدای مر آسمانها را مِنْ
تَفَاوُتٍ هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و بیعی و اعوجاج فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس باز کردان چشم را بسوی آسمان باز را ای
هَلْ تَرَىٰ هیچ می‌بینی مِنْ فُطُورٍ شکاف و نقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیکر باره بکردان دیده را كَرَّتَيْنِ کرتی بعد
از کرتی تا هیچ عیبی یابی یعنی اکر یک نکریستن معلوم نکردی نکاه کن تکریستن را يَنْقَلِبْ باز کردد إِلَيْكَ الْبَصَرُ بسوی تو
چشم خَاسِئًا دور از یافتن عیب وَهُوَ حَسِيرٌ و او مانده بر دراز نکریستن با آسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند
نکرد عیبی نمی‌یابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بدرستی که بیاراستیم السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیک را یعنی آسمانی که نزدیکتر است بزمین از آنها
دادیم بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارکانی که بشب چون چراغ درخشانند وَجَعَلْنَاهَا و کردانیدیم ستارکان را رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ
راندکان مر دیوان را از آنکه بجهت استراق سمع آسمان کنند وَأَعْتَدْنَا و آماده ساخته ایم لَهُمْ برای دیوان بعد از
سوختن ایشان بشهاب در دنیا عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش افروخته در عقبی وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا و مر آنان راست که کافر شدند
از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدکار ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازکشتی
است دوزخ إِذَا أُلْقُوا چون در افکنده شوند کافران فِيهَا در جهنم سَمِعُوا لَهَا بشنوند از دوزخ شَهِيقًا
مانند آواز درازکوش که انکر الاصوات است یعنی چون کافران را بدوزخ در آرند دوزخ بخروشد آید وَهِيَ تَفُورُ و او بجوشد
و ایشان را بر آرد و فرو برد چنانکه کوشت در دیک جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک است که پاره پاره شود دوزخ مِنَ
الْغَيْظِ از خشم کافران كُلَّمَا أُلْقِيَ هرگاه که افکنده شوند فِيهَا در دوزخ فَوْجٌ کروهی از اهل شرک
سَأَلَهُمْ سوال کنند ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيرٌ
بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از عذاب بترساند قَالُوا بَلَىٰ کویند آری قَدْ جَاءَنَا
بدرستی که آمد بما نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس تکذیب کردیم قول وی را وَقُلْنَا و کفتیم مر فرستاده کان را

کریمه وجه ما نزل الله فرو فرستاده است خدای من شیء هیچ چیزی از الخ شما میگوئید از وعد و وعید وامر
ونهی ودیگر کتبها ان انتم نیستید ای رسولان الا فی ضلال کبیر مگر در خطائی بزرگ که با وجود صحت بشریت دعوی
نبوت میکنید وقالوا وگویند کافران که در دنیا لو کنا اگر بودیم ما که نسمع بشنودیم سخن پیغمبران
را بی بحث وتفتیش چه از معجزات ایشان علامات بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود او نعقل یا تعقل میکردیم در معانی
کلام ایشان وتفکر میکردیم در انوار حکمت که از اقوال وافعال ایشان معاینه میشود ما کنا نمیبودیم امروز فی اصحاب
السعیر در ملازمان دوزخ فاعترفوا بذنبهم پس اقرار کنند ومعترف شوند بگناه خویش ودر آن وقت اعتراف
سود ندارد فسحقا پس دوری باد از رحمت مر لاصحاب السعیر مر ملازمان دوزخ را ان الذین یخشون ربهم
بدرستی آنانکه میترسند از عذاب پروردگار خود بالغیب پوشیده یعنی آثار خوف را از خلق
پوشیده ودر خلوتها بغفلت ناله وگریه کنند ودر بعض المعانی آورده که مراد از غیب دل است که پوشیده از خلق وپیدا بر خدای
یعنی بدل ترسان وترسکاران باشند لهم مغفرة مر ایشانرا آمرزش گناهان واجر کبیر ومزد بزرگ که بهشت است
وگفته اند ایمنی از شدائد ومکاره یعنی مترسندگان امان باشند از هرچه میترسند نظم لاتخاف اینجا ترسنده را
هرکه میترسد مبارک بنده است خوف وخشیت خاص دانایان بود هرکه دانا نیست کی ترسان بود ترسکاری رستگاری
آورد هرکه ترسد آید عوض درمان بدرد آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور گشته درباب حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم سخنان کفتند وچون چند نوبت بتحمل قرآن پرده از روی کفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر کفتند بیـ
کردند ورای ایشان بران قرار گرفت که دیگر سخن آهسته گویند تا خدای نشنود واو را از آن آگاه نکند آیت آمد
واسروا وپنهان سازید قولکم سخن گفتن خود را درباره پیغمبر او اجهروا به یا آشکارا کنید مرآنرا
یعنی هر دو نزدیک او یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست قبل از آنکه
بزبان گذرد پس کسی که بضمائر واقف است اگر تعبیر از آن پست کند یا جهر بر وی پوشیده نخواهد بود الا یعلم آیا
نداند آنچه در دلهاست من خلق آنکسی که دلها را آفرید وهو اللطیف واو داناست بر بواطن اشیا وحقائق
آن الخبیر آگاه از ظواهر هر چیز هو الذی جعل اوست خداوندی که کرداند لکم الارض
برای شما زمین را ذلولا نرم ورهنما تا آسان باشد سیر شما بران فامشوا پس بروید فی مناکبها در اطراف
وجوانب زمین وکلوا وبخورید من رزقه از روزی خدای که برای شما مقرر کرده والیه النشور وبسوی
اوست بازگشت شما پس شکر نعمت او بجا آرید واز سیاست او بترسید ءأمنتم آیا ایمن شدید ای کافران من فی السماء
از آنکس که در آسمانست یعنی حق یا آن ملک موکل بر عذاب که جبرئیل است علیه السلام لحظ بحث
آنست که ایمن شده اید ان یخسف بکم الارض از آنکه خدای یا جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم وی فرو برد شما را بزمین

تانی

فاذا هی تمور پس آنگاه زمین پس از فرو بردن شما بری متحرک گردد واضطراب کنان شما را زیر تر افکند ام امنتم
آیا ایمن شدید من فی السماء از آنکه در آسمانست عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل ان یرسل آنکه فرو فرستد
علیکم بر شما حاصبا سنگ ریزه چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده عذاب
کیف نذیر چگونه بود بیم کردن من وآن دانستن شما را سود نکند ولقد کذب الذین وبدرستی که تکذیب کردند
آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه وبشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان
پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من با ایشان یعنی بر ایشان بانزال عذاب اولم یروا آیا نمیدانند ونگرند
الی الطیر بسوی مرغان فوقهم زبر ایشان در هوا صافات صف زنان کشیده میکشایند بالهای خود را
ویقبضن وفراهم میکیرند بعد از بسط ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشانرا در هوا بخلاف طبع یاد در حال قبض وبسط
الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشاینده که هر یک از انواع طیور شکلی وهیئتی وصورتی وطبیعتی خاص داده و
اسباب طیران وجولان در هوا مهیا ساخته انه بکل شیء بدرستی که خدای بهمه چیزها بصیر بیناست
امن آیا کیست که تواند گفت هذا الذی این آنکس است که از روی حمایت هو جند اوست مدد کار وسپاه
تایید لشکر لکم مر شما را ینصرکم یاری میدهد من دون الرحمن بجز خدای از عذاب وخشم وی
ان الکافرون نیستند ناگرویدگان الا فی غرور مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرود نخواهد آمد
امن هذا الذی آیا کیست که اشارت تواند کرد بدو که این آنکس است که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را
ان امسک اگر باز گیرد خدای رزقه روزی خود از شما با مساک مطر یا ابطال اسباب که حصول ووصول
رزق را وسایط ووسائلند یعنی اگر خدای وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند داد وکافران
میدانند که خالق ورازق اوست وکفر ایشان نه از جهل است بل لجوا بلکه ستیزه کردند ودرافتادند فی عتو در عناد
ودر کشی ونفور ورمیدگی از حق ونفرت از راستی افمن یمشی آیا آنکس که میرود مکبا علی وجهه نگون افکنده بر
روی خود یعنی نگونسار میرود وپس وپیش وراست وچپ خود نمیبیند او را اهدی راه یابنده تر است امن
یمشی یا آنکس که میرود سویا راست ایستاده وهمه اطراف خود را مشاهده میکند علی صراط مستقیم بر راه راست
رساننده بمقصد ومقصود این مثلیست برای کافر که در بیداری غوایت حیران وسرگردان میرود ومومن راه
یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند رباعی فرقست میان آنکه از روی یقین با دیده بینا رود اندر
ره دین با آنکه دو چشم بسته کج هر گوشه همی رود بظن وتخمین قل بگو مر آنانرا که خدای که شما را بدو دعوت
میکنم هو الذی اوست آنکس که بقدرت کامله انشاکم بیافرید شما را وجعل لکم السمع وبداد شما را شنوائی تا سخنان
حق بشنوید والابصار ودیدها تا دلایل قدرت وبدائع فطرت مشاهده کنید والافئدة ودلها تا در معانی کلمات العرفـ

و دقائق مصنوعات باد شاه حقیقی تفکر و تامل نمایند شما بسیار بیشتر بدی بینید و لیکن قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میکو بیند
منعم نعمتها را قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ بکو ای محمد آن خدای است که بیدا آفرید شما را پراکنده ساخت فِي الْأَرْضِ در
زمین هر یک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا تعبد کنید و تعبد بنداری نمایید وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او باز کردید
حراقبد شد تا جزای کفتار و کردار خود بیابید وَيَقُولُونَ و کویند مشرکان مر پیغمبر را و یاران و یرا مَتَىٰ کی باشد
هَٰذَا الْوَعْدُ این وعده حشر و یافتن جزا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید شما راست کویان قُلْ بکو ای محمد در
جواب ایشان إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِندَ اللَّهِ نزدیک خدا است و هیچ
آفریده را اطلاع ندارد وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ بیم کننده ام مُّبِينٌ آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را
بیم میکنم اما بیان او را نشیم فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که به بینند موعود را که قیامت زُلْفَةً نزدیک سِيئَتْ
بد کرده و زشت شود وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر جمله ایشان پیدا کردد
وَقِيلَ و کفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشانرا کویند هَٰذَا الَّذِي كُنتُم این آنست که بودید که شما بیشتر بِهِ
تَدَّعُونَ برای آن تمنا میکردید و در طلب او استعجال مینمودید امام زاهد رحمه الله تعالی فرموده که مشرکان فرا رسیدن
مرگ پیغمبر میکردند و تمنای هلاک وی میداشتند حق تعالی حبیب خود را صلوات الله و سلامه علیه فرمود که قُلْ
أَرَأَيْتُمْ بکو چه بینید مرا إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اکر هلاک کرداند خدای مرا وَمَن مَّعِيَ و آنانکه با منند از مومنان
أَوْ رَحِمَنَا یا بخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افکند فَمَن يُجِيرُ پس کیست آنکه او الْكَافِرِينَ زینهار دهد
کافران را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند ما دامت
که نه نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد قُلْ
بکو آنکه ایمان بدو سبب نجاتست هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست خدای بزرگ بخشاینده آمَنَّا بِهِ کرویده ایم بوی وَعَلَيْهِ و بروی
نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته فَسَتَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانید یعنی بعد از
مشاهده عذاب معلوم کنید فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در کمراهی هویداست
قُلْ أَرَأَيْتُمْ بکو چه بینید إِنْ أَصْبَحَ اکر کردد مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیمعونه حضری
غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد فَمَن پس کیست آنکه يَأْتِيكُم بِمَاءٍ بیارد برای شما که
مَّعِينٍ آب روان یا ظاهر چنانچه کس بیند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیة باید کفت که الله رب العالمین در
تفسیر زاهدی مذکورست که زندیقی شنید که معلمی شاکرد خود را تلقین میکند که فمن یاتیکم بماء معین او جواب داد بالمعول
والمعین یعنی بیتیشه و میتین ... آب را بالا آرند شبانه شد هاتفی اواز داد که اینک آب چشم چشم تو ... نقد
مکن تا بمعول و معین باز آری نظم فلسفی منطقی مستنبط را ... بیکدست از سوی ملک ... خرد که بشنید آیة اول

ناپسند

٥٢٣

٥٠٩

سورة القلم

ناپسند کفت ازم آب را ما برابند ما بخشم بیلکی تیزی بتن آب را ابم از بینی زیب شب تلونه و دید او یک شب مردی زند طیار
هرد و چشمش کور کرد کفت جان زین چشمه ای شقی با تبر و بیل ار اصادقی زود بجست و د و چشم کور دید از نو تا نفس
آن دو چشمش ناپدید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ن
حروف مقطعه دلالت بر آن دارد یعنی نون حساب و قرطب یعنی آنست که غایت ملک این امت اینها از نون دانست اما
هر کس بدان نرسد و بسر د بعضی از آن کرفتند و بعضی خبر کذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه از آل عمران کذشت و بعضی
علما از مفاتیح اسماء الهی دانند چنانچه ... حرف نون کفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم کوید آخرست از حروف
الرحمن و کویند اسم سوره است یا دو حی است از نور یا نام نهری است در بهشت یا قسم است بنصرت حق بجا نه مومنان را و اغلب
آنست که نون بمعنی ماهی است و مراد بان جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت او ست و او را لیوثا کویند یا بهموت و در وسیط باسناد
خود از ابی هریرة رضی الله عنه نقل کرده که وی کفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که اول چیزی که خدای بیافرید
قلم بود پس نون را بیافرید قلم بر دپس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از آن دوات نوشت آنچه بود و باشد و پس نقدیر
حق سبحانه یاد کرد بدوات وَالْقَلَمِ و بقلم اعلی که از نوشت در لوح او ما بین السماء و الارض و کویند قلم است که بدان کتابت
کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار است وَمَا يَسْطُرُونَ و دیکر سوکند خورد بانچه می نویسد حفظه یا از احکام وحی یا
ایشان از آنچه باید در بیان آن از ابن عیینه نقل میرود که نون دمن است و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بندهء می نویسد حق تعالی
بدین اینها سوکند خورده جواب قسم اینست که مَا أَنتَ نیستی تو ای محمد صلی الله علیه و سلم بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بنعمت اداشت
پروردکار خود بِمَجْنُونٍ دیوانه جواب ولید مغیره است که آنحضرت را میکفت معاذ الله مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمهء
نون اشارت است بعلم اجمالی و برزخ در احدیت ذات جمعیت و قلم مشیر است بعلم تفصیلی ثابت در احدیت و آنچه قلم کرم
او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده عالیه و کلمات ربانیه مرکبهء سفلیه جوابش اینکه تو بنعمت پیوندهء کاملیت خود
مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازل و ابد وَإِنَّ لَكَ و بدرستی که مر ترا لَأَجْرًا مزدی و ثوابی است بر کشیدن
بار رسالت غَيْرَ مَمْنُونٍ منت نانهاده یعنی حق سبحانه بی واسطه کسی که از و منت باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع
یعنی مزد بی دوام که هرکز انقطاع بدان راه نیابد وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ بر دینی بزرک که اسلام است
یا بر خوی بزرک که خوی انکس را نبود بعبه از قوم خود تحمل بکنی الجمله رایقوت تحمل ان نیست و کفته اند مراد ادب قرآن
است که حق سبحانه بوی ارزانی داشته از عایشه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول صلی الله علیه و سلم وی کفت کان خلقه
کرخلق آنحضرت قرآن بود و فی سلسلة الذهب نظم بود دم بحر مکرمت هم کانیکه کرم ... بود خلقه القرآن وصف خلق کسی
که ثنا ف است خلق را نعت او چه امکان است ... حکیم ... که چو خلق بزرکش از خلق ... وجه او ...
جوده لبان دا شته و خود را کلی باحق کذاشته اهلم تشبیه قلب سر کفته اند که نه از بلا بحر ... شد ونه از عطا منصرف کشته

ویکنه‌ند اذا وراهچ متعدد ومتعددی جزنده‌ای بنده وخته ازحسنات اخلاق انحضرت صلی الله علیه وسلم ده رساله مرات الصفا
المصطفی مذکوردر شده ودر جواهر التفسیر ده مسطور ست فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که بینی ای محمد صلی الله علیه وسلم
وَيُبْصِرُونَ وبه بینند ساندازی ان اهل مکه یعنی بدان وقتکه عذاب نازل شود بر ایشان معلم کردد بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ
بکدام است از شما فتنه ویلا یاد رکدام کروه است دیوانه ... اِنَّ رَبَّكَ بدرستی
که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او دانا تر است بِمَنْ ضَلَّ بکسی که کمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه که اوراست وحنان
کسی الحقیقه دیوانه بود وَهُوَ اَعْلَمُ واو دانا تر بود بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتکان بر کمال عقل که مؤمنانند فَلَا تُطِعِ
الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر تکذیب کنندکان ... وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ دوست بیدا
که تو نرمی کنی ... وَلَا تُطِعْ ... كُلَّ حَلَّافٍ ...
... هَمَّازٍ ... مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ ... مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ ... مُعْتَدٍ ... اَثِيمٍ ... عُتُلٍّ ...
... بَعْدَ ذٰلِكَ ... زَنِيمٍ ...
... اَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ... اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ ... اٰيَاتُنَا ... قَالَ اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ... سَنَسِمُهُ ...
... عَلَى الْخُرْطُومِ ... اِنَّا بَلَوْنَاهُمْ ... كَمَا بَلَوْنَا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ ...

ولایت

ولایت یمن ... صالحی ... باغی بود ...
... اِذْ اَقْسَمُوا ... لَيَصْرِمُنَّهَا ... مُصْبِحِينَ ... وَلَا يَسْتَثْنُونَ ... فَطَافَ
عَلَيْهَا ... طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ... فَاَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ... فَتَنَادَوْا
مُصْبِحِينَ ... اَنِ اغْدُوا ... عَلٰى حَرْثِكُمْ ... اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ... فَانْطَلَقُوا ...
وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ ... اَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ ... عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ ... وَغَدَوْا
عَلٰى حَرْدٍ قَادِرِينَ ... فَلَمَّا رَاَوْهَا ... قَالُوا اِنَّا لَضَالُّونَ ...
... بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ... قَالَ اَوْسَطُهُمْ ...
... اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ... قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنَّا كُنَّا
ظَالِمِينَ ... فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ ...
عَلٰى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ ... قَالُوا يَا وَيْلَنَا ...

کیذ

إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما طَاغِينَ از حد برندگان در کننده کاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم
عَسَىٰ رَبُّنَا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او امید میداریم أَنْ يُبْدِلَنَا آنکه بدل دهد ما را خَيْرًا بهتر مِنْهَا
ازان باغ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم بعد توبه و طلب
عفو حق سبحانه ایشان را بخشود و باغی پر انگور حیوان نام بدیشان ارزانی فرمود و میانطی که بدو صاحب باغ داد کسی که آن باغ دیده
بود که در آن باغ خوشه انگور دیدیم برابر مردی سیاه بر پای استاده محققان گویند هرکه بلا مبتلا کرده و مال و منال وی
عرضه تلف شود او تامل نماید و داند که باستحقاق او بوده شد پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند
بهتری خوشتر از آنچه ازو بازستانده باشد بدو دهد چنانچه بستان حیوان بعوض باغ ضروان و بیر روی قدس
مروان بن معین چنین داد آنجا که میفرماید نظم اگر لم خم شکست و سرکه بریخت من نگفتم که این زیان کرده صد خم شهد
صاف ازپی آن عوضم داد شادمانم کن كَذَٰلِكَ همچنین است الْعَذَابُ عذاب کردن خدای در دنیا وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَكْبَرُ بزرگتر بنا است ازین جهت که این عذاب زوال یابد و آن ابد الآباد ثابت
ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات عذاب پرهیزند إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی
مر پرهیزکاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد آفریدگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ بوستانها
با نعمت کفار قریش گفتندی این جنت و نعمت که مسلمانان میگویند موجود نیست و اگر فرضا باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه
دنیا از مسلمانان خوشحال تریم در عقبی نیز بهمان منوال خواهد بود و حق سبحانه رد سخن ایشان میفرماید أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا
خواهیم کرد مسلمانان را كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان در حصول نجات و وصول بدرجات مَا لَكُمْ چیست شما را ای
کافران كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید بتسویه یا بتفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب رای
استبعاد است أَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست كِتَابٌ نوشته نازل شده از آسمان که شما فِيهِ در آن کتاب که
تَدْرُسُونَ میخوانید این را که کفار در جزا برابر مسلمانان باشند إِنَّ لَكُمْ فِيهِ بدرستی که شما راست در آن کتاب
لَمَا تَخَيَّرُونَ آنچه خواهید که برگزینید و آرزو برید أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ آیا مر شما راست عهدها و پیمانهای موکد
عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز إِنَّ
لَكُمْ مر شما راست در آن عهد لَمَا تَحْكُمُونَ آنکه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن را سَلْهُمْ بپرس
ای محمد ازین کافران أَيُّهُمْ کدام از ایشان بِذَٰلِكَ بدین حکم زَعِيمٌ پایندانست که در آخرت ازین عهد بیرون آید
أَمْ لَهُمْ یا ایشان را شُرَكَاءُ انبازانند در این قول با ایشان همداستان‌اند که شریک حق سبحانه فَلْيَأْتُوا پس گو
بیایند بِشُرَكَائِهِمْ بشریکان خود یعنی ایشان را بیارند تا مدد خود إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستند راستگویان در آنکه جنات
نعیم بدیشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ بیارید در روزی که برداشته شود پرده عَنْ سَاقٍ از کار بس هول

وامری

وامری صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده شود ساق عرش یا تجلی کند حق سبحانه وَيُدْعَوْنَ و خوانده شوند مردمان
إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مر خدای را در لباب از ابو موسی اشعری نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود
که حق سبحانه وتعالی در آن روز نور عظیم بنماید و خلق بسجده در افتند و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت
کرده است که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق خود و سجده کنند مر او را هر مومن و
مومنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند پس میخواهند که سجده کنند پشت او یکپاره شود و نتوانند و حدیث
هست که پشت کافران و منافقان چون سرون گاو یکتخته شود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند سجده کردن خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ
فرو افتاده بود چشمهای ایشان یعنی خداوند ابصار سر در پیش افکنده و ترسنده باشند تَرْهَقُهُمْ فرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ
خواری و نگونساری وَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند در دنیا که يُدْعَوْنَ خوانده میشدند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن
مر خدا را وَهُمْ سَالِمُونَ و ایشان تندرست بودند و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند در آن روز حسرت و ندامت
بهره ندارند نظم مده فرصت از دست گر بایدت که گوئی سعادت ز نهد از پیت که فرصت عزیز است و چون فوت شد
بسی دست حسرت بدندان برد فَذَرْنِي پس بگذار مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ و آنکه تکذیب میکند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن
که قرآن است یا بحدیث بعث و حشر و این آیه تسلیه حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم و تهدید مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
زود بود که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بر ایشان نزدیک گردانیم پایه پایه مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که
ایشان ندانند یعنی هربار که خطائی کنند ایشان را عطائی دهیم و ایشان از تفضل پندارند وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم ایشان را
در دنیا تا غره شوند آنگاه بگیریم إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که عقوبت من محکم است بهر چیزی دفع نشود و گرفتن من
سخت است کسی را از ان طاقت نباشد أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میطلبی از ایشان أَجْرًا مزدی بر دعوت و ارشاد فَهُمْ پس
ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از تاوان مزدی یعنی از غرامت آن اجر مُثْقَلُونَ گران بار اند و بدان سبب روی از تو میگردانند
أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک ایشانست در لوح محفوظ که مغیبات در آنست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند از آنجا
آنچه حکم میکنند در سویت مومن و کافر فَاصْبِرْ پس شکیبا باش لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم آفریدگار خود را در باب تبلیغ وحی
و تحمل آزار کفار وَلَا تَكُنْ و مباش در دل تنگی و شتاب زدگی كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که
صبر نکرد بر ایذای قوم و بیفرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت إِذْ نَادَىٰ یاد کن وقتی که بخواند پروردگار
خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَكْظُومٌ و او پر آمده بود از خشم و اندوه لَوْ
لَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آنست که دریافت او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ رحمتی از آفریدگار او بقبول توبه لَنُبِذَ هر آینه
افکنده شدی بِالْعَرَاءِ بصحرای خالی از گیاه وَهُوَ مَذْمُومٌ و او ملامت کرده شده بودی فَاجْتَبَاهُ پس برگزید
او را رَبُّهُ آفریدگار او بنبوت و رسالت و القای وحی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را مِنَ الصَّالِحِينَ از

سیره کان یعنی پیغمبران گفته اند این آیه وقتی فرود آمد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواست که بر ثقیف دعای بد کند حق سبحانه
فرمود که صبر کن و آن دعا در توقف دار که کارها بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر گردد دل پسند حزم آن کن صبر باشد بهره
مند چون در اثنا دعای بد باب حرج ضم کن الصبر مفتاح الفرج آورده اند که کوتاه نظران و بستی از قبیله بنی اسد چشم زخم را که
بحسد و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده و اعتقاد بسیار مستظهر ساختند تا بر نرجمال سید عالم را صلی الله علیه و
سلم با آن سبب عین الکمال از ساحت عالم بحر ساند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بدان این آیه فرستاد وَإِن يَكَادُ
الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستی که نزدیک بود که آنانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ تا بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ
بچشمهای خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آنهنگام که شنیدند قرآن که بخواندی وَيَقُولُونَ و میگفتند إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ که این مرد
دیوانه است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِّلْعَالَمِينَ
مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه وسلم مگر شرف عالمیان بیت ای شرف جمله عالم نبی رو شنی دیده عالم
توئی امام حسن بصری رحمة الله تعالی علیه فرمود که دوای چشم زخم نیست مگر این آیه ۵۲ سورة الحاقة
بسم الله الرحمن الرحيم الْحَاقَّةُ حالتی که حق است وقوع آن
یا ساعتی که سزاوار است رسیدن آن مَا الْحَاقَّةُ چه حالتی است و چه ساعتی وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد و اند ترا که
مَا الْحَاقَّةُ چه چیز است ساعتی که در واقع شود علامات علما مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسماء اوست
كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ وَعَادٌ قبیله ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ روز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردم
فَأَمَّا ثَمُودُ اما قبیله ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیان خود یا بصیحت قرقه طا
انیشان چون تذارت سالف و اصحاب آن که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه
جبرئیل علیه السلام وَأَمَّا عَادٌ و اما قبیله عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ بیادی سخت سرد عَاتِيَةٍ
از حد درگذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان در تجاوز که در ته از باد و قطره از آب و باد طغیان کردند و خزنه
را تمکین نکردند و در تنا سبرعت که ملائکه باد دیگر را ضبط نتوانستند کرد سَخَّرَهَا مسخر کرد آن باد را عَلَيْهِمْ بر قوم
عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز از صبح وقت چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه
دیگر حُسُومًا روزها و شبها متوالی با شوم بر عادیان فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو مید بدی قوم عاد را اگر حاضر بودی
فِيهَا در آن اوقات صَرْعَىٰ مردمان بر زمین افتاده كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ بیخهای
درخت خرما اند خَاوِيَةٍ بر زمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم پس هیچ می بینی ایشان را
مِّن بَاقِيَةٍ کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان نماند نظم مقرر است که بودند در زمان
بنی شهان تخت نشین خراج ستان آن صفات قضا از مهابت تصرف نکند شدند خاک و از آن خاک بنزیب

بنشان

٥١٢ ٥٢٢

ثان وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَن قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش از وی بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیهها که مؤتفکه
بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی شرک فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار خود را فَأَخَذَهُمْ
پس بگرفت خدای ایشان را أَخْذَةً رَّابِيَةً گرفتنی سخت و زیادت بر عذاب امم دیگر إِنَّا بدرستی که ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ
بدانکه آب از حد درگذشت حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی روند بر آب یعنی سفینه نوح علیه السلام لِنَجْعَلَهَا تا کنیم آن کشتی
لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرت در نجات مؤمنان و هلاک کافران وَتَعِيَهَا و نگاه دارد این پند را أُذُنٌ
وَاعِيَةٌ گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه شنود و در حدیث آمده که حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه بعلی
علی کرم الله وجهه گفت من از خدای درخواستم که کرداند گوش ترا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ای علی پس علی کرم الله وجهه گفت بعد
از آن هیچ چیز را فراموش نکردم نظم گوهر تاج را بود صدف داعیه بند را اذنی بیابد و اعیه کن تبر وی گوش های عی
وحی نا و دری ز کردن بک بشنید فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن
که نفخه صعقه است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته شود زمین وَالْجِبَالُ و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط
زلزله و بادهای سخت فَدُكَّتَا پس در هم شکسته شوند زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی و مانند هباکرد
فَيَوْمَئِذٍ پس آنهنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قائم گردد وَانشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از
طرف مجره فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری
وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَىٰ أَرْجَائِهَا بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بردارند
عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بر زبر ملائکه که بر اطراف آسمانند يَوْمَئِذٍ آنروز ثَمَانِيَةٌ
هشت ملک و امروز حاملان عرش چهارند و در معالم آورده که در آن روز جمله عرش چهار باشند بصورت بز کوهی
از سمهای ایشان تا زانوهای آن مقدار بود که از آسمانی تا آسمانی و گفته اند هشت صف از ملائکه بردارند که ایشان را خداند
الا خدای يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز عرض کرده شوید بر خدای از برای محاسبه لَا تَخْفَىٰ پنهان نماند بر خدای
مِنكُمْ از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع است بر عرض و حساب
نه برای اطلاع است بر آن بلکه برای عدل است و افشای احوال بر خلائق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ
نوشته عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیایند بخوانید
كِتَابِيَهْ کتاب مرا که در بیجا علیت که من اظهار آن شرم دارم و در پشیمان آورده که این کتابی دیگر بیت بعینه کتاب
الاعمال که نوشته در و بشارت جنت است و بس چه کتاب حفظ میان بنده و خداوند است و کسی از آن نه بیند و نخواند پس
صاحب آن کتاب میگوید إِنِّي ظَنَنتُ بدرستی که من یقین داشتم أَنِّي مُلَاقٍ آنکه من بینده ام حِسَابِيَهْ حساب
خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد از آن اماده شدم فَهُوَ پس آنکس فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ در زندگانی

انعکام کرطغیان کرد آب یعنی از
حد در گذشت بوقت طوفان
حَمَلْنَاكُمْ

٥٢٢ ٥١٣

باشند یعنی بلند مصافی از کدورت و معمور بحرمت و رحمت فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بهشتی بلند قُطُوفُهَا میوه‌های آن دَانِیَةٌ
نزدیک کذشت تا هم قاعد و مضطجع بی‌رنج دست رسد و به ایشان کویند کُلُوا بخورید از میوه‌ها وَاشْرَبُوا و بیاشامید
از شربتها هَنِیئًا خوردنی و آشامیدنی کوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِی الْأَیَّامِ الْخَالِیَةِ در روزهای
کذشته یعنی در دنیا یا بواسطه آنکه روزه داشتند در روزهای کرم وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ و اما آن کسی که داده شد کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ
نامه او را بدست چپ او و بدیهای خویش ببیند فَیَقُولُ پس کوید از روی ندامت یَا لَیْتَنِی ای کاشکی
لَمْ أُوتَ داده نشدی یعنی بمن نداد ندی کِتَابِیَهْ کتاب مرا و من ندانستمی تا بر ملا فضیحت نشدی وَلَمْ أَدْرِ
و کاشکی ندانستمی من مَا حِسَابِیَهْ چیست حساب من چه حاصل نیست مرا جز عذاب و شدت یَا لَیْتَهَا کاشکی
مرک که مردم بدان در دنیا کَانَتِ الْقَاضِیَةَ بودی مرک حکم کننده و بناء ابد تا بعد از آن زنده نشدی مَا أَغْنَى دفع
نکرد عَنِّی از من عذاب را مَالِیَهْ آنچه بود مرا از مال و متاع هَلَکَ عَنِّی کم کشت از من سُلْطَانِیَهْ تسلط
من بر مردم و فرمان کذاری یا حجتی که در دنیا جنگ در آن زده بودم پس خطاب در رسد مر زبانیه را که خُذُوهُ پس
بکیرید این کس را فَغُلُّوهُ پس در غل کشید وی را یعنی دست او بر کردن او ببندید ثُمَّ الْجَحِیمَ پس در آتش
بزرک صَلُّوهُ در افکنید او را ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ پس آنکاه او را در زنجیری از آتش ذَرْعُهَا کز آن سَبْعُونَ
ذِرَاعًا هفتاد کز بذراع ملک هر ذراعی هفتاد باع است هر باعی از کوفه تا مکه فَاسْلُکُوهُ پس در آن رانید او را در آن
یعنی بزنجیر او بپیچید که تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار رضی الله عنه کفت که اکر حلقه آهن که در دنیاست جمع کنند
بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست و اکر حلقه از آن زنجیر بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بکدازد إِنَّهُ بدرستی
که این کس کَانَ لَا یُؤْمِنُ بود که ایمان نمی‌آورد بِاللَّهِ الْعَظِیمِ بخدای بزرکوار وَلَا یَحُضُّ و برنمی‌انکیخت خود را
یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت عَلَى طَعَامِ الْمِسْکِینِ طعام دادن درویش فَلَیْسَ پس نیست لَهُ الْیَوْمَ
مر او را امروز هَاهُنَا حَمِیمٌ اینجا خویشی حمایت کند وَلَا طَعَامٌ و نیست او را خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِینٍ مکر از غسالهٔ
دوزخیان یعنی زرد آب و ریم که از تنهای ایشان میرود لَا یَأْکُلُهُ نخورند غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مکر کناهکاران
و مرتکب کناهان شرک فَلَا پس نه چنانست که کافران میکویند قلت به یا تنه و ساخته محمد است صلى الله علیه
وسلم أُقْسِمُ سوکند میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ بانچه می‌بینید از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و بانچه نمی‌بینید از مغیبات
یا بانچه در روی زمین و زیر زمینست یا باجسام و ارواح یا با انس و جن یا بالکعبه و بیت المعمور یا به بروز محمد
یا بتبلیغ محمد و نزول جبرئیل یا با ثابت رسالت حبیبه و انوار ولایت او جواب قسم این که إِنَّهُ بدرستی که قرآن
لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن رسولی است کَرِیمٍ بزرکوار نزد خدای که محمد است صلى الله علیه وسلم و کفته‌اند
جبرئیل علیه السلام وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ سخن شاعر چنانچه ابوجهل میکوید قَلِیلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی

تصدیق

تصدیق میکنید مراد عدم تصدیق است وَلَا بِقَوْلِ کَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عتبة بن ابی معیط کمان میبرد قَلِیلًا
مَا تَذَکَّرُونَ اندکی پند میکیرید یعنی متذکر نمیشوید تَنْزِیلٌ قرآن نامه فرستاده ایست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ از پروردکار
عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اکر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست و بر بندد عَلَیْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ بعضی
سخنان را لَأَخَذْنَا هر آینه بکیریم او را مِنْهُ بِالْیَمِینِ از روی قوت و توانائی او را ثُمَّ لَقَطَعْنَا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِینَ
از وی رک دل او را یعنی هلاک سازیمش فَمَا مِنْکُمْ پس نیست از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ کس یعنی نیستید شما عَنْهُ
حَاجِزِینَ از وی دفع کنندکان آن هلاک را وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَذْکِرَةٌ هر آینه پندیست لِلْمُتَّقِینَ
مر پرهیزکاران را از آنچه ایشان بدان متنزل اند وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستی که ما میدانیم أَنَّ مِنْکُمْ آنکه بعضی از شما مُکَذِّبِینَ
تکذیب کنندکانند مر قرآن را وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَحَسْرَةٌ هر آینه سبب حسرتست عَلَى الْکَافِرِینَ مر کافران
روز قیامت که ثواب اهل قرآن مشاهده کنند وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْیَقِینِ درستی بی کمان که از نزد حق
سبحانه منزل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح کن بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ بنام پروردکار خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات
نا سزای و ثناهای بزرک یاد کن سورة المعارج بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد ایستاده کفت خدایا اکر محمد بحق است و آنچه میکوید از نزدیک تست پس فرو فرستی
باران بر ما یا ما را بعذابی الیم مبتلا کن آیة آمد که سَأَلَ سَائِلٌ درخواست خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی را که بودنیست
لِلْکَافِرِینَ برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت سائل ابوجهل بود که کفت فاسقط علینا کسفا
من السماء و قولی هست که حضرت رسالت صلى الله علیه وسلم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بر هر تقدیر لَیْسَ
لَهُ نیست مر آن عذاب را دَافِعٌ دفع کننده که باز دارد او را مِنَ اللَّهِ از جهت خدای چه اراده او
بدان تعلق کرفته و مراد او مدفوع نکردد پس در صفت الله میکوید ذِی الْمَعَارِجِ خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای
بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تَعْرُجُ الْمَلَائِکَةُ بالا میروند
فرشتکان وَالرُّوحُ و جبرئیل علیه السلام یا قومی که اعظم اند از ملائکه ~~إِلَیْهِ بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای~~
~~فِی یَوْمٍ کَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازه او خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالها یا~~
~~قومی که اعظم اند از ملائکه~~ إِلَیْهِ بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید فِی یَوْمٍ کَانَ در روزی که هست
مِقْدَارُهُ اندازه او خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از
دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان یک روز میروند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که مراد روز قیامت است که بر کافر بدین درازی خواهد کذشت و کفته اند در عرصه کاه قیامت پنجاه
موطن و هر موقف [illegible] خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال بدارند و [illegible] آن مواقف [illegible]

فتوحات آورده که هر الف سنتی را از اسماء الهی روزیست خاص که تعلق بدو دارد و مقدار دو روز از آن پنجاه کورست یوم الدین
که هزار سال است و بیان ایام اسماء و سنین ایدیه و سرمدیه در مطاوی این اوراق نگنجد ع هر سخن وقتی و هر نکته
مکانی دارد: **فَاصْبِرْ** پس شکیبائی کن ای محمد بر تکذیب مکذبان **صَبْرًا جَمِيلًا** شکیبائی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت
إِنَّهُمْ بدرستی که کافران **يَرَوْنَهُ** می بینند روز قیامت را **بَعِيدًا** دور از امکان یعنی منکر بعث و نشر
بودند چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دورست یعنی محال مینماید **وَنَرَاهُ** و ما میدانیم قیامت را **قَرِيبًا** نزدیک
بر وقوع **يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ** روزی که گردد آسمان **كَالْمُهْلِ** مانند فلزی که گداخته باشد در دردی زیت یعنی فلک بگدازد
وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها **كَالْعِهْنِ** مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه **وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ**
و نپرسد خویشی هیچ خویشی **حَمِيمًا** از کنار خویشی خود یعنی هر کس را از کار دار خود سؤال کند **يُبَصَّرُونَهُمْ** بینا کرده
شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را بشناسد و با حوال بینا کرده شوند که هر یک بعمل خود مؤاخذند
يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد و آرزو برد کافر **لَوْ يَفْتَدِي** آنکه فدیه دهد **مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ** از عذاب آن روز
بِبَنِيهِ به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران که عزیزترین خلقانند بودند بنزد وی تا ایشان عذاب کنند و وی
خلاص یابد **وَصَاحِبَتِهِ** و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده **وَأَخِيهِ** و برادران خود را که هم پشت وی بوده کار
او است **وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ** و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه گاه وی بوده اند **وَمَنْ**
فِي الْأَرْضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است **جَمِيعًا** همه ایشان یعنی همه خلایق را خواهد که فدا
دهد **ثُمَّ يُنْجِيهِ** پس برهاند وی را آن فدا دادن **كَلَّا** حاشا نمی رهد از عذاب **إِنَّهَا** بدرستی که
آتش دوزخ که جحیم از و خود امید هد **لَظَىٰ** زبانه ایست خالص **نَزَّاعَةً** کشنده است **لِلشَّوَىٰ** مر
دست و پای مرکان یعنی پوست سر ایشان از صد ساله و دویست ساله راه یعنی زبانه میزند و کافر را بخود کشد چنانچه
مقناطیس آهن را جذب کند **تَدْعُو** میخواند آن آتش یعنی میکشد بازبانه او میخواند و در معالم آورده که آتش بزبان
فصیح بنام و لقب میخواند **مَنْ أَدْبَرَ** کسی را که پشت بحق کرده است **وَتَوَلَّىٰ** و روی بگردانید از فرمان الهی **وَجَمَعَ** و
گرد کرده است مال دنیا را **فَأَوْعَىٰ** پس در بار دانی کرده و نگاه داشته و حق خدای ادا نکرده **إِنَّ الْإِنْسَانَ**
بدرستی که آدمی **خُلِقَ** آفریده شده است **هَلُوعًا** حریص بر مال فانی و بخیل از اداء حقوق ربانی در لباب نقل
از مقاتل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی میکند یعنی همه چرا میخورد
و آب هفت دریای اشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق تعالی
آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه میکند **نظم** جانوری را که بهر آدمی است * معده چو
پر شد سیری غمی است * آدمی است زسیری بود * بر سر سیری غم روزی خورد * خورده همه عمر چه پیش و کم روزی

هر روزه زخوان کرم و نه حرص و اهلش همچنان هیچ غم بیت بحق فکن تا او **إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ** چون برسد او را ضرری **جَزُوعًا** جزع
کننده بود و فریاد زننده **وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ** چون برسد او را خیری یعنی مثل صحت و توانگری **مَنُوعًا** منع کننده بود نفس خود را از
طاعت و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق شده اند **إِلَّا الْمُصَلِّينَ** مگر نمازگذارندگان **الَّذِينَ هُمْ**
آنانکه ایشان **عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ** بر نماز خود **دَائِمُونَ** پیوسته اند یعنی بهیچ شغل از ادای نماز تن وکنند در وقت ادای صلوة
ساکن و خاشع و بیست التفات بینمایند **وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ** و آنانکه در مالهای ایشان **حَقٌّ مَعْلُومٌ** حقی است دانسته شده
مثل زکوة مقرر و صدقات موظفه **لِلسَّائِلِ** برای درویش خواهنده **وَالْمَحْرُومِ** و برای محتاجی که نخواهد **وَالَّذِينَ**
يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق کرده اند **بِيَوْمِ الدِّينِ** بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعت و عبادت
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان **مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ** از عذاب آفریدگار خویش **مُشْفِقُونَ** ترسانند و علامت ترس از واجبات
از ملاهی و مناهی **إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ** بدرستی که عذاب پروردگار ایشان **غَيْرُ مَأْمُونٍ** مامون نیست یعنی ازان ایمن نتوان
بود که البته بعاصیان خواهد رسید **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانکه ایشان **لِفُرُوجِهِمْ** مر فرجهای خود را **حَافِظُونَ** نگاه دارندگانند
إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود **أَوْ مَا مَلَكَتْ** یا بر آنکه مالک شده است **أَيْمَانُهُمْ** دستهای ایشان یعنی کنیزکان
که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد **فَإِنَّهُمْ** پس بدرستی که ایشان **غَيْرُ مَلُومِينَ** ملامت کرده گان نیستند بر ترک حفظ
فروج بیت بزنان و کنیزکان خود **فَمَنِ ابْتَغَىٰ** پس هر که طلب کند بجهت تمتع **وَرَاءَ ذَٰلِكَ** جز این که گفته **فَأُولَٰئِكَ** پس
آن گروه **هُمُ الْعَادُونَ** ایشان از حد درگذرندگانند و مثل ذکرانی و بهایم و بعضی استمتاع بالید نیز داخل اعتدا است
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان **لِأَمَانَاتِهِمْ** مر امانتهای خود را **وَعَهْدِهِمْ** و پیمانهای خویش را **رَاعُونَ** رعایت کنندگانند
خواه امانت حق و خلق و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که همه نگاه داشتنی و ملاحظه امانت کند ارکان وفا داری در و فروگذاشتنی
نظم اگرت باید از آتش امانت * فرو مگذار قانون امانت * بهر عهدی که می بندی وفا کن * رسوم حق گذاری را ادا کن *
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان **بِشَهَادَاتِهِمْ** بگواهی خود **قَائِمُونَ** استادگانند یا اقامت شهادت میکنند در آنچه میدانند از
حقوق عباد الله و بعضی شهادات بجمیع معنی الله جمعه تنوع اقسام آن **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانکه ایشان **عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ** بر نماز خویش
يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی با آداب و شرایط قیام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف
این عبادت است بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بنفس دارد و محافظت بتوافل **أُولَٰئِكَ** آن گروه که بدین صفتها
موصوفند **فِي جَنَّاتٍ** در بوستانها اند روز قیامت **مُكْرَمُونَ** گرامی داشته شدگان بثواب ابدی و جزاء سرمدی بعد
از نزول این آیة مشرکان که گرد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حلقه میزدند و استهزا کنان میگفتند اگر محمد را میدید
بوستانها عقبی ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان در آییم آیة آمد که **فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا** پس چیست و چه بوده است مر
آنانرا که نگرویده اند و از نیت صفتها که مذکور شد بی بهره مانده اند **قِبَلَكَ** . . . . . بسوی تو **مُهْطِعِينَ** شتابندگان

استماع

۵۱۵

عن الیمین از جانب راست وعن الشمال و از طرف چپ عزین گروه گروه حلقه زده کان ایطمع ایا طمع دارد
کل امرئ هر کسی منهم از ایشان ان یدخل آنکه درآورده شود با مؤمنان جنة نعیم در بوستانهای با نعمت یعنی [illegible]
داعیه است که بی نقد ایمان در بها بازار روضات جنان دخل دهند کلا نه چنین است و کافر را در بهشت راه
نیست انا خلقناهم بدرستی که ما آفریدیم ایشان را مما یعلمون از آنچه میدانند نطفهٔ آلوده که از انجس نوع با عالم قدس مناسبت
نیست پس اگر کسی از لوث کدورات انسانی صافی نگردد و باخلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت
فلا پس نه چنانست که کفار میگویند اقسم سوگند میخورم برب المشارق بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد که هر روز
بمطلعه دیگر غروب میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را محل شروق و غروب اند از افق
نقطه دیگر است و بر هر تقدیر بحق سبحانه قسم یاد میکند انا لقادرون بدرستی که ما توانائیم علی ان نبدل بر آنکه بدل کنیم یعنی
این مشرکان را هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خیرا منهم بهتر از ایشان و فرمان بردار تر وما نحن بمسبوقین و نیستیم
ما سبوق شده یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم و مغلوب نتواند ساخت در اعلام آن فذرهم پس
دست بدار ایشان را یخوضوا تا شروع کنند در باطلها ویلعبوا و ببازی مشغول شوند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتی
که ملاقات کنند یومهم روز خود را الذی یوعدون آن روزی که وعده داده شده والله بدانکه بعضی بر آنست که این آیات
حکم این آیه بآیه قتال منسوخ یافته یوم یخرجون روزی که بیرون آیند ایشان من الاجداث از گورها سراعا
شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل کانهم گوئیا ایشان الی نصب بسوی علمی بر پای کرده یوفضون میشتابند
چنانچه سپاه پراکنده که علم خود قائم بینند بجانب وی شتاب کنان روند خاشعة فرو افتاده ابصارهم
دیدهای ایشان یعنی خداوند دیدها سر در پیش افکنده ترهقهم بپوشند ایشان را یعنی فرو گیرد ذلة خواری
ذلک اینست الیوم الذی آن روزی که در دنیا کانوا یوعدون بودند که بدان ایشان وعده کرده می شدند

سورة النوح بسم الله الرحمن الرحیم

انا ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم
نوح را علیه السلام الی قومه بسوی گروه او ان انذر با آنکه بیم کن قومک گروه خود را و بترسان
من قبل ان یاتیهم پیش از آنکه بیاید بدیشان عذاب الیم عذاب دردناک که طوفان است یا عذاب آخرت
قال گفت نوح علیه السلام یا قوم ای گروه من انی لکم بدرستی که من شما را نذیر بیم کننده ام مبین
آشکارا بیم کن دت من میرسانم بشما ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدا را بیگانگی واتقوه و بترسید از عقوبات او
یا بپرهیزید از نافرمانی او واطیعون و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم و نهی کنم یغفر لکم تا بیامرزد
خدای شما را من ذنوبکم یعنی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید ویؤخرکم و باز پس دارد
شما را از عقوبات و مهلکات یعنی تند دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده که مدت زندگانی منتهی شود ان

اجل الله

اجل الله بدرستی که مدت تعیین کرده خدای اذا جاء چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر شده لا یؤخر
باز پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود زمانی که اجل درآید از پیش و پس الشک نیست که مهلت
یک دم نیست یاری نرسد و دلان دم از هیچ کس برباد شود جمله هوا و هوس نیست لو کنتم اگر هستید شما که بفکر و نظر
تعلمون بدانید چیزی پس ایمان آرید اینک چون اجل آید تأخیر و امهال نیست القصه نوح علی نبینا و علیه السلام بفرمان الهی
نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذاء او میکوشیدند و از خود راضی نبودند تا وقتی
که نوح علیه السلام بتنگ آمد قال رب گفت ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت
و عبادت تو لیلا ونهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را دعائی خواندن
و دعا کردن من الا فرارا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وانی و بدرستی که من کلما دعوتهم هرگاه
خواندم ایشان را بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا بیامرزی تو مر ایشان را بقبول آن جعلوا درآوردند اصابعهم
انگشتهای خود را فی آذانهم در گوشهای خود و راه مسامع را از استماع دعوت بر بستند واستغشوا و بسر درکشیدند
ثیابهم جامهای خود تا مرا و ایشان را نبینند واصروا و استاده ایستادند بر کفر و معصیت واستکبروا و سرکشی کردند
از متابعت من استکبارا سرکشی کردنی بزرگ ثم انی پس بدرستی که من بآواز بلند و آشکارا دعوتهم
دعوت کردم ایشان را جهارا آشکارا در مجامع ایشان ثم انی پس بتحقیق اعلنت لهم آشکار کردم مر
ایشان را یعنی با شعار آواز بلند داشتم و تکرار کردم دعوت را واسررت لهم و پنهان کردم مر ایشان را
اسرارا راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات بر و علانیه ایشان را
حق خواندم و چون قبایح تو باران از ایشان بازگرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فقلت
استغفروا پس گفتم که آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان بدرستی
که خدای هست غفارا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم بر شما
مدرارا بارنده پی درپی ویمددکم و مدد دهد شما را باموال بمالها وبنین و پسران یعنی بسیار گرداند
اموال و اولاد ویجعل لکم و بدهد شما را جنات بوستانهای مشتمل بر میوه ویجعل لکم و
بدهد مرجاری که اند برای شما انهارا جویهای آب ما لکم لا ترجون چیست شما را که امید ندارید یعنی نمیترسید
لله مر خدای را وقارا عظمت و بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمیکنید بر بزرگی او تا بترسید از نافرمانی
او یا چیست که از عظمت او نمیترسید وقد خلقکم و حال آنکه بیافرید آنست شما را اطوارا گونه گونه مختلف در خلق
وخلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل الم تروا کیف
آیا نمی بینید که چگونه خلق الله بیافرید خدای سبع سماوات هفت آسمان را طباقا طبقه بالای طبقه وجعل

٥١٦

القمر وکردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا روشن بود یعنی تا سیصت که جرم قمر در آسمان دنیاست
و نور وی تابد در آسمانها چنانچه بر زمین می تابد و آنها را روشن میسازد وجعل الشمس وکردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل
زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصهٔ زمین می بکرداند و حضرت رسول را صلی الله علیه
وسلم بجهت آن چراغ کفت که نور او تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زائل کرد اند نظم چراغ چشم دل هر چشم چراغ جان
رسول الله که شمع ملت است از پرتو احکام او رخشان درین ظلمت سرا گر نه چراغ او رهی شرعش کجا کس را خلاصی بودی
از تاریکی طغیان والله انبتکم وخدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم را من الارض از زمین برویانید آدم را
از خاک نباتا رستنی وچون پدید ساخت از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثم یعیدکم پس باز خواهد برد شما را فیها
یعنی در قبر ویخرجکم وبیرون آرد شما را از قبر اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله جعل وخدای کرد اند
لکم الارض برای شما زمین را بساطا مانند فراشی کسترده که آرام در وی گیرید بجهت آنکه لتسلکوا تا بروید
از زمین سبلا فجاجا راههای کشاده بعد از ین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام شلا شدند و خواص و رؤسای ایشان از
اضلال و اغوا نمودند تا آنکه چون پدید آمد تا کار گذشته در عصیان و عناد افزودند قال نوح کفت نوح علیه السلام بعد از
مشاهدهٔ این حالی که رب ای پروردگار من انهم بدرستی که ایشان یعنی عامهٔ امتان عصونی عاصی شدند در من
واتبعوا و پیروی کردند من لم یزده آنرا که زیاده نکرد مراو را ماله وولده مال او و فرزندان او الا خسارا مگر زیانکاری
و گمراهی یعنی فرمان بر نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند ومکروا و مکر کردند بزرگان قوم
مکرا کبارا مکری بزرگ که سفلی وادنی را بحیله جانب خود کشیدند و برایذای من تحریض کردند وقالوا لا تذرن و گفتند
دست باز مدارید آلهتکم از عبادت خدایان خود ولا تذرن و مگذارید ودا یعنی ود را و آن صنمی بود بصورت مرد
ولا سواعا و نه سواع را و آن بصورت زنی بود ولا یغوث و نه یغوث را و آن بصورت اسپی بود ویعوق ونسرا و نه
نسر را و آن بصورت کرکس بود و در اشتهار آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که میان آدم و نوح علیه السلام بودند و مردم بدیشان
اعتقاد تمام داشتند بعد از مرگ بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن مینمودند و بمرور زمان بپرستش ایشان
مشغول کشتند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و دعوت بپرستش ایشان مشغول کشتند و بعد از طوفان ابلیس
لعین آن بتان را بیرون آورد و دعوت بپرستش ایشان کرد ود قبیلهٔ بنی کلب داشتند در دومة الجندل و سواع قبیلهٔ هذیل بود
بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود
آن نبی الله اطلاع القصه نوح علی نبینا و علیه السلام با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا آگاه قوم اصاغر را کفتند که دست از ین بتان
باز مدارید وقد اضلوا و حال آنست که رسوا کردند رؤسای قوم با این بتان کثیرا بسیاری را از ضعفه و آدمی ولا
تزد الظالمین و میفزای بارخدایا مر ستمکاران را الا ضلالا مگر هلاکت و عذاب مما خطیئاتهم از برای گناهان قوم نوح

اغرقوا

اغرقوا غرقه شدند بطوفان فادخلوا نارا پس در آورده شدند بآتشی یعنی در عقبه کفته اند در آخرت فلم یجدوا لهم پس
نیافتند برای خود از آنها که بخدای کرفته بودند من دون الله بجز خدای انصارا یاری کنندگان که عذاب طوفان از ایشان
باز دارند آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح علیه السلام را خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از نسل فرزندی
که ایمان آرد نیز نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد وقال نوح رب و کفت نوح ای آفریدگار من لا تذر علی الارض
مگذار بر روی زمین من الکافرین از کافران دیارا دور کنندهٔ یعنی کسی که ابد در دور درآید و هلاک عام است یعنی هیچ
کافر را زنده مگذار انک ان تذرهم بدرستی که اگر تو بگذاری ایشان را یضلوا عبادک گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را
اضلال نمایند ولا یلدوا و نزایند الا فاجرا مگر بیرون کننده کفارا ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند کافر و فاجر باشند
رب اغفرلی ای پروردگار من بیامرز مرا ولوالدی و مر پدر و مادر مرا و آنکه نوح علیه السلام گمک بن متوشلخ بود
و مادرش شمخا بنت انوش هر دو مؤمن بوده اند الاقیم درخواست مودکه ایشانرا بیامرز ولمن دخل و مر
کسی را که در آید بیتی بخانه من یا کشتی یا بمسجد من مؤمنا در حالتی که مؤمن بود وللمؤمنین والمؤمنات و بیامرز مردان
و زنان کرویده که باشند تا قیامت و گفته اند مراد از امت مرحومه اند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که همچنانکه
دعای نوح علیه السلام درباره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز باجابت رسیده و دیگر دعا نمود که ولا تزد
الظالمین و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را الا تبارا مگر هلاکی یعنی سورة الجن بسم الله الرحمن الرحیم
قبل از ین مذکور شد که گروهی جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آوردند مادری
منکوید که آنحضرت سورهٔ اقرأ میخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت یا نه از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده
از شیصان بودند و ایشان اعظم و اکبر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشان است و آنکه ایمان آوردند بیان خود رفته
انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره از آن خبر داده قل بگوای محمد اوحی الی وحی کرده شد بمن انه استمع آنکه
بشنیدند قرائت در بطن نخله نفر گروهی اند که تعداد سه تا نه بودند من الجن از گروه جن فقالوا پس کفتند
چون بمیان قوم خود عجب که با کلام بشر نماند و کسی جانشا مثل آن قدرت ندارد یهدی راه مینماید الی الرشد براستی سوی
وصول و صلاح دین و دنیا فآمنا به پس کرویدیم بآن ولن نشرک و هرکز شرک نیاریم و انباز نکیریم بربنا بپروردگار
ما احدا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیشتر کروی آورده بدیم وانه تعالی و بدرستی که برتر کشت جد ربنا ملک
او تید کار ما یا برترست عظمت و جلال او از نسبت بمخلوقات ما اتخذ فرا نگرفت صاحبة زن چنانچه یعنی از بنی ملیح
گویند ولا ولدا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد کنند وانه کان و بدرستی که هست یقول که میگوید
سفیهنا جاهل و نادان تا بعوا ابلیس علی الله بر خدای شططا سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی
وانا ظننا و ما پنداشتیم ان لن تقول الانس که هرکز نگویند انسیان والجن و جنیان علی الله کذبا برخدای دروغی را چون

نصف

[illegible] انا سمعنا [illegible] قرآنا عجبا [illegible]

هر چه بر خدای بر بسته وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستی که بودند رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ مردان از آدمیان که در یعنی اکنه يَعُوذُونَ پناه
کرفتندی بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان والجنیان بود که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی کفتی پناه می برم بسید این
وادی از شر سفهای قوم او و اعتقاد آن او آن بود که اسناد از آن شخص سالم و مامون باشد و اهل مکه در موطن ها اند کفتندی اعوذ
بعد به بن بد رمن جن هذا الوادی فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا ۷ کبر
و سرکشی و جهل تا کفتند که بر مک ما سیده است که آدمیان بما پناه میجویند وَأَنَّهُمْ و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظَنُّوا
کمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانچه شما کمان بردید ای جن أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ آنکه برنه انکیزد خدای أَحَدًا یکی را از مردکان
برای حساب جزا وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ و بدرستی که ما مس کردیم آسمان را برای استراق سمع یافتیم و خواستیم که بوی در آییم
فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمان را مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا از پاسبانان توانای محکم یعنی ملائکه که منع جن
نامزد شده اند وَشُهُبًا ۷ و از ستارکان درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان معین کشت وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ و بدرستی که ما
بردیم که می نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ در نشستکاهها لِلسَّمْعِ ط برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعث پیغمبر صلی
الله علیه و سلم بر آسمان ای رفتیم و بود مقاعد خالی از حرس و شهب فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که از حق طلب شنیدن میکند اکنون
يَجِدْ لَهُ می یابد برای خود شِهَابًا ستاره روشن آتش بار رَصَدًا ۷ نکاه دارنده و مترصد ابعاده یعنی برای
سوختن و جنو وَأَنَّا لَا نَدْرِي و بدرستی که ما نمیدانیم أَشَرٌّ أُرِيدَ ایا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشتن
از آن بِمَنْ فِي الْأَرْضِ بکسانی که در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ یا خواسته است بدیشان رَبُّهُمْ آفریدکار
ایشان رَشَدًا ۷ خیری و صلاحی وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و بدرستی که از جنس ما شایسته هستند یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در جن
وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ ط و از ما فروتر از این هستند یعنی میانه روان كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا ۷ و ما هستیم خداوندان طریقهای و بدعتهای
متفرقه و مختلفه و در معالم از امام حسن بصری رحمه الله تعالی نقل کرده که جنیان در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون
قدریه و مرجیه و رافضیه و بعض ایشان در میان جن نیز هستند وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستی که ما دانستیم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ آنکه عاجز
نمیتوانیم ساخت خدا را هر جا که باشیم فِي الْأَرْضِ ۷ در زمین یعنی اکر ما را کاری خواهد ما او را در آن عاجز نسازیم و هَرَبًا ۷
از روی کریختن بالطاف آسمان یا حوالی کوه قاف وَأَنَّا و بدرستی که ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آنهنگام که شنیدیم قرآن که هدایت عالمیان
است آمَنَّا بِهِ کرویدیم بوی یا بانکس که از وی شنیدیم یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مقرر است که هیچ پیغمبر مبعوث نبود الا
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و مقرر است که انس و جن را دعوت او فرا رسیده و خوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده
نظم داخل اند در دعوت او جن و انس تا قیامت امت هر نوع جنس اوست سلطان و طفل او همه اوست شاهنشاه
رخیل او جهه فَمَنْ يُؤْمِنْ پس هر که بکرود بِرَبِّهِ با فریدکار خود فَلَا يَخَافُ پس او نترسد بَخْسًا از نقصان
در جزای او وَلَا رَهَقًا ۷ و نه از ستم و نه از رسیدن عیب بدو وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی که از ما یعنی از جن مسلمانانند

نتوانیم کرد او را عاجز ... وَلَنْ نُعْجِزَهُ ...

کردند به پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مومن بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ ط و از ما بیداد کرداند بر خود که شرک آرند و عدول از حق
مینیند فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که کردن نهد امر خدا را یعنی اتکه ما کرده ایم فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه که کردن نهادگان تَحَرَّوْا قصد
کرده اند رَشَدًا ط راست را و از آن را بقصد خواهند رسید وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و اما ستمکاران فَكَانُوا پس باشند لِجَهَنَّمَ
مر آتش دوزخ را حَطَبًا ۷ هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار انس افروخته می شود و دیکر وحی کرده اند به
که اکر مستقیم شوند اهل مکه وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا بر راه راست یعنی ایمان آرند عَلَى الطَّرِيقَةِ هر آینه بدهیم ایشانرا لَأَسْقَيْنَاهُمْ
مَاءً آب بسیار بعد از قحط و تنک سالی یعنی روزی بدیشان فراخ کردانیم یا اکر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشانرا نعمت بسیار
ارزانی داریم یعنی آن وعید آخرت امان دهیم و این بند کنند و بسیار نفی است و جمعی اعم کرفته اند یعنی اکر جن و انس مستقیم باشند
بر اسلام ایشانرا بسعت معیشت سرافراز کردانیم لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازماییم ایشانرا فِيهِ ط در نعمت که تا که بر طاعت شکر
چکونه قیام مینمایند وَمَنْ يُعْرِضْ و هر که اعراض کند عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از یاد کردن نعمت پروردکار خود و سپاسی نکند يَسْلُكْهُ
در آرد او را خدای عَذَابًا صَعَدًا ۷ در عذاب سخت که فرح و راحت در وی نبود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ و دیکر وحی بمن آمده که مسجدها
لِلَّهِ مر خدا راست و خاص است بدو فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید در وی مَعَ اللَّهِ با خدای أَحَدًا ۷ یکی را چنانچه یهود
و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام با او یاد میکنند و چنانچه ترکان در حوالی بیت الحرام میکفتند
لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک کفته اند مراد از این مساجد تمام روی زمین است که مسجد سید المرسلین است صلی الله علیه و سلم کقوله جعلت
لی الارض مسجدا پس در هیچ بقعه یاد خدای با یاد دیکری نیکو نباشد بیت دل را بجز از یاد خدا شاد مکن با یاد وی از
کسی نه کریاد مکن وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ و بدرستی که آنهنکام که برخواست عَبْدُ اللَّهِ بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه و سلم در بطن
نخله يَدْعُوهُ میخواند خدای را و نماز میکذارد و چون نماز میکذارد کَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بود که باشند عَلَيْهِ لِبَدًا ۷
بر وی جمع شدکان از غایت ازدحام و در انکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله کفته نکتها بسیار است و در آثار آمده که آنحضرت را
هیچ نام از این خوشتر نیامده چه بشرط عبادت و عبودیت بر وجهی که آنحضرت قیام نموده هیچکس را توفیق اقامت آن
نبود لا جرم در وقت عروج آنحضرت بمقام نزدیکی بدین اسم مذکور شده که سبحان الذی اسری بعبده و بهنکام نزول قرآن
اندراج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده نظم از بنده شعار بندکی دو بیت کز جمله
بندکان کزین اوست دارند زبند کیش را ... چه شاه کنار مکه مر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفتند عجب کاری
پیش کرفته و در بزرک معرکه شروع نموده از این مهم بر کرد و از بت اهله رجوع کن تا ما ترا پناه کنیم و حمایت کنیم ایة آمد که
قُلْ بکو ای مشرکان که بهر حال إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي جز این نیست که بخوانم یعنی بپرستم پروردکار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ و انباز
نکیرم بدو أَحَدًا ط یکی را قُلْ إِنِّي بکو بدرستی که من لَا أَمْلِكُ مالک نیستم لَكُمْ برای شما ضَرًّا دفع ضرر را
وَلَا رَشَدًا ط و نه رسانیدن خیر و صلاحی را یعنی من بنده ام و کارساز و پرستش پروردکار است قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي بکو ط

بدرستی که من نتوانم که دفع عذاب کنم و نیابم پناه نکیرید مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای أَحَدٌ یکی یعنی اگر خدای بمن خواست باشد عذاب
کسی را مجال حمایت نتواند کرد وَلَنْ أَجِدَ و نیابم هرکز مِن دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی که روی بدان آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن
میرسانم بشما رسانیدنی که کار منست شما را مِنَ اللّٰهِ از نزد خدای وَرِسَالَاتِهِ و میرسانم پیغامهای فرستاده وی
وَمَن يَعْصِ اللّٰهَ و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستش او وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در اسمعنی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی
که مر او راست نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آن أَبَدًا همیشه بی خلاصی از آنجا و این کافران
ترا ضعیف و بی یار میدانند و در دشمنی میشوند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند
در دنیا مثل واقعه بدر یا در آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود بدانند چون عذاب موعود را ببینند که از کدام مؤمن
و کافر مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیف تر نَاصِرًا از جهت یاور وَأَقَلُّ عَدَدًا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که ناصر
که قوی تر است و شمار و یار که ضعیف تر است و کمتر کتاب بعد از نزول این آیه کفتند ایا دیر میرسد خواهد بود این آیه آمد که
قُلْ بکو آنچه وعده کرده اند راست و درستست لیکن وقت آن بر من مخفی است إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ ایا نزدیک
مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اید از عذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي یا مقرر کرده است خدای من مر او را أَمَدًا زمانی
دور عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیده ها فَلَا يُظْهِرُ پس اظهار نسازد و مطلع نکرداند عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا بر غیب
که مخصوص است بعلم او یکی را إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مکر آنکه پسندد مِن رَّسُولٍ از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن
اطلاع دهد تا معجزه وی بود و مراد از رسول محمد است صلی الله علیه وسلم فَإِنَّهُ يَسْلُكُ پس بدرستی که در می آرد
یعنی میراند مِن بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی آن رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ و از عقب وی رَصَدًا نکاهبانان
از ملائکه که وی را پاس میدارند لِيَعْلَمَ تا بداند أَن قَدْ أَبْلَغُوا انکه برسانیدند جبرئیل و میکائیل که بوقت نزول
وحی با وی بوده باشند رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ فرستادهای پروردکار خود بی تغییر و تبدیل وَأَحَاطَ و فرا کرفته است
علم خدای و شامل شد بِمَا لَدَيْهِمْ با آنچه نزدیک رسل و ملائکه است وَأَحْصَىٰ و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را
عَدَدًا از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریکهای بیابان و امثال آن مراد کمال علم است و احاطه بجمیع معلومات
یعنی هیچ معلومی مطلقا از دائره علم او خارج نیست بیت هرچه دانستنی است در دو جهان نیست از علم شاملش
پنهان ** سورة المزمل بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مبداء بعثت نماز کذارده و بکلیم خود را پوشیده داشتی و آنچه بجز رضی الله عنها
منقول است که آن شب جادر [illegible] بر بالای مایده بعضی رسول صلی الله علیه وسلم پوشیده و بعضی
کفته اند مزمل یعنی حمل امانت یعنی ای بر دارنده بار نبوت قُمِ اللَّيْلَ برخیز شب یعنی بنماز إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی از
شب قیام لیل در ابتداء اسلام فرض بوده و میان معاذیر ثلثه مخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه فرموده که شب بنمان برخیز

پس بخوبی و پاری نماز ادا کردی
حق سبحانه بنداء خطاب کرد که ای
یا ایها المزمل ای کلیم در خود

مکر اندکی که آن نِصْفَهُ نیمه شب است أَوِ انقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمه شب قَلِيلًا اندکی تا بثلث باز آید و از نیمه کمتر نشاید
أَوْ زِدْ یا زیادت کن عَلَيْهِ بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایت این باشد وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بتانی و تمهل بخوان قرآن را
بار روشن کن حروف آن را بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن کردنی چنانچه سامع شماره آنرا تواند کرد و از مرتضی علی کرم الله
وجهه نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف إِنَّا سَنُلْقِي بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و منزل کردانیم
عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا سخنی کران یعنی کلامی مشتمل بر تکلیف شاقه که کران باشد حمل آن بر مکلفان یا کران بود از جهت اشتمال
بر وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود از آن روی که وحی بود که آن سر و ... اول در ادای صداء شدید و از تجرد
صورت اعتیادیه بخارج ترک کفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج میشود و از این جهت در آن حال ثقل تمام بسید انام علیه الصلوة
والسلام میرسید چنانچه از عائشه منقول است که در روزی که سرما بغایت بود دیدم که وحی بوی فرود آمد و از جبین
مبارکش قطرات عرق میچکید و در بعضی تفاسیر آورده که چون وحی بر آن حضرت بدین نوع که مذکور شد اکر بر شتر سوار بودی دست و پای شتر
خم کشتی و اکر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و در بعض مؤلفات کشف بر این معنی بسا که بعضی
جن بر او میزد و در بحر الحقائق آورده که قرآن در نفس خود مثقل است کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب
منزله سماویه صورت اجمالی دارد چه مصدق و مطابق همه است که مصدق لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی
بیان صورت اجمالیه و تفصیلیه جمیع جامع امرین است ثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود که شده چنین باری جز صاحب
نشاید نظم حمل چنین بار بمقدار نیست کار کسی نیست که این کار نیست کس نتواند که این بار بست قوت این کار تو داری و بس
إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود در شب یا بقیام هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سختتر است از جهت رنج و
کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز دلها منصرف در باب
معیشت مشغول باشد و در شب از خواطر کونا کون فارغ شده متوجه محراب عبادت تواند شد نظم خاموش شد عالم
بشب تا جست باشی در طلب زیرا که با یکی عربده تشویش خلق خانه شد وَأَقْوَمُ قِيلًا و راستتر است از جهت
مقال یعنی خواندن قرآن در آن بصواب تر است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بر زبان میخواند و بدل تفکر میکند
و ناشئة اللیل کفته اند میان مغرب و عشا است یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عائشه ناشئه آن بود که از خواب برخیزد إِنَّ لَكَ
بدرستی که مر تراست فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد و شد دراز توجه یا ادای تهجد اولی وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام
پروردکار خود را با ساحتی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و ببر و ببر از خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا
بریدنی کامل یعنی نفس خود را از انچه ما سوی الله است مجرد ساز و بهیچ روی بدو آر بیت دل در وی بند و ز عیش بکسل
هرچه جز اوست بده آن از دل رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدل است از ربک یعنی یاد کن نام پروردکار خود را که خداوند مشرق
و مغرب است لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إِلَّا هُوَ مکر وی فَاتَّخِذْهُ پس فرا کیر او را وَكِيلًا

کار سازی خود و مهمات بان کذار واصبر وصبرکن علی ما یقولون بر آنچه میگویند کفار ومکذبان از خرافات و هذیانات واهجرهم
وببر از ایشان هجرا جمیلا بریدن نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و صحبت از ایشان باز مکیر حکم این آیة بآیة قتال منسوخ است
وذرنی والمکذبین وبکذار مرا با مکذبان اولی النعمة خداوندان نعم یعنی کار صنادید قریش بامن کذار ومهلهم ومهلت
ده ایشانرا قلیلا مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مهلت ده چه ایشانرا بر تکذیب امام زاهد رحمه الله تعالی آورده که میان
نزول این آیة و حرب بدر [illegible] عرب بوده مکراند که وقعتی ان لدینا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت
برای دشمنان دین انکالا بندهای کران که بدان مقید شوند وجحیما وآتش بزرگ افروخته که درآن بسوزند
وطعاما ذا غصة وخوردنی با صفت در کلو کرفتن یعنی در حلق کیرند چون ضریع و زقوم وعذابا الیما وعذابی
دردناک عذابی آنها که کنه آن از انتشار سد مکر خدای درنیابد آورده که بعد از نزول این آیة حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم بیهوش بیفتاد واین وعدها راست شود یوم ترجف الارض روزی که بلرزد و درآید زمین والجبال وجنبند
کوههای سخت چون ریک روان شود از هیبت آن روز انا ارسلنا بدرستی که فرستادیم الیکم بسوی شما ای
اهل مکه رسولا پیغمبری یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم شاهدا علیکم کواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت کواهی
دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن کما ارسلنا همچنانکه فرستادیم الی فرعون رسولا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی
علیه السلام فعصی فرعون الرسول پس عاصی شد فرعون در آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه پس
کرفتیم او را اخذا وبیلا کرفتنی سخت یعنی با یشان غرق کردیم و آن را آیه یا تنبیه بردیم تهدید کفار قریش درین آیة
ممنوع است فکیف تتقون پس چکونه نکاه دارید [illegible] نفسهای خودرا ان کفرتم اکر باشید بکفر خود
یوما از عذاب روزی که هول آن یجعل الولدان کرداند کودکانرا شیبا پیران یعنی موی سر ایشانرا سفید
سازد و مراد کثرت هموم و غموم است [illegible] در دراز
[illegible] السماء منفطر به آسمان شکافته شود بسختی و هیبت آن روز کان وعده هست وعده خدای [illegible]
و وقوع این حادث مفعولا بودنی ان هذه بدرستی که اینها تذکرة پندی و عبرتی است فمن شاء پس هرکه
خواهد اتخذ فرا کیرد الی ربه بقرب او بکار خود سبیلا راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول آیة قم
اللیل الا قلیلا حضرت رسالت پناه صلوات الله و صحابه رضی الله عنهم بیخاستندی [illegible] و پشت
ایشان [illegible] بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب [illegible] تا [illegible] که قدم مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ورم کرد و نحافت بجسد [illegible] غالب شد [illegible] حق
سبحانه بعد از یکسال آن بار کران از مؤمنان برداشته آیة فرستاد که ان ربک بدرستی که پروردکار تو یعلم میداند
انک تقوم آنکه تو بر میخیزی در شب برای نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از دو حصه شب ونصفه و [illegible]

[illegible]

سیوم شب وثلثه وسه یکی از وی وطائفة و بعضی جماعت بنصیب متوالی کنند من الذین معک از آنکه با تو اند از اصحاب
تو والله وخدای یقدر اللیل والنهار اندازه میکند شب و روز را ومیداند مقادیر ساعات آن وعلم او محیط است بهما
تو هر شب [illegible] علم داند خدای ان لن تحصوه آنکه طاقت ندارید نکه داشتن اوقات او را [illegible] نمیتوانید
داشت فتاب علیکم پس بازکشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک تمام مقدور فاقرؤا پس بخوانید ما
تیسر آنچه آسان بود من القرآن از قرآن مراد آنست که بکذارید آنچه میسر شود [illegible] نماز شب علم ان سیکون داند
خدای آنکه باشد منکم از شما مرضی بیماران وآخرون یضربون و دیکران که سفر کنند فی الارض در زمین
یبتغون میطلبند من فضل الله از فضل و کرم خدای یعنی تجارت مینمایند و بوجوه حلال کسب میکنند وآخرون
یقاتلون و دیکران که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای و بیماران واهل سفر را از تجار و مجاهد [illegible]
در نماز شب وضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فاقرؤا ما تیسر پس بخوانید آنچه میسر شود منه از قرآن
در نماز واین امر بسبیل فرضیت است و کفته‌اند قرآن بخوانید در غیر نماز واین امر بطریق ندب و استحباب است و در مقدار
که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده‌اند و این سه آیة است یا صد یا دویست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبدالله
عمرو رضی الله عنهما هست که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ویرا فرمود که قرآن بخوان در ماهی کفت یا رسول الله در خود
قوتی می‌یابم [illegible] فرمود که بخوان در بیست روز کفت قوت زیادت هست فرمود بخوان در هفت روز
و بریق زیاده مکن و صاحب معالم باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود
که هرکه در روزی و شبی پنجاه آیة بخواند او را از غافلان ننویسند واکر صد آیة تلاوت کند از فرمانبرداران نویسند واکر
دویست آیة خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت واکر پانصد آیة اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از مزد
واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز مفروضه را وآتوا الزکوة وبدهید زکوة واجبه را واقرضوا الله وقرض دهید خدا
قرضا حسنا قرض نیکو [illegible] در طریق خیر [illegible] بسیار بازای آن وما تقدموا وآنچه پیش
فرستید لانفسکم برای نفسهای خود من خیر از نیکی تجدوه بیابید آنرا عند الله نزدیک خدای هو
خیرا او بهتر واعظم وبزرکتر اجرا از روی مزد یعنی ثواب آن زیاده یابید [illegible]
بیشتر واستغفروا الله وطلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزکار است بندکان را
رحیم مهربان بر ایشان

سورة المدثر

بسم الله الرحمن الرحیم جابر بن عبدالله
انصاری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه نقل میکند که در زمان فترت وحی بر راهی میرفتم ناکاه آوازی
شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و
عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز کشتم وکفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم

حضرت نبوی علیه السلام بعد از نزول وحی ترسیده بود فرستاد که یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در پوشیده و گفته اند مراد دثار نبوت است یعنی ای لباس
رسالت در برافکنده قُمْ برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوت فَأَنْذِرْ پس بیم کن خلق را از عذاب
خدای اگر ایمان نیارند وَرَبَّکَ فَکَبِّرْ و پروردگار خود را تعظیم کن وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ و جامهای خود را پاک ساز از
الواث یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب تا از علامات بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که کوتاه
کن جامه را فانه اتقی وانقی وابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه شاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی
مغربی قدس الله سره العزیز نقل میکند که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن
الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه کن از آن جامهای خود را از چرک تا بهره یابی از مدد خدای در
هر نفس گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت
معرفت و خلعت ایمان و خلعت توحید و خلعت اسلام هر که خدا را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را بشناسد
بداند و در نظر وی خرد نماید هیچ چیز و هر که بخدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدا عاصی نشود
و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول آمد قبول آمد پس شیخ رحمه الله گوید از اینجا دانستم که معنی قول خدای وثیابک
فطهر نظم
در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی دارش از لوث خشم و شهوت دور تا بیا کنی کی شوی
مشهور وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از همه گناهان کناره کن یعنی بیشتر دوری کن هستی با ش وَلَا تَمْنُنْ و عطا منه تَسْتَکْثِرُ تا بیشتر
بستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا از آن بسیار شمری یا بر مردم را منت منه بادای رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان
وَلِرَبِّکَ و از برای رضای پروردگار خود فَاصْبِرْ بر کنها و رنج بر موارد قضا برای خدا صابر باش فَإِذَا نُقِرَ پس
چون دمیده شود فِی النَّاقُورِ در صور یعنی نفخه ثانیه فَذَلِکَ یَوْمَئِذٍ پس آن دمیدن یَوْمٌ عَسِیرٌ در آن روز سخت باشد
روزی دشوار عَلَى الْکَافِرِینَ بر ناگرویدگان غَیْرُ یَسِیرٍ نه آسان بر ایشان اگرچه هول و هیبت و شدت در آن روز عام
بود اما حق سبحانه بکرم دشواری آن بر مؤمنان بر دارد و یا کافران باند و در حساب با ایشان مناقشت کند و روی ایشان
سیاه کردد و نامهای اعمال بد بدست چپ ایشان دهند آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
فواتح سوره حم تنزیل بشنید بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالی از محمد کلامی بشنیدم که سخن انس و جن نیست مر او را حلاوتی
و رونقی هست که هیچکس را بنا شد و بروی طلاوتی و تازگی است که هیچ حدیث را نبود اعلی این نهال اقبال مثمر ثمرات
سعادات کلیه است و اسفل این شجره طیبه بعروق فضائل و حکم سمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد
و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را بانواع سخنان
در حمیت جاهلیت آورد تا قرآن را سحر گفت و ان سخن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیده بغایت ملول گشت و حق سبحانه آیه فرستاد که
ذَرْنِی بگذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ و آنکه آفریدم او را وَحِیدًا تنها بی مال و ولد و انصار و اعوان قول آنست که او را وحید

وخلعت اسلام و هر که خدا ایرا شناسد در نظر وی هم چیز خورد نماید

الزم کنند ی یعنی یکتا بود با ایشان وَجَعَلْتُ لَهُ و دادم مر او را مَالًا مَمْدُودًا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که در میان او قطعه
هزار دینار بود و میان مکه و طائف شتر و اسب و گوسفند بسیار داشت و بساتین واسعه و عبید و اماء او در شمار نمی آمد وَبَنِینَ
شُهُودًا و دادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج سفر نبودند و پیوسته با پدر در محافل
حاضر بودی آورده اند که او را ده پسر بود از آن جمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم ایمان آوردند وَمَهَّدْتُ لَهُ و بگستردم
برای او بساط جاه و ریاست تَمْهِیدًا گستردنی تا ریحانه قریش لقب یافت یا بساختم کارهای او را ساختنی تمام ثُمَّ
یَطْمَعُ پس طمع میدارد أَنْ أَزِیدَ که زیاده کنم عطیات خود را بنا بر وی کَلَّا نکنم چنین و نعم خود را بر وی افزون
نسازم إِنَّهُ کَانَ بدرستی که او هست لِآیَاتِنَا مر آیتهای کلام ما عَنِیدًا منکر و در آن ستیزه کننده و بسحر نسبت دهنده
و در لباب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیه مال و جاه او روی بنقصان نهاد و فرزندان از وی برکشتند و بعضی بمردند
و او محتاج و پسر او هلاک شد سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم او را صَعُودًا بصعود و آن کوهیست از آتش که هفتاد
سال بالای او را صعود و آن صعود است ملتا بدوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را بزنجیرهای آتش کشند از پیش بکنند
و از عقب کرزهای آتشین میزنند تا بر بالا میرسد و این وعید عظیم برای ولید پلید جزا است إِنَّهُ فَکَّرَ بدرستی که او فکر کرد
که چه طعنه زند بقرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود راست کرد که چه گوید قبل از ین سخن ذکر یافت که او تعریف قرآن کرده
چون قریش او را ملامت کردند گفت شاعر را بعرض میکنم بلکه و بیغمبر میدانند که عقل او کامل است و دیوانگی بروی درست نیست و حال
بی بند بدکه او کاهن است و او را رتبه کهانت از و ظاهر نشود و گمان میبرند که کذابست و هرگز بکذب متهم نبوده و بلند آوازه که او ساحر
است و سخن او بسحر میماند کنند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال
بست فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد کَیْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ پس ملعون باد چگونه اندازه گرفت
ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن که چه گوید ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد که موجب طعنی نیافت در آن یا در حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نگریست و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی در هم کشید بطریقی که راهبت یا تعبد ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی
بگردانید از حق یا از پیغمبر وَاسْتَکْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت إِنْ هَذَا نیست این که محمد
میگوید إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ مگر جادوئی که بتعلیم گرفته شود از سحره إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه
و جبیر و یسار سَأُصْلِیهِ زود باشد که در آرم ولید را سَقَرَ در درکه جهنم اندر دوزخ که مثل سقر هست وَمَا أَدْرَاکَ مَا سَقَرُ
و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سقر لَا تُبْقِی آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام هیچ چیز
بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد جهت او را وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد و دیگر باره تا بسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی
سیاه کننده مر لِلْبَشَرِ مر پوست را عَلَیْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل در ثبات
از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده که گروهی از یهود سوال کردند مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از خزنه دوزخ

دوبار باصابع یدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را امساک کرد و این آیة تصدیق قول آنحضرت نازل شد و یهود را معلوم
داشتند که این سخن مطابق قول توریت است و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند از جمله آنکه تسعة اکثر
احاد است و عشرا قل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل و اقل کثیر و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است در اخبار
آمده که بعد از نزول این آیة ابو جهل گفت زبانیه نوزده بیش نیستند ابا دهث از شما یکی از ایشان دفع نتواند کرد ابو الاشد بن کلدة
الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را بشکم شاد وی باقی را کفایت کنید و روایتی هست که گفت من در پیش شما
بصراط میروم و ده بدست راست نه را بچپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت در ایم آیة آمد وَمَا جَعَلْنَا و نکردانیدیم
أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی ترین خلق الله در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ
مالک است و با او هجده تن اند چشمهاء ایشان چون برق رخشنده و انیاب ایشان چون صیاصی و الدوی سیکدر باند آتش
از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر
را در معرکه شماند و زخ که خواهد بیفکند و ذکر این ملائکه بجهت دفع سخن کلدة الجمحیست یعنی او میگوید که من هفده را کفایت
میکنم و نمیداند که ایشان ادمی نه اند بلکه فرشتگان اند و تمام ادمیان طاقت دیار یک فرشته نه از ایشان ندارند وَمَا
جَعَلْنَا و نه ساخته ایم عِدَّتَهُمْ شمارهٔ ایشان را که نوزده اند إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد
لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند
کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ و تا بیگمان شوند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شدند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریة است
وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و تا بیفزاید آنانرا که گرویده اند إِيمَانًا گرویدنی بدین سخن با سبب تصدیق اهل کتاب وَلَا
يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شده اند بتوریة وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان
از اهل اسلام در این عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک
و نفاقست وَالْكَافِرُونَ و بگویند نا گرویدگان که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای بِهَٰذَا مَثَلًا
بدین عدد که عجیب است بمثل و مثل كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای مَن يَشَاءُ هر کرا
خواهد وَيَهْدِي و راه مینماید مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد و راه مینماید آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش
حالا محمد نوزده یار و مددکار پیشتر ندارد حق سبحانه فرمود که وَمَا يَعْلَمُ و نمیداند جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردگار
ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغمبر اند إِلَّا هُوَ مگر هو که عالم است بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عدة
خزنه یا این سورة إِلَّا ذِكْرَىٰ مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنین است که کس انکار سقر تواند کرد
وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که معرفت اوقات و آجال بری بازبسته وَاللَّيْلِ و بحرمت شب إِذْ أَدْبَرَ چون بیا بدان عقب
روز و در حفص إذ ادبر الفصحاء اند و او بر صیغهٔ ماضی از ادبار یعنی چون بعد از پس روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و سوگند بصبح چون

روشن کرد اند عالم را إِنَّهَا بدرستی که درکهٔ سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ یکی از درکات بزرگ دوزخ است نَذِيرًا کردانیدیم او را بیمی
که بدان بیم کنند و در لباب آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که قم نذیرا بر حذر بیم کنند لِّلْبَشَرِ مردمانرا
تا بتو بند گرفته از کناه بپرهیزند لِمَن شَاءَ بدل است از بشر یعنی تو نذیری و بقولی او که دوزخ نذیر است مر آنکس را که خواهد
مِنكُمْ از شما أَن يَتَقَدَّمَ آنکه پیش رود در خیر و طاعت أَوْ يَتَأَخَّرَ یا باز ایستد در شر و معصیت یعنی او را
راه بند داده است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بانچه کرده است از کردار خود رَهِينَةٌ در گرو است یعنی در دوزخ
گرفتار است و محبوس بدان إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناه
ایشان آمرزیده شده است و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مؤمنانند یا ملائکه فِي جَنَّاتٍ در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها
باشند ناظر در دوزخ يَتَسَاءَلُونَ می پرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مجرمان و میگویند مَا سَلَكَكُمْ چه چیز در آورد شما را فِي سَقَرَ
در دوزخ قَالُوا ایشان گویند در جواب لَمْ نَكُ نبودیم ما در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ از نمازگذارندگان یعنی بعد نبوت
آن اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ و نبودیم که با ما لکی نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشانرا وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم که شروع می
کردیم در بطلان محمد و غیبت وی مشغول میشدیم مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندگان در آن وَكُنَّا نُكَذِّبُ و بودیم که تکذیب میکردیم
بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و باور نمیداشتیم حَتَّىٰ تا وقتی که أَتَانَا الْيَقِينُ آمد با مرگ و مقدمات او و برهان حال بدیدیم
فَمَا تَنفَعُهُمْ پس سود نکند ایشانرا شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعت همه شفیعان بتقدیر که اگر ایشانرا شفاعت کنند و آن
خود محال است فَمَا لَهُمْ پس چیست مر ایشانرا که بیوسته عَنِ التَّذْكِرَةِ از قرآن یا مواعظ آن مُعْرِضِينَ در حالتی اعراض
کنند گانند كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان حُمُرٌ خران وحشی اند مُّسْتَنفِرَةٌ رمنده کان که فَرَّتْ گریخته باشند مِن قَسْوَرَةٍ از
شیر یا صیاد یا ریسمان دام یا مردم تیر انداز یا آوازهای مختلف چنانچه گورخران بیشتر میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند
زیرا که گوش سخن نشنود دل بند بذیرد ارند کما اشار الیه فی المثنوی المعنوی نظم آنکجا این قوم پیغام آنکجا انجاد
جان کجا باشد رجا نعمتای کهنه کو ته نفس صد جبال بدو در آید در تکبر و تجبر یا رأندن آنان نیست تا زانکه گوش
منکر اند نیست از کلبی منقول است که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بامداد آن صحیفه
یافتی گناهی او و کفارت در وی نبشته برای ما مثل آن چیزی بیار یا کنند بتو ایمان نداریم تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان
و در وی مکتوب باشد که این نامه است از خدای بفلان کس باید که متابعت محمد کند آیة آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما
بدو نمیکروند بَلْ يُرِيدُ بلکه میخواهد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِّنْهُمْ از ایشان أَن يُؤْتَىٰ آنکه داده شود صُحُفًا
نامهای مُّنَشَّرَةً سرگشاده و نبی بمضمون آنکه نوشته که ای فلان پی روی کن محمد را كَلَّا بل هنداشنا ایشانرا آن
صحیفها اگر بد هند هم نگرویدند پس اعراض نه برای امتناع ایتاء صحیفه است بَل لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ بلکه ایشان نمیترسند
از عذاب آخرت كَلَّا حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن میگویند که سحر است یا قول بشر إِنَّهُ بدرستی که قرآن

تنبه

تَذْكِرَةٌ بند است و یادکردنی فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد که پند گیرد پند گیرد وَمَا يَذْكُرُونَ و یاد نکنند او را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
مگر آنکه خدا خواهد که پند گیرد پند گیرد هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ و یاد نکنند او را اوست سزاوار آنکه از وی ترسند وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و سزاوار آمرزیدن
ترسندگان

سورة القيامة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ لا نافیه است در
فعل قسم برای تأکید بود معنی اینست که هر آینه سوگند میخورم بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بروز رستخیز وَلَا أُقْسِمُ و سوگند یاد میکنم
بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ بنفس ملامت کننده و مراد نفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفسی که خود را
ملامت کند پیوسته در تقصیرات و اگرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لائم است مر نفس اماره را
جواب قسم آنکه برانگیخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از احوال قیامت پرسید و بعد
از اخبار آنحضرت که من بعد گفت اگر آن روز را معاینه ببینم باور نکنم این استخوانها پوسیده و متفرقه با هم جمع شوند آیة آمد
أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می‌پندارد آدمی یعنی عدی أَلَّنْ نَجْمَعَ نخواهیم کرد عِظَامَهُ استخوانهای پراکنده او را
و ریسته که عظام تالیف است بَلَىٰ آری جمع کنیم پس باید که داند مارا قَادِرِينَ توانا عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ برآنکه راست کنیم بَنَانَهُ
سرهای انگشتان او را با وجود صغر و لطافت او جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ بلکه میخواهد عدی
یا جنس آدمی لِيَفْجُرَ تا دروغ گوید أَمَامَهُ با آنچه او را در پیش است از بعث و حساب يَسْأَلُ میپرسد باستهزاء أَيَّانَ
کی خواهد بود يَوْمُ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ پس چون خیره شود چشم وَخَسَفَ الْقَمَرُ و تیره کرده ماه
وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر مجتمع ساخته در دریا افکنند يَقُولُ الْإِنْسَانُ میگوید آدمی
یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ در آن روز أَيْنَ الْمَفَرُّ کجاست جای گریختن كَلَّا نیست معنی لَا وَزَرَ پناهگاهی نباشد
کافران را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی پروردگار تست يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ در آن روز قرارگاه خلق بمشیت خود مقرر هر کسی از بهشت
و دوزخ معین کند يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ خبر کرده شود آدمی را يَوْمَئِذٍ در آن روز بِمَا قَدَّمَ بآنچه فرستاده است از
اعمال وَأَخَّرَ و بآنچه باز پس داشته است از اعمال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بجرأت و مال از پس
بگذاری بحسرت گناه را توبه بیست کن تا باشد و مال را بصدقه پیش فرست تا ماند نظم کرد سعی ز پیش به باشد که بحسرت
ز پس بماند کی بَلِ الْإِنْسَانُ بلکه آدمی عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود بَصِيرَةٌ خداوند بصیرت است یعنی بیناست بحال خود و گواه
است بر اعمال و اقوال خود وَلَوْ أَلْقَىٰ و اگرچه القا کند مَعَاذِيرَهُ عذرهای خود را یعنی هرچند بر گناه عذر انگیزد و بر آن
معذور است دروغ آن چنان اندیشد همی گفتا که گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغی و حیلهای باطل حق در اعتراف
داشت نظم چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی چو میدانی که میدانم و میدانی که میدانم ابن عباس رضی
الله عنهما میفرمود که چون جبرئیل علیه السلام وحی بسید انام علیه الصلوة والسلام خواندی آنحضرت بزبان با وی میخواندی تا تعلیم
بگیرد آیة آمد لَا تُحَرِّكْ بِهِ مجنبان بقرآن لِسَانَكَ زبان خود را پیش از اتمام وحی لِتَعْجَلَ بِهِ تا تعجیل کنی بحفظ ما احتمل

إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی که برماست جَمْعَهُ گرد آوردن آن در دل تو تا یاد گیری وَقُرْآنَهُ و برماست اثبات قرائت آن بر زبان تو
فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون بخوانیم آنرا بزبان جبرئیل علیه السلام بر تو فَاتَّبِعْ پس پیروی کن قُرْآنَهُ خواندن آنرا و تأمل نمای
در آن ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بدرستی که برماست بَيَانَهُ روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو كَلَّا نه چنانست
ای آدمی که گمان برده اید در امر بعث بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ بلکه دوست میدارید شما شتابنده را وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ و دست بدارید
آخرت را و کار آن نمی باید وُجُوهٌ رویها يَوْمَئِذٍ در آن روز که قیامت است نَاضِرَةٌ تازه و تابان باشند یعنی روی
انبیا و اولیا و مؤمنان إِلَىٰ رَبِّهَا بخداوند خود نَاظِرَةٌ نگرنده از روی عیان در جامع ابن عباس رضی الله عنهما گفت که
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرموده که ترتیب اهل بهشت آنکس است که نظر کند باغهای و نعمتها و زنان و خدمتکاران
خود و تا هزار ساله راه از آن ببیند و گرامی ترین نزد خدای کسی است که نظر کند بر وجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی بعد از آن پیغمبر
آیة بخواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و روایت کرده اند که هر یک از علما این کلمات که اللهم انی اسألک النظر الی لقاء وجهک
الکریم نظم هر کس بجهت آرزویی دارد و عاشق بجز آرزوی دیدن دلدار ندارد وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویهای اهل دوزخ
بَاسِرَةٌ ترش و تاریک باشند یعنی رویهای منافقان و کافران تَظُنُّ گمان برند یعنی بدانند یا کافران یقین دانند
نفس یعنی یقین بشناسد أَنْ يُفْعَلَ آنکه رسیده خواهد شد بِهَا بدو فَاقِرَةٌ بلایی و رنجی که مهرهای پشت
بشکند کنایت است از نزول عذاب عظیم بدو و بقول اصح آن بلای حجابست از رویت رب الارباب ع که از فراق بتر در جهان
بلایی نیست كَلَّا نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد إِذَا بَلَغَتِ چون برسد روح
التَّرَاقِيَ باستخوانهای سینه و گردن وَقِيلَ و گفته شود یعنی کسان محتضر با هم آنکه گویند مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده
و شفا دهنده وَظَنَّ و یقین کند محتضر أَنَّهُ الْفِرَاقُ آنچه بدو نازل شد سبب جدایی است از دنیا و ملاذ آن وَالْتَفَّتِ
السَّاقُ و بپیچد ساق محتضر بِالسَّاقِ بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ در هم پیچید و حرکت در آن نماند یا جمع شود
شدت موت بشدت آخرت إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی جزای پروردگار تو يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ امروز باز گشت همه کس
را اغلب مفسران برآنند که ابوجهل لعین را شدت معادات با سید المرسلین صلی الله علیه و سلم واقع بود و در شان او نازل شد
فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را صدقه نداد از آنچه واجب مالی وی بود وَلَا صَلَّىٰ و نماز نگزارد
پیغمبر را ایمان نیاورد بر ای خدای وَلَٰكِنْ كَذَّبَ ولیکن تکذیب کرد پیغمبر را وَتَوَلَّىٰ و برگشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ
پس باز گشت إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ میخرامید از روی افتخار که متحیر و جبین کار بیک کرده ام
یعنی تکذیب و تولی أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ سزاوار است مر ترا ای ابوجهل مرگ سخت ثُمَّ أَوْلَىٰ پس سزاوار است ترا عذاب
الیم در قبر لَكَ پس نیک سزاست ترا هول قیامت فَأَوْلَىٰ پس بغایت سزاست ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد
از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ابوجهل را دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ابوجهل گفت

مرا ببین سالی ای محمد و نزد بعضی علما اولی یعنی وبل است حق سبحانه چهار کرت برای تاکید ابوجهل را گفت ای وای بر تو اَیَحْسَبُ
الْاِنْسَانُ. ایا می پندارد انسان اَنْ یُتْرَکَ انکه فرو گذاشته شود سُدًی مهمل و معطل و ضائع که بد نیا مکلف و بعقبی
مبعوث نگردد اَلَمْ یَکُ نُطْفَةً ایا نبوده است ادمی قطره آبی مِنْ مَنِیٍّ یُمْنٰی از منی ریخته شده در رحم ثُمَّ
کَانَ عَلَقَةً پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس خدای بیافرید اعضای و اجزای او را فَسَوّٰی. پس
راست کرد صورت او را در رحم فَجَعَلَ مِنْهُ پس کرد از منی الزَّوْجَیْنِ دو صنف الذَّکَرَ وَالْاُنْثٰی نر
و ماده. اَلَیْسَ ذٰلِکَ ایا نیست انکه چنین افرید بِقَادِرٍ توانا عَلٰی اَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتٰی بر انکه زنده کند مرکان را
و در حدیث امده است که در اخر این سوره باید گفت بلی و در روایت دیگر سبحانک اللهم بلی و شیخ قدس سره میگفت سبحان ربی
الاعلی سورة الدهر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هَلْ اَتٰی ایا آمد استفهام
تقریرست یعنی بدرستی که آمد عَلَی الْاِنْسَانِ بر آدم علیه السلام حِیْنٌ هنگامی مِنَ الدَّهْرِ از زمانی که در آن
لَمْ یَکُنْ نبود شَیْئًا مَذْکُوْرًا چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود قبل از نفخ
روح و کسی با نسانیت او یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و بعد از ان که نام او چیست و غایت خلقت او چه خواهد بود و
این معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت اینه میسازد که مظهر اشعه مفاتح الغیب باشد و در اقصی مراتب ظهور و مرتبه
خلافت کبری را شاید و معنی مقصودات و منتهای غایات او بود همه نشانها با وجود او اشکارا شود نظم
شد ظهور او بجلی نور نون کنج مخفی از وی آمد در ظهور کنج مخفی بود زیبی جاک کند خاک را تا با نثار افلاک کرد کنج مخفی بود
ز پری جوش کرد خاک را سلطان الحلل پوش کرد اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بدرستی که آفریدیم انسان را که اولاد و یند مِنْ
نُطْفَةٍ از آبی اندک که منی است و چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت الجرم نطفه را
با انکه مفردست جمع صفت کند و فرموده که اَمْشَاجٍ آمیختها یا مراد الوان است که منی مرد سفید و از ان زن زرد است و بعد
الاجتماع سبز میشود یا امشاج بمعنی اطوار است یعنی نطفه علقه شود پس مضغه کردد تا اخر خلقت و بعضی گفته اند انسان را خلق کردیم
بیامیزیم نَبْتَلِیْهِ در آن حالی که امتحان میکنیم او را فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم او را سَمِیْعًا شنوا بَصِیْرًا بینا تا ممکن شود از مشاهده
دلائل و استماع ایات اِنَّا بدرستی که ما هَدَیْنَاهُ السَّبِیْلَ راه نمودیم او را راه راست بنصب ادله قدرت و انزال ایات تا باشد اِمَّا
شَاکِرًا یا سپاس دارنده یعنی مومن سعید وَاِمَّا کَفُوْرًا یا نا سپاس یعنی کافر شقی اِنَّا اَعْتَدْنَا بدرستی که ما اماده کردیم
لِلْکَافِرِیْنَ برای ناکرویدکان سَلَاسِلَ زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند وَاَغْلَالًا و غلها که بر کردن ایشان
نهند وَسَعِیْرًا و اتشی افروخته که پیوسته بدان میسوزند اِنَّ الْاَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران یعنی مومنان صادق نعمات بر
یَشْرَبُوْنَ بیاشامند مِنْ کَاْسٍ کَانَ از جام خمری که باشد مِزَاجُهَا کَافُوْرًا امیختگی ان کافور یعنی اثرا بکافور بیامیخت
یا بوی ان مانند کافور است و بعضی نام چشمه ایست در بهشت خوشبوی و سفید و بجهت مشابهت او با کافور

اولا

او را بدین نام خوانند و مؤید این قول است که بدل از کافور اورده که عَیْنًا یعنی چشمه ایست یَشْرَبُ می اشامند بِهَا
از ان عِبَادُ اللّٰهِ بندکان خدای یُفَجِّرُوْنَهَا میرانند ان چشمه را هر جا که میخواهند تَفْجِیْرًا راندنی اسان جمهور مفسران برانند
که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بخانه علی کرم الله وجهه آمد و حسن و حسین رضی الله عنهما بیمار دید علی و فاطمه رضی
الله عنها را گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر کردند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را شفا داد
شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقدار جو قرض گرفته یا بمزد کار ستده و آرد کرده نان پختند و چون بشام خواستند که افطار
نمایند مسکینی بدر خانه آمد آواز داد که یا اهل البیت بیت النبوة مسکینی ام از مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه از خوان
بهشت شما را عوض بدهد امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه نصیب خود بدان مسکین داده سائر اهل بیت موافقت کردند و با
خالی روزه کشاده شب کذرانیدند و دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه امد و سوال کرد و تمام طعامی که بود
ایثار فرمودند و شب سیم اسیری بر وقت ایشان رسید و خود بهمان دادند حق سبحانه این ایه فرستاد که یُوْفُوْنَ
وفا مینمایند بِالنَّذْرِ بنذری که در طاعت کنند وَیَخَافُوْنَ و میترسند یَوْمًا از روزی که کَانَ هست شَرُّهُ
بدی یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِیْرًا فاش و اشکارا او رسیده بهمه وَیُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ و میدهند خوردنی را عَلٰی
حُبِّهِ بر دوستی خدای یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاجند بدان طعام و از دوست میدارند ایشار مینمایند و میخورانند
مِسْکِیْنًا درویش بی سرمایه را وَیَتِیْمًا و خورد سال بی پدر وَاَسِیْرًا و اسیری را که گرفتار کرفته اند و در زنجیر
و جز اسیری حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم او را سپردی و او را ببعضی مسلمانان سپردی تا او را نیکو دارند که در شان
ایشان باید و کفی امینت ابیه و بعضی علما برانند که مسجون اهل قبله که در حق او را محبس کرده باشند و مملوک از عبید و یا نا بیعتم اما
دارند یعنی بایشان احسان باید نمود و این مطعمان ندانسته مقال یا بزبان حال میگویند اِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ جز این نیست که میخورانیم
شما را این طعامها لِوَجْهِ اللّٰهِ برای طلب رضا الله تعالی لَا نُرِیْدُ نمیخواهیم مِنْکُمْ جَزَاءً از شما پاداشی و مکافاتی وَلَا
شُکُوْرًا و نه سپاسی و آزادی چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهد نظم
بید و منت منه تو اینجا بهشت دهی آن خود مده منت و مزدی که در احسان بود قوت جزا موجب نقصان بود اِنَّا نَخَافُ بدرستی
که ما میترسیم مِنْ رَبِّنَا از افریدگار ما یَوْمًا عَبُوْسًا از عذاب روز ترش یعنی روزیکه رو ترش کرده از شدت احوال
قَمْطَرِیْرًا روزی سخت و کرم از امام حسن بصری رحمه الله تعالی پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت
است از اسم خود فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ پس نگاه داشت خدای ایشان را شَرَّ ذٰلِکَ الْیَوْمِ از بدی و رنج و هول آن روز وَلَقّٰهُمْ
و پیش آورد ایشان را نَضْرَةً تازگی و خوبی روی وَسُرُوْرًا و شادی و فرح در دل وَجَزٰهُمْ و پاداش دهد
ایشان را بِمَا صَبَرُوْا بسبب انکه صبر کردند بر طاعت و از معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بهشتی که انجا آن خوردنیها وَ
حَرِیْرًا و جامه ابریشم بهشت که بپوشند مُتَّکِئِیْنَ در حالی که تکیه زده کان باشند فِیْهَا در بهشت عَلَی الْاَرَآئِکِ

برتختهای آراسته لا یرون فیها نه بینند در بهشت شمسا آفتاب را ولا زمهریرا و نه سرما مراد آنست که هوای معتدل بود
و در زمستان و تابستان نباشد از شدت حر و برد متاذی نگردد ودانیة و پادشاهی دهد ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک
بود علیهم بر ایشان ظلالها سایهای درختان آن وذللت و رام کرده باشد قطوفها میوهٔ آن تذلیلا
رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوهاء وی چیننده را منع نکند ویطاف علیهم و گردانیده شود بر ایشان بآنیة من فضة
جامهای خوردن از سیم واکواب و جامهای بزرگ که کانت باشد قواریرا مانند آبگینها قواریرا من فضة
آبگینه از سیم یعنی اوانی واکواب از نقره باشد در صفای آبگینه از خارج داخل او توان دید قدروها اندازه کرده باشند
ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تقدیرا اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او جای بید چندانکه بدان
سیراب شود و در ان ظرف زیادت و نقصان نبود ویسقون و آشامیده شوند فیها در بهشت کاسا کان جامی
باشد که مزاجها زنجبیلا آمیزش از زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرد و لذت
بخشنده است عینا فیها و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تسمی سلسبیلا نام نهاده شده بسلسبیل و آن
منقاد بود و روانه هر جا که بهشتی خواهد براند برد و گویند که ایشان در حلق زود زود بگوارد ویطوف علیهم و طواف کنند بر ایشان
ولدان مخلدون پسرانی که همیشه در یک حال بمانده بحال طفولیت اذا رایتهم چون ببینی ایشانرا ای بیننده حسبتهم پنداری
از صفای لون و روشنی چهرهٔ ایشان لؤلؤا منثورا مروارید افشانده شده از صدف یعنی نو و تازه که هیچ دست
کس بدان نرسیده است و در ... و ابداری و صفری بید ... واذا رایت و چون بنگری و نظر کنی ثم آنجا
یعنی در بهشت رایت نعیما ببینی نعمتها که در وصف نگنجد وملکا کبیرا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در حدیث آمده که
... ترکی از اهل بهشت که نظر کند در ملک او هزار ساله راه ببیند و منتهای ملکت خود را مشاهده کند چنانچه ...
ببیند و بقولی ملکی کبیر نفاذ مشیت است که هر چه خواهد میسر گردد یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن بر ایشان و ...
کنعیم راحت اشباح ... و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه ... ملک کبیر مشاهده ... از هیچ کار نیابد
... عالیهم زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثیاب
سندس جامهای دیبای تنک و نازک خضر سبزست واستبرق و دیباهای ستبر و حلوا و پیرایه بسته
شوند اساور من فضة بدستوانها از نقره و ... آن نیست که ... از ذهب چه جمع ... ممکن است وسقیهم و بیاشامد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان شرابا طهورا شرابی پاک از ادناس و ارجاس
پاک کننده از غل و غش ... رحمه الله تعالی گوید طهور چشمه ایست بر در بهشت هر که از آن بیاشامد در دل او حقد
... هیچ صفتی بد نماند ... پاک کند دل او را ... ما سوی الله تا التذاذ یابد بلقاء او و باقی ماند ببقاء او البقاء فی اللقاء
تمام العطایا ... کسی گوشه در بهشت خاصه حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و ... در کوثر حوالت ...

ان شاء الله تعالی و چهار جوی ذکر از ان منتهیان است آب و شیر و خمر و عسل و شمه از انها در سورهٔ محمد صلی الله علیه و سلم
مرقوم رقم بیان شده و دو چشمه از ان اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از ان اصحاب یمین فیهما عینان نضاختان
و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن جل ذکره آمده و ذکر شراب رحیق که از ان ابرار است و چشمهٔ تسنیم از ان مقربان و آب هر دو در
سورهٔ مطففین مذکور شد و دو چشمه از ان اهل بیت است کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از ان ایشانست
و محققان این شراب شهود گویند که مرات دل نو شده بلوامع انوار قدم ... ساخته بذ برای عکوس ... اند و اهل کدا
در وقت و حال او را جان صافی نماند که مطلقا اقتداء شنیده و شواب غیبت در مشایع وحدت مانده و رنگ دو گانگی بیدل
کرد انکه جام و مدام را یک رنگ سازد نظم همه جام است و نیست گویی می یا مدام است و نیست گویی جام عارف کند ابیات که
اکثرهم ... ازین المقدار ... از انکه حسن ... شراب طهور خواهند ... باده ... افضال ...
از ان نجی تمام داده اند نظم از شعبیم ... ابرار ... مجنون ... و چهارست ...
بر زین و جان پاک ما شان در بهشتی عدن تجری تحتها الانهار ست ابرار گویند ان هذا بدرستی که این کرامتها کان
هست لکم جزاء مر شما را پاداش کردار شما وکان سعیکم و هست تقاضای شما در دنیا مشکورا پسندیده و اثر
کامات انا نحن بدرستی که ما نحن نزلنا فرو فرستادیم علیک القرآن بر تو قرانرا تنزیلا فرو فرستادنی
بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی پس آیتی بمقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم ربک بحکم پروردگار خود در تاخیر
فرموده از تبلیغ رسالت یا براندن حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو ولا تطع و فرمان مبر منهم از ایشان آثما گناه کار
کوتبا با شم خواند چون عتبه که گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم او کفورا یا ناسپاسی را که نازکند دعوت
کند چون ولید مغیره که گفت بدینها باز رجوع کن تا ترا توانگر سازم واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را بکرة
بامداد واصیلا و شبانگاه یعنی بپرستید که باش ومن اللیل و در بعضی از شب فاسجد له پس سجود کن بعما
یعنی نماز کن او یعنی کفته اند بکرة وقت نماز بامداد ست و اصیل شامل ... و ... نماز ... و یعنی از شب مراد نماز
عشا ست پس ... نماز ... وسبحه و نماز کن از برای خدای لیلا طویلا شب دراز یعنی
تهجد اشتغال نمای ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی کفار یحبون العاجلة دوست میدارند سرای شتابنده یعنی
دنیا را ویذرون وراءهم و کذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت یوما ثقیلا روزی گران که قیامت بر عملی کردن
و برای او عمل نمیکنند نحن خلقناهم ما بیافریدیم ایشانرا از آبی ست وشددنا اسرهم و محکم کردیم اسر ایشان اعضاء ایشان
~~یعنی مفاصل ایشانرا از آبی ست واذا شئنا و چون خواهیم بدلنا از ... ایشانرا یعنی مفاصل ایشانرا با اعصاب~~
بهم بستیم واذا شئنا و چون خواهیم بدلنا بدل کنیم ایشانرا امثالهم با امثال ایشان در خلقت تبدیلا بدل کردنی
یعنی ایشانرا ببیرانیم و بدل کنیم بغیر ایشان ان هذه بدرستی که این سوره تذکرة پندی و عظی

اینست یا دعا ملهٔ اهل بیت رضی الله عنهم در بذل وایثار تعبیر بیت مؤمنان تا بمثل اینها عمل کنند وازمثال این جزاها بهره یابند فمن
شاء اتخذ پس هرکه خواهد فرا گیرد الی ربه بسوی پروردگار خویش سبیلا راهی بخیر وطاعت کو فرا گیرد وما
تشاؤن ونخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد شما را ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما
دانا باستعداد واستحقاق هرکس حکیما صواب کار نخواهد چیزی مگر بمقتضای حکمت خود یدخل درآرد من
یشاء هرکرا خواهد فی رحمته در بخشش خود بهدایت وتوفیق یا در بهشت بفضل وکرم خود والظالمین وستمکاران
یعنی مشرکان را اعد لهم آماده کرده است برای ایشان عذابا الیما عذابی دردناک دایم سورة المرسلات

بسم الله الرحمن الرحیم والمرسلات سوگند بفرشتگان فرستاده
شده عرفا به نیکوئی یعنی بامر ونهی یا بآیات قرآن فرستاده شده بمحمد صلی الله علیه وسلم به نیکوئی یا بادهای پی در پی
شده برپی در پی فالعاصفات پس سوگند بملائکه که سخت وزود روند عصفا سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا
آیات کلام که برنده اند ومحو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع وادیان متقدمه یا بادهای جهنده بجهت عذاب قوی
والناشرات وسوگند بفرشتگان که نشر کنندگانند شرایع وکتب را یعنی ظاهر کنند نشرا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن
که آثار هدایت منتشر سازند برای خاصه وعوام یا بادهای نرم جهنده جهت راحت خلق فالفارقات پس سوگند بملائکه
که جدا کنندگانند میان حق وباطل را از یکدیگر فرقا جدا کردنی یا آیات که جدا کرده اند میان شهر باران که پراکنده سازند
ابرها را فالملقیات پس بفرشتگان که افکنندگانند به پیغمبران ذکرا وحی را یا آیات کلام که القای ذکر حق کنند در
میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر بعضی ... ایشان موجب ذکر حق است واستدلال بر قدرت وی والقای
ذکر عذرا برای عذر محققان است اونذرا یا جهت بیم کردن مبطلان وجواب قسم این باشد که انما توعدون جز این
نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از آمدن قیامت وما یتعلق به لواقع هر آینه بودنی است فاذا النجوم پس
آنگاه که ستارگان طمست محو کرده شوند یعنی نور ایشان ناپدید شود واذا السماء وآنگاه که آسمان فرجت شکافته کرده
واذا الجبال وآنگاه که کوهها نسفت پراکنده شوند از اماکن خود واذا الرسل وآنگاه که پیغمبران اقتت جمع کرده
شوند بمیقات که تعیین کرده باشد دران گواهی دادن بر امتان پس گویند که لای یوم برای کدام روز اجلت واپس
داشته شده بود این چیزها یعنی طمس نجوم وشق آسمان وقلع جبال پس جواب گوید که لیوم الفصل برای روز جدا
کردن که امروز است وجدا کردن میان مؤمن وکافر ومطیع وعاصی در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وما ادریک و
چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی ما یوم الفصل چیست روز فصل چه کنه او را نتوان دانست ویل یومئذ وای
آن روز للمکذبین مر آنانکه تکذیب آن روز کنند الم نهلک الاولین آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح وعاد
وثمود ثم نتبعهم الآخرین پس از پی درآریم بهلاکت پسینیان را که مانند ایشان اند چون کفار مکه کذلک نفعل

بمثل

مثل این کار میکنیم بالمجرمین بمشرکان وکافران ویل یومئذ مکروهی بیمناک در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان
این وعید را است الم نخلقکم آیا نیافریدیم شما را من ماء مهین از آب خوار بعد از فجعلناه پس نگاه داشتیم
آن آب را فی قرار مکین در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر تا مقداری معلوم داشته شده که زمان ولادت
فقدرنا پس توانا بودیم برآفرینش شما فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما ویل یومئذ بر تکذیب بلای ایزدی
للمکذبین مر باز دارندگان این قدرت را است الم نجعل الارض آیا نگردانیدیم ما زمین را کفاتا پوشنده
وجمع کننده احیاء وامواتا مر زندگان ومردگان را یعنی احیاء را بر پشت خود دارد واموات را در شکم خود دارد وجعلنا
وپیدا کردیم فیها در زمین رواسی کوههای استوار وپای برجای شامخات بلند وسرافراز واسقیناکم و
بیاشامانیدیم شما را ماء فراتا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون ومنابع در زمین ویل یومئذ وای در آن روز
رسیدن للمکذبین مر تکذیب کنندگان را است که با مثال این نعمها اعتراف نکنند ومکه با ایشان در آن روز گویند انطلقوا بروید
الی ما کنتم به بسوی آنچه بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید یعنی آتش دوزخ وعذاب دران انطلقوا
الی ظل بروید بسوی سایه ذی ثلث شعب خداوند سه شاخ لا ظلیل نه سایه خنک ودایم که در وی راحت
باشد ولا یغنی ودفع نکند از دوزخیان من اللهب از حرارت زبانه آتش چیزی را مراد سایه دوزخ است که از بزرگی
وبسیاری منشق میشود بشعبها وهر شعبه بطرفی میرود ودر معالم آورده که دودی از دوزخ بیرون آید واز وی سه شعبه
منشعب گردد یکی دود وآن بر مؤمنان سایه افکند ویکی دخان واو بر منافقان متوقف گردد ویکی زبانه خالص واو بالای کافران
باشد ودر لباب آورده که هر سه شعبه دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد دیگری بر یمین وی ودیگری بر یسار وی
ومؤدی بدین عذاب قوت واهمه است در دماغ وغضب وشهوت بر یمین ویسار وهر که خواهد که فردا از آن دخان که ظل
من یحموم است ... باید که از ترک صفت بهیمی وسبعی بباید گذشت نظم
خشم وشهوت ... که اندر آن چشم ودل تیره گردد ...
کرده انها بدرستی که دوزخ ترمی بشرر می افکند شرارها هر شراره کالقصر مانند کوشکی عظیم کانه
گویا که آن شرر جمالة صفر شتران زرد رنگ است ... وبعضی گویند صفر یعنی سیاه ... آتش دوزخ سیاه است
از تیرگی سیاه باشد وتشبیه شراره بقصر جهت عظمت است وبشتران زرد در سیاه جهت لون وکثرت وتتابع و
اختلاط وسرعت حرکت ویل یومئذ وشدت بسیار است در آن روز للمکذبین مر دروغ زنان را است که صفت دوزخ وشراره آنرا
باور ندارند هذا این روز یوم لا ینطقون روزی است که در آن سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا مطلق شوند بحجت
بخدای ولا یؤذن لهم ودستوری ندهند مر ایشان را فیعتذرون تا عذر خواهی کنند که عذر ایشان سود ندارد ویل یومئذ
کرب واندوه آنروز للمکذبین مر آنان راست که تکذیب کنند این چیزها هذا یوم الفصل این روز جدا کردن است

مبان حق وباطل جمعناکم جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت والاولین و پیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند فان کان
لکم کید اگر هست شما را کیدی وحیله جنانچه در دنیا نسبت مؤمنان بکار میبرید فکیدون پس بشما ببرید
با من تقریع است مر ایشان را واظهار عجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود و بکید دفع نتوان عذاب از خود دفع نتوان
کرد نظم بمکر وحیله عذاب خدای رد نشود نیاز باید و اخلاص و ناله و تحرکی ... آه ملکی هر دو جهان ازین
معامله غافل ... ویل یومئذ عم وغصه آن روز للمکذبین مر مکذبانست که حیله از عذاب ترهند
ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک وعصیان فی ظلال در سایها درختان بهشت باشند وعیون و
بکنار چشمهای آب وفواکه و در میان میوها مما یشتهون از آنجه آرزو کنند و ملائکه ایشان را گویند کلوا بخورید
ازین نعمت واشربوا وبیاشامید ازین آبها هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بما کنتم تعملون بسبب آنچه
بودید که عمل میکردید در دنیا انا کذلک بدرستی که ما چنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ویل یومئذ حیل تبع
و دم از روز للمکذبین مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نمیرسند کلوا بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا را
وتمتعوا و برخوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون بدرستی که شما مجرمانید و عاقبت ایشان
عذاب الیم است ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین مر مکذبان را از عذاب الیم واذا قیل لهم ارکعوا و چون گفته شود
مر ایشان را که نماز گذارید لا یرکعون نماز نگذارند ... اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است
ویل یومئذ للمکذبین ... که بشرف اسلام نرسند فبای حدیث پس بکدام سخن
بعده پس از قرآن یؤمنون ایمان آرند ...
که بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله

سورة النبا

بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت
آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و از بعث قیامت بیم نمود کفار در نبوت آنحضرت و در قول قرآن و وقوع بعث اختلاف
کردند و از آن یکدیگر را می پرسیدند یا از پیغمبر و مؤمنان بر سبیل استهزا حق تعالی فرمود عم یتساءلون از
چه چیز می پرسند کافران عن النبا از خبر العظیم بزرگ یعنی قرآن الذی هم آن چیزی که ایشان فیه
در آن چیز مختلفون اختلاف کنند کافران یعنی از سحر و شعر و کهانت ... و مکذب ...
با عظیم نبوت آنحضرت است ... یا ساحر است یا شاعر یا مجنون ...
... کلا سیعلمون حقا که بدانند ...
... ثم کلا سیعلمون ... الم نجعل الارض

جزو والنبا

ایا نساخته ایم زمین را مهادا فرشی گسترده تا قرارگاه شما بود والجبال و نکردانیدیم کوهها را اوتادا میخهای زمین
تا بدان استوار باشد وخلقناکم و بیافریدیم شما را ازواجا از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کرده ایم گونه گونه
سیاه و سفید ... وجعلنا و گردانیدیم نومکم خواب شما را سباتا راحت بدنهای شما یعنی خواب
قطع حس و حرکت کند تا قوت حیوانی ... و ماندگی از ایشان زایل شود وجعلنا اللیل و ساخته ایم شب را لباسا
... تا بظلمت ... بپوشاند ... هر یک فراخور استعداد خود برخوردار
... شیخ الاسلام قدس الله سره فرموده که ... شب پرده ... اللیل ...
... وجعلنا النهار و کردانیدیم
روز را معاشا وقت طلب معیشت ... وبنینا و بنا کردیم فوقکم زبر سر شما سبعا شدادا هفت
آسمان سخت یعنی محکم و استوار ... وجعلنا و بیافریدیم در آسمان
سراجا چراغی وهاجا افروخته و تابان یعنی آفتاب وانزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای فشارنده
ماء آبی ثجاجا ریزان لنخرج به تا بیرون آریم بدان آب حبا دانه که قوت شما باشد چون گندم و جو ونباتا
و رستنی که علف شما باشد چون کاه و گیاه ... وجنات و درختان
بوستانها الفافا درهم پیچیده ... ان یوم الفصل بدرستی که روز حکم ...
هست در حکم خدای میقاتا و قتی مقرر ... یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در
صور ... فتاتون پس بیایید شما افواجا گروه گروه ... امام ثعلبی رحمه الله آورده
که حضرت را صلی الله علیه وسلم از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزینگان و بعضی بر
هیات خوکان و بعضی نگونسار ... و بعضی نابینا باشند و بعضی کران و گنگان و بعضی میخایند زبانها
خود را ... بر سینها ایشان افتاده باشد ... و بعضی دست و پای
بریده ... و بعضی ... و بعضی ...
چسبیده ... ایشان ...
در حکم ...
...
...
... فکانت ... ابوابا ...
... وسیرت الجبال ... فکانت سرابا پس باشد مثل سراب ...

باشند اما سبب ثبت اجزا بر حقیقت جمله بلی نامند اِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ باشد مِرْصَادًا کذرکاه خلق یعنی
همه راه بر وی کذر باید کرد یا کمین کاهی که زبانیه در وی مترصد استاده باشند برای تعذیب کافران و ایشان نخواند که بجنت یا موضع
رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میبیند و خزنه بهشت نگاه بانی مؤمنان میکنند یا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش
محروس باشند و این جهنم باشد لِّلطَّاغِينَ مر کافرانرا که از حد در گذشتانند مَآبًا بازگشت یعنی آرام جای و قرارگاه
لَّابِثِينَ فِيهَا درنگ کنندکان در آن أَحْقَابًا روزگارها در آن در معالم از مجاهد رحمه الله نقل میکند که این
احقاب که حق بیان نکرده جمله و سه حقبه است هر حقبی هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال هر سالی
سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال در موضعی آمده که مراد آن نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشند
بلکه معنی آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی او در می آید تا ابد الابدین لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا در لطائف میگوید که حقب هشتاد
سال است و معنی کویند هزار سال نمی چشند در دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ
از ایشان باز دارد و گفته اند برد خواب است یعنی ایشان در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا یعنی آشامیدنی
إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم و آن آبی است که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره
پاره شود وَغَسَّاقًا و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهای که از حسرت میبارند یا زمهریر که بدان معذب
کردند جَزَاءً پاداش داده میشوند پاداشی وِفَاقًا موافق کردار خود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان لَا يَرْجُونَ نمی ترسیدند
حِسَابًا از حساب آخرت یا امید وار نبودند بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا و تکذیب میکردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما که
انبیا بدیشان نمودند كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ
شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم كِتَابًا نوشتنی و خواهیم گفت مر کافرانرا فَذُوقُوا پس بچشید عذاب
دوزخ فَلَن نَّزِيدَكُمْ پس نمی افزائیم شما را هیچ إِلَّا عَذَابًا مگر عذابی بر بالا عذابی و در خبر آمده که این آیه سختترین آیات
قرآن است بر دوزخیان إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکارانراست مَفَازًا رستکاری از عذاب یا جای فوز
و ظفر که آن حَدَائِقَ باغهاست درو درختان میوه دار وَأَعْنَابًا و درختان انگور تخصیص جهت تفضیل است
وَكَوَاعِبَ و ایشانراست دختران نار پستان أَتْرَابًا همزادان در نشستن نا همدیکر آمده که زنان شانزده ساله باشند
و مردان سی و سه ساله بوده اغلب تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه سال خواهند بود وَكَأْسًا
و مر ایشانراست جامهای دِهَاقًا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَّا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در آن بهشت لَغْوًا
سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شراب خوردن بهشت سخن عقل و عبث و دروغ چنانچه
شرابخوران دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال میان بود جَزَاءً جزا داده ایشانرا جزا دادنی
مِّن رَّبِّكَ از پروردگار تو بمقتضای وعده خود عَطَاءً عطا کرده ایشانرا از فضل خویش عطا کردنی حِسَابًا

دلو

وافی و کافی پسندیده یا بحساب اعمال ایشان رَّبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست
الرَّحْمَٰنِ بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ از خدای خِطَابًا سخن گفتن را یعنی قادر
نباشند بر آنکه با وی سخن کویند مگر به دستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب او زیرا که همه
مملوک اند و مملوک نتواند بر مالک يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکی است
موکل بر ارواح و در معالم کفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمامی ملائکه با کثرت عدد و عظمت
چند صفی و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است
و بروی ده هزار جناح و هر جناحی دوازده هزار تسبیح میکوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میکردد و گفته اند روح طائفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان
فرشتگان صفی باستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است علیه السلام که پیش فرشتگان صف بکشند لَّا يَتَكَلَّمُونَ
سخن نکویند در باب شفاعت إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر کسی که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای که شفاعت کند یا شفاعت
بکنند مر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او وَقَالَ و گفته باشد او در دنیا صَوَابًا کلمه توحید یعنی جز مر اهل توحید را شفاعت
نکنند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزی است بودنی الْبَتَّة خواهد بود فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ پس آنکس که خواهد فرا گیرد إِلَىٰ
رَبِّهِ بسوی پروردگار خود مَآبًا بازگشتی بایمان و طاعت إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ بدرستی که ما بیم کردیم شما را و بترسانیدیم
عَذَابًا قَرِيبًا از عذاب نزدیک که عذاب آخرتست و قریب بجهت تحقق است يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنکرد آدمی
مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از نیک و بد وَيَقُولُ
الْكَافِرُ و کوید ناکرویده بدین از روی حسرت يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنتُ تُرَابًا بودمی خاکی یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز
خاک بودمی و مرا زنده نکردندی تا این نامه بمن ندادندی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشانرا خاک سازند کافر آرزو نماید
کند و قولی آنست که مراد از این کافر ابلیس است وی آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را به شرف آفرینش از آتش
مخلوق میدید چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مؤمن او مشاهده نماید و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک
بودمی و نسبت بآدم داشتمی ای درویش این همه دیدی و بطلعت که خاکیانراست هیچ طینه از طینت خاک رایت نظم
خاک را خوار دید ابلیس که دید ابلیس خاکیان را از حرف خسیسه مانند فقد غافلند از نور باطن او نقد آگه ز مرکز آن او بهر گنج که هست
در دل خاک این صدا داده اند در ازل که بجز خاک نیست مظهر کل خاک شو خاک تا بروید گل سوره النازعات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالنَّازِعَاتِ سوگند بکشندگان غَرْقًا بقوت
و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَالنَّاشِطَاتِ و بیرون کشندگان بیرون آورنده ارواح مؤمنان را نَشْطًا
بیرون آوردنی بنرمی وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا و ملائکه شنا کننده شنا کنندنی یعنی آمد شد نمایند در آسمان و زمین و شناکنندگان
در آن جای نزد اهل ساحت فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا پس سوگند بملائکه تدبیر کننده امر کار دنیا یعنی جبرئیل که موکل

است بن یامین وجنود واسرائیل که نازل است بارزی اقصه لی قد اربعیاشیلک بازان وکیا متعلق بدوست ومنزائیلک که قابض ارواح
شان اوست وکفته اند مقسم بخوم است که شابان سیر وند از مشرق بمغرب وروند اند از برجی ببرجی وسیاحت میکنند در فلک وبحم
پشتی میکنند دنسین وبه براشد امری راکه بدیشان بازبسته است باذن الله جون اختلاف فصول یا اسپان غزاانند که عنان کشیده
روند از دار اسلام وبتعجیل نمایند در رفتن وسبقت کنند در صحجهاد وند بیرابد بدیشان کار فتح وظفر یا نفوس فاضله که منتزع
شوند از شهوات وشتافکان بعالم قدس رفته درمراتب ارتفاع سیاحت نمایند وبحصول کمالات سبقت فرمایند تا کامل شده بمحل
معل وبدبر امور ارشاد کرده بکمیل مدیر جواب اینست که شما مبعوث ومحاسب خواهید شد یوم ترجف الراجفة یاد کن آن روز
راکه بجنبید جنبید یعنی بلرزند کوه وعین از هیبت آن کما قال یوم ترجف الارض والجبال واین نوبت نفخه اولی بود که همه بلرزند
وزنده کان ازحول بمیرند تتبعها الرادفة در رابد از آن پس در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق زنده شوند قلوب یومئذ دلها
امروز واجفة ترسان ولرزان بود ابصارها دیدها خداوندان دلها خاشعة فرو خوابانیده باشند
یقولون میگویند منکران بعث امروز در دنیا ائنا لمردودون آیا ما که دیده شده باشیم فی الحافرة بحالات اولی
یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم رد خواهند کرد ائذا کنا آیا چون کردیم ما عظاما نخرة استخوانهای کهنه
وزدیک بخاک شدن ما را مبعوث کرد انند قالوا پس گفتند انرسی استهزا که اگر چنین باشد تلک اذا آن بازگشتن
آنگاه کرة خاسرة بازگشتی باشد با زیان یعنی اگر مارا رجوعی باشد بحشر پس ما با نکار آن باشیم چه پیوسته تکذیب
آن کرده ایم حق سبحانه فرماید که دشوار مگیرید امر قیامت را فانما هی زجرة واحدة پس جز این نیست که آن یک فریاد است
یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلائق بیدار شوند فاذا هم پس ناگاه ایشان بالساهرة بر روی زمین سفید
هموار باشند یعنی بر زمین حشر آیند بعد از آنکه در زیر زمین مرده باشند وگفته اند ساهره نام زمین است که نزدیک بیت المقدس
در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود خدای تعالی ازکشاد ذکر کرده اند چند آنکه خواهند بگیرند زمین ساهره راخدای تعالی بیافریند
از نقره خام وطول وعرض آن چند برابر زمین دنیا بود هل اتیک ایا بتو آمد یعنی آمد حدیث موسى سخن موسى
کلیم تا تسلی دل خود را بدین بکند بسب قوم وحدیث قربانی از وعده مؤمنان ووعید کافران اذ ناداه ربه یاد کن چون ندا کند
موسى را ربه پروردگار او بالواد المقدس طوى بوادی پاکیزه شده یعنی طوی وان نام وادی است با یعنی مرتین
است یعنی دوبار پاکیزه شد یاد دوباره ندا کرده گفت اذهب برو بسوی الى فرعون بسوی فرعون انه طغى
بدرستی که او از حد درگذشته است در تکبر فقل پس بگو بعد از که ای طاغی هل لك هیچ هست ترا میل ورغبتی
الى ان تزكى بسوی آنکه پاک شوی از کفر وعصیان واهديك وهیچ بحواهی که ترا نمایم راه الى ربك بشناخت
آفریدگار تو فتخشى پس بترسی از عقاب او وحذر نمائی از کشتی بنا فرمانی موسى علیه السلام بحکم خدای نزد فرعون
رفت وتبلیغ رسالت کرد وازو معجز طلبید فاریه پس بنمود او را موسى علیه السلام الاية الكبرى معجزه بزرگ که

قلب

...ما ابطال اراده او گفته ترسید از اژدها ونیست گردانیده مشاهدت

[illegible]

قلب عصا بود بحیه فکذب پس تکذیب کرد فرعون موسى را وعصى وعاصی شد در خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد
گفت این نه از خدا است بلکه سحر موسى است علیه السلام ثم ادبر پس پشت برموسی کرد یعنی توجه از وی کرد دانید یسعى پس بشتافت
در کوشیدن فحشر پس جمع کرد قوم خود را فنادى پس ندا کرد مرایشان را بنفس خود فقال انا ربكم الاعلى پس گفت منم
پروردگار بزرگ شما یعنی اصنام که بر صورت منند همه خدایانند ومن از همه بزرگترم امام قشیری قدس سره در لطائف آورده که
ابلیس این سخن شنید گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوى انا خیر منه کردم برآدم این همه بلا بمن رسید او که چنین ابی بیند
تا کار او بکجا رسد فاخذه الله پس گرفت او را خدای نكال الآخرة بعقوبت آخرت که سوختن است والاولى وبعذاب دنیا
که غرق شدن است یا بنکال دو کلمه او را مؤاخذه ساخت کلمه اول این سخن وکلمه آخر آنکه گفت ما علمت لكم من اله غيري وميان
این دو کلمه چهل سال بوده شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده که وقتی مرا حالی کرم شد بتربت حسین منصور حلاج
رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام علیین یافتم از علیین مناجات کردم خدایا این چه حالی است که فرعون انا ربکم گفت وحسین منصور
انا الحق هردو یک دعوی کردند وحسین منصور در علیین وارواح فرعون در سجین بسر من ندا رسید که فرعون بخود بینی افتاده
همه خود را دید وما را گم کرد وحسین همه ما را دید وخود را گم کرد پس در میان ایشان فرق بسیار است وفی المثنوی گفت فرعون
انا الحق گشت پست گفت منصور انا الحق ورست آن انا را لعنة الله در عقب وان انا را رحمة الله ای محب زانکه او سنگ سیه بود این
عقیق آن عدو نور بود واین عشیق آن انا هو بود در سرای فضول نی ز رای اتحاد وز حلول ان في ذلك لعبرة بدرستی که در گرفتن
فرعون هر آینه پندی است واعتباری لمن يخشى مرکسی را که از شان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده مرتبه
خط امر یابد ءانتم اشد آیا ای منکران بعث اشد سختتر ودشوارتر خلقا از روی آفرینش ام السماء یا آسمان
با آن همه عظمت بناها بنا کرد آن را عزوجل بر سر شما رفع سمكها بر داشت سقف او را یعنی مقدار ارتفاع او را از زمین
بلند ساخت فسواها پس او را راست کرد بی نقص وعیب وتفطر واغطش وتاریک کرد انید ليلها شب او را واخرج
وبیرون آورد ضحيها روز او را اضافه شب وروز با آسمان جهت آنست که حدوث او از سبب او است امام زاهد رحمه الله
فرموده که روز وشب دنیا با آسمان پیدا گرد بسبب آفرینش آفتاب وماه برابر والارض وزمین را بعد ذلك بعد از آفرینش
آسمان دحيها بگسترد ومبسوط کرد انید جمهور علما برآنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمان است وگسترده آن بعد از آن
اخرج منها بیرون آورد از زمین آب او را چشمها جاری کرد ومرعاها وگیاهها که مرعای حیوانات است والجبال ارساها کوههای محکم وپایدار ساخت وکوه بر زمین
والنبات که هم ما وانعام شما را متاعا لكم انتفاعی برخوردار است شما را ولانعامكم وچهار پایان
شما را فاذا جاءت الطامة الكبرى پس چون بیاید پیشینه بزرگترین یا هولناک همه بلاهای رستخیز یا شد وآن ساعتی است
که اهل دوزخ را بدوزخ رانند واهل بهشت ببهشت رسانند جواب اذا محذوف است شد پیش آنکه واقع شود آنچه واقع شود
يوم يتذكر الانسان روزی که یاد آرد انسان ما سعى آنچه سعی کرده باشد در عمل او یعنی همه را در نامه بدست اوده

تا بخواند و برزت الجحیم ظاهر کرده شود دوزخ لمن یری مرکسی را که بیند یعنی آشکار شود بر وجهی که هر که اهل رویت باشد
بیند فاما من طغی پس هر که از حد برده باشد و تکبر ورزیده و آثر الحیوة الدنیا و برگزیده زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت
فراموش کرده کار او ساخت فان الجحیم پس بدرستی که دوزخ هی المأوی آن جای اوست واما من خاف اما هر کس
که ترسیده باشد مقام ربه از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض ونهی النفس و نهی کرده باشد
و باز داشته نفس خود را عن الهوی از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فان الجنة بدرستی که بهشت هی
المأوی آن آرام جای اوست در تفسیر آورده که این آیه در شان کسی است که قصد معصیتی کند بخلوت و بر آن قادر بود خلاف
نفس نموده از خدای بترسد و از آن عمل دست باز دارد نظم گر نشیء نفس بزمان تست کفش بیار که بهشت آن تست
نفس کشد هر نفسی سوی پست هر که خلاف نفس کند نفس زند برست یسالونک می پرسند ترا ای محمد عن الساعة از روز
رستخیز و میگویند ایان مرسٰها کی باشد اقامت آن و در چه زمان بیاید فیم انت در چه چیزی تو من ذکرٰها از یاد کردن
آن عائشه صدیقه رضی الله عنها فرموده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه
نمود یعنی ترا زد اشتن قیامت برچه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زیرا که تا بپرسی الی ربک بسوی پروردگار تست
منتهٰها منتهای علم قیامت یعنی کسی را هیچ اطلاع بران خاصه حضرت اوست انما انت جز این نیست
که تو منذر بیم کننده من یخشٰها هر کرا بعقیده هر جه اطلاع بران خاصه حضرت اوست کانهم جز این نیست که
بتر سد از قیامت یوم یرونها گوییا کفار مکه لم یلبثوا روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن میترسند
درنگ نکرده اند در دنیا یا قبور الا عشیة مگر شبانگاهی او ضحٰها یا چاشت آن روز که عشیه آن مذکور شد یعنی از
هول آن روز زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که بیش از این درنگ نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی و شبانگاهی سورة الاعمی
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم رضی الله
مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و آنحضرت به دعوت صنادید قریش مشغول بود ابن ام مکتوم بجهت عمی آن حال را ندانست
و سخن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم قطع کرده آنحضرت از قطع کلام ملول شده بیعنی بیارک ترش کرد و از وی اعراض نمود جبرئیل
علیه السلام آیه آورد که عبس ترش کرد روی خود را وتولٰی و روی بگردانید ان جاءه الاعمٰی بانکه آمد بسوی آن نابینا
یعنی عبد الله و کراهیت اشعار است بدین اعتقاد قطع کلام بر سید انام علیه الصلوة والسلام وما یدریک و چه چیز ترا دانا کرد
لعله شاید ابن ام مکتوم یزکی پاک شود از آثام او یذکر یا پند گیرد فتنفعه الذکری پس سود دارد او را پند
دادن تو اما من استغنٰی اما آنکسی که توانگری دارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان فانت پس تو له برای او
تصدّٰی تعرض میکنی یعنی بدو میل داری که از بعضی صنادید است و ما علیک و نیست بر تو وزری و بالی الا یزکی
در آنکه مستغنی پاک نشود با سلام چه بر تو بلاغ است وبس واما من جاءک واما آنکه بیاید بسوی تو یسعٰی میشتابد در

در طلب تعلیم یعنی ابن مکتوم وهو یخشٰی و او میترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فانت عنه پس تو از و تلهّٰی
مشغول میشوی منقول است که جبرئیل علیه السلام که این آیات میخواند و شرح مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم متغیر میشد در لباب
آورده که یکساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد بمثابه که میفرمت و راه عید یده و نزدیک بود
که روی مبارکش دیدار هادی مکه را شرف ساند امام زاهد رحمه الله تعالی فرموده که سید عالم صلی الله علیه وسلم از عتیبة الله
رفت وای ایمان کرد اند و مسجد بازآورد رداء خود بگسترانید و برابر او نشانید و بعد از آن هرگاه که ویرا دیدی گرامی داشتی
گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد وقتی که به غزو میرفت و میباید دانست که این صورت از حضرت
رسالت پناه خطائی در وجه و حی بحکم اجتهاد این عمل بجا آورده و کراهت از آن سوی ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بر وی قطع کرد لیکن
معذور بود بسبب عمی کلا انها حقا که این آیات قرآنی تذکرة پند است مرخلق را فمن شاء پس هر که خواهد
ذکره یاد کند او را و پند از متعظ کرده و آن آیتها ثبت کرده شده است فی صحف در صحیفها مکرمة کرامی شده
نزد خدای مرفوعة برداشته و بلند قدر مطهرة پاکیزه از همه عیبها بایدی سفرة در دست نویسندگان
یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند کرام بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و محربا تا با مومنان که استغفار
میکنند مر ایشان را بررة نیکان قتل الانسان لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و فرقی بعضی است که مراد عتبة بن ابی لهب
است که اول داماد پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم با خود ختر آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی وحضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه وسلم او را نفرین کرد اللهم سلط علیه کلبا من کلابک واندک وقتی بکذشت که شیر او را هلاک کند
و در این باب حسان بن ثابت قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده میگوید ما اکفره چه کافر تر است خلق است
هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی من ای شیء از چه چیز خلقه بیافریده او را من نطفة از منی از آب منی خلقه
بیافرید او را فقدره پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیئات در بطن مادر ثم السبیل یسره پس راه
بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و رشد و نما یافت تا برسید ثم اماته پس بمیراند او را بوقت انتهای عمر
فاقبره پس بخاک در آورد او را تا هیچ مردار بر سرراهها نیفکند ثم اذا شاء انشره پس چون خواهد خدای زنده کرد
او را وقت نشور باز بسته بمشیت اوست کلا لما یقض حقا که نگذارد انسان وادا نکرد ما امره آنچه خدای فرموده
او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا نموده و او را ایمان و طاعت را که دین نشاد و گفته اند مراد همه ادمیان اند و هرگز هیچ آدمی از ادای
حقوق او امر الهی کما ینبغی یعنی چنانچه میباید و سزد بیرون نیامده قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد فلینظر الانسان پس باید که نظر کند انسان الی طعامه بخوردنی خود
بچشم عبرت و به بیند که بچه وجه احداث کرده میشود انا صببنا الماء بانکه ما بریختیم آب را از ابر صبا رنجتنی
ثم شققنا الارض پس بشکافتیم زمین را شقا شکافتنی فانبتنا پس برویانیدیم فیها در زمین

حَبًّا دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا و تاک انگور وَقَضْبًا و سپست درخت یعنی اشجار این نوع وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا
و بستان وَفَاكِهَةً و میوهای تر وَأَبًّا و میوهای خشک یا چراگاه این همه کردیم مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ
و برای تمتع چهارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کر کننده یعنی نفخه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه ثانیه است جواب
آنکه به بینند اهوال و شدائد بیان يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ روزی که بگریزد مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود با وجود مواسات و همیاری
وَأُمِّهِ و از مادر خود با وجود کثرت حقوق که او راست وَأَبِيهِ و از پدر خود با وفور شفقت و عاطفت که از وی دیده
وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان با خیال استظهار بدیشان لِكُلِّ امْرِئٍ
مِنْهُمْ هر مردی را از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ آن روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ کاری است که مشغول میدارد او را از اهتمام دیگران و
در باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس الله سره حکایتی نظم است نظم کشتی آورد و دریا شکست
تخته‌ای از آن حیله بر بالا نشست گربه و موشی بر آن تخته بماند کار ایشان با یکدیگر کی بماند نی که به موش را دعوت گربه
نی بر غم آن گربه را چنگال تیز هر دو ایشان از هول دریای عجب در عجب بمانده خشک لب در قیامت نیز از عجز و درد
یعنی الجانی تو و فی نابود وُجُوهٌ بسیار باشد يَوْمَئِذٍ آن روز مُسْفِرَةٌ تابان و درخشان ضَاحِكَةٌ خندان
مُسْتَبْشِرَةٌ فرحناک و شادمان به سبب نجات از نیران و وصول به روضه جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بسیار باشد آن روز عَلَيْهَا
غَبَرَةٌ بر آن غبار و تیرگی تَرْهَقُهَا فرو گیرد آن را قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی از ارتکاب عصیان و مناهی أُولَئِكَ آن
گروه که روی ایشان سیاه کرده اند هُمُ الْكَفَرَةُ ایشانند ناگرویدگان الْفَجَرَةُ دروغ گویان و تباهکاران سورة التكوير
بسم الله الرحمن الرحيم ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدای صلی الله علیه و سلم
نقل کرده که هر که دوست دارد که بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه بیند احوال آن روز را پس باید که بخواند إذا الشمس كورت
إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او بساط افلاک آفاق زایل کرده شود و آفتاب بی نور
شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده روان شوند
وَإِذَا الْعِشَارُ و چون ناقه‌های ده ماهه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس‌ترین مال عرب است عُطِّلَتْ
فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای راعی و مراعات او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ و آنگاه که جانوران وحشی حُشِرَتْ جمع کرده
شوند و بیکدیگر مختلط گشته معتاد با حال اضداد یکدیگر باشند وَإِذَا الْبِحَارُ و آنگاه که دریاها سُجِّرَتْ ابر کرده اند تلخ با شیرین
تا همه یکی باشد و دریا آتش گردد و بعضی گفته اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت
دریا ... وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که نفسها را جفت کرده اند یعنی هر کس را با مثل او جفت سازند صالح
را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حور ... وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ و آنگاه
که دختر زنده در خاک کرده سُئِلَتْ پرسیده شود یعنی از کار وی ... بِأَيِّ ذَنْبٍ بکدام گناه قُتِلَتْ

کشته

کشته شده است عادت اکثر عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده
دفن می کردند و حق سبحانه تعالی ... از قتله او سوال کنند و قول آنکه از وی پرسند که چرا کشته شدی و این سوال آنگه
که دختر جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند تا قاتل وی مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ و آنگاه که کتابهای اعمال که
بندگان طی کرده باشند نُشِرَتْ باز کشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان كُشِطَتْ بر کنده شود و در هم پیچیده
وَإِذَا الْجَحِيمُ و آنگاه که دوزخ سُعِّرَتْ افروخته کردند یعنی به غضب خدای تا آنکه ... وَإِذَا
الْجَنَّةُ و آنگاه که بهشت أُزْلِفَتْ نزدیک کرده اند ... دوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر تنی مَا
أَحْضَرَتْ آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال ... حال که ... شب ...
... مشاهده بکند ... که چه کرده است و آنگاه ... بیند که با هر چیزی ... است ...
... حسرت خورد که چرا زیاده نکردم ... کشد که چرا ... شدم و آن حسرت
... نظم ... فرصت ... باید بکار ... ای
که ... پس سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان پنهان شونده
در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان در مغارب خویش پنهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده
که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان
استقامت و کنس ... وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ و سوگند بشب آنگاه که پشت آید و روان
تاریکی ... پس دود و ظلمت زایل شود و این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ و سوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ
آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبدا طلوع اوست جواب قسم اینست إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ
هر آینه خواندن فرستاده است كَرِيمٍ بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام و در تبیان آورده که مراد
محمد است صلی الله علیه و سلم و بقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل باشد یعنی او خداوند قوت باشد در علم
مکاشفات و سعه وجود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزدیک خداوند عرش مَكِينٍ باجاه و منزلت مُطَاعٍ فرمان برده شده
در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان برند ثَمَّ أَمِينٍ در آسمانها با امانت در وحی کذا ... محمد باشد
صلی الله علیه و سلم پس او صاحب قوت در طاعت و نزد خداوند قدر و مکانت است و مطاع یعنی مستجاب الدعوة
و امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ و نیست صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بِمَجْنُونٍ دیوانه چنانچه شما کمان
میبرید وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بافق روشن یعنی مطلع
آفتاب وَمَا هُوَ و نیست پیغمبر علیه السلام عَلَى الْغَيْبِ بر خبرهای پوشیده ... بِضَنِينٍ
بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما پوشیده وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ سخن ... رَجِيمٍ ...

فاین تذهبون پس کجا میروید و بدو سخن بدین راستی و درستی جدا از وی اعراض میکنید ان هو نیست این قرآن
الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیان را یا نبیت محمد صلی الله علیه وسلم مگر شرف عالم لمن شاء بدل است
از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مرکسی را که خواهد منکم از شما ان یستقیم آنکه مستقیم شود در راه خدای
و پیروی حق کند و در اسباب نزول آورده که ابو جهل این آیة شنید گفت چون این کار با ماست و وابسته بخواهش ماست
اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیة آمد که وما تشاؤن و نمی خواهید شما استقامت و هدایت را الا ان یشاء الله
مگر آنکه خواهد خدای رب العالمین پروردگار عالمیان مشیت شما را شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه
ترا در همه وصفها عاجز ساخته است که نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و
عاصی نشوی مگر بخذلان او پس توجه داری و یکدام فعل و نازی و مال آنکه ترا هیچ نیست زیر تا پا همه
بچیم در بیع جیم یا چه سر همه صحیح در صحیح سورة الانفطار بسم الله الرحمن الرحیم
اذا السماء انفطرت آنگاه که آسمان شکافته شود واذا الکواکب انتثرت و آنگاه که کواکب فرو ریزند در تبیان
آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پشت طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه اند
چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند واذا البحار و آنگاه که دریاها
فجرت روان کرده شود یعنی از بعضی راه در بعضی گشایند و همه یک دریا گردد واذا القبور بعثرت و آنگاه
که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مردگان بیرون آیند و ظاهر کنند و مردگان زنده شوند
علمت نفس و آنچه باز پس گذاشته از ترک عهد یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آخر
آنگه خطاب رسد بکافر که یا ایها الانسان ای آدمی ما غرک چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بربک الکریم
بخداوند بخشنده خود و گفته اند که نزول آیة در شان ابی الاشد است که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بیازرد
و عقوبتی بدو نرسید انجا میگوید چه چیز ترا غره کرد تا از عذاب خدای ایمن شدی و او بامهال الهی مغرور
شد و بعضی از علما برانند که این خطاب عام است مراد میان آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخته
تا عاصی شدی بر خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور رحمه الله فرموده اگر خدای از من این سوال
کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل گوید که اعلام بشارت میکند ایراد اسم کریم در محل از همه اسما گویا
بجهت تلقین است بنده را تا گوید کرمک نظم جو تو داری مژده لا تقنطوا [illegible]
وعیدی [illegible] پس خطاب را بعد عن نعت الذی خلقک آن خداوندی که بیافرید
ترا و هیچ نبودی فسویک پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فعدلک پس یکسان آورد ترا از خلقت
حیوانات [illegible] فی ای صورة ما شاء در صورتی که خواست

ربک ترکیب کرد ترا و در صحیح هست کلا نیست چنانچه گمان میبرید که قیامت نباشد بل تکذبون بلکه شما تکذیب
میکنید بالدین روز جزا را از روی عناد وان علیکم و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لحافظین
نگاهبانانند از ملائکه کراما بزرگان نزد خدای عزوجل کاتبین نویسندگان نزد خدای عزوجل نوشتن
افعال و اقوال شما یعلمون میدانند ما تفعلون آنچه میکنید از نیک و بد و از نیکی و دانش میبینند ان الابرار
بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران لفی نعیم در بهشتند وان الفجار و بدرستی که دروغگویان و منکران
حشر لفی جحیم در دوزخ اند یصلونها در آیند بدوزخ یوم الدین روز حساب یعنی قیامت وما هم
و نیستند ایشان عنها از دوزخ بغائبین گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وما ادریک و چه چیز
دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو ما یوم الدین که چیست روز حساب و جزا ثم ما ادریک پس توجه دانی ما یوم
الدین که چیست روز شمار عبارتست جهت تعظیم شان از روز است یعنی کنه او را هر کس در نیابد یوم لا تملک
روزی که مالک نشود نفس هیچ نفسی لنفس برای هیچ تنی شیئا چیزی از منفعت یعنی هیچکس نتواند
که بقوت و قدرت خود نفعی یا ضرری بکسی رساند والامر یومئذ لله و حکم و فرمان آن روز مر خدای راست شفاعت
دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد سورة المطففین بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه از مکه هجرت
نموده متوجه مدینه شد در اثناء طریق این سورة نازل گشت که ویل للمطففین وای مر کم کنندگان در کیل و وزن
گویند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بدان بخریدی و یکی خرد
بودی بفروختی حق سبحانه در شان او فرستاد الذین آنانکه اذا اکتالوا چون بستانند پیمانه علی الناس
یستوفون از مردمان برای خود تمام بستانند واذا کالوهم و چون بپیمایند برای ایشان او وزنوهم یا
سخته کنند برای ایشان یخسرون کم کنند و زیان رسانند در فصول سبعیت آورده اند که هر که در
کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آورند میان دو کوه از آتش بنشانند گویند کیلها و وزنها
او را بپیمای و میسنج نظم تو کم دهی پیش ستانی بکا فردا زرقی نو که انکم و پشت جز کنند الا یظن
آیا گمان نمیبرند و یقین ندارند اولئک آن گروه بستانند و کم فروش انهم آنکه ایشان مبعوثون برانگیختگانند
لیوم عظیم مر روز بزرگ را یوم یقوم الناس روزی که برپای ایستند مردمان لرب العالمین از برای حکم آفریدگار
عالمیان یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد و آن در مقام هیبت باشد که اهل عرصات ایستاده باشند
و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت برهاند
آنند و این شفاعت کبری باشد کلا ان کتاب الفجار حقا که نامه اعمال کافران لفی سجین هر آینه در سجین بود

صفحهٔ است یعنی پس زیر دوزخ پوشیده جان کافران و نامهٔ اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار رضی الله عنه مرویست که
کتاب فاجران را باسمان برند از قبول آن ابا کنند پس بزمین باز آرند تا بدین زمین برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست
بنهند وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جای با هول و هیبت و کتاب فجار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست نوشته حال
کرده بعلامتی که هر که بیند داند که در آن خیر نیست وَيْلٌ کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و
محنت يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ آنروز مکذبان راست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ آنانکه تکذیب کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا را باور نداشته
اند وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ و تکذیب نکند آنروز را إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ مگر هر ستمکاری از حد در گذشته أَثِيمٍ بزه کاری که باک
إِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِ بروی آيَاتُنَا آیتهای کلام ما قَالَ گوید از فرط جهل و اعراض از حق
که این کلام أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیانست كَلَّا نه چنانست که میگویند بَلْ رَانَ بلکه غینی و رین غرور و
غفلت پوشانیده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان بازنگار انکار برآن نهاده مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بوده اند که میکردند
از آثام و معاصی یعنی بشامت سیآت دلهای ایشان زنگ خورده و بیحاصل شده و در خبر آمده است که هر گاه بنده گناهی کند
نقطهٔ سیاهی در دل او پدید آید تا بجای رسد که همه دل او سیاه کرده كَلَّا إِنَّهُمْ حقا که ایشان عَنْ رَبِّهِمْ از کرامت
و رحمت واسع اوست که از دیدار او اند یا کار خود يَوْمَئِذٍ آنروز لَمَحْجُوبُونَ در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع
و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام مالک رحمه الله تعالی معنی این آیه پرسیدند فرمود که حق تعالی چون نه محجوب سازد
اعدای خود را تا دیدار وی نه بیند و تجلی کند برای اولیای خود تا اولیا وی را بینند امام شافعی رحمه الله تعالی فرموده که
محجوب بودن دشمنان کنایه از شده دلالت میکند برآنکه مؤمنان در دولت دیدار خواهند بود و دوستان محجوب نخواهند شد
که اگر میان دوست و دشمن فرق نماند نظم کوئی بهشت سعادتست بی دیدن من یا تو چه باشد چه دشمن و چه دوست
را جایست بس فرق در آن چه باشد ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستی که تکذیب کنندگان لَصَالُو الْجَحِيمِ در آیندگانند بدوزخ
ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گویند هَذَا این عذاب الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابیست که بوی دید
شما که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا و بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لَفِي عِلِّيِّينَ
در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قائمهٔ تجلی بود و گفته اند سدرة المنتهی است وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا ۷ از عرش
ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّيُّونَ چه چیز است علیون یعنی محلی است بلند و با مکانت و کتاب ابرار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست
مسطور بهر بسوم بیلای که هر که مشاهده کند داند که در وی همه خیر است يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر میشوند آن کتاب را ملائکه
مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد إِنَّ الْأَبْرَارَ
بدرستی که نیکان و پاکان لَفِي نَعِيمٍ در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته يَنْظُرُونَ مینگرند بچیزها که از آن
شادمان و فرحناک میگردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند تَعْرِفُ بشناسی ترای

نگرنده

نگرنده فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای آن يُسْقَوْنَ آشامیده
می شوند یعنی بدیشان آشامانیده میشود مِنْ رَحِيقٍ از شراب خالص سفید خوشبوی مَخْتُومٍ مهر کرده آنیه او خِتَامُهُ
مهر او یعنی جای گل مِسْكٌ مشک است و گفته اند ختم آشامیدن او بر رایحهٔ مشک است و مهر جهت آن کنند تا دست کسی
بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بر دارند وَفِي ذَلِكَ و در این شراب فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت کنند رغبت کنندگان
یعنی جای آنکه سبب استحقاق شراب او کنند وَمِزَاجُهُ و آمیختگی رحیق مِنْ تَسْنِيمٍ از آب چشمهٔ تسنیم است
در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که تسنیم اسم آبی است که از تحت عرش ببهشت میریزد و آن اشرف
اشربهٔ بهشت است عَيْنًا يَشْرَبُ اعنی چشمه که می آشامند بِهَا الْمُقَرَّبُونَ از آن چشمه نزدیک شدگان یار کامعنات
یعنی ایشان صرف آن مینوشند و ممزوج با برار میدهند صاحب انوار نموده که چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی
محبت حق را بمحبت غیر حق نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و ابرار که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان
ممزوج باید نظم ما شراب عشق میخواهیم بی دردی بغم تا صاف نوشان دیگر و دردی نوشان دیگر ند و در کشف
بیان آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورات خمار کونین و اوانی مختوم وی قلوب اولیا و اصفیا که
ختام او مشک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و منبع آن تجلی الله و بقا بالله اند و تا کسی بمقام
قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی بمصاحب عنایت شراب ناب بچشند بوی از آن سخنان بمشام
جان وی نرسد نظم سرمایهٔ ذوق دو جهان مستی عشق است آنها که از این می بچشیدند چه دانند آورده اند که صنادید
قریش هرگاه فقرای صحابه را چون عمار و خباب و بلال و صهیب رضی الله عنهم و امثال ایشان را بدیدندی بسخریه و استهزا ۷ با ایشان
کردندی آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی آنانکه شرک آورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند از آنانکه گرویده اند
يَضْحَكُونَ میخندیدند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذرند بمومنان يَتَغَامَزُونَ غمز میکنند بچشمها یعنی اشارت بایشان و در کشاف
آورده که بدرستی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها
کرده طریق استهزا پیش آورده و با یاران خود رفته گفتند رأس ما و رئیس ما اصلع بود یعنی علی کرم الله وجهه را دیدیم
سخن بسیار خندیدیم و هنوز این سخن به پیغمبر صلی الله علیه و سلم نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که عیبجویان و منافقان
بر مؤمنان میخندیدند و بچشم و ابرو غمز میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون بازمیگردند إِلَى أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا باز
میگردند فَكِهِينَ شادمان و خرم بدانچه کرده اند وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون بینند کافران و منافقان مؤمنان را قَالُوا
میگویند با یکدیگر إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که این گروه که متابعان محمد اند لَضَالُّونَ گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه
فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ بر مؤمنان حَافِظِينَ نگاهبانان که گواهی دهند بضلالت و هدایت
ایشان فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا پس روز قیامت آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ از حال کافران میخندند

عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته بحجلها يَنْظُرُونَ مینگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب‌اند و در سلاسل و اغلال
چگونه مقید‌اند و آنان را آنکه دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند بیایید ببهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت
روان شوند چون بدان در رسند [illegible] در بندند روی ایشان در بندند و ایشان مهموم و مغموم بدوزخ باز گردند و مومنان
از این حال خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ یا جزا داده شدند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آنچه علما را کرده بودند در دنیا که میکردند
از تمسخر و استهزا یعنی بلا عدول مومنان دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا عوض خنده کافران بر ایشان امروز بخندند
بحال پریشان ایشان سورة انشقت بسم الله الرحمن الرحيم إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ
آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه وَأَذِنَتْ و بشنود و فرمان برد لِرَبِّهَا مر پروردگار خود را وَ
حُقَّتْ و سزاوار شده است آسمان بانقیاد یا بانقیاد امر خدای وَإِذَا الْأَرْضُ و آنگاه که زمین مُدَّتْ کشیده شود یعنی
کوهها و بناها را از میان بردارند و او را پهن کنند وَأَلْقَتْ و بیرون افکند مَا فِيهَا آنچه درون وی است از گنجها و
اموات وَتَخَلَّتْ و خالی شود از همه وَأَذِنَتْ و فرمان برد لِرَبِّهَا مر حکم آفریدگار خود را وَحُقَّتْ و او را سزاوار
باشد استماع حکم باری جواب اذا آنست که ببیند انسان ثواب و عقاب را يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ
بدرستی که تو کار کننده و رنج و سعی نماینده إِلَىٰ رَبِّكَ برای جزای پروردگار خود كَدْحًا کار کردنی بجد و جهد
فَمُلَاقِيهِ پس ملاقات کننده عمل خود یعنی پاداش آنرا فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته
اعمال او بِيَمِينِهِ بدست راست فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان
بی مناقشه و مضایقه وَيَنْقَلِبُ و باز گردد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیلهٔ خود از اهل
اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا شادمان بسبب اجر یافته باشد از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ و اما
آنکه داده شود نوشته اعمال او وَرَاءَ ظَهْرِهِ و از پس پشت او بدست چپ او چنانچه بود که دست راست او را
بر گردن او بندند و دست چپ او را پس پشت و از آن طرف نامه در دست وی دهند و چنین کس فَسَوْفَ يَدْعُو زود
باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثُبُورًا هلاکت را یا گوید واثبوراه این کلمه هم طلب هلاکت است وَيَصْلَىٰ و در آید
سَعِيرًا بآتش افروخته إِنَّهُ كَانَ بدرستی که این کس بوده است فِي أَهْلِهِ در میان کسان خود در دنیا مَسْرُورًا
شادان و نازان بمال و جاه ناپاینده إِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که او گمان برده است أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدای
یعنی [illegible] بَلَىٰ آری او را بازگشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ بدرستی که خدای او كَانَ
هست بِهِ بَصِيرًا باعمال خود [illegible] فَلَا أُقْسِمُ [illegible]
خواهد رسانید [illegible] پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب
دیده شود [illegible] آن علامت وقت عشاست نزدیک امام مالک و امام شافعی و امام احمد و صاحبین رحمهم الله تعالی

اما امام

اما امام اعظم رحمه الله تعالی فرموده که آن بیاضی است که بر عقب این حمرت باید و جمعی برآنند که آن بیاض اصل غایب نمیشود بلکه
متردد است از افق تا افق وَاللَّيْلِ و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی هر چه تاریکی شب از آن فرو پوشد
وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که کامل گردد و برتبه بدریه برسد لَتَرْكَبُنَّ که هرآینه شما بر نشینید و ملاقی شوید
طَبَقًا حالی را عَنْ طَبَقٍ یعنی از حالی که مطابق وی باشد در شدت مراد مرگست و بعد از آن اهوال قیامت و بعد از آن اهوال آن
یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر زاهدی آورده که مراد بنی آدم است از حالی بحالی پس از نطفه بعلقه
و از آن بمضغه و عظام و خلق آخر و جنین و مولود و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ پس چیست
ایشان را که با وجود این حالها لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بخدای و روز جزا وَإِذَا قُرِئَ و چون خوانده میشود عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ
بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمیکنند برای تلاوت او یعنی از علما اینجا سجده میکنند و جمعی در آخر سوره و ابو هریره
رضی الله عنه اینجا سجده کردی و گفتی از پیغمبر ابوالقاسم صلی الله علیه و سلم اینجا سجده کرده‌ام این سجده سیزدهم است از
سجدات قرآن و صاحب فتوحات این را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرائت و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه
و تقدیس را و سجده نا کردن کفار از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شدند
يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمینمایند در آیات آن وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يُوعُونَ
بانچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و کینه مومنان فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن ایشان را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بعذاب دردناک و اطلاق بشارت برای تهکم است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
عملهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشان راست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته و نابریده و منت نانهاده سورة البروج
بسم الله الرحمن الرحيم وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند باسمان
خداوند برجها مراد اثنا عشرست یا منازل قمر یا درها [illegible] وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده
شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ و سوگند بگواهی که الله است [illegible] وَمَشْهُودٍ و سوگند بکار [illegible]
داده بروی گواهی داده است و بقولی شاهد پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و مشهود امت وی‌اند و مشهود [illegible] یا
شاهد حفظه‌اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا‌اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود [illegible] با قول دیگر یا حجر
الاسود است و حجاج یا عرفه و احضار آن مقام یا روز [illegible] یا جمعه [illegible] آدم
علیه السلام و ذریه او یا عیسی علیه السلام و امت او یا ایام و لیالی [illegible]
جواب قسم این است قُتِلَ بدرستی که هلاک شدند و ملعون گشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ [illegible] خداوندان [illegible]
در زمین و ایشان [illegible] از اصحاب [illegible]
ملک [illegible]

کفر اخره

باشاهد است و یلزم

نظم دیده مردان ز شعاع تیغ غیرت که وقت سماع خون شود نه زبان را مجال گویایی نه تن حسنه را توانایی
صلاح در آن است که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بفرستی تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که
امور ملکی بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده آمد و جوانی را که مدعا داشت پیش وی فرستاد و ساحر در
اهتمام بتعلیم وی میداشت روزی آن پسر بصومعه راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافت طریقه رهبانیت را پسندید
و پیش راهب متدین شد و خدای پرست گشت و روزها پنهانه از ساحر تعلیم کرد و بامدادی و بار راهب صحبت
داشتی تا مرد عاقل عامل مستجاب الدعوه گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمد بخانه خود میرفت
اژدهایی بر راه آمده بود و بر گذرگاه مردم قرار گرفته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند آن جوان پیش آمد و اسم اعظم
خواند و دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه یک سو رو منزل خود باز رو اژدها برفت و چون این جوان
در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان سخن در گوش شیر گفت و او نیز از راه دور شد از ارباب
حاجت روی بدان جوان آورده اند و بدعای او مرادات حاصل میشد تا حاجب ملک نابینا شده بود نزد وی
آمده استدعای دعا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و مرا همراه شوی دعا کنم چشم تو روشن شود حاجب عهد
کرد و جوان او را کلمه شهادت تلقین نمود و دعا کرد تا چشم وی روشن شد حاجب با چشم روشن نزدیک
ملک آمد ذو نواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت مرا خدای صحت بخشید گفت خدای کیست جواب
داد که الله الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که آموختی نام مرد بگو و بکوهم حاجب از شفقتی که بر اسلام
ملک داشت قصه جوان در میان آورد ملک او را طلبید و بر عقیده او اطلاع یافت و هر چند جد و جهد نمود تا جوان
برگشت و حکم شد که جوان را بدریا غرقه کنند و بر لب جوی بردند و او دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت بازگشت
چون بملک رسید که کیانا تا مند کردند تا او را بر کوهی برند و بپایان اندازند چون بر کوه رسیدند دعا کرد و بادی بر آمد
و موکلان او را بکوه در افکند و وی سالم با ملک بعزم دیدار آتش افکنند القصه دیگران بسوختند و او سلامت رسید
پس از دار درآویختند و تیرباران کردند هیچ تیر بروی کارگر نشد جوان گفت ای ملک بکشید بدان خدائی که این همه
آثار قدرت او مشاهده کردی بیت مبدع هر چیز که بود نیست هست مخترع هر چه وجودیش هست ملک عناد
ورزید و گفت بخواهم از قتل تو جوان گفت اگر مراد تو این است تیری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفکن
تا برسد ملک چنان کرد و تیر بر جوان آمد شربت شهادت چشید و حضار آن مجمع همه یکبار گفتند آمنا برب هذا
الغلام ملک در غضب شد و بفرمود تا چند جا زمین را گو کندند و در هر گوی آتش برافروختند و بکنار هر گو
نشسته حکم کرد تا هر کرا آوردند پیش بینند اگر بخدای گرویده بسوختندی حق سبحانه ایشان را میکوید اصحاب الاخدود و دیگر
اصحاب چو معادن زمین قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ خداوند از آتش باهمه بیعت او خشم ببینم إِذْ هُمْ عَلَيْهَا جون

ایشان

ایشان بودند بر کنارهٔ آتش قُعُودٌ نشستگان وَهُمْ و ملک و اصحاب او عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بانچه میکنند بِالْمُؤْمِنِينَ
بنیک و بد ایشان شُهُودٌ حاضران و مشاهده کنندگان وَمَا نَقَمُوا و انکار نکردند اصحاب اخدود مِنْهُمْ از مومنان
چیزی را إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا مگر آنکه ایشان ایمان آوردند بِاللَّهِ الْعَزِيزِ بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید
الْحَمِيدِ ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الَّذِي لَهُ آن خداوندی که مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مومن و کافر شَهِيدٌ گواه است
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ در فتنه افکندند مردان و زنان گرویده را یعنی عذاب کردند
بآتش ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس باز نگشتند بخدای و توبه نکردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست عَذَابُ جَهَنَّمَ
عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش از اخدود ارتفاع
گرفت چند از چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوخت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته لَهُمْ مر ایشان راست جَنَّاتٌ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر
اشجار یا مساکن ایشان جویها ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ آنست رستگاری بزرگ دنیا و ما فیها در جنب آن خرد و محقر است
إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که گرفتن انتقام کار تو لَشَدِيدٌ سخت است که انتقام بعذاب کند کرفتن هر کرا
إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ يُبْدِئُ او آغاز کند بلطف خود را بکافران در دنیا وَيُعِيدُ و باز
گرداند آن را بدیشان در آخرت و این نشانهٔ عدل است وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند الْوَدُودُ
دوست مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضل است بعدل بگدازد و نا پرستان را و بفضل بنوازد دوستان را ذُو
فضل او دلنواز غمخوارانست عدل او سینه سوز جباران ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش یا مالک ملک الْمَجِيدُ بزرگوار
در ذات و صفات فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده آنچه خواهد هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو حَدِيثُ الْجُنُودِ سخن لشکرها یعنی آیا
تسلی تو بشنو ... حدیث جنود کفره که بر انبیا بیرون آمدند فِرْعَوْنَ فرعون و قوم او وَثَمُودَ و قبیله ثمود آری
این سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند فِي تَكْذِيبٍ در ناباور داشتن
آن وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ و خدای از وراء ایشان مُحِيطٌ عالم است بدیشان یعنی قدرت او بدیشان مشتمل است و ازو
فوت نتوانند شد و چنانست که کمانی گرد ایشان درکشیده ... بَلْ هُوَ بلکه او قُرْآنٌ مَجِيدٌ قرآن
شریف و بزرگ است نوشته شده فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوح محفوظ است از تغییر و تحریف و معالم آورده که لوح از یک دانه
در سفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض آن از مشرق تا مغرب و کناره‌های او از یاقوت ... و کتابت
است بین عرش سورة الطارق ... بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که پیغمبر رسول
خدای صلی الله علیه وسلم نشسته بود با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره فرو افتاد و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد

ابوطالب بترسید و گفت این چه چیز است حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که این ستاره ایست که دیو را از

آسمان میراند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل شد بدین سوره **وَالسَّمَاءِ** و سوگند

بحق آسمان **وَالطَّارِقِ** و بکوکب پیدا شونده بشب **وَمَا أَدْرَاكَ** و چه چیز ترا دانا کرد بآنکه **مَا الطَّارِقُ** چیست طارق

النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره درخشنده قریب زنان چون شعله آتش جواب قسم چیست **إِنْ كُلُّ نَفْسٍ** هیچ نفسی **لَمَّا عَلَيْهَا**

حَافِظٌ الا که بر وی رقیبی است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصا مینماید **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ** پس باید

که نظر کند آدمی یعنی کسی که شک بعث و حشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد **مِمَّ خُلِقَ** از چه چیز آفریده

شد **خُلِقَ مِنْ مَاءٍ** مخلوق گشته است از آبی **دَافِقٍ** ریخته شده در رحم **يَخْرُجُ** آبی که بیرون می آید

مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان **وَالتَّرَائِبِ** و استخوانهای سینه زنان **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **عَلَى**

رَجْعِهِ بر باز گردانیدن آن آب بصلبی که از آن بیرون آید **لَقَادِرٌ** توانا است یا بر بعث و اعاده انسان

بعد از موت قادر است **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ** روزی که آشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر

را تا طیب از خبیث متمیز گردد یا قرائت اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی

بران اطلاع ندارد و آدمی بعد از تابان بوده و نگذارند پرده بر دارند از کارهای پنهانی و پیش عوالی بران

مترتب کردن **نظم** که پیش رویکاری نهان دارند آن کسی که رسوای دو عالم شوند و در آن وقت که

پوشیدها پیدا شود **فَمَا لَهُ** پس نیست انسان را **مِنْ قُوَّةٍ** هیچ توانایی در نفس او تا از عذاب خود را باز دارد

وَلَا نَاصِرٍ و نه یاری که بعد دگار او شود دفع و ممتنع کردن **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ** سوگند بآسمان باران **وَالْأَرْضِ ذَاتِ**

الصَّدْعِ و بزمین با شکاف که از آن نبات و آب بیرون آید **إِنَّهُ** بدرستی که قرآن **لَقَوْلٌ فَصْلٌ** هر آینه

سخنی است درست و راست جدا کننده میان حق و باطل **وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ** و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخن

إِنَّهُمْ بدرستی که معاندان قریش **يَكِيدُونَ** مکر میکنند **كَيْدًا** مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر

این خبر سبق نزول است بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد **وَأَكِيدُ كَيْدًا** و جزا دهم

مکر ایشان را با ستدراج جزای مناسب آن **فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ** پس مهلت ده کافران یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک

ایشان **أَمْهِلْهُمْ** فرو گذار ایشان را **رُوَيْدًا** اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال

منسوخ است بآیه قتال **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى**

تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از الحاد در آن و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گویند اسم صله است

یعنی تنزیه کن پاکی بستای پروردگار خود را و آنچه صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگو سبحان ربی الاعلی در حدیث

است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم **الَّذِي خَلَقَ**

بکردانید این آیه را در سجده خود

آن

آن خدای که بیافرید همه چیزها **فَسَوَّى** و راست کرد خلق هر یک را با آنکه عطا فرمود آنچه او را در کار بود

یا بیافرید آدمی را و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت **وَالَّذِي قَدَّرَ** و آن خدای که تقدیر کرد بعضها را

فَهَدَى پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا تقدیر ساخت منافع را هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد

مدت مکث مولود در رحم و راه نمود به بیرون آمدن **وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى** و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین

گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزی را که چهارپایان بچرند **فَجَعَلَهُ** پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او

غُثَاءً خشک و پژمرده **أَحْوَى** سیاه و بعض محققان از مفسرین این آیه فهم کرده اند که متعات دنیا اگرچه اول

تازه و سیراب و خرم نماید اما اندک وقتی را سبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود **نظم**

اگرچه خرم و تازه است گلشن دنیا ولی بلکیت باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود نبی ارند اورده اند

که چون جبرئیل علیه السلام بآیتی یا به سوره از قرآن نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت پناه همان خواندن

را آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل علیه السلام با ختتام نرسیدی آن حضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا

فراموش کند حق سبحانه آیه فرستاد که **سَنُقْرِئُكَ** زود باشد که بخوانیم بر تو آیات را تا آنکه تو او را تا حفظ

این سوره و آیات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو در این آیه بشارت مر حضرت را که هر چه بر تو خوانیم فراموش

نخواهی کرد **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بران وجه که تلاوت آن منسوخ کردن و حق سبحانه از مصحف

وصل محو کند **إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ** بدرستی که خدای داند آشکارا از احوال خلق **وَمَا يَخْفَى** و آنچه پنهانست از احوال

ایشان **وَنُيَسِّرُكَ** و آسان کردانیم و توفیق دهیم ترا **لِلْيُسْرَى** برای سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یا راه تابع

تر از شریعت آسان **فَذَكِّرْ** پس پند ده بقرآن **إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى** اگر سود کند پند دادن مر ترا و گفته اند

اگر سود کند و اگر نکند یعنی تو پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود **نظم** ما آنچه

شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال **سَيَذَّكَّرُ** زود باشد که پند گیرد **مَنْ يَخْشَى** کسی که بترسد

از خدای **وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى** و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که از فاسق اشقی است **الَّذِي**

آنکه **يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى** در آید بآتش بزرگتر یعنی آتش دوزخ جهنم که آن از آتش دیگر تیزتر و سوزنده تر است و در

حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته

اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای اهل فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی علیه السلام باشد و نار صغری

در طبقه علیا که جای گناهکاران امت مصطفی است صلی الله علیه و سلم پس آن بدبخت ترین بسوزد

فِيهَا در آن نار کبری تا ابد **ثُمَّ لَا يَمُوتُ** و نمیرد تا برهد **وَلَا يَحْيَى** و نه زنده شود زندگی که از آن راحت یابد

کرستگاری یافت **مَنْ تَزَكَّى** آنکه پاک شد از کفر و معصیت و یاد کرد نام پروردگار خود را

و نیان فَصَلّیٰ پس نماز گذارد که نماز اسلام است یا رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه
ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید کرد بَلْ تُؤْثِرُونَ بلکه شما بر گزینید الْحَیٰوةَ الدُّنْیا زندگانی
دنیا را خطاب با اهل شقاوت است که بدنیا مشغول شده کار آخرت نسازند وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ و آخرت بهتر است
وَأَبْقیٰ و پاینده‌تر إِنَّ هٰذا بدرستی که این سخن لَفِی الصُّحُفِ الْأُولیٰ در صحیفهای پیشین است یعنی کتب پیشین
که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرٰهِیمَ در صحیفهای ابراهیم که پیش است وَمُوسیٰ و در صحف موسی یعنی الواح

سورة الغاشية بسم الله الرحمن الرحيم هَلْ أَتٰاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِیثُ الْغٰاشِیَةِ خبر پوشنده
که قیامت است و او بپوشد خلایق را با اهوال یعنی هیبت آن همه کس را فرا گیرد وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ رویها
آن روز خٰاشِعَةٌ ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند یعنی عقد از عٰامِلَةٌ عمل کنند و
نٰاصِبَةٌ رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان عمل کنند از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتش
و خوض نمودن در آتش صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تَصْلیٰ در آورده شوند نٰاراً حٰامِیَةً در آتشی
بنهایت گرمی رسیده و جمعی گفته که ناخوانده یعنی در آیند بدان آتش تُسْقیٰ آشامیده شوند یعنی بنوشند علیه
آتش افروخته شده این آب را بخورانند لَیْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیان را طَعٰامٌ خوردنی إِلّا مِنْ ضَرِیعٍ مگر ضریع
و آن گیاهی است خارناک چون تر باشد شبرق گویند و چهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ
دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجره‌ای باشد بشکل آن آورده‌اند که ابوجهل چون این آیه بشنید گفت چه شد
ضریع مارا فربه خواهد کرد چنانچه شتران مارا آیه آمد لاٰ یُسْمِنُ فربه نکند ضریع دوزخ کسی را وَلاٰ یُغْنِی و دفع
نکند مِنْ جُوعٍ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر است و هیچ که ام است نبدهد وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ رویها
در آن روز نٰاعِمَةٌ تازه باشد از نعمت تر و پیدا یعنی ارباب وجوه متنعم و عزیز باشند لِسَعْیِهٰا مر عمل خود را
رٰاضِیَةٌ پسند کنند یعنی پسند کاری را که کرده باشند و راضی باشند یعنی شوند از عمل خود چون ثواب آن را ببینند
فِی جَنَّةٍ عٰالِیَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لاٰ تَسْمَعُ نشنوند اوتادان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فِیهٰا
در آن بهشت عالی لاٰغِیَةً بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِیهٰا در آن بهشت عَیْنٌ
جٰارِیَةٌ چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد فِیهٰا سُرُرٌ در آنجا تختهای مَرْفُوعَةٌ بلند بوده‌اند از زر و کلل بر پرچد
و دیبا یاقوت که مقابل کنند که مرتفع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون بر وی
قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود برود وَأَکْوٰابٌ و در آن جنت کوزها بی دسته و زول مَوْضُوعَةٌ نهاده
شده پیش بهشتیان وَنَمٰارِقُ مَصْفُوفَةٌ و بالشها [illegible] نهاده بر هم دیگر وَزَرٰابِیُّ و فرشها مَبْثُوثَةٌ گسترده اما
زاهد رحمه الله تعالی فرموده که چون کفار [illegible] شنیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع است

پس بلاد و خیاب و امثال ایشان را بکار آید پس وقتی باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بسی مدت باید تا از آن بلندی فرود آیند این آیه آمد
أَفَلاٰ یَنْظُرُونَ آیا نمی نگرند ایشان إِلَی الْإِبِلِ بسوی شتر که بقدرت ما کَیْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی با آن علو و بلندی
و بزرگی بهشت مسخر کودکی میشود تا بر وی بر آید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت تعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته
اند شتر دال است بر کمال قدرت و حسن تدبیر چه بزرگ است باد کلانی برتابد و منقاد است همه را فرمان برد و قانع است از خور کیاهها
بجرد و صعید است در تشنگی شکیبائی صد ورزد و بدین جهت است که بیابانها بی آب قطع کند و هر چه مطلوب است از حیوان شیر شد
و حمل و شیر و لحم و رکوب همه را حاصل است بهر روی قدس سره قریب بود نظم بخوان افلا ینظرون تا قدرت ما بینی
که بشتر بلک تا صنع خدا بینی در خار خوردن قانع در بار کشی راسخ اکه چنین [illegible] عنایتی در تبیان آورد که غالب هر بندوا کنتر
ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است و هر جا نگاه کنند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند بعد از ذکر شتر میفرماید وَإِلَی
السَّمٰاءِ آیا نمی نگرند باسمان که بحکمت ما کَیْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته شده است بی ستون وَإِلَی الْجِبٰالِ و آیا نظر نکنند بکوه
بقدرت ما کَیْفَ نُصِبَتْ چگونه نهاده شده است بر زمین و محکم گشته وَإِلَی الْأَرْضِ کَیْفَ و نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده
است تا جای آرام خلق باشد فَذَکِّرْ پس پند بگوی ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت إِنَّمٰا أَنْتَ مُذَکِّرٌ جز این نیست
که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَیْهِمْ نیستی تو بر ایشان بِمُصَیْطِرٍ مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیه قتال این را نسخ کرده إِلّا مَنْ
تَوَلّٰی لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکیر وَکَفَرَ و نگرود و حق را بپوشد فَیُعَذِّبُهُ اللّٰهُ پس عذاب کند خدا
او را الْعَذٰابَ الْأَکْبَرَ عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و قتل و اسر معذب بودند إِنَّ إِلَیْنٰا بدرستی
که بسوی ماست بعد احیا إِیٰابَهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنٰا حِسٰابَهُمْ بتحقیق بر ماست شمار ایشان در محشر سورة الفجر

بسم الله الرحمن الرحيم وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست
یا نماز صبح که آرام جان بیدار دلانست و بقولی مراد صبح اول محرم است که سال از او متجدد شد یا از ذی الحجه که لیالی عشر متصل
بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظائف دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سپیده دم روز عید
است یا اول روز قیامت و در تبیان گوید اشارتست با نفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و گفته اند
انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علی نبینا و علیه السلام یا انفجار آب از حجر موسی علیه الصلوة والسلام
یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان وَلَیٰالٍ عَشْرٍ و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عشر
در آنست یا دهه اول محرم که عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر در وی است یا دهه میان شعبان که شب
برات از وست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد شفع [illegible] چون ذکر [illegible]
جهل [illegible] و صفات [illegible]
صفت [illegible] یا شفع خلق و کل شیء خلقنا زوجین و فرد خالق که قل هو الله احد [illegible]
[illegible]

والافلاک با بروج و سیارات یا انواع نعیم و مقام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجد بیت مکه و مدینه و مسجد
اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در نعیت المعا اورده
آن رده که شب مزدلفه واضح آنست که عام کیرند هَلْ فِي ذَٰلِكَ ایا هست درین سوگندها که یاد کردم قَسَمٌ سوگندی پسندیده
لِذِي حِجْرٍ مر خداوندان عقل را تا اعتبار کنند و اند که سوگند بحقیقت حق و جل بیش این که عذاب خواهم کرد مکذبان را
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ آیا ندانی و ندانستی که چه کرد رَبُّكَ پروردگار تو بِعَادٍ بقوم عاد إِرَمَ یعنی ابن عاد اولی را
عاد ارم میگفته اند و گفته نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بود و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح علیه السلام و گفته اند که ارم
نام بلدهٔ ایشانست و بر این تقدیر مراد اهل ارم باشد بعد عاد با ندا صفت میکند که ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند ستونهای بزرگ
یا اهل خیمها و عرکا صها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده نشد مِثْلُهَا مانند ایشان در درازی قد و نیرو و قوت
جسد فِي الْبِلَادِ در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلدهٔ عادیانست و ذات العماد صفت اوست یعنی شهری که خداوند
بنای بر رکت جنان بنائی که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتری گم شده
در صحاری عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که بارهٔ محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار بود عبد الله بامید آنکه کسی را
بیند و احوال شتر خود را پرسد بدان حصار آمد دری دید هر دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد
و چون بشهر در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هذه جنة التی وعد
المتقون مصراع این چه منزل جه بهشت این چه مقام است اینجا پس قدری از آن جواهر بر داشت و در پشت بسته
بیمن باز آمد و آن گوهرها در دست او پدید آمد و خلق بر آن قصه کیفیت کرده و قصهٔ وی در زبانها افتاد تا حدی که خلل
او را بنما و بیک در آن وقت حاکم شام بود اینها کردند معاویه وی را طلبیده و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را
در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را طلبیده پرسید که در دنیا شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان
او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد بیت شهری
چو بهشت از نکوئی نه چون قصر کنگ بنا شده و آن را شداد بن عاد ساخته وی پادشاه عظیم قدر بود و نهصد سال عمر داشت
و طول قامت مردی از ایشان چهار صد گز بود و در تحقیق است اقصر ایشان ده گز بود و اطول صد گز بود و وسط هفتاد گز
هر چه در عالم زری و جوهری بود همه را جمع کرد و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را بساختند
و بسیصد سال با تمام رسید و وی سالی در یک بتماشای آن اشتغال نمود و امرای ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنهٔ خود
بتماشای آن شهر متوجه شد یک شبانه روز راه باقی مانده بود که آن بنا مانده بود حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد
همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و چنانکه خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ سپید
چشم که بر ابروی او خالی و بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدان جا رسد و او را بیند پس باز نگریست و ابن قلابه دید

گفت هو والله ذلک الرجل وَثَمُودَ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه بریدند سنگ کوهها را
برای ماوی خود بِالْوَادِ بوادی قری وَفِرْعَوْنَ و چه کرد بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ خداوند ملک قوی و لشکر
بسیار یا صاحب اوتاد که بندها را بآن میکردند یا بطریق شکنجه بعذاب میفرمودند الَّذِينَ آنانکه این سه
گروه که بجمله وصف ایشان طَغَوْا طغیان کردند و تعدی کردند فِي الْبِلَادِ در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس
بسیار کردند فِيهَا الْفَسَادَ در آن شهرها تباهی را که آن غایت بد باشد و ستمکاری بر خلق فَصَبَّ پس بریخت
عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّكَ آفریدگار تو سَوْطَ عَذَابٍ نوعی از عذاب چون عرب ضرب تازیانه را نوعی از
تعذیب عذابها میدانستند و هر گونه از عذاب را بمنزل سوط میکنند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط
گفت و گفته اند درین کلمه اشعار است بآنکه عذاب دنیا ایشان را بنسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب
شمشیر إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ خداوند گذرگاه است یعنی جائی که فوت نشود چیزی از
آنکسی که در مرصاد نشسته و مترصد گذرگاه باشد هیچ چیز فوت نشود از حق سبحانه چه هر چه همه را می بیند و میشنود
و بعمل او شبه نیست نظم هم نهان دانند و هم آنچه نهان تر باشد علم از واجبی صفت حضرت اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ
اما آدمی یعنی ابی بن خلف إِذَا مَا ابْتَلَاهُ چون بیازماید او را رَبُّهُ پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری
و نیکو حالی فَأَكْرَمَهُ پس گرامی کند بجاه و اقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهد او را و معیشت بر وی فراخ گرداند و با سلف
بکار وی بساند فَيَقُولُ پس گوید رَبِّي أَكْرَمَنِ پروردگار من مرا بزرگ داشت و بامن این کرامت کرد وَأَمَّا إِذَا
مَا ابْتَلَاهُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ پس تنگ سازد روزی او را
فَيَقُولُ رَبِّي پس گوید پروردگار من أَهَانَنِ خوار کرد مرا و کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت بدرویشی
بدرویشی و این قصور نظر و غفلت تمام است چه آسایش درویش بیشتر و آرام درویشان فزون از عذاب توانگر ای
دل آنکه بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری کَلَّا نه چنانست که گمان برده ابتلای ما از آن بلکه کرامت
بطاعت و مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که من نه شما را بیشتر تنگ سی اهانت میکنم بَلْ لَا تُكْرِمُونَ
الْيَتِيمَ بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و تعهد نمیکنید وَلَا تَحَاضُّونَ و تحریض نمیکنید یکدیگر را
عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر دادن طعام بدرویش وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید مال میراث را أَكْلًا لَمًّا خوردنی جمع
و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و بهرهای ایشان را میخورید وَتُحِبُّونَ الْمَالَ
و دوست میدارید مال را حُبًّا جَمًّا دوستی فراوان با حرص و بخل كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ نه چنین است چون شکسته شود
زمین دَكًّا دَكًّا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کرده و کوهها و بناها بر زمین ریخته گردد وَجَاءَ رَبُّكَ
بیوفتد کار و حکم یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ و بیاید فرشتگان صَفًّا صَفًّا صف در صف که هر صفی مانند صف طلب

خوند و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله تعالی مذکور است که اهل اسلام علی حده صفی باشند یجیء یومئذ بجهنم و آورده
شود آن روز جهنم و در خبر است که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده باشند
میکشند و دوزخ از خشم بجوش آمده و بخروش شده تا بعرصات آید و بر جیب عرصه پیدا آید و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر
مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و نزدیک اهل عرصه جاثیه و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه
و سلم میگوید یا رب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد تو با من و مرا با تو چه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام کرده است
یومئذ آن روز یتذکر الانسان یاد کند انسان گناهان خود را یعنی که بدید و آگاه شود از قبایح اعمال خویش و انّی
و کجا باشد له الذکری مر ورا منفعت یاد کردن باید که منفعت چه محل تذکیر دنیا باشد نه عقبی و چون پند ... که پند
منفعت سود ندهد از روی حسرت یقول گوید یا لیتنی ای کاشکی قدمت پیش فرستادمی عملی نیکو
لحیاتی برای زندگانی من درین عالم فیومئذ پس آن روز لا یعذب عذاب نکند کسی را عذابه مثل
عذاب خدای احد هیچ یک از مردمان و لا یوثق و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس را وثاقه مانند بند
کردن خدای احد هیچ یک یعنی کسی قادر نبود به بند کردن و بند ساختن کسی در آن روز زیرا که فرمان مر خدا را
باشد و گوید خدای در وقت نزع مرگ مؤمن یا ایتها النفس المطمئنة ای نفس آرام گرفته بذکر من ... کرده بودی
نعمت و صبر نمودی در محنت ارجعی بازگرد الی ربک بسوی موعد پروردگار خود راضیة در حالیکه
پسند کننده آنچه بتو داده اند مرضیة پسندیده شده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فادخلی فی عبادی
پس در آی در زمره بندگان شایسته من وادخلی جنتی و در آی در بهشت من ... سورة البلد
بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم سوگند میخورم بهذا البلد بدین شهر یعنی مکه وانت حل
و حال آنکه تو فرود آمده بهذا البلد بدین شهر یا آنکه مکه موضع امن است و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت
الحرام است قسم بر آنکه مقید ساخت بحلول حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در وی تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است
نظم ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ
یثرب ز خاک پای تو با رونق و بها ... گفته اند تو حلالی بدین شهر مکه یعنی هر چه خواهی از قتال و آنچه بدیگران حرام
است یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده است بفتح مکه و قتل بعضی در وی از قبیل ... حرم است و
والد و سوگند بپدر یعنی آدم یا ابراهیم علیه السلام و ما ولد و آنچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه
و سلم و گفته اند والد محمد است صلوات الله و سلامه علیه و ما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و
بامت او جواب قسم آنکه لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم آدمی را فی کبد در سختی و رنج یعنی از حمل و
ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدین سبب یا خلق کرد ... را در غایت ...

حیات بود که آدمی زیر پای نهادی و ده تن او را بکشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و آن
دعوی کردی که کسی را قدرت دست یافت و بر بستن پیغمبر را صلی الله علیه و سلم چنانکه حق سبحانه میفرماید که ایحسب
آیا می پندارد او بجهت اشداد و اینکه لن یقدر علیه احد آنکه قادر نشود بدو کسی که از و انتقام پیغمبر بکشد یقول
اهلکت میگوید ضایع کردم در عداوت پیغمبر مالاً لبداً مالی بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند
ایحسب آیا می پندارد ان لم یره آنکه ندیده است او را احد یعنی در وقت نفقه کردن تا ...
کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای ویرا دیده و بر آن نفقه مجازات خواهد فرمود الم نجعل له آیا ما نداده ایم او را
عینین دو چشم که بدان می بیند و لسانا و زبانی که بدان سخن میگوید و شفتین و دو لب که ...
و بر نطق و اکل و شرب معاونت مینماید و هدیناه النجدین و نمودیم ویرا دو پستان تا ... ولادت دلالت
... راه حق و باطل بانزال کتاب و ارسال رسل فلا اقتحم العقبة
پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثل است تنبیه کرده مجاهده را با نفس و شیطان
برفتن کسی که به تعب و تکلف بر عقبه بالا رود و بعضی گفته اند آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نفقه کرد در اقتحام عقبه نکند وما ادراک و چه دانی تو که ما العقبة چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بر آن
فک رقبة رهانیدن گردنی از بند بندگی یعنی مدد کردن مکاتب او اطعام یا خورانیدن طعام فی
یوم ذی مسغبة در روزی با گرسنگی یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند او را بخورانند یتیماً ذا مقربة یتیمی
را که قرابت باشد یعنی با طعم خویشی دارد او مسکیناً یا مسکینی را که ذا متربة خداوند خاک بود یعنی پهلو بخاک
نهاده باشد و این کنایت از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و ... کثرت عیال مذلت با و لازم ذات ...
با عیبی ... ثم کان و باشد آن آزاد کننده یا طعام دهنده من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند
چه قبول همه خیرات بشرط ایمان است و تواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالصبر بشکیبائی بر طاعت
یا از معصیت یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت و تواصوا و وصیت کرده اند بالمرحمة بمهربانی و مهربانی
بر بندگان خدای اولئک این گروه مؤمنان صاحب ... اصحاب المیمنة اصحاب دست راستند که ...
عرش به بهشت روند یا خداوند یمن و برکت اند والذین کفروا بآیاتنا و آنانکه کافر شدند بآیات ما ...
نصب کرده بر حق ... هم اصحاب المشأمة ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان را جانب دست چپ
عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شآمت و نکبت اند علیهم بر ایشانست در دوزخ نار مؤصدة آتشی
... یعنی ... که در آنجا معذب باشند ... و مضبوط سازند که ...
لذات ... سورة والشمس ... بسم الله الرحمن الرحیم و الشمس و سوگند

بآفتاب وَضُحٰیهَا و تابش وی چون بلند کردد و بوضع بچاشت رسد وَالْقَمَرِ و بماه اِذَا تَلٰیهَا چون از پی رود
آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او از پی غروب شمس باشد در لیلة البدر وَالنَّهَارِ و
سوکند بروز اِذَا جَلّٰیهَا چون روشن سازد زمین را یا بزداید زنک و تیرکی را وَاللَّیْلِ و بشب اِذَا
یَغْشٰیهَا چون بپوشاند آفاق را یا خورشید را یعنی ضوء او را وَالسَّمَاءِ و سوکند باسمان وَمَا بَنٰیهَا و کسی
که او را بنا کرده است وَالْاَرْضِ و زمین وَمَا طَحٰیهَا و کسی که او را کسترده است وَنَفْسٍ و سوکند بنفس
آدم علیه السلام وَمَا سَوّٰیهَا و کسی که او را تسویة اعضای او فرموده است فَاَلْهَمَهَا پس الهام داد وی
اعلام فرموده مر آن نفس را فُجُورَهَا دروغ و ناپاکی و بی باکی او وَتَقْوٰیهَا و پرهیزکاری و نیکوکاری
و فرمانبرداری او را یعنی بیان کرده و تعلیم داده و روشن ساخته جواب سوکند چیست قَدْ اَفْلَحَ بدرستی
که رستکار شد مَنْ زَکّٰیهَا هر که پاک کرد نفس خود را از آلودکی [illegible] و نامی داد او را بانواع اجناس فضائل
وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند مَنْ دَسّٰیهَا هر که کم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا کم ساخت قدر
و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
نزدیک تلاوت این آیة فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها عنا
برانند که تزکیة نفس و تصفیة دل است هرکاه که نفس از شوب هوا پاک شود در حال دل از لوث تعلق با سوی
منفک کردد کَذَّبَتْ ثَمُوْدُ تکذیب کردند قبیله ثمود بِطَغْوٰیهَا بسبب طغیان خود مر صالح را علیه السلام اِذِ
انْبَعَثَ وقتی که برخاست اَشْقٰیهَا بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود یا جمعی بعقر ناقه و قصد آن
فَقَالَ لَهُمْ پس کفت مر ایشان را رَسُوْلُ اللّٰهِ فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام نَاقَةَ اللّٰهِ
دست بدارید ناقه خدا را وَسُقْیٰهَا و کردم کردید مشرب او را یعنی آبی که بی اشامد در نوبت خود تا
عذاب بشما فرو دنیاید فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب فَعَقَرُوْهَا
پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ پس هلاکت بکبارکی فرستاد عَلَیْهِمْ بر ایشان رَبُّهُمْ پروردکار ایشان
بِذَنْۢبِهِمْ بسبب کناه ایشان فَسَوّٰیهَا پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند
وَلَا یَخَافُ و نترسید خدای عُقْبٰیهَا عاقبت هلاک را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعه آن چه کسی
را بعد دست نیست و تبعات را بعد راه نی سورة واللیل بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی سوکند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ و سوکند بروز اِذَا
تَجَلّٰی چون آشکارا شود و ظلمت شب را زائل کرداند وَمَا خَلَقَ و سوکند بکسی که بیافرید الذَّكَرَ
[illegible] بیافرید یعنی آدم و حوا را علیهما السلام یا مذکر و مؤنث را از جمیع حیوانات جواب قسم اینست

ان

اِنَّ سَعْیَكُمْ بدرستی که جزاء سعی شما در کارها لَشَتّٰی هر آینه پراکنده است یعنی مختلف است یا دار شتی آن میکند و میفرماید فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی
پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای وَاتَّقٰی و بپرهیزد از شرک و کبائر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی و تصدیق نمود کلمه نیکو تر را که لا اله
الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سورة یعنی در شان صدیق ابوبکر
صدیق رضی الله عنه نازل شد و بر حی کفته اند در صفة امیة بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده است که در باره
دو کس است ابو بکر و ابو جهل و در فاتحه سوره که قسم یاد میکند اشارت بظلمت یکی و نور آنست دیگر یعنی در
شب ضلالت کسی را آن کمراهی نبود که ابو جهل شقی او دید و تو در غرت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابو بکر تقی را رضی الله عنه
نظم سر روشن دلان صدیق اعظم که شد اقلیم صدق بی مسلم ز صدق شد دین را روشنائی ببود و اهل بیت را آشنائی
آورده اند که امیة بن خلف بلال را رضی الله عنه که بنده او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین بر کردد و همزمان آتش
عیبت در باطن او اثر میکرد تا بود بیت آنجا که منتهای کمال ارادتست هرچند جور بیش محبت زیادتست روزی صدیق
دید که امیه او را بر خاک کرم انکنده بود و سنکهای تفشیده بر سینه وی نهاده و او در این حال احد احد میکفت ابوبکر رضی الله عنه
دل بر وی بسوخت و کفت ای امیه ولی بر تو این دوست خدا را چند عذاب میکنی امیه کفت یا ابابکر اکر دلت بر وی میسوزد او را
از من بخر کفت چند میفروشی کفت عوض میکنم او را به نسطاس رومی و او غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار را استعداد داشت
و صدیق او را کفته بود که اکر ایمان آری آن مال که تو داری بتو بخشم نسطاس سلمان نمی شد و دل صدیق از وی ملول بود چون
این کلمه از امیه بشنید غنیمت شمرد نسطاس را با تمام استعداد او بداد و بلال را بستد و فی الحال باید ثواب اخروی آزاد کرد
و حق سبحانه این سورة فرستاد و از سیرت صدیق خبر داد و فرمود که هر که مال نفقه کرد و یاد اشت از تصدیق خود فَسَنُیَسِّرُهٗ
پس زود باشد که با سانی و راحت دهیم ویرا لِلْیُسْرٰی برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را
ببهشت رساند که یسر و ترویح در وست وَاَمَّا مَنْۢ بَخِلَ و اما کسی که بخل کرد بمال خود یا کفتن کلمه توحید وَاسْتَغْنٰی و بی
نیاز شد خود را از ثواب خدای و بدین سبب بی حیات رغبت نمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنٰی و تکذیب کرد خصلت نیکو تر را که توحید
است یا دین اسلام یا وعده حق را یا و بهشت فَسَنُیَسِّرُهٗ پس مهیا کنیم او را لِلْعُسْرٰی برای صعبی که منتهی
بد شوارئ و محنت بود یعنی کردارها که او را بدوزخ برد وَمَا یُغْنِیْ و دفع نکند عَنْهُ از عذاب او مَالُهٗ
مال او که بدان بخل کرد اِذَا تَرَدّٰی چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ اِنَّ عَلَیْنَا بدرستی که برماست
لَلْهُدٰی بیان کرده ناحق و باطل و وعده و وعید وَاِنَّ لَنَا و بدرستی که مر راست لَلْاٰخِرَةَ آن سرای عقبی وَالْاُوْلٰی
و این سرای پیشین که دنیاست و چون مالک هردو ملک مائیم هرچه خواهیم بهرکه خواهیم عطا فرمائیم فَاَنْذَرْتُكُمْ پس بیم
میکنم شما را ای اهل مکه نَارًا تَلَظّٰی باتشی که زبانه زند لَا یَصْلٰىهَاۤ اِلَّا الْاَشْقَی نیاید در وی بطریق لزوم و دوام الا بدبخت ترین
یعنی امیه یا ابو جهل الَّذِیْ كَذَّبَ آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را وَتَوَلّٰی و روی بکردانید از ایمان و طاعت

وزود برد که دور کرد، شود ازان اشقی الاتقی ۷ یکی پرهیزکار تربنی ابا بکر الذی یؤتی ماله انکه بدهد مال خود را

یتزکی ۷ یعنی بدیدان پاکی و نیک نامی کاملان میکنند که بلال حبشی داشت دندمه ابو بکر او را بخرید و آزاد کرد حق سبحانه رد

سخن ایشان را فرمود که و ما لاحد و نبود هیچ کس را عنده نزدیک ابو بکر من نعمة تجزی نعمتی که مکافات کرده شود الا

ابتغاء وجه ربه الاعلی ۷ لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار اعلی که برتر و بزرگتر است و لسوف یرضی ۷ و زود

باشد که خشنود کردد و برسد بثوابی که موعود ست سورة الضحی

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که چندی روز جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران

زبان طعن بکشادند که خدای محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان را فرستاد که و الضحی سوگند

بچاشتگاه که آفتاب درانوقت ارتفاع یافته و نور وی منتشر گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که خدای بدان وقت با موسی علی نبینا

و علیه السلام سخن گفت و سحره فرعون در انوقت خدا را سجده کردند و نیز طلب مراد رب الضحی است یا صلوة الضحی و اللیل

اذا سجی و سوگند بشب انگاه که تاریک شود و اشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری رحمه الله فرموده که قسم بشب معراج

است صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته مراد از روز و شب کشف و حجابست که نشانه نیم لطف و سمه قهرند و علامت

انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی روی مصطفی و کنایتست از سیاهی موی وی صلی الله علیه و سلم بیت

الضحی رمز ز روی همچو ماه مصطفاست معنی و اللیل گیسوی سیاه مصطفاست حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند

ما ودعک فرو نگذاشته است ترا ربک پروردگار تو و ما قلی ۷ و دشمن نگرفته ابن عباس رضی الله عنهما فرموده

که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بشارت دادند بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود اکثر بلاد بحرمت سنی بر ایشان خواهد آمد

و آنحضرت بدان مژده مسرور گشت و آیه آمد که و للآخرة و مرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه در مرای عقبی برای تو ذخیره خواهد

داشت و از هزار قصرست در بهشت از مروارید و مرو و خاک آن مشک از قصور و حور و هرچه اهل آن غلام و حور و نعیم و اسعه و لابد لا ان آن

بود خیر لک بهترست مر ترا من الاولی ۷ از کرامت بخشیدن که فتح بلاد ست یا نهایت امر تو بهشت از بدایت چه ساعت

بساعت بدرجه رفعت متصاعد و بدروه کمال مترقی است و لسوف یعطیک و زود باشد که عطا دهد ترا ربک

اندیش که آن مرتبه شفاعت درباره گناهکاران امت فترضی ۷ پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا از انابی دادکه گوئی بس

است و من راضی شدم امام محمد باقر رضی الله عنه در کوفه فرموده که ای عراق شما میگوئید که امید وار ترین آیتی از قرآن

این است که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت برانیم که امید در آیه و لسوف یعطیک ربک فترضی بیشترست چه حضرت رسالت

صلی الله علیه و سلم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی در گرو که دارد چنین سیدی

پیشرو در عطایی شفاعت بنا شد که امت تا لی بدوزخ جمعیت و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که

حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که بینی سید هم بدند کار خود را بسیدی و دوست میدارم از آنکه بر سید بود و کفتم الهی

الحی سلمان

سلیمان را علیه السلام ملک عظیم دادی و فلانرا و فلانرا این و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد الم یجدک ایا نیافت

پروردگار ترا یتیما کودکی بی پدر فاوی ۷ پس جای داد ترا در کنف جد و عم تو و در بحر حقائق آورده اند

که ترا دُرّی یتیم یافت و در صدف نبوت جای داد نظم پس غواص کرم در تک دریای قدم غوطه زد تا یک آورد

چنین دریتیم یا دید ترا گوهر یکتا نه که بیتالیعت از همه کائنات منفرد بودی و قطع علاقه از ما سوی متوجه ترا مستمکت

ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست و وجدک و یافت ترا خدای تو ضالا راه گم کرده بر در معان

مکه وقتی که حلیمه دایه ترا آورده بود تا بجد و مادر تو بسپارد فهدی ۷ پس راه نمود ترا تا بکه جد ترا پیش رسانید یا

در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو ترا از راه منحرف شد جبرئیل را فرستاد تا تمام شتر کرفته با راه

آورد در حقائق سلمی رحمه الله تعالی مذکورست که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت و تحیر بر تو تشت نهاد و مقام قرب

رسانید و وجدک عائلا و یافت ترا درویش و عیال دار فاغنی ۷ پس توانگر ساخت بمال خدیجه یا بغنایم و بتجارت کرد تا

یا بقناعت که آن کنار کنفی در حقائق القرآن فرموده که قبیت یوی بشاهده خلق ترا غنی کرد اینجا تتمه انوار جمال خود

فاما الیتیم پس اما یتیم را فلا تقهر ۷ قهر مکن و قدر ایتام بشناس که تو ربی یتیمی چشیده و اما السائل و اما سائل را

فلا تنهر ۷ قهر مکن و قدر ایتام بشناس که غربی یتیمی چشیده و اما بنعمة ربک و اما سائل را فحدث باتکه مترن و محروم

مسان که دردی بی نوائی و تنگدستی کشیده و اما بنعمة ربک و اما بنعمت پروردگار خود که نبوتست فحدث ۷ حدیث کن

یعنی احکام از انجلق رسان که تحدث بنعم یشکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزی است

محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور باشد پس حق سبحانه تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و سلم فرمود که از نعمت من سخن

گوی که خلق محتاجند و محتاج چون که نعم شنود دیده میل کند او را دوست دارد پس جهت حدث بنعمت من خلق را دوست

میکرداری و من ایشان را دوست میدارم بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح

[illegible] ایا ما کشاده نکردیم لک برای تو صدرک سینه ترا بمناجات حق و دعوت خلق و غم است دیدوی کنجید با

ابا دل ترا کنجایشی ندادیم که هرچه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول نراند کند و گفته اند شرح صدر اشارتست با نچه

در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چنان معلوم شد که شق صدر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعدد دیده

و برابر ده یا در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبتی دیگر این نصیب بموقع پیوسته و

در حدیث آمده که شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف مرا بشکافت و بکار تبل طشتی آب زمزم

آورد و درون سینه و عروق حلق بدان آب بشست پس طشتی پر از ایمان آورد و شکافت بهشت و در آن حلقی ازطلا

مملو از حکمت و ایمان آورد و دل مرا از آن پر ساخته بلطایف آن نهاد و نیز هست کنجایشی از نزد من کرده چنانچه

اثر راحت و لذت از آنجمن در عروق و مفاصل خود می یابم **نظم** دلم خزینه اسرار بود و دست قضا ؛ درش ببست
و کلیدش بدلستان داد ؛ وَوَضَعْنَا و برگرفتیم عَنكَ از تو وِزْرَكَ بار گران ترا الَّذِي أَنقَضَ آن باری که گران ساخت
ظَهْرَكَ پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرف الخبرت و گفته اند مراد غم امتست که بدان گنه کاران بود
از او برگرفتیم و شفاعت ترا در باره ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا لَكَ و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذِكْرَكَ ذکر ترا
به نبوت و رسالت و خاتمیت یا آنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند
ترا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم و دیگر انرا امر کردیم بدرود دادن بر تو و [illegible] فرموده که
رفعت ذکر اشارتست بدانکه بچهره انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند و طایر همت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد
نظم سیمرغ فهم هیچ کس از انبیا نرفت ؛ آنجا که تو ببال کرامت پریده ؛ هر یک بقدر رخت بجای رسیده اند لیکن کجا
پیت تو انجا رسیده ای محمد خبر کند صلی الله علیه و سلم فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدرستیکه با دشواریها دنیا آسانی است در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ
بدرستیکه با دشواریها که در مکه هست يُسْرًا آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مدینه با شدائد حرب
است در بعثت فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فَانصَبْ پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون
فارغ گردی از نماز جهد کن در دعا یا چون از گذاردن احکام فراغت یابی با [illegible] مشغول شو [illegible] تابع
[illegible] آید که چون فارغ شوی [illegible] هده اکرات
نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن وَإِلَىٰ رَبِّكَ و بسوی پروردگار خود فَارْغَب رغبت کن در هر چه [illegible]
در هر چه حاجی از او بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و [illegible] تقرب مقبول
است و دعوت طیبات نزد محل قبول **بیت** جز مقصود کونین کان بود [illegible] خدا [illegible] مقصود نیست سورة

التين [illegible] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالتِّينِ سوگند بانجیر
و زیتون [illegible] آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر میوه پاکست و نیز فضله غذای لطیف سریع الهضم
و دوائی شریف کثیر النفع ملین الطبع محلل بلغم [illegible] واقع [illegible] شده [illegible] و سمین بدن [illegible]
خبر آمده که او [illegible] قطع کند [illegible] است [illegible] دارد بسیار نفع
و گفته اند مراد [illegible] است [illegible] و دیگری کوه [illegible]
هر یک معبدی یکی از انبیا بوده [illegible] دمشق و بیت المقدس [illegible] اصحاب کهف است
[illegible] کوه جودی [illegible] بیت المقدس است که حق [illegible] یاد میکند وَطُورِ سِينِينَ
و سوگند بطور سینا یعنی زمین [illegible] مناجات حضرت کلیم الله علیه [illegible] وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ
[illegible] یعنی مکه که مولد مبارک حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم [illegible] بیان آفات

قسم

قسم است بتجره [illegible] که [illegible] است و [illegible] سر [illegible] مصلح ذات و طور سینین
روح معلی تجلی الهی [illegible] است و بلد امین [illegible] امین [illegible] و جواب قسم [illegible] لَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوترین [illegible] یعنی مخصوص کرد انیدیم از میان
حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استخراج خواص مکونات با خلق [illegible]
و اکمل و مجلی [illegible] تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ پس بازگردانیدیم او را أَسْفَلَ
سَافِلِينَ بزیر ترین همه [illegible] یعنی عالم طبیعت [illegible] کرد انیدیم [illegible]
او چون دقایق حقایق این آیه در جواهر التفسیر بسط [illegible] طالبان حواله [illegible] است و گفته اند
معنی آیه آنست که آفریدیم انسانرا در نیکوترین صورت و او را باز بردیم پس [illegible] که ارذل عمرست و در آن وقت هیچ
کار نتواند کرد و کسی را در آن سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
عملهای نیک [illegible] فَلَهُمْ پس مر ایشانراست أَجْرٌ مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ تا [illegible] یعنی همچنانکه
در جوانی و صحت بنده عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت
فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث بَعْدُ پس از ظهور دلایل قاطعه [illegible] بِالدِّينِ
[illegible] و حساب أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده
که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین سورة العلق بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
جمهور علما برانند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیه است از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در غار حرا تکیه داشت تا بر بالای کوه می ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر
شد و گفت ای محمد من فرستاده الله و تو رسول خدا ای بدین امت آنگه گفت بخوان فرمود که ما انا بقارئ جبرئیل وی را
بگرفت و بفشرد و بگذاشت این آیه بخواند بخوان قرآن [illegible] طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب
داد که ما انا بقارئ دیگر باره بگرفت و بیفشرد و بگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قول آنست که جبرئیل علیه
السلام از زیر پر خود نامه حریر [illegible] که بدر و یاقوت مرصع بود بیرون آورده نزد آن سرور نهاد و گفت بخوان
فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه هیچ چیزی نوشته نمی بینم و جبرئیل علیه السلام او را بخود ضم کرد و بفشرد چنانچه
نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگاه او را بگذاشت این آیه بخواند [illegible] بخوان قرآن را
در وقتی که افتتاح کننده باشی بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار خود [illegible] آن خدای که بیافرید همه چیز را
یا خلق کرد آدم را از خاک خَلَقَ الْإِنسَانَ بیافرید آدمیانرا [illegible] آن خونهای بسته بخوان تکرار
[illegible] اسمه رَبُّكَ الْأَكْرَمُ و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان و کرم او زیاده از همه کریمان

عَلَّمَ آن خدای که یاد داد قوانین نوشتن بِالْقَلَمِ ۷ بقلم تا علم را بخط قید کنند و دین را بنامه آگاهی دهند در بیابان آورده
که حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه السلام معلم داد … اشعار است که اول کسی که خط نوشت ادریس بود علیه السلام عَلَّمَ
الْإِنْسَانَ بیاموخت خدای آدمی را مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝ آنچه نمیدانست یا محمد را صلی الله علیه وسلم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه
بدان دانا نبود كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ حقا بدرستی که آدمی یعنی ابوجهل لَيَطْغَىٰ ۷ هرآینه از حد میبرد و گردن کشی میکند
أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ ۝ اینکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و هر آنکسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق
فرو گذارد إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرُّجْعَىٰ ۝ بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید
نه اموال نظم توانگری بمال است نزد اهل کمال که مال تا لب گور است بعد از آن اعمال آورده اند که ابوجهل گفت اگر
به بینم محمد را در سجده هرآینه بسپرم گردن او بقدم خود روزی آنحضرت نماز میگذارد او را خبر کردند بشتاب جانب
آنحضرت روان شد و چون نارسیده باز گشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان
من و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر هیبت در پرواز تا آنجا حضرت رسیده
فرمود که اگر نزدیک آمدی ملائکه بر بودندی از هم عضو عضوی او را و این آیه نازل شد که أَرَأَيْتَ آیا دیدی
الَّذِي يَنْهَىٰ آنکه باز میدارد عَبْدًا بنده کامل را که محمد است صلی الله علیه وسلم إِذَا صَلَّىٰ ۝ بوقتی که نماز
میگذارد أَرَأَيْتَ آیا دیدی إِنْ كَانَ اگر باشد بنده یعنی آن نمازگزار عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا بفرماید
خلق را بِالتَّقْوَىٰ ۝ به پرهیزکاری … أَرَأَيْتَ تکرار جهت تاکید است آیا دیدی إِنْ
كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابوجهل … حق را مطلقا وَتَوَلَّىٰ ۝ و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق نجات
ب داری که مستحق چه نوع باشد از عذاب أَلَمْ يَعْلَمْ آیا نداند است ابوجهل یعنی دانا نیست بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ۝ بانکه
از روی تحقیق خدای بیند قصد او را … که در کلمه ان الله یری هم وعده مندرج است وهم وعید ای
زاهد پرستش نمای که ترا می بیند ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند ای درخلوت
قصد گناه کرده هشدار که ترا می بیند در روایتی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته میگریست گفتند چه سبکی گ
خدای عزوجل گفت آری هرچند عفو کند خجلت او را که دید بنده از خود خجل نه دیریم نظم کیستم تا از هر گنه
در بگذرد … شرم که دیدی که چه کردم … آورده اند که نوبتی دیگر که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد
ابوجهل … رسید و گفت ای محمد ترا نهی کرده ام از نماز آنحضرت او را تهدید بسیار کرد و وعیدها فرمود
ابوجهل گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من … اهل وادی پر است … اهل مجلس من … آیه نازل شد
لَئِن لَّمْ يَنتَهِ حقا که اگر ابوجهل باز نه ایستد از ایذای محمد صلی الله علیه وسلم لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ۷ بگیریم او را
پیشانی موی و بزخ کشیمش نَاصِيَةٍ … پیشانی دروغ گوی خَاطِئَةٍ خطاکار وصف ناصیه بتکذیب و خطا …

استاد

استاد مجازیست مراد صاحب ناصیه است فَلْيَدْعُ گو بخواند ابوجهل نَادِيَهُ ۷ اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود
بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم كَلَّا ۝ نه آنست سخن که او گوید لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بر
ترک نماز یعنی بمخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ و سجده کن بردوام خدا را وَاقْتَرِبْ ۝ و نزدیک شو بحضرت احدیت
در حدیث آمده که وقتی که بنده بیشتر نزدیک بود بحق وقتی است که در سجده بود و این سجده ها چهارده است … و در
فتوحات این را سجده طلب قرب گفته سورة القدر بسم الله الرحمن الرحيم
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر صحابه خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرده
اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه چنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد إِنَّا
أَنزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را … کنایه عنه … که دلالت بر تقدم ذکر … یعنی از بزرگی و شرف مستغنی از
تصریح است … اسناد فرمود … فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتدای نزول
آن در آن شب بوده یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ با آسمان دنیا آمد و در بیت العزة بسفره سپرده اند و روح الامین
در بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح بدنیا آورد وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا بدانی که مَا
لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۝ چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که در وی طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که دروی
واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته قدر یعنی حکم است یعنی در وی تفصیل کند هر کاری … بحکمت که تنصیص را
بدو راه نبود یا یعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری که ایشان بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ شب
قدر خَيْرٌ بهتر است مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۝ از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد کرده هر کسی را که دریابد و بطاعت
بسر آرد و شب قدر بقول امام اعظم دائر است در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را
در ربیع الاول و در شعبان و چند در رمضان یافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضان است و در دهه آخر در
شبهای … اصحاب امام شافعی بیست و یکم و بیست و سیم را احیا میکنند و حنفیه رحمهم الله بیست و هفتم را و وجه آن عدد
حروف لیلة القدر که سه بار مکرر یافته و کلمه هی از کلمات این سوره بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را ترجیح
میکنند و حکمت در اخفاء شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیاء آن بعبادت … ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی
هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتگان بزمین یا باسمان دنیا وَالرُّوحُ و جبرئیل
با ایشان فِيهَا درین شب و قولی آنست که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح
گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علیه السلام بموافقت ملائکه و در رشحات خواجه پارسا قدس سره گوید که
روح پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فرود آید و در تبصات آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگان که ایشان را
نزیشان علامة آشنائی هست فرود آید و بخانها … و جبرئیل … مصافحه کند و علامت مصافحه

جبرئیل اقشعر یعنی لرزید قلب وا شد چشم بود و برای شرف این شب است که ملائکه و روح بزمین آیند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
بفرمان آفریدگار ایشان مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از بهر کار نیکی که حق سبحانه که تقدیر فرموده است یا بهر کارها از خیر و برکت سَلَامٌ
سلامت از همه آفات هِيَ آن شب قدر حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن صبح سفید و مع اسرار علما و عرفا درین سوره بسیار است
و درجای هر شمه از آن ذکر کرده‌ایم والله اعلم سورة البینة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبوده‌اند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ
و از مشرکان عرب مُنفَكِّينَ باز ایستادگان از کفر حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنگاه که بدیشان آمد حجتی روشن رَسُولٌ
مِنَ اللَّهِ فرستاده از خدای که محمد است صلی الله علیه وسلم يَتْلُو میخواند برایشان صُحُفًا مُطَهَّرَةً صحیفهای
پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است فِيهَا در آن صحیفها
كُتُبٌ قَيِّمَةٌ نوشتهای راست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود از این آیات آنست که اهل کتاب و مشرکان
بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیامد و ایشان را بایمان خواند یعنی بعد توفیق بدولت ایمان رسیدند
وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شأن محمد صلی الله علیه وسلم آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شدند
کتاب را إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ مگر از پس آنکه بدیشان آمد الْبَيِّنَةُ پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه
شده بودند مجتمع بر تصدیق وی لیکن از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند و برخی نه بعضی کافر شدند
وَمَا أُمِرُوا و امر کرده نشدند اهل کتاب إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مگر آنکه پرستش کنند خدای را مُخْلِصِينَ پاک کنندگان
لَهُ الدِّينَ برای خدا کیش خود را یعنی از شرک و الحاد پاکیزه باشند حُنَفَاءَ میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام
وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و برپا دارند نماز را بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة
واجبه را بمستحق وَذَٰلِكَ و آنچه مأمور شده‌اند بدان دِينُ الْقَيِّمَةِ دین ملت درست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی
آنانکه کافر شده‌اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ و از مشرکان یعنی بت‌پرستان
فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ باشند روز قیامت خَالِدِينَ فِيهَا جاوید آن در آن أُولَٰئِكَ آن گروه هُمْ
شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشان بدترین همه آفریدگانند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند عملهای پاک و ستوده أُولَٰئِكَ هُمْ آن گروه ایشانند خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بهترین همه آفریدگان جَزَاؤُهُمْ پاداش
ایشان که خیر خلیقه‌اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت تَجْرِي میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها یعنی بوستانهایی که روان باشد خَالِدِينَ پاینده‌گانند ایشان
فِيهَا أَبَدًا در آن بهشتها همیشه تاکید خلود است رَضِيَ اللَّهُ خشنود باشد خدای عَنْهُمْ از ایشان و طاعتهای

ایشان

ایشان در پذیرد وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود باشند ایشان از خدای بدان ثواب بیحساب که بدیشان داده است
منتهای مرادات و غایة الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد رسانیده نظر دارند هر کس
از مرادی و مطلبی مقصود ماند دنیا و عقبی لقای دوست ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از جنت و رضوان لِمَنْ خَشِيَ
برای آنکس که بترسد رَبَّهُ از عقوبت پروردگار خود و موجبات ثواب اشتغال نماید سورة الزلزلة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ چون جنبانیده شود زمین زِلْزَالَهَا جنبانیدنی که مقدر است نزد یک نفخه اولی یا ثانیه و بدان
در هم شکسته شود وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ و بیرون آرد زمین أَثْقَالَهَا بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفائن کنوز است
یعنی برانداند اندرون خود و بیرون افکند وَقَالَ الْإِنْسَانُ و گوید انسان یعنی کافر و گفته‌اند عام است یعنی همه آدمیان
بعد از مشاهده این حال گویند مَا لَهَا چیست زمین را که پوشید و اخرجتش اشتاد میکند يَوْمَئِذٍ آنروز تُحَدِّثُ سخن
گوید زمین بزبان حال واضح آنست که خدای ویرا سخن آرد تا یکی بد أَخْبَارَهَا خبرهای خود را انجنبیدن و بیرون آوردن
مدفونات یا از عملها که برو صادر شده است از اعمال بِأَنَّ رَبَّكَ بسبب آنکه پروردگار تو أَوْحَىٰ لَهَا امر کند مراو را
و دستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که بروی واقع بوده يَوْمَئِذٍ آنروز يَصْدُرُ النَّاسُ باز گردند آدمیان
از موقف حساب أَشْتَاتًا پراکندگان یعنی گروه گروه گردند بعضی بدست راست و بعضی بدست چپ لِيُرَوْا تا نموده
شوند أَعْمَالَهُمْ جزای کردار خود را اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سائل یکبرت و دیگری تراخت
و میگفت این اندک است چیزی بسیار حیثیا باید کرد تا برابر مزد دهند و دیگر گناه خرد را خوار میداشت و میگفت ما را بدین خطر
مواخذه نخواهد کرد بلکه بگناه عذاب خواهد کرد حق سبحانه در شأن این دو کس آیه فرستاد که فَمَنْ يَعْمَلْ پس هر که عمل کند
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خورد خَيْرًا نیکی يَرَهُ ببیند پاداش آنرا وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ بوزن
مورچه شَرًّا بدی يَرَهُ ببیند مکافات آنرا ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که
بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل وی را بروز قیامت اما سیآت مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد
دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیآت معذب سازد ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که محکم‌ترین آیتی در قرآن اینست و
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا جامعه فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه که جد فرزدق بود رضی الله عنهما نزد
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله آنچه بر تو فرود آمد بخوان حضرت این آیه بروی خواند
گفت حسبی حسبی گفت همین بسنده است چون کسی دانست که ذره و حبه و نقیر و قطمیر نخواهد [illegible]
پس [illegible] کذا [illegible] نخواهد بود [illegible] حاسبوا قبل ان تحاسبوا
[illegible] حساب کار خود [illegible] نظم [illegible]
اگر [illegible] نکی [illegible] باشد [illegible]

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله بنی کنانه فرستاد و فرموده
که فلان روز وقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آیید ایشان چنانکه کردند و در محل باز آمدن بسبب
عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد منافقان زبان دراز کردند و با یکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه بلیه هلاک شدند و کسی که
خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمؤمنان رسیده اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوش دلی اهل ایمان از حال آن
سپاه بفرستاد این سوره خبر داد که وَالْعَادِيَاتِ سوگند باسپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند ضَبْحًا نفس
زدنی باواز که نه صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی سم و سنگ زیر سم
آتش زنند قَدْحًا آتش زدنی فَالْمُغِيرَاتِ پس قسم بغارت کنندگان صُبْحًا در وقت صبح مراد رکیبان ایشانند
فَأَثَرْنَ پس برانگیختند اسپان بِهِ بوقت صبح دم نَقْعًا غباری در کناره آن قبیله فَوَسَطْنَ پس بمیان
درآمدند بِهِ بدان وقت جَمْعًا که همی را اند دشمنان دین إِنَّ الْإِنسَانَ بدرستی که انسان مراد ابن ابی منافق
است یا جمیع خود اجری فیما درمیان مردمی انکند ند یا مطلق انسان لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را لَكَنُودٌ ناسپاس
است و گویند این در شان ابو حاجب است امام ابو اللیث رحمه الله تعالی آورده که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بودند
هر یک در صفتی اشعب در طمع و ابو حاجب در بخل و حاتم در سخاوت حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حاجب بخیل است و اینکه
حنیر گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت خبر یاد نیارد و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه هست که تنها
خورد و بعطا ندهد و بنده را بزند وَإِنَّهُ و بدرستی که خدای عَلَىٰ ذَٰلِكَ بر بخل و کفران او لَشَهِيدٌ هر آینه گواه است
یا انسان بر کنود خود گواه است بجهت ظهور آثار آن از وی وَإِنَّهُ و بدرستی که انسان لِحُبِّ الْخَيْرِ برای دوستی مال لَشَدِيدٌ
سخت است یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست میداری بده تا باز بتو دهند
و بلای وارث منه که دانی حرمت بدل تو نهند نظم مال همانا به که بیاران دهی کر بدهی بیکه بجا ناکش نهی زر زیر ... است
ای حکیم نجه نهاد شه چه سفال و چه سیم أَفَلَا يَعْلَمُ آیا نمی داند انسان که إِذَا بُعْثِرَ چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود مَا فِي الْقُبُورِ
آنچه در گورهاست یعنی اموات وَحُصِّلَ و حاصل کرده شود یعنی حاضر کرده شود مَا فِي الصُّدُورِ آنچه در سینه هاست یعنی در جان آرند
وجزو منزل از ایشان ... جواب اذا آنست که پاداش خواهند داد إِنَّ رَبَّهُم بدرستی که پروردگار ایشان بِهِمْ با قوال و افعال ایشان
يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ آن روز سخنی داناست و بر جزا دادن توانا سورة القارعه بسم الله الرحمن الرحیم
الْقَارِعَةُ ... کوبنده مَا الْقَارِعَةُ چیست کوبنده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد انید ترا تا بدانی که مَا الْقَارِعَةُ چیست کوبنده
ملا در وقت قیامت است که بکوبد دلها را بهول و هیبت يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ روزی که باشند مردمان كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ
پروانگکه با شکستن ... [illegible] باشند پروانه پراکنده یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پایمال یکدیگر شوند
حال بیشوند وَتَكُونُ و گردد کوهها از هول آن روز [illegible] مانند پشم رنگین زده شده یکسان ندانی یعنی کوهها

در تفرق اجزا و نظا شان مشابه پشم رنگین زده باشد بحلاجی ... و پشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فَأَمَّا مَنْ
ثَقُلَتْ پس اما آنکس که گران باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای عمل او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود فَهُوَ پس او
فِي عِيشَةٍ در زندگانی باشد رَّاضِيَةٍ پسندیده وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ و اما آنکه سبک بود مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او
بآنکه حسنه ندارد یا راجح آید سیآت او فَأُمُّهُ پس جای او هَاوِيَةٌ هاویه است و آن درکه باشد زیر ترین همه درکهای
وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا مَا هِيَهْ چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ آتشی بغایت رسیده در سوزش سورة التکاثر
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر
کردند بکثرت مردم قبیله و مردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند بیایید تا مرده
زنده را شمار بکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند پس خدای حق سبحانه این آیه فرستاد أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ
مشغول کرد شما را تفاخر کردن به بسیاری قوم حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا وقتی که آمدید بگورستانها و مردگان را شمار کردید و گفته اند
معنی آیت اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق امور معیشتی گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بقبور كَلَّا نه
چنین باید که حب عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه در رسد و آید و آن وقت سود ندارد بازی
روزی که اجل کند شبیخون البته باید از جهان رفت که دل بود ... دنیا آسان نه آنجهان توان رفت سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد
که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا که زود بدانید خطای خود را بوقت نشور كَلَّا
نه چنان باید که بنده و مرده مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید که چه در پیش دارید عِلْمَ الْيَقِينِ دانستنی درست بی گمان
هر آینه شما باز دارد از مفاخرت و مکاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدای که بخواهید دید دوزخ را اول از دور که نزدیکتر در آیند
ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هر آینه بخواهید دید او را عَيْنَ الْيَقِينِ دیدنی بچشم بی شک وقتی که بوی در آیید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس
هر آینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ آن روز بوقت محاسبه عَنِ النَّعِيمِ از نعمتهای که بدان مشغول شدید از عبادت ... خطاب
مخصوص است بهرکه دنیا او را از دین باز داشتی و گفته اند خطاب کفار است و واضح آنست که اعم است ... همه کس را از شکر نعمت که
سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند باب سرد یا بخبز یا سایه خنک یا لذت نوم یا شکم سیر یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف
شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ چه در حدیث آمده که دو نعمت است که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمیشناسند
یعنی صحت و فراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محمد است صلی الله علیه وسلم و بعد از آن عرب و ملت و اتباع سنت او خواهید
پرسید نظم چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین سپاس داری این نعمت است فرض العین
آورده اند که ابو الاشد بن صدیق را رضی الله عنه گفت زیان کردی ای ابا بکر که دین پدر را بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز
داشتی جواب داد که زیان را نباشد اگر سخن خدا و رسول را شنود و عمل خیر ... آنکه بت پرستد و متابعت
شیطان کند حق سبحانه موافق صدیق را این سوره فرستاد که ... سوگند بخدای روزگار با بهره کاکه شما خواست براعنا

صلی الله علیه وسلم

بسیار یا بیار دیگر یا بعمر هر پیغمبری یا بعمر دای هر یکی فاضلترین همه عمرهاست جواب قسم إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که ابن
الاشد یا ابوجهل یا همه آدمیان لَفِي خُسْرٍ هر آینه در زیان اند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپاینده نظم مده بسهو نقد
عزیز عمر زدست کز سبب زیان کنی سر تا ابد سود تا ضایع کنند کان عمر در زیان ها اند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویدند الله
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردارهای پسندیده کردند وَتَوَاصَوْا و وصیت کردند بعضی بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند
لفی خسر کنایت از حال ابوجهل و آمنوا اشارت میکند بحق صدیق رضی الله عنه و عملوا الصالحات اشارت بکردار فاروق و
تواصوا بالحق خبر است از کنایت ذی النورین و تواصوا بالصبر جایگی است از سیرت مرتضی علی کرم الله وجهه بِالْحَقِّ سورة الهمزة

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اخنس بن شریق غیبت رسول صلی الله علیه وسلم میکرد در
حضور ولید مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق تعالی وقتا درباره ایشان فرستاده که وَيْلٌ وای لِكُلِّ هُمَزَةٍ مر هر عیب کننده
لُمَزَةٍ غیبت کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود بدست و چشم اشارت کننده الَّذِي جَمَعَ آنکسی که گرد کرد مَالًا مالی وَعَدَّدَهُ
و شمرد آنرا شماره آنرا نماند آنست يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ می پندارد آنکه مال جمع کرده او أَخْلَدَهُ او را جاوید خواهد ساخت در دنیا كَلَّا
نه چنانست که او می پندارد لَيُنْبَذَنَّ هر آینه انداخته شود فِي الْحُطَمَةِ در حطمه و آن نام درکه ایست که هرچه درو شود
فی الحال شکسته و سوخته گردد وَمَا أَدْرَاكَ وچه چیز دانا کند ترا تا دانی مَا الْحُطَمَةُ چیست حطمه نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ آتش خدای
بر فروخته شده یعنی خدای آن را بر فروخته و هرچه حق بر افروزد کس نتواند که فرو نشاند بیت چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد الَّتِي تَطَّلِعُ آن آتشی که برآید و غالب شود عَلَى الْأَفْئِدَةِ بر دلها و بیان آن در اید و تخصیص آن
آتش بدل که در محبت آنست که دل او محل عقاید ناشایسته و منشأ اخلاق ناپسندیده است إِنَّهَا بدرستی که آن آتش یعنی نار عَلَيْهِمْ
بر کافران مُؤْصَدَةٌ فروبسته شده است فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ در ستونهای دراز یعنی درها در بسته اند و ستونها برافرازد و محکم ساخته
که هر کس نتواند گشاد و اینها اشارت ببقا و خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار آورده ترجمه که آتش که بدل برابر
آتش عجیب است حسین منصور قدس سره که آتش نار الله الموقدة در باطن ماند تا تمام سوخته شد ناگاه شرحه ...
انا الحق بیرون جست و در آن سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد نظم ای شمع بیا مگر تو از ...
کاحوال دل سوخته هم سوخته داند سورة الفیل بسم الله الرحمن الرحیم در کتب سیر ...
معتبر مذکور است که ابرهه صباح که از قبل نجاشی رحمه الله تعالی والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه
میشوند معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است رگ غیرتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانه ...
و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسای ساخت قلیس نام و در و دیوار او را بانواع جواهر ...
و مزین کرد اهل و طوائف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما ...
چاره نداشتند یکی از بنی کنانه ... در کلیسا ... آن بیت ... حدث ...

ابرهه چون این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از اطراف از ... متنفر شد ابرهه از این حال متأثر گشته لشکری جمع
کرده با فیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و فیل محمودی را که بعظمت جثه گردون با فیلان
همتا به کوه پاره بود بیت بهیکل قوی راست چون کوه قاف بجوش غرین جایگاه الکالصاف باخود بیاورد و بحوالی مکه
معظمه آمد مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه بکوهها مختفی شدند و ابرهه از اول روز لشکری بر نشاندند و فیل را
برانگیخت روی بمکه نهاد فیل محمودی روی از دیوان شهر مکه بگردانید و متوجه لشکرگاه شد و هرچند فیلبانان کوشیدند که روی
او بجانب شهر کنند میسر نشد و فیلان دیگر بمتابعت او اعراض ... پیش رفتند ابرهه درین حال فرو مانده و جماعت ...
از بالای جبال نظر میکردند که آیا حال برچه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا چون جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید
آمدند و حمله آورده بر ان لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه قوم ابرهه مستأصل شدند کما قال الله تعالی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ آیا
ندانستی که چگونه فَعَلَ رَبُّكَ کرد پروردگار تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ بخداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکریان او أَلَمْ يَجْعَلْ آیا نساخت
و نیفکند كَيْدَهُمْ مکر ایشان را که تخریب کعبه داشتند فِي تَضْلِيلٍ در تباهی و بطلان وَأَرْسَلَ و فرستاد عَلَيْهِمْ
بر سر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا مرغان أَبَابِيلَ گروه گروه منقارهای ایشان چون منقارهای مرغ ...
تَرْمِيهِمْ می افکندند آن لشکر را بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ بسنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدای
ایشانرا بدان سنگها كَعَصْفٍ چون برگ کاه مَأْكُولٍ خورده شده یعنی خورده و ریزه افتاده و نابود کرد و کنایت است
از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغ سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجها و بر هر کسی که از بدن کافر ...
از جانب دیگر بیرون رفتی و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ دلان که نیت خرابی خانه داشتند نقش بود ابرهه تنها
بجهت رقعه خود را پیش نجاشی رسانید و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود برای هلاک او مقرر کرده
در منقار داشت ملازم وی بود و در درگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید
نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین سپاه را بدانها هلاک ساختند ابرهه را درین حال نظر بران
مرغ افتاده گفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی هلاک
شد و از این صورت این عبرتی بر دل صحیفه نجاشی نقش گشت نظم تو نشتخانه تعبیر برجیده دهن خطی که
فاعتبروا یا اولی الابصار سورة الفیل بسم الله الرحمن الرحیم امام زاهد رحمه الله تعالی
آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان به یمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی
و محترم داشتندی و قریش باصح روایت لقب نضر بن کنانه است و هر کس که از عرب نسب او بنضر منتهی میشود قریشی است
و بعضی از علماء انساب برآنند که قریش لقب فهر بن مالک است ... پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان
... لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ برای ... قریش ...

ایشان رحلة الشتاء در زمستان والصیف و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را جای محل تعجب است که من ایشان را
این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش بتان مشغول شده اند فلیعبدوا پس باید که بپرستند رب هذا البیت خداوند
این خانه معظم را که تعظیم ایشان بسبب آنست الذی اطعمهم آن خداوندی که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت پس سیر
کرد من جوع از گرسنگی وآمنهم وایمن کرد ایشان را بجهت این حرم محترم من خوف از ترس آنها که در حوالی مکه اند و مکه
را میکشتند و غارت کنند سورة الماعون مکیة بسم الله الرحمن الرحیم مفسران بر آنند که بعضی اول این سوره در
شان کافر است و بعضی آخر در باره منافقان آمده اند که ابو جهل لعین تکذیب قیامت کردی و هرگاه که صبی یتیمی چیزی
از او بر وقت طلب طعام و کسوت از مال خود بزدی و براندی و بعضی مردمان از اهل نفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود
که ارأیت آیا دیدی تو و دانستی الذی یکذب آنکسی را که تکذیب میکند بالدین بروز جزا او را و نمیداند یعنی
ابو جهل فذلک الذی پس او آنکس است که بعنف و ستم یدع الیتیم دفع میکند یتیم را و میراند و گفته اند ابو سفیان با
ولید شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی از وی نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او میکند که میزند یتیم را ولا یحض
و تحریض نمیکند و ترغیب نمینماید اهل خود را علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد
نه کسی را میفرماید بلکه از احسان منع میکند بنظم چون نکرم مشغله بود بکرد ازان منع کند از کرم دیگران مشغله [illegible]
را بکام خصم نگذارد کسی را بجام پس در شان منافقان میگوید فویل پس سختی عذاب للمصلین برای نمازگذاران
منافق یعنی ابن ابی و اصحاب او الذین هم آنانکه ایشان عن صلوتهم از نماز خود ساهون بی خبر اند و غافلند یعنی
آنرا حسابی نگیرند و جز بحضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت
رسند بشرط و آداب میگذارند بیت کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز الذین هم آنانکه
ایشان یراءون ریا میکنند در کردار خود با مردم [illegible] ویمنعون الماعون و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمیدهند
و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بدان یکدیگر را معونت کنند چون دیگ و کاسه و [illegible] و دلو
قولی آنست که مراد از ماعون [illegible] که منع آن نشاید آب و آتش و نمک سورة الکوثر بسم الله الرحمن الرحیم
در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم سخن کردند
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند
از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بودی که هر کرا پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی
از عقب نخواهد ماند و در آن ایام پسر آنحضرت طاهر نام که از خدیجه متولد شده بود درگذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم رسید دل مبارک آنحضرت غمناک شد حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارک وی فرستاد که
انا اعطیناک الکوثر بدرستی ما عطا کردیم ترا الکوثر بسیار [illegible] لفظ [illegible] است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا

چیزی بسیار و فرزندان بسیار و علم و عمل بسیار و در بعضی المعالم آورده که بسیاری است و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت
معجزات یا کثرت دوستان و حواریان او و اشهر آنست که کوثر جوی است در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای هفتم آسمان
جوی دیدم و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم
که این چیست فرمود که این جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا کرده و در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نقل
کرده اند که گفت کوثر جوی است در بهشت کنارها از زر سرخ و مجری او بر در و یاقوت و خاک او مشک خوشبوی تر از مشک و سفیدتر از
برف و حدیثی دیگر هست که حوض منست یعنی حوض کوثر مسیره یکماهه راه است آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای
او مانند ستارگان هر که از آن حوض خورد هرگز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت است بوحدت و شهود وحدت
در عین کثرت و این شربت در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابدالآباد تشنگی جهالت ابد است و این معنی خاصه حضرت
رسالت و اکمل اولیاء امت اوست فصل پس نماز گذار لربک برای پروردگار خود کار خود خالص از برای رضای او کن
وانحر و شتر قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز و بند یک نحر
و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن ان شانئک بدرستیکه دشمن تو یعنی عاص هو
الابتر اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریة اما تو از ذریه بسیار و حسب و نسب و اصحاب و اتباع تو نسل بی شمار
تا قیامت باقی خواهد بود بیت ابتر اعتقاد از تو با خصم متصل خصم تو با [illegible] یعنی تو با اصل و نجد سورة الکافرون مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
روی [illegible] جون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود [illegible] پیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجا آریم پیغام بدان حضرت رسید و [illegible] جبرئیل
علیه السلام نازل شد و این سوره فرود آورد که قل بگو یا ایها الکافرون ای کافران مراد جماعتی اند که مذکور شد
و خدای دانست که ایشان ایمان ندارند لاجرم گفت با ایشان بگو لا اعبد نخواهم پرستید ما تعبدون آنچه شما میپرستید
ولا انتم و نیستید شما عابدون پرستندگان در حال ما اعبد آنرا که میپرستم ولا انا عابد و نیستم پرستنده در حال
ما عبدتم آنچه شما پرستش میکنید ولا انتم و نباشید شما عابدون پرستندگان در استقبال ما اعبد آنرا که من
پرستش میکنم لکم دینکم مر شما را کیش شما که بر آن معتقد اند و دست باز نخواهید داشت ولی دین و مرا دین و آئین
من که ترا [illegible] نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این آیه
بآیة السیف منسوخ شده ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و غضب تر ازین سوره
[illegible] ترجمه [illegible] است و ثواب خواندن او برابر ربع قرآن باشد سورة النصر مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم
اذا جاء چون بیاید نصر الله والفتح یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن تو و فتح مکه [illegible] فتح سایر بلدان است برای تو ورأیت
الناس یدخلون و بینی مردمان را که در می آیند فی دین الله در دین خدای که اسلام است افواجا گروه گروه در سال

نزول این سوره تتابع وفود بود چون بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی الهلال و بکر و نجیب و دارم و غیر ایشان از اطراف

بخدمت آمدند آنحضرت و بشرف اسلام مشرف شدند **فسبح** پس تنزیه کن خدای را تنزیهی مقترن **بحمد ربک**

بستایش پروردگار تو یعنی بگو سبحان الله وبحمده از عائشه رضی الله عنها منقول است که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر صلی

الله علیه وسلم نماز گذاردی الا که گفتی سبحان الله وبحمده اللهم اغفر لی وگفته اند نماز کن یا مر خدای **واستغفره** و آمرزش طلب

~~او یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل وگفته اند نماز کن یا مر خدای واستغفره~~ و امرزش طلب او را یعنی برای هضم نفس و

استقصار عمل وگفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود **انه کان** بدرستی که خدای هست **توابا** قبول کننده

توبه از مستغفران اکثر علما برآنند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده و درین سوره خبر وفات رسول است صلی الله علیه

وسلم و در وقتی نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم برخواند عباس رضی الله عنه بگریست و چون آنحضرت پرسید که چرا میگریی

عباس رضی الله عنه جواب داد که از وفات تو حضرت فرمود که چنان است که تو گفتی و سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این

سوره دو سال بزیست و آخر سوره که بتمام فرود آمد اینست و صحابه این سوره را توديع میکنند و در کشاف آورده که چون این

سوره فرود آمد رسول خدا فاطمه را رضی الله عنها طلبید و گفت ای دختر خبر وفات من دادند **نظم** نامه رسید از آن

جهان بهر مراجعت برم عزم رجوع میکنم رخت بچرخ میبرم فاطمه بگریست و آنحضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از

اهل من که بمن رسی **سورة تبت بسم الله الرحمن الرحیم** چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین

نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا بر آمده ندا کرد که یا صباحاه رؤسا قریش نزد وی جمع آمدند فرمود

که اگر من شما را خبر کنم که در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیه آنکه بر شما شبیخون کرده است بقتل و غارت بگشایند مرا در آن

تصدیق میکنید یا نی گفتند چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب

برخاست وگفت هلاکت باد تو را برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بر آن حضرت افکند در همان

حال حق سبحانه این آیه فرستاد که **تبت** هلاک و نابود باد **یدا ابی لهب** هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشت

خواست که بحبیب من زند ابی لهب عم رسول بود و عبد العزی نام داشت و بواسطه بسیاری معادات او با رسول صلی الله علیه

وسلم بدین تعریف واقع شد و بعضی معنی آیه برین وجه کنند که ناچیز باد دنیا و آخرت او **وتب** و هلاک شد و ناچیز گشت

حضرت بعد از دعا او وعده [illegible] اند که ابی لهب این سخن بشنید وگفت اگر آنچه برادرزاده من گوید حق است مال و فرزند فدا کنم

خلاص یابم رد قول او را آیه آمد **ما اغنی عنه** دفع نکند از وی و خاصیت [illegible] **ماله** خواسته او **وما کسب** و آنچه

کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب او است از ارباح تجارات و منافع معاملات **سیصلی** زود باشد

که درآید **نارا ذات لهب** با آتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است **وامرأته** و زن او ام جمیل بنت حرب

خواهر ابو سفیان نیز با او درآید **حمالة الحطب** بردارنده هیمه و کشنده هیزم و اینچنان بود که ام جمیل در همسایگی رسول

صلی

صلی الله علیه وسلم خانه داشت روزها پشتهای خار و شاخهای خشک جمع کردی و شب از بدی و بدسرشتی بر سر راه پیغمبر صلی الله علیه

وسلم بیختی تا خاری در پای آن حضرت آویزد [illegible] و آنحضرت که بخانه بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملائمت

گفتی این چه نوع همسایگی است که با من میکنید **بیت** ای بخشنده در ره تو خار و با همه چون گل شکفته بر رخ دل ستان تو

وگفته اند هیزم کشی عبارت از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس بر می افروزد **نظم** میان دو کس جنگ چون

آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان خاکسار و خجل میان دو کس

آتش افروختن نه عقل است خود در میان سوختن و ام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که بجهت معادات

رسول صلی الله علیه وسلم بار گناه بر دوش برداشتی و گویند که در شب الاسری هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است

روزی پشته هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم در گردن انداخت سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را در پس

پشت او از سنگ فرو کشید رسن در گردنش بمانده خفه شد و بدوزخ رفت حق سبحانه تعالی خبر داد **فی جیدها** در گردن

او **حبل** رسنی **من مسد** از لیف خرما که هیزم بدان بربسته بود وگویند مراد سلسله حدید دوزخ است که روز قیامت در

گردن وی بسته بدوزخ کشند **سورة الاخلاص بسم الله الرحمن الرحیم** جمعی از قریش

گفتند ای محمد صفت کن برای ما آن خدا را که پیوسته او دعوت میکنی و در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابا القاسم

وصف کن خدا را تا بدو ایمان آریم چه در توریه صفت او را دیده و دانسته ایم بگو چه چیز است و چه [illegible]

و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که **قل** بگو ای محمد که او کیست که از وی میپرسید **هو الله**

او است خدای **احد** یگانه متوحد بذات و منفرد بصفات **الله الصمد** خدای که بی نیاز است از همه و او دست پناه نیازمندان

نه خورد و نیاشامد و بیاشد [illegible] اینست که فانی نشود [illegible] که هرچه خواهد کند و در بعضی التفاسیر از امام علی بن موسی الرضا

رضی الله عنه نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند **بیت** کمال ذات او هر اندیشه [illegible]

خود را پیش از این اندیشه بشکست **لم یلد** نزاد کسی را رد یهود است که گفتند عزیر پسر او است **ولم یولد** و زاده نشد از کسی

رد نصاری است که گفتند عیسی خدا است **ولم یکن** و نیست و نبوده **له** مر او را **کفوا احد** هیچکس همتا و همسر

حضرت [illegible] علی [illegible] فرمود که شرک [illegible] بعدد و تقلب و علت و معلول و [illegible]

و صمد حق سبحانه و نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود که هو الله احد و نفی تقلب و نقص فرمود که الله الصمد و علت و معلول را

نفی ساخته که لم یلد ولم یولد و اشکال و اضداد مرتفع کرد اینکه ولم یکن له کفوا احد و از یک جهت است که از اخلاص میگویند

محققان گفته اند که توحید یعنی وجود مماثل در ماهیت و مکافی [illegible] منتفی بود و مماثل در ماهیت و مکافی در قوت

[illegible] و در رتبت بمثابه معلول شد [illegible] متقدم در آن بمنزله علت [illegible] نعت دارد بمثابه معارض [illegible]

تمهید قاعده توحید کرد [illegible] هو الله احد [illegible] لم یلد [illegible] منتفی نفی صنف اول است ولم یولد [illegible] صنف دوم میکند

ولم یکن له کفوا احد مقتضی نفی سیم است تمام شد و امام جمال الدین ساجی رحمه الله تعالی فرموده که معطله گویند عالم را
صانع نیست و قول الله صمد رد ایشانست که هست ازلا نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق
ماند پس ترسایان گویند او را فرزند هست و معتقد مغان آنست که کفو دارد چون بنده مؤمن گفت هو از تعطیل
بیزار شد چون گفت الله از کفار و فلاسفه بیزار شد چون گفت احد از روش ثنویه بیزاری نمود چون بزبان راند که الله الصمد از
مذهب مشبهه دور شد چون لم یلد ولم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون ولم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان
تبرا نمود و بعضی گفته اند که اسرار این کلمه هو بحرف کبرد و لواح اند که الله ابتهاج باید دلها الحق نیز احد محفوظ شود عقول از
سر الله الصمد نصیب باید نفس از تعقل لم یلد ممتنع گردد شخص از معنی لم یکن له کفوا احد بمراد رسد و گفته اند کلمه هو حکم
والهاست لفظ الله بهره دانشست و لفظ احد حظ محبانست کلمه الله الصمد نصیب عارفانست الفاظ لم یلد ولم یولد قسط
عاقلانست و کلمات لم یکن له کفوا احد از اذعان مؤمنانست هر کس بسر هو رسید واله است هر که الله را داند عالم است هر که
احدیت بداند محب است هر که صمدیت بشناسد عارفست هر که لم یلد ولم یولد را اعتقاد کند عاقل است هر که ولم یکن له کفوا احد
را تصدیق نماید مؤمن است و هر که این همه معانی را جمع کند موحد خالص است و بقیه الحقائق این سوره در جواهر التفسیر بیان
توان یافت سورة الفلق بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که کودکی از یهود خدمت
رسول صلی الله علیه وسلم مشغول بود حتی لبید اعصم او را بمال بفریفت تا از مشاطه راس آنحضرت و دندانه چند از شانه وی بدزدید
و بنام آنحضرت بر سبیل سحر کرده در چاه ذروان زیر سنگی پنهان کرد و جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد و پیغمبر صلوات الله
و سلامه علیه علی کرم الله وجهه فرستاد تا آن رسن بیاورد یازده گره زده بودند حق سبحانه معوذتین را فرستاد با یازده
آیه و جبرئیل قرائت فرمود بهر آیتی عقده از آن رسن بگشود و عقبة بن عامر از حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوة
و اکمل التحیات روایت کرده که ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الفلق بآفریدگار صبح و گفته
اند فلق چیزیست که شکافته شود چون حبه و نواة جهت رستن نبات و مانند سنگ از زمین جهت بیرون آمدن آب
دوزخ و یهود گفته اند که از آن پناه باید گرفت من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و
بهائم و هوام و من شر غاسق و از شر شب تاریک اذا وقب آنگاه که در آید ظلمت او یا از ثریا آفتاب چون غروب
کند یا ماه چون در آید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام است و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام و من شر النفاثات
و از شر زنان دمنده یعنی زنان که کلمات سحر میگویند و میدمند فی العقد در گرهها مراد دختران لبید اند و من شر حاسد و از
بدی حاسد اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را بمقتضای آن عمل کند چه اگر پیش شد ضرر آن جز بروی عاید نیست مراد
یهود اند که بر حضرت ما صلوات الله و سلامه علیه حسد داشتند و ختم کرد شرور این سوره را بحسد که بدترین صفتی است از ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که اکثر در عالم از شر حسد خیزد ختم این سوره را بدان کرده

حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل نظم حسد آتشی دان
که چون بر فروخت خرمن لعین را همان لحظه سوخت کنم نصیحت همه دین و دنیا حسد بگی گذارد که حق بیش شوی سورة
الناس بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس بپروردگار
آدمیان ملک الناس پادشاه مردمان اله الناس معبود ایشان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس
پنهان شونده و پس کیا دخل کنند عادت شیطان است چون بنده خدا را یاد کند وی پنهان شود چون از ذکر غافل باشد بوسوسه
الذی یوسوس آنکه وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان من الجنة والناس از جنیان و آدمیان
فی الانس والجن در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست مراد باول اطفالند
که ربوبیت دال است بران و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل است مثبت باشد بان و بثالث پیرانند و اسم اله که مبنی
است از طاعت و عبادت مناسب بران و برابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف او بر
معوذ منه دلالت میکند بران و محققان برانند که عدد پنج که مراتب کلیه که از حضرات خمس منحصر در وی است دلالت بر نهایت و تمامی
دارد و بدین جهت اول دایره که بند و دوران او اشارتست که هر چند او را در نفس ضرب کنند حاصل ایشان در وجه
غایند الی غیر النهایه بهمان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را بنماید چون پنج و پنج صد و پنج و علی هذا
بلاصه مکونات که انسانست حد و دیگر بدیع منظر شد به پنج عضو منتهی میشود راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از انها
به پنج انتها یافته و در یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهر است و در راس که بطرف علو علاقه پنج دارد ظاهر شد بحواس
خمسه ظاهره و باطنش بحواس پنج حس دیگر از اینسه بعد معوید این قول است آنکه در معوذ ثانیه که سوره ناس است منتهی میکند پنج
بار لفظ ناس تکرار یافته و درین عدد اسرار پنهان مندرج است و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته و الله اعلم
علی الغیب در افتتاح کلام الهی بحروف با و اختتام بحرف سین سر عشق نیست چه این هر دو حرف پس با هم و عرب گوید بسنگ
حس بس یعنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطینا بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آنست این دو حرف در لغت پارسی
معنی سب آید یعنی بسند بود و حکیم سنائی قدس سره اشارتی بدین معنی نموده آنجا که فرموده نظم اول و آخر قرآن زچه
با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس حسبنا الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله منتهی فله الحمد فی الاولی والآخرة
والصلوة والسلام علی حبیبه المصطفی و علی آله نتائج امراء الیا... الی ابد الآباد و السلام علی من اتبع الهدی
... وانح ... اشاه ...

علیا وقلبه صفیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشا نموده و ابیات آن در آخر این اوراق شاب عزد وهو هذا رباعی بالخاتمه ابن نا ...

نوشت و انجام سخن باین الفال نوشت کهتم ... روز تاریخ نویس فی حال دویم از شهر شوال نوشت بغایت رسید و بهایت ...

کتاب منبت مواهب علیه از جمله تصنیفات حضرت ولایت منقبت ... مولانا و سیدنا

و مخدومنا سلطان ممالک الفضائل ... مسالک الفواضل

العالم بالاصول والفروع الجامع بین المنقول والمعقول کمال

الحق والحقیقة والتقوی والدین حسین الواعظ الکاشفی

قدس الله سره الزکیة وافاض علی تربته

المراحم الربانیة ... بعون الله تعالی

وحسن توفیقه ... عن ...

ولمستکتبها ... ولمن نظر فیها

ودعا لهما بخیر

النبی آخر

الزمان

این کتاب ... مکلی ... الله

و از عزت محمد حریه کرده شد

... جهل ... تاریخ ۲۰

ماه ... ۱۲۵۵ ...

باطل ... شد

8263

Süleymaniye U. Kütüphanesi
İzmir
۲۲۰
64

... Kütüphanesi

تمام شد این کتاب منبت ... بعون الله تعالی و حسن توفیقه بید المفتقر الی الله سبحانه و تعالی ... محمد صدیق ولد مولانا ...

... غایت ...

... والله ...

... میان سید شعیب ولد مرحوم ... میان سید مراد ... وشکر ...

شد ... محمد صدیق کاتم ... راضی ... شاکر شد

... از جمیع مکروهات دینی و دنیوی نگاه داشته ... این کتاب ...

بیستم از ماه جمادی الآخر سنه ۱۰۴۱